آداب تعلیم و تعلم در اسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

آداب تعلیم و تعلم در اسلام

نویسنده:

شهید ثانی رحمه الله علیه

ناشر چاپی:

دفتر نشر فرهنگ اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
آداب تعلیم و تعلم در اسلام ----- ۲۳
مشخصات کتاب ----- ۲۳
زندگینامه شهید پانی ----- ۲۳
مقدمه ----- ۲۳
نام و نسب و بیت شهید ثانی ----- ۲۴
سیما و اندام شهید ثانی ----- ۲۴
شهید ثانی همزمان با حیات پدر ----- ۲۵
سفرهای علمی ----- ۲۵
مراجعت به وطن ----- ۲۵
در سوی بازگشت به وطن ----- ۲۷
آهنگ زیارت دوباره اعتاب مقدسه در عراق ----- ۲۸
بازگشت دائمی به موطن اصلی ----- ۲۹
اساتید شهید ثانی ----- ۲۹
مؤ لفات و آثار علمی شهید ثانی ----- ۳۱
مقدمه ----- ۳۱
الف - کتب و رساله های فقهی ----- ۳۲
ب - کتب اصول فقه ----- ۳۳
ج - کتب مربوط به علوم حدیث ----- ۳۴
د- کلام ----- ۳۴
ه- اخلاق و عرفان ----- ۳۴
و- تفسیر ----- ۳۵
ز- ادعیه ----- ۳۵

ح - نحو ----- ۳۵
ط - اجازات ----- ۳۵
ی - جنگ و مجموعه ----- ۳۵
شهید ثانی از دیدگاه علماء و دانشمندان اسلامی ----- ۳۶
شهید ثانی و مقام او در شاعری ----- ۳۸
علل و عوامل شهادت شهید ثانی ----- ۳۸
کیفیت شهادت شهید ثانی ----- ۴۰
آغاز ترجمه کتاب (منیهٔ المرید) ----- ۴۱
دیباچه مؤ لف ----- ۴۱
شکوه علم و دانش و دانشمندان ----- ۴۱
علل ناکامی در علم ----- ۴۱
در شرف و فضیلت علم و دانش و دانشمندان و دانشجویان از دیدگاههای مختلف ----- ۴۲
مقدمه ----- ۴۳
الف - عظمت و شکوه علم و علماء و متعلمان از دیدگاه قرآن کریم ----- ۴۳
عظمت و شکوه علم و علماء و متعلمان از دیدگاه قرآن کریم ----- ۴۳
فرازهائی دیگر از شکوه و عظمت علم و علماء ----- ۴۴
امتیازات ویژه علماء و دانشمندان ----- ۴۶
ب - والائی مقام علم و علماء و متعلمان در منطق سنت و احادیث نبوی ----- ۴۷
ج - فضیلت علم و علماء و متعلمان از نظرگاههای امامان شیعه (علیهم السلام) ----- ۵۲
اوج منزلت علم و دانش در منطق پیامبر گرامی اسلام ----- ۵۲
سخنان امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) ----- ۵۳
امام سجاد ، زین العابدین (علیه السلام) ----- ۵۴
امام باقر (علیه السلام) ----- ۵۵
امام صادق (علیه السلام) ----- ۵۵

امام کاظم (علیه السلام) ----- ۵۶
د - سخنان معصومان چهارده گانه (ع) از کتاب (تفسیرالعسکری(ع))در بیان عظمت علم ----- ۵۷
۱- پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ----- ۵۷
۲- امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) ----- ۵۷
۳- فاطمه زهراء (سلام الله علیها) ----- ۵۸
۴- امام حسن مجتبی (علیه السلام) ----- ۵۹
۵ - امام حسین (علیه السلام) ----- ۵۹
۶- علی بن الحسین ، امام سجاد (علیه السلام) ----- ۶۰
۷- محمد بن علی ، امام باقر (علیه السلام) ----- ۶۰
۸ - جعفر بن محمد ، امام صادق (علیه السلام) ----- ۶۰
۹- موسی بن جعفر ، امام کاظم (علیه السلام) ----- ۶۱
۱۰- علی بن موسی ، امام رضا(علیه السلام) ----- ۶۱
۱۱- محمد بن علی ، امام جواد(علیه السلام) ----- ۶۲
۱۲- علی بن محمد ، امام علی النقی (علیه السلام) ----- ۶۲
۱۳- حسن بن علی ، امام حسن عسکری (علیه السلام) ----- ۶۲
۱۴- حضرت ولی عصر ، امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ----- ۶۳
ه- اهمیت و ارزش علم و دانش از نظرگاههای حکماء و کتب کهن آسمانی ----- ۶۳
لقمان ----- ۶۳
توراة ----- ۶۴
زبور ----- ۶۴
انجیل ----- ۶۴
و - سخن فرزانگان دین و دانش درباره علم و علماء و دانشجویان ----- ۶۵
ابی ذر غفاری ----- ۶۵
وهب بن منبه (۱۲۶) ----- ۶۵

سخن عارفان در مزایای علم ----- ۶۶
آثار نیک همنشینی با دانشمندان ----- ۶۶
آثار متفاوت همنشینی با طبقات مختلف ----- ۶۶
راه بهشت و سعادت جاوید در دست چه کسانی است ؟ ----- ۶۷
طبقه بندی دانشمندان و تفاوت درجات آنها : علماء ، حکماء و کبراء ----- ۶۷
مشخصات و امتیازات گروههای سه گانه دانشمندان مذکور ----- ۶۸
باب اول : آداب و وظائف معلم و شاگرد ----- ۷۱
بخش اول : آداب و وظائف معلم و شاگرد نسبت به خود ----- ۷۱
۱- ضرورت و لزوم اخلاص و پاکسازی نیت ----- ۷۱
ضرورت و لزوم اخلاص و پاکسازی نیت ----- ۷۱
الف - رهنمودهای قرآن کریم برای ایجاد اخلاص نیت ----- ۷۲
ب - سخنان پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در اهمیت اخلاص نیت ----- ۷۲
ج - احادیث شیعی درباره خلوص نیت ----- ۷۵
د - راه و رسم اخلاص نیت در سخنان بزرگان و راهبران دینی ----- ۷۸
ه- شیطان برای از میان بردن اخلاص دانشمندان همواره در کمین است ----- ۷۹
۲- عمل به علم - یا - لزوم هماهنگی رفتار معلم و شاگرد با علم و آگاهی آنها ----- ۸۳
لزوم هماهنگی رفتار معلم و شاگرد با علم و آگاهی آنها ----- ۸۳
الف - احادیث درباره بکارگرفتن علم ----- ۸۳
ب - نکته های جالب و مثالهای هشداردهنده درباره دانشمندان فاقد عمل ----- ۸۵
ج - باید دید که شیطان چگونه دام گستری می کند ----- ۸۷
د - پالایش دل از رذائل اخلاقی ----- ۹۰
ه- چند نمونه و مثال عبرت انگیز درباره دانشمندان غیرواقعی ----- ۹۳
۳- بکار بستن علم ، و توجه و توکل به خدا ، و برخورداری از جهت یابی صحیح ----- ۹۵
۴- حسن خلق و فروتنی و کوشش در تکمیل نفس ----- ۹۷

۵ - عفت نفس و علو همت ---- ۹۸
۶- قیام به وظائف و شعائر دینی و تاءدب به موازین اخلاقی ---- ۱۰۰
بخش دوم : آداب و وظائف معلم و شاگرد در درس و سایر اشتغالات ---- ۱۰۳
۱- مداومت و استمرار بحث و اشتغالات علمی ---- ۱۰۳
۲- خودداری از مراء و جدال و ستیزه جوئی در بحث ---- ۱۰۳
خودداری از مراء و جدال و ستیزه جوئی در بحث ---- ۱۰۳
الف - احادیث در نکوهش جدال و ستیز در بحث ---- ۱۰۴
ب - انواع جدال با مردم ---- ۱۰۵
ج - راه گریز از جدال و ستیزه جوئی با مردم ---- ۱۰۶
د - باید مراقب دسیسه های ابلیس باشیم ---- ۱۰۷
۳- نباید از یادگیری و تحصیل علم و آگاهی در هیچ شرایطی استنکاف نمود ---- ۱۰۷
۴- انعطاف و تسلیم بودن در برابر حق ---- ۱۰۸
۵ - آمادگی قبلی معلم و شاگرد برای درس ---- ۱۰۸
۶- رعایت نظافت و پاکیزگی ، و لزوم آراستن ظاهر ---- ۱۰۹
بخش سوم : آداب و وظائف ویژه معلم ---- ۱۰۹
نوع اول : آداب و وظائف ویژه معلم نسبت به خود ---- ۱۰۹
مقدمه ---- ۱۰۹
۱- احراز صلاحیت و شایستگی در امر تعلیم ---- ۱۱۰
۲- حفظ حیثیات و شئون علم و دانش ---- ۱۱۰
۳- بکارگرفتن علم ---- ۱۱۱
۴- حسن خلق و فروتنی ---- ۱۱۲
۵ - دریغ نورزیدن از تعلیم علم ---- ۱۱۳
۶- کوشش در بذل و اعطاء و انفاق علم ---- ۱۱۴
۷- احتراز از مواضع تهمت و لزوم هماهنگی رفتار و گفتار معلم ---- ۱۱۵

۸ - شهامت معلم در اظهار حق ، و جلوگیری از تخلف ---- ۱۱۶
نوع دوم : آداب و وظائف ویژه معلم با شاگردان و دانشجویان ---- ۱۱۸
مقدمه ---- ۱۱۸
۱- ایجاد خلوص نیت در شاگردان یااعلام امکان وصول به مقام والای علمی در سایه ایمان ---- ۱۱۸
۲- تشویق یا ایجاد شوق و دلبستگی به علم و دانش در شاگردان ---- ۱۱۹
۳- لزوم مواسات و دلسوزی معلم نسبت به شاگردان ---- ۱۱۹
۴- استفاده از روشهای مختلف تنبیه برای منع از تخلف شاگردان ---- ۱۲۰
۵ - فروتنی و نرمش معلم نسبت به شاگردان ---- ۱۲۲
۶- تفقد از احوال دانشجویان یا وظیفه معلم در صورت غیبت شاگرد از جلسه درس ---- ۱۲۳
۷- اطلاع از نام و مشخصات شاگرد ---- ۱۲۳
۸ - القاء مطالب علمی باید در خور استعداد شاگردان باشد ---- ۱۲۴
۹- تفهیم ترتب و تسلسل منطقی اشتغالات دینی و علمی به شاگردان ---- ۱۲۴
۱۰- کوشش در تقریب مطالب به ذهن شاگردان و رعایت استعداد آنها ---- ۱۲۵
۱۱- ذکر ضوابط و قواعد کلی علوم ضمن تدریس آنها ---- ۱۲۶
۱۲- تشویق شاگردان به اشتغالات علمی و تحریص بر تکرار دروس و آزمایش هوش ---- ۱۲۷
۱۳- طرح مسائل دقیق و پرسش کردن از شاگردان و آزمایش هوش ---- ۱۲۷
۱۴- احترام به شخصیت شاگرد و اعتراف به اهمیت افکار او ---- ۱۲۸
۱۵- رعایت مساوات در التفات و محبت به شاگردان ---- ۱۲۸
۱۶- رعایت نوبت شاگردان زیاد در شروع به تدریس ---- ۱۲۹
۱۷- رعایت امتیاز استعداد و تفاوتهای هوش شاگردان ---- ۱۳۰
۱۸- عدم تقبیح علومی که معلم در آن تخصص ندارد ---- ۱۳۱
۱۹- ارشاد شاگردان به معلمان شایسته ---- ۱۳۱
۲۰- آماده ساختن و معرفی معلمان لایق برای جامعه ---- ۱۳۲
نوع سوم : آداب و وظائف ویژه معلم در امر تدریس و جلسه درس ---- ۱۳۳

۱- آراستن و پیراستن ظاهر به منظور تجلیل از مقام علم و دانش ---- ۱۳۳
۲- دعاء و حفظ همبستگی معلم با خدا در حین شروع به انجام وظیفه ---- ۱۳۴
۳- ادامه و استمرار این همبستگی با خدا برای توفیق در درس ---- ۱۳۴
۴- جلوس آمیخته با وقار و نزاکت و ادب ---- ۱۳۵
۵ - تعیین و تنظیم جهت و سمت جلوس معلم در جلسه درس ---- ۱۳۵
۶- پالایش قصد و هدف ---- ۱۳۵
۷- حفظ وقار و متانت در جلسه درس ---- ۱۳۶
۸ - طرز توجه و نگاه معلم به شاگردان باید حساب شده باشد ---- ۱۳۷
۹- احترام ویژه به شاگردان بافضیلت و قدردانی از مزایای آنها ---- ۱۳۷
۱۰- تلاوت قرآن و خواندن دعاء قبل از تدریس ---- ۱۳۸
۱۱- استفاده از بهترین قواعد و روش تدریس و تفهیم ---- ۱۳۹
۱۲- رعایت ترتب منطقی علوم و دانشها در امر تدریس ---- ۱۴۰
۱۳- رعایت اعتدال و اقتصاد در بیان و توضیح مطالب ---- ۱۴۰
۱۴- مصونیت معلم از عوارض مخل مزاجی و روحی ---- ۱۴۰
۱۵- توجه به فضای جلسه درس - یا - جلسه درس و اهمیت هوای آزاد ---- ۱۴۱
۱۶- رعایت مصالح شاگردان و مصالح اهم در تقدیم و تاءخیر وقت تدریس ---- ۱۴۱
۱۷- رعایت تناسب صدا با محیط درس ---- ۱۴۱
۱۸- حزم و احتیاط برای حفظ نظم ---- ۱۴۱
۱۹- ایجاد انضباط و حس مسئولیت اخلاقی در شاگردان ---- ۱۴۲
۲۰- رفق و مدارا در مورد کیفیت پاسخ به پرسشهای شاگردان ---- ۱۴۲
۲۱- محبت و التفات معلم و گشاده روئی او نسبت به شاگرد تازه وارد ---- ۱۴۳
۲۲- وظیفه معلم ، همزمان با ورود عالم و دانشمند به جلسه درس ---- ۱۴۳
۲۳- اعتراف به عجز و ناتوانی در مسائلی که بدآنها احاطه ندارد ---- ۱۴۴
۲۴- تذکر لغزش و اشتباه ، قبل از پایان یافتن درس ---- ۱۴۶

۲۵- اعلام به پایان یافتن درس ----- ۱۴۷
۲۶- باید درسها با نصایح اخلاقی پایان گیرد ----- ۱۴۷
۲۷- ختم جلسه درس با دعاء ----- ۱۴۷
۲۸- درنگ نمودن در جلسه درس پس از پایان گرفتن آن ----- ۱۴۸
۲۹- تعیین مهتر و رئیس برای شاگردان ----- ۱۴۸
۳۰- دعاء به هنگام برخاستن از جلسه درس ----- ۱۴۸
بخش چهارم : آداب و وظائف ویژه شاگرد ----- ۱۴۹
نوع اول : آداب و وظائف شاگرد نسبت به خود ----- ۱۴۹
۱- تصفیه و پالایش دل از آلودگی ها ----- ۱۴۹
۲- فرصت های زندگانی را باید غنیمت شمرد ----- ۱۵۰
۳- گسیختن علائق و عوائق مادی از خویشتن ----- ۱۵۱
۴- پرهیز از تاءهل و تشکیل خانواده ----- ۱۵۲
۵ - بر حذر بودن از معاشرت نادرست ----- ۱۵۳
۶- مداومت بر تحرک و کوشش علمی ----- ۱۵۳
۷- علو همت و کوشش در پویائی از مقام والای علمی ----- ۱۵۴
۸ - رعایت مدارج علوم و دانشها از لحاظ اهمیت ----- ۱۵۵
نوع دوم : آداب و آئین زندگانی شاگرد با استاد و راهبر و پیشوای خود ----- ۱۵۶
مقدمه ----- ۱۵۶
الف - بزرگداشت مقام استاد ----- ۱۵۶
ب - نکات جالب تربیتی در داستان موسی و خضر (علیهماالسلام) : ----- ۱۵۶
ج - چند نکته تربیتی دیگر در سخنان خضر ----- ۱۵۸
۱- ضرورت کاوش و جستجو از استاد و معلم لایق و شایسته ----- ۱۶۰
۲- باید استاد را به عنوان پدر واقعی و روحانی تلقی کرد ----- ۱۶۱
۳- استاد را باید به عنوان پزشک معالج جان و روان برشمرد ----- ۱۶۲

۴- ارج نهادن به استاد و تجلیل از مقام علم و دانش ----- ۱۶۳
۵ - تواضع و فروتنی در برابر استاد ----- ۱۶۳
۶- لزوم ترجیح راءی و نظریه استاد بر راءی و نظریه خود ----- ۱۶۴
۷- باید از استاد به احترام یاد کرد ----- ۱۶۴
۸ - حق شناسی از استاد و سرمشق گفتن از او ----- ۱۶۵
۹- سپاسگزاری از ارشاد و هشدارهای استاد ----- ۱۶۵
۱۰- تحمل جور و تندرویهای استاد ----- ۱۶۶
۱۱- باید در انتظار استاد و شرفیابی از محضر او بسر برد ----- ۱۶۷
۱۲- رعایت ادب و نزاکت برای ورود به مجلس خصوصی استاد ----- ۱۶۸
۱۳- آراستن و پیراستن برون ، و آمادگی درون به هنگام ورود بر استاد ----- ۱۶۸
۱۴- آمادگی روحی و ذهنی شاگرد برای درس ----- ۱۶۸
۱۵- عدم ایجاد مزاحمت برای اشتغالات استاد ----- ۱۶۹
۱۶- نباید شاگرد مانع استراحت استاد گردد ----- ۱۶۹
۱۷- وقت تدریس را نباید بر استاد تحمیل نمود ----- ۱۶۹
۱۸- تنظیم کیفیت جلوس شاگرد در محضر استاد ----- ۱۷۰
۱۹- تعیین جهت جلوس . شاگرد ، کجا و چگونه در جلسه درس قرار گیرد ؟ ----- ۱۷۰
۲۰- شاگرد باید مراقب حرکات و رفتار و حالات خود در محضر استاد باشد ----- ۱۷۱
۲۱- تنظیم صدا و مواظبت از رفتار و گفتار در پیشگاه استاد ----- ۱۷۱
۲۲- رعایت لطف بیان هنگام گفتگوی با استاد ----- ۱۷۲
۲۳- جبران و تدارک کمبودهای سخن استاد با اشارات لطیف ----- ۱۷۳
۲۴- رعایت ادب و نزاکت در خطاب به استاد ----- ۱۷۴
۲۵- نادیده گرفتن سبق لسان و لغزش زبان استاد ----- ۱۷۴
۲۶- پیشدستی نکردن شاگرد به پاسخ پرسش ها در محضر استاد ----- ۱۷۵
۲۷- لزوم تمرکز حواس و استماع دقیق به سخنان استاد ----- ۱۷۵

۲۸- ارج نهادن به توضیحات استاد ----- ۱۷۵
۲۹- عدم تکرار سؤ ال های فرساینده و تلف کننده فرصت ----- ۱۷۶
۳۰- سؤ ال به موقع شاگرد ----- ۱۷۷
۳۱- دلنشین بودن سؤ ال شاگرد ----- ۱۷۷
۳۲- نباید از سؤ ال و پرسش - و خاطر شرم و حیاء دریغ ورزید ----- ۱۷۸
۳۳- شهامت شاگرد در اعتراف به عدم درک مطلب علمی ----- ۱۷۸
۳۴- ایجاد آمادگی برای سرعت انتقال در فهم سخن استاد ----- ۱۷۸
۳۵- رعایت نزاکت و ادب در اخذ و عطاء ----- ۱۷۹
۳۶- رعایت نکته های باریکتر از مو ، در ارج نهادن به مقام استاد ----- ۱۷۹
۳۷- حفظ حریم استاد بهنگام جلوس و اقامه نماز ----- ۱۸۰
۳۸- کوشش های بی دریغ شاگرد نسبت به استاد ----- ۱۸۰
۳۹- بی بند و بار نبودن شاگرد از لحاظ جلوس در محضر استاد ----- ۱۸۰
۴۰- باید حرکت و راه رفتن در معیت استاد ، نمایانگر احترام و محبت به او باشد ----- ۱۸۱
نوع سوم : آداب و وظائف شاگرد در دانش آموختن و قرائت درس ----- ۱۸۲
۱- ضرورت حفظ کردن قرآن کریم یا نخستین و اساسی ترین ماده درسی شاگردان ----- ۱۸۲
۲- باید مطالعات و اشتغالات علمی شاگرد ، در خور فهم و استعداد او باشد ----- ۱۸۲
۳- تصحیح درس و معلومات قبل از اندوختن آن در حافظه ----- ۱۸۳
۴- باید جبران لغزش های استاد تواءم با حفظ حرمت او صورت گیرد ----- ۱۸۳
۵ - استمرار در سعی و کوشش و بررسی محفوظات ----- ۱۸۴
۶- برنامه ریزی ساعات شبانه روزی برای اشتغالات علمی ----- ۱۸۴
۷- انتخاب روز و ساعت ویژه برای آغاز به درس ----- ۱۸۵
۸ - شدت اهتمام در مطالعه و بررسی مسائل مربوط به درس حدیث ----- ۱۸۵
۹- دقت و بررسی مطالعات و محفوظات و منابع آن ها ----- ۱۸۶
۱۰- صیانت و پاسداری از دانش و سرمایه های علمی از طریق کتابت و نگارش آن ----- ۱۸۶

۱۱- اغتنام فرصت دوران نشاط و جوانی و لزوم والائی همت ---- ۱۸۷
۱۲- حفظ همبستگی و ادامه استمرار شرکت در جلسات درس ---- ۱۸۷
۱۳- رعایت آداب ورود به جلسه درس ---- ۱۸۸
۱۴- رعایت موازین جلوس در جوار معلم . ---- ۱۸۸
۱۵- رعایت حق اولویت دیگران نسبت به محل جلوس ---- ۱۸۹
۱۶- رعایت ادب و نزاکت نسبت به حاضران جلسه درس ---- ۱۸۹
۱۷- نباید محل جلوس دیگران را اشغال کرد ---- ۱۸۹
۱۸- شاگرد باید در رده حلقه درس قرار گیرد ---- ۱۹۰
۱۹- نباید هنگام جلوس ، میان دو فرد ماءنوس ، جدائی انداخت ---- ۱۹۰
۲۰- رعایت آسایش حاضران ---- ۱۹۰
۲۱- عدم مداخله در درس دیگران ---- ۱۹۰
۲۲- عدم مداخله و مشارکت در سخن دیگران ---- ۱۹۰
۲۳- ادب نگاهداشتن با استاد و شاگردان ---- ۱۹۱
۲۴- رعایت نوبت در درس ---- ۱۹۱
۲۵- رعایت موازین جلوس در محضر استاد ---- ۱۹۲
۲۶- کسب اجازه از محضر استاد و خواندن دعاء به هنگام قرائت درس ---- ۱۹۲
۲۷- اهتمام به مذاکره و تکرار و اعاده سخنان استاد ---- ۱۹۳
۲۸- حفظ حرمت استاد به گاه مباحثه و اعاده درس ---- ۱۹۴
۲۹- رعایت موازین اخلاقی در نحوه مذاکرات علمی ---- ۱۹۴
۳۰- وظائف علمی و اخلاقی دانشجویان برجسته ---- ۱۹۴
باب دوم : آداب فتوی و مفتی و مستفتی ---- ۱۹۵
مقدمه ---- ۱۹۵
نوع اول : شرائط و اموری که باید هر مفتی واجد آنها باشد ---- ۱۹۹
نوع دوم : احکام و آداب مفتی ---- ۲۰۰

۱- تحصیل زمینه های افتاء و اجتهاد ، واجب کفائی است ---- ۲۰۰
۲- اعتدال مزاجی و روانی مفتی در حین فتوی دادن ---- ۲۰۰
۳- وظیفه مفتی و مستفتی به هنگام تغییر راءی مفتی ---- ۲۰۱
۴- آیا در مورد حوادث مشابه و متعاقب ، لازم است در فتوی تجدید نظر شود ؟ ---- ۲۰۱
۵ - باید مفتی به طرز تعبیر مراجعان آشنا باشد ---- ۲۰۱
نوع سوم : در آداب فتوی و صادر کردن حکم ---- ۲۰۱
۱- اختیار مفتی در ایراد پاسخ کتبی و شفاهی به استفتاآت ---- ۲۰۱
۲- بیان مفتی باید صحیح و قابل فهم توده مردم باشد ---- ۲۰۲
۳- پاسخ اجمالی و یا تفصیلی به سؤ الات استفتاءکنندگان ---- ۲۰۲
۴- رعایت ترتیب در پاسخ به سؤ الات متعدد ---- ۲۰۲
۵ - سؤ ال و استفتاء نباید به خط مفتی باشد ---- ۲۰۳
۶- هماهنگی پاسخ با پرسش سائل ---- ۲۰۳
۷- رفق و مدارا با استفتاءکننده در تفهیم جواب مسئله ---- ۲۰۳
۸ - ضرورت دقت مفتی در مطالعه نامه استفتاء ---- ۲۰۳
۹- اصلاح و جبران لغزشها و کمبودهای موجود در نامه استفتاء ---- ۲۰۳
۱۰- مشورت با حاضران درباره محتوای نامه استفتاء ---- ۲۰۴
۱۱- باید پاسخ نامه استفتاء از لحاظ خط و نگارش ، واضح باشد ---- ۲۰۴
۱۲- باید در پاسخ نامه استفتاء تجدید نظر نمود ---- ۲۰۴
۱۳- محل نگارش پاسخ در نامه استفتاء ---- ۲۰۴
۱۴- دعاء و نیایش بدرگاه خداوند متعال به هنگام افتاء و صادر کردن حکم ---- ۲۰۴
۱۵- چه عباراتی را باید بر آغاز و پایان جواب نامه استفتاء افزود ؟ ---- ۲۰۵
۱۶- فتوی را باید با مداد نوشت ---- ۲۰۵
۱۷- پاسخ نامه استفتاء باید در عین اختصار ، روشن باشد ---- ۲۰۵
۱۸- حزم و احتیاط و عدم سراسیمگی در پاسخ به استفتاء ---- ۲۰۵

۱۹- یادآوری های لازم در مورد سؤ الات مربوط به ارث ----- ۲۰۶
۲۰- باید پاسخ استفتاء ، هوشمندانه نگارش شود تا مستفتی نتواند در آن دستکاری‌نماید ----- ۲۰۶
۲۱- عدم توسل به حیل شرعیه و لزوم راه گشایی در برابر مشکلات مستفتی ----- ۲۰۷
۲۲- موقع شناسی مفتی بهنگام فتوی ----- ۲۰۷
۲۳- رعایت نوبت در پاسخ به استفتاآت ----- ۲۰۷
۲۴- کیفیت جبران و تدارک پاسخهای نادرست مفتیان دیگر در نامه استفتاء ----- ۲۰۸
۲۵- کیفیت پاسخ به استفتاآت مبهم و مردد ----- ۲۰۹
۲۶- ذکر دلیل فشرده فتوی و تاءکید و تشدید در پاسخ ، در موارد مناسب ----- ۲۰۹
نوع چهارم : در احکام و آداب و مشخصات مستفتی ----- ۲۰۹
۱- صفات و مشخصات مستفتی ----- ۲۰۹
۲- ضرورت فحص و تحقیق و از مفتی و مجتهد جامع الشرائط ----- ۲۱۰
۳- انتخاب مفتی و مرجع تقلید در صورت تعدد مراجع و مفتیان ----- ۲۱۰
۴- آیا تقلید از مجتهد میت جائز است ؟ ----- ۲۱۱
۵ - آیا مقلد و مستفتی در مورد هر مسئله جدیدی از لحاظ انتخاب مرجع تقلید آزاد است ؟ ----- ۲۱۱
۶- آیا درباره یک مسئله که در دو موقع اتفاق می افتد باید استفتاء را تجدیدنمود ؟ ----- ۲۱۱
۷- راه آگاهی و اطمینان به فتوای مجتهد ----- ۲۱۲
۸ - رعایت ادب و نزاکت در حین سؤ ال و استفتاء از مجتهد ----- ۲۱۲
۹- کیفیت فراهم آوردن خطوط جوابیه مجتهدان بر روی نامه استفتاء ----- ۲۱۲
۱۰- اهمیت کیفیت نگارش نامه استفتاء ----- ۲۱۳
۱۱- دعاء به مجتهد هنگام نگارش نامه استفتاء ----- ۲۱۳
۱۲- در صورت عدم دسترسی به مفتی ، تکلیف مستفتی چیست ؟ ----- ۲۱۳
باب سوم : در مناظره و شرایط و آداب و آفات آن ----- ۲۱۳
فصل اول : در شرائط و آداب بحث و مناظره ----- ۲۱۳
مقدمه ----- ۲۱۴

۱- باید مناظره به منظور اثبات حق انجام گیرد نه به خاطر تظاهر و ریاء ---- ۲۱۴
۲- اولویت و اهمیت والای امر به معروف و نهی از منکر نسبت به مناظره ---- ۲۱۴
۳- اجتهاد - یا - شرط مناظره در احکام دینی ---- ۲۱۵
۴- حق و حقیقت - یا - هدف اساسی مناظره ---- ۲۱۵
۵ - شایسته است جلسه مناظره از تیررس دید مردم بدور باشد ---- ۲۱۵
۶- باید مناظره کننده ، پویای حق باشد ---- ۲۱۶
۷- ضرورت بکار داشتن انصاف در مناظره ---- ۲۱۶
۸ - مناظره باید با افراد برجسته علمی صورت گیرد ---- ۲۱۶
فصل دوم : آفات و نتایج سوء بحث و مناظره نادرست ---- ۲۱۷
مقدمه ---- ۲۱۷
۱- عدم پذیرش حق از رهگذر مناظره تواءم باجدال و ستیزه جوئی ---- ۲۱۷
۲- تظاهر و ریاکاری ---- ۲۱۸
۳- خشم و غضب ---- ۲۱۹
۴- حقد و کینه توزی ---- ۲۲۰
۵ - رشک و حسد ---- ۲۲۲
۶- بریدن از افراد و کناره جوئی از مردم ---- ۲۲۳
۷- سخنان ناروا و گفتارهای حرام ---- ۲۲۴
۸ - تکبر و خودبزرگ بینی و برتری جوئی نسبت به دیگران ---- ۲۲۵
۹- کنجکاوی از عیوب مردم و خرده گیری از آنها ---- ۲۲۷
۱۰- بدخواهی و احساس شادی از اندوه و بدبختی دیگران ---- ۲۲۷
۱۱- تزکیه نفس و خودستائی ---- ۲۲۸
۱۲- نفاق و دوروئی ---- ۲۲۹
باب چهارم : آداب و آئین نگارش و نگاهداری کتاب که ابزار علم و دانش است ---- ۲۳۱
آداب و آئین نگارش و موضوعات و مسائلی مربوط به کتاب ---- ۲۳۱

۱- اهمیت کتابت و نگارش و فوائد آن ---- ۲۳۱
۲- باید نویسنده دارای خلوص نیت باشد ---- ۲۳۲
۳- اهمیت جمع آوری کتب مفید و مورد نیاز ---- ۲۳۳
۴- استنساخ کتب در چه شرائطی روا است ؟ ---- ۲۳۳
۵ - فوائد معنوی عاریه و امانت دادن کتب به دیگران ---- ۲۳۴
۶- لزوم صیانت و اعاده سریع کتب عاریتی به صاحبان آنها ---- ۲۳۴
۷- حدود استفاده و بهره گیری از کتب عاریتی ---- ۲۳۵
۸ - دقت در نگاهداری کتاب به هنگام مطالعه و استنساخ ---- ۲۳۵
۹- کیفیت چیدن کتب و ترتیب آنها ---- ۲۳۵
۱۰- نباید کتاب را دست افزار حوائج روزمره قرار داده ، و به آن صدمه ای وارد ساخت ---- ۲۳۶
۱۱- باید کتب خریداری شده را بازبینی ووارسی کرد ---- ۲۳۶
۱۲- باید نگارش نام مقدسات و بزرگان دین ، باتجلیل از آنهاتواءم باشد ---- ۲۳۷
۱۳- نباید نویسنده ، اهتمام را به حسن خط محدود سازد ؛ بلکه باید روشن وخوانا بنویسد ---- ۲۳۸
۱۴- کیفیت انتخاب و آماده ساختن قلم برای نگارش ---- ۲۳۹
۱۵- شیوه نگارش حروف و کلمات ---- ۲۳۹
۱۶- پیوسته نگاری کلمات وابسته بهم ---- ۲۴۰
۱۷- اطمینان به صحت نوشتار از طریق مقابله آن با نسخه مورد اعتماد ---- ۲۴۰
۱۸- بکاربردن مشخصات املائی در مورد حروف و کلمات ---- ۲۴۱
۱۹- نکاتی که باید پس از تصحیح کتاب رعایت گردد = تدارک اشتباهات ---- ۲۴۲
۲۰- راه و رسم پیراستن نوشته های زائد و بکاربردنعمل (ضرب) در نوشتار ---- ۲۴۳
۲۱- کیفیت تخریج و تدارک عبارت از قلم افتاده در نبشتار ---- ۲۴۵
۲۲- فوائد مقابله و تصحیح کتاب در معیت شخصیتهای علمی مورد اعتماد ---- ۲۴۶
۲۳- بکاربردن مشخصات املائی و تنوع قلم در راءس مطالب ---- ۲۴۷
۲۴- کیفیت حاشیه نویسی و نگارش نکات سودمند درهامش کتاب ---- ۲۴۷

۲۵- عناوین و ابواب و فصول و شرح و متن کتاب را باید چگونه نوشت ؟ ---- ۲۴۷
خاتمه : درباره مطالب مهم و باارزش ---- ۲۴۸
مطلب اول : درباره اقسام علوم شرعی و دانشهای دینی و علوم عقلی و ادبی ---- ۲۴۸
فصل اول : در اقسام علوم شرعی و دانشهای اصیل دینی ---- ۲۴۸
مقدمه ---- ۲۴۸
۱- علم کلام ---- ۲۴۸
۲- علم کتاب ---- ۲۴۹
۳- علم حدیث ---- ۲۵۰
۴- فقه ---- ۲۵۲
فصل دوم : علوم و دانشهای فرعی دینی ---- ۲۵۴
اما معرفت به خداوند متعال و متعلقات آن ---- ۲۵۴
اما کتاب عزیز ، یعنی قرآن کریم ---- ۲۵۴
اما حدیث نبوی ---- ۲۵۴
اما فقه ---- ۲۵۴
اما کلام ---- ۲۵۵
اما منطق ---- ۲۵۵
مطلب دوم : درجات و مراتب اهمیت علوم دینی و مسائل مربوط به آن ---- ۲۵۵
الف - واجب عینی ---- ۲۵۵
ب - واجب کفائی ---- ۲۵۶
ج - سنت و وظائف مستحب ---- ۲۵۷
د - علومی که تحصیل آن ها مطلقا و یا به طور مشروط حرام است ---- ۲۵۷
ه - دانشهائی که تعلیم و تعلم آنها مکروه است ---- ۲۵۷
و - علوم و دانشهای مباح ---- ۲۵۷
مطلب سوم : ترتیب و تسلسل علوم دینی در رابطه بامحصل و دانشجو ---- ۲۵۸

مقدمه ----- ۲۵۸
۱- حفظ قرآن کریم و تجوید آن بر مبنای ضوابط معتبر ، اشتغال ورزد ----- ۲۵۸
۲- علم صرف ----- ۲۵۹
۳- علم نحو ----- ۲۵۹
۴- علوم عربیت دیگر ----- ۲۵۹
۵ - فن منطق ----- ۲۵۹
۶- علم کلام ----- ۲۵۹
۷- علم اصول فقه ----- ۲۵۹
۸ - علم درایة الحدیث ----- ۲۶۰
۹- قرائت حدیث ----- ۲۶۰
۱۰- تفسیر آیاتی از قرآن کریم ----- ۲۶۰
۱۱- کتب فقهی ----- ۲۶۰
۱۲- تفسیر کامل کتاب آسمانی ----- ۲۶۱
۱۳- حکمت ----- ۲۶۲
۱۴- حکمت عملی ----- ۲۶۲
۱۵- علم حقیقی ----- ۲۶۲
۱۶- عمل و رفتار ----- ۲۶۳
پیوست ترجمه کتاب منیة المرید در : آداب سکنی و اقامت در مدارس (۵۷۱) ----- ۲۶۵
مقدمه ----- ۲۶۵
۱- انتخاب مدارس با توجه به حال و هدف بنیانگذاران و وقف کنندگان آنها ----- ۲۶۵
۲- ویژگیها و وظائف مدرس و معید : (دستیار) در مدارس ----- ۲۶۶
۳- آگاهی از شرائط مدرسه و اهتمام در عمل به آنها ----- ۲۶۷
۴- وظائف محصلین غیررسمی نسبت به دروس و شاگردان رسمی مدرسه ----- ۲۶۸
۵ - ترک معاشرت بی ثمر با همگنان و اهتمام به اداء وظائف مربوط به اهداف مدرسه ----- ۲۶۹

۶- رعایت حقوق اهل مدرسه و عفو و گذشت از بدیهای آنها ---- ۲۶۹
۷- باید قبل از سکنای در مدرسه و انتخاب اتاق ، همسایگان را ارزیابی کرد ---- ۲۷۰
۸ - آداب ورود و خروج و راه رفتن و بالا رفتن و پائین آمدن در مدرسه ---- ۲۷۱
۹- باید از نشستن و راه رفتن در جای های نامناسب خودداری کرد ---- ۲۷۱
۱۰- تجنب و خودداری از پاره ای اعمال مباح در مدرسه ---- ۲۷۲
۱۱- نکاتی ظریف درباره آداب مربوط به جلسه درس ---- ۲۷۲
پی نوشتها ---- ۲۷۳
۱ تا ۱۰۰ ---- ۲۷۳
۱۰۱ تا ۱۸۰ ---- ۲۷۶
۱۸۰ تا ۲۳۰ ---- ۲۷۹
۲۳۱ تا ۲۷۰ ---- ۲۸۱
۲۷۱ تا ۳۲۰ ---- ۲۸۳
۳۲۱ تا ۳۸۰ ---- ۲۸۶
۳۸۱ تا ۴۰۰ ---- ۲۸۸
۴۰۱ تا ۴۸۰ ---- ۲۹۰
۴۸۱ تا ۵۴۰ ---- ۲۹۳
۵۴۱ تا ۵۷۲ ---- ۲۹۶
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ---- ۲۹۷

آداب تعلیم و تعلم در اسلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : شهید ثانی زین‌الدین‌بن علی ۹۱۱ - ۹۶۶ق. عنوان قراردادی : منیهٔالمرید فی آداب‌المفید والمستفید .فارسی عنوان و نام پدیدآور : آداب تعلیم و تعلم در اسلام / از شهید ثانی ؛ نگارش محمدباقر حجتی وضعیت ویراست : [ویراست۲]. مشخصات نشر : تهران دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۶۴. مشخصات ظاهری : سی و یک ۷۷۱ ص شابک : ۱۵۰۰ ریال (چاپ پانزدهم) ؛ ۲۲۰۰ ریال (چاپ شانزدهم ؛ ۲۹۵۰۰ ریال (چاپ هفدهم) ؛ ۱۲۰۰۰ ریال (چاپ بیستم وضعیت فهرست نویسی : برونسپاری یادداشت : این کتاب ترجمه گزارش گونه کتاب منیه‌المرید فی آداب‌المفید و المستفید از شهید ثانی می‌باشد. یادداشت : چاپ پانزدهم: پاییز ۱۳۶۷. یادداشت : چاپ شانزدهم: پاییز ۱۳۶۹. یادداشت : چاپ هفدهم ۱۳۶۹. یادداشت : چاپ بیستم ۱۳۷۴. یادداشت : کتابنامه ص [۷۶۸] - ۷۷۱. موضوع : اخلاق اسلامی موضوع : اسلام و آموزش و پرورش شناسه افزوده : حجتی محمدباقر، ۱۳۱۱ - ، مترجم رده بندی کنگره : BP۲۵۴/۴/ش۹م۸۰۴۱ ۱۳۶۴ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۸۳۷ شماره کتابشناسی ملی : م۶۴-۲۳۱۸

زندگینامه شهید پانی

مقدمه

شهید ثانی یکی از اختران فروزان و ستارگان درخشان سپهر علوم و دانشهای اسلامی است که در سایه زندگانی پربارش ، برکاتی را برای دنیای اسلام به ارمغان آورده ، و آثار گرانبهائی در علوم مختلف دینی - در ظل مساعی آمیخته با اخلاص و موفقیت آمیزش - از او به جای مانده است که هر یک از این آثار همچون مهر تابان در میان تمام میراثهای علمی دانشمندان اسلامی ، برجسته و نمایان است و نظرهای فضلاء و دانشمندان را به خود معطوف می سازد . این دانشمند گرانمایه - چنانکه خواهیم دید - از فرهنگ و معارفی مایه و الهام می گرفت که باید آنها را محصول کوششهای بی دریغ او در تحصیلات و مطالعات مداومش در مذاهب مختلف اسلامی برشمرد . آری او در مکاتب فقهی مذاهب پنجگانه اسلامی ، اندوخته هائی سرشار و گرانبها در خویشتن فراهم آورد ، و با مسافرتها و گشت و گذارهای متعددی که به صوب ممالک اسلامی در پیش گرفته بود ، اساتید بزرگ و برجسته ای را درک کرد ، و از محضر زبده ترین دانشمندان این ممالک بهره های فراوانی در علوم متنوع کسب نمود ، و از ژرفای این ذخایر ارزشمند ، درر و اصدافی را بیرون کشید که در ساحل و کرانه های آثارش ، به رایگان در اختیار علاقه مندان قرار دارد . شهید ثانی گامهای بلندی در پهنه علوم مختلف ، از قبیل : هیئت ، طب ، ریاضی ، ادب عربی ، فلسفه ، عرفان و سایر علوم برداشت که ثمرات آن عبارت از کتب و آثار پرارزشی است که در رابطه با این علوم و فنون از او به جای مانده ، و یا پاره ای از آنها از میان رفته ، و یا شناسایی نشده است . این دانشمند عالیقدر - که در فقه اسلامی ، شخصیتی کم نظیر می باشد - فقیهی صاحب نظر و برخوردار از استقلال در استدلال و استنباط و اجتهاد بوده و نظریاتی را ارائه کرده است که باید آنها را گشایشگر مشکلات و عویصات علمی در ارتباط با فقه و اصول عقاید به شمار آورد . یکی از نکات جالب و شگفت انگیز زندگانی این عالم بزرگوار این است : علیرغم آنکه فرصتهای او را می توان در مجموعه ای از مسافرتها و کوچشهای شاق و درازمدت و فرساینده خلاصه کرد ، معهذا در طی عمر نسبهٔ کوتاهش به این همه ذخایر علمی دست یافت و آثار بسیار ارزشمندی در دسترس شیفتگان علم قرار داد . چنین موفقیت شایان توجهی را نمی توان تحت هیچگونه محاسبات و مساعی عادی قرار داده و در نتیجه ، آنرا بازده کوششهای بی دریغ او در تحصیلات و مطالعات ، تلقی کرد ؛ بلکه هر فرد واقع بینی ، چنان توفیق خارق العاده ای را محصول کوششهائی برمی

شمارد که قرین و همپای با امداد غیبی و توفیقات الهی بوده است . (آری ، باید او را دانشمندی برشمرد که شبانگاهانش به یاد خدا و استغفار و نماز و نیایش به درگاه پروردگار متعال ، و مجال و فرصتهای روزانه اش به تدریس و تاءلیف و رسیدگی به حوائج مردم و ارشاد آنها ، و اوقاتش غالبا در سفرهای علمی مصروف می گشت ، و لحظه ای از پویش علمی و یا خدمت به خلق بازنمی ایستاد . بنابراین سراسر زندگانی این فقیه عالیمقدار عبارت از یک زنجیره پیوسته ای است که حلقات آنرا علم و عمل و تحصیل و تدریس و عبادت و جهاد در راه خدا تشکیل می دهد . و از همه جالبتر آنکه : حلقات این زنجیره در نهایت ، با حلقه ای ارتباط می یابد که این شخصیت عظیم را به کاروان شهدائی می پیوندد که در راه فضیلت و علم ، جان باختند) . این چنین زندگانی نمونه و الگوپرداز ، توانست شخصیتی را بیافریند که باید او را مثل اعلای تقوی و عمل دانست . میراثهای علمی را که از او به یادگار ماند ، و نژاد پاک و خدمت گزاری که از او به ثمر رسید ، استمرار و تداوم چنان زندگانی پربرکتی بود که بایسته است سرمشق همه انسانهای پویای حقیقت و جویای سعادت باشد .

نام و نسب و بیت شهید ثانی

زین الدین بن نورالدین علی بن احمد بن محمد بن جمال الدین بن تقی بن صالح بن مشرف عاملی جبعی ، معروف به (شهید ثانی) در سیزدهم شوال ۹۱۱ ه ق در (جبع) زاده شد ، و در روز جمعه ، رجب ۹۶۶ یا ۹۶۵ ه ق در (قسطنطنیه) به شهادت رسید . او در میان خاندانی پرورش یافت که به فضل و دانش و تقوی نامبردار بوده اند : پدرش ، شیخ امام نورالدین علی ، معروف به (ابن الحجۀ) یا (ابن الحاجۀ) از افاضل زمان خود به شمار می رفت ، و بدینسان نیاهای دیگرش : جمال الدین و تقی ، و نیز جد والاترش : شیخ صالح - که از شاگردان علامه حلی بود - همگی از دانشمندان و فضلاء زمان خویش محسوب می شدند . خوانساری می نویسد : (در زندگانی شهید ثانی ، آن نکته جالب و شگفت انگیزی (که بایسته است مورد توجه قرار گیرد این است) که این بزرگوار ، همچون مرکز و کانونی به نظر می رسید که پیرامونش با دائره علوم ، احاطه شده ، و یا بسان نقطه میانینی بود که فضائل گروهی از ارباب فواضل ، اعم از سلف و نیاکانش و نیز خلف و بازماندگانشان با یک نسبت و شمار و عددی مساوی بدو می پیوست و به این نقطه مرکزی می رسید ، چون شش فرد از سلف و نیاکانش از فظلاء نامور زمان خود بوده اند ، چنانکه تا این زمان (یعنی زمان خوانساری) دانشمندان ناموری با چنین شمارش و تعداد ، بلافاصله و از پی هم ، از او به ثمر رسیدند) . بدین مناسبت می توان گفت : اعطاء عنوان (سلسلۀ الذهب) به این بیت و خاندان ، عنوانی در خور و شایسته بوده است که در تاریخ ، چنین عنوانی را به این بیت ارزانی داشت . شهید ثانی در چنان خاندانی پرورش یافت ؛ بدون تردید ، اصالت دینی و علمی خاندان و نیاکان بزرگوارش در تکوین شخصیت علمی و روانی او بی تاءثیر نبوده است ، چون ما نمی توانیم تاءثیر محیط پاکیزه و باارزشی مانند محیط خانواده عریق و اصیل شهید ثانی را در پیدائی شخصیتی چون او نادیده انگاریم . این انسان با فضیلت در خانواده ای دیده به جهان گشود که فضای آنرا علم و فقه و فضیلت و معنویت ، عطرآگین و روح افزا ساخته ، و سامعه این دانشمند بزرگوار از گاهواره تا گاه شکوفائی عقل و خردش با سخن و نغمه هائی از علم و فضیلت و فقه و بینش دینی آنچنان خو گرفته و بدآنهاانس یافته بود که تا واپسین لحظات حیات و رخداد شهادتش هرگز از رشته علم و فضیلت نگسسته و از کوشش های نستوهانه اش در راه دانش و دین حتی برای لحظه ای باز نایستاده بود .

سیما و اندام شهید ثانی

ابن العودی در رساله خود می نویسد : (شهید ثانی ، دارای اندامی خوش و معتدل و قامتی متوسط و در اواخر عمرش کمی فربه بود . چهره اش زیبا و دارای موهای صاف و متمایل به سرخی ، چشمان و ابروانی مشکی و اندامی سپید و بازوان و ساقهای ستبری بوده

است . انگشتان دستهایش بسان قلم های سیمین جلوه گر بود . هر بیننده ای که به چهره اش می نگریست و بیان دلنشین وی را می شنید حاضر نبود از او جدا شود ، و از گفت و شنود با وی از هر هم و غمی دل آرام می گشت ، چشمها از مهابتش سرشار می شد و دلها در برابر شکوه معنویتش به نشاط در می آمد . و سوگند به خداوند متعال ، که او برتر از آن اوصافی بود که من از آنها یاد کردم ، و خصلتهائی ستوده در وجودش جلب نظر می کرد که این خصلتها از آنچه بازگو کردم فزونتر بوده است) .

شهید ثانی همزمان با حیات پدر

از آغاز طفولیت ، آثار نبوغ و هوش فوق العاده از رهگذر گفتار و رفتارش به چشم می خورد ، و با اینکه عمرش از نه سال تجاوز نمی کرد - طبق نوشته ابن العودی - قرائت قرآن کریم را ختم نمود ، و از آن پس به خواندن و فراگرفتن فنون ادبی و فقه نزد پدرش همت گماشت تا آنکه پدر در سال (۹۲۵ ه ق) درگذشت . از جمله کتابهائی که شهید ثانی نزد پدرش قرائت کرد ، کتاب (المختصر النافع) از محقق حلی ، و (اللمعة الدمشقیة) از شهید اول بود . این کتابها علاوه بر کتابهائی بود که در ادب عربی نزد پدر خواند . پدر در ازاء تحصیلات فرزندش ، شهریه ای را مقرر کرده و به او می پرداخت .

سفرهای علمی

۱ - میس : علیرغم آنکه شهید ثانی ، پدر را از دست داده بود ، این حادثه نتوانست کمترین خللی در اراده او برای ادامه تحصیلاتش وارد سازد ، و با اینکه هنوز دوران نوجوانیش را پشت سر نگذاشته بود به منظور ادامه کارش به قریه (میس) کوچید و در محضر استاد دانشمند و بزرگوار : علی بن عبد العالی کرکی از سال (۹۲۵ ه ق) تا (۹۳۳ ه ق) به تحصیلاتش ادامه داد ، و کتابهای (شرایع الاسلام) محقق حلی ، و (ارشادالاذهان) علامه حلی ، و نیز قسمت مهمی از کتاب (قواعدالاحکام) همان علامه حلی را بر او خواند . شهید ثانی آنچنان با محضر درس این استاد ، ماءنوس گشت که هیچیک از مجالس درس اختصاصی و درسهای عمومی دیگران را از دست نمی نهاد . و در تمام این مجالس درسی شرکت می جست و مدت هشت سال و سه ماه از محضر درس او مستفیض بود ؛ و تا گاهی که نزد این استاد به سر می برد و بالغ بر بیست و دو سال از عمرش را گذرانده بود همواره تا این ایام ، مشمول اهتمام و عنایت و توجه خاص استادش بوده ، و بهره های وافری از علم و فضیلت را از پیشگاهش کسب کرد . ۲ - کرک نوح : شهید ثانی در این تاریخ ، یعنی سال (۹۳۳ ه ق) احساس کرد که باید برای پربار ساختن تحصیلاتش ، قریه (میس) را به سوی (کرک نوح) ترک گوید ، و آهنگ دیاری کند که شیخ علی میسی ، شوهرخاله او در آنجا مقیم بود . پس از چنین سفر بود که با دختر شیخ علی میسی ازدواج کرد ، و او همسر بزرگ و نخستین شهید ثانی بوده است . در کرک نوح با سید حسن بن سید جعفر ، مؤ لف کتاب (المحجة البیضاء) آشنائی بهم رساند ، و این استاد جدید را آنچنان پذیرا گشت که پیوسته در محضر بحث و مذاکرات گوناگون او شرکت می کرد ، و کتاب (قواعد) میثم بحرانی ، و نیز کتابهای (التهذیب) در اصول فقه ، و (العمدة الجلیة فی الاصول الفقهیه) - که از مؤ لفات استاد بوده است - و کتاب (الکافیه) ابن حاجب در نحو را بر او خواند .

مراجعت به وطن

بیش از هفت ماه از اقامت شهید ثانی در (کرک نوح) سپری نشده بود که اشتیاق و علاقه به زادبوم ، وی را در سال (۹۳۴ ه ق) به (جبع) باز گرداند ، و تا سال (۹۳۷ ه ق) در وطن اقامت گزید ؛ و در طی این مدت همواره سرگرم بحث و مذاکره علمی و ارشاد مردم و برآوردن حوائج دینی آنها بود ، و ضمنا فضلاء و دانشمندان از اطراف و اکناف ، با او شد آمد برقرار ساخته و به مراوده با وی ماءنوس شدند . و سرانجام محضر او به صورت کانونی برای رفت و آمد متراکمی در آمد که در طی آنها با دلسوزیهای

فراوانی به کارسازی و تـدبیر امور مراجعان – در کنار درس و مطالعاتش – قیام می کرد . ۳ – دمشق : شهید ثانی به دنبال گم گشته و نایافته ای در حال پویش و جستجو بسر می برد که موجودی معلوماتش و نیز شدآمدهای علمی و اقبال مردم به او ، نمی توانست روح پویـای او را قـانع و به گم گشـته اش رهنمون سـازد . لـذا موقعیت علمی و اجتمـاعی او ، از دیـدگاهش هیـچ جـاذبه و فریبائی نـداشت و نتوانست وی را شـیفته و فریفته سازد تا به همان مقدار بسـنده کند . به همین جهت بر آن شد که (جبع) را رها کرده و به سوی (دمشق) ره سپرد . سرانجام در سال (۹۳۷ ه ق) از دیار خویش به دمشق کوچید ، و یکسال و اندی در آنجا درنگ نمود و به محضـر درس شمس الدین محمد بن مکی ، فیلسوف محقق راه یافت ، و کتابهای (شرح الموجز) و (غایهٔ القصد فی معرفهٔ الفصد) – که در طب و از مؤ لفات همین اسـتاد بود – و نیز کتاب (فصول فرغانی) در هیئت و بخشـی از (حکمهٔ الاشراق) سهروردی را بر او خوانـد و کتاب (شاطبیهٔ) در علم قرائت را نزد احمد بن جابر تحصـیل کرد ، علاوه بر آن ، قرآن کریم را طبق قرائت نافع و ابن کثیر و ابی عمر و عـاصم بر او قرائت نمـود . ۴ – مصـر : اهتمام علمی شـهید تا همینجا ، با مسافرت به دمشق و ادامه تحصـیل در این دیار اشـباع نشد و می خواست عرصه های گوناگون فکر و اندیشه را بازیافته و نمونه های متنوعی از فرهنگها و معارف را تحصیل کند ، لذا در سال (۹۴۳ یا ۹۴۴ هق) تصـمیم گرفت دمشق را پشت سـر گذاشـته و راه مصـر را در پیش بگیرد تا فضای جدیدی از فکر و انـدیشه را برای خود جسـتجو کرده و بـا جهات و ابعاد نوینی – در سایه ارتباط با شخصـیتهای علمی و اجتماعی –آشـنا گردد . نکته قابل ذکر این است که هزینه های سـفر شـهید ثانی به وسـیله فرد خیرخواهی به نام (حاج شـمس الـدین محمد بن هلال) تاءمین می شـد ، که این مرد شـریف از دیربـاز ، مقرری ویژه ای در ایـام تحصـیلش به او می پرداخت و نیز خرج و نفقه او و خـانواده اش را به عهـده گرفته بود . از این شـخص بزرگوار ، اطلاـع بیشتری در دست نیست و فقط آن نویسـندگانی که از شـرح حال شـهید ثانی یاد کرده اند نوشته اند که شخص مذکور در سال (۹۵۲ یا ۹۵۶ ه ق) در میان خانه اش با زن و فرزندانش – که یکی از آنها شیرخواره بوده است – به قتل رسـید . مدت مسافرت شـهید ثانی از دمشق به مصر ، حدود یکماه به طول انجامید ، و کرامات و خوارق عاداتی در میان راه از او مشاهده شد که شاگرد او ، ابن العودی از آنها یاد کرده است . مصـر در آنروزگاران یکی از مراکز مهم جنبشـهای علمی در میان بلاد و ممالک اسـلامی به شـمار می رفت . شـهید ثانی در این سـرزمین استادانی از مذاهب مختلف اسلامی را درک کرده بود که در فقه و حدیث و تفسـیر از تخصـص و کارآئی عمیقی برخوردار بوده اند . هدف شـهید ثانی چنین بوده است که می خواست از رهگذر شرکت در حلقات درس استادانمختلف ، اطلاعات گسترده و عمیقی را در مذاهب مختلف اسلامی کسب کند و به اهداف این مذاهبدست یابد ، و در نتیجه از ژرفای درون این مذاهب ، حق وباطل ، و درست و نادرست را دقیقا شـناسائی نماید . (ما ضمن بر شمردن اساتید شهیدثانی ، مطالعات و تحصیلات او را در این دیار گزارش خواهیم کرد) . شهید ثانی توانست در مدتی که در مصـر به سـر می برد موفق به تحصـیل و مطالعات سودمنـدی شود ، و مجالس گوناگونی را – که به منظور درس و یامناقشات دائر می شد – درک کند و با اساتید بزرگی آشـنا گردد . با اینکه توقف او در مصـر نسـبهٔ کوتاه بود توفیق یافت که ذخائر فراوان و جالب توجهی از علم و دانش را برای خویشـتن فراهم آورده و کتابهای درسـی متعددی را نزد اساتید نخبه و برجسته مصـر بخواند . هدف این فقیه عالیقدر و عارف گرانمایه از شـرکت در مجالس درسـی مصر ، چنان نبود که صرفا از محضر آنها علوم را فرا گیرد ؛ چـون او اکـثر این علـوم را قبلاـ در (جبع) ، (میس) ، (کرک نوح) و (دمشق) تحصـیل کرده بود ؛ علوم بلاـغت و نحو و صـرف ، قراءات ، و حدیث ، در مصـر برای شـهید ثانی مسائلی تازه و ناآشـنا نبود . بنابراین در وراء این مطالعات باید هدف دیگری را شهید ثانی جسـتجو کرد ، و آن این بود که می خواست با روشـهای متنوع – در رابطه با تـدریس علوم – آشـنا گردد ، و درباره مذاهب و مکاتب مختلف فکری احاطه ای به هم رساند ، و نحوه های گوناگون اندیشه های علمی را بازیابد . چنین هدفی بود که شـهید ثانی را بر آن داشت که به مصـر مسافرت کنـد و دمشق را ترک گویـد . به همین جهت است که می بینیم توانست در مدت بسـیار کوتاه توقفش در مصر ، به اندوخته های وافری در علوم دست یابد و کتابهای فراوانی را بخواند که معمولا حتی در مدتی کمتر از ربع قرن

، تحصیل این فراورده ها امکان پذیر نبوده است . مدت توقف شهید ثانی در مصر فقط هجده ماه به طول انجامید .

در سوی بازگشت به وطن

۵ – سفر به حجاز : ماندن در مصر و یا دمشق از آن پس نمی توانست بر موجودی و ذخائر علمی شهید بیفزاید ؛ لذا مصر را در هفدهم شوال ۹۴۳ ه ق ، به سوی حجاز ترک گفت ، و در این سفر به زیارت خانه خدا و انجام مراسم حج و عمره و زیارت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه بقیع (علیهم السلام) موفق گردید و در ماه صفر ۹۴۴ ه ق به وطن خویش بازگشت . و چون دارای سابقه شهرت علمی و فضل بود مردم شدیدا شائق مراجعت وی به زادبومش بودند که ابن العودی در این باره می نویسد : (ورود شهید ثانی به سرزمین نیاکانش همچون باران رحمتی بود که زیر بارش معارف خود ، دلهای جهل زده و مرده را دوباره احیاء کرد و ارباب فضل و علم بدو روی آوردند ، آنهم در روزگارانی که ابواب علم ، فراسوی مردم ، بسته بود و با ورود شهید ثانی این درها گشوده شد ، و بازار علم و دانش که از رونق افتاده بود از برکات قدوم او سرشار ، و انوار فیضان وجودش بر تیرگیهای جهل پرتوافکن شد ، و قلوب اهل معارف ، بهجت و نورانیتی یافت . . .) . دانش جویان و مشتاقان علم از آن پس از نواحی مختلف ، آهنگ سوی او می کردند . و فضلاء پیرامون وی گرد می آمدند و او نیز دست اندرکار تدریس و ارشاد مردم و اداره شئون دینی آنها شد و مسجد و مؤ سسات دیگری را در آنجا بناء کرد . ۶– زیارت اعتاب مقدسه در عراق : در صفر ۹۴۶ ه ق ، به زیارت ائمه اطهاری که مراقدشان در عراق بود موفق گردید ، و در پنجم شعبان همانسال به موطن خود ، (جبع) بازگشت و چند سال در آنجا ماند . ۷– بیت المقدس : در ماه ذیحجه سال ۹۴۸ ه ق ، مسافرت به بیت المقدس را در پیش گرفت ، و در آنجا در محضر شیخ شمس الدین بن ابی اللطیف مقدسی ، بخشهائی از (صحیحین) ، یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم را قرائت نمود و از او اجازه روایت را دریافت کرد . و پس از آن به موطن خود بازگشت و در آنجا سرگرم تحقیق و مطالعه گشت . ۸– بلاد روم شرقی و قسطنطنیه : از این پس شهید ثانی به صوب روم شرقی ، عزم سفر نمود و می خواست – به منظور آنکه مقام استادی و تدریس را در پاره ای از مدارس آنجا احراز نماید – به قسطنطنیه برود ، و با مسئولان مربوطه در این زمینه ملاقاتی به عمل آورد . میان ترکهای آن زمان چنین معمول بود که باید مراجعان به پایتخت ، همراه خود دارای معرفی نامه ای از طرف قاضی آنجا باشند قاضی وقت هم شخصی به نام (معروف شامی) و مقیم در صیدا بود . میان شهید ثانی و این قاضی ، سابقه آشنائی وجود داشت . شهید ثانی ، شاگردش : ابن العودی را به سوی او گسیل داشت تا صرفا آمدن او را – بدون درخواست معرفی نامه – به وی اعلام کند . ابن العودی نزد قاضی آمد و سفر شهید ثانی را به او گزارش نمود و درخواستی از او به عمل نیامد . باری ، شهید ثانی به قسطنطنیه مسافرت کرد ، چنانکه خود می گوید : (ورود ما به قسطنطنیه ، همزمان با روز دوشنبه ، هفدهم ربیع الاول ۹۵۲ ه ق اتفاق افتاد ، و خداوند متعال برای ما منزلی فراهم فرمود که بسیار زیبا و مناسب ، و از بهترین مساکن آن شهر بوده ، و به حوائج خود نیز در این منزل دسترسی داشتیم . پس از ورود به این شهر ، هجده روز با هیچیک از بزرگان تماس برقرار نکردم . و قضاء الهی بر آن مقرر گردید که در این ایام کوتاه به نگارش رساله جالب توجهی توفیق یابم که حاوی ده مبحث مهم از مباحث عقلی و فقهی و تفسیر و امثال آنها بوده است . این رساله را نزد قاضی عسکر – که به (محمد بن قطب الدین بن محمد بن محمد بن قاضی زاده رومی) نامبردار بود – فرستادم . این قاضی عسکر ، مردی فاضل و ادیبی خردمند و اندیشمند بود که از لحاظ اخلاق و ادب از بهترین شخصیتهای آن دیار به شمار می رفت . فرستادن این رساله ، تاءثیر مطلوبی در او به جای گذاشته ، و موقعیتی جالب برای من به ارمغان آورد ، و در نتیجه ، بهره ای عظیم عاید من گشت . و این قاضی عسکر فاضل ، نزد افاضل و دانشمندان آن شهر ، مرا بسیار می ستود ، و مرا بدآنها می شناساند . در این مدت میان من و قاضی مذکور ، بحث و مذاکراتی در مسائل مختلف علمی ، اتفاق افتاد . پس از آنکه دوازده روز از مجالست ، با قاضی زاده رومی ، سپری گشت دفتری را که صورت وظائف و مدارس در

آن ثبت و ضبط شده بود نزد من فرستاد ، و مرا در انتخاب هر مدرسه دلخواهم مخیر ساخت ؛ ولی تاءکید می کرد که تدریس در شام یا حلب را انتخاب کنم . شهید ثانی می گوید : من مدرسه (نوریه) بعلبک را برای انجام وظیفه تدریس انتخاب کردم و این به دو علت بود : اولا آنجا را مقرون به صلاح می دیدم . و ثانیا استخاره نیز با انتخاب آنجا مساعد بود . پس از آنکه شهید ثانی مدت سه ماه و نیم در قسطنطنیه درنگ کرد ، تصمیم گرفت بلاد مهم روم شرقی (ترکیه فعلی) را زیر پا گذاشته و بر تجاربی که اندوخته بود بیفزاید ، لذا به شهر (اسکدار) که در روبروی قسطنطنیه قرار داشت و فقط دریا در میان آنها فاصله انداخته بود – مسافرت کرد ، و در این شهر – طبق معمول – با شخصیتهای بزرگ علمی ارتباط و گردهم آئی برقرار ساخت که در میان آنها دانشمندی هندی که فاضل و آشنا به فنون متنوع ، از جمله : علم رمل و نجوم بود ، جلب نظر می کرد .

آهنگ زیارت دوباره اعتاب مقدسه در عراق

سفر شهید ثانی در بلاد روم شرقی قریب نه ماه به طول انجامید که در خلال این مدت ، بسیاری از شهرهای آنرا درنوردید ، و یا بسیاری از دانشمندان و بزرگان آندیار ، ملاقات به عمل آورده ، و نوشته های دقیقی راجع به شهرهائی که از آنها بازدید کرده بود به نگارش آورد . همین نکته نمایانگر علاقه شدید شهید ثانی به فراهم آوردن اطلاعات و معلومات ، در هر جائی بود که وارد بر آن می شد . حتی از یاد کردن حال و هوای شهرها و انواع میوه ها و پاره ای از عادات محلی و امثال آنها دریغ نمی نمود . ۹– ورود به عراق : شهید ثانی نمی خواست سفرش تا همینجا پایان گیرد و به موطن خود بازگردد ، و قبل از اینکه به زیارت اعتاب مقدسه در عراق توفیق یابد و دانشمندان آن دیار را درک کند راه بازگشت به زادبوم خویش را در پیش گیرد ، لذا آهنگ سوی عراق نموده و در روز چهارشنبه ، چهارم شوال ۹۵۲ ه ق ، وارد (سامراء) گشت و در شهرهای عراق جابجا می شد و سرانجام این توفیق نصیبش شد که مشاهد مشرفه و مزار بزرگان دین در بغداد و حله و کربلا و کوفه و نجف اشرف و جز آنها را زیارت کند . شهید ثانی به هر شهری در عراق وارد می شد سیل علاقه مندان و ارادت پیشه گان به او – از هر طبقه – به سوی او سرازیر بود که ورود او را تهنیت گفته و مقدم او را گرامی می داشتند . این امر نشان می دهد که دانشمند بزرگوار ما از شهرت بسیار گسترده در میان علماء کشورهای مختلف ، برخوردار بوده است . رفت و آمدها و زیارت مردم و دید و بازدیدها ، مانع از آن نبوده است که شهید ثانی رسالت علمی خویش را فراموش کند ، و دست از تحقیقات و کاوشها و پژوهشهای خود بردارد . در همین عراق بود که دست اندرکار تحقیق درباره قبله عراق به طور عموم ، و به ویژه ، قبله مسجد کوفه و حرم امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) شد ؛ چون دریافته بود که قبله در این نقاط از سمت واقعی خود منحرف می باشد ؛ لذا مقدار انحراف آنرا اثبات کرده ، و بر خلاف معمول اهالی این منطقه ها – که قبلا نماز می گزاردند – در جهاتی نماز را برگزار می نمود که طبق نظر و استنباط او باید آن جهات را قبله واقعی و درست تلقی می کردند . این کوشش علمی و دینی شهید ثانی باعث شد که مردم ، سخت احساس رفاه و شادمانی کنند ، و فقط یک نفر با راءی شهید ثانی در مورد سمت القبله به مخالفت برخاست که از آن پس با مردم دیگر به دیدار شهید نمی رفت ؛ لکن پس از چند صباحی با پوزشخواهی فراوان به دیدار او شتافت و در سلک ارادتمندان باو درآمد . گویند این مرد ، نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) را به خواب دید و مشاهده کرد که آنحضرت وارد بقعه و بارگاه امیرالمؤ منین (علیه السلام) شده ، و به همان سمتی نماز جماعت برگزار فرمود که شهید ثانی با انحراف از معمول ، بدانسو نماز گزارد . ۱۰– بعلبک : پس از آنکه شهید ثانی وظیفه خویش را در زیارت اعتاب مقدسه عراق به انجام رسانید ، به سوی بعلبک روی آورد ، و ارادتمندانش در شهر به انتظار قدوم مبارک او بسر می بردند تا از سرچشمه فیاض معارف او عطش علمی خود را فرونشانده و از کمالات اخلاقی او بهره مند شوند . شهید ثانی در نیمه صفر ۹۵۳ ه ق به بعلبک رسید ، و هنوز کاملا در آنجا استقرار نیافت که مردم ، تک تک و دسته دسته به ملاقات او می آمدند . و وی چنین فرصت مساعد و مناسبی را از دست نداد ، لذا سرگرم تدریس و افتاء – بر طبق مذاهب اهل سنت

و مـذهب شـیعه – گردیـد . و در حقیقت شـهید ثانی در این شـهر ، تدریس جامعی را آغاز کرد ، به این معنی – که چون نسـبت به مذاهب پنجگانه جعفری ، حنفی ، شافعی ، مالکی و حنبلی ، از لحاظ علمی ، کاملا محیط و مسـلط بود – بر اساس تمام این مذاهب ، تدریس می نمود . و در واقع فقه و عقاید تطبیقی را تدریس می کرد . و چنانکه سـلف صالح او ، یعنی شـیخ طوسـی (قدس سره) برای نخستین بـار کتـابی تحت عنوان (مسائل الخلاف) در زمینه فقه و حقوق تطبیقی اسـلام تاءلیف کرده بود ، شـهید ثانی نیز برای اولین بار ، تدریس فقه تطبیقی را در شـهر بعلبک بنیاد کرد . توده مردم نیز مطابق مذهب خود ، پاسخ استفتاآت خویش را از محضر او دریافت می کردنـد . بـدیهی است وقتی شخصـیتی مانند شـهید ثانی – که خود مهیای تدریس و افاضه در منطقه ای ساخته بود – باید آنجا مرکز مهمی برای نشـر علوم و تربیت علماء و افاضل باشد . آری بعلبک نیز بدینسان یکی از مراکز مهم علمی به شمار می رفت که علماء و دانشـمندان از نواحی مختلف بلاد اسلامی – از دور و نزدیک – بدانسو آهنگ می نمودند ، و ورود و اقامت شهید ثانی در این شـهر ، باعث رونق فزونتری از لحاظ تحرک علمی در آنجا گردیـد . ابن العودی در این باره می نویسـد : (در این ایام ، من در خـدمت شـهید ثـانی بسـر می بردم – و شـهید ثانی در این زمان ، مرجع عامه مردم به شـمار می رفت – و تا وقتی که در آنجا مقیم بود مقصـد و مقصود همگان بود . فراموش نمی کنم که من او را در قله رفیعی از موقعیت علمی و اجتماعی و به صورت مرجع و پناهگاه مردم ، احساس می کردم که به هر فرقه – مطابق مذهب آنها – فتوی می داد ، و کتب مذاهب مختلف اسـلامی را تدریس می نمود ، علاوه بر آنکه در مسـجد اعظم بعلبک نیز تدریس می کرد . همه مردم شـهر ، مطیع و منقاد او بوده و او – در برابر قلوبی که سـرشار از محبت و حسن اقبـال و اعتقاد بود – به عنوان مراد آنها به شـمار می رفت ، و بازار علم در این دیار بر وفق مراد بوده و رو به رونق گـذاشت ، فضـلاء از دورترین نقـاط به وی مراجعه می کردنـد . . . و بالاـخره ایام اقامت شـهید ثانی در بعلبک همچون روزهای عید و شادی مردم آندیار تلقی می شد .

بازگشت دائمی به موطن اصلی

شهیـد ثانی تا سال (۹۵۵ ه ق) ، در بعلبـک مانـد و بـدون انقطاع و نسـتوهانه به انجام وظائف سـرگرم بود ؛ لکن اشتیاق به موطن و دیدار خویشاوندان و دوسـتان – که از پنجسال قبل ، آنها را ترک گفته بود – او را بر آن داشت که به شهر خود بازگشته و در آنجا مقیم گردد . لکن از لابلای نوشـته هـای ابن العودی چنین اسـتنباط می شود که انگیزه مراجعت او عبارت از احساس فشار شدیـد و مراقبت جاسوسان و بدخواهانی بود که او را در تنگنای روحی می آزرد . ابن العودی می گوید : (این تاریخ – یعنی تاریخ مراجعت شهیـد به (جبع) ، پایان نقطه فرصت امنیت و سـلامت او از حوادث ناگوار بوده . . . که آن بزرگوار ، مرا از آن آگاه ساخت ، و در منزل من ، واقع در (جزین) در حال اختفاء از دشـمنان و بـدخواهان بسـر می برد) . علت این فشار شدید ، اقبال و توجه فزون از حد مردم به شـهید ثـانی بوده است که همزمان با اقامتش در بعلبک از آن برخوردار بود ، و حسودان و بـدخواهان نمی توانسـتند اینهمه حیثیت و احترام و شـهرت را در شـهید ثانی تحمل کننـد . پاره ای از مورخین را عقیـده بر آن است که (معروف شامی) یعنی همان قاضـی که قبلا از او یاد کردیم در این مراقبت و فشار روحی و ایجاد مزاحمت برای این شخصـیت بزرگوار نقش داشت ، و او همان کسی است که سرانجام در قتل شهید ثانی سعایت کرد .

اساتید شهید ثانی

الف – جبع : ۱– پدرش : نورالدین علی ، معروف به (ابن الحجۀ) (م ۹۲۵ ه ق) درباره کتابها و درسهائی که شهید ثانی نزد پدرش قرائـت کرد و آنهـا را فراگرفـت ، قبلاـ گفتگـو شـد . ب – میس : ۲– علی بـن عبـدالعالی میسـی کرکی (م ۹۳۸ ه ق) . کـه شـرح تحصـیلات او – ضمن بحث از سفرهای شهید ثانی – بازگو شده است . ج – کرک نوح : ۳– سید حسن بن سید جعفر ، که گزارش

مربوط به تحصیلات شهید ثانی نزد او ، قبلا گزارش شد . د- دمشق : ۴- شمس الدین محمد بن مکی حکیم و فیلسوف ، که سخن درباره تحصیلات شهید ثانی نزد وی ، ضمن گفتگو از سفرهای علمی شهید ثانی بازگو شد . ۵ - احمد بن جابر . ۶- شمس الدین طولون حنفی دمشقی . ه- مصر : شهید ثانی در مصر ، در حلقات گوناگونی - که در مساجد و مدارس تشکیل می گردید - شرکت می کرد ، و درس اساتید بزرگی را در فقه و حدیث و تفسیر درک نمود . ابن العودی از شانزده استادی که (گویا شهید ثانی در مصر) نزد آنها تلمذ کرد نام می برد و می نویسد که شهید ثانی گفته بود : استادان (مصری من) بدین شرح است : ۷- شیخ شهاب الدین احمد رملی شافعی ، که (منهاج نووی) در فقه ، و بخش مهم کتاب (مختصرالاصول) ابن حاجب ، و (شرح عضدی) - همراه با مطالعه حواشی (سعدیه) و (شریفیه) - را بر او قرائت نمودم ؛ و کتابهای زیادی در فنون و علوم عربی و عقلی و جز آنها را از او سماع کردم که از جمله آنها (شرح التلخیص) از ملا سعدالدین تفتازانی ، و (شرح تصریف عزی ؟) و (شرح کتاب امام الحرمین ، جوینی) در اصول فقه - که از نوشته های خود استاد بوده است - و (شرح جمع الجوامع) (محلی) در اصول فقه ، و (توضیح) ابن هشام در نحو ، و غیرذلک بوده است که ذکر آنها به طول می انجامد . این استاد در سال ۹۴۳ ه ق ، برای من اجازه عامی صادر کرد که بر اساس آن ، مجاز بودم روایاتی را - که نقل آنها برای او روا بود - روایت کنم (۱) . ۸- ملاحسین جرجانی که پاره ای از کتاب (شرح تجرید) ملا علی قوشجی را همراه (حاشیه ملا جلال دوانی) ، و (شرح اشکال التاءسیس)قاضی زاده رومی در هندسه و (شرح چغمینی) در هیئت را بر او خواندم (۲) . ۹- ملامحمد استرابادی ، که قسمتی از (مطول) را همراه با (حاشیه سید شریف جرجانی) و (شرح کافیه) در نحو را بر او قرائت کردم (۳) . ۱۰- ملا محمد علی گیلانی ، که پاره ای از علم معانی را در محضر او سماع نمودم (۴) . ۱۱- شیخ شهاب الدین ابن النجار حنبلی ، که تمام کتاب (شرح شافیه) جاربردی و نیز تمام کتاب (شرح الخزرجیهٔ) در عروض و قافیه ، از شیخ زکریا انصاری را بر او قرائت کردم ؛ و نیز کتاب های فراوانی در فنون مختلف و حدیث ، از جمله : (صحیحح بخاری) و (صحیح مسلم) را در محضر او سماع نمودم . این استاد درباره آنچه که در محضر او سماع و یا قرائت کردم ، و نیز روایاتی که خود درباره آنها اجازه داشت در همان سال ۹۴۳ ه ق ، به من اجازه روایت داده بود (۵) . ۱۲- شیخ ابوالحسن بکری ، (نویسنده کتاب (الانوار فی مولدالنبی المختار) که در مجلسی در کتاب (بحارالانوار) از این کتاب مطالبی را آورده است ، و شهید ثانی می گوید : من قسمتی از کتب فقه و تفسیر پاره ای از شرح وی بر (منهاج) را از محضر او سماع نمودم (۶) . ۱۳- شیخ زین الدین ، جرمی مالکی ، که (الفیه) ابن مالک را بر او خواندم (۷) . ۱۴- استاد محقق ، ناصرالدین لقانی - یا - ملقانی مالکی ، پژوهشگر زمان و دانشمند برجسته مصر - و من در این سرزمین به استادی ، فاضل تر از او برنخوردم که در علوم عقلی و عربی ، چیره دست تر از او باشد - نزد این استاد ، (تفسیر بیضاوی) و فنون دیگر را سماع نمودم (۸) . ۱۵- شیخ ناصرالدین طبلاوی شافعی ، که قرآن کریم را - طبق قرائت ابن عمرو ، و نیز رساله ای در قرائت را - که خود تاءلیف کرده بود - بر او خواندم (۹) . ۱۶- شیخ شمس الدین محمد بن ابی نحاس ، که در قرائت ، کتاب (الشاطبیه) ، و قرآن کریم - طبق قرائت قراء سبعه - را بر او خواندم ، و بار دوم به خواندن قرائت قراء عشره نزد او آغاز کردم که نتوانستم آنرا به پایان رسانم . ابن العودی می گوید : شهید ثانی غالبا این استاد را از نظر صلاح و تقوی و حسن اخلاق و تواضع می ستود و فضلاء مصر - برای فراگرفتن فنون مختلف علوم قرآنی - بدو مراجعه می کردند و از محضر او مستفیض می گشتند ، چون این استاد در علوم قرآنی به عنوان دانشمندی برجسته و سرشناس به شمار می رفت ، حتی مردم - آنگاه که خود سرگرم کار بود و چکش (مسگری) را از دستش زمین نمی گذاشت - مطالب علوم قرآنی را بر وی قرائت می کردند . فقط آنگاه دست از کار و صنعت می نهاد که یکی از فضلاء بزرگ بر او وارد می شد ، و برای او فرش می گستراند و خود بر روی حصیر می نشست (۱۰) . ۱۷- استاد فاضل کامل ، عبدالحمید سنهوری ، که فنون سودمندی را بر او خواندم ، او نیز اجازه عام برای من صادر کرده بود . ابن العودی می گفت : شهید ثانی (قدس سره) ، این استاد را - به خاطر آنکه جامع فضیلت علم و کرم بوده است - بسیار می ستود (۱۱) . ۱۸- شیخ شمس

الدین محمد بن عبدالقادر فرضی شافعی ، که کتابهای زیاد در حساب ، و (المرشد) در حساب هند ، و (الیاسمینیه) و شرح آن در علم جبر و مقابله را بر او خوانده ، و در محضر او (شرح الوسیلهٔ) را سماع نموده ، و اجازه عام از او دریافت کردم (۱۲) . سپس شهید ثانی می گفت : در مصر از محضر استادان زیادی ، علوم را فرا گرفتم که ذکر تفضیلی آنها ، مطلب را به نحو ناخوش آیندی طولانی می سازد ، و اجمالا پاره ای از آنها عبارت بوده اند از : ۱۹- شیخ عمیره (۱۳) . ۲۰- شیخ شهاب الدین بن عبدالحق (۱۴) . ۲۱- شیخ شهاب الدین بلقینی (۱۵) . ۲۲- شیخ شمس الدین دیر وطی (۱۶) و اساتید دیگر . و- بیت المقدس : ۲۳- شیخ شمس الدین ابی اللطیف مقدسی ، که شهید ثانی بخشهائی از (صحیح بخاری) ، و (صحیح) مسلم را بر وی قرائت کرد ، و از او اجازه روایت دریافت نمود . ز- قسطنطنیه : ۲۴- سید عبدالرحیم عباسی ، نویسنده کتاب (معاهدالتنصیص) .

مؤ لفات و آثار علمی شهید ثانی

مقدمه

این دانشمند عالیمقدار اکثر فرصتهای زندگانی خود را در سفر و در محضر علماء گذراند ، و اوقات او در افتاء و قیام به امور مهم دینی و اجتماعی در هر جا مصروف می گشت . روزها را در شهر خود به تدریس و برآوردن حوائج مردم سپری می ساخت ، و شبها به تهیه هیزم و سوخت منزل و رسیدگی به انگورستان می گذراند ، معذلک آنچنان به مدد تاءییدات الهی ، مؤ ید و موفق بود که توانست آثار جالبی در علوم مختلف از خود به جای گذارد که از لحاظ نظم و دقت و پختگی ، بی اندازه جالب توجه و ارزشمند می باشند . مسافرتهای زیاد و حضور او نزد اساتید مختلف و تتلمذ در محضر دانشمندان مذاهب مختلف ، و مطالعات درازمدت و مداوم ، و حوصله شایان توجه او در غوررسی مصادر و مراجع علمی ، همه اینها عواملی بود که مؤ لفات و آثار شهید ثانی را به گونه ای پرداخت که پاره ای از آنها عملا به صورت کتب درسی درآیند و از عمق فکری و وضوح در تعبیر و روانی بیان و نظم و ترتیب خوش آیند و عرضه صحیح مطالب و حسن ذوق و سلیقه در ابواب بندی و ترتیب مباحث ، برخوردار گردند . نکته قابل توجه در آثار شهید ثانی این است که همه نوشته ها و آثار او محدود به استفاده طبقه خاصی از علماء و دانشمندان نیست ، و علیرغم آنکه او گاهی به تاءلیف آثاری پرداخت که باید آنها را علمی بحت و صد در صد تحقیقی و تخصصی برشمرد ، دست اندرکار نگارش موضوعاتی می شد که صرفا اخلاقی و ساده و آسان بوده که حتی برای توده مردم و افرادی که از بضاعت علمی محروم بودند ، سودمند می افتاد ، و می توانستند به سهولت از آن بهره گیرند . بدینسان ، شهید ثانی از شرائط و اوضاع محیط اجتماعی خود الهام می گرفت و دست اندر کار آفرینش آثار علمی و اخلاقی می شد ، مثلا می بینیم کتابی در مذمت (غیبت) نوشت ، چون می دید : (مردم فرصتهای زندگانی را به بطالت صرف می کنند ، و در مجالس و محافل و محاورات روزمره خویش سرگرم فکاهه و تفریح می شوند ، و نفوس خود را به وسیله آبروریزی برادران دینی و بی حیثیت ساختن اقران و همنوعان مسلمان ، تغذیه می کنند ، و چنین کاری را در شمار سیئات و گناهان نمی آورند ، و معذلک از مؤ اخذه و بازپرسی جبار سماوات و خدای منتقم بیمی ندارند) . (۱) و آنگاه که طفل عزیز خود را از دست می دهد ، کتاب دیگری را تحت عنوان (مسکن الفؤ اد عند فقد الاحبهٔ و الاولاد) می نگارد ، کتابی در تسکین خاطر خود و دیگران در برابر مصائب روزگار ، که همه طبقات مردم را به کار می آید و آنها را از هم و غم آسیبها می رهاند ، و مترجم ، این کتاب را ترجمه نموده است که - ان شاء الله - به زودی منتشر خواهد شد . آثار علمی این دانشمند پاک نهاد به دهها کتاب و رساله تحقیقی می رسد . و علیرغم اشتغالات دیگر و تدریس ، حدود هفتاد اثر علمی از خود به جای گذاشت که ما به برخی از آنها دست یافته و یا به نام پاره ای از آنها- ضمن ترجمه احوال او در مراجع مختلف - آگاهی یافته ایم . مجموعه تاءلیفات شهید ثانی که از (روض الجنان) افتتاح می شود و به (الروضهٔ البهیهٔ) - از لحاظ

تاریخ تاءلیف - پایان می گیرد واقعا همچون روضه و بوستانی است که هر پژوهشگر دانشهای دینی و علوم انسانی را با مناظر دل انگیز خود بر سر نشاط می آورد تا گمشده خود را در میان آنها بیابد ، و قلب او با مشاهده هر زاویه ای از این بوستان و آبشخورهای آن سیراب گردد . آثار شناخته شده این عالم بزرگوار و فقیه عالیقدر را بر حسب ترتیب موضوعی در زیر یاد می کنیم :

الف - کتب و رساله های فقهی

۱- روض الجنان فی شرح ارشاد الاذهان : شرحی است مزجی بر (ارشادالاذهان) علامه حلی ، که یک مجلد از این شرح در (طهارت) و (صلوة) پس از ظهور اجتهاد او در سن ۳۳ سالگی در جمعه ۲۵ ذی القعده ۹۴۹ ه ق ، به انجام رسیده ، و اولین بار با (منیة المرید) در ۱۳۰۷ ه ق چاپ شده (۲) و همانگونه که از رساله ابن العودی استفاده می شود ، نخستین کتابی است که شهید ثانی در فقه استدلالی تاءلیف کرده و تاءلیف آنرا به کسی اظهار ننموده است تا آنکه ابن العودی بر آن اطلاع یافت و این قضیه را ضمن داستان مفصلی در رساله خود یاد کرد (یک) . ۲- مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام : شرحی است مزجی بر (شرایع الاسلام) محقق حلی که تاریخ پایان کتاب (دیات) آن ۸ ربیع الاخر ۹۶۴ ه ق می باشد . روش شهید در شرح این کتاب ، نخست مبنی ، بر اختصار بوده ، و سپس به تفصیل و گسترش در شرح و گزارش آن گرایش یافت به گونه ای که سرانجام به هفت مجلد کتاب پر حجم رسید (۳) (دو) . ۳- الفوائدالملیة فی شرح النفلیة : شرحی است بر (الرسالة النفلیه) شهید اول ، که مستحبات نماز در آن یاد شده ، و شهید ثانی این رساله را به اختصار و به صورت مزجی ، شرح کرده ، و احیانا متعرض پاره ای از ادله شده است (۴) . (سه) . ۴- المقاصدالعلیة فی شرح الالفیة : این کتاب عبارت از شرح کبیر شهید ثانی بر (الرسالة الالفیه) شهید اول می باشد که آنرا در ۱۹ ربیع الاول ۹۵۰ ه ق به انجام رسانید . شهید ثانی سه شرح بر (الرسالة الالفیة) نوشته است که (المقاصدالعلیة) عبارت از شرح کبیر و استدلالی بر رساله مزبور می باشد . (چهار) . ۵ - شرح الرسالة الالفیة (الوسیط) : که اهم مسائل را در آن یاد کرده ؛ ولی آنچنان گسترده در آن به بحث نپرداخته است (پنج) . ۶- شرح الرسالة الالفیة (الوجیز) : که بر رویهم عبارت از تعلیقات و شروح و حواشی فتوائی بر (الرسالة الالفیة) می باشد که آنرا به منظور عمل کردن مقلدین ، تحریر کرده ، و لذا باید آنرا نوعی از (رساله عملیه)برشمرد (شش) . ۷- نتایج الافکار فی حکم المقیمین فی الاسفار : که آنرا در روز دوشنبه ۲۷ رمضان ۹۵۰ ه ق به پایان رسانید . این رساله نبشتاری است فشرده در بیان حکم مسافری که در بلد خود قصد اقامه ده روز کرده باشد . این مساءله در این رساله به اقسام مشهور ، تقسیم شده است (۵) (هفت) . ۸ - رسالة فی ارث الزوجة من العقار : که در ظهر روز پنجشنبه ۹۵۶ ه ق ، آنرا تاءلیف کرد (هشت) . ۹- رسالة فی احکام الحبوة : که در روز سه شنبه ۲۵ ذی الحجه ۹۵۶ ه ق ، آنرا تاءلیف نمود (نه) . ۱۰- رسالة فی وجوب صلوة الجمعة : شهید ثانی ، معتقد بود که نماز جمعه ، واجب عینی است ، و رساله مزبور را در اثبات همین مساءله تاءلیف کرد و بسیاری از علماء در کتب فقه استدلالی خود از آن نقل می کنند (ده) . ۱۱- رسالة فی الحث علی صلوة الجمعة : این رساله ، غیر از رساله مذکور در شماره ۱۰ می باشد (یازده) . ۱۲- رسالة فی اعمال یوم الجمعة : (دوازده) . ۱۳- رسالة فی تحریم طلاق الحائض الحامل المدخول بها ، الحاضر زوجها (سیزده) . ۱۴- رسالة فی حکم طلاق الحائض ، الغائب عنها زوجها (چهارده) . ۱۵- رسالة فی تحقیق النیة (پانزده) . ۱۶- رسالة فی منسک الحج و العمرة (الکبیرة) (شانزده) . ۱۷- رسالة فی منسک الحج و العمرة (الصغیرة) (هفده) . ۱۸- رسالة فی نیات الحج و العمرة (هجده) . ۱۹- رسالة فی عدم جواز تقلید المیت (نوزده) . ۲۰- رسالة فی انفعال ماءالبئر (بیست) . ۲۱- رسالة فی ما اذا احدث المجنب حدثا صغیرا فی اثناء الغسل (بیست و یک) . ۲۲- رسالة فی ما اذا تیقن الحدث و الطهارة ، و شک فی السابق منها (بیست و دو) . ۲۳- جواب المباحث النجفیة : که آنرا هنگام مراجعت از استانبول به نجف نگاشته است (بیست و سه) . ۲۴- جواب المسائل الهندیة (بیست و چهار) . ۲۵- جواب المسائل

الشامیهٔ (بیست و پنج) . ۲۶- اجوبهٔ شیخ زین الدین (بیست و شش) . ۲۷- اجوبهٔ الشیخ احمد (بیست و هفت) . ۲۸- اجوبهٔ علی ثلث مسائل لبعض الافاضل (۶) (بیست و هشت) . ۲۹- جواب المسائل الخراسانیهٔ (بیست و نه) . ۳۰- اجوبهٔ مسائل جبل عامل : که پس از مراجعت از مکه ، در جبل عامل ، به آنها پاسخ نوشته است (سی) . ۳۱- الفتاوی المختصرهٔ : غالبا در مسائل مربوط به عبادات است (سی و یک) . ۳۲- رسالهٔ فی عدم قبول الصلوهٔ الا بالولایهٔ : (سی و دو) . ۳۳- الرسالهٔ الاسطنبولیهٔ فی الواجبات العینیهٔ : که هم در فقه و واجبات عملی ، و هم در مسائل اعتقادی است ، که آنرا در ۱۲ صفر ۹۵۲ ه ق نگاشته است (سی و سه) . ۳۴- حاشیه ارشادالاذهان : حاشیه ای است بر قسمتی از مبحث (عقود) ارشاد که تحقیقات مهمی در آن منعکس است (۷) . (سی وچهار) . ۳۵- حاشیهٔ شرایع الاسلام : حاشیه ای است مختصر در دو مجلد که ابن العودی گفته است : قسمت قابل توجهی از آن نگارش یافته است (سی و پنج) . ۳۶- حاشیهٔ قواعدالاحکام : حاشیه ای که نکات مهم مباحث (قواعد) علامه را مورد تحقیق قرار داده ، و بر روند حاشیه معروف به (النجاریهٔ) می باشد ، و مجلدی لطیف از این حاشیه - تا کتاب تجارت - فراهم گشته است (۸) (سی و شش) . ۳۷- حاشیهٔ المختصرالنافع (سی و هفت) . ۳۸- جواهر الکلمات فی صیغ العقود و الایقاعات : مرحوم حاج شیخ آغا بزرگ تهرانی پس از یاد کردن این کتاب می نویسد : (در کتابخانه سید محمد علی هبهٔ الدین ، نسخه (صیغ العقود) شهید را رؤ یت کردم که در آغاز آن چنین آمده است : (((الحمد لله حمدا کثیرا کما هو اهله))) . این نسخه به خط مقصود علی بن شاه محمد دامغانی بوده است که آنرا به سال ۹۹۶ ه ق ، تحریر نمود ؛ لکن در این رساله ، نامی از (جواهر الکلمات) یاد نشده است (۹) (سی و هشت) . ۳۹- الاقتصاد فی معرفهٔ المبدء و المعاد ، و احکام افعال العباد ، و الارشاد الی طریق الاجتهاد : که بر اساس دو بخش تنظیم شده است : ۱- اصول عقائد ۲- فروع و واجبات فقهی ، روش شهید ثانی در این کتاب ، مبنی بر اختصار بوده است (سی و نه) . ۴۰- الروضهٔ البهیهٔ فی شرح اللمعهٔ الدمشقیهٔ (شرح لمعه) : شرحی است مزجی و استدلالی و فشرده که همانند شهید اول ، آنرا مختصر و پرشمول و جامع گزارش کرده است (چهل) . شهید ثانی در این کتاب ، پای بند اختصار ، و استخوان بندی قوی ، و سلاست و حسن تعبیر بوده ؛ و در اکثر موارد به دلیل مساءله و پاره ای از آراء مهم فقهی و رد بر پاره ای از آراء و نظریات شهید اول - در صورتیکه نادرست به نظر می رسید - اشاراتی دارد ، و راءی شخصی خود را نیز در اینگونه موارد اظهار نموده است . این کتاب در میان کتب فقهی از موقعیت خاصی برخوردار است ، به گونه ای که علماء و دانشجویان دینی در درس و مطالعات خود بدان روی آور گشته اند و از زمانی که تاءلیف آن به پایان رسید تاکنون به عنوان (کتاب درسی) مورد اعتناء و اقبال همه علماء و دانشجویان دینی در حوزه های علمیه شیعی است . درباره اهمیت این کتاب می توان گفت : که فقهاء بزرگ به شرح و تعلیق و حاشیه نویسی بر این کتاب و توضیح مشکلات آن آنچنان گرایش یافته اند که طبق نوشته حاج شیخ آغابزرگ تهرانی ، قریب به نود شرح و حاشیه بر آن نگارش شده است (۱۰) . گویند : شهید ثانی این کتاب را در مدت شش ماه و شش روز و یا پانزده ماه ، تاءلیف کرده است ، و بارها در ایران و مصر و نجف به طبع رسید . ضمنا باید یادآور شد که ممکن است رسالاتی که از آنها یاد کردیم برخی از آنها با برخی دیگر قابل تداخل بوده ، و به صورت یک رساله با نامهای متعدد معرفی شده باشد . تحقیق در این باره ، به فرصتی بیشتر و پژوهشی فزونتر ، نیازمند می باشد .

ب - کتب اصول فقه

۴۱- تمهید القواعد الاصولیهٔ و العربیهٔ لتفریع الاحکام الشرعیهٔ : در دو بخش : ۱- صد قاعده اصول فقهی ۲- صد قاعده ادب عربی . و در پایان ، دارای فهرست مبسوطی برای تسهیل استخراج مطالب آن می باشد . شهید ثانی این کتاب را در اول محرم ۹۵۸ ه ق ، به پایان رسانده است ؛ و در ۱۲۷۲ ه ق با کتاب (ذکری الشیعه) شهید اول به طبع رسیده است . (۱۱) (یک) . ۴۲- تفصیل ما خالف الشیخ الطوسی اجماعات نفسه : در روضات آمده است : این کتاب ، در حقیقت ، رد بر مطلق اجماعات و نیز رد بر کسانی است که

به اجماعات اعتماد کرده اند . (دو) .

ج – کتب مربوط به علوم حدیث

۴۳- بدایهٔ الدرایهٔ : شهید ثانی کتاب فشرده ای با این نام در علم درایه نگاشت که می توان گفت : وی اولین دانشمند شیعی است که در این زمینه دست اندرکار تاءلیف کتاب گشت . (یک) . ۴۴- شرح بدایهٔ الدرایهٔ : این کتاب تواءم با متن ، در ایران و نجف به چاپ رسید . (دو) . ۴۵- غنیهٔ القاصدین فی معرفهٔ اصطلاحات المحدثین : ابن العودی درباره این کتاب می نویسد : (در میان علماء شیعه ، تصنیف این کتاب بی سابقه بوده و قبل از شهید ثانی هیچیک از دانشمندان شیعه در چنین موضوعی ، کتابی تاءلیف نکرده بود) . احتمال می رود که غیر از (بدایهٔ) باشد(سه) . ۴۶- شرح حدیث (الدنیا مزرعهٔ الآخرهٔ) . (چهار) . ۴۷- کتاب فی الاحادیث : مرحوم شیخ حر عاملی می گوید : حدود هزار حدیث به خط شهید ثانی دیده ام که از (مشیخه) حسن بن محبوب ، انتخاب شده بود . (پنج) . ۴۸- کتاب الرجال و النسب : ظاهرا کتاب خاصی در رجال ، و غیر از کتاب (فوائد خلاصهٔ الرجال) و یا کتابی است که در پاره ای از آثار مؤ لف به عنوان (التعلیقات علی کتب الرجال) ، معروف می باشد . (شش) . ۴۹- فوائد خلاصهٔ الرجال (هفت) .

د– کلام

۵۰ – حقایق الایمان – یا – (تحقیق الایمان و الاسلام) – یا – (حقیقهٔ الایمان و الاسلام) ، که بحثها و تحقیقات غنی و سرشاری است درباره مفهوم (ایمان و اسلام) و رد پاره ای از شبهات در این باره . در پایان این کتاب ، مبحثی در اصول دین – با تفصیل فزونتری – آمده است ، و شهید ثانی ، آنرا در شب دوشنبه ، هشتم ذی القعده ۹۵۴ ه ق ، تاءلیف کرد ؛ و ضمن مجموعه ای از کتب به سال ۱۳۰۷ ه ق در ایران به طبع رسید . (یک) . ۵۱ – البدایهٔ فی سبیل الهدایهٔ : ظاهرا این کتاب درباره بحث از عقائد می باشد ؛ لکن پاره ای از مؤ لفین را گمان بر آن است که همان (بدایهٔ الدرایهٔ) می باشد . آغا بزرگ تهرانی می گوید : (شیخ حر عاملی از این کتاب پس از (بدایهٔ الدرایهٔ) یاد کرده است ، و چنین به نظر می رسد که دو کتاب می باشد ، و نام آن نیز نشان می دهد که درباره عقائد ، نگارش یافته است)(۱۲) (دو) . الاقتصاد فی معرفهٔ المبدء و المعاد و احکام . . . : از این کتاب ، ضمن کتب فقهی شهید یادکردیم .

ه– اخلاق و عرفان

۵۲ – منارالقاصدین فی اسرار معالم الدین : ظاهر عنوان کتاب نشان می دهد که در طی آن از اسرار احکام شرعی و عللی که موجب تشریع این احکام ، – یعنی واجبات و محرمات و . . . – می باشد ، بحث و تحقیق به عمل آمده است ، و شهید ثانی از این کتاب در (منیهٔ المرید) یاد می کند(یک) . ۵۳ – منیهٔ المرید فی آداب المفید و المستفید : در آداب دینی و اخلاقی تعلیم و تعلم و قاضی و مفتی و افتاء ، که آنرا در ۲۰ ربیع الاول ۹۵۴ ه ق به پایان رسانید ، که بارها در ایران و هند و نجف به طبع رسیده است . (دو) . ۵۴ – مختصر رسالهٔ منیهٔ المرید فی آداب المفید و المستفید (سه) . ۵۵ – مسکنهٔ – یا– مسکن الفؤ اد عند فقد الاحبهٔ و الاولاد : رساله ای است که وظائف انسان را به هنگام مواجهه با مصائب و شدائد – از قبیل : از دست دادن فرزند و خویشاوندان و سائر مصائب دیگر – مشخص می سازد . شهید ثانی این کتاب را در چاشت روز جمعه اول رجب ۹۵۴ به منظور تسلیت خود – آنگاه که فرزند و یا فرزندانی قبل از تولد شیخ حسن صاحب معالم را از دست داده بود – و نیز برای تسلیت و دلداری دیگران نگاشته است . نگارنده سطور در سال ۱۳۶۱ ه ش ، آنرا به فارسی برگردان کرده و ان شاء الله به زودی چاپ و منتشر خواهد شد . متن کتاب بارها

در ایران به طبع رسید(چهار) . ۵۶ – مبرد الاکباد فی مختصر مسکن الفؤ اد : این کتاب فشرده ای از (مسک –ن الفؤ اد) یاد شده است که به منظور استفاده همگان ، تلخیص شد . (پنج) . ۵۷ – کشف الریبهٔ عن احکام الغیبهٔ : کتاب جالبی است که در آن از غیبت ، و دلالت کتاب و سنت بر حرمت آن ، و نیز از مواردی که غیبت کردن ، جایز می باشد ، و از کیفیت احتراز از غیبت و امثال آن گفتگو شده ، و شهید ثانی ، آنرا در ۱۳ صفر ۹۴۹ ه ق ، تاءلیف کرده است و بارها در ایران و نجف به طبع رسیده ، اخیرا نیز به فارسی نیز برگردان شده است (شش) . ۵۸ – التنبیهات العلیهٔ علی وظائف الصلوهٔ القلبیهٔ – یا – (اسرار الصلوهٔ) : که در بیان اسرار عرفانی و آداب و نکات درونی و باطنی نماز می باشد ، و ترتیب واجبات نماز در مد نظر مؤ لف بوده ، و با استمداد از احادیث و آیات قرآنی تاءلیف شده است ، و تاریخ فراغ از آن ، نهم ذی الحجه ۹۵۱ ه ق می باشد . (هفت) .

و – تفسیر

۵۹ – رسالهٔ فی شرح البسملهٔ (یک) .

ز – ادعیه

۶۰– رسالهٔ فی الادعیهٔ (یک) . ۶۱– رسالهٔ فی آداب الجمعهٔ (دو) .

ح – نحو

۶۲– المنظومهٔ فی النحو (یک) . ۶۳– شرح المنظومهٔ فی النحو . که شرح شماره ۶۲ می باشد ، و در رساله ابن العودی آمده است که او بخشی از این رساله را به خط خود شهید ثانی دیده است . (دو) .

ط – اجازات

۶۴– الاجازات : شهید ثانی در این کتاب ، اجازاتی که از مشایخ حدیث صادر شده گردآوری نموده است ؛ لکن معلوم نیست آیا این کتاب ، عبارت از همان کتابی است که محتوای آن اجازاتی باشد که از مشایخ و اساتید شهید ثانی برای او صادر شده است ، و یا مطلق اجازات مشایخ برای اشخاص دیگر می باشد . (یک) . ۶۵– اجازاته لتلامیذه : شهید ثانی به گروهی از شاگردانش اجازات متنوعی صادر کرده است که پاره ای مفصل ، و پاره ای دیگر ، مختصر می باشد . و حاج شیخ آغا بزرگ تهرانی اجازات زیر را در این مورد یاد کرده است : ۱– اجازه به شیخ ظهیرالدین میسی در ۹۵۷ ه ق . ۲– اجازه به شیخ محیی الدین میسی عاملی در ۹۵۴ . ۳– اجازه به شیخ تاج الدین جزائری در ۹۶۵ . ۴– اجازه به شیخ عزالدین بن زمعه مدنی در ۹۴۸ . ۵ – اجازه به شیخ عبدالصمد ، پدر شیخ بهائی در ۹۴۱ . ۶– اجازه به شیخ سلمان جبعی عاملی در ۹۵۴ . ۷– اجازه به سید عطاءالله حسینی موسوی در ۹۵۰ . ۸ – اجازه به ابن صائغ حسینی موسوی در ۹۵۸ . ۹– اجازه به شیخ محمود لاهیجی در ۹۵۳ (۱۳) (دو) .

ی – جنگ و مجموعه

۶۶– رسالهٔ فی عشرهٔ علوم : رساله ای است که در قسطنطنیه درباره ده علم نگاشته و آنرا به قاضی زاده رومی تقدیم کرد ، و در نتیجه ، حکمی درباره وی برای تدریس و اداره مدرسه (نوریه) بعلبک صادر گردید . این بود قسمتی از آثار علمی شهید ثانی که گویند مجموعا به هشتاد کتاب و رساله می رسد . نویسندگانی که شرح حال شهید ثانی را یاد کرده اند به حوصله و صبر او در تاءلیف و تصنیف و نسخه برداری از کتب و آثار دیگران ، اشاراتی دارند ؛ با اینکه می دانیم مراجعان به شهید ثانی ، زیاد بوده و

خود پی در پی در مسافرت بسر می برد ، و مساعی خویش را در راه نشر اسلام به کار می گرفت . لذا باید این آثار علمی فراوان و عمیق و تحقیقی را موهبتی ربانی تلقی کرد که این دانشمند بزرگوار به مدد توفیق الهی از آن برخوردار بوده است . خوانساری - آنگاه که از (مسالک) (شهید) یاد می کند - می نویسد . (و گویند : او این کتاب را در مدت نه ماه نگاشت . و خدا می داند که اگر یک محرر و نویسنده ای مزدور بخواهد چنین کتابی را استنساخ کند ، تحریر آن در چنان مدتی بر او دشوار می باشد) تا چه رسد به آنکه بخواهد کتابی را با این حجم زیاد - توءم با تحقیق - ، تاءلیف نماید . مؤ ید چنین توفیق شگفت آور ، سخن صاحب کتاب (حدائق المقربین) است که آنرا از جمعیاز علماء نقل کرده ، مبنی بر اینکه شهید ثانی این کتاب را در مدتی کوتاه تاءلیف نمود ، چنانکه می دانیم این عالم عالیمقدار ، به تاءلیف کتاب (الروضة البهیة شرح لمعه)در طی چند ماه موفق گردید ، کتابی که از بهترین کتابهای فقه استدلالی به شمار میرود . و نیز صاحب (امل الآمل) از دانشمندی موثقنقل می کند که شهید ثانی ، دو هزار کتاب از خود باقی گذاشت که دویست کتاب - از میانجمع کتب مزبور - به خط شریف او ، اعم از آثار علمی خود او و آثار دیگران ، بوده است . مرحوم شیخ اسدالله فقیه کاظمی در مقدمات کتاب (مقابیس) خود ، یکی از کرامات او را چنین برمی شمارد که او یکبار ، قلم را با دوات آشنا می کرد و با آن حدود بیست تا سی سطر می نوشت ، و بلکه گوید : چهل یا هشتاد سطر را به نگارش درمی آورد (۱۴) .

شهید ثانی از دیدگاه علماء و دانشمندان اسلامی

شهرت شهید ثانی - از آنگاه که به درنوردیدن بلدان اسلامی آغاز کرد ، و در محضر اساتید بزرگ راه یافت - جهان اسلامی آنروز را فرا گرفت تا آنجا که تدریجا منزلت علمی او و نیز مقام اجتهادش مورد قبول و اعتراف همگان بوده ، آنهم در حالیکه هنوز بیش از سی و سه سال از عمرش را پشت سر نگذاشته بود - نتیجه این شهرت ، چنان بود که زبانها به ستایش او - آنهم با آمیزه ای از قداست روحی وی - گشوده شده ، و با عبارات مختلفی به مدح و ثناء وی ، سخن آغاز کردند . و ما نمونه هائی چند از این سخنها را در زیر می آوریم . ۱- ابن العودی : شهید ثانی از خصلتهای کمال ، محاسن و نخبه هائی را واجد بوده و قامت شخصیت او با انواعی از مفاخر کمال آراسته بوده ، و کالبد او به جان و روح فرازمندی می بالید که خویشتن را در جوار او می یافت . او شیخ و بزرگ و جوانمرد این امت و مبدء و منتهای فضائل بوده است . . . لحظه ای از عمرش را جز در کسب فضیلت مصروف نداشت . اوقات شبانه روزی خود را چنان برنامه ریزی می کرد که وی را در تمام لحظات سودمند افتد . ۲- صاحب (المقابیس) : شهید ثانی ، افضل متاءخرین ، اکمل متبحرین ، نادره پسینیان ، یادگار پیشینیان ، مفتی همه طوائف اسلامی ، راهنمای دینی مردم به راهی پایدار و صراطی مستقیم ، مقتدای شیعه ، و نور شریعت بود که سخنان بزرگان از برشمردن مزایا و استیفاء حق او در بیان فضائل پرارزشش نارسا است . و گفتار خردمندان و اندیشمندان سترک ، در گزارش مناقب و خصلتهای بلندش بسی ناچیز و حیرت گونه می باشد . در بلندای فضل و کمال و سعادت در لابلای شخصیت خود ، میان مراتب علم و عمل و شکوه و جلال و شهادت ، گردهم آئی برقرار ساخت ؛ و او در سایه لطف نهان و آشکار خداوند متعال ، بسی موفق و مؤ ید بوده است . (۱۵) ۳- شیخ حر عاملی : موضع و موقعیت شهید ثانی در فقه و علم و فضل و زهد و عبادت و تقوی و تحقیق و تبحر و عظمت مقام و شکوه منزلت و جامعیت فضائل و کمالات ، مشهورتر از آن است که آنها را بازگو نمائیم . محاسن و اوصاف پسندیده اش بیش از حد احصاء و شمار است ، و مصنفات و آثار علمی او ، مشهور و بر سر زبانها است . او فقیه و مجتهد و نحوی و حکیم و متکلم و عالم به قرآن و جامع انواع علوم و دانشها بوده ، و نخستین کسی است که در جمع علماء شیعه به تصنیف کتابی در (درایة الحدیث) آغاز کرد . (۱۶) ۳- شیخ یوسف بحرانی ، صاحب کتاب (الحدائق) : شهید ثانی در میان دانشمندان شیعه از برجستگان و رؤ ساء و اعاظم فضلاء و ثقات ، برشمار است . عالمی است عامل ، و محققی است موفق و موشکاف ، و زاهد و پارسائی است مجاهد که

محاسن و اوصاف حمیده اش فزونتر از آن است که به شمارش درآید ، و فضائلش بیش از آن است که کسی بتواند کاملا آنها را غوررسی کند . (۱۷) ۴- تفرشی در کتاب (نقدالرجال) : شهید ثانی از دانشمندان موجه و آبرومند شیعه و از رجال مورد اعتماد می باشد که در خزانه خاطر خویش مایه های فراوانی از علم را اندوخته ، و سخنانش پاکیزه از لغزشها بوده است . شاگردان برجسته ای را پرورد ، و کتابهای نفیس و جالبی را تاءلیف کرد ، و به خاطر تشیع در قسطنطنیه به شهادت رسید . (۱۸) ۵ - خوانساری ، صاحب (روضات الجنات) : تاکنون ، یعنی حدود سال ۱۲۶۳ ه ق ، در جمع دانشمندان بزرگ و برجسته شیعه کسی را به یاد ندارم که از لحاظ شکوه شخصیت ، سعه صدر ، خوش فهمی ، حسن سلیقه ، نظام و برنامه تحصیلی ، کثرت استادان ، ظرافت طبع ، معنویت سخن ، و پختگی و بی نقص بودن آثار علمی ، به پای او برسد . بلکه این استاد بزرگوار در تخلق به اخلاق الهی و قرب منزلت ، چنان می نمایاند که تالی تلو معصوم (علیه السلام) است ، یعنی بلافاصله در رده پس از معصومان پاک قرار دارد . (۱۹) ۶- حاج میرزا حسین نوری محدث : شهید ثانی در جمع متاءخرین ، فاضلترین علماء و کاملترین دانشمندان متخصص به شمار می آید ، وی نادره دوران و شخصیت شگفت انگیز پسینیان ، و یادگار بزرگان پیشین ، و مفتی همه طوائف اسلامی و راهنمای مردم به صراط مستقیم ، و مقتدای شیعه و . . . (۲۰) بوده است . ۷- علامه مامقانی : شهید ثانی ، دارای محفوظاتی سرشار و نیز پاکیزه گفتار بوده است . و کتاب ما - اگر چه در جهت شرح حال دانشمندان تاءلیف نشده است ، بلکه صرفا رجال حدیث در آن گزارش می شود - ؛ لکن از امثال این استاد بزرگوار ، سطری و گوشه ای از شرح حال آنها را به منظور تبرک و تیمن در این کتاب یاد می کنیم . (۲۱) ۸ - علامه امینی : شهید ثانی از بزرگترین حسنات و عطایای روزگار ، و سرشارترین بحر مواج علم ، و زیور دین و آئین اسلام ، و استاد فقهاء سترک ، و آشنا و ماءنوس با دانش و متخصص در علوم و دانشهای با ارزش از قبیل : حکمت ، کلام ، فقه ، اصول ، شعر ، ادب ، طبیعی ، و ریاضی بوده است . آنچه که ما را از زحمت تعریف این استاد بی نیاز می سازد شهرت جالب و شگفت آور او در تمام این علوم می باشد . لذا به تعریف و شناساندن نیازی نداریم ؛ چون مقام و منزلت علمی و اخلاقیش روشنتر از هرگونه تعریفی می باشد . و هر چه درباره او می گویند ، کوتاه تر از گامهای بلندی است که او در این رهگذر برداشته و پائین تر از اوج شهرت او می باشد . درود خداوند بر او ، خدائی که از میان نعمای وافرش چنین نعمتی والا را بر خلق ارزانی داشته ، و او نیز به نوبه خود ، کرم و احسان خود را به مردم افاضه نموده ، و دانش های توفیق آفرین و رهائی بخش و علومی که نیاز جامعه را برآورده می سازد در میان امت رواج داده و بدآنها رونق بخشیده است . (۲۲) نیل به مرحله اجتهاد و افتاء : به شهید ثانی در سال ۹۴۴ ه ق این احساس دست داد که برخوردار از توان و قدرت استنباط و اجتهاد می باشد ، ولی این حقیقت را به هیچکسی اظهار ننمود ، و تا سال ۹۴۸ ه ق ، چنین احساسی را مخفی نگاهداشت که سرانجام مردم به مرتبت او از لحاظ اجتهاد و افتاء ، آگاه شدند و به عنوان مرجع شایسته ای برای تقلید ، بدو مراجعه می کردند . ابن العودی می گوید : (شهید ثانی (قدس الله نفسه) - هنگامی که در خانه من ، واقع در (جزین) در حال اختفاء از دشمنان بسر می برد - شب دوشنبه یازدهم صفر ۹۵۶ ه ق به من چنین گزارش نمود که آغاز زمان وصول او به مرتبه اجتهاد ، همزمان با سال ۹۴۴ ه ق ، بوده است ؛ اما ظهور اجتهاد و انتشار آن با سال ۹۴۸ ه ق مقارن بود . بنابراین او در سی و سه سالگی به مقام اجتهاد نائل آمد) . شهید ثانی همزمان با اجتهادش به نگارش (شرح ارشادالاذهان) آغاز نمود ؛ لکن این حقیقت را - حتی برای شاگرد ملازم خود ، یعنی ابن العودی - نیز برملا نساخت . ابن العودی در این باره می نویسد : (شهید ثانی ، شرح ارشاد را آغاز نمود و این کار را به هیچکسی اظهار نکرد ، و از تاءلیف پاره ای از کتاب (شرح ارشاد) فارغ گشت ؛ ولی کسی آنرا رؤ یت نکرده بود . شبی من در عالم رؤ یا چنان دیدم که شهید ثانی بر منبر و کرسی بلندی نشسته و خطبه و سخنرانی جالبی را آغاز کرده ، خطبه ای که نظیر آنرا از لحاظ بلاغت و فصاحت تاکنون نشنیده بودم . من این رؤ یا را برای شهید بازگو ساختم ، او وارد خانه شد و از آن بیرون آمد ، جزوه ای را در دست داشت و آنرا به من داد . من بدان نگریستم ، دیدم (شرح ارشاد) است و دارای خطبه ای می باشد که همه مزایای عالی فصاحت و بلاغت در آن انعکاس یافته است) .

شهید ثانی و مقام او در شاعری

اگرچه شعرهای زیادی از شهید ثانی تاکنون به ما نرسیده است تا درباره آنهابه داوری بنشینیم و آنها را به گونه ای جامع و عمیق ارزیابی کنیم ؛ لکن ابیات اندکی که نویسندگان شرح حال شهید ، آنها را دست به دست گرداندند تا در اختیار ما قرار گرفته است نمایانگر فزونمایگی او در شاعریت و حاکی از تمتع وی از تخیل و اوج گیری او در افقهای دوردست ، و توانائی گسترده و بدون تکلف وی بر آفرینش سخنان منظوم می باشد . اشعار شهید دارای تعابیری روان و مطلعی زیبا و شیوائی بیان ، و آری از استعمال واژه ها و تعابیر ناماءنوس است . او اشعاری در جهت اهداف متنوعی انشاء کرده است که از آنجمله هدفها و مطالب علمی است ؛ چنانکه از منظومه وی در علم نحو – ضمن برشمردن آثارش – یاد کردیم . از خلال اشعار اندکی که از شهید ثانی به یادگار مانده چنین برمی آید که وی به مناسبت موقع و بر حسب نیاز به مطلبی ، درباره آن شعر می گفت و تمام فرصتهای خود را مانند شاعران حرفه ای در اختیار شعرگوئی قرار نمی داد ؛ چون وی آنچنان فارغ البال نبوده که بتواند در هر فرصتی بدین امر روی آورد . فقط آنگاه شعر می گفت که عواطف و قضیه ای را ایجاب می کرد ، و در چنین شرائطی بود که شاعریت بر او چیره می گشت و ابیاتی چند را به رشته نظم می آورد . اینک نمونه هائی از اشعار وی به نظر مطالعه کنندگان محترم می رسد . وقتی شهید ثانی در سال ۹۴۳ ه ق . ، به زیارت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) توفیق یافت ، اشعار زیر را انشاء کرد : ((صلوة و تسلیم علی اشرف الوری و من فضله ینبو عن الحد و الحصر و من قدر قی السبع الطباق بنعله و عوضه الله البراق عن المهر و خاطبه الله العلی بحبه شفاها و لم یحصل لعبد و لاـحر عدولی عن تعداد فضلک لائق یکل لسانی عنه فی النظم و النثر و ماذا یقول الناس فی مدح من اتت مدائحه الغراء فی محکم الذکر سعیت الیه عاجلاـ سعی عاجز بعب ء ذنوبی جمة اثقلت ظهری و لکن ریح الشوق حرک همتی و روح الرجامع ضعف نفسی و مع فقری و من عادة العرب الکرام بوفذهم اعادته بالخیر و الحبر و الوفر و جادو بلا وعد مضی لنزیلهم فکیف و قد اوعدتنی الخیر فی مصر فحقق رجائی سیدی فی زیارتی بنیل منائی و الشفاعة فی حشری)) و نیز گفته است : ((لقد جاء فی القرآن آیة حکمة تدمر آیات الضلال و من یجبر و تخبر ان الاختیار بایدینا (فمن شاء فلیؤ من و من شاء فلیکفر))) و آنگاه که مژده یافت : فرزندی برای اودر غیاب وی زاده شد ، دو بیت زیر را به نظم آورد : ((و قد من مولانا الکریم بفضله علیکم بمولود غلام من البشر فیارب متعنا بطول بقائه و احیی به قلبا له الوصل قد هجر))

علل و عوامل شهادت شهید ثانی

آنگاه که مسلمین به سرزمین ایران راه یافتند ، دعوت به تشیع آغاز شد . این دعوت با گامهائی وسیع و بلند و سریعی در تمام اقطار و نواحی ایران به حرکت درآمد و برای خود ، عرصه ای گسترده یافت . انتشار تشیع در این نقطه از گیتی آنچنان رو به فزونی گذاشت که گروهی از شیعه به شهرها و آبادیهای آن روی نهاده ، و چون تحت فشار حکومت آنزمان به سرمی بردند به این سرزمین پناه آوردند . برای حکومت جبار و مستبد آن دوران ، مساءله تبعید و زندانی کردن و شکنجه و بی خانمان ساختن و کشتار رجال شیعه و داعیان این مکتب ، یک امر طبیعی و عادی تلقی می شد . این گروه از شیعیان به این نتیجه رسیدند که اگر با شهرها و آبادیهای نزدیک به مرکز خلافت ، فاصله برقرار سازند از آنجاها بگریزند بهترین وسیله برای جان آنها و رهائی از دست خونخوارانی است که مفهومی از اسلام را درک نکرده بودند . بدون تردید ، خراسان یکی از پایه های نیرومند خلافت عباسی و درهم کوبیدن ارکان خلافت اموی به شمار می رفت ؛ لکن خراسان صرفا مردم را به عباسیان دعوت نمی کرد و در جهت منافع آنها نمی کوشید ؛ بلکه دعوت در این نقطه به داعیه (الرضا من آل محمد) و در جهت از میان بردن دشمنان (اهل البیت) ، جنبش خود را ادامه می داد . طبیعی است که واژه (آل محمد) و (اهل البیت) از واژه های ماءنوس و آشنا بوده و همواره در مورد علی و

اولاد پاکش (علیهم السلام) به کار می رفت . صورت دعوت در جهت براندازی حکومت و سلطه بنی امیه آنهم فقط به نام خاندان پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) جلب نظر می کرد . این نکته در طی تاریخ آنگاه چهره خود را نمودار می سازد که ما تاریخ دعوت عباسیان و پیوستن ابومسلم به آنها را مورد مطالعه قرار می دهیم ؛ ولی پیشوایان شیعه که می دانستند ، این امر به فرجامی مطلوب نمی انجامد از این غوغاء و درگیریها فاصله گرفتند و در آن دخالتی نکردند . مطلبی که می توان آنرا با قاطعیت اظهار کرد اینست که گرایش ایرانیان مسلمان به (اهل البیت) روز به روز در حال فزایش بود و دعوت تشیع از قدرت و نیروی زایدالوصفی برخوردار شد ، و لذا شیعیان در این نقطه رو به کثرت نهاده و تشیع در آنجا تمرکز یافت . تشیع در دوران (آل بویه) به اوج عزت خود دست یافته بود ، چون می بینیم شیعیان در این برهه از زمان با تمام امکانات مادی و معنوی خود این مکتب را تقویت می کردند و مردم را با عنایت و اهتمام وافری به مذهب (اهل البیت) و تحکیم مبانی تشیع دعوت می نمودند . مکتب فقهی قم و ری ، از عنایت خاص خاندان آل بویه برخوردار گردید ، و حتی برخی از مؤ لفان بزرگ ، دیباچه آثارشان را با نام این خاندان می آراستند . بدینسان تشیع در ایران طی ادوار تاریخ و اوضاع و شرائط گوناگون – حتی تا عصر صفویه – در قله رفیعی از لحاظ موقعیت قرار داشت . در زمان صفویه نیز زیر سایه همت دانشمندانی نستوه و دلباخته (اهل البیت) ، تشیع در تمام زوایای سرزمین ایران نفوذ کرد و قلبهای بیدار ملت ایران را در اختیار خود گرفت . و نتیجهٔ این اوضاع ، امپراطوری عثمانی را در بیم و حراثی شگرف فرو برد . در نقاطی که تحت حکومت عثمانی ها قرار داشت جاسوسها و چشمهای تیزبینی ، مردم را می پائید که از هر قضیه ای سردرآورند ، قضیه ای که احیانا ممکن بود تا قلب و مرکز حکومت عثمانی پیشروی کرده و اریکه خلافت این سامان را واژگون سازد . بدیهی است که شیعه بیش از هر گروه دیگری تحت مراقبت قرار داشتند ؛ چون می دانستند آنان دارای آنچنان تحرک و نیروئی در برابر طاغوتیان زمان هستند که اگر دست بکار گردند خطر برای حکومت ، حتمی است و آنها بهیچوجه در برابر اوامر مخالف با مبانی اسلام ، سر تسلیم فرود نمی آورند . این مراقبت با شدیدترین وجه در شهرهائی معمول می گشت که قبلا حکومتهای شیعی در آنجا سازمان یافته بود ، از قبیل (حلب) که موطن حمدانیان به شمار می رفت . اگر ما این نکات را در نظر گیریم رمز فشار و مراقبتهای شدید را درمی یابیم که شهید ثانی را سخت می آزرد . بازگشت شهید ثانی از بعلبک به سوی موطنش ، معلول چنین فشاری بود ، زیرا او در مدرسه نوریه این شهر ، حلقه جالب توجهی از علماء و عشاق فضیلت را تشکیل داد که خود ، دروس و موعظه های خویش را به آنها القاء می نمود ، و آنچنان مورد توجه و مشمول اقبال مردم واقع شد که به هر فرقه مطابق مذهب آنها فتوی می داد ، و در هر مذهبی کتابهای درسی شان را تدریس می کرد . این حرکت و علمی شگرف ، برای حکومت عثمانی – آنهم در چنین منطقه ای – خوش آیند نبود . پس باید ناگزیر برای این نهضت ، مرزی ایجاد کرد تا از پیشروی آن جلوگیری به عمل آید و این جنبش از سرعتش بازایستد تا به نقاط دیگر سرایت نکند . لکن چگونه باید به چنین هدفی رسید و باید از کجا شروع کرد ؟ برای حل این مشکل ، یک راه منحصر به فردی وجود داشت و آن این بود که راءس و عضو حیاتی این حرکت باید قطع می نمود . به خاطر سیاست نابکارانه و روحیه ای آکنده از کینه ، و بیم از ملک و حکومت ، به منظور نگاهبانی از اریکه ای که پایه هایش بر ریختن خون پاکان نهاده شده بود ، شهید ثانی در راه اسلام و تشیع قربانی شد . معروف شامی وقتی می دید شخصیت او تحت الشعاع بارقه حضور این دانشمند بزرگوار واقع شده است مسلما نائره کینه عداوت و لهیب حسادت در دلش شعله ورتر می گشت . پیش بینی شهید ثانی درباره شهادت خود : شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی ، پدر شیخ بهائی می گفت : روزی بر شهید ثانی وارد شدم و او را سخت اندیشناک یافتم که در خویشتن فرو رفته بود . علت چنین حالتی را از او جویا شدم ؟ به من گفت : برادرم ! چنین می پندارم که دومین شهید باشم ، زیرا در عالم رؤ یا سید مرتضی (علم الهدی) را به خواب دیدم که مجلس ضیافتی تشکیل داد و علماء و دانشمندان شیعه امامیه در آن شرکت داشتند . وقتی من وارد این مجلس شدم ، سید مرتضی از جا برخاست و به من تهنیت گفت و دستور داد که در کنار شهید اول جلوس کنم . و چنانکه خواهیم دید ، و دیده ایم ، این

دانشمند عالیمقدار همچون استاد بزرگوار ، یعنی شهید اول - در طریق دفاع از حریم اهل البیت (علیهم السلام) و نشر و ترویج تعالیم و مبانی آنان - به شهادت رسید و به (شهید ثانی) ملقب و نامبردار شد . در رساله (مسائل السید بدرالدین حسن الحسینی) - که سید مذکور با شیخ حسین بن عبدالصمد در این رساله پرسشهائی را در میان گذاشت چنین آمده است : (سؤ ال : استاد و مولای ما درباره قضیه ای که از شهید ثانی نقل می شود چه عقیده ای دارند که می گویند : شهید ثانی از نقطه ای در استانبول عبور می کرد ، و شما نیز همراه او بودید ، شهید ثانی به شما گفت : قریبا شخصی محترم در این نقطه به قتل می رسد ، و این پیش بینی به واقعیت پیوست و شهید ثانی در همین نقطه به شهادت رسید . بی تردید باید این واقعه را از کرامات و حالات خارق العاده این شخصیت بزرگوار تلقی کرد ، (آیا این قضیه ، درست است) ؟ جواب - آری ، بدینسان چنین پیش بینی صورت گرفت . و من مخاطب او در این پیش بینی بودم . و به ما نیز چنین گزارش دادند که استاد در همان نقطه به شهادت رسید . و این حادثه را - از طریق مکاشفه نفسانی - برای خویش پیش بینی و آینده نگری کرده بود) .

کیفیت شهادت شهید ثانی

مرحوم شیخ حر عاملی (رضوان الله علیه) می نویسد : (علت شهادت شهید ثانی - طبق آنچه که از بعضی علماء شنیدم و نوشته های دانشمندانیز آنرا تاءیید می کند - این بود که دو نفر از مردم (جبع) به منظور مرافعه ومحاکمه به شهید ثانی مراجعه کردند ، و او نیز (طبق قانون شرع) دعوی را به نفع یکیاز طرفین و به ضرر طرف دیگر فیصله داده و حکم صادر نمود . شخص محکوم از اینداوری (که به حق انجام گرفته بود) به خشم آمد و نزد قاضی صیدا ، یعنی همان(معروف - شامی) رفت (و درباره او سعایت کرد) . شهید ثانی همزمان با این جریان ، سرگرم تاءلیف کتاب (الروضة البهیة شرح لمعه) بود ، و غالبا در هر روزی یکجزوه از این کتاب را می نگاشت . و چنانکه از نسخهاصل (شرح لمعه) استفاده می شود : این دانشمند بزرگوار ، کتاب مزبور را در مدتشش ماه و شش روز تاءلیف کرد ؛ زیرا شهید ثانی در صفحه عنوان این کتاب ، تاریخشروع تاءلیف آنرا یادداشت کرده بود . باری ، معروف شامی ، شخصی را برای یافتن و دستگیرکردن شهید ثانی به (جبع) گسیل داشت . این عالم بزرگوار در انگورستانی که از آن او بوده است ، مدتی را بدور از مردم و با فراغ بال از مشاغل دیگر ، سرگرم تاءلیف بود . (لذااین ماءمور ، موفق به دستگیری او نشد . یکی از اهالی شهر به این ماءمور گفته بود : مدتی است که شهید ثانی از این دیار به سفر رفته و ما او را نمی بینیم . به شهید الهام شده بود که همزمان با این جریانات ، راه سفر به مکه را در پیش گیرد و به انجام مراسم حج قیام کند ؛ با اینکه بارها به سفر حج رفته بود . لکن هدف شهید ثانی چنان بود که در این ایام بحرانی و خطرناک ، متواری گردد و از دید جاسوسان پنهان بماند ، لذا در محملی روپوشیده سفر خود را آغاز کرد تا کسی او را نبیند و نشناسد . قاضی (صیدا) به پادشاه روم ، (یعنی سلطان سلیمان) نوشت که در بلاد شام ، عالم و دانشمندی را می شناسد که نسبت به مذاهب اربعه اهل سنت ، فردی بدعت گذار به شمار می آید ، و به اصطلاح : (رافضی) است ، و دست اندرکار تبلیغ و نشر عقائد و ایده های خود می باشد) . سلطان سلیمان ، فردی را برای یافتن و دستگیرکردن شهید ثانی ماءمور کرد و به او گفت ، باید او را زنده دستگیر کنی تا میان او و دانشمندان بلاد ما گردهم آئی فراهم آید و با وی مباحثه و مناظره کنند ، و بر مذهب و آئین او آگاهی یابند تا من بر مقتضای مذهب خود حکم صادر نمایم . ماءمور یاد شده به (جبع) آمد (و از شهید ثانی پرس و جو کرد ، به او اطلاع دادند که به سفر حج رفته است) این شخص ، روی به سوی مکه نهاد تا در میان راه مکه با شهید برخورد و او را دستگیر نمود . (ماءمور کذائی با پیشنهاد شهید ثانی - مبنی بر اینکه پس از انجام مراسم حج با وی به دلخواه خود عمل کند - موافقت کرد) و آنگاه که شهید ثانی از مراسم حج فارغ گردید ، همراه او ، راه بلاد روم را در پیش گرفت . وقتی به بلاد روم رسیدند مردی این ماءمور را دید و از او درباره شهید ثانی سؤ ال کرد ؛ در پاسخ گفت : وی یکی از علمای امامیه و دانشمند شیعی است که ماءمورم او را نزد سلطان روم ببرم . آن مرد گفت آیا از آن جهت

بیمناک نیستی که به سلطان گزارش کنند که تو در حق این شخص و در خدمت به او کوتاهی کردی و او را آزردی ؛ او را یارانی است که در صدد یاری از وی برمی آیند و از او به دفاع برمی خیزند ، و احیانا ممکن است این جریان ، موجب قتل تو گردد ؟ صلاح در این است که او را به قتل رسانی و سر بریده او را نرد سلطان بری . این مرد سبک مغز و سنگدل ، این عالم کم نظیر را همانجا در ساحل دریا به شهادت رساند . ماءمور مذکور سر بریده شهید ثانی را نزد سلطان آورد ؛ لکن سلطان بر او برآشفت و او را سرزنش کرد و به وی گفت : من به تو دستور دادم که او را زنده بیاوری ؛ ولی تو برخلاف فرمانم او را به قتل رساندی . سید عبدالرحیم عباسی ، (نویسنده کتاب (معاهدالتنصیص) - که با شهید ثانی ، سابقه دوستی و آشنایی داشت - با دیدن سر بریده این عالم بزرگوار ، متاءثر گردید) و در نتیجه مساعی او این ماءمور به جزای عمل نابکارانه خود رسید و سلطان او را کشت) .

آغاز ترجمه کتاب (منیهٔ المرید)

دیباچه مؤ لف

بسم الله الرحمن الرحیم سپاس و ستایش ویژه خدا است ، خدائی که با نیروی خامه و قلم ، انسان را با علم و دانش آشنا ساخت ، علم و دانشی که بشر با آن ، سابقه و آشنائی نداشت . درود خداوند بر کسی که سرشار از حب و عشق به او ، و بنده ای از بندگان او است یعنی درود بر پیامبرش محمد (صلی الله علیه و آله) که والاترین عالم و معلم جامعه بشریت است . سلام و تحیات الهی بر خاندان و یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) که خویشتن را با تعالیم او سامان بخشیده و شخصیت انسانی خود را با آداب و آئین های او آراسته و پیراسته ساختند . اما بعد : کمال و تمامیت شخصیت انسان بر اساس دانش و بینش او استوار است ؛ زیرا آدمی در ظل این بینش می تواند خود را در رده فرشتگان آسمانی قرار داده ، و برای وصول به مقامات رفیع اخروی کسب آمادگی کند . عالم و دانشمند نه تنها مراتب والائی را در آخرت احراز می کند ، در دنیا نیز از سپاس و ستایش خدا و مردم برخوردار است .

شکوه علم و دانش و دانشمندان

خامه ای که دانشمند در طریق ارشاد جامعه بر روی کاغذ و نوشت افزار به جریان می اندازد از خون شهداء و جانبازان راه حق ، گرانقدرتر و ارجمندتر است (۲۳) . آنگاه که عالم و دانشمند گام برمیدارد فرشتگان الهی بال و پر خویش را زیر پای او می گسترانند . پرندگان هوا ، ماهیان دریا (و همه جانداران و جانوران) او را می پایند و از پروردگار ، آمرزش و رحمت او را برای وی درخواست می کنند ؛ (زیرا عالم و دانشمند پاک سیرت ، جهان را با دیده محبت می نگرد و بهیچ فردی اجازه تجاوز نابجا به حریم هیچ موجودی نمی دهد) . فی المثل ، در زمان معاصر ، فضای پاکیزه از هرگونه آلودگی هسته ای و آبگاه های عظیم عاری از هر نوع آلایش اتمی ، با نظارت علماء و دانشمندان الهی هرگز مسموم نمی گردد ، پس چرا موجودات آب زی و پرندگان هوا ، دانشمندان الهی را نپایند و مرحمت خداوند را برای آنها درخواست نکنند ؟ (لذا برخی از دانشمندان گفته اند : حیوانات از آنجهت به استغفار برای علماء ، ملهم می گردند ؛ که چون این حیوانات برای مصالح بندگان خدا آفریده شده اند . و این علماء هستند که حرام و حلال را در مورد حیوانات بیان کرده و مردم را به احسان و حمایت از حیوانات و ضرر نرساندن به آنها توصیه می کنند (۲۴)) . دانشمندی که (شبانگاه در بستر خواب و راحتی قرار می گیرد و) بر فراش خویش تکیه می زند (تا بدانوسیله برای نشر علم و ارشاد مردم تجدید قوی کند) استراحت او بر عبادت و نیایش هفتاد ساله (عاری از بینش) عابدان و پارسیان برتری دارد (۲۵) . برای ارائه شکوه و عظمت مقام علم و علماء ، مراتب فوق (که از آیات قرآنی و احادیث الهام می گیرد) کافی و بسنده است .

علل ناکامی در علم

ولی باید هشدار دهیم که هر علم و دانشی نمیتواند ضامن قرب انسان به خدا گردد . تحصیل علم - بهر صورت و کیفیت و عاری از هرگونه قید و بندی - نمی تواند مراتب رضای الهی را برای فرد بارور سازد ؛ بلکه برای تحصیل و فراگیری علم ، شرائطی است ، و برای سامان دادن دانش ضوابطی وجود دارد . آنکه خود را به رنگ و لباس علم ، تعین می بخشد باید از آداب و آئینها و وظائفی پیروی کند . برای دانش آموختن ، مبانی و نهادها و نیز شناختهائی ضروری است که همه افراد پویای علم و نیز دانشمندان ناگزیرند از آن مبانی و ضوابط و شناختها دقیقا آگاه گردند ، و در مسیر وصول به هدف و مطلوب خود بدآنها پناه آورند ، تا کوشش آنان تباه نشده و مساعی آنان دچار وقفه و ناکامی نگردد . افراد فراوانی را سراغ داریم که در پی تحصیل چنان دانش مطلوب و ایده آلی برآمدند ، و در اندوختن آن - بی هیچ گونه وقفه ای - مساعی و کوششهای خویش را بکار گرفتند ، و خود را برای دانش آموختن به رنج و زحمت واداشتند ؛ لکن گروهی از آنان نتوانستند - علیرغم چنان تکاپو و تحمل مشکلات - به نتیجه و بهره ای دست یابند و به هدف ارزشمند و قابل توجهی نائل شوند . و گروهی از آنان - با وجود آنکه مدتهای دور و درازی از عمر خویش را صرف تحصیل علم نمودند - به مقدار اندک و ناچیزی از سرمایه های علمی دست یافتند ، در حالیکه ممکن بود چندین برابر آنرا در ظرف مدتی کوتاه تر از آن برای خود فراهم آورند . عده ای نیز - بجای آنکه در سایه علم و دانش ، بیش از پیش با خدا آشنا و به او نزدیک گردند - این علم بر بعد مسافت و دوری آنها از خدا افزوده و آنان را گرفتار سخت دلی و تیرگی درون ساخته است ، بااینکه می بینیم خداوندی که راستین ترین گوینده است راجع به علماء و دانشمندان در قرآن کریم می فرماید : (((انما یخشی الله من عباده العلماء))) (۲۶) در جمع بندگان الهی ، صرفا علماء و دانشمندانند که خداشناس واقعی هستند و از او بیمناکند . علت این عدم موفقیت و ناکامی و قلت بازدهی مساعی علماء ، و سایر موانعی که راه وصول به کمال را مسدود می سازد ، آنست که چنین افرادی نسبت به امور مهم و مربوط به تعلیم و تعلم و آداب و آئین و شرائط لازم و ضروری و اوضاع و احوال متناسب ، اخلال و سهل انگاری را روا داشتند و در رعایت ضوابط تعلیم و تعلم مسامحه ورزیدند . ما در کتاب (منارالقاصدین فی اسرار معالم الدین) به مدد توفیق و کرم پروردگار ، شمه جالب و مهمی از این آداب و ضوابط دانش اندوزی و تعلیم را یاد کردیم ، بگونه ای که مطالعه آن و آگاهی از آن ، نیاز هر فرد علاقه مند را برآورده می سازد . ولی در کتاب حاضر یعنی (منیهٔ المرید فی آداب المفید و المستفید) برآنیم که مستقلا و بطور جداگانه پاره ای از شرائط تعلیم و تعلم و آداب و آئین ها و مسائل مربوط به آن از قبیل وظائف پرارزش و سودمند به حال عالم و متعلم را - به خواست خداوند متعال - بازگو کنیم ، با این امید که این کتاب - در سایه امعان نظر و مطالعه دقیق و رعایت موازین آن - راه گشائی فراسوی علاقه مندان و شیفتگان علم و دانش در جهت وصول به مطلوب و هدف آنها باشد . اگر مطالب این کتاب در صحیفه خاطر مطالعه کننده آن ، نقش بندد و محتوای آن در ذهن او انعکاس یابد و هماره به مضامین آن توجه و عنایت کند می تواند گمشده مطلوب و منظور نهائی خود را در لابلای سطور آن بیابد . مطالب کتاب مذکور با الهام و استنباط از گفتار الهی یعنی (قرآن کریم) و استمداد از سخنان پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) و استعانت از بیان امامان و پیشوایان (علیهم السلام) و کلام فرزانگان دین و دانش و حکماء راسخ و ژرف بین ، تنظیم شده است . این نبشتار را (منیهٔ المرید فی آداب المفید و المستفید) نام نهادم . درخواستم از خداوند متعال این است که در سایه فضل و مرحمت عمیم و گسترده و کرم دیرین خود ، عوائد و بهره های سودبخش آنرا نخست به خودم و سپس به افراد ویژه خاندان و دوستانم و همه افراد جامعه اسلامی نثار فرماید . و اجر و ثوابم را - به خاطر نگارش آن - فزونی بخشد ، و بر شکوه و عظمت پاداشم بیفزاید ، و گامهای صدق و اخلاصم را در روز حساب و جزاء استوار بدارد ؛ چون او ، وجودی بخشایشگر و بزرگوار است . مطالب این کتاب در یک مقدمه و چند (چهار) باب و خاتمه (و تتمه) تنظیم شده است .

در شرف و فضیلت علم و دانش و دانشمندان و دانشجویان از دیدگاههای مختلف

مقدمه

(این مقدمه که به منظور ارائه شرف و ارزش علم و علماء و متعلمین ، تحریر می شود) متضمن پاره ای از تنبیه و هشداری است که نمایانگر فضیلت دانش از دیدگاه قرآن و حدیث و دلیل عقل می باشد ، و ضمنا والائی و عظمت مقام حاملان علم و متعلمان را نیز گوشزد می سازد ، و نشانگر آنست که خداوند متعال نیز به شاءن و مقام عالم و متعلم عنایت خاصی مبذول داشته و آنانرا از سایر طبقات دیگر ممتاز ساخته (و شخصیت آنها را ارج نهاده و امتیاز و برجستگی ویژه ای برای آنان قائل شده است) .

الف – عظمت و شکوه علم و علماء و متعلمان از دیدگاه قرآن کریم

عظمت و شکوه علم و علماء و متعلمان از دیدگاه قرآن کریم

باید توجه داشته باشیم که خداوند متعال ، علم و دانش را علت کلی و اساسی آفرینش همه پدیده های هستی جهان – اعم از آسمان و زمین – معرفی کرده است . همین نکته برای نشان دادن عظمت و ارزش علم و علماء و افتخار آنها ، بهترین دلیل گویا و قاطع ترین گواه می باشد . وقتی خداوند متعال میخواهد چشم بصیرت انسان را در برابر این نکته و حقیقت باز کند و دلهای خردمندان را در مقابل این واقعیت ، آگاه و بیدار سازد در نبشتار استوار بنیاد و کتاب آسمانی خود می فرماید : (((الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شی ء قدیر))) (۲۷) خدائی که هفت آسمان را آفرید و زمین را همسان و همانند با آن خلق کرد (تا فرمانش میان این دو پدیده شگرف فرود آید) . هدف این است که از علم و بصیرت برخوردار گردید ، بصیرتی که شما را به قدرت و توانائی همه گیر و گسترده خداوند رهنمون باشد . برای روشن شدن مسئله فضیلت علم – بویژه علم به توحید و یگانگی خدای متعال – همین آیه کفایت می کند ، بالاخص علم توحید یعنی اطلاع از یگانگی و یکتائی پروردگار عالم که اساس و بنیاد هر دانش ، و محور هرگونه شناخت و معرفت است ؛ (یعنی همه دانشها و معارف ، سرانجام ، انسان را به خدا رهنمون می گردد) . بهمین جهت پروردگار عالم ، دانش و معرفت را از لحاظ شرافت و ارزش در اوج همه مراتب و مقامات قرار داده است . خداوند متعال با نخستین نعمت خویش – یعنی علم و بینش – ، بر آدم ابوالبشر منت نهاد ؛ آنگاه که پروردگار جهان ، آدم را آفرید و او را از بوته تیره عدم رهائی بخشید و لباس نورانی هستی را بر قامت وی پوشاند ، بر او از آن جهت منت گذارد که وجود او را با زیور علم بیاراست . لذا در اولین سوره ای که بر پیامبرش محمد (صلی الله علیه و آله) فرو فرستاد ارزش علم و دانش را بازگو فرموده و بر تمام افراد بشر چنین منت نهاده که در میان تمام پدیده های هستی ، وجود آنان را با علم ، ویژگی بخشیده و مشخص و ممتازشان ساخته است ، آنجا که می فرماید : (((اقرء باسم ربک الذی خلق ، خلق الانسان من علق ، اقرء و ربک الاکرم ، الذی علم بالقلم))) (۲۸) ای پیامبر ، بنام پروردگارت خواندن را آغاز کن ، پروردگاری که آفریننده است . انسان را از خون بسته و لخته شده و یا چیزی شبیه کرم و زالو آفرید . بخوان ای پیامبر ، و پروردگار تو کریم ترین کریمان است ، از آنجهت که با خامه و قلم ، بشر را با علم و دانش آشنا و ماءنوس ساخت . باید دقت نمود که خداوند با چه کیفیتی کتاب آسمانی مسلمین را افتتاح فرمود ، و با چه طلیعه ای برگهای زرین این نبشتار اعجازآمیز را آغاز کرد . کتابی که بیهوده سخن در پیش و پس آن راه ندارد ، و از وجودی منشاء گرفته است که در عین دانائی ، در تمام جوانب گفتار و رفتارش ستوده است . این کتاب الهی ، نخست با سخن از نعمت ایجاد عالم و آدم ، آغاز گردیده ، و سپس نعمت علم و بینش را بلافاصله به گوش هوش انسان میخواند . کمترین دقت و تاءمل در این آیات ، انسان را وامیدارد که چنین بیندیشد که : اگر در این موقف و جایگاه – پس از نعمت ایجاد – نعمت و احسانی والاتر از علم وجود می داشت ، خداوند ، انسان را بویژه با چنین احسان ، و نعمتی – یعنی علم – ممتاز نمی ساخت (و بلافاصله از نعمتهای دیگر یاد می کرد) و نور هدایت و طریق هدایت به صراط مستقیم را با علم

آغـاز نمی فرمود ، آنهم به گونه ای که براعت و تنـاسب دیبـاچه و مطلع بـا مبـاحث و مطـالب قرآن کریم و دقـایق معـانی و حقـایق بلاغت در چنین افتتاحی نیز جلب نظر می کند . بعضـی از دانشـمندان در توضـیح وجوه و جهات تناسبی که در آیات نخستین سوره (علق) به چشم می خورد بیانهـای جـالبی دارنـد . توضـیح آنکه : بخشـی از آیات این سوره مربوط به آفرینش انسان است که او از خون لخته شـده یـا چیزی شبیه زالو بوجود آمـد . بخش دیگر این سوره در بیان این حقیقت است که خداونـد به انسان ، حقایقی را آموخت که قبلا درباره آن حقائق ، اطلاع و آگاهی نداشته است . با توجه به دو توجیه زیر به نظم جالب و ترتیب سنجیده این آیات پی می بریـم : ۱- خداونـد در این آیـات از نخستین مرحله و حالاـت انسـان در دوران جنینی یاد می کنـد که او بصورت خون لخته شـده و یا همچون زالوئی که به جـدار رحم مادر چسبیده تکون می یابد . و از چنین مرحله ای پست و تنفرانگیز ، حیات و زندگانی خود را آغاز می کند . و همین موجود غیرقابل توجه و اشـمئزازآور ، چنان تکامل می یابد که در اوج همه پدیده های هستی از نظر کمالات قرار می گیرد . یعنی انسانی که در چنین حضیض و نشیب دوران جنینی ، وارد عرصه حیات گردید چنان اوج می گیرد که بصورت یک انسان عالم و آگاه ، به والاترین مراحل حیات دست می یابـد . گویا خداونـد از رهگذر این آیات به انسان هشدار می دهد که ای انسان ! تو در نخستین مراحل حیات ، در چنین وضع و شـرائطی ، زندگانی را آغاز کردی ، شرائطی که نمایانگر منتهای پستی و ابتـذال تو بوده است . و این همـان توئی که در واپسـین مراحـل زنـدگانی به چنان پایه و مرتبتی تعالی می یابی که عالیترین منـازل شـرافت و پرارج ترین دوران زنـدگانی انسان و والاترین نحوه وجود در میان همه پدیـده های هستی است . این سـخن بر این اسـاس است که چون علم و دانش ، شـریفترین حالاـت ارج آفرین انسـان می باشـد ؛ زیرا اگر - جز علم - جهات و حیثیات دیگری معیـار برتری انسـان بـه شـمار میرفـت ، و ایـن حیثیـات از لحـاظ اهمیت در درجه اول قرار میـداشت . چنین شایسـته بنظر میرسـد که خداونـد در این مورد - بلافاصـله پس از گفتـار دربـاره آفریش عالم و آدم - از این حالات و حیثیات ، سـخن بمیان میآورد . همین نکته اساسی است که ترتیب منطقی آیات مذکور را به ما ارائه داده و تناسب عمیق آنرا روشن می سازد . ۲- توجیه در اثبات تناسب و همبسـتگی درخور ترتیب آیات نخستین سوره (علق) آنست که خداوند (در پی سـخن از آفرینش جهان و انسان) می فرماید : (((و ربک الاکرم ، الـذی علم بالقلم ، علم الانسان مالم یعلم))) (۲۹) . و پروردگـار تو ، کریم ترین کریمان است ؛ از آنجهت که با خـامه و قلم ، علم و آگـاهی را به وی ارمغان داده است که از آن محروم بود (و از این رهگـذر ، کرامت والای خود را بـدو ارزانی داشـته است) . این ترتیب موجود در گفتـار الهی ، نکته دیگری را به مـا اعلام می کنـد ؛ ولی پیش از آنکه نکته مزبور را توضـیح دهیـم بایـد مقدمـهٔ بگـوئیم : در علم اصـول فقه ، چنین مقرر و مسـلم گردیـده است که (ترتب حکم بر وصـف ، مشـعر به علیت آن وصف برای حکم مـذکور است) (بعبارت دیگر : اگر حکمی ، مبتنی بر وصف و حالتی خاص باشد به این نتیجه می رسـیم که این وصف و حالت ، علت آن حکم می باشـد) . توضـیح این قاعـده اصولی درباره آیات سوره علق ، بـدینگونه است : خداوند متعال به وصف (اکرمیت) و والا بودن کرامتش از آن جهت توصـیف شده است که چون علم و دانش را به بشر ارزانی داشته است . اگر هر مزیت دیگری - جز علم و دانش - معیار فضـیلت بشـمار می رفت شایسته بود همان مزیت با وصف (اکرمیت) پروردگار در ضمن آیات ، قرین و همپایه گردد ، و آن مزیت بعنوان معیار کرامت والای خداوند بشمار آید . کرامت الهی در طی این آیات در صیغه و قالب (افعل تفضیل) یعنی با تعبیر (الاکرم) بیان شده است و چنین تعبیری به ما می فهماند که عالیترین نوع کرامت پروردگار نسبت به انسـان ، بـا والاـترین مقـام و منزلت او - یعنی علم و دانش وی - همطراز است . (بعبارت دیگر : بایـد والاترین کرامت پروردگار جهان را در اعطاء علم و دانش به بشـر ، جسـتجو کرد) . بنابراین چنین ترتیبی ، علت (اکرمیت) خداونـد متعال را برای ما روشن می کنـد و آن عبـارت از تعلیم و اعطـاء علم به انسـان می باشـد . ضـمنا به مـا هشـدار می دهـد که اعطـاء نعمت علم و دانش به انسان ، نمایانگر والاترین کرامت الهی نسبت به بشر می باشد .

فرازهائی دیگر از شکوه و عظمت علم و علماء

خداوند متعال مسئله پذیرش حق و ملازمت و همبستگی با آن را بر اساس تذکر (و خودیابی) و خدایابی انسان قرار داده ، و تذکر و خدایابی را بر پایه خشیت و بیم از خویشتن مبتنی ساخته است . و نیز خشیت و تقوی را ویژه جامعه علماء و دانشمندان معرفی کرده است آنجا که می فرماید : (((سیذکر من یخشی))) (۳۰) آنکه از خدا بیمناک است بزودی خود و خدای خویش را بازمی یابد . (و قلبش بیاد پروردگار ، آرام گیرد) و یا می فرماید : (((انما یخشی الله من عباده العلماء))) (۳۱) در جمع بندگان الهی فقط علماء هستند که خداشناس اند ، و ترس و بیم از او ـحس تقوی و پرهیزکاری در دل آنها راه دارد . و نیز خداوند از علم به (حکمت) (و استواراندیشی و سنجیدگی گفتار و رفتار) تعبیر فرموده است . و حکمت را نیز سرشار از شکوه و عظمت و خیر و برکت معرفی کرهـ...Əـچنانکه می فرماید : (((و من یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا))) (۳۲) و کسی که از حکمت و دانش و استحکام در اندیشه و گفتار و رفتار برخوردار باشد باید بداند تحقیقا به خیر و برکت فراوانی دست یافته است . حاصل و فشرده سخن مفسران قرآن کریم در تفسیر کلمه (حکمت) عبارت از پند و اندرزهای قرآن کریم و آگاهی و بصیرت و نبوت است . اگر کسی از چنین آگاهی هائی بهره مند گردد بدون شک ، خیر و برکت فراوانی را عائد خویش می سازد ؛ چون همه این آگاهی ها از مجرای علم و دانش به روی انسان چهره می گشاید . خداوند در مقام بیان منزلت والای یحیی (علیه السلام) می فرماید : (((و آتیناه الحکم صبیا))) (۳۳) ما به یحیی علیه السلام - آنگاه که کودکی بیش نبود - حکمت و حکم و داوری متین و راءی و اندیشه ای استوار عطا کردیم . و یا آنگاه که می خواهد شخصیت شکوهمند خاندان ابراهیم پیامبر (علیه السلام) را به جهان بشریت اعلام نماید از آن مجری بیان می کند که حکمت و نزول کتاب آسمانی را به وی ارزانی داشته و چنین می فرماید : (((فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة))) (۳۴) ما به خاندان ابراهیم ، (فرستاده بت شکن خود) نبشتار آسمانی و حکمت و اندیشه و گفتار و رفتار استوار عطاء نمودیم . کلمه (حکم) و (حکمت) در این دو آیه به معنی علم و دانش است ؛ چون عالم و دانشمند ، استوارتر از جاهل و نادان می اندیشد و گفتار و رفتار او با متانت و استحکام و سنجش و ابرام ، توءام است . خداوند متعال دانشمندان را برتر و والاـتر از همه رده های دیگر جامعه های انسانی معرفی فرموده ، و آنان را در تارک تمام طبقات مردم قرار داده است ، و امتیاز و ویژگی آنان را نسبت به سایر افراد ، چنین بازگو می فرماید : (((هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب))) (۳۵) آیا آنان که با سلاح علم مجهزند و افرادی که با جهل و نادانی دست به گریبان اند با هم برابرند (آیا میتوان این دو دسته را در یک رده قرار داده و با یک دید به آن نگریست ؟) صرفا اندیشمندانند که تفاوت عظیم و بعد مسافت معنوی این دو گروه را درک میکنند و امتیاز میان آنانرا باز می یابند و از این رهگذر پند می گیرند . آری خداوند متعال در خلال آیات قرآنی ، سلسله واژه هائی آبدار و پرمعنی را در نقطه مقابل واژه هائی دیگر قرار داده است تا از این رهگذر ، اوصاف و مزایای گویائی را درباره دانشمندان متذکر گردد . چنانکه با بکار بردن لغات دیگر ، اوصاف و احوال گروه بی بهره از علم را بگونه ای بیان می کند که بیانگر وضع اسف آور و شرائط دردناک زندگی آنان می باشد . (برای نشان دادن امتیاز این دو گروه در قرآن کریم از کلمه (خبیث) برای نادان و کلمه (طیب) برای دانا استفاده شده است ، و از خردمندان داوری میخواهد که آیا میان این دو عنصر آلوده و پاکیزه ، تفاوتی وجود ندارد ؟ !) لذا می فرماید : (((قل لا یستوی الخبیث و الطیب))) (۳۶) بگو ای پیامبر . عنصر پلید و آلوده با عنصر نظیف و پاکیزه برابر نیست . در این آیه ، پلید ، نقطه مقابل پاکیزه قرار گرفته است ، چنانکه در آیه ای دیگر ، کوردر برابر بینا ، تاریکی در برابر روشنائی ، حرارت آزاردهنده در برابر سایه آرامبخش ، و زنده ها در نقطه مقابل مردگان (۳۷) قرار دارد . اگر کمی ژرف بنگریم وتفسیر این آیات را بررسی کنیم می بینیم که مقصود از مفاهیم واژه های : (بصیر بینا . نور = روشنائی . ظل = سایه آرام بخش ، و جنت = بهشت) ، عبارت از علم و دانش و دانشمنداست ، چنانکه منظور از لغات : (اعمی = نابینا . ظلمات = تاریکیها . حرور = گرمایآزاردهنده . و نار = آتش) عبارت از جهل و نادانی و نادان می باشد . خداوند متعال ارباب علم و

دانشمندان را در کنار نام خود و فرشتگان آسمانی خویش یاد کرده و آنان را با چنین افتخاری ، سرافراز فرموده است . چنانکه می فرماید : (((شهد الله انه لا ـ اله الا ـ هو والملئکة و اولواالعلم))) (۳۸) خدا بر وحدانیت و یگانگی خود گواهی می دهد . و نیز فرشتگان و دانشمندان گواهند که جز خداوند معبودی دگر نیست . خداوند متعال در قرآن کریم برای بزرگداشت و تجلیل از علماء به همین مقدار بسنده نکرده است ؛ بلکه (با بیانات دیگری نیز مقام آنان را ارج نهاده و آنان را مانند خود به عنوان افرادی آگاه به اسرار و رموز قرآن قلمداد کرده و آنها را از لحاظ بینش در مرتبتی پس از خویش آورده است ، و) در گرامی داشت فزونتر آنان چنین می فرماید : (((و ما یعلم تاءویله الا ـ الله والراسخون فی العلم))) (۳۹) تاءویل و ارجاع صحیح و تشخیص هدف و منظور آیات متشابه قرآن و تحقق آنرا جز خداوند متعال و دانشمندان ژرف نگر و نافذ در علم ، نمی دادند . و نیز می فرماید : (((قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب))) (۴۰) بگو ، خدا و کسانی که از علم و آگاهی نسبت به کتاب آسمانی برخوردارند به عنوان گواه میان من و شما کافی و بسنده اند . در آیه فوق ، عالم و دانشمند بعنوان شاهد و گواه بر نبوت ، در کنار خدا قرار گرفته و قرب و منزلت او نسبت به پروردگار به خوبی در آن ، نمودار است . (در آیه ای دیگر ، مؤ منان در جنب دانشمندان ، از درجات و پایه های رفیعی بهره مندند که این درجات را خداوند همراه مؤ منان ، به دانشمندان اعطاء فرموده است) ، آنجا که می فرماید : (((یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات))) (۴۱) خدا به آنان که در جمع شما جامعه بشری ، به حق ایمان آوردند ، و نیز به آنانکه از علم و دانش بهره مند هستند ، رفعت مقام اعطاء می کند (تا در ظل چنین مقام رفیعی از سایر مردم ، ممتاز باشند) . چهار گروه از گروههای مختلف جامعه انسانی - در منطق قرآن کریم - در سایه ایمان از امتیازات و مقامات ویژه ای برخوردارند : ۱- مؤ منان جنگ بدر : (و اصولا هر مؤ من واقعی) که خداوند متعال درباره آنها می فرماید : (((انماالمؤ منون : الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا . . . اولئک هم المؤ منون حقالهم درجات عند ربهم و مغسفرة و رزق کریم))) (۴۲) مؤ منان (واقعی) صرفا کسانی هستند که به گاه یاد خدا دلهایشان بیمناک گشته ، و آنگاه که آیات خداوند بر آنان خوانده می شود بر نیروی ایمانشان می افزاید . . . اینان حقا همان مؤ منان مورد نظر می باشند که در پیشگاه الهی از درجات و پایه های رفیع و آمرزش و روزی آبرومندانه ای برخوردار هستند . ۲- مجاهدان راه خدا : (که در احیاء حق و حقیقت از بذل مال و جان دریغ ندارند) ، خداوند متعال درباره آنها می فرماید : (((فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة) (۴۳) خداوند با یک درجه و پایه ، مجاهدان و افراد سخت کوشی را - که در راه خدا از بذل مال و جان دریغ نمی ورزند - بر خانه نشینان تن آسان ، برتری داده است . ۳- صالحان و نیکوکاران : (که دارای رفتاری شایسته و در خور انسانهای واقعی هستند) . قرآن کریم راجع به آنها می فرماید : (((و من یاءته مؤ منا قد عمل الصالحات فاولئک لهم الدرجات العلی))) (۴۴) و کسانی که با ایمان و اعتقاد راسخ ، به خدا روی می آورند ، در حالیکه کرداری شایسته و در خور انسانهای واقعی را دارا هستند ، این گروه از مردم در پیشگاه الهی واجد درجات و مقاماتی والا می باشند . ۴- علماء و دانشمندان : (که در سایه بینش و آگاهی خود ، مقامات ارجمندی را احراز می کنند ، چنانکه قبلا نیز دیدیم در جنب مؤ منان و افراد دلبسته به حق و حقیقت ، شایستگی نیل به درجات و مقامات رفیعی را کسب می نماید) که خدا درباره آنان چنین می فرماید : (((یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات))) (قریبا ترجمه آن ، گذشت) . با توجه به مجموعه این آیات - که ضمن آنها خداوند متعال برای چهار گروه از طبقات مختلف مردم با ایمان ، درجات و امتیازاتی مقرر فرمود - به این نتیجه می رسیم که پروردگار متعال ، افرادی را که در جنگ بدر شرکت جستند از لحاظ پایه و درجه بر سایر مؤ منان برتری داده ، و علماء و دانشمندان را بر تمام اصناف و گروههای جامعه بشری مزیت بخشیده است . برجسته ترین و سرفرازترین افراد می باشند (و طبق منطق آیات قرآنی در میان قشرهای گوناگون انسانی ، همچون گوهرهای تابناکی بر تارک جامعه بشریت می درخشند) .

امتیازات ویژه علماء و دانشمندان

در قرآن کریم ، علماء و دانشمندان با پنج امتیاز برجسته از سایر گروهها ممتازند : ۱- ایمان : (((و الراسخون فی العلم یقولون آمنا))) (۴۵) آنانکه گامهای راسخ و نافذی را در پهنه علم برداشتند و به درون محیط و فضای دانش راه یافتند می گویند ما سراپای قرآن کریم را باور می داریم . ۲- اعتقاد به توحید و یگانگی خداوند : (((شهد الله انه لا اله الا هو والملئکهٔ و اولواالعلم))) (ترجمه این آیه قریبا از نظر مطالعه کنندگان محترم گذشت) . ۳- اندوه و تاءثر و گریستن از بیم پروردگار : (((ان الذین اوتواالعلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا . . . یبکون و یزیدهم خشوعا))) (۴۶) حقا مردمی که پیش از آن ، از علم بهره مند گشتند - آنگاه که آیات خداوند بر آنان خوانده شود - با چانه های خویش بر زمین فروافتند . . . و گریستن را آغاز کنند . و خواندن قرآن کریم ، بر خشوع و زاری و انعطاف و فروتنی آنها بیفزاید . ۴- خشوع و انعطاف درونی : (((و یزیدهم خشوعا))) تلاوت قرآن و تابش خورشید حقیقت کتاب آسمانی ، بر مراتب خشوع و نرمی و فروتنی و انعطاف آنان می افزاید . ۵ - ترس و بیم از خدا : (((انما یخشی الله من عباده العلماء))) (ترجمه این آیه نیز قبلا یاد شد) . (این پنج امتیاز برجسته صرفا از آن دانشمندانی است که دارای بصیرت معنوی و بینش الهی هستند) . با وجود اینکه پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) از بینش کافی و حکمت و ژرف اندیشی و جهان بینی عمیق برخوردار بود ، معهذا خداوند متعال به او امر می فرماید که بگوید : (((و قل رب زدنی علما))) (۴۷) بگو پروردگارا بر مراتب دانش و بینشم بیفزا . ونیز در نمایاندن روشن بینی دانشمندان می فرماید : (((بل هو آیات بینات فی صدورالذین اوتواالعلم))) (۴۸) بلکه قرآن ، نشانه های روشن و آشکاری است در سینه های مردمی که علم و دانش به آنها ارزانی شده است . قرآن کریم ، مسئله درک و نیوشیدن ضرب المثل های خود را ویژه علماء و دانشمندان می داند ، و آنجا که می فرماید : (((و تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون))) (۴۹) این ضرب المثل ها را (که همچون انگیزه های هشداردهنده و بیدارگر است) برای مردم بازگو می کنیم . اما جز علماء و دانشمندان نمی توانند (آن ها را بگوش هوش بشنوند و ژرفای آن را بازیابند ، و) درباره آن درست بیندیشند . این مطالب و تعابیر قرآنی - که ارزش و فضیلت علم و علماء را به ما می نمایاند - بخشی از فضائل و امتیازهائی است که در قرآن کریم به چشم می خورد . و گرنه ، آیات کتاب الهی در ارج نهادن و بزرگداشت علم ، و اعتبار و ارزش علماء ، فزونتر از آن است . و ما (بخاطر اختصار) برخی از آن ها را یاد کردیم .

ب - والائی مقام علم و علماء و متعلمان در منطق سنت و احادیث نبوی

سنت و احادیث نبوی (۵۰) در ارائه ارزش و اعتبار علم و علماء و متعلمان به اندازه ای فراوان و چشمگیر است که می توان گفت از حد احصاء و شمار بیرون است . احادیث منقول از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامان و رهبران واقعی بشر راجع به فضیلت علم و علماء و متعلمان - در حد بسیار گسترده ای نظر هر محققی را در کتب حدیث به خود جلب می کند و ما به عنوان نمونه پاره ای از این احادیث را از نظر گذراندیم . (احادیثی که از این پس یاد می شود سخنان رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) است که درباره ارزش و اعتبار علم و علماء و دانش جویان ، بیان فرموده است) : (کسی که خداوند ، خیر و سعادت او را خواهان است ، وی را از بینش دینی و درک و فهم حقایق الهی برخوردار می سازد) (۵۱) . (دانش طلبی و علم آموزی بر هر فرد مسلمان (اعم از زن و مرد) لازم و ضروری است)(۵۲) . (اگر کسی در صدد پویائی از دانش برآید ، (و سعی خویش را در بازیافتن علم ، مصروف دارد ، و در ظل مساعی و کوششهای خویش) علم و دانش را بازیابد خداوند متعال دو بهره و نصیب را برای او مقرر می فرماید . ولی اگر (علیرغم کوشش هایش) در پویائی از علم ، ناکام و ناموفق باشد ، یک اجر و پاداش در نزد خداوند متعال برای او منظور می گردد) (۵۳) . (کسی که دوست میدارد نگاهش به چهره کسانی افتد که از آتش دوزخ درامانند ، باید به متعلمان و دانش جویان بنگرد . سوگند به کسی که جان در ید قدرت او است ، هر شاگرد و دانشجوئی که به منظور تحصیل علم - به در

خانه عالم و دانشمند رفت و آمد می کند ، در هر گامی که بر میدارد ، ثواب و پاداش عبادت یکساله عابد را برای او منظور می فرماید . و برای هر قدمی که در این مسیر می نهد ، شهر و دیار معمور و آبادی را در بهشت برای او آماده می سازد . و او که بر روی زمین راه میرود ، زمین نیز برای او طلب آمرزش می کند . در تمام لحظات و آنات - آنگاه که روزش را به شامگاهان می پیوندد ، و شامگاهان را بروز میرساند - مشمول رحمت و مهر و آمرزش الهی است . فرشتگان آسمانی گواهی دهند که اینگونه شاگردان پویای علم و جویای بینش الهی ، از شکنجه آتش دوزخ ، آزاد و درامانند) . (۵۴) (دانش جو و شاگرد دوستدار علم ، همانند کسی است که روزها روزه دار و شبها بیدار و سرگرم عبادت بوده (و دارای اجر و پاداشی همسان او می باشد) و هر بابی از علم - که دانشجو بدان دست می یابد و آنرا فرامی گیرد از کوه ابوقبیس - که اگر سراسر آن طلا باشد و آنرا در راه خدا انفاق کند - بهتر و سودمندتر است) (۵۵) . (دانشجوئی که هدف او از علم آموختن ، احیاء دین و آئین الهی اسلام است اگر بهنگام تحصیل علم ، مرگش فرارسد ، فاصله میان او و میان پیامبران از لحاظ مقام و منزلت بهشتی در حد یک پایه و یک درجه است)(۵۶) (یعنی دانشجویان واقعی فقط در رابطه با نبوت - از لحاظ مقامات اخروی - نسبت به پیامبران ، در یک درجه پائین تر از آن قرار دارند و از نظر فضیلت در مقایسه با سایر مردم دارای قرب بیشتری نسبت به انبیاء (علیهم السلام) میباشند) . (فضیلت و برتری عالم و دانشمند بر عابد و پارسا بمیزان هفتاد پایه و درجه است ، درجاتی که میان هر دو درجه آن ، فاصله دور و درازی وجود دارد که اگر اسب راهواری بخواهد این فاصله را با تک و دویدن طی کند هفتاد سال بطول می انجامد تا مسافت میان دو درجه از درجات هفتادگانه را بپیماید . علت وجود چنین فضیلت قابل توجه برای فرد عالم و دانشمند این است که شیطان (و انسانهای شیطان گونه) بدعتها و نوآوری های نابخردانه ای را در میان مردم ، طرح ریزی و مقرر می کنند ؛ ولی عالم و دانشمند (هشیار و بیدادگر) ، آن نوآوریهای زیان بخش و نامشروع را شناسائی می کند ، (و می کوشد تا مردم را هشدار دهد و آنانرا به مضار آن آگاه سازد) و آنرا از بیخ و بن برکند (کوششهای بی دریغ عالم و دانشمند در شناسائی بدعتها و از میان بردن آن ، زمینه را برای احراز چنین مقامات والائی برای او فراهم می آورد) در حالی که عابد صرفا به عبادت خویش روی آورده) (۵۷) ، (و سعی و کوشش او فقط برای خود او سودمند است و نفعی از عبادت او به جامعه عائد نمیگردد) . (فضیلت و برتری مقام عالم بر عابد ، همسان با فضیلت و رجحان من (پیغمبر) بر پائین ترین افراد مردم است ؛ زیرا خداوند و فرشتگان و ساکنان آسمان و زمین - حتی مورچگان در لانه خود و ماهیان دریا در میان آب - بر عالم و دانشمندی - که معلم مردم است و آنانرا به خیر و سعادت رهنمون می باشد - درود می فرستد) (۵۸) . (آنگاه که دانشجو - برای دانش آموختن - خانه خود را ترک می گوید تا آن لحظه ای که دوباره به خانه خویش بازمی گردد - (باید این مدت رفت و بازگشت او را فرصتهای طلائی او بشمار آورد ؛ زیرا سعی او در این رفت و آمد همچون) سیر و جهاد در راه خدا محسوب می گردد) (۵۹) . (اگر کسی بدین منظور پا از خانه بیرون نهد تا بابی از علم فراسوی او گشوده گردد و از رهگذر آن ، امر باطل و نادرستی را به ماءمن و جایگاه حق و درستی بازگرداند و گم کرده رهی را به راه راست رهنمون شود ، خروج او از خانه - البته با چنین هدفی - با عبادت چهل سال از نظر اجر و پاداش برابری می کند) (۶۰) . رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) به امیرالمؤ منین علی (علیه اسلام) فرمود : (اگر یک فرد به وسیله تو - به مدد الهی - طریق هدایت را بازیابد و به حق ، رهنمون گردد ، پرارزشتر و بهتر از آنست که مالک شتران سرخ موی اصیل و نجیب فراوانی باشی) (۶۱) . پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به معاذ فرمود : (اگر خداوند متعال یک فرد را بدست تو هدایت کند چنین کاری از دنیا و آنچه در آن است مهمتر و پرارزش تر است) (۶۲) . گویند که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) در خطاب به امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) نیز چنین سخنی را ایراد فرمود . (خداوند ، جانشینان مرا مشمول لطف و مرحمت خود قرار دهاد . (رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که این جمله را در میان جمعی از یاران خود ایراد فرمود) ، آنان عرض کردند : جانشینان شما چگونه مردمی هستند ؟ فرمود : کسانی هستند که سنت و روش مرا احیاء نموده و آنرا به بندگان خدا تعلیم میدهد) (۶۳) (مسئله هدایت و ارشاد مردم - که هدف بعثت و

رسالت مرا تشکیل میدهد - عینا مانند قضیه ریزش باران است . بارانی که در مناطق و سرزمینهای متفاوتی فرو می ریزد : برخی از سرزمینها آنچنان پاکیزه و آماده است که آب را در خود می پذیرد و در نتیجه ، ریزش باران در این سرزمین ها گیاه ها و سبزه های فراوانی را می رویاند . برخی از سرزمین ها (همچون سنگستان) ، سفت و سخت است که آب در آن نفوذ نمی کند و فرونمی رود ؛ بلکه روی زمین جمع می شود و آبرا در خود نگاه میدارد ، و خدا مردم را بدینوسیله سودمند ساخته تا از آن آب بیاشامند و سیراب گردند و منطقه های کشاورزی خود را با این ذخائر ، آبیاری کرده و بارور سازند . و برخی از سرزمین ها پست و کویر و شنزار است که نه آب را بر روی خود نگاه میدارد و نه گیاهی را می رویاند . این مثل ، بازگوکننده حالات متفاوت کسانی است که زیر بارش هدایتها و ارشادهای من قرار می گیرند : بعضی از آنها از راه آوردهای الهی من بگونه ای بهره مند می گردند که نه تنها خود دارای بصیرت دینی می شوند و از این بصیرت در زندگانی علمی سودمند می گردند ، بینش خود را به دیگران نیز منتقل ساخته و آنان را تحت تعلیم قرار می دهند . و بعضی دیگر در برابر فیضان و بارش دست آورد آسمانی من ، چنان سخت و غیرقابل انعطاف هستند که اساسا سرشان را بالا نمیگیرند و به ریزش و فیضان الهی توجه نمی کنند و باران هدایت الهی را در خود نمی پذیرند و نگاه نمیدارند ، هدایتی که من نسبت به آن ، احساس رسالت و مسئولیت می کنم و آنرا برای مردم بازگو می نمایم) (۶۴) . (رشک و حسد - جز درباره دو کس - روا نیست و نمیتوان آنرا حسد مذموم نامید : ۱- کسی که خداوند ، او را دولتمند ساخته و مال فراوانی در اختیارش قرار میدهد ، ولی او اموال خویش را در راه حق صرف می کند و در طریق احیاء فضیلت ، سرمایه های مالی خود را به نابودی می کشاند . (افراد با فضیلت ، باید به حال چنین مردمی غبطه خورند و نسبت به آنان رشک برند) . ۲- کسی که خداوند متعال وجود او را با حکمت و دانش سرشار ساخته و سرمایه های علمی را در کفش نهاده است . او خود نیز از این سرمایه در زندگانی انسانی و معنوی خویش بهره می گیرد و دیگران را با این اندوخته علمی بهره مند می سازد و از راه تعلیم ، جامعه را با آن مایه ها مجهز می کند) (۶۵) . (کسی که مردم را به هدایت و رشد فکری و معنوی دعوت می کند و در این راه موفق می گردد ، برابر پاداش پیروان و ره بازیافتگان خود ، اجر و مزدی از خدا دریافت می کند بگونه ای که به هیچ وجه - برخوداری راهبر از پاداش مذکور - از میزان پاداش رهروان تعلیمات او نمی کاهد . و آنکه مردم را به گمرهی سوق می دهد (و راه انحراف و گناه رابرای آنان هموار می سازد) جرم او برابر جرمی است که ره گم کردگان ، دچار آن جرم گشتند . البته این وضع ، از بار جرم گمرهان نیز چیزی نمی کاهد) (۶۶) . (آنگاه که آدمیزاد می میرد (حساب جاری) اعمال او - جز نسبت به سه چیز - گسیخته (و مسدود) می گردد : ۱- خیر مستمر و عام المنفعه (از قبیل ساختن پل ، خیابان ، مسجد ، بیمارستان و امثال آن) . ۲- علم و دانشی که مردم بدان سودمند گردند (مانند کتب و آثار علمی) . ۳- فرزند صالح و شایسته ای که (همواره) دعای خیر ، نثار پدر نماید) (۶۷) . (پرارزش ترین و بهترین چیزی که انسان ، پس از مرگ خود بیادگار می گذارد سه چیز است : ۱- فرزند صالح و شایسته ای که او را با دعای خیر یاد کند . ۲- صدقه جاریه (و مؤ سسه عام المنفعه مستمری) که پاداش به او برسد . ۳- علم و دانشی که پس از مرگ او مورد استفاده دیگران قرار گرفته و بدان عمل شود) (۶۸) . (فرشتگان آسمانی - برای ابراز رضایت و شادمانی نسبت به کار دانشجویان و علم آموزی طالبان علم - پر و بال خویش را فرو می نهند) (۶۹) . (جویای علم و دانش باشید ، هر چند که آنرا در چین (و نقاط بسیار دوردست) سراغ گرفته باشید) (۷۰) . (منظور ، معرفة النفس و خداشناسی است) . (اگر کسی صبحگاهان خویش را در پویائی از علم آغاز کند ، فرشتگان (با بال و پر خویش) بر او سایه لطف و مرحمت می افکنند ، و نیز در طول زندگانی خود از یمن و برکت و فراخ روزی برخوردار گشته ، و کاهشی در رزق و روزی او پدید نمیآید) (۷۱) . (اگر کسی طریقی را - بمنظور دانش آموختن - بپیماید ، خداوند متعال در فراسوی وی ، راهی به سوی بهشت و نیکبختی او هموار می سازد) (۷۲) . (خوابیدن با علم ، بهتر و سودمندتر از نمازی است که در عین جهل و بر مبنای نادانی برگزار می شود) (۷۳) . (وجود یک فقیه و فرد واجد بینش و بصیرت دینی - از دیدگاه شیطانها و اهریمن صفتان - طاقت فرساتر و تحمل ناپذیرتر از وجود هزار

عابد است)(۷۴) . (قضیه و جریان زندگی افراد عالم و دانشمند بر روی پهنه زمین و جهان خاکی ، همانند وجود ستارگان برفراز آسمانها است که انسان به مدد درخشش آنها در خشکی و دریا ، در دل شب و تاریکیها راه خویش را بازمی یابد (و قافله و کاروان سفر را به مقصد رهنمون می گردند) آنگاه که این ستارگان زیر پوشش ابر قرار گیرند و ناپدید گردند این احتمال وجود دارد که کاروانسالاران و راهبران مسافران نیز - علاوه بر خود کاروانیان - دچار گمرهی و سرگشتگی شوند(۷۵)) . (هر نوآموزی که در فضا و محیط علم و عبادت و بندگی خدا پرورش یابد تا آنگاه که به بزرگسالی برسد ، خداوند در روز قیامت ، اجر و پاداش نود و دو فرد (صدیق) و راستین در گفتار و کردار را بدو ارزانی می کند) . (۷۶) (خدای ، در روز قیامت به دانشمندان و حاملان علم چنین خطاب می کند : علماء و دانشمندان ! من بدانجهت علم و حلم و دانش و بردباری خود را به شما سپردم که میخواستم صرفا از رهگذر آندو یعنی علم و حلم ، شما را مشمول آمرزش و رحمت خویش قرار دهم . و هیچگونه ایرادی در چنین مشیتی بر من وارد نیست و باکی از آن ندارم) (۷۷) . (هیچ مجموعه و پیوندی ، خوش آیندتر و برتر از پیوند علم و دانش با حلم و بردباری نیست) (۷۸) (یعنی ترکیب و گردهم آئی علم با حلم ، پرفضیلت ترین ترکیبها است . بعبارت دیگر : اگر در یک فرد ، علم با آمیزه حلم تواءم باشد شخصیت او از معجونی پرداخته شده است که هیچ ترکیب و معجونی از لحاظ فضیلت و ارزش به پای آن نمی رسد) . هیچ صدقه و بخششی - از لحاظ میزان پاداش و بازده معنوی - نمیتواند با نشر و تعلیم علم ، برابری کند) (۷۹) . (هرگونه هدیه و ارمغانی که یک فرد مسلمان به برادر دینی خود اهداء می کند ، برتر و والاتر از سخن حکمت آمیز نیست ، سخنی که خداوند - از رهگذر آن - بر مراتب هدایت آن برادر ایمانی افزوده و از سقوط و نابودی شخصیت او جلوگیری کرده و پستی و تبهکاری و نابودی را از او طرد می سازد) (۸۰) . (پربهاترین و والاترین صدقه و بخشش این است که انسان بر علم و دانشی دست یابد و آنرا به برادر دینی خود تعلیم دهد) (۸۱) : (عالم و دانشمند با متعلم و شاگرد از لحاظ اجر و پاداش الهی ، شریک و انباز یکدیگرند . خیر و سعادت (واقعی) را نمی توان در میان سایر طبقات جامعه بازیافت) (۸۲) . (عالم و دانا - هر چند مایه علمی او اندک و ناچیز باشد - بهتر و ثمربخش تر از عابدی است که عبادت و مراتب بندگی او ، زیاد (و چشمگیر) باشد) (۸۳) . (اگر شخصی ، بامدادان ، راه مسجد را در پیش گیرد و صرفا هدف او چنین باشد که راه خیر و نیکبختی را فراگیرد و یا آنرا به دیگران تعلیم دهد - از لحاظ اجر و پاداش اخروی - همسان کسی است که عمره کامل انجام داده باشد . و اگر شبانگاه با چنان هدفی به مسجد روی آورد اجر و پاداش او برابر با اجر و پاداش کسی است که مراسم حج کامل را برگزار کرده باشد) (۸۴) . (طلیعه روز خود را - در حالیکه عالم و دانشمند و یا متعلم و دانش جو و یا مستمع و شنونده علم و یا دوستدار و علاقه مند به دانش ، هستی - آغاز کن ، از گروه پنجم (که از مرز این چهار فرقه بیرون هستند) مباش که در (پرتگاه) انحطاط و نابودی قرار میگیری) (۸۵) . (رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) به مردم فرمود) : (آنگاه که از بوستانهای بهشت عبور می کنید خود را از نعمتهای آن اشباع سازید . عرض کردند : یا رسول الله بوستانهای بهشت چیست ؟ فرمود : حلقات و جلسات بحث و مذاکره است ؛ زیرا خدایرا فرشتگان سیاری است که همواره در گردش اند و در جستجوی جلسات بحث و مذاکره علمی هستند . آنگاه که بر اهل جلسات بحث و گفتگوهای علمی وارد می شوند پیرامون آنان را احاطه می کنند) (۸۶) (و مراتب عشق و علاقه به علم و دانش را با چنان کیفیتی ابراز می نمایند) . بعضی از دانشمندان درباره این حلقات یادآور شده اند که منظور از آن ، جلساتی است که در آن از حلال و حرام ، سخن بمیان می آید . در این حلقات ، گفتگوهائی درباره قوانین دین از قبیل : خرید و فروش ، نماز ، روزه ، نکاح ، طلاق ، حج و امثال آنها مطرح می گردد . (بعبارت دیگر : موضوع بحث و مذاکره اینگونه جلسات ، عبارت از تشریح قوانینی است که کیفیت رابطه انسان را با خدا تنظیم می کند که ما آنرا قوانین مربوط به (عبادات) می نامیم از قبیل نماز ، روزه ، حج و امثال آنها . و یا آنکه بحث و مذاکره این جلسات مربوط به تشریح و گزارش قوانینی است که چگونگی رابطه مردم را با یکدیگر مشخص می سازد که در فقه بعنوان (معاملات) نام دارد از قبیل خرید و فروش ، اجاره ، رهن و امثال آنها . و یا راجع به کیفیت تشکیل خانواده و احوال شخصیه

است از قبیل نکاح ، طلاق و مانند آنها) . (روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از خانه بیرون آمد و وارد مسجد شد و در آنجا با دو نشست و گردهم آئی مواجه گشت : در یک گردهم آئی ، گروهی سرگرم کسب بصیرت دینی و علم آموزی بودند . و در نشست و گردهم آئی دیگر ، دسته ای مشغول دعا و درخواست از خدا بودند . پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود : این دو نشست و گردهم آئی در جهت خیر و سعادت قرار دارند ؛ چون گروه اخیر ، خدای را میخوانند ؛ ولی آن گروه اول سرگرم فراگرفتن بینش و دانش هستند و میخواهند دانش و آگاهی دینی خود را از رهگذر تعلیم ، به افراد نادان منتقل سازند . (با وجود اینکه هر دو گروه در مسیر فضیلت گام برمیدارند ، معهذا) گروه اول بر گروه دوم مزیت دارند . (من که پیامبر شما هستم) بخاطر تعلیم (حقایق و نشر آگاهی) ، مقام رسالت را به عهده گرفته و بدان مبعوث شدم) (۸۷) (و هدف بعثت من ایجاد بینش و تعلیم حقایق بوده است) . سپس آنحضرت در جمع گروهی نشست که سرگرم دانش اندوزی و تعلیم بوده اند (و با این رفتار الگوپرداز خود ، دو نشست مذکور را ارزیابی فرموده و بدینوسیله ، برتری علم را بر عبادت و دعاء ، عملا اعلام نمود) . از صفوان بن عسال نقل می کنند که گفت : حضور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رسیدم در حالیکه آن حضرت بر برد سرخ فام خویش تکیه داده بود . عرض کردم : یا رسول الله ، من به خاطر کسب علم و جستجوی از آن به مسجد روی آوردم . رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود : آفرین بر تو ، توئی که پویای علم و دانش هستی . فرشتگان با پر و بال خویش وجود شاگرد جویای علم را در بر گرفته و آنچنان در پیرامون او بر رویهم انباشته می شوند که به آسمان دنیا و جهان ناسوتی – از فرط محبت و عشق و علاقه به چیزی که دانشجو ، پویای آنست – اوج می گیرند) (۸۸) (یعنی در حقیقت ، تجمع و تراکم و تراکب فرشتگان در پیرامون طالب علم – نمایانگر مراتب دلبستگی و علاقه شدید این وجودات مقدس نسبت به هدف طالب علم – یعنی دانش و بصیرت در امر دین و دنیا – می باشد) . (کثیر بن قیس می گوید : با ابودرداء در مسجد دمشق نشسته بودیم ، در این اثناء مردی وارد شد و گفت : من از مدینه آمده ام و هدفم این است که شنیده ام شما برای مردم حدیث پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را نقل می کنی . من بخاطر شنیدن حدیث رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) از زبان شما این راه دور و دراز را پیموده ام . ابودرداء گفت : مبادا مسئله تجارت و سوداگری ، تو را وادار کرده باشد که رنج سفر از مدینه تا شام را بر خود هموار ساخته باشی ؟ گفت : نه . سپس ابودرداء به وی گفت : نکند هدفهای دیگری ، تو را از مدینه بدین سو کشانده باشد ؟ آن مرد گفت : نه . (یعنی هیچ هدفی جز استماع حدیث و سخن رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) ، مرا به این سفر وانداشت) . آنگاه ابودرداء به نقل حدیثی از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) آغاز کرد و گفت : از آنحضرت شنیدم که می فرمود : (اگر کسی مسیری را در جهت آموختن علم و دانش طی کند ، خداوند متعال او را در راهی که مقصد آن ، بهشت است سوق میدهد . فرشتگان – بمنظور اعلام شادمانی خود نسبت به طالب علم – پر و بال خویش را فرومی نهند . (همه پدیده های هستی) حتی ماهیان دریا از خدا درخواست می کنند که عالم و دانشمند بر عابد (و سایر طبقات مردم) همانند امتیاز و برتری بدر و ماه تمام بر سایر ستارگان است . علماء و دانشمندان ، وارثان پیامبران الهی هستند ؛ چون انبیاء هیچ دینار و درهمی پس از خود به ارث نگذارند ، و میراث آنها عبارت از علم و دانش است . اگر کسی بر چنین میراثی دست یابد ، محققا سهم و نصیب فراوانی را در زندگانی ، عائد خویش می سازد (۸۹)) . یکی از دانشمندان با اسناد به ابی یحیی زکریا بن یحیی ساجی چنین نقل می کند که او میگفت : در یکی از کوچه های بصره بسوی خانه یکی از محدثین می رفتیم ، میان راه بر سرعت خود افزودیم . مرد شوخ چشم و بی باکی با ما همراه بود ، او با حالت تمسخر و استهزاء به ما گفت : پاهای خود را از روی بالهای فرشتگان بالا نگاهدارید ، یعنی روی پر و بال فرشتگان گام ننهید ؟ ! (وی سخن رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) را درباره فضیلت علم و علماء ، دستاویز استهزاء خود قرار داده بود) . ناگهان دیدیم که او نمی تواند گام از گام بردارد . چون دو پای او (بعلت چنین استهزاء شرم آور) از کار افتاده و خشک شده (و دیگر قادر به راه رفتن نبود) . همو با اسناد داود سجستانی نیز آورده است . که او می گفت : میان دانشمندان حدیث ، مرد شرور و آلوده و بی بندوباری زندگانی می

کرد . این مرد آنگاه که حدیث پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) : (((ان الملائکة لتضع اجنحتها لطالب العلم)) : فرشتگان پر و بال خویش را برای طالب علم بر زمین می نهند و آنرا می گسترانند) را شنید ، پاهای خود را با میخهای آهنین مجهز کرد و گفت : میخواهم بال و پر فرشتگان را پایمال کنم !! . گویند پس از این عمل و گفتار زشت خود ، گرفتار بیماری خوره و خارش در پاهایش گشت . این داستان را محمد بن اسماعیل تمیمی در شرح صحیح مسلم آورده و نوشته است که دو پا و سایر اندام او (پس از آن رفتار و گفتار نابخردانه) دچار خشکی و فلج گردید . (سخنان زیر نیز از بیانات پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می باشد که در مقام ارائه ارزش و اهمیت علم و علماء ایراد فرمود : (نزدیکترین مردم به مقام و مرتبت نبوت ، عبارت از دانشمندان و مجاهدان راه حق می باشند) (۹۰) . (مرگ یک گروه و قبیله ، از مرگ یک عالم و دانشمند ، آسانتر و ناچیزتر و تحمل پذیرتر است) (۹۱) . (حکمت و دانش ، بر مراتب شرف و بزرگواری افراد شریف می افزاید ، و حتی بردگان را (در سایه بینش علمی) ، به مجالس و محافل بزرگان ترفیع میدهد تا در میان آنها جلوس کنند) (۹۲) . (خدای در روز رستاخیز ، بندگان خویش را برمی انگیزد ، و سپس دانشمندان را . و به آن ها چنین خطاب می کند : ای گروه علماء! فقط من از آنجهت گوهر علم و بینش را در میان شما قرار دادم چون شما را می شناختم و وجود شما را نه بدانجهت به علم و دانش بیاراستم که خواسته باشم شما را عذاب و شکنجه نمایم ؛ نه ، بلکه خواستم مشمول رحمت من قرار گیرید . بروید و راه بهشت و نیکبختی را در پیش گیرید ؛ چون حقا از شما درگذشتم و شما را مشمول رحمت خویش ساخته ام) (۹۳) . (اگر کسی در مجلسی بنشیند و در آن مجلس و نشست ، بر مراتب علم و آگاهی خود نیفزاید بر مراتب بعد و دوری خود از خداوند می افزاید) (۹۴) . (دانشمندان مردم ، عبارت از کسی است که علم و آگاهی مردم را در وجود خویش فراهم سازد ، و گرانقدرترین مردم ، کسی است که فزونترین سرمایه علمی را به کف آرد ، و کم ارزشترین افراد کسی است که ناچیزترین و اندک ترین مایه علمی را برای خود اندوخته باشد) (۹۵) . از سخنان پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در روایت زیر چنین استفاده می شود که تعلیم و نشر علم ، الزامی است و باید عالم و دانشمند ، این سرمایه پرارزش را برای استفاده مردم ، در اختیار آنها قرار دهد ؛ آنجا که می فرماید : (خداوند متعال به هیچ عالم و دانشمند ، سرمایه علمی را اعطاء نفرمود جز آنکه از آنها پیمان گرفت ، نوع همان پیمانی که از پیامبران گرفته است که حقایق را به مردم تعلیم دهند و واقعیات را روشنگر باشند و هرگز از بیان حقیقت کتمان نورزند (۹۶)) .

ج – فضیلت علم و علماء و متعلمان از نظرگاههای امامان شیعه (علیهم السلام)

اوج منزلت علم و دانش در منطق پیامبر گرامی اسلام

اوج منزلت علم و دانش در منطق پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) از طریق روایت ائمه (علیهم السلام) : از طریق محدثان شیعه ، حدیثی با اسناد صحیح از ابن الحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده است که او از پدر و اجداد خود و آنان از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند که آنحضرت فرمود : (دانش آموختن بر هر فرد مسلمان (اعم از زن و مرد) ضروری و واجب است . باید علم و دانش را از سرچشمه ها و موارد استفاده آن ، جویا شوید ، و آنرا از افراد شایسته و اهل علم دریافت کنید ؛ زیرا اگر دانش آموختن با هدف الهی توءام باشد بعنوان حسنه تلقی می شود . و پویائی از علم عبادت است و مذاکره و گفتگوهای علمی ، تسبیح و تقدیس پروردگار می باشد . عمل و رفتار هماهنگ با علم ، جهاد در راه خدا است . و تعلیم آن به کسانی که از علم بهره ای ندارند ، صدقه محسوب می شود . و بذل علم به افراد درخور و شایسته ، وسیله تقرب به خدا می باشد ؛ زیرا علم ، مشعل و راهنمائی برای شناخت حلال و حرام و چراغی فروزان فراسوی بهشت ، و مونس و همدم انسان بهنگام وحشت ، و یار و رفیق انسان در روزگار غربت و تنهائی ، و همزبان انسان در حال بی کسی ، و راهنمای او در لحظات خوشی و

ناخوشی ، و سلاح او در برابر دشمنان ، و زیور و زینت او در جمع دوستان است . خداوند متعال بمدد علم و دانش ، جوامعی از بشر را تعالی بخشیده و آنان را بدینوسیله در مسیر خیر و فضیلت قرار داده است ، بدانگونه که جامعه های فاقد علم و آگاهی را ناگزیر به اقتباس از آنان کرده تا از رفتار و روش و ره آورد آنان ، الگو و سرمشق گیرند ، و سرانجام ، آراء و افکارشان به آراء و افکار همان جامعه های مجهز به علم ، منتهی گردد . فرشتگان ، شیفته دوستی با دانشمندان میگردند و با بال و پرشان ، شخصیت روحی آنانرا لمس کرده و با درود و تحیات خویش به آنان تهنیت و تبریک می گویند . هر پدیده خشک و تر چنین می کوشند که از خداوند درخواست نمایند تا دانشمندان و جامعه سرشار از علم و دانش دینی را مورد مرحمت و لطف خویش قرار دهد . حتی ماهیان دریا و حشرات و درندگان بیابان و بیشه ها و چهار پایان نیز این درخواست را با خدا در میان می گذارند . (زیرا علمی که با آمیزه ایمان تقویت یافته است حمایت از تمام پدیده های هستی اعم از جاندار و بیجان را بعهده گرفته و مانع از آنست که به حریم موجودی تجاوز بعمل آید ، و فی المثل با آلودگیهای ذره ای و مسمومیت های اتمی و بالاخره با هر نیروی ویرانگر دیگری ، فضای پاکیزه و آرام جهان هستی ، و زندگانی ، به پریشانی و نابودی سوق داده شود . و ما این حقیقت را - که در گفتار پرارزش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به چشم می خورد - در عصر حاضر ، به وضوح درک می کنیم که چرا جهان وجود و عالم هستی با تمام پدیده هایش به علماء و دانشمندان با ایمان ، چشم دوخته و از آنها می پایند . در هر عصری ، علماء و دانشمندان با ایمان و پاک نهاد ، حامی و مدافع حفظ نظام هستی و مصونیت همه پدیده های وجود بوده اند ، و به هیچ قدرت جابر و ستمگری اجازه تجاوز به حریم هیچ پدیده ای را نمی دادند . و ایفاگر این وظیفه ، صرفا دانشمندان الهی و علماء ربانی بوده و هستند) . (آری) علم مایه حیات دلها است که عوامل مرگ زای جهل و نادانی را از قلوب مردم ریشه کن می سازد . دانش مایه چشم روشنی ، و نیرومندی اندام و مانع ضعف و فتور جسمانی است . انسان می تواند در سایه علم به منازل و مقامات افراد برجسته و برگزیده و با فضیلت ، ارتقاء یافته و در حلقات و مجالس نیکان و خیراندیشان قرار گرفته و به مدارج و مناصب عالی دنیوی و اخروی نائل گردد . مذاکره و گفتگوی علمی ، معادل با روزه داری است ، و تدریس و تعلیم و تعلم آن ، برابر با قیام شبانگاهی و راز و نیاز با خدا می باشد . علم و دانش ، مؤ ثرترین عامل و انگیزه طاعت انسان از خدا و بهترین مشوق او برای عبادت است . انسان از مجرای بینش علمی به صله رحم و حفظ ارتباط و پیوند با خویشاوندان و دوستان قیام می نماید و از رهگذر آن ، به شناخت صحیح حلال و حرام موفق می گردد . علم ، راهبر انسان برای عمل و رفتار است ، و رفتار انسان از علم او الهام گرفته ، و علم و عمل پابپای هم پیش میروند . خداوند متعال نیک بختان را از علم بهره مند می سازد ؛ در حالیکه تیره بختان را از آن محروم می گرداند . خوشابحال کسانی که خداوند ، آنانرا از چنان حظ و بهره گرانقدری محروم و ناکام نکرده است) .

سخنان امیرالمؤ منین علی (علیه السلام)

(مردم ! هشیار باشید : کمال دین داری و اوج ایمان شما عبارت از دانش آموختن و انطباق و هماهنگی رفتارتان بر طبق موازین علمی می باشد . باید متوجه باشید که دانش آموختن و ذخیره کردن علم از ثروت اندوزیهای مادی شما ، لازم تر و ضروری تر است ؛ زیرا مال و ثروت و روزی مردم بر حسب نیاز و درخور احتیاج همگان تقسیم شده است . تاءمین نیازهای مادی (طبق مقدرات و سرنوشت اشخاص ، در سایه مشیت الهی و به میزان کوشش متعارف و عادی) به وسیله خداوند دادگر ، پیش بینی شده و خداوند عادلی که نیازهای مادی افراد را کاملا ضمانت کرده است برای شما نیز ضمانت می کند و آنرا در اختیارتان قرار میدهد . ولی گنجینه علم و دانش در وجود عالم و دانشمند و دستگاه ذهنی او انباشته شده است - پس باید پویای چنان علم باشید (۹۷) (و سعی خویش را تا نهائی ترین درجه آن بکار دارید تا آنکه بر این ذخائر و گنجهای گرانبها در سایه رنج خویش دست یابید) . (عالم و دانشمند ، والاتر و برتر از کسی است که روزها را به روزه می گذراند و شبها را به عبادت پروردگار - آنهم توءام با

کوشش و رنج - سپری می سازد ، و همت خویش را صرفا به روزه داری و سحرخیزی به منظور عبادت و نیایش پروردگار صرف می کند . اگر مرگ عالم و دانشمندی فرا رسد ، خلاء و شکستی در سازمان اسلام پدید می آید که جز به وسیله عالم و دانشمند دیگری - که جانشین و همانند او است - قابل جبران نبوده و این شکاف و صدمه ، مرمت نخواهد گردید(۹۸) . (برای باورداشت شرافت و فضیلت علم ، توجه به این نکته ، کافی و بسنده است که : افراد ناصالح و فاقد بینش درست علمی ، مدعی داشتن چنین علمی می شوند و داعیه علم و شایستگی در آن را در سر می پرورانند ، و آنگاه که آنها را به علم و دانش منسوب می سازند و از آنان به عنوان عالم و دانشمند ، یاد می کنند سخت شادمان می گردند . و برای زشتی و نکوهش جهل و نادانی ، همینقدر بس که افراد گرفتار جهل و بی سوادی نیز نسبت به آن اظهار تنفر و بیزاری نموده و از اینکه با این سمت و عنوان معرفی شوند سخت گریزانند) (۹۹) . امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) به کمیل به زیاد فرمود : (کمیل ! علم ، بهتر از مال است ؛ زیرا علم و دانش از تو نگاهبانی و پاسداری کرده و وجودت را در پناه خود قرار میدهد . ولی در مورد مال ، ناگزیری که خود نگاهبان و پاسدار آن باشی . علم و دانش بر تمام شئون زندگی و پدیده های هستی و اراده ها فرمانروا و حاکم است ، در حالیکه مال و ثروت انسان ، محکوم و دستخوش اراده او می باشد . صرف مال و انفاق آن ، موجب نقصان و کاهش آن می گردد در حالیکه انفاق علم یعنی تعلیم آن به دیگران ، اندوخته های علمی عالم و دانشمند را پربارتر و فزاینده تر می سازد و کالای علم طبعا رو به فراوانی می گذارد) (۱۰۰) . علم و دانش بر مال و ثروت ، به هفت دلیل مزیت و برتری دارد ۱- علم و دانش ، میراث انبیاء و پیامبران (علیهم السلام) است ، در حالیکه مال و ثروت مادی ، میراث و پس مانده فراعنه و جباران روزگار می باشد . ۲- علم از مجرای انفاق و اعطاء آن به دیگران ، نقصان پذیر نیست ؛ ولی انفاق مال و ثروت مادی ، موجب کاهش و نقصان آن می گردد . ۳- مال و ثروت به حافظ و نگاهبانان نیازمند است ؛ در حالیکه علم و دانش ، خود نگاهبان و پاسدار انسان می باشد . ۳- علم و دانش سرمایه و اندوخته ای فناناپذیر است ، حتی تا پای گور و در دل تیره خاک ، یار و غمخوار و همراه انسان است ؛ ولی مال و ثروت یا مرگ انسان از او جدا گشته و نمی تواند همیاری خود را با انسان استمرار دهد و بعد از مرگ ، انسان را تنها گذاشته و در دنیا باقی میماند . ۵ - مال و ثروت ، سرمایه ای پیش پاافتاده و عمومی است ، و برای هر فردی - اعم از مؤ من و خداشناس ، و کافر و ناسپاس - فراهم می شود و آنان از آن برخوردار می گردند ؛ ولی حصول علم و بینش الهی ، ویژه افراد باایمان است . ۶- همه طبقات مردم - در مسائل مربوط به دین - به علم عالم و دانشمند نیاز دارند ؛ ولی تمام طبقات مردم نسبت به مالداران و دولتمردان احساس نیاز نمی کنند . ۷- علم و دانش ، نیرو بخش انسان در سیر از صراط و گذرگاه آخرت ، فراسوی بهشت جاوید است (و به او در عبور از صراط و راه باریک و دقیقی که مقصد آن بهشت و سرفرازی است - مدد می رساند) ، در حالیکه مال و ثروت ، مانع و سد راه او در پیمودن این صراط و گذرگاه حساس می باشد) . (ارزش شخصیت هر فردی بمقدار معلومات و معارف او است) . (۱۰۱) در برخی از روایات ، حدیث فوق بدینصورت ضبط شده است که : (ارزش شخصیت هر فرد ، وابسته به میزان کارائی و مهارت در معارف و شناختها و درستی اطلاعات او می باشد) : (((قیمهٔ کل امرء ما یحسنه))) .

امام سجاد ، زین العابدین (علیه السلام)

(اگر مردم به مزایا و ارزشهای والای دانش آموختن آگاهی می یافتند (منتهای مساعی و کوششهای خود را در این راه صرف می کردند و تا آنجا اعلام آمادگی مینمودند که) از مرز ریختن خون دلها و فرورفتن در اعماق دریاها می گذشت . (و بالاخره حاضر می شدند در راه وصول به علم ، از رنجهای جانکاه و فداکاری و جانبازی ، با آغوش باز استقبال کنند) . خداوند متعال به دانیال نبی (علیه السلام) چنین وحی فرمود : محققا فرد نادان و نابخردی که در اداء حق اهل علم و دانشمندان ، رفتاری تحقیرآمیز در پیش می گیرد و از آنان - به عنوان مقتدی و رهبر خویش - پیروی نمی کند (در میان جمع بندگانم) بیش از همه مشمول غضب و

خشم من قرار می گیرد . ولی به عکس ، فرد پرهیزکـار و پویـای پاداش عظیم - که ملازمت و همبستگی خود را همواره با علماء و دانشـمندان حفظ می کند و در برابر حکماء و اندیشـمندان ، دارای حس انعطاف و پذیرش می باشد (او به افکار و آراء آنان احترام گذاشـته و در برابرشـان ، سـر تسـلیم و طاعت فرود می آورد) محبوب ترین بنـدگان من است) (۱۰۲) و بیش از سـایر مردم ، مـورد لطف و محبتم می باشد .

امام باقر (علیه السلام)

(اگر کسـی یکی از ابواب هـدایت را (بر روی مردم) بگشایـد و آنرا به مردم تعلیم دهـد هماننـد پاداشـی که نصـیب ره یافتگان می گردد از خداونـد ، اجر و پاداش دریافت می کند . و در این رهگذر ، از حجم پاداش ره یافتگان ، هیچگونه نقصان و کاهشـی پدید نمی آید . و اگر کسی فراسوی مردم ، دری از گمرهی را (گشوده سازد و عوامل انحراف از صراط مستقیم را به آنان) تعلیم دهد ، بـار سـنگین گناه و انحراف گم گشـتگان مکتب او بـدوش وی می افتـد ؛ ولی از گرانی بار گناه اغواشـدگان نیز چیزی کاسـته نمی شود) . (هر دانشـمندی که از دانش خویش بهره منـد است از هفتاد هزار عابـد (فاقـد بینش دینی) برتر و ارجمنـدتر است (۱۰۳)) . (هریـک از شـما که به تعلیم دیگران قیـام می کنـد ؛ دو چنـدان پاداش شاگرد از جانب خداونـد متعال عائـد او می گردد . علاوه بر آنکه نسـبت به شاگرد خویش نیز ، دارای مزیت و برتری است . لذا بر شـما است که دانش را از حاملان علم بیاموزید ، و همانگونه که علماء و دانشـمندان ، شما را تعلیم دادند به تعلیم برادران دینی خود قیام نمائید(۱۰۴)) . نشستن در مجلسی که در آن مجلس در کنـار کسـی قرار گیرم که اعتماد علمی نسـبت به او ممکن باشـد در نظر من از کار و عبادت بمـدت یکسال ، مسـتحکمتر و اطمینان بخش تر است) (۱۰۵) .

امام صادق (علیه السلام)

(اگر کسـی راه و رسم خیر و نیکی را به شخصـی تعلیم دهد هم وزن پاداش کار نیک او ، اجر و پاداشی عائد وی می گردد . (یکی از حاضران مجلس که راوی این سخن نیز می باشد) از آن حضرت پرسید : حتی اگر رهنمون فرد دومی به خیر و نیکی باشد باز هم از چنین پاداشـی بهره مند می شود ؟ حضـرت در پاسخ او فرمود : (فرد دوم که سهل است) اگر او همه مردم عالم را به خیر و نیکی راهبری کنـد همانند و برابر اجر و مزد کار خیر آنان ، اجر و پاداشـی نصـیب او می شود . راوی می گوید : پرسـیدم اگر از دنیا برود همین پـاداش برای او منظور می شود ؟ فرمود : آری ، اگرچه از دنیـا برود) . (۱۰۶) (همه شـما مردم باید در دین و حقایق مربوط به آن ؛ دارای بینش و بصـیرت باشـید ؛ چون در غیر اینصورت ، یعنی اگر یک فرد مسلمان از لحاظ آگاهیهای دینی ، بی بهره باشد با یک فرد عامی بیابان گرد و صحرانشینی (که از مسائل انسانی و مدنیت بی خبر است) تفاوتی ندارد . (۱۰۷) خداوند متعال در قرآن کریم می فرمایـد : ((لیتفقهوا فی الـدین و لینـذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون))) (باید از هر گروهی در جامعه انسانی ، دسـته ای ترک دیار و وطن کنند) تا در امر دین و مسائل مربوط به آن ، فقاهت و بصـیرتی بدست آرند و گروه وابسـته به خود را - آنگاه که به سوی آنها بازمی گردنـد - (از خطرها و لغزشـهائی که جامعه را تهدیـد می کنـد) بیمناک ساخته و هشـدارشان دهنـد ، باین امیـد که از این انحرافها و خطرهائی (که معنویت و انسانیت آنها را تهدیـد می نماید) برحذر باشـند) (۱۰۸) . (بر شما است که در امر دین ، صاحب بصیرت و بینش عمیق باشید . نباید همچون اعرابی و بیابان نشین از حقایق دینی بی خبر بمانید ؛ زیرا اگر کسی فاقـد چنین درک و بصـیرتی باشد نظر لطف الهی در روز رسـتاخیز بدو معطوف نمی گردد ، و خداوند متعال هیچ رفتاری را از او - بعنوان یک عمل پاکیزه و عاری از آلودگی - نمی پذیرد(۱۰۹)) . (تا آن پایه به بصیرتهای دینی یاران خود اهتمام و دلبستگی دارم - که اگر در این رهگـذر (ناگزیر از تحمل شـکنجه گردند و) بر سـرشان تازیانه فرود آورم - در این اهتمام و دلبسـتگی من ، خللی

وارد نمی گردد) (و از نیروی اهتمام و علاقه ام نسبت به بینش دینی یارانم کاسته نمیشود)(۱۱۰) . (علماء و دانشمندان ، وارثان پیامبران (علیهم السلام) هستند ؛ زیرا پیامبران ، دینار و درهمی از خود بجای نگذاشتند ، میراث آنان - که در اختیار وراث آنها یعنی دانشمندان قرار می گیرد - همان احادیث و سخنان و تعالیم آنها است که از آنها بجای مانده است . اگر کسی بر این اندوخته معنوی - حتی بقدر ناچیزی - دست یابد در حقیقت ، حظ و بهره فراوانی را عائد خود ساخته است . بنگرید که علم و آگاهی دینی خویش را از چه کسانی فرامی گیرید ؛ زیرا در میان ما خاندان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) جانشینان عادل و درست کرداری وجود دارند که علم دین را از تیررس تحریف گزافه گویان و نسبتهای ناروای یاوه سرایان و توجیهات نادانان بدور نگاه میدارند . (۱۱۱) (آنگاه که خداوند ، خواهان خیر و نیکبختی بنده ای (از بندگان خود) باشد ، چشم بصیرت او را در برابر دین و آئین او می گشاید (۱۱۲)) (و به او آنچنان عنایت می نماید که از فقاهت و درک صحیح مسائل دین ، برخوردار گردد) . (معاویهٔ بن عمار از امام صادق (علیه السلام) خواست (راجع به دو فرد ، راءی و نظر خود را ابراز نموده و مقام و منزلت آنها را ارزیابی فرماید ، لذا به آنحضرت) عرض کرد : مردی را سراغ دارم که همواره حدیث شما را نقل می کند و برای نشر آن در میان مردم می کوشد ، و مضمون و محتوای سخنان شما را در دلهای شیعیان شما راسخ و پایدار می سازد . و نیز فردی دیگر از پیروان شما که اهل عبادت و بندگی است ؛ ولی تا آن حد و آن اندازه در نقل حدیث از شما و نشر آن در میان مردم ، کوشا و موفق نیست . کدامیک از این دو فرد بر دیگری مزیت و رجحان دارد ؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود : آنکه همواره به نقل و روایت احادیث ما اهتمام می ورزد و از این رهگذر قلوب شیعیان ما را نیرو و استحکام می بخشد (و آنها را دلگرم نگاه می دارد و از شادابی آنان در ایمان به تعالیم ما پاسداری می کند) از هزار عابد برتر است (۱۱۳)) . (برای شیطان (و شیطان زدگان) ، مرگ هیچ مؤ منی باندازه مرگ یک فقیه و آشنای به مبانی دین ، محبوب تر نیست (۱۱۴)) (یعنی دلخواه ترین مرگها - از دیدگاه شیطان و بدخواهان - مرگ یک فقیه و عالم با بصیرتی است که موجب رکود بازار شیطان و ابلیس مآبان می باشد) . (آنگاه که یک جامعه اسلامی ، فقیه و دانشمند دینی باایمان را از دست بدهد در (حصار و باره) اسلام چنان شکست و صدمه ای بوجود می آید که هیچ نیروئی (جز وجود عالم و دانشمندی همانند او) نمی تواند آن شکست را ترمیم و جبران کند(۱۱۵)) .

امام کاظم (علیه السلام)

(آنگاه که یک فرد فقیه با ایمان از دنیا برود ، فرشتگان در سوک او می گریند ، و حتی آن سرزمینی که این دانشمند باایمان بر آن سرزمین بخاک می افتاد و خدای را بندگی می کرد ، و دروازه ها و گذرگاههائی که رفتار و کردار لاهوتی وی از این گذرگاهها به عالم ملکوت اوج میگرفت در فقدان عالم و دانشمند دینی سوکوار می گردند و می گریند . با مرگ عالم باایمان در حصار و باره دین ، شکافی پدید می آید که هیچ چیز نمی تواند آنرا ترمیم کند ؛ زیرا علماء و دانشمندان واجد ایمان و مؤ منان بینای به مسائل دین ، دژها و قلعه های مستحکم اسلام هستند ، و همچون باره شهر می باشند)(۱۱۶) (که جامعه اسلامی را زیر چتر حمایت خود قرار داده و مانع نفوذ عوامل فساد و تیره بختی در میان مسلمین می گردند) . (رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) وارد مسجد شد و ملاحظه فرمود که عده ای پیرامون مردی جمع شدند (و به سخنان او گوش فرامی دهند) پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود : این مرد ، کیست ؟ عرض کردند : (علامه و دانشمندی پرمایه است . حضرت فرمود : علامه یعنی چه ، و ملاک این عنوان چیست ؟ عرض کردند : این مرد نسبت به مسائل مربوط به انساب ، ایام (و روزهای تاریخی) عرب و اشعار عربی ، عالمترین و آگاه ترین مردم جامعه عرب زبان است . امام کاظم (علیه السلام) می گوید رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس از شنیدن این سخن ، فرمود : این اطلاعات و آگاهیهائی است که جهل و عدم اطلاع از آن کسی زیان نمیرساند ، و نیز آگاهی از آن نیز کسی را سود نمی بخشد . علم و دانش (مفید و سودمند که جهل و بی اطلاعی از آن برای انسان زیانبار می باشد) عبارت از سه علم است :

۱- آیه محکمه : یعنی علم به اصول عقاید ؛ (زیرا براهین و ادله اصول عقائد عبارت از آیات محکم قرآن می باشد) . ۲- فریضه عادله : یعنی علم اخلاق (که حد وسط افراط و تفریط در خوی و رفتار را مشخص می سازد) . ۳- سنت پایدار : یعنی علم به احکام شریعت و مسائل حلال و حرام . و ماسوای این سه چیز ، نوعی آگاهی زائد و فضل و فزونی بی ارزش می باشد) (۱۱۷) .

د – سخنان معصومان چهارده گانه (ع) از کتاب (تفسیرالعسکری(ع))در بیان عظمت علم

۱- پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام) راجع به آیه (((و اذا اخذنا میثاق بنی اسرائیل لاتعبدون الا الله و بالوالدین احسانا و ذی القربی و الیتامی . . .))) (۱۱۸) مطالب زیر جلب نظر می کند : اما تفسیر کلمه (الیتامی) ، برای توضیح این کلمه باید گفت که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود : خداوند ، مردم را به احسان و نیکی نسبت به یتیمان توصیه و تشویق فرموده و افراد را موظف به سرپرستی از آنان دانسته است ؛ زیرا افراد یتیم و بی سرپرست ، پدران (دلسوز و متعهد) خود را از دست داده و از آنان جدا گشته اند . اگر کسی از آنها صیانت کند ، خداوند متعال او را تحت حمایت خود قرار میدهد . و اگر آنان را از کرم و احترام خویش برخوردار سازد مشمول کرامت الهی واقع می شود ، اگر دست مهر و راءفت خود را بر سر یتیمی بکشد و بدینوسیله او را نوازش و دلداری کند به تعداد هر موئی که از زیر دست او می گذرد ، خداوند متعال کاخی گسترده تر از دنیا و آنچه در آنست برای او مقرر می فرماید ، کاخی که آنچه دلخواه انسان است و چشم ها از دیدن آن ها لذت می برد ، در آن فراهم آمده است . چنین مردمان دلسوز و افراد نیکوکار (که یتیمان را تحت سرپرستی خود قرار می دهند) در چنین فراخنای لذت بخشی ، جاویدان و پیوسته کامیابند . امام حسن عسکری (علیه السلام) بدنبال این بیان رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) چنین می گوید : (از لحاظ فقدان سرپرست) ، یتیم دیگری را سراغ داریم که شرائط و اوضاع زندگانی او ، سخت تر (و دردناک تر) از یتیمی است که پدر خود را از دست داده است ، و او عبارت از کسی است که از امام و رهبر دینی خود ، محروم و جدا گشته است و نمیتواند به او دسترسی پیدا کند ، و نمیداند وظیفه و تکلیف او در احکام دینی مورد ابتلاء وی ، چگونه است (یعنی تمام شیعیان ما احساس وظیفه شرعی می کنند ، و چون از پرستار دلسوز خود – یعنی امام و راهبر – محروم گشته اند همانند یتیمی هستند که پدر دلسوز خود را از دست داده و بی پناه شده اند) . (امام (علیه السلام) پس از تفسیر کلمه یتیم و تعمیم آن نسبت به شیعیان جداگشته از رهبر خویش ، فرمود) : (هان ای مردم ! اگر کسی از پیروان ما – که به علوم و معارف ما دست یافته است – فردی بی خبر و بی اطلاع از شریعت ما و محروم از مشاهده ما را به شریعت و راه و رسم قوانین ما رهنمون می گردد ، چنین فردی ، یتیمی است که در دامان او قرار گرفته و او همچون سرپرستی است که از یتیمی بی پدر پرستاری می کند . بهوش باشید ، اگر کسی این فرد بی اطلاع را راهنمائی کند ارشاد او را به عهده گیرد و شریعت و راه و رسم ما خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را به او تعلیم دهد با ما در پیشگاه الهی همراه و همگام بوده ، و در جایگاهی قرار می گیرد که ما در خور آن هستیم) . (امام حسن عسکری (علیه السلام) پس از ایراد چنین بیانی ، فرمود) : این سخن را من از پدرم ، نقل کرده ام و او از پدر و اجدادش و آنها از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این سخن را روایت کرده اند) .

۲- امیرالمؤ منین علی (علیه السلام)

(کسی که از شیعیان و پیروان ما است و به شریعت و آئین ما عالم و آگاه می باشد و بتواند پیروان سست عقیده و کم اطلاع ما را از تیرگی جهل و ناآگاهی برهاند ، و آنانرا در فضای نورانی علم بازآرد یعنی از آن علم و دانشی – که به رایگان در اختیار او قرار

دادیم - دیگران را بهره مند سازد ، در روز رستاخیز (با جلال و شکوه زائدالوصفی) در میان مردم می آید ؛ در حالیکه افسری نورانی و درخشان بر سر دارد ، افسری که بر تمام مردم پهنه قیامت پرتوافکن می باشد و آنرا روشن می کند ، و لباس و پوششی در بر او قرار گیرد که یک رشته ناچیز از تاروپود آنرا نمیتوان به بهای تمام دنیا و آنچه که در آنست تقویم و ارزیابی کرد . سپس منادی بانگ و ندائی بگوش مردم می رساند و به آنها چنین اعلام می کند که این شخص ، عالم و دانشمندی است که باید او را یکی از شاگردان خاندان محمد (صلی الله علیه و آله) برشمرد . هان ای مردم ! آن کسی که چنین عالم و دانشمندی ، او را از حیرت و سرگشتگی جهل و نادانی رهانیده است دست بدامن او گردد و پرتو وجودش را چراغ راه خود سازد تا او را از حیرت ظلمت و تاریکی عرصه قیامت بسوی روشنائی بوستانهای بهشت راهبری کند ، در نتیجه ، تمام افرادی که این دانشمند آنها را به خیر و نیکی رهنمون گشت ، و دلهای قفل خورده و غیرقابل نفوذ آنان را از برکت همت خویش گشوده ساخت ، و در ظل مساعی خود تمام تیرگیهای شبهه و تردید را از دل و جان آنان زدود ، همراه خود به فضای نورانی بهشت می برد .

۳- فاطمه زهراء (سلام الله علیها)

(زنی حضور فاطمه زهرا (سلام الله علیها) رسید و عرض کرد : مادری دارم که ضعیف المزاج است و درباره نماز با اشکالات و مسائلی مواجه می شود . مرا نزد شما فرستاد با پرسشهای او را با شما مطرح سازم . فاطمه زهراء (سلام الله علیها) به پرسش این زن پاسخ داد . ولی این زن پرسش دیگری را مطرح ساخت و آنحضرت پاسخ آنرا بیان فرمود . و همینگونه پرسشهای متعددی را با آن حضرت در میان گذاشت که سرانجام به ده سؤ ال رسید ، و فاطمه زهراء (سلام الله علیها) به تمام این سؤ الات ، جوابهای لازم را ایراد فرمود . این زن به علت کثرت و تعدد پرسشهای خویش ، احساس شرمندگی نمود و از بازگو کردن سؤ الات بیشتر ، خجالت می کشید . به همین جهت عرض کرد : بیش از این مزاحم نمیشوم . فاطمه زهرای عزیز فرمود : و هر سؤ الی که به نظر تو می آید مطرح کن و از بازگوکردن آن شرمگین مباش . (آن حضرت برای آنکه این زن را به طرح سؤ الاتش ترغیب و تشویق فرماید ، از او پرسید) : اگر کسی در مدت یک روز ، بار گران و سنگینی را بدوش کشد و آنرا به بالای بام خانه ای و ساختمانی حمل کند و در برابر آن ، حق الزحمه ای معادل هزار دینار دریافت نماید ، آیا (با داشتن چنان مزد و پاداش فراوانی) ، تحمل رنج و زحمت و حمل بار گران بر او ناگوار و غیرقابل تحمل است ؟ عرض کرد : نه . فاطمه زهراء (سلام الله علیها) فرمود : من هم مزدوری می کنم و خویشتن را اجیر و مزدور خدا قرار داده ام . مزد و اجرت من در ازاء پاسخ به هر سؤ الی ، فزونتر از مجموع در و مرواریدی است که فاصله میان آسمان و زمین را پر می کند . پس من شایسته و سزاوارتر از این باربر مزدور هستم که در برابر پاسخ به پرسشهای تو ، احساس رنج و زحمت ننمایم . از پدرم (یعنی رسول خدا) (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود : دانشمندانی که پیرو مکتب ما هستند در روز قیامت محشور و زنده خواهند شد به گونه ای که به میزان علوم و دانشها و مساعی و کوششهایشان در جهت ارشاد مردم ، با خلعتها و لباسهای کرامت و پوششی شکوهمند آراسته می گردند . بدینصورت که بر قامت هر یک از آنان هزار هزار یعنی یک ملیون خلعت نورانی و درخشان پوشانده می شود . سپس منادی از جانب پروردگارمان بانگ و ندا درمیدهد : ای کسانی که از ایتام آل محمد (صلی الله علیه و آله) سرپرستی کرده اید و آنها را - آنگاه که دستشان از دامن پدران واقعی آنها یعنی پیشوایان و رهبران دینی کوتاه گشته است - نجات داده اید ؛ ای علماء و راهبران دینی ! بدانید که این افراد همان شاگردان شما و همان یتیمانی هستند که شما از آنها سرپرستی کرده و آنها را تعلیم داده و از سقوط و نابودی نجاتشان داده اید . پس بنابراین باید شما اندام آنها را با خلعتهای علوم و معارفی که از شما در دنیا تحصیل کرده اند بیارائید . از پی چنین خطابی ، دانشمندانی که معلم چنان شاگردانی بوده اند بر قامت این شاگردان - باندازه معلوماتشان - معلوماتی که از همین دانشمندان فرا گرفته اند - خلعتها و لباسهای شکوهمندی را می پوشانند تا آنجا که در میان این شاگردان افرادی به چشم می خورند که صد هزار حله و دیبای بهشتی

بر قامتشان پوشانده می شود . و بدینسان همین شاگردان بر اندام کسانی که علوم دین را از آنها فراگرفته اند جامه های گرانبها و پوششهای نورانی بهشت را پوشانده و قامت آنها را می آرایند . سپس خداوند متعال امر می کند : بر قامت این دانشمندانی که از ایتام آل محمد (صلی الله علیه و آله) سرپرستی کرده اند ، بار دیگر جامه نورانی بپوشانید تا خلعتهای آنها را تکمیل نموده و چند برابرش سازید . از آن پس بر حسب فرمان الهی این پوشاکهای نورانی و نیز مقام و مرتبت آنها - قبل از آنکه خلعتهای نورانی را بر قامت شاگردانشان بپوشانند و چند برابرش سازند و نیز قبل از آنکه منزلت و مقام آنها به چند برابر و کمال خود برسد - تکمیل می شود . (فاطمه زهراء (سلام الله علیها) پس از پایان بردن این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آن زن گفت : هر رشته تاروپود این جامه ها از تمام پدیده هائی که آفتاب بر آنها می تابد یک ملیون بار ، باارزش تر و بهتر است . و پدیده هائی که آفتاب بر آنها می تابد فاقد ارزش می باشد ؛ زیرا آنها آمیخته به ظلمت و تاریکی و دستخوش کدورت و تیرگی هستند . (سخنان فاطمه زهراء (سلام الله علیها) و بیان پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) این حقیقت را برای ما بازگو می کند که علماء و دانشمندان و نیز دانشجویان - البته دانشمندان و دانشجویانی که در جهت کسب بینش دینی و الهی می کوشند - در روز قیامت به چنان مرتبتی تعالی می یابند که سراپا نور و روشنائی اند ، و هیچگونه حاجب و پرده ای تاریک کننده در برابر دیدگان آنها برای رؤ یت حق و حقیقت وجود نخواهد داشت . همگی سراپا چشم اند و تمام وجود آنها بصیرت و بینش و روشنی است و ناچیزترین ابهامی در برابر پرتو و دید و بینش خیره کننده آنان وجود ندارد) .

۴- امام حسن مجتبی (علیه السلام)

(اگر کسی یتیم آل محمد (صلی الله علیه و آله) یعنی دانشجوی دینی را سرپرستی نماید ، و به جای پدر و اولیاء دلسوزش وی را تحت مراقبت خویش قرار دهد ، یتیمی که در ورطه جهل و بی اطلاعی فرو رفته است ، چنانچه او رااز جهل برهاند و امور مشتبه و بهم آمیخته و ابهام آمیز را برای او توضیح دهد و شبهه را از دل او بزداید (تا بتواند حقایق و واقعیات را از میان آن امور بازیابد ، و به تاءمین نیازهای مادی او نیز قیام نماید یعنی) از نظر آب و آذوقه ، نیاز وی را برآورده سازد ، برتری و برجستگی مقام و تابندگی وجود او همچون برجستگی و تابندگی خورشید نسبت به (سها) (۱۱۹) و ستاره کم نور است . (۱۲۰)

۵ - امام حسین (علیه السلام)

اگر کسی عهده دار سرپرستی یتیم و فرد بی سرپرستی گردد ، یتیمی که محنت و ابتلاء ما به استتار ، میان او و ما جدائی و فاصله به وجود آورده است اگر با همان علوم و معارفی که از ناحیه ما بدو فائض گشته و رسیده است مواسات و همیاری را با وی در پیش گیرد ، و او را به تعالیم ما آشنا سازد ، و سرانجام با ارشاد خود ، او را به حق و حقیقت رهنمون گردد (چنین سرپرست و معلم ، با تعبیری مهرآسا و سخنی محبت آمیز مورد خطاب الهی قرار گرفته و) خداوند به او می گوید . ای بنده بزرگوار ، (بنده ای که دردآشنا بوده) و بار هم و غم دیگران را بدوش کشیده و با آن همدردی و دلسوزی کرده ای ، بدان من که خدای تو هستم سزاوارترم که بدینسان تو را نیز مشمول چنین کرامت و بزرگواری قرار دهم . (خداوند متعال پس از چنان خطاب محبت آمیزی) به فرشتگان می گوید : ای فرشتگان ، برابر هر حرف و سخنی که این بنده من به دیگران تعلیم داده است ، هزار هزار کاخ و منزلگاههای متنوع و آرام بخش را در بوستانهای بهشت برای او فراهم و مقرر سازید . و هرگونه نعمتهائی را که در خور این کاخها و پناهگاههای آسایش بخش می باشد بدآنها ضمیمه نمائید) ، (تا به پاس تعلیم و بیدارگری دیگران ، از چنان کرامت ها و عنایاتی برخوردار شود) .

۶- علی بن الحسین ، امام سجاد (علیه السلام)

(خدای (عز و جل) به موسی (علیه السلام) وحی فرمود : ای موسی ! محبت مرا به سوی بندگانم جلب کن و مرا بشناسان و محبوب خلقم قرار ده ، و محبت آنانرا نیز به سوی من جلب کن (تا میان من و خلق من ، محبت و دوستی و عشق و علاقه ، مبادله گردد ، و حب و دلبستگی بر روابط ما حکومت کند) . موسی عرض کرد : برای ایجاد چنین محبت متبادل ، چه راه و رسمی را در پیش گیرم ؟ فرمود : الطاف و نعمتهای مرا به یادشان آور تا محبت و توجه آنها به طرف من معطوف گردد . ای موسی ! اگر بتوانی بنده گریزپایم را که از درگه من فراری گشته است به من بازگردانی و یا ، بنده گم کرده رهی را که از حریم من دور گشته به حریم کرامت و عنایتم رهنمون سازی (تا او پناهگاه واقعی خود را بازیابد) این کار تو بهتر و پرارزش تر از آنست که صد سال مرا به گونه ای بندگی کنی که روزها را روزه دار ، و شب ها را در نیایش و مناجات ، خیزان و بیدار باشی . موسی (علیه السلام) عرض کرد : چنین بنده گریزپائی که از درگه تو گریخته است چگونه آدمی است ؟ فرمود : گناهکار و مجرمی است که از فرمان من سرپیچیده و در برابر دستورم تمرد کرده است . سپس موسی (علیه السلام) گفت : این بنده گم کرده ره - که از حریم تو دور گشته است - کیست ؟ فرمود : کسی که امام زمان و راهبر واقعی عصر و دوره خویش را شناسائی نکرده است ؛ و نسبت به او فاقد علم و از او غائب است . تو باید امام زمان غائب از او را بدو معرفی کنی ، آنهم پس از آنکه شخصی که نسبت به شریعت دین او آشنا است وی را شناسائی کرد ، تو ، به این شخص گم کرده ره ، شریعت امام زمان و آئین بندگی پروردگارش و راه و رسم وصول به رضای او را می شناسانی . همو فرمود : (پس بنابراین بشارت دهید به علماء شیعه و پیرو ما ، که از پاداش عظیم و جزائی فراوان برخوردار می گردند) (۱۲۱) .

۷- محمد بن علی ، امام باقر (علیه السلام)

(عالم و دانشمند همانند کسی است که شمع فروزانی را (در تاریکی) همراه خویش گرفته و بدینوسیله بر تاریکی شب چیره گشته و فضای پیرامون خود را برای مردم روشن می کند . بدیهی است هرکسی که در پرتو روشنائی آن شمع ، در شناسائی راه خویش ، توفیقی بدست می آورد (و راه را از چاه باز می یابد) دعای خیر خود را نثار این شخص می کند . بدینسان عالم و دانشمند با شمع و چراغ علم و دانش ، تاریکیهای جهل و سرگشتگی را از پیرامون (افکار و احساسات) خود و مردم می زداید ، و مشعل فروزان علم و بصیرت ، فضای اندیشه و احساس جامعه را روشن می سازد . هر کسی که از این پرتو درخشان و چراغ فروزان علم ، روشنائی گیرد تا از این رهگذر از وادی حیرت و سرگردانی بیرون آید و یا بدانوسیله از ظلمت جهل رهائی یابد ، چنین فردی (در سایه برخورداری از علم) از آتش دوزخ آزاد است ، و آزادی او مرهون ارشادات آن عالم و دانشمند می باشد . خداوند متعال آن عالم و دانشمندی که چنین فردی را از آتش دوزخ رهائی بخشیده است به شمار هر تار موی او پاداشی نصیب وی می گرداند که پرارزش تر از پاداش صدقه و بخششهای مالی است که هموزن صد هزار خروار (۱۲۲) پولی باشد که نابجا و برخلاف امر الهی به دیگران انفاق گردد . (چنین بخششی نه تنها نمیتواند پاداشی را نصیب بذل کننده آن سازد) بلکه بار گران و عواقب نامطلوبی را برای او به بار می آورد . ولی خداوند به جای هر تار موی شاگرد و متعلم ، پاداشی را نصیب معلم می سازد که عظیم تر از پاداش هزار رکعت نمازی است که در کنار و نزدیک آن برگزار می گردد .

۸ - جعفر بن محمد ، امام صادق (علیه السلام)

(دانشمندان شیعه و پیرو ما ، مرزبانان حدود و ثغوری هستند که در آنسوی مرزها ، شیاطین و دیوان و ددان و همکاران شیاطین در

کمین نشسته و در رفت و آمدند . دانشمندان شیعه ، مانع خروج و یورش و غلبه این اهریمن و اهریمن گرایان نسبت به شیعیان مستضعف می باشند ، (شیعیانی که از لحاظ ایمان و اعتقادات دینی کاملا مجهز نیستند) . آری دانشمندان شیعه (همچون سد استواری) ، از تسلط ابلیس و پیروان بد سیرت شیطان بر شیعیان جلوگیری می نمایند (تا انسانیت و معنویت آنان به دست چنین دزدان و یغماگرانی از دست آنان ربوده نشود) . هان ای شیعیان ما ، اگر کسی از شما در کمین چنان اهریمن صفتان بنشیند و در چنین پایگاهی ، موضع گیرد (و از مرزهای اسلام و معنویت ، پاسداری و نگاهبانی کند و مانع نفوذ افکار پلید و نیرنگ وار شیاطین و بدخواهان جامعه انسانی گردد) هزار هزار بار (یعنی یک میلیون بار) از مجاهد با روم و ترک و خزر ، برتر و گرانقدرتر است ؛ زیرا چنین دانشمند و مرزبان علم خاندان پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله) از ادیان یعنی آئین های دینی دوستداران ما دفاع نموده (و از انسانیت و معنویت جامعه های پیرو ما حمایت می کند) ، در حالی که سربازانی که در آوردگاه روم و ترک و فارس می جنگند از پیکرها و اندامهای جسمانی ، و ابدان دوستان ما دفاع می نمایند) ، (و قطعا دفاع از حریم دین و معنویت ، پرارج تر از دفاع از حریم ابدان و جهات جسمانی است) .

۹- موسی بن جعفر ، امام کاظم (علیه السلام)

اهمیت وجود یک فرد فقیه و واجد بینش دینی - که فرد بی سرپرست و محروم از درک محضر ما و بهره نابرده و تهی دست از علوم و معارف ما را (از جهل و نادانی) رهائی می بخشد - بدان پایه دارای اهمیت است که از دیدگاه شیطان و راندگان از درگاه رحمت الهی ، وجود چنین فقیهی طاقت فرساتر و تحمل ناپذیرتر از وجود هزار عابد می باشد ؛ زیرا اهتمام و کوشش عابد به خود او محدود است (و صرفا غم خویش را به دل دارد و میخواهد فقط خود را نجات دهد) ؛ در حالیکه یک فقیه و عالم آگاه به احکام الهی نه تنها اهتمام و عنایت خود را در نجات خویشتن بکار میدارد ، بلکه اهتمام و کوشش او (همه گیر و آنچنان گسترده است که) تمام بندگان خدا - اعم از زن و مرد - را در بر می گیرد (و تمام آنانرا زیر چتر عنایت خویش قرار میدهد) و آنانرا از دست اغوای شیطان و راندگان درگاه الهی رهائی می بخشد . بدینسان است که یک فقیه و عالم دینی (فقیهی که نسبت به دیگران احساس تعهد و مسئولیت می نماید) بر هزار عابد و بلکه بر هزار هزار عابد فضیلت و برتری دارد) .

۱۰- علی بن موسی ، امام رضا(علیه السلام)

(در روز رستاخیز به فرد عابد و زاهدی - که کناره گیر و بیگانه از مردم است - چنین خطاب می شود : مرد خوبی بودی ، همت و کوشش تو در ذات و شخص خودت محدود بود . و چون در زندگانی ، باری بر دوش دیگران نبودی (و از خویشتن حمایت کردی) بنابراین به بهشت درآی (ولی باید بدانی که حق نداری دیگران را با خود همراه سازی ؛ چون اثر وجودی تو از مرز نجات خودت تجاوز نمی کرد) ؛ در حالیکه فقیه و عالم آگاه به موازین دین (که احساس رسالت و مسئولیت می کرد) خیر او به دیگران می رسید و آنان را از دشمنانشان رهائی می بخشید ، و نعمت های بهشت الهی را نسبت به آنان سرشار می ساخت ، و در نتیجه ، عوامل جلب رضای الهی را در برابر آنها گشوده و روشن می نمود ؛ لذا در روز قیامت در خطاب به او می گویند : ای کسی که افراد یتیم و بی سرپرست آل محمد (صلی الله علیه و آله) را تحت تکفل و سرپرستی خود قرار داده و افراد سست ایمانی را که از دوستان ما بودند به حق و حقیقت رهنمون شدی ، (در این عرصه دهشتناک و بلاخیز) درنگ کن (تا دیگران را زیر چتر حمایت خویش قرار دهی) و برای هرکسی که از تو بهره ای گرفته و یااز تو ، علم و دانشی آموخته است وساطت و شفاعت کن . او تا آن اندازه درنگ می کند که در طی آن گروهها و گروههای فراوانی در ظل شفاعت او وارد بهشت می گردند . این گروهها که به صد هزار نفر میرسد - به چنین افتخاری نائل می شوند . تا ده بار ، کلمه (فئام) را تکرار کرد یعنی ده گروه صد هزار نفری به بهشت درآیند . این گروه

های چشمگیر و فراوان – عده ای – شاگردان بدون واسطه او هستند و عده ای دیگر ، شاگردان شاگردان او می باشند که از هنگام تعلیم تا روز قیامت با وسائط دور و درازی از شاگردان و جیره خواران مکتب این عالم آگاه دینی به شمار می آیند . بنگرید (فاصله ره از کجا تا به کجاست) و چه تفاوت عظیمی میان مقام و مرتبت علم و دانشمند متعهد دینی از یکطرف ، و مقام و مرتبت زهد و عبادت و زاهد و عابد از طرف دیگر وجود دارد) (و لذا عالم و عابد را نمیتوان با وجود چنین امتیاز شگرفی با هم مقایسه نمود) .

۱۱– محمد بن علی ، امام جواد(علیه السلام)

(اگر کسانی کفالت و سرپرستی ایتام آل محمد (صلی الله علیه و آله) را به عهده گیرند ، ایتامی که از پدر روحانی و امام و راهبر دینی خود جدا گشته و از آنها محروم مانده اند و در وادی جهل و نادانی دچار سرگردانی گشتند ، و همچون اسیرانی در دست شیاطین خود و هوسهای شیطانی گرفتار آمدند ، و زیر فشار آرمانهای پلید و آلوده دشمنان بدخواه و ناسزاگوی ما با دشواری و تنگنا مواجه هستند ، اگر دانشمندانی چنین مصیبت زدگانی را از دست چنان موجودات آلوده و چنین حالاتی برهانند و با زدودن وسوسه های فتنه انگیز شیطان از دل آنها ، آنانرا از حیرت و سرگشتگی و قهر شیاطین نجات دهند ، و ناسزاگویان و بدخواهان ما را – در ظل حجت های الهی و رهنمودهای پیشوایان دینی شیعیان ما – مقهور و منکوب سازند (چنین دانشمندانی در پرتو اینگونه کوششهای بی دریغ خویش – در پیشگاه الهی – با معیارها و مدارج و منازلی فزونتر از معیارهای زیر ، بر عابد و فرد پارساخوی ، فضیلت و برتری دارند : فزونتر از برتری آسمان بر زمین ، عرش بر کرسی ، حجب و سراپرده های الهی بر آسمان . آری تفاوت موقعیت عالم و عابد و برتری عالم بر عابد ، همچون تفاوت موقعیت و برتری ماه تمام شب چهارده بر کورترین و نهان ترین ستارگان آسمانی است) .

۱۲– علی بن محمد ، امام علی النقی (علیه السلام)

(اگر پس از غیبت قائم یعنی حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ، دانشمندانی به ثمر نمیرسیدند که مردم را در جهت آنحضرت (و قطب دائره امکان و کانون بقاء و هستی جهان) دعوت و راهبری کنند ، و به وجود سرشار از خیر و برکت آنجناب رهنمون گردند ، و از دین و آئین الهی در سایه حجت های آسمانی دفاع نمایند ، و بندگان ضعیف خدا را از دامهای ابلیس و ابلیس مآبان برهانند ، و نیز از کمند دشمنان ما که زمام قلوب شیعیان ضعیف الایمان ما را همچون کشتی که ساکنانش را در اختیار دارد به دست گرفته اند – نجات بخشند ، (آری اگر اینگونه دانشمندان دینی متعهد و مسئول ؛ نمی بودند) ، در پهنه گیتی هیچکسی باقی نمی ماند جز کسانی که باید آنها را از دین و آئین پروردگار ، روی گردان و مرتد برشمرد . (برکات وجود چنان دانشمندانی است که می تواند حفاظی نیرومند برای صیانت و پاسداری دین خدا و دینداری مردم باشد) . این گروه از علماء و دانشمندان از برترین مزایا و والاترین مقام و مرتبت در پیشگاه خدا برخوردارند) .

۱۳– حسن بن علی ، امام حسن عسکری (علیه السلام)

علماء و دانشمندانی که در میان پیروان مکتب ما خاندان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بسر می برند ، درباره دوستان مستضعف ما و مردمی که به ولایت و امامت و رهبری ما دلبستگی دارند بی تفاوت نمی مانند ، و به تقویت ایمان و تاءیید آنان بپامی خیزند و آنها را از هر گونه استضعافی می رهانند . چنین دانشمندانی در روز رستاخیز (بطرز بسیار شکوهمند و افتخارآمیزی) در جمع مردم عرصات محشر ، نمودار می شوند که درخشش افسرهائی که بر سر دارند پرتوافکن پهنه قیامت است . آری بر سر هر یک از آنها در روز قیامت ، تاج و افسری نهاده میشود که انوار و پرتو آن مسافاتی از پهنه قیامت را روشن می سازد که باید عرض و طول و

پیرامون آنرا در مدت سیصد هزار سال پیمود . شعاع انوار این تاجها و افسرها سرتاسر این عرصه را زیر پوشش خود قرار میدهد . در چنین روزی ، هر فردی که تحت سرپرستی علماء و دانشمندان دینی (از خرمن و اندوخته های بینش و بصیرت آنان خوشه ای برداشته) و با مساعی آنان از فضای تیره جهل و نادانی ، رهیده ، و تحت تعلیم آنان از وادی سردرگم حیرت و سرگردانی بیرون آمده (و در محیطی روشن و نورانی راه یافته است) چنین شاگرد ره بازیافته ، به شاخه و شعبه ای از پرتو انوار این دانشمندان ، خویشتن را پیوند می دهد . پیوندی که او را به منازل و مقامات رفیع و ارجمندی برمی فرازد تا آنجا که با علماء و دانشمندان در قله های رفیع بوستانهای بهشت همطراز می شود و در برابر آنها قرار می گیرد . آری چنین شاگردانی در منازل و کاخهائی از بهشت ماءوی می گیرند که آن منازل در جوار استادان و معلمان آنها آماده گشته است . (و سرانجام به این افتخار دست می یابند) که در پیشگاه امامان و پیشوایانی قرار گیرند که این دانشمندان ، آنها را به ایده ها و آرمانهای آن امامان دعوت می کردند . ولی هیچیک از بدخواهان و دشمنان ما خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) ، تاب تحمل چنان اشعه ای را - که از این تاجها و افسرها برمی خیزد - ندارند . این اشعه ، نیروی دید و بینائی آنها را از کار انداخته و حس سامعه و شنوائی آنانرا فلج می سازد و زبان آنها را نیز لال می گرداند . این اشعه (به علت عدم لیاقت و فقدان شایستگی آنان) به چنان نیروی کوبنده ای مبدل می شود که از لهیب آتش جهنم ، سخت تر و فرساینده تر است . این اشعه (بجای آنکه دشمنان ما را به سوی نجات و رهائی از گودالهای دوزخ رهنمون گردد) آنانرا با خود برداشته تا آنگاه که آنها را به طرف خازنان دوزخ پرتاب می کند ، و آنان نیز این افراد بدخواه را به میان آتش دوزخ می سپرند) .

۱۴- حضرت ولی عصر ، امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

(حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در ذیل یکی از توقیعات شریف خود - که در پاسخ به مسائل اسحق بن یعقوب مرقوم فرمود - علماء و دانشمندان آگاه به احادیث را به عنوان مرجع و پناهگاه واقعی در حل معضلات و مسائل پیچیده و حوادث و رویدادهای زندگانی معرفی نمود که باید در شناخت وظائف انسانی و معنوی - به هنگام برخورد با مسائل مختلف زندگانی - به آنان مراجعه نمود . آنحضرت برای آنکه شیعیان ، مرجع خویش را در بازیافتن تکالیف انسانی و الهی شناسائی کنند و در انجام وظائف خویش ، احساس آرامش نمایند ، فقهاء و محدثان روایات اهل بیت را تکیه گاه مطمئنی معرفی فرمود ، و رسمیت فتوای آنان را بدینگونه اعلام نمود : (هرگونه مسائلی که با آنها مواجه هستید (و به تکالیف الهی و انسانی خود در آن مسائل آگاه نیستید) به روات و حاملان احادیث و مسئولان تعالیم ما (یعنی فقهاء و محدثین و سخنگویان ما) مراجعه کنید ؛ زیرا آنان حجت من نسبت به شما می باشند و من نیز حجت خدایم) . (۱۲۳) (و اینان در حجیت فتوی و سخن های خویش ، با من همطراز می باشند ، و لذا باید با جان و دل فرمان آنها را پذیرا باشید) . احادیثی که از نظر خوانندگان محترم گذشت نمونه هائی از روایاتی است که راجع به ارزش علم و علماء و متعلمان از معصومین (علیهم السلام) به ما رسیده است (اگرچه اینگونه احادیث که نمایانگر شرف و فضیلت علم و دانش می باشد بی اندازه فراوان و چشمگیر است) ولی ما به منظور رعایت اختصار در تدوین کتاب و مناسبات مربوط به موضوع بحث ، به ذکر همین مقدار از احادیث بسنده نمودیم .

۵- اهمیت و ارزش علم و دانش از نظرگاههای حکماء و کتب کهن آسمانی

لقمان

لقمان حکیم به فرزند خود می گوید : (فرزند عزیز! دیدگان بصیرت خود را در انتخاب مجالسی که در آنها شرکت می کنی کاملا

باز کن و به گزین باش . اگر دیدی مجلسی از مردمی متشکل شده است که با دل و جان و زبان ، خدا را یاد می کنند ، در آن مجلس شرکت کن ؛ زیرا اگر عالم و دانشمند باشی علم و آگاهی تو در چنین مجلسی به مدد تو برمیخیزد و به تو سود میرساند و خاطر ترا نسبت به علم تجدید می نماید . و اگر جاهل و نادان باشی آنان به تو علم می آموزند ، و با شرکت در آن مجلس سرانجام ، به علم و بصیرتی دست می یابی . بنابراین باز هم شرکت تو در چنین نشستی ، درخور و مناسب تو می باشد ، و این امید هم وجود دارد که خداوند ، شرکت کنندگان در این مجلس را زیر سایه لطف و رحمت خود قرار دهد ، و از طریق ، چنین لطف و مرحمتی ضمنا شامل حال تو نیز گردد . آنگاه که با گروهی از خدایی خبر مواجه شوی و ببینی که در مجلسی ، افرادی شرکت دارند که از خدا یاد نمی کنند ، بلکه او را بدست فراموشی سپردند ، با آنان نشست و برخاست نکن ؛ زیرا اگر خود ، از علم و آگاهی برخوردار باشی ، علم تو در طی مجالست با آنها به تو سودی نمی رساند . و اگر جاهل و نادان باشی همنشینی تو با آنها ، جهل و بی خبری و غفلت ترا فزاینده تر می سازد . علاوه بر این ممکن است خداوند متعال آنانرا به کیفر جهل و غفلت دچار سازد و این کیفر ، ترا نیز دربرگیرد) (۱۲۴) .

توراة

در توراة آمده است که موسی (علیه السلام) فرمود : (علم و حکمت و استوارمندی در اندیشه و گفتار و کردار را ، بس شگرف و عظیم برشمار و از آن تجلیل کن ؛ زیرا اگر من نیروی حکمت و صواب اندیشی را در قلب کسی برقرار می سازم صرفا بدین منظور است که می خواهم او را مشمول رحمت و آمرزش خویش قرار دهم . ای موسی ! حکمت آموز باش و رفتار خویش را بر موازین حکمت منطبق ساز و آنرا به دیگران بیاموز تا در این رهگذر به کرامت من در دنیا و آخرت دست یابی) .

زبور

خداوند متعال در کتاب زبور به داود پیامبر(علیه السلام) می فرماید : (داود! به احبار و دانایان و علماء بنی اسرائیل و رهبانان (صومعه نشین) هشدار ده که با مردمان پرهیزکار ، گفتگو و مجالست و بحث و مذاکره نمائید . اگر در محیط خود ؛ با مردم تقوی پیشه و پرهیزکار برنخوردید با علماء و دانشمندان به بحث و مذاکره بنشینید . و اگر در جمع افراد محیط و پیرامون خود ، دانشمندی را نیافتید با عقلاء و بخردان نشست و برخاست و گفتگو کنید ؛ زیرا پرهیزکاری و دانش و خردمندی عبارت از سه مرحله و درجه ای است که هدف من از سپردن هر یک از این سه مرحله به مردم ، اینست که می خواهم بشر دچار سقوط و نابودی نگردد) . (و هر کسی گمشده خویش یعنی تقوی و علم و عقل را در جوامع بشری بیابد . و از هر یک از گروه پرهیزکاران و دانشمندان و خردمندان ، بهره خویش را بازگیرد تا جامعه انسانی احساس فقر و کمبود نکرده و دچار انحطاط و سقوط نگردد) . درباره مطلب فوق ، این سؤ ال پیش می آید که چرا خداوند در طبقه بندی این مراحل ، تقوی و پرهیزکاری را بر سایر مراتب دیگر مقدم داشته است ؟ پاسخ چنان سؤ الی این است که تقوی و پرهیزکاری ، با علم و دانش به گونه ای پیوند و همبستگی دارد که تقوای بدون علم ، قابل تصور و امکان پذیر نیست . و چنانکه قبلا نیز یادآور گشتیم خشیت و بیم از خداوند صرفا در سایه علم و دانش امکان پذیر است . لذا خداوند در طبقه بندی مراتب سه گانه مذکور ، علم و دانش را بر عقل و خرد مقدم نموده است ؛ زیرا هر عالم و دانشمندی ، ناگزیر باید عاقل و خردمند باشد تا به مرحله علم ارتقاء یابد .

انجیل

خداوند متعال در سوره هفدهم انجیل می فرماید : (وای بر کسی که نام و عنوان علم و دانش بگوش او برسد و از آن جویا نگردد .

او چگونه حاضر است ، با نادانان محشور شود و در آتش جهنم با آنان همنشین گردد ؟ مردم ! پویای علم باشید و آنرا بیاموزید ؛ زیرا علم و دانش اگر فرضا موجبات سعادت و نیکبختی شما را فراهم نیاورد باعث تیره روزی و بدبختی شما نمی گردد . اگر علم و دانش ، مقام شما را رفیع نگرداند ، سبب پستی و فروهشتگی منزلت شما نمی شود . اگر شما را بی نیاز نسازد ، تهی دستی را برای شما به ارمغان نمی آورد . اگر به شما سودی نرساند ، زیانبخش نخواهد بود . این سخن را بر زبان جاری نسازید : که می ترسیم عالم و دانشمند شویم و نتوانیم به مضمون علم و آگاهی خود عملا پای بند باشیم ؛ بلکه باید بگوئید : امیدواریم که عالم و دانشمند گردیم و طبق آگاهی و علم خود عمل کنیم . علم و دانش به مدد عالم و دانشمند برمیخیزد ، و از او شفاعت و وساطت می کند ، و بصورت قدرتی درمیآید که با عالم و دانشمند همیاری می نماید . بنابراین حقا نباید خداوند ، عالم و دانشمند را در روز قیامت ، فرومایه و ذلیل سازد . ای گروه علماء و دانشمندان ! درباره پروردگار خود چگونه می اندیشید ؟ آنها می گویند : فکر و گمان ما درباره پروردگار ما این است که ما را مشمول رحمت و آمرزش خویش قرار دهد . خداوند به آنان می گوید : من هم به اندیشه و درخواست و امید شما عمل کردم ؛ زیرا من حکمت و دانش و استحکام و استوارمندی در تفکر و رفتار را به شما سپردم و هدف من از این کار ، چنین نبود که بدخواه شما بودم ؛ بلکه نسبت به شما اراده خیرخواهی داشتم . بنابراین - زیر سایه لطف و رحمت من - همراه بندگان شایسته من به بوستان بهشت و سرای نیکبختی من درآئید) . مقاتل بن سلیمان می گوید : در کتاب (انجیل) به این مطلب برخوردم که خداوند متعال به عیسی (علیه السلام) فرمود : (دانشمندان را گرامی دار و دربزرگداشت آنان دریغ مکن ، و اهمیت و ارزش مقام و مرتبت والای آنانرا بشناس ؛ زیرا من دانشمندان را از لحاظ مقام و منزلت بر تمام آفریدگانم - بجز پیامبران و رسولان خود - مزیت و برتری بخشیدم ، مزیت و برتری آنان بر مخلوقات ، همانند مزیت و برجستگی آفتاب بر ستارگان ؛ و همسان برتری آخرت بر دنیا ، و همچون برتری من بر تمام پدیده های هستی می باشد) . و از سخنان مسیح (علیه السلام) است که فرمود : (اگر کسی به زیور علم و دانش آراسته گردد ، و رفتار خود را با موازین علمی خویش منطبق سازد ، یعنی به علم خود عمل کند ، او همان کسی است که در ملکوت آسمان ها به عنوان شخصیتی عظیم و شکوهمند و انسانی بزرگ نامبردار بوده و از او به عظمت یاد کنند) .

و - سخن فرزانگان دین و دانش درباره علم و علماء و دانشجویان

ابی ذر غفاری

(هر باب و دری از علم که فراسوی ما گشوده می شود و آن را فرامی گیریم از دیدگاه ما از هزار رکعت نمازی که استحبابا و با هدف طاعت از امر غیر واجب انجام می شود ، محبوب تر و خوش آیندتر است) (۱۲۵) . ابوذر غفاری می گوید : از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدیم که می فرمود : (اگر مرگ دانشجوئی - همزمان با تحصیل و دانشجوئی او - در رسد به عنوان شهید و سرباز جان باخته در راه خدا محسوب می گردد) .

وهب بن منبه (۱۲۶)

(تحصیل و تاءمین بسیاری از مزایا در خود دنیا نیز رهین علم و آگاهی انسان می باشد) ؛ زیرا علم و دانش منشاء بسیاری از مزایا است و این مزایا از علم سر برمی آورند ، آری علم است که به شخص فرومایه ، منزلت ، و به انسان ذلیل و خوار ، عزت و سرفرازی ، و به اشخاص فراموش شده و نادیده انگاشته و بدور از انظار ، قرب و منزلت ، و به افراد تهی دست و بی چیز ، غناء و بی نیازی ، و به انسانهای گمنام ، شهرت و نام آوری ، و به افراد فاقد شخصیت و نفوذ اجتماعی ، هیبت و شکوه (۱۲۷) ، و به افراد بیمار و سست

مزاج ، نیرو و تندرستی می بخشد) .

سخن عارفان در مزایای علم

یکی از عرفاء می گوید : (مگر نه چنین است که اگر از بیمار ، غذا و نوشیدنی و دارو را دریغ دارند آن بیمار می میرد ؟ ! قلب و دل آدمی نیز (به غذا و دارو نیازمند است) . اگر دل و جان انسان از دانش و تفکر و حکمت محروم گردد چنین دل و جانی از کار می افتد و دچار مرگ و نابودی می شود) .

آثار نیک همنشینی با دانشمندان

عارفی دیگر می گوید : (اگر کسی در حضور عالم و دانشمندی بنشیند و نتواند از اندوخته های علمی او مایه ای ذخیره کند و در صیانت و حفظ کردن و از بر نمودن سخنانش احساس عجز و ناتوانی نماید (علیرغم چنین محرومیت و ناتوانی ، صرف همنشینی با عالم و دانشمند و شرفیابی از محضر او) هفت کرامت و فضیلت ، نصیب او می گردد : ۱- به فضیلت و پاداشی - که (در تعالیم و فرهنگ دانش پرور اسلامی) برای شاگردان و دانش آموختگان منظور شده است - دست می یابد . ۲- مادامی که در محضر عالم و دانشمند بسر می برد از گناهان و معاصی مصونیت دارد (و قهرا از تیررس جرم و نافرمانی خدا بدور است) . ۳- و آنگاه که در جهت پویائی از علم و دانش اندوختن ، از خانه خویش بیرون می آید - تا آنگاه که در سرای عالم و مجلس درس او حاضر شود - مشمول لطف و رحمت الهی است . ۴- وقتی که در میان حلقه درس و در حضور عالم و دانشمند ، جلوس می کند - نظر به اینکه سایه رحمت الهی ، چنین حلقه ای را زیر پوشش خود قرار میدهد - او را از این بارش رحمت ، نصیبی خواهد بود . ۵ - مادامی که او به درس و سخنان عالم و دانشمند گوش فرامی دهد ، همین گوش فرادادن ، به عنوان طاعت او به شمار آمده و در پرونده اعمال او ثبت و ضبط می گردد . ۶- و اگر او علیرغم استماع سخنان استاد ، احساس کند که چیزی از گفتار او را درک نکرده و به خاطر چنین احساسی ، اندوهگین گردد ، همین اندوه و تنگدلی ، وسیله ای برای قرب او به پیشگاه خدا می شود ؛ چون خداوند متعال فرموده است : (((انا عندالمنکسرة قلوبهم))) من در دلهائی که (به خاطر من) درهم شکسته و فرو ریخته است ، جای دارم . ۷- چنین شخصی با حضور خود در حوزه درس عالم و دانشمند - با وجود اینکه نمیتواند از لحاظ دانش اندوزی ، طرفی ببندد - این حقیقت را در می یابد که مسلمانان به عالم و دانشمند دینی ارج می نهند ، و فاسقان و گناهکاران را تحقیر و تقبیح می نمایند . درک این حقیقت موجب می شود که قلبش از فسق و گناه ، متنفر و روی گردان شده و سرشت و طبیعتش به علم و دانش ، گرایش و آمادگی یافته ، و روحش با علاقه و دلبستگی به علم و معرفت ، آمیخته و عجین گردد . به همین جهت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) به مردم فرمان میدهد که با افراد صالح و مردمی که کاملا آراسته و پیراسته اند مجالست و نشست و برخاست نمایند) .

آثار متفاوت همنشینی با طبقات مختلف

و نیز همان عارف گفته است : (مجالست و همنشینی با هفت فرقه ، موجب فزونی هفت خصلت می گردد : ۱- مجالست با اغنیاء و دولتمندان ، موجب فزونی دلبستگی به دنیا و ازدیاد گرایش و تمایل عصبی انسان به مسائل دنیوی می شود . ۲- نشست و برخاست با تهی دستان و فقراء ، سبب ازدیاد رضای درونی و شکر و سپاس انسان در برابر همان مقداری از نعمتها می گردد که خداوند نصیب او ساخته است . ۳- همدمی با پادشاهان ، مایه فزایندگی قساوت و سخت دلی و باعث ازدیاد تکبر انسان می شود . ۴- همنشینی با زنان بر مراتب جهل و بی خ...ŞЛЬو هوسرانی آدمی می افزاید . ۵ - مجالست با کودکان و خردسالان موجب فزایندگی

جراءت و جسارت انسان نسبت به گناه و باعث تاءخیر و مسامحه در توبه و تعویق در بازگشت به خدا می شود . ۶- مخالطت و شدآمد انسان با افراد صالح و شایسته ، بر گرایش انسان در طاعت از خداوند متعال ، فزونی می بخشد . ۷- رفت و آمد و مجالست با علماء و دانشمندان بر علم و آگاهی انسان می افزاید) (و فرد از این رهگذر ، اندوخته های علمی خود را غنی تر می سازد(۱۲۸)) . هر علم و فنی راه گشای نیکبختی انسان است : (خداوند متعال ، هفت چیز را به هفت نفر آموخت : ۱- اسماء اعظم (و رمزهای گشایشگر و نمایانگر حقایق) را به آدم ابوالبشر (علیه السلام) تعلیم داد . ۲- فراست و هوشمندی ژرف بینانه ای به خضر(علیه السلام) اعطاء کرد . ۳- تعبیر رؤ یا و خواب گزاری را به یوسف (علیه السلام) تعلیم داد . ۴- فن و هنر زره سازی را به داود (علیه السلام) آموخت . ۵ - زبان مرغان و پرندگان را به سلیمان (علیه السلام) تعلیم داد . ۶- عیسای مسیح (علیه السلام) را به توراة و انجیل آشنا و آگاه ساخت . قرآن کریم در این باره می گوید : (((و یعلمه الکتاب و الحکمة والتوراة و الانجیل (۱۲۹)))) خداوند متعال به عیسی (علیه السلام) کتاب و حکمت و توراة و انجیل را تعلیم میدهد . ۷- به (خاتم الانبیاء) محمد (صلی الله علیه و آله) شریعت و قوانین الهی و آئین یگانه پرستی را آموخت) . و منظور از تعلیم کتاب و حکمت به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) (که در آیات قرآنی به چشم میخورد) همین آگاهیهای مربوط به قوانین الهی و آئین یکتاپرستی است . نتیجه : الف - علم و آگاهی آدم ابوالبشر (علیه السلام) به اسماء و حقایق الهی ، سبب گشت که فرشتگان در پیشگاه او به سجده افتند و رفعت مقام و منزلت انسان بر همه موجودات ، محرز گردد . ب - هوشمندی و فراست و ژرف بینی خضر (علیه السلام) موجب شد که موسی و یوشع (علیهماالسلام) همچون شاگردان مکتب او گردند ، و سرانجام موسی را ناگزیر کند که در برابر او سخت فروتنی نماید ؛ چنانکه این حقیقت از لابلای آیات مربوط به داستان موسی و خضر(علیهماالسلام) ، استفاده می شود . ج - علم به تعبیر رؤ یا و خواب گزاری یوسف (علیه السلام) زمینه ای برای او فراهم ساخت که خاندانی آبرومند تشکیل دهد ، و ریاست مملکت و کشوری را بدست گرفته و به گونه ای تمکن یابد که به عنوان فرد شاخص و برگزیده ای در میان خاندان یعقوب و تمام خاندان بشری بدرخشد . د - مهارت و کارآئی فنی داود (علیه السلام) در امر زره سازی ، موجب ریاست و والائی مقام او گشت . ه- سلیمان (علیه السلام) از رهگذر درک زبان مرغان ، توانست بلقیس را بیابد و بر حکومت او (یعنی حکومت ابرقدرت زمان) چیره شود . و - اطلاع عیسی (علیه السلام) بر حقایق توراة و انجیل ، موجب گشت که لکه های تهمت را از دامن مادر پاکدامن خویش بسترد . ز - بصیرت و آگاهی حضرت خاتم الانبیاء محمد (صلی الله علیه و آله) به راه و رسم زندگانی انسانی و قوانین الهی و آئین یکتاپرستی ، این افتخار را نصیب او ساخت تا از امت خود در روز قیامت ، شفاعت کند) .

راه بهشت و سعادت جاوید در دست چه کسانی است ؟

(راه بهشت و نیکبختی جاوید در دست چهار کس قرار دارد : عالم ، زاهد ، عابد ، و مجاهد : ۱- اگر عالم و دانشمند در دعوی خویش ، راستین باشد ، حکمت و دانائی و ژرف اندیشی بدو ارزانی می شود . ۲- زاهد و پارسا (در سایه زهد و پارسائی خود) از رفاه و امنیت روحی و آرامش درونی برخوردار می شود ، و در روز قیامت از عذاب دوزخ ایمن است . ۳- عابد و نیایشگر درگاه الهی ، از نعمت خوف و بیم از خداوند بهره مند می گردد . ۴- مجاهد و کوشای در راه خدا (که همه هم خویش را به راه خدا می نهد و در اعلاء کلمه حق ، فرسایش ناپذیر و نستوه است) از ستایش و تکریم خدا و خلق برخوردار می شود) (و گامهایش در راه حق ، استوارتر می گردد) .

طبقه بندی دانشمندان و تفاوت درجات آنها : علماء ، حکماء و کبراء

یکی از محققان می گوید : دانشمندان ، سه دسته اند : الف - کسانی که خداشناس اند ، و در عین حال به احکام و دستورات او

آگاهی دقیق ندارنـد ، اینگونه دانشـمندان ، بندگانی هسـتند که معرفت و بینش الهی بر دلهایشان چیره گشـته است . لذا در مشاهده انوار جلال و کبریـاء پروردگـار ، مسـتغرق انـد و برای دانش انـدوزی و کسب علم در مورد احکـام و دسـتورات خداونـد – جز در مسائل مبتلابه و حـداقل احکامی که ناگزیر از فراگرفتن و عمل به آنها هسـتند – مجال و فرصتی نمی یابند و در آن توفیقی ندارند . ب – گروهی دیگر از دانشـمندان ، به اوامر و احکـام الهی وقوف و آگاهی عمیق دارنـد ؛ ولی نسـبت به خود خداونـد ، فاقـد چنین آگاهی ژرف بینانه ای هسـتند . اینان همان دانشـمندانی هسـتند که حلال و حرام و دقائق احکام فقهی را عمیقا شـناسائی کرده اند ؛ لکن در شـناخت اسرار الهی گرفتار قصور و نارسائی علمی می باشند . ج – سه دیگر ، دانشمندانی هستند که در عین علم و آگاهی ژرف بینـانه نسـبت به خداونـد ، واجـد بصـیرت و بینش فقهی در مورد اوامر الهی هسـتند . چنین دانشـمندانی در مرز مشترک میـان جهان معقولات ، و جهان محسوسات جای دارنـد . آنها گاهی از جهت حب الهی و قرب به خداونـد ، با خود او ماءنوس و دلخوش اند . و گاهی از رهگذر پیوند و ارتباط با محسوسات ، از طریق شـفقت و رحمت به بندگان خداوند ، با آنها انس و الفتی برقرار می سازنـد . آنگاه که اینگونه دانشـمندان ، حاجت روحی و درونی خود را از طریق پیوند با خدا برآورده ساختند ، نظر خویش را سوی خلق خـدا معطوف داشـته و بـدآنها می پیوندنـد و آنچنان با بندگان خداوند ، اتحاد و همبسـتگی می یابند که بصورت اندامهائی از پیکره آنها درمی آیند که گوئی خدای را نمی شناسـند . اما آنگاه که خلق خدا می برند و در جهت همبسـتگی با پروردگار خود با وی خلوت می کننـد چنـان سـرگرم یـاد خـدا و خـدمت به او می گردنـد که گوئیـا خلق خـدا را نمی شناسـند . آری ، راه و رسـم زندگانی رسولان و فرسـتادگان خدا و صدیقین و افراد راستین ، این چنین می باشد (که ارتباط و پیوند دو جانبه خویش را با خدا و خلق ، همواره پاسـداری نموده و هیچگـاه از طریق پیونـد با خـدا ، وابسـتگی خود را با خلق از دست نمی دهنـد . چنانکه با برقراری ارتبـاط بـا خلق ، پیونـد خویش را از خـدا نمی برنـد) . این دانشـمندان سه گانه را بایـد مصـداق کلمه های (العلماء) و (الحکماء) و (الکبراء) دانست که در سـخن رسول گرامی اسـلام (صـلی الله علیه و آله) به چشم میخورد آنجـا که میفرمایـد : (((سائـل العلماء و خالطالحکمـاء و جـالس الکبراء))) : (کنز ۱۰/۲۳۸) از دانشـمندان بپرسـید ، و با حکماء و دانشـمندان اسـتوارمند نشست و برخاست کنیـد ، و بـا بزرگمردان همنشـینی نمائیـد . منظـور رسـول خـدا (صـلی الله علیـه و آلـه) از کلمه (العلمـاء) در جمله (سائـل العلمـاء) دانشمندانی هستند که دقیقا اوامر و احکام الهی را شناسائی کرده اند ، ولی از تعمق و ژرف بینی درباره خود خداوند بی بهره هستند ، و مردم موظفنـد به هنگـام نیاز به اسـتفتاء ، سؤ الات خود را با آن ها در میان گذارنـد (و در شـناخت تکالیف شـرعی خود به آنان مراجعه کنند) . و مقصود از کلمه (الحکماء) در جمله (خالطالحکماء) دانشـمندانی هسـتند که به (اسـرار جلال و ملکوت الهی آگاه بوده ، و دقیقا به خود) خداوند ، عالم و آشـنا هستند ، ولی به احکام و اوامر و تکالیف الهی (جز در حد ضرورت شخصی) ، علم و آگاهی رسائی ندارند . رسول خدا (صـلی الله علیه و آله) مردم را ماءمور فرمود (تا به منظور وقوف به اسـرار ملکوت الهی) با آنان مخالطت و شدآمـد کنند . اما منظور از کلمه (الکبراء) در جمله (جالس الکبراء) دانشـمندانی هسـتند که در هر دو جهت ، معرفت و آگـاهی به هم رسانـده انـد (یعنی هم واقف به اسـرار جلال و ملکوت الهی هسـتند ، و هم نسـبت به احکـام و اوامر الهی از آگاهی عمیق و گسترده ای برخوردار می باشـند) و مردم بر طبق فرمـان پیـامبر گرامی اسـلام (صـلی الله علیه و آله) مکلفنـد تـا بـا آنـان نیز همنشینی کنند و از این رهگذر به خیر و نیکبختی دنیا و آخرت دست یابند .

مشخصات و امتیازات گروههای سه گانه دانشمندان مذکور

برای هر یـک از این گروه سه گـانه دانشـمندان مـذکور ، علائـم و مشـخصاتی وجود دارد که آنها را ممتاز نموده و تفاوتهائی میان آنـان برقرار می سـازد که به شـرح زیر شـناخته می شونـد : الف – نشـانه علم و دانشـمندی که (در حـد گسترده و عمیق) به اوامر و تکالیف الهی آگاهی دارد این است که زبانش به ذکر خدا گویا است ؛ ولی قلبا به یاد او نیست . از خلق و توده مردم بیمناک است

؛ ولی نسبت به پروردگار در دل خویش هراسی ندارد . در ظاهر نسبت به مردم ، دارای شرم و حیاء است ولی در سر و نهان از خدا شرمی ندارد . ب – نشانه عالم و حکیمی که (به اسرار ملکوت الهی واقف است) و به خود خداوند ، عالم و آگاه می باشد این است که از ژرفای درون به یاد خدا بوده و از او خائف و شرمگین است . ذکر او ذکر درونی و باطنی است نه ذکر زبانی . خوفی که در دل دارد با آمیزه رجاء و امید تواءم است ، و بیم و هراس او ، بیم معصیت و گناه نیست . شرم و حیاء او به باطن و قلب او نفوذ کرده است و صرفا شرم و حیاء ظاهری و برون سازی نیست ، یعنی شرم خویش را آشکار ننموده و بدان تظاهر نمی کند . ج – مشخصات عالم و دانشمند کبیر – که هم عالم و آگاه به اوامر الهی ، و هم واقف به اسرار ملکوت پروردگار می باشد – این است که دارای شش امتیاز می باشد : سه امتیاز ویژه دسته اول ، یعنی علماء که فقط در اوامر و احکام الهی دارای بینش عمیق هستند . به عبارت دیگر : کبراء ، واجد سه خصلت علماء می باشند که عبارتند از اینکه : ۱– با زبان به یاد خدا هستند ۲– از خلق بیمناکند ۳– نسبت به مردم دارای شرم و حیاء می باشند . علاوه بر اینکه این دسته سوم دارای سه امتیاز ویژه دیگری نیز می باشند : ۱– در مرز مشترک میان جهان غیب و شهود جای دارند . ۲– چنین دانشمندانی ، معلمان و رهبران علمی مسلمین و جامعه پیرو قرآن اند . ۳– دو فرقه اول و دوم یعنی (علماء و حکماء) به گروه سوم یعنی کبراء نیازمندند ، ولی گروه سوم به هیچوجه به دو فرقه اول و دوم نیازی ندارند . فرقه اخیر (که (کبراء) و بزرگان نام دارند) علاوه بر آنکه اصحاب معرفت و بینش عمیق نسبت به اسرار جلال و ملکوت الهی می باشند و اوامر و تکالیف الهی را نیز دقیقا شناسائی کرده اند – همانند خورشید تابناکی هستند که نه فزونی می یابد و نه کاهش می پذیرد . و فرقه دوم یعنی حکماء – که صرفا اصحاب معرفت الهی هستند – همانند ماه می باشند که گاهی به صورت بدر ، تام و کامل . و گاهی به صورت هلال ، زیاده و نقصان پذیر است . اما فرقه اول یعنی علماء – که اهتمام و عنایت خود را در شناخت عمیق اوامر و تکالیف الهی ، محدود می سازند – همانند چراغ فروزانی هستند که خود را می سوزانند و به دیگران روشنائی می بخشند . ز – رهنمودهای عقل و خرد در فضیلت علم و علماء از میان دلائل و رهنمودهای عقل در ارائه فضیلت علم و علماء ، فقط به ذکر دو وجه اکتفاء می کنیم : ۱– با طبقه بندی معقولات ، اهمیت و ارزش علم و علماء روشن می گردد : آنچه در ظرف عقل و ذهن انسان می گنجد – که ما آن را (معقولات) می نامیم – به دو بخش تقسیم می گردد : موجود و معدوم . هر عقل سلیمی گواهی و تاءیید می کند که (در سلسله ممکنات) ، موجود بر معدوم ، شرف و برتری دارد و بلکه اساسا معدوم ، فاقد هرگونه شرف و اعتبار است . همه موجودات و پدیده های هستی نیز به دو دسته تقسیم می شوند : ۱– جمادات (که فاقد هرگونه جنبه های حیاتی هستند) . ۲– نامی (که به نوعی از حیات و زندگی برخوردارند . مانند همه موجوداتی که رشد و نمو می نمایند) . موجودات نامی – که از لحاظ حجم ، متوقف نمی مانند و همواره در حال رشد و نمو بسر می برند) – بر جمادات (که همیشه در حال توقف بسر می برند و فاقد رشد و نمواند) برتری دارند . موجودات نامی به دو قسم : حساس و غیرحساس تقسیم می شوند (به عبارت دیگر : بخشی از موجودات نامی دارای حس می باشند ، و بخشی دیگر فاقد حس هستند) . و بدون تردید موجودات حساس (امثال انسان و حیوان) بر موجودات غیرحساس (امثال نباتات و جمادات) شرف و برتری دارند . موجودات حساس نیز به دو بخش : عاقل (انسان و امثال آن) و غیرعاقل (یعنی حیوان گنگ و جانور) تقسیم می گردند . و بدون شک موجودات عاقل بر موجودات غیرعاقل فضیلت دارند . موجودات عاقل نیز به دو قسم : عالم و دانا ، و جاهل و نادان تقسیم می گردند . بدون هیچگونه شبهه و تردید ، عالم و دانا ، برتر از جاهل و نادان می باشد . بنابراین با توجه به طبقه بندی معقولات به این نتیجه قطعی می رسیم که عالم و دانشمند ، شریفترین و والاترین معقولات و پدیده های هستی است . و این نتیجه را باید یکی از بدیهیات تلقی نمود (که هیچگونه شک و تردید در آن راه ندارد) . ۲– رده بندی اموریکه در زندگانی با آنها سر و کار داریم ما را به فضیلت علم و علماء ، رهنمون است : اموری که در زندگانی خود با آنها سر و کار داریم به چهار بخش تقسیم می شود : ۱– اموری که عقل و خرد انسان ، آنرا می پسندد ولی مطابق دلخواه و شهوات و تمایلات نفسانی نیست ۲– اموری که با تمایلات و دلخواه انسان هماهنگی دارد ؛ ولی

عقل و خرد آدمی آنرا تاءیید نمی کند . ۳- اموری که هم مطابق دلخواه آدمی است ، و هم عقل و خرد انسان بر آن صحه می گذارد . ۴- اموری که نه عقل آن را می پسندد و نه با دلخواه آدمی هماهنگی دارد . الف - نمونه بخش اول ، امراض و بیماریها و حالاتی است که انسان با نارضایتی با آنها مواجه می شود . و به خاطر دنیا و دلبستگی به آن ، آدمی از چنین عوارضی بیزار است . ب - تمام معاصی و گناهان ، نمودار بارزی برای بخش دوم می باشد (که با تمایلات انسان هماهنگی دارد ولی خرد انسان ، آنرا تاءیید نمی کند) . ج - علم و دانش را میتوان به عنوان نمونه بخش سوم دانست (که عقل و خواهش دل - هر دو - آنرا می پسندند) . د - جهل و نادانی ، بهترین مثال و نمونه برای بخش چهارم است (که عقل و خواهش دل از آن بیزارند) . علیهذا مقام و منزلت علم و دانش در کنار جهل و نادانی ، به منزله بهشت در کنار دوزخ است . و همانگونه که عقل و دل و خرد و شهوت انسان ، آتش دوزخ را نمی پسندند ، نباید به جهل و نادانی رضایت دهند . و همانطور که عقل و خواسته دل انسان ، بهشت و نیکبختی جاوید را خواهان است بدینسان باید پویای علم باشند . اگر کسی علم و دانش را پسند کرده و به آن دلبستگی یابد قطعا به بهشتی درآمده است که دنیا در اختیار او قرار داده ، و این بهشت را در دسترس او آماده ساخته است . ولی اگر کسی جهل و نادانی خویش را تاءیید کند و به آن تن در دهد ، در حقیقت به آتش دوزخی تن در داده است (که باید در دنیا نیز زندگی خود را در میان لهیب شکنجه آور آن سپری کند) ، آتشی که حاضر و در دسترس او است (و خرمن دنیا و آخرت او را نیز می سوزانند) . اگر کسی (از میان تمام مزایای حیات و زندگانی دنیا) علم و دانش را برگزیند ، به او پس از مرگ می گویند : تو در دنیا به اقامت و زندگانی در بهشت خو گرفته و با آن ماءنوس بودی ؛ پس هم اکنون نیز به بهشت درآی (و شیوه و عادت خود را پیوسته دار) . و به دیگری (یعنی جاهل و نادان - که بجز علم و دانش - به همه مزایای دیگر زندگانی ، روی آورده بود پس از مرگش) می گویند : تو در دنیا با آتش دوزخ جهل ، دمخور و معتاد بودی ، پس هم اکنون نیز به آتش دوزخ درآی . دلیل بر اینکه علم و دانش به منزله بهشت ، و جهل و نادانی همچون آتش دوزخ می باشد این است که کمال لذت و کامجوئی انسان را باید در درک و نیل او به امور مجهول و مسائل نهانی جستجو کرد (یعنی انسان دارای حس کنجکاوی است و میخواهد از اسرار و رموز مسائل نهانی و نایافته جهان سردرآورد و آنها را بیابد و از این امر لذت می برد) . و شکنجه شدید و کمال رنج و درد انسان ، عبارت از فراق و جدائی و دوری از مطلوب و محبوب او است . علت اینکه جراحت و زخمهای بدنی ، شکنجه آور و دردناک می باشد این است که این زخم ، بخشی از اندام را از بخش دیگری که محبوب آنست و با آن وابستگی دارد جدا نموده و از هم دور می سازد ، اجزائی که اجتماع آنها محبوب است و در نتیجه ، آدمی احساس درد می نماید ؛ چون اجزاء اندام بدن ، آن اجتماع و همبستگی محبوب و مطلوب را از دست می دهد . درد و شکنجه ای که آتش به طور عموم و یا آتش جهنم در اندام آدمی ایجاد می کند به مراتب سخت تر و گرانتر از درد و رنجی است که از جراحت و زخم پدید می آید ؛ زیرا جراحت و زخم از آن جهت شکنجه آور است که میان جزء معینی از اندام و جزء معین و محدود دیگری جدائی ایجاد می کند (و در نتیجه ، میان اجزاء محدودی از بدن ، ناهماهنگی و گسستگی و دوری بوجود می آید و انسان ، احساس درد می نماید) ؛ ولی آتش دوزخ در تمام اجزاء بدن رسوخ و نفوذ می نماید ، و مآلا تمام بخشی از اجزاء و اندام انسان نسبت به مجموع بخش دیگر از هم پاشیده شده و دستخوش تفرق و تجزیه می گردند . (پس بنابراین ، رنج و شکنجه ناشی از آن ، بی اندازه سهمگین و فرساینده خواهد بود . ((اعاذنا الله تعالی بفضله من عذاب النیران))) . با توجه به مقدمات مذکور ، باید چنین بیندیشیم که هر اندازه ، درک و فهم ما درباره حقایق ، عمیق تر و ژرف تر و استوارتر باشد ، و نیز موجودی که حقایق را بدینگونه درک می کند ، شریفترین و کامل ترین موجودات باشد ، و همچنین مدرکات و موضوعات مورد شناسائی او نیز پاکیزه ترین و مقدس ترین موجودات باشند ، قطعا لذت ناشی از درک چنین حقیقتی ، والاترین و شریفترین لذات خواهد بود . شکی نیست ، نیروئی که انسان به وسیله آن ، لذت را درک و احساس می نماید ، و به عبارت دیگر : کانون لذت آدمی ، عبارت از روح و جان او است . روح و جان آدمی ، خود شریفتر و والاتر از بدن انسان می باشد ؛ (چون

موجودی لطیف و پاکیزه و در عین حال فناناپـذیر است ؛ بر خلاف بـدن که موجودی آلوده و ناپایـدار می باشـد) . مسـلما ادراکات عقلی و دریافتهای روحی ، عمیقا در انسان اثر می گذارد . و همین ادراکات روحی ، شریفترین حالات در اوضاع و شرایط زندگانی انسـان ، محسوب می گردد . بـدون تردیـد ، انسـان در ادراکـات عقلی و روحی با موضوعاتی آشـنا می شود که شـریفترین وجود و پدیده های هستی هستند و آنها عبارتند از : خدای پروردگار جهان ، و همه پدیده های آفرینش اعم از فرشتگان و امثال آنها ، و نیز شناخت تکالیف و وظائف انسانی (در سایه راهبریهای آسمانی) . واقعا چه موضوعاتی را سراغ داریم که (مورد شناسائی عقل انسان قرار گیرد و در عین حال) از چنین موضوعاتی از لحاظ شرف و منزلت ، والاتر و ارجمندتر باشد ؟ (تمام مطالبی که درباره شرف و فضـیلت علم و علمـاء و متعلمـان از دیـدگاههای مختلف – در تحت عنوان (مقـدمه) – مورد بحث قرار گرفت ، ما را به این حقیقت مسـلم و قطعی واقـف می سـازد) که عقـل و نقـل ، (و دین و خرد ، و وحی و حکمت) ، شـرف و فضـیلت علم و دانش و والاـئی و منزلت و عظمت و شـکوه ماهیت و حقیقت بینش و گرانمایگی ذات علم و معرفت را ، تاءییـد و گواهی می کننـد . در بیان ارزش و اهمیت مقـام علم و دانش و عظمت مقـام معلمین و متعلمین به همین مقـدمه اکتفـاء می کنیم (و از این پس به بحث و تحقیق درباره آداب و وظائفی آغاز می نمائیم که باید اسـتاد و شاگرد در مسیر تعلیم و تعلم با آن ها آشـنا شده و خویشتن را عملا پای بند چنین آداب و آئین ها بدانند تا در رسیدن به هدف های عالی علمی ، کاملا پیروز و کامیاب گردند) .

باب اول : آداب و وظائف معلم و شاگرد

بخش اول : آداب و وظائف معلم و شاگرد نسبت به خود

۱– ضرورت و لزوم اخلاص و پاکسازی نیت

ضرورت و لزوم اخلاص و پاکسازی نیت

نخستین آداب و آئینهای مربوط به معلم و شاگرد که باید (در امر تعلیم و تعلم) به عنوان یک امر ضـروری و قطعی مورد توجه قرار گیرد این است که در پویائی از علم و یا بـذل و اعطاء آن به دیگران ، دارای خلوص نیت باشـند (یعنی باید معلم و شاگرد در مسیر تعلیم و تعلم در جهت هـدفی الهی و انسانی گام بردارنـد ، و هیچگونه شوائب انتفاعی و مادی را با این هـدف الهی نیامیزنـد) ؛ زیرا محور و کانون ارزش علم و رفتار هر کسـی بر قصد و نیت است که اعمال و رفتار انسان گاهی همچون سـفال و کوزه شکسته ای – فاقـد ارزش و اعتبـار می شود . و گـاهی نیز همین اعمـال و رفتار در ظل نیت و جهت یابی ، و هـدف گیری درست و الهی ، همانند گـوهری گرانبهـا آنچنـان دارای ارزش و اعتبـار می گردد کـه نمیتـوان آنرا به علت گرانمـایگی ، ارزیـابی کرد . و گـاهی نیز همین اعمـال و رفتـار ، به خاطر هـدف گیریهای نادرست و غیرانسانی به صورت وزر و وبالی بر دوش انسان سـنگینی کرده ، و برگه های جرم و گنـاه فزونتری بر صـفحات پرونـده اعمال سیاه او اضافه خواهـد نمود ، اگر چه این اعمال به صورت اعمال واجب و تکالیف حتمی الاجراء او باشد . بنابراین لازم است که معلم و شاگرد در اعمال و کوششـهای خود صـرفا خدا و طاعت از فرمان او و پیراستن خویش (از رذائل) و ارشاد بنـدگان خـدا به حقایق دین را منظور نهائی خود قرار دهند . آنها نباید در انجام وظائف خویش ، هدف دیگری را در قصـد و نیت خود راه دهنـد ؛ یعنی نبایـد اغراض و هـدفهای دنیـائی و نـادرست و کم ارزشـی را – که موجب لـذت و خواری و فرومایگی آنها نزد خدا ، و باعث خشم او ، و از دست دادن سعادت و نیکبختی جاوید سرای پسین ، و محرومیت از اجر و پاداش دائمی می گردد – در مـد نظر گیرنـد . اینگونه اهداف و اغراض دنیائی و نادرست و کم ارزش ، عبارتند از : حب مال ، جاه طلبی ، نام جوئی و تشـخص ، نمودیابی در میان اقران و همگنان ، برتری جوئی نسـبت به همالان ، بالیدن نسـبت به برادران ایمانی و

امثال آنها از هدفهای نادرستی (که همت انسانی را دستخوش ابتذال ساخته و انسان را به فرومایگی شخصیت سوق میدهند) ، و مآلا اشخاص را به صورت (زیانکارترین افرادی درمی آورد که مساعی و کوششهای آنان در زندگی ، فاقد جهت یابی و آمیخته با گمراهی و سرگشتگی است و این چنین افرادی می پندارند که رفتار و کار درستی را در پیش گرفته اند (۱۳۰)

الف – رهنمودهای قرآن کریم برای ایجاد اخلاص نیت

آن عامل جامع و اساسی – که می تواند اخلاص نیت را در رفتار انسان به ثمر رساند – تصفیه و پالایش درون و باطن از هر گونه آلایشها است . به این معنی که باید انسان سر و باطن خویش را از ملاحظه و توجه به غیر خدا – از طریق عبادت و بندگی او – پاکسازی کند . خداوند متعال در این باره می فرماید : (((فاعبدالله مخلصا له الدین الا لله الدین الخالص))) (۱۳۱) پس خدای را با خلوص نیت در آئین داری ، بندگی کن ، هان ای انسان ! دین و آئین خالص و پاکیزه از آن خدای متعال و برای او است . و یا اینکه می فرماید : (((و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء و یقیموا الصلوة و یؤ توا الزکوة و ذلک دین القیمة))) (۱۳۲) انسانها – صرفا – ماءمور و موظفند که خدای را با آمیزه اخلاص در دینداری ، و درونی پالایش شده پرستش نمایند ، و نماز را به پای دارند و زکوة را بپردازند ، – و این است دین و آئین استوار و پایدار و راه راست زندگی انسانی . خداوند متعال (وصول به مقام سعادت و نیل به لطف و رحمت خویش را بر پایه توحید در عبادت و بندگی ، و تصفیه باطن استوار ساخته ، آنجا که) می فرماید : (((فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا))) (۱۳۳) آنکه برای وصول به لطف و رحمت پروردگارش امیدوار است باید رفتار شایسته ای را در پیش گیرد ، و هیچ کس و هیچ چیز را در مسیر بندگی پروردگارش ، شریک و انباز او قرار ندهد . گویند : این آیه درباره افرادی نازل شده است که در اعمال و رفتار خود ، جویای رضای غیرخدا هستند ، و برای جلب ستایش مردم به عبادت می پردازند . خداوند متعال (درباره محرومیت و ناکامی دنیاپرستان از لذات و نعمای اخروی) می فرماید : (((من کان یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه ، و من کان یرید حرث الدنیا نؤ ته منها و ماله فی الآخرة من نصیب))) (۱۳۴) اگر کسی کوشش خویش را در تحصیل فراورده های اخروی مصروف دارد ، ما به نفع او بر این فراورده ها می افزائیم . و چنانچه هم و عنایت و اراده خود را در تحصیل فراورده های دنیوی محدود سازد ، این هدف را برای او تاءمین می کنیم ، ولی برای او از بهره های آخرت ، نصیبی نخواهد بود . و نیز چنین می فرماید : (((من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ، ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموما مدحورا))) (۱۳۵) اگر کسی دنیای شتابنده و زودگذر را هدف زندگانی خود قرار دهد و فقط خواهان آن باشد ، ما – بر حسب اراده و مشیت خویش – خواسته های او را با شتاب و سرعت برآورده می سازیم ، ولی در بازپس ، آتش دوزخ را برای او آماده می نمائیم تا با وضعی نکوهیده و حالتی سرافکنده و رانده شده به آن درآید و طعم تلخ آنرا بچشد .

ب – سخنان پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در اهمیت اخلاص نیت

(ارزش و اعتبار عمل و رفتار هر فردی مطابق نیت و قصد و هدف او است . و کاربرد سود و عوائد اعمال هر انسان صرفا به نیت او وابسته است . اگر کسی (از هرگونه هدفهای انتفاعی مادی بگریزد و) از وادی هدفهای نفسانی هجرت کند و راه وصول به رضای خدا و رسول او و مقصدی الهی و هدفی انسانی ، کوچ و هجرت کرده است . ولی اگر هجرت و گریز او به سوی دنیا انجام گیرد ، به دنیائی که میخواهد (از منافع آن بهره مند گردد و) به آن دست یابد ، و یا میخواهد از رهگذر هجرت و کوچیدن خود ، به تمایلات جنسی خویش دامن زند و از وجود جنس زن بهره کشی کند ؛ هجرت و کوچیدن او به همان هدفهای مبتذل و کم ارزش تنزل خواهد یافت) (۱۳۶) . این حدیث شریف از اصول و قواعد بنیادی اسلام ، و یکی از پایه ها و بلکه نخستین استوانه های تعالیم

مقدس اسلام است . یکی از دانشمندان (درباره ارزش و اهمیت شگرف این حدیث) می گوید : این حدیث با محتوای جالب آن ، یک سوم علم و معرفتی است (که باید شاگرد یا معلم ، آنرا ضمیمه اندوخته های علمی خود ساخته و بدینوسیله معارف خویش را تکمیل نمایند) . یکی از فضلاء و دانشمندان برجسته در توجیه این سخن می گوید : اندوخته ها و فراورده ها به مدد دل و زبان و سرانگشتان آدمی بدست می آید (به عبارت دیگر : عوائد و بهره های انسان در زندگانی در سایه جنبش و کوشش درونی و به کمک زبان و به یاری تحرک اعضاء و اندام او به هم میرسد و فراهم می گردد) . بنابراین نیت و اراده انسان (که عبارت از جنبش و تحرک درونی است) یکی از عوامل سه گانه تحصیل عوائد و اندوخته های بشر می باشد . این عامل درونی بر دو عامل دیگر یعنی زبان و سرانگشتان و اندام انسان ، رجحان و برتری دارد ؛ زیرا نیت و اراده انسان – منهای جنبش و تحرک زبان و اندام – مستقلا به عنوان عبادت و بندگی خدا تلقی می گردد ، در حالیکه فراورده های زبان و اندام و به عبارت دیگر : گفتار و کردار انسان – منهای نیت و اراده صحیح – فاقد هرگونه ارزش عبادی است . (یعنی اگر گفتار و رفتار انسان ولو در جهت بندگی و با رنگ و چهره عبادت انجام گیرد ؛ ولی عاری از قصد قربت باشد ، بهیچوجه به عنوان عبادت تلقی نخواهد شد و بهیچگونه پاداش و ثوابی منتهی نخواهد گشت) . علماء و دانشمندان سلف و جماعتی از رهروان و پیروان آنها با علاقه و دلبستگی شدیدی ، طلیعه کتاب خود را با این حدیث آغاز می کردند تا بدینوسیله به مطالعه کنندگان آثار خود هشدار دهند که باید (در تمام امور) از حسن نیت و تصحیح عقیدت ، برخوردار بوده ، و نسبت به آن اهتمام ورزیده ، و عنایت خویش را در شروع به کارها در پاکسازی نیت و اخلاص در اراده معطوف سازند . باری رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود : (نیت و جنبش درونی مؤ من از رفتار و تحرک اندام و زبانش بهتر و پرارزش تر است) . و در حدیث دیگری آمده است : (نیت مؤ من از عمل او رساتر و کارسازتر است) (۱۳۷) . (مردم در روز قیامت بر حسب نیت ها و اراده های خویش ، محشور می گردند)(۱۳۸) . پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) با روایت از جبرئیل (علیه السلام) ، و او از خدای (عز و جل) چنین آورده که خداوند متعال فرموده است : (اخلاص و پالایش قصد و نیت یکی از اسرار من می باشد که در دل بندگان محبوب خویش به ودیعت نهاده ام)(۱۳۹) . (برای آنکه به اهمیت و ارزش نیت انسان پی ببریم و بدانیم که اعمال و رفتار انسان ، چگونه بوسیله نیت و اراده او ارزیابی می شود ، رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود) : (نخستین کسی که در روز قیامت مورد محاکمه و داوری قرار می گیرد و به زبان او حکم صادر می شود ، عبارت از کسی است که در دنیا به شهادت رسید . (چنین شخصی را می آورند) و نعمتهائی را که در دنیا به وی ارزانی شده است بدو معرفی کرده و به رخ او می کشند ، او نیز نعمتهای ارزانی شده را شناسائی کرده (و بدان اعتراف می کند) . سپس به او می گویند : در ظل این نعمتها چه کاری را در دنیا صورت داده ای ؟ می گوید : خدایا در راه تو به جهاد و پیکار با دشمنان دین برخاستم با آنگاه که به درجه شهادت نائل شدم . به او می گویند : دروغ می گوئی ؛ زیرا تو با این منظور و هدف به جهاد قیام نمودی تا دیگران درباره تو بگویند : (او مردی دلیر و باشهامت بوده است) . مردم نیز اجر و پاداش تو را پرداختند و شهامت تو را بر زبان راندند (یعنی تو به قصد پاداش لسانی مردم به جهاد برخاستی و آنها نیز درباره تو و این هدف تو ، دریغ نکردند و اجر تو را تواءم با تمجید و تجلیل به تو تسلیم کردند . بنابراین آیا تو می توانی – با وجود آنکه غیر خدا را در قصد و هدف خویش در مد نظر گرفته ای – از خدا درخواست اجر و پاداش نمائی ؟ !) لذا خداوند متعال فرمان میدهد که وی را به رو درافکنند و بر روی زمین بکشند تا در میان آتش دوزخ افتد . سپس شخص دیگری را احضار می کنند که در دنیا به دانش آموختن و یا تعلیم آن به دیگران و نیز تلاوت قرآن کریم ، سرگرم بوده است . آنگاه نعمتهائی که در دنیا از آنها برخوردار بوده به وی عرضه می کنند . او نیز آنها را شناسائی کرده و بدآنها اعتراف می نماید . سپس به وی می گویند : چه کاری در دنیا و در سایه این نعمتها انجام داده ای ؟ پاسخ می دهند که در دنیا به دانش اندوختن و تعلیم آن به دیگران و تلاوت قرآن مشغول بوده ام ، و در این رهگذر تو را می جستم و هدفم ، تو بوده ای . ولی به وی می گویند : دروغ می گوئی ، زیرا تو از آن جهت به تعلم و تعلیم و تلاوت قرآن دست یازیدی که مردم ، ترا به عنوان

یک عالم و دانشمند تلقی کرده و دیگران درباره تو بگویند که قاری قرآن می باشی . مردم نیز (اجر و پاداش نیت ترا پرداختند) و گفتند : تو قاری قرآن و عالم و معلم دیگران بوده ای . (بنابراین به چه جهت و روی چه اساسی از خدا توقع اجر و پاداش را داری ؟ ! مگر نه این است که تو علم و دانش را برای غیر خدا اندوختی و آموختی و با هدفی بیگانه از خدا به تلاوت قرآن قیام نمودی ؟ !) لذا دستور میدهند که او را به چهره بر روی زمین بکشند با آنگاه که در میان آتش دوزخ ، افکنده شود)(۱۴۰) . (اگر کسی در طی تحصیل علم و دانشی - که باید آنرا به منظور کسب رضای خدای (عز و جل) فراگیرد - جویای هدفی دیگر باشد ، و بخواهد از طریق علم و دانش فقط به اغراض دنیوی دست یابد ؛ نمیتواند در روز رستاخیز بوی خوش بهشت را نمی یابد) (۱۴۱) (یعنی آنچنان از بهشت بیگانه می گردد که از آن اثری نخواهد یافت) . (اگر کسی علم را برای غیر خدا فراگیرد یعنی غیرخدا را هدف علم آموزی خویش قرار دهد ، جایگاه او از آتش دوزخ فراهم و آماده خواهد شد) . (اگر کسی علم و دانش را از آنجهت فراهم آورد که بخواهد با دانشمندان دیگر بستیزد ، و یا بر سفیهان و سبک مغزان بتازد و درافتد ، و یا آنرا وسیله جلب نظر مردم به خویشتن قرار دهد ، باید جایگاه و ماءوای خود را از آتش دوزخ فراهم آورد . (۱۴۲) (علم و دانش را با این اهداف (بی ارزش) نیاموزید که با سفیهان و نابخردان درافتید ، و با دانشمندان به جدال و ستیز برخیزید ، و یا نظر مردم را به خود معطوف سازید ؛ بلکه در گفتار خویش ، پویای همان اهدافی باشید که در پیشگاه خداوند متعال و در نزد او قرار دارد ؛ زیرا آنچه نزد خدا است پایدار و فناناپذیر است ؛ چون خدا ، باقی و پایدار می باشد ، و ماسوای آن دستخوش فنا و نابودی است . باید شما آبشخورهای حکمت و چراغهای فروزان هدایت ، ملازم خانه های خویش (همچون فرش و بساطی ستبر که در خانه گسترده و افتاده است) بوده و مانند مشعلهای تابناک در شب تاریک و دیجور ، دل زنده و کهن جامه و ژنده پوش باشید که میان اهل آسمان ، معروف و در میان اهل زمین ، گمنام زیست کنید) (۱۴۳) . (اگر کسی چهار چیز را هدف دانش آموختن خود قرار دهد ، موجبات ورود به آتش دوزخ را برای خویش فراهم می نماید : باین معنی که از رهگذر عالم بودن بخواهد : ۱- بر دانشمندان مباهات ورزد . ۲- با سفیهان و نابخردان بستیزد . ۳- توجه و انظار دیگران را به خود جلب نماید . ۴- از امراء و دولتمردان ، (مال و ثروتی) اخذ کند) (۱۴۴) . (اگر کسی ضمن ازدیاد مایه های علمی ، بر مراتب علاقه و دلبستگی خویش به دنیا بیفزاید (این دلبستگی فزاینده او به دنیا) موجب می شود که بیش از پیش از خداوند متعال ، فاصله گرفته و بر مراتب بعد و دوری خود را از او بیفزاید) (۱۴۵) . (هر علم و دانش و آگاهی - برای هر فردی - باری سنگین و وزری ننگین است ، و در روز قیامت بر شانه او فشار می آورد ، مگر آن علمی که بر طبق آن عمل شود و انسان ، رفتار خویش را با آن هماهنگ سازد) (۱۴۶) . (در روز قیامت ، عذاب و شکنجه عالم و دانشمندی که علم او به وی سود نرساند و عملا از آن نتیجه نگیرد ، از عذاب تمام مردم دیگر سخت تر و طاقت فرساتر خواهد بود) (۱۴۷) . (قضیه و مثل دانشمندی که راه و رسم خیر و نیکی را به مردم می آموزد و خویشتن را فراموش می کند و بخود نمی پردازد ، همانند فتیله ای است که به دیگران روشنائی می بخشد ، و خود را سوزانده و تباه می گرداند) (۱۴۸) . در حدیث دیگری چنین آمده است که : (مثل چنین دانشمندی مثل چراغ است (چراغی که خود می سوزد و تباه می گردد ؛ ولی به دیگران بهره و روشنائی میرساند) . (علماء و دانشمندان این امت ، دو تیره اند : ۱- دانشمندانی که از علم و آگاهی خود سودمند می گردند ، آنرا بدون چشم داشت (به هدفهای دنیوی) و عاری از هر گونه آزمندی و صید طعمه و سودجوئی ، در اختیار دیگران قرار می دهند ، برای چنین دانشمندانی همه جانداران عالم - اعم از ماهیان دریا و جانوران خاک زی و پرندگان و مرغان هوا - از خداوند متعال ، رحمت و آمرزش را درخواست می کنند . آنان با جلال و شکوه ویژه ای در پیشگاه خداوند متعال حضور می یابند ؛ و در حالیکه بزرگی و سروری و شرف در سراپای وجود آنها به چشم می خورد ، محشور می گردند . و در پیشگاه خداوند حضور می یابند و با پیامبران و فرستادگان خدا همره و همدم اند . ۲- و دانشمندانی که خداوند ؛ آنانرا از علم و آگاهی برخوردار ساخته است ؛ ولی از تعلیم و ارشاد دیگران دریغ می ورزند . و به شرطی ، علم و آگاهی خود را در اختیار دیگران قرار می دهند که عوض و نفع مادی از

رهگذر آن ، عاید آنها گردد . و بالاخره با چشم داشت به سوی منافع مادی و با روح آزمندی و صید طعمه ، حاضرند دیگران را تحت تعلیم و ارشاد خویش قرار دهند . چنین دانشمندانی با لگام و دهان بندی آتشین - در روز قیامت - میان مردم پدیدار می گردند . و منادی بانگ برمی آورد و به مردم می گوید : اینان کسانی بودند که در دنیا - جز با هدف انتفاعی و سودجوئی و آزمندی و بالاخره اغراض دنیوی - از تعلیم دیگران دریغ می ورزیدند . چنین دانشمندانی بدینسان در روز رستاخیز شکنجه می شوند تا آنگاه که مردم و یا خود آنها از محاسبه و بازپرسی در دادگاه الهی فارغ شوند) (۱۴۹) . (اگر کسی علم و آگاهی خویش را کتمان نماید ، و از نشر و تعلیم آن به دیگران دریغ ورزد ، خداوند متعال بر چهره او لگامی (آتشین) افکند) (و بدینسان او را معذب و ذلیل می سازد) . (علم و دانش بر دو گونه است : ۱- علمی که به قلب و درون انسان راه یافته (و روح انسان را سامان می دهد) . چنین علمی می تواند نافع و سودمند افتد . ۲- علمی که بر سر زبان متوقف مانده (و به دل و درون انسان رسوخ نکرده) است . اینگونه علم و دانش ، به صورت حجت و دلیل کوبنده خدا نسبت به افراد بشر ، درمی آید) (۱۵۰) (که در روز قیامت ، نکبت و مقهوریت و خواری را برای صاحب آن به ارمغان می آورد) . (من نسبت به امت مسلمان و پیروان خودم اعم از مؤ من و مشرک ، بیم و هراسی ندارم ؛ زیرا ایمان و اعتقاد مؤ من ، از او نگاهبانی می کند ، و کفر و انکار و ناسپاسی مشرک ، موجبات قلع و قمع او را فراهم می آورد . من از منافق و فرد دورو ، سخت بیمناک هستم که زبانش گویا و آشنا ، و به اصطلاح زباندان و عالم است . مطالبی را بر زبان جاری می سازد که شما آن را به عنوان کار خوب می شناسید . ولی از لحاظ عمل ، دست به کارهائی می زند که شما آنها را زشت تلقی می کنید) (۱۵۱) (یعنی خوب حرف می زند و حرف خوب می گوید ، ولی عملا زشت کردار است . من بر امت خود از چنین عالم منافق و گرفتار دوگونگی شخصیت سخت هراس دارم) . (بیشترین ترس و بیم من بر شما ملت مسلمان - پس از درگذشتم - از کسی است که - علیرغم علم و زباندانی و کارآئی در سخن و گفتار - مردی منافق و اسیر دوگانگی شخصیت است) (۱۵۲) (و میان گفتار و رفتار او هماهنگی و همسانی به چشم نمی خورد و فقط دانش او زبانی می باشد) . (بدترین بدترها ، علماء و دانشمندان بدسیرت و زشت سریرتند . و خوب ترین خوب ترها ، همان دانشمندان برگزیده و پاک سیرت می باشند)(۱۵۳) . (اگر کسی مدعی علم و دانش گردد و بگوید : من دانشمند می باشم (بدانید) که او جاهل و نادانی بیش نیست) (۱۵۴) . (دین و آئین الهی آنچنان پدیدار و گسترده گردد که از پهنه دریاها بگذرد و دریاها در راه خدا ژرفای خود را برای علم و دانش و دین و آئین الهی آماده پذیرائی می سازند و علم در عمق آنها نفوذ پیدا می کند (و یا آنکه دریاها در راه دین فروهشته گردند) . سپس از پس شما گروه هائی پدید می آیند که قرآن را تلاوت کنند و مدعی شوند که ما قاری قرآنیم (و در ادعای خود ، چنان بلندپروازند که می گویند) : آیا در دنیا و جهان ، کسانی وجود دارند که از لحاظ آشنائی به قرائت قرآن و فقاهت و بینش دینی و علم و دانش ، بر ما فزونی داشته باشند ؟ ! پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) پس از چنین بیانی ، رو به اصحاب و یاران خود کرده و فرمود : آیا از میان این گروه پرمدعا ، انتظار خیر و نیکی را دارید ؟ عرض کردند : نه . حضرت فرمود : این گروه بی خاصیت ، از مردم همین امت مسلمان هستند (و ادعای مسلمانی دارند) ، اینان هیزم آتش دوزخ خواهند بود) (بنگرید به : کنزالعمال ۱۰/۲۱۲) .

ج - احادیث شیعی درباره خلوص نیت

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) : کلینی به اسناد خود از امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) آورده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود : (دو گروه از مردم جامعه بشری آنچنان همواره گرسنه اند که بهیچوجه اشباع و سیر نمی گردند : ۱- کسانی که پویای مال و طالب ثروت اند . ۲- کسانی که جویای علم و خواهان دانش می باشند . اگر کسی در این دنیا به آنچه برای او حلال و مباح می باشد ، بسنده و قناعت کند ، سالم و تندرست و با خاطری آسوده و درونی سالم زیست می کند ؛ ولی اگر کسی بخواهد

از راههای ناروا (به حطام دنیوی و مال و مکنت ، دست یازی کند و) به هدفهای مادی برسد ، موجبات هلاک و نابودی (و اضطراب درونی و تشتت خاطر) خویش را فراهم می آورد ، مگر آنکه به خود آید و به خدای خویش بازگردد و از گذشته خود توبه نماید . هرگاه کسی علم و دانش را از افراد درخور و شایسته ، فراگیرد و عملا پای بند به آن باشد راه نجات و رهائی خویش را از آتش دوزخ تدارک دیده (و از هرگونه گزند روحی و معنوی در دنیا و آخرت مصون خواهد بود) ؛ ولی اگر هدف او در فراگیری علم ، عبارت از مطامع دنیوی باشد باید حظ و بهره خود را صرفا در دنیا بجوید) (۱۵۵) (بنابراین نباید در انتظار اجر و پاداش اخروی باشد) . امام باقر (علیه السلام) : و نیز همان کلینی ، حدیثی با اسناد خود از امام محمد باقر (علیه السلام) در کتاب (الکافی ج ۱ ص ۵۹) آورده است که محتوای آن ، چنین می باشد : (اگر هدف طالب علم (با اغراض هوس آمیز ، آلوده گردد) و بخواهد با مایه علمی و حربه علم ، بر علماء و دانشمندان مباهات ورزد ، با سفیهان و سبک مغزان بستیزد ، و یا انظار مردم را به خود جلب نماید ، جایگاهش از آتش دوزخ فراهم و آماده خواهد شد . (باید متوجه باشیم :) ریاست و سرپرستی صرفا درخور افرادی است که دارای شایستگی کافی هستند) . امام صادق (علیه السلام) : همان کلینی (رضوان الله علیه) با اسناد خود از امام صادق (علیه السلام) آورده است که فرمود : (اگر کسی در تحصیل حدیث (آشنائی به ماءخذ آئین و اعتقادات دینی) منافع دنیوی را هدف قرار دهد ، حظ و بهره ای در آخرت عائد او نخواهد شد ؛ ولی اگر هدف او در فراگرفتن سنت و حدیث – (که خود از منابع اساسی شریعت اسلامی است) – عبارت از خیر و نیکبختی اخروی و معنوی باشد ، خداوند نیز خیر و سعادت دنیا و آخرت را به وی ارزانی خواهد کرد(۱۵۶) . (اگر احساس نمودید که عالم و دانشمندی به دنیا دلبستگی شدید دارد ، نسبت به او درباره دین و آئین خود بر حذر بوده و او را نسبت به دینتان متهم سازید (و یکپارچه تسلیم عقائد او نشوید ، و به راستین بودن او دل نبندید) ، زیرا هر کسی که چیزی را دوست میدارد و خاطر خویش را بدان سرگرم میسازد ، اهتمام و عنایت او به صیانت و نگاهبانی همان چیز مبذول و محدود بوده و گرد همان می گردد) (۱۵۷) . حضرت صادق (علیه السلام) ، سپس فرمود : خداوند به داود پیامبر (علیه السلام) وحی نمود که : (عالم و دانشمند شیفته و فریفته دنیا را میان من و خودت واسطه قرار مده ؛ زیرا چنین دانشمندی ترا از راه محبت و عشق به من بازمیدارد . اینگونه دانشمندان ؛ قطاع الطریق و راهزنانی هستند که راه را بر بندگان خواهان من ، می برند و مسدود می سازند . کمترین و ناچیزترین رفتاری را که من با آنان در پیش خواهم گرفت ، این است که حلاوت و شیرینی و گوارش مناجات و نیایشم را از دلهای آنان بیرون می کشم) (۱۵۸) . همان امام (علیه السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت کرده است که فرمود : (فقهاء و دانشمندان واجد بینش دینی ، نمایندگان امین انبیاء و پیمبران و نائبان و فرستادگان خدا هستند ؛ البته تا آنگاه که در منجلاب مطامع دنیوی غوطه ور نشوند ، و حرفه دنیاداری را در پیش نگیرند . عرض کردند یا رسول الله ، فقهاء و دانشمندان ، چگونه و با چه کیفیتی در دنیا و مطامع آن ، غوطه ور می گردند ؟ فرمود : آنگاه که از کارهای سلطان و پادشاه زمان پیروی کنند ، (ناگزیر به دنیا روی آورده و در مزبله آزمندی های مادی آلوده می شوند) . اگر متوجه شدید که فقهاء و دانشمندانی چنین راه و رسمی را پیشه خود ساخته اند نسبت به دین و آئین خویش کاملا از آنان برحذر باشید) (۱۵۹) ؛ (چون ممکن است اینان ، جان و شیره دین و ایمان شما را – همچون راهزنان – از قلب و دلتان بربایند) . گروه بندی طالبان علم و دانشجویان : از همان امام صادق (علیه السلام) چنین روایت شده است که فرمود : طالبان علم و دانشجویان به سه گروه تقسیم می شوند ؛ لذا بایسته است که خود آنها و ماهیت و مشخصات ظاهری و باطنی آنان را شناسائی کنید : ۱– گروهی از آنجهت ، طالب علم اند ، که میخواهند – با تحصیل آن – سفاهت و سبک مغزی و فخر و مباهات به دیگران ، و ستیز و درگیری با رقیبان و همالان را پیشه خود سازند . ۲– گروهی دیگر که هدف آنان در تحصیل علم ، عبارت از فزون جوئی و دست یازی به مقام و منصب و تکبر و خود بزرگ بینی ، و خدعه و نیرنگ کاری می باشد . ۳– گروه سوم ، دانشجویانی هستند که بخاطر کسب بینش دینی و نیز عمل و رفتار بر طبق موازین آن ، جویای دانش و پویای علم اند . نتیجه : الف – گروه اول ، که (عالم نمایانی) نادان هستند ،

افرادی ستیزه جو و آزاردهنده می باشند و میخواهند با تظاهر به مذاکره علمی و اظهار حلم و بردباری ، در محافل و در حضور مردم سخن گویند . (و در کمین آن هستند که ضمن صحنه سازی) و در زیر ماسک خشوع و پارساجامگی ، پیشخوانی کنند و زبانزد مردم گردند ، در حالیکه از هر گونه تقوی و پارسائی ، عاری و تهی می باشند . خداوند متعال به خاطر همین صحنه سازیها ، اندرون بینی آنها را در هم کوبیده و استخوان سینه شان را در هم می شکند و پاره پاره می سازد (و سرانجام ، آنها را در سر جای خود می نشاند) . ب - گروه دوم که اهل دست درازی و ترفع و حیله و نیرنگ می باشند ، افرادی خائن و متملق اند که با نیرنگ و چاشنی چاپلوسی ، بر رقیبان و همگنان ، ترفع و دست یازی و فخر می نمایند . و نسبت به مالداران و دولتمندان فرومایه تر از خود ، (آنهم عاری از هرگونه قصد قربت) اظهار فروتنی می نمایند . اینان شهد و حلوا و طعمه های گوارای مالداران را می بلعند ، و در جهاز گوارش خود هضم می کنند ؛ ولی (ضمن آن) دین و آئین خود را در هم می کوبند . خداوند متعال به کیفر چنین انحراف و انحطاطی ، آنانرا خامل و گمنام کرده و در میان مشخصات و عوامل ناموری علماء و دانشمندان واقعی ، آثار و نشانه های آنها را محو و نابود می سازد . و سرانجام بی نام و نشان خواهند گشت . ج - گروه سوم که به حق ، صاحب فقه و بینش و آگاهی و اهل عمل به موازین آگاهیهای خود می باشند ، همواره گرفتار هم و غم و اندوه شدید و بیداری شب هستند بگونه ای که تحت الحنک به کلاه خویش بسته (و انزواء اختیار کنند) و در تاریکی شب به عبادت برخیزند . و در حالیکه بیمناک و خواهان و هراسان هستند عمل می کنند ، سرگرم کار خود می باشند ، و از مردم شناسی بهره ای کافی دارند . (به همین جهت) از مطمئن ترین برادران دینی خود بیمناک هستند (که مبادا بوسیله همین دوستان مصالح دنیا و آخرت ، دین و ایمانشان مورد دستبرد افکار و آراء واهی آنها قرار گیرد) . خداوند متعال (به جای اینهمه رنجها و شکنجه های روحی که علماء واقعی با آنها درگیر هستند) پایه های وجودشان را استوار داشته (و در سایه لطف و مرحمت خویش ، نیازهای آنها برآورده ساخته) و آنانرا در روز رستاخیز در پناه امن و حمایت خود قرار میدهد) (۱۶۰) . امام باقر (علیه السلام) و سخنان او در رده بندی علماء و دانشمندان : صدوق (رحمه الله) در کتاب (الخصال) روایتی با اسناد از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است (که ضمن آن ، علماء و دانشمندان به هفت رده و طبقه تقسیم شده اند) : ۱- (دسته ای از علماء و دانشمندان (محتکرانی بیش نیستند) و دوست دارند که اندوخته های علمی خود را ذخیره نمایند ، و نمیخواهند مایه های علمی آنها را در اختیار دیگران قرار گیرد . چنین دانشمندانی در نخستین قعر آتش دوزخ ، جای دارند . ۲- گروهی دیگر از اندرز دیگران و نصایح اخلاقی ناصحان ، بیزارند (و نمی خواهند زیر بار موعظه دیگران قرار گیرند) ؛ ولی در پند و موعظه دیگران سختگیری می کنند . اینان در دومین ژرفای دوزخ ، ماءوی دارند . ۳- برخی از علماء (سوداگران و تجارت پیشه اند و) صلاح و سود خود را در آن می بینند که مالداران و دولتمندان و ارباب منصب و مقام و طبقه اشراف و کاخ نشینان را از معلومات و معارف خویش بهره مند سازند (و حرفه تعلیم خود را در اینگونه طبقات محدود نمایند) ، و چنین معتقدند که افراد بینوا و تهی دست و کوخ نشینان را در محدوده علم و دانش ، جائی نیست . چنین دانشمندان (بی وجدان و تجارت پیشه) در سومین عمق جهنم مسکن دارند . ۴- فرقه ای از دانشمندان ، راه و رسم جباران و پادشاهان را در علم خویش ، پیشه خود ساخته ، به گونه ای که اگر بر آنها ایراد گیرند و در اداء حق آنها (از لحاظ احترام و مطامع دنیوی) کوتاهی شود ، خشمگین گردند . اینگونه علماء در چهارمین ژرفنای آتش دوزخ جای دارند . ۵ - برخی از دانشمندان ، جویای گفته های یهود و نصاری هستند (همچون زمان معاصر که برخی از دانشمندان به گفته های غربی ها استناد می جویند) تا بدینوسیله معلومات و معارف خویش را آبرومندانه تر و فزونمایه تر و مفصل تر جلوه دهند (و به اصطلاح : حدس و تفطن های علمی خود را از رهگذر اطلاعات مخدوش و محرف دانشمندان یهود و نصاری تقویت و تاءیید کنند ، و در این مسیر ، حجم گفته های خویش را افزایش دهند) این فرقه از دانشمندان در پنجمین قعر دوزخ جای گیرند . (۱۶۱) ۶- دسته دیگری از دانشمندان (اهل عرض اندام هستند) و خویشتن را در منصب فتوی و صدور حکم دینی قرار می دهند ، (و این منصب را به رخ دیگران می کشند) و به مردم می گویند : پرسشهای دینی خود را با من

در میان گذارید . در حالیکه احیانا ممکن است اینگونه دانشمندان اطلاع درستی در مورد هیچ مساءله ای نداشته باشند (و با آنکه گرفتار جهل و گمرهی هستند میخواهند همچون نابینائی ، عصاکش کوری دگر شوند) . خداوند متعال چنین افراد صحنه پرداز و خودآرا و اساسا هر فرد متکلف را (که با تکلف و خروج از موضع طبیعی ، در صدد خودنمائی برمی آید) به هیچوجه دوست نمیدارند . این طبقه از دانشمندان در ششمین درجه ژرفای جهنم قرار گیرند . ۷- جماعتی از علماء و دانشمندان (گرفتار افزارگرائی هستند!) و میخواهند علم و دانش را وسیله مردانگی و سرفرازی و اندیشمندی خویش قرار دهند (تا از این رهگذر به عنوان فردی عالم و اندیشمند ، مورد احترام دیگران قرار گرفته و دانش خویش را نردبانی برای ارتقاء به این هدف و نخوت و تظاهر به مردانگی و عقل ، سازند) . جای چنین دانشمندان (فرصت طلب و نامجوی) ، هفتمین قعر آتش دوزخ می باشد) (۱۶۲) .

د – راه و رسم اخلاص نیت در سخنان بزرگان و راهبران دینی

خضر (علیه السلام) : از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین روایت شده است که فرمود : (موسی (علیه السلام) با خضر (علیه السلام) برخورد کرد و به او گفت : مرا نصیحت و سفارش فرما . خضر گفت : ای طالب علم ! باید بدانی که گوینده ، کمتر از شنونده ، گرفتار ملال خاطر و خستگی روحی می گردد . بنابراین – آنگاه که با همنشینان خود سخن می گوئی (با پرگوئی و زیاده روی در گفتار) ، آنانرا خسته و ملول نساز . ای موسی ! بدان که قلب تو ، ظرف و جایگاهی پذیرا برای مواد مختلف می باشد . بنگر که این ظرف را با چه مایه ها و موادی آکنده می سازی . دنیا را بشناس و آنرا در پس پشت خویش قرار ده (و از آن بگذر و عبور کن) ؛ زیرا دنیا نمیتواند خانه و جایگاه پایداری برای تو باشد . دنیا صرفا وسیله و ابزاری برای رسیدن به کمال روحی و معنوی است تا بندگان الهی توشه خویش را از این گذرگاه برای معاد و توقفگاه همیشگی خود بردارند . ای موسی ! خویشتن را برای صبر و استقامت آماده ساز تا به مقام حلم و خویشتن داری نائل گردی . احساس و درک لذت تقوی و پرهیزکاری را در قلبت بیدار ساز تا به علم و آگاهی دست یابی . نفس سرکش خود را با حربه بردباری و شکیبائی تمرین ده و آنرا بدینوسیله مقهور ساز تا از گناه و جرم رهائی پیدا کنی . ای موسی ! اگر خواهان علم و دانش هستی باید خویش را برای پذیرائی از علم هر چیزی فارغ و آسوده خیال سازی ؛ زیرا علم و دانش صرفا از آن کسی است که خود را فارغ از هر چیزی ، در اختیار آن قرار دهد . زیاده از حد سخن مگو ، و آنچنان یاوه سرائی مکن ؛ زیرا پرگوئی و یاوه سرائی دانشمندان ، آنانرا در نظر دیگران خوار و زشت جلوه می دهد و موجب می گردد که بدیها و زشتیهای درونی نابخردان ، آشکارا بروز نماید . بر تو است که جانب اقتصاد و اعتدال در سخن گفتن را رعایت کنی ؛ چون اعتدال در سخن گوئی نمایانگر موفقیت و نشانه حکمت و صواب اندیشی انسان است . از نادان دوری گزین ، و از آنان روی گردان باش ، و در برابر نابخردان و سبک مغزان ، حلم و خویشتن داری را در پیش گیر ؛ چون حلم و خویشتن داری از مزایای برجسته و ارزشمند صبرپیشه گان و زیور دانشمندان است . آنگاه که فرد نادانی ترا دشنام گفت ، با نرمش و آرامی در برابر دشنام او سکوت اختیار کن ، و با حزم و احتیاط از او جدا شو ؛ زیرا جهل و ندانم کاری او نسبت به تو و دشنامی که نثار تو کرده است بیش از آن می باشد که به تو اظهار نموده است . (بنابراین با سکوت و فاصله گرفتن محتاطانه خود از او ، کمتر زیان مند میگردی) . ای پسر عمران ! دری را که نمیدانی چه چیزی آنرا بست و به طرز بستن آن آشنائی نداری ، مگشا . و نیز دری را مبند که نمیدانی چه چیزی آنرا گشود و باید به چه کیفیت آنرا باز کرد . ای پسر عمران ! کسی که دلبستگی و گرسنگی و طمع او نسبت به دنیا در هیچ حد و مرزی متوقف نمی گردد ، و رغبت و گرایش او به دنیا پایان نمی گیرد و نمی گسلد ، چگونه می تواند عابد خدا بوده و خویشتن را بنده خدا بداند ؟ او که خود را فرومایه می سازد و به حقارت حال خود واقف است ، و خدای را در سرنوشت خویش متهم می کند (و به تقدیر و مشیت او راضی نیست) چگونه می تواند زاهد ، و دارای خوی پارسائی و بی اعتنائی به دنیا باشد ؟ ! . ای موسی ! معارف و معلومات را با این هدف بیاموز که بر طبق موازین آن عمل کنی . نباید

هدف تو در تعلیم علم به دیگران ، در سخن گفتن و حرف زدن ، محدود بماند ؛ زیرا نتیجه آن این است که خویشتن را تباه ساخته و از رهگذر تباهی خود ، دیگران را در مسیر نور هدایت قرار دهی) ؛ (ولی خود از این نور ، بی بهره بمانی) . عیسی (علیه السلام) عیسی (علیه السلام) (به یاران خود) فرمود : (شما نیروی خود را برای تاءمین نیازهای دنیوی بکار میدارید ، در حالیکه روزی شما بدون مساعی (و کوشش های خارج از اندازه شما) تاءمین شده است . لکن برای آخرت (آنچنان که باید و شاید) نمی کوشید ؛ در حالیکه تاءمین روزی آخرت جز در سایه عمل و کوشش شما میسر نیست . شما عالمان و دانشمندان بدی هستید ، چون مزد خویش را دریافت می دارید ولی علمتان را ضایع و تباه می سازید . (شما مزدوران خدا باید متوجه باشید) که ممکن است صاحب کار قریبا از عمل جویا گردد ، و بدانید آن لحظه ای که او از شما درخواست عمل می کند به زودی فرا می رسد ، و شما نیز قریبا از این دنیای پهناور به تنگنای تیره گور منتقل می گردید . (آنگاه در برابر این مطالبه و درخواست چه خواهید گفت ؟) خداوند متعال شما را از جرم و گناه به همان کیفیت و با همان تاءکیدی نهی می فرمود که به شما فرمان داد تا روزه گیرید و نماز را به پای دارید . چگونه می توان کسی را - که اوضاع و شرایط روزی و رزق او ، وی را به خشم آورده است - عالم و دانشمند دانست . و آنکه مقام و منزلت خویش را حقیر و پست می سازد ، نام اهل علم را بر وی اطلاق کرد ، در حالیکه خود میداند که اوضاع و شرایط زندگی او پا به پای علم و قدرت الهی تعیین شده است ؟ آیا کسی که خود خدای را در سرنوشت زندگانی خویش ، متهم می سازد و به هیچ چیزی - که در زندگانی خود با آنها مواجه است - راضی نمی گردد ، چگونه می تواند خود را در شمار اهل علم به حساب آورد ؟ . آیا آنکه دنیایش در دیدگاه او بر آخرت رجحان دارد و به خود دنیا روی آورده (و از آخرت روی گردان است) و به عوامل زیان بخش به معنویاتش بیش از عوامل سودمند به شخصیت معنوی و انسانی خویش ، اقبال و علاقه و دلبستگی دارد ، چگونه می تواند در عداد اهل علم قرار گیرد ؟ . آیا می توان عنوان عالم را بر کسی اطلاق کرد که به منظور شهرت و نام آوری ، سخن می گوید ؛ ولی خود جویای عمل و رفتار ، بر طبق گفتارش نمی باشد ؟ (۱۶۳)) . (آری به این گروهها نمی توان عنوان علماء و اهل علم را اطلاق نمود . و به هیچوجه ، شایستگی دریافت چنین عنوان و نشانی را دارا نیستند) . رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود : وای بر دانشمندان بدسیرت ، که آتش دوزخ بر آنها درآید و آنها را بریان سازد و بسوزاند و برای آنها برافروخته گردد . سپس فرمود : چقدر سخت و طاقت فرسا است بار گران و قوت روزانه دنیا و آخرت چنین مردمی ؟ اما از لحاظ مؤ نه و هزینه زندگانی دنیا ؛ چون دستت را به چیزی از دنیا دراز نکردی جز آنکه دیدی فاسق و گناهکاری پیش از تو ، به آن دست یافته و بدان پیشدستی کرده است . و اما از نظر مؤ نه آخرت ؛ زیرا تو در آخرت ؛ یارانی برای خویش نمی یابی که در تاءمین توشه و هزینه آخرت تو ، یاری ات دهند) (۱۶۴) . از ابی ذر غفاری (رضوان الله عنه) چنین آورده اند که گفت : اگر کسی علمی از علوم و معارف مربوط به آخرت و انسانیت را فراگیرد ، و بخواهد از رهگذر آن به یکی از اغراض دنیوی دست یابد ، یعنی آنرا وسیله نیل به هدفی از اهداف دنیوی قرار دهد ، (حتی) بوی بهشت به مشام وی نخواهد رسید و نمیتواند اثری از بهشت را برای خویش بیابد(۱۶۵)) .

۵- شیطان برای از میان بردن اخلاص دانشمندان همواره در کمین است

مقام و منزلت اخلاص و پاکی نیت ، بسی گرانقدر و در عین حال پرمخاطره و دارای اهمیت فراوانی می باشد . اخلاص دارای معنی و مفهوم دقیقی است که ارتقاء به قله آن ، سخت دشوار و ناهموار است به این معنی که اگر کسی پویای مقام عالی اخلاص باشد ، به بررسی دقیق و اندیشه درست و استوار و جد و جهد کافی نیاز دارد . چرا چنین نباشد ؛ زیرا اخلاص و پاکیزگی نیت ، مدار قبولی اعمال انسان است . پاداش اعمال انسان بر پایه اخلاص و کیفیت اراده او مبتنی و استوار می باشد . ثمره و بازده عبادت عابدان و پارسایان ، و رنج و زحمت دانشمندان ، و کوشش مجاهدان راه خدا بر محور اخلاص و کیفیت اراده آنان پایدار (و

ارزیابی) می گردد . قلت اخلاص برخی از علماء : اگر انسان با خود بیندیشد و در خویشتن فرو رود و حقیقت و ماهیت رفتار خود را تفتیش و بازرسی کند ، می بیند که آمیزه اخلاص ، دراعمال و رفتار او ، اندک و ناچیز می باشد . اما شائبه های فساد در عقیدت ، به اعمال او روی آورده و عوامل مخل به اخلاص ، در رفتار او رو به تزاید و تراکم نهاده است . و بخصوص کسانی که دارای عنوان عالم و دانشمند ، و دانشجو و متعلم هستند (بیش از دیگران در معرض هجوم این عوامل مخل به اخلاص قرار دارند) ، و بالاخص که انگیزه عمومی طلاب و دانشجویان و نیز اهل علم – در آغاز کار – از مجموعه ای (از شوائب دنیوی و مادی ، فرم یافته است) که عبارتند از : جاه طلبی ، مال اندوزی ، نام آوری ، لذت برتری جوئی ، دلخوشی و شادمانی به مقام و منصب رهبری و داشتن پیروان زیاد ، و برانگیختن مدح دیگران و جلب سپاس و ستایش مردم ، به سوی خود . نیرنگهای حق بجانب شیطان : گاهی شیطان (نیز به مدد این انگیزه ها برمی خیزد) و علاوه بر آن ، آنان را دچار اشتباه می سازد (و علیرغم وجود چنین انگیزه های سخیفی ، آنها را وسوسه می کند) و می گوید : هدف شما دانشمندان و دانشجویان ، عبارت از نشر دین و حمایت و دفاع از شریعت و آئینی است که رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) آنرا بنیاد کرده است ! علائم فریب خوردگی از شیطان : مظهر و نمودار این اهداف و مقاصد (که بسیاری از طلاب و اهل علم را تحت تاءثیر قرار می دهد) آنگاه چهره می گشاید که اینگونه علماء و دانشجویان با افراد و همالانی بهتر و برتر و عالم تر از خود مواجه می گردند ، و چنین احساس کنند که مردم از خود آنها روی گردان شده و به شخصیتهای والاتر از آن ها روی آور می شوند . در چنین حالتی باید از نظر روانی ، خویشتن را بیازمایند . اگر چنین احساس نمایند که نسبت به کسی که به این افراد عالم احترام می گزارد و به فضل و برتری او معتقد است احترام بیشتری قائل اند و از دیدار او خوشحال می گردند ، ولی نسبت به کسی – که احترامی برای آنها قائل نیست و نیز به عالم دیگری که شایستگی فزون تری از آنها دارد ، تمایل بیشتری نشان می دهد – در خود علاقه ای احساس نمی نمایند ، باید این دانشجویان و دانشمندان بدانند – که به خاطر داشتن چنین حالتی – سخت ، شیفته دنیا گشته و نسبت به دین و آئین خود ، گرفتار فریب و نیرنگ شیطان شده اند . البته ممکن است ندانند که چگونه تحت تاءثیر نیرنگهای شیطانی قرار گرفته (و از چه طریقی ، فریب خورده اند) . گاهی نیز این حالت روانی ، پاره ای از اهل علم را به جائی سوق می دهد که همچون زنان ، دستخوش غیرت مندی زنانه و دگرگونی روانی می شوند . به این صورت که اگر ببینند بعضی از شاگردانشان با استاد و معلم دیگر رفت و آمد دارد بر آن ها ناخوش آیند و شاق و طاقت فرسااست ، با اینکه می دانند که اینگونه شاگردان از چنین استادی نیز از لحاظ دین و ایمان ، سود و بهره فزونتری کسب کرده و از او در حر قابل توجهی مستفیض می گردند . این حالت روانی یک عالم و دانشمند ، تراوشی از صفات و خصوصیات (دردناک و) کشنده ای است که در نهانگاه ها و زوایای مخفی قلب او جای گرفته است ؛ ولی این عالم و دانشمند تصور می کند که از این صفات ، رهیده است ، در حالیکه باید بداند که در چنین تصوری نیز گرفتار نیرنگ و فریب شیطان می باشد . این صفات و خصوصیات مرموز – با چنان علائم و نشانه ها و امثال آنها – سرانجام بر خود او و یا دیگران ، مکشوف و پدیدار می شود . اگر انگیزه یک عالم و دانشجو در تعلیم و تحصیل ، منحصرا عبارت از دین و آئین خدا باشد ، بی تردید در صورت مشاهده عالم و دانشمند دیگر – که با او اشتراک مساعی کرده ، و او را در تعلیم و نشر دین ، یاری می دهد باید بسیار خوشحال گردد (نه آنکه دچار حالات دگرگونی و غیرت زنانه شود که چرا ارادتمندان و معاشرانش از او روی برتافته و به شخص دیگری روی آورده اند) . لذا باید با پدیدار شدن عالم و دانشمند دیگری این چنین ، خدای را سپاس گزاری کند که او را با وجود چنان دانشمندی ، مدد رسانده و در اداء وظیفه تعلیم ، یاریش داده است (آری باید شاکر و سپاسگزار پروردگار باشد) که عوامل تحکیم دین را فزاینده ساخته و راهبران توده مردم و آموزگاران آئین الهی و احیاءکنندگان سنن و راه و رسم فرستادگان خدا را فراوان در اختیار مردم قرار داده است . شیطان از در دیگری وارد می شود : گاهی شیطان (از طریق دیگر) دانشمندان را به اشتباه می اندازد (و حالات روانی لغزنده و لغزاننده ای در آنها به ثمر می رساند ، و با سخنانی حق به جانب) به آنها می گوید : که

انـدوه تو (در روی برتـافتن مریـدان از تو) از آنجـا ریشه می گیرد که به خاطر روی برتافتن شاگردان از تو – از ثواب و پاداش تعلیم محروم می گردی . پس اندوه تو صرفا به خاطر نفس انصراف و روی گرداندن شاگردان و مریدان از تو ، و روی آوردن به دیگران نیست . (و بالاـخره این غم و انـدوه تو بجـا و شایسـته است) ؛ زیرا اگر این شاگردان و یا مردم دوباره به سوی تو بازگردنـد و از تو انـدرز گیرنـد و به وسـیله تـو ، دانش و بینش دینی خـویش را فراهم آورنـد مسـلما از پـاداش تعلیم و ارشـاد برخوردار خواهی بود . بنابراین بدیهی است که اندوه تو – به خاطر از دست دادن چنان ثواب و پاداشـی – ستوده و بجا است ! (شیطان با چنین وسوسه ای ، اندوه چنان عالم و دانشمندی را برای او توجیه کرده ، و به حالات روانی او چهره ای حق به جانب می دهد . این عالم و دانشمند نیز ماننـد دیگران از تیررس اینگونه وسوسه ها در امان نیست ؛ لـذا فریب می خورد و تصور می کند که حق با او است و اندوه و غم او – به خاطر روی برتافتن مریدانش از او – بجا و پسندیده است) ؛ ولی این عالم و دانشمند بی نوا نمی داند که انقیاد و تسلیم بودن او در برابر حق ، و تسـلیم کردن امور مهم به افراد لاـیق تر و برتر از خویشـتن ، ثواب و پـاداش او را فزاینـده تر ساخته ، و عوائـد دین و بـازده معنوی او را فراوانتر از آن صورتی می گردانـد که به تنهـائی به تعلیم و ارشاد دیگران برمی خاست . بایـد او بدانـد که پیروان پیامبران و امامان (علیهم السـلام) چنانچه با از دست دادن مقام و منصب ارشاد و تعلیم ، و تسـلیم آن به افراد شایسته ، و انحصار آن به صالحـان ، مغموم و انـدوهگین می شدنـد به شـدت مورد انتقاد و نکوهش قرار می گرفتنـد ، نکوهشـی که مافوق آن قابل تصور نیست . بلکه بایـد گفت که انقیـاد و تسـلیم بـودن پیروان انبیـاء و امامـان در برابر حـق ، و تفویض امور و منصب هـا به افرادی که از شایسـتگی کافی برخوردارنـد والاترین و پرارزش ترین رفتار آنها به شـمار می آید . و این حالت تسـلیم و رضا در برابر حق ، عوائد دینی و ایمـانی آنـانرا در دنیـا و آخرت ، سـرشارتر می سـازد . باری ، غم و انـدوه از دست دادن منصب تعلیم و ارشاد (و افسوس از تسـلیم آن به افراد شایسـته تر) ، بـازده نیرنگ ها و فریب های شـیطانی است . چشـمه دیگری از نیرنگهای شـیطانی : بلکه گاهی نیز دانشـمندان (به گونه ای دیگر) تحت تاءثیر نیرنگ شـیطان قرار می گیرنـد و با خود می گویند : اگر فرد دیگری – که برتر و بهتر از اوست – پیـدا شود شادمان خواهند شد . البته این حدیث نفس را – تا موقعی که با محک تجربه ، امتحان و آزمون نگردند – با خود دارنـد . و پیش از آنکه در بوته امتحـان قرار گیرنـد بـا این گفتگو ، خویشـتن را راضـی می سازنـد ؛ زیرا میـدانیم که انسان در برابر وعـده (های به اصـطلاح : سـر خرمن) و حـدیث نفسـهائی امثال اینگونه سـخنها – پیش از آنکه در برابر عمل و امتحان قرار گیرد – حالتی پذیرا و انعطاف آمیز دارد ، و به سادگی و آسانی به خویشـتن وعده خوش می دهد . ولی اگر همو با حادثه ای سنگین روبرو گردد (و با غول مهیب امتحان مواجه شود) چنان دچار انقلاب روحی و دگرگونی روانی می گردد که حالت ارتجاع و عقب نشینی در او پدیـد می آید و به وعده و پیمانی که با خود بسـته است به هیچوجه وفاء نمی کند . البته افراد اسـتثنائی نیز وجود دارند که در سـایه نگاهبـانی و لطـف خداونـد (و مجاهـدتهای شخصـی) بـه هنگـام تجریـد و امتحـان ، خویشـتن را نبـاخته و گرفتـار انقلاـب و دگرگونی روانی نمی گردند . (چنین افراد اسـتثنائی آنقدر زیاد نیسـتند ، افرادی که در برابر آزمایشها و امتحانات ، شاهد پیروزی و موفقیت را در آغوش می گیرنـد) . این (نکته بـاریکتر از مو) را کسـانی می داننـد که از حیله هـا و نیرنگهای شـیطانی آگاه انـد ، و مدتهای طولانی سـرگرم آزمایش با خدعه های او بوده اند ، (و با شـیطان و مکاید و حیله های او از دیرباز دست و پنجه نرم کرده و به فوت و فن فریب کاریهای او آشنائی پیدا کرده اند) . راه گریز از تیررس نیرنگهای شیطان : اگر کسی احساس کند که این حالت روانی دردنـاک و کشـنده در جـان و روانش راه یـافته است بایـد به درمـان روحی خـود برخیزد ، و از اهـل دل برای مـداوای چنین بیماری روانی مدد گیرد . اگر در محیط خود – علیرغم کوشـش و پویش – به اهل دل و مردم دردآشـنا و داروشـناس دسترسی پیدا نکرد به نوشـته ها و آثارشان – برای یافتن نسخه درمان خویش – پناه برد . و اگر احیانا نه به اهل دل و نه به آثارشان نتوانست دست یابـد و متوجه شود که آثار آنان از میان رفته ، و فقط نام و نشانی از آنان و آثار علمی شان باقی مانـده است ، اینجا است که باید به مـدد توفیق پروردگار و نصـرت و یاری او پناهنـده گردد ، (و علاج و درمان بیماری خود را با خدای خویش در میان گذارد و از او

درخواست نمایـد) . اگر احساس کند که اسـتعداد و زمینه پذیرش و دریافت توفیق الهی در او وجود ندارد ناگزیر باید تنهائی اختیار کند ، و راه عزلت و زاویه نشـینی را در پیش گیرد ، و پویای خمول و گمنامی باشد ، و خویشتن را در تیررس سؤ الات و پرسشهای دیگران قرار ندهـد . و در صورت مواجه شـدن با پرسشـها - تا آنگاه که شـرایط لیاقت و شایسـتگی تعلم و تعلیم را احراز نکند - از پاسخ دادن خودداری نماید . شـیطان از هر دری وارد می شود : گاهی نیز شـیطان (برای فریب دادن عالم و دانشـمند) از در دیگری وارد می شود و می گوینـد : اگر بنا باشـد (انسان به خاطر عـدم احراز شایسـتگی و فقدان خلوص نیت ؛ انزواء اختیار کند و) گوشـه نشـینی ، فتح باب و معمول و رایج گردد ، علوم و معارف بشری و دانشهای الهی در معرض خطر فرسایش و نابودی قرار می گیرد ، و اساس و سازمان دین و آئین اسـلام رو به ویرانی می گـذارد ؛ چون افراد واجـد لیاقت و برخوردار از خلوص و حسن نیت ، بسـیار اندک و انگشت شـمارند . و نیز همه می دانند که سامان بخشیدن دین و آئین مردم از بزرگترین طاعت ها و عبادات بشمار می آید! (شـیطان - بـا چنـان وسوسه هـای حق بجـانب و چهره نمـائی هـای معصومـانه - می خواهـد افراد را از صـراط مسـتقیم به انحراف و کجرویهـا سوق دهـد ؛ ولی) بایـد به چنین انـدیشه های ابلیس مآبانه و خـدعه های دلسوزمنـدانه پاسـخ داد که دین اسـلام با کناره گیری و انزواجوئی افراد بی لیـاقت ، دچار انـدراس و فرسودگی نمی گردد . البته تا زمانی که شـیطان ، جاه طلبی و ریاسـتمداری را در میان مردم ترویـج می کنـد و افراد را به سوی آن جلب می نماید - و می دانیم که تا روز قیامت نیز از چنین فعالیت های وسوسـه انگیز خسـته و فرسـوده نمی شود - دین ، منقرض و منـدرس نمی گردد ؛ بلکه برای نشـر علم و دانش گروهی بپـامی خیزنـد که در آخرت و روز قیامت ، حظ و بهره و نصـیبی ندارنـد . چنانکه رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله) فرمود : (((ان الله یؤ یـد هـذا الدین بـاقوام لاخلاق لهم))) (۱۶۶) خـدای متعـال این دین را به مـدد گروهی از مردم تقویت و تاءییـد می کنـد که (در روز قیامت) بی نصـیب انـد . و نیز فرمـود : (((ان الله یؤ یـد هذاالـدین بالرجـل الفـاجر))) (۱۶۷) خداونـد متعـال این دین را بـا مسـاعی فرد فاجر و گناهکار ، تاءیید و نگاهبانی و تقویت می کند . با توجه به این حقیقت نباید تحت تاءثیر چنان وسوسه ها و غلط اندازیهای شـیطانی قرار گرفت ، و به حشـر و آمیزش با مردم ، سـرگرم شد ؛ (چون در صورت فقدان خلوص نیت و عدم احراز شایستگی) ، حس جاه طلبی و ثناجوئی و علاقه به برخورداری از تعظیم و بزرگداشت مردم - از رهگذر معاشـرت با آنها - در قلب انسان رو به رشد و نمو می گـذارد . آری مخالفت و آمیزش با مردم (در صورت عدم احراز شایسـتگی) ، بذر نفاق و دوگانگی شخصـیت را در دل انسان غرس می نماید . رسول گرامی اسـلام (صـلی الله علیه و آله) فرمود : (جاه طلبی و دلبستگی به مال دنیا ، نفاق و دوروئی را در قلب انسان می رویانـد ، آنچنانکه آب (و رطوبت) به رویش گیاه مـدد می کند) (۱۶۸) . و همو فرموده است : (زیـان و فساد دو گرگ درنده و خونخوار و گرسـنه و حریص - که در میان آغل گوسـفندان رها می شوند - از ضرر و زیانباری ، و لطمه حس جاه طلبی و مال دوستی به دین و ایمان فرد مسـلمان ، بیشتر و زیانبارتر نیست) (۱۶۹) . پس باید یک فرد عالم و دانشـمند دینی ، فکر و اندیشه خویش را به کار اندازد تا اسـرار و رموز صفات پست را - که احیانا ممکن است در دلش راه یافته باشد - تفطن و شناسائی کند ، و راه و رسم نجـات و رهـائی از آنها را اسـتنباط نمایـد ؛ چون ضـرر و فتنه ای - که از طریق رسوخ این صـفات پست و حالات روانی نامطلوب در قلب عالم و دانشمند و متعلم و شاگرد - عائد مردم می گردد از فتنه و فسادی که از غیر عالم و متعلم به جامعه می رسد ، به مراتب زیـادی مهمتر و بزرگتر است ؛ زیرا عـالم و دانشـمند در تمـام مظاهر و پایگاه مثبت و منفی رفتار خود ، الگو و سرمشـقی برای دیگران می باشـد . افراد عامی و توده مردم - با مشاهـده اعمال و رفتار یک عالم و دانشـمند - می گویند : اگر چنین اعمالی ، زشت و ناسـتوده باشـد علماء و دانشـمندان شایسـته تر از ما هسـتند که دست به چنین اعمالی نزنند و سـزاوارترند که از آنها اجتناب نمایند . افراد جاهل و نادان - از رهگذر اعمال ناستوده علماء - ، گرفتار رفتارهای ناپسند می گردند . (و جراءت و جسارت آنها در ارتکـاب اعمـال زشت ، رو به فزونی می گـذارد . و برای آنکه روی عمل ناسـتوده خویش صـحه گذارنـد به رفتار عالم و دانشـمند استناد می جویند) . میان جرم و گناه یک فرد عامی و بی اطلاع ، و گناه یک مرد عالم و دانا ، تفاوت زیادی وجود دارد : فرد عامی

و بی اطلاع در روز رستاخیز فقط بار گناه شخصی خویش را به دوش می کشد . ولی بر دوش یک عالم و دانشمند ، بار گناه خود او و گناه همه کسانی که در اعمال خویش از او سرمشق گرفته – و تا روز قیامت از راه و روش او پیروی می نمایند – سنگینی می کند . و باید با چنان بار گران و کمرشکنی به روز رستاخیز در پیشگاه عدل الهی حضور یابد . چنانکه این حقیقت طی اخبار و احادیث صحیح و معتبر ، به ما گوشزد شده است . به طور فشرده باید گفت : شناخت صحیح حقیقت اخلاص نیت و مساءله هماهنگی رفتار با خلوص عقیدت ، همچون دریائی عمیق و ژرفناک است که – جز اندکی از مردم و افراد نادری – همگی در آن ، احتمالا غرق شده و گرفتار نیرنگ شیطانی خواهند گشت . خداوند نیز از این مردم نادر و استثنائی در قرآن کریم یاد کرده و می فرماید : (((الا عبادک منهم المخلصین))) (۱۷۰) شیطان می گوید : (من همه مردم را اغواء خواهم کرد) به جز بندگان پاکیزه تو که از میان همین مردم ، از اخلاص بهره مندند . بنابراین ، بندگان با ایمان خداوند باید خویشتن را سخت بپایند ، و نکته های دقیق رفتار خود را تحت مراقبت قرار دهند ؛ زیرا در غیر اینصورت ناخودآگاه به پیروان و رهروان راه و رسم شیاطین می پیوندند .

۲– عمل به علم – یا – لزوم همآهنگی رفتار معلم و شاگرد با علم و آگاهی آنها

لزوم همآهنگی رفتار معلم و شاگرد با علم و آگاهی آنها

دومین مساءله ای که باید معلم و شاگرد درباره خویشتن نسبت به آن اهتمام و عنایت داشته باشند این است که همراه با علوم و آگاهیهای خویش ، به تدریج و گام به گام ، این آگاهیها و معارف را بکار بندند ؛ زیرا اهتمام و عنایت هر فرد عاقل و خردمند ، در مراقبت و پرداختن به خویشتن و عمل به علم ، مصروف می گردد ؛ ولی کوششها و عنایات یک فرد عامی به نقل و روایت و گفتگو محدود است .

الف – احادیث درباره بکارگرفتن علم

از امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) روایت شده است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود : (علماء و دانشمندان از دو دسته تشکیل یافته اند : ۱– دسته ای که علم و آگاهی خود را به کار گرفته و بر طبق آن عمل می کنند . اینگونه دانشمندان از عواقب سوء روز قیامت مصون هستند . ۲– و دسته ای دیگر که بر طبق علم خود عمل نمی کنند . این گروه از علماء ، دچار هلاک و نابودی شده و به گونه ای در روز قیامت محشور می شوند که دوزخیان هم از بوی بد و تعفن وجود آنها رنج و آزار می بینند . در میان جمع اهل دوزخ – آنکه بیش از همه و سخت تر از دیگران احساس تاءسف و ندامت می نماید – عبارت از کسی است که شخص دیگر و بنده خدائی را به سوی خدا دعوت کند و دعوت او با پاسخ مثبت روبرو شده و مؤ ثر می افتد . یعنی آن شخص ، پذیرای دعوت او گشته و در صراط مستقیم قرار گیرد ، و به راه و رسم دین و آئین پای بند گردد و موفق به طاعت از خدا شود . و سرانجام ، خدایش او را وارد بهشت سازد ؛ ولی راهبر و راهنمای او را – به خاطر فقدان عمل و هواپرستی و دورپروازی در آرزوها و تمایلات – وارد دوزخ نماید ؛ زیرا پیروی از تمایلات و روح هواپرستی ، مانع وصول انسان به حق و واقعیت است . و آرزوهای دور و دراز ، آخرت و معنویت انسان را به دست فراموشی می سپارد)(۱۷۱) . امام صادق (علیه السلام) فرمود : (اگر عالم و دانشمند به علم خود عمل نکند ، موعظه و اندرز او از دلها می لغزد ، آنچنانکه باران از روی سنگ صفا که صاف و لغزاننده و لغزنده است بلغزد)(۱۷۲) . مردی حضور علی بن الحسین امام سجاد (علیه السلام) رسید و پرسشهائی با آنحضرت در میان گذاشت . امام سجاد (علیه السلام) پاسخهای لازم را به او داد . این مرد دوباره نزد امام بازگشت و پرسشی از سنخ پرسشهای اولیه را در میان نهاد و در ادامه همان پرسشها ، سؤ الاتی مطرح کرد . حضرت فرمود : در کتاب انجیل چنین نوشته شده است : (تا آنگاه که نسبت

به دانسته های خویش عمل نکردید ، از آنچه نمی دانید سؤ ال نکنید ؛ زیرا هر نوع علم و آگاهی دینی که بدان عمل نشود ، کفر و ناسپاسی و مراتب دوری انسان نسبت به خدا را فزاینده می سازد) (۱۷۳) . (مفضل بن عمر از امام صادق (علیه السلام) سؤ ال کرد : ناجیان از آتش دوزخ با چه نشانه ها و مشخصاتی ، قابل شناسائی هستند ؟ فرمود : هر کسی که گفتار و رفتارش با هم هماهنگی دارد ، می توانی نجاتش را از آتش دوزخ گواهی کنی . و کسی که گفتار او موافق کردارش نباشد چنین کسی از لحاظ دین و آخرت ، دارای وضع متزلزل و نگران کننده ای است) (۱۷۴) . امیرالمؤ منین (علیه السلام) ضمن یکی از گفتارهای خود - به هنگام سخنرانی بر منبر - فرمود : (مردم ! آنگاه که عالم و دانا شدید ، به علم و آگاهی خویش عمل کنید به این امید که راه راست را بازیابید . عالم و دانشمندی که رفتار خود را برخلاف جهت معلومات خویش تنظیم کند همانند جاهل و نادان و خائنی است که دچار حیرت و سرگشتگی است و از خواب نادانی خویش ، به هوش نیاید و از آن رهائی نمی یابد ؛ بلکه می توان گفت که حجت و دلیل کوبنده ، علیه او بزرگتر بوده ، و افسوس و حسرت چنین دانشمند فاقد عمل ، از حسرت جاهل سرگردان در جهالت و نادانی ، بیشتر است . این عالم و جاهل هر دو دچار حیرت و سرگردانی بوده و هر دو بی ثمر و خالی از اثر و عاطل هستند . نگرانی به خود راه ندهید که ممکن است به شک و دودلی منجر گردد . نباید شک و تردید کنید ؛ چون شک و تردید ، شما را به کفر و ناسپاسی سوق می دهد . و آنقدر ارزش و شخصیت خود را تنزل ندهید (و احساس بی وزنی نکنید و خودکم بین نباشید) ؛ چون ممکن است این حالت شما باعث مجامله و سازشکاری تان گردد . آری نباید در طریق حق با هیچ کسی مداهنه و سازشکاری کنید ؛ زیرا شما با این سازشکاری زیان می بینید (یعنی اگر بنا باشد طبق مثل سائر : (خواهی نشوی رسوا ، همرنگ جماعت شو) با هر فضاء و شرایطی - در جهت خلاف حق - بسازی و رفتار خویش را باری به هر جهت همرنگ با محیط تنظیم نمائی ناگزیر باید از انحطاط و خسران و زیان آن استقبال کنی) . حقا باید شما در دین ، فقه و بصیرتی به دست آورید . بصیرت و بینش صحیح دینی ، در این است که دچار غرور و خودباختگی نگردید . آنکسی که نسبت به خود ، دلسوزتر می باشد و خویشتن را بیش از دیگران اندرز می دهد ، او عبارت از کسی است که طاعت او از پروردگارش ، از دیگران ، فزونتر می باشد . و آنکه خویشتن را فزونتر از دیگران فریب می دهد (و به نیات و کردار آلوده خود در پیشگاه وجدانش چهره حق به جانب می بخشد ، و ماسک معصومیت بر گونه رفتار خویش می اندازد) ، نسبت به پروردگارش ، گناهکارتر محسوب می گردد . و آنکه از خدای خویش فرمان می برد ، از امنیت و رفاه روحی برخوردار است و شایسته بشارت و مژده الهی می باشد ؛ ولی آنکه از فرمان خداوند متعال سر برمی تابد ، و راه گناه و جرم را در پیش می گیرد ، فرجام کار او جز نومیدی و ناکامی و پشیمانی ، چیز دیگری نخواهد بود(۱۷۵)) . امام صادق (علیه السلام) فرمود : (مردی حضور رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) رسید و عرض کرد : علم و دانش چیست ؟ حضرت فرمود : سکوت . عرض کرد : پس از سکوت ؟ فرمود : استماع و شنیدن . گفت : پس از آن ؟ فرمود : حفظ و نگاهداری . عرض کرد : پس از حفظ کردن ؟ فرمود : عمل کردن بر طبق آن . عرض کرد : پس از عمل کردن ؟ فرمود : نشر و ترویج آن (۱۷۶)) . (پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با چنین بیان ساده و روشن ، مرحله و موقعیت اداء وظیفه تعلیم و ارشاد دیگران را به ترتیب پس از گذراندن مراحل سکوت و استماع و حفظ و عمل بر طبق موازین علمی ، قرار داده ، و به تمام معلمان و مربیان و همه راهبران دینی اعلام فرموده است : تا وقتی که این مراحل و درجات مختلف و متسلسل را نپیمایند حق ندارند مقام و منصب تعلیم و ارشاد دیگران را به عهده گیرند) . همان امام (علیه السلام) فرمود : (موسی بن عمران (علیه السلام) در جمع یاران خود ، همنشینی داشت که از لحاظ علمی ، به مایه های فزونتری از دیگران دست یافته بود . روزی از آن حضرت اجازه خواست (تا به مسافرت کوتاهی برود و) با نزدیکان و خویشاوندان خود صله رحم و ملاقاتی به عمل آورد . حضرت موسی (علیه السلام) فرمود : صله رحم و استمرار پیوند با خویشاوندان یکی از حقوقی است که افراد وابسته و خویشاوند ، نسبت به همدیگر دارند (برو و این مسافرت را در پیش گیر) . ولی مبادا از این رهگذر در تو گرایش و تمایل عصبی به دنیا پدید آید و متکی به دنیا گردی ؛ زیرا خداوند متعال بار

علم را بر دوش تو نهاده است که نبایـد آنرا ضایع و تباه سازی ، و جز خـدا تکیه گاه دیگری برای خود انتخاب کنی و بدان گرایش یابی . آن مرد عرض کرد (من در مسیر ملاقات و صـله رحم با خویشاونـدان خود) ، جز کار و کردار نیک ، هـدف دیگری ندارم . (باری پس از کسب اجازه) از جا برخاست و برای صـله ارحام خود به راه افتاد . این مسافرت - به طور غیرمنتظره ای - طولانی شـد تـا آنجا که حضـرت موسـی (علیه السـلام) (به تکاپو افتاد و از هر کسـی) جویای احوال او می شـد ؛ ولی (علیرغم این پرس و جو) هیچکس از حال او اطلاعی نداشت . موسـی ناگزیر گشت از (خبرگزار الهی و آسمانی یعنی) جبرائیل (علیه السلام) جویای احوال او گردد ؛ لذا از او پرسـید : آیا راجع به ندیم و همنشین من اطلاعی داری ؟ جبرائیل گفت : آری ، هم اکنون را چهره ای دگرگون شده و میمون وار ، کنار در ایستاده و زنجیری به گردن دارد . موسی (علیه السلام) از این خبر بیمناک گشت و بیم و هراس خود را با خـدا در میان گـذاشت و در نمازگاه خویش ایستاد و خدای را می خواند و عرض می کرد : پروردگارا یار و همنشـین مرا از این وضع دلخراش و دردناک نجات ده . خدا به موسـی (علیه السـلام) فرمود : ای موسـی ! اگر - برای نجات جلیس و همنشـین خود - مرا آنچنان بخوانی که رگهای دو چنبره گردن تو از هم بـدرد ، خواسـته تو را درباره این شـخص برآورده نمی سازم . من بار علم و دانش را بر دوش هوش او نهـادم ؛ ولی او این بـار گرانبهـا و کالاـی ارزشـمند را ضـایع و تبـاه سـاخته و به غیر علم یعنی ، دنیا روی آورده است) (۱۷۷) . ابوبصـیر از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) فرمود : (ای طالب علم ، (تو که پویای علم و معرفت هستی بایـد بدانی که) علم دارای فضائل فراوانی است (که همچون انسان مجهز و رزمنده ای از اندامها و اجزاء گوناگونی تشکل می یابد ، و دارای پیکره های متعددی است بدینصورت) : که سرش تواضع و فروتنی . چشمش بیزاری و پاکی از حسد . گوشـش فهمیدن و درک کردن . زبانش راسـتگوئی . حافظه اش بحث و کاوش . قلبش حسن نیت . عقلش شناخت اشـیاء و امـور زنـدگانی . دسـتش مهر و محبت و رحمـت . پـایش دیـدار دانشـمندان . همتش سـلامت . حکمتش پرهیزکـاری . قرارگاهش نجات و رسـتگاری . راهبرش عافیت و پاکیزگی روح و جسم . مرکبش وفاء . سـلاح و رزم افزارش سـخن نرم و ملایم . شمشـیرش رضا و قناعت . تیر و کمانش مدارا . لشـکر و ارتشـش گفتگوی با دانشمندان . سرمایه و ثروتش ادب و نزاکت . ذخیره و انـدوخته اش اجتنـاب از گناهـان . دارویش کـار نیـک . پناهگـاهش صـلح و آشـتی . تـوشه اش نیکی . نوشـیدنی اش سازگـاری . راهنمایش هدایت . و رفیق و همرهش دوستی با افراد برگزیده است (۱۷۸)) . (این اندامها و افزارها ، سازنده و تشکیل دهنده پیکره فضائل و مزایای علم و دانش است) . در طی حدیث طولانی عنوان بصری از امام صادق (علیه السلام) آمده است : (علم و دانش با کـثرت تعلـم و مـداومت بر تحصـیل به دست نمی آیـد . علم و دانش منحصـرا عبـارت از نـور و پرتـوی است که در قلب کسـی که خداونـد ، خواهـان هـدایت او است جـای می گیرد . آنگـاه که آهنگ علم می نمائی نخست بایـد در دلت جویای حقیقت بنـدگی باشـی . علم را از آنجهت پویا باش که در صـدد بکاربسـتن آن باشـی ، و در سایه هوش خود از خدا درخواست کن تا فهم و درک حقایق را به تو موهبت فرماید) (۱۷۹) .

ب - نکته های جالب و مثالهای هشداردهنده درباره دانشمندان فاقد عمل

علم و دانش به منزله درخت ، و عمـل کردن بر طبق آن به مثابه میوه همان درخت است . غرض و فائـده درخت بارور ، فقط ثمره و میوه آن است . اما خود درخت میوه - منهای ثمره و میوه آن - نمی تواند هدف غائی و منظور نهائی غرس و کاشـتن آن را تشـکیل دهـد ؛ چون انسـان در هر حال وقتی می توانـد از درخت میوه ، سودمنـد گردد که آن درخت ، به نوعی از میوه بارور شود . هـدف اصـلی و منظور اساسی علم و دانش - مطلقا و بدون هیچ قید و شرطی - عبارت از عمل و کردار بر طبق آنست ؛ زیرا بازگشت تمام علوم و معارف بشـری به دو علم و دانش می باشـد : ۱- علم معـامله و رفتار ۲- علم معرفت و شـناخت . ۱- علم معـامله و رفتار (که کیفیت عمل و روابط مختلف را در شـئون گوناگون زندگانی تنظیم می کند) عبارت از شناخت حلال و حرام و احکامی امثال آنها

؛ و نیز شناخت اخلاق و خوی های ستوده و ناستوده نفس و روان ، و کیفیت درمان بیماریهای روانی و بازیافتن راه های گریز از این بیماریها و خوی های ناپسند است . ۲- علم معرفت و شناخت : - (که خود شناخت ، با صرف نظر از رفتار ، در آن علم ، مورد نظر می باشد) - عبارت از علم به خدا و صفات و اسماء او است . علوم و دانشهائی که در بیرون از محدوده این دو نوع علم قرار دارند یا (به عنوان علوم آلی و دانشهای افزاری به شمار می روند که) ابزار و وسائل علوم مذکور در فوق هستند . و یا آنکه هدف و منظور از آنها - فی الجمله - نوعی از عمل و رفتار می باشد . این نکته بر فرزانگانی که دست اندرکار تتبع و علوم و دانشها هستند (و در طبقه بندی معارف بشری اطلاعاتی دارند) مخفی نیست . پیدا است که منظور و هدف علوم معاملی و رفتاری ، به طرز عمل و رفتار انسان محدود است . اگر بشر در زندگانی خود به اینگونه اعمال و رفتار نیازمند نمی بود چنین علوم و معارف ، فاقد ارزش می گشت اینجاست که باید یادآور گردیم : کسانی که علوم شرعی و امثال آن را به درستی فرامی گیرند ، اگر در تفقد جوارح و اندامشان سهل انگاری کنند ، یعنی اندام و جوارح خویش را از گناهان حفظ ننمایند ، و مجموع اجزاء پیکر خود را به طاعت و فرمانبرداری از دستور خدا ، ملزم و پای بند نسازند ، و با توجه به اینکه به صفات علم آراسته اند و تصور کنند علم و دانش ذاتا مطلوب می باشد و نیازی به عمل به آن نیست ، و به همین جهت در صدد برنیایند که اعمالشان را از مرحله واجبات به مرحله مستحبات تعالی بخشند ، چنین دانشمندانی قطعا از نظر روانی ، گرفتار خودباختگی و شیفتگی هستند ، و باید بدانند که در دین و ایمان خویش ، دچار فریب و خدعه شیطان شده اند ، و فرجام زندگانی آنها در نظرشان مبهم و اشتباه آمیز و گرفتار نابسامانی می باشد . مثالی گویا درباره عالم بی عمل : داستان عالم و دانشمند آگاه به علوم شرعی - (که اطلاعات درستی در این علوم کسب کرده ؛ ولی علم خویش را به کار نمی گیرد و دانسته های او پابه پای کردارش پیش نمی رود) - همانند مثل و داستان بیماری است که بیماریش جز با داروی مرکب از عناصر و اجزای آنرا جز پزشکان حاذق و کارآمد نمی توانند شناسائی کنند . چنین بیماری می کوشد - که با جلای وطن - طبیب و پزشکی را در دیار و مملکتی دیگر بیابد ، و سرانجام موفق می شود که به چنین طبیب حاذق و آگاه دسترسی پیدا کند . طبیب - پس از ملاقات و معاینه - دارو را معرفی می کند ، و با تفصیل و توضیح دقیق ، عناصر و مواد مختلف این داروی مرکب و انواع و اندازه و مقدار و حتی معادن و مراکزی را که این عناصر در آنجا وجود دارد به اطلاع او میرساند و به او می آموزد که باید با چه کیفیتی این عناصر را کوبیده و نرم ساخته و آنها را به هم مخلوط و عجین سازد . بیمار مذکور همه این نکات دقیق را از پزشک فرامی گیرد ، و از همه این جزئیات یادداشت و نسخه ای برمیدارد ، و آنرا با خط خوش و خوانا می نویسد ، و به خویشتن بازمی گردد و در خود مطالعه می کند . بارها و بارها نوشتن این نسخه را تکرار می نماید ، و مکرر آنرا می خواند ، و کیفیت درمان بیماری را دقیقا به بیماران دیگر تعلیم می دهد ؛ ولی خود - متاءسفانه - از این دارو نمی نوشد ، و معلوماتی که دقیقا در مورد درمان بیماری خود فراهم آورده است به کار نمی بندد . آیا چنین فرد بیماری با خواندن و نوشتن و تعلیم داروسازی و آموزش راه درمان بیماری به دیگران ، می تواند خود را از درمان بیماری خویش بی نیاز کند و خویشتن را درمان نماید ، و یا اندکی از شدت آن بکاهد ؟ ! چه خیال خام و خواب خوشی (که هرگز تعبیر نخواهد شد) . اگر همان نسخه دیگر استنساخ کند ، و به هزار بیمار دیگر راه و رسم درمان را تعلیم دهد و همه آنها بهبودی یابند ، و او هر شب هزار بار آن نسخه را بخواند ؛ این تلاشها و کوششها به هیچوجه برای علاج بیماری او مؤ ثر نخواهد بود ، مگر آنکه زربکشد (و درهم و دینار را از جیب خود بیرون کند) ، و به وسیله آن ، داروی مورد نظر را خریداری نماید ، و عناصر و مواد مختلف آنرا - همانگونه که آموخته است با هم درآمیزد ، و تلخی تناول و نوشیدن آنرا تحمل نماید ، و با حفظ رژیم و پرهیز ، در اوقات و ساعات معین ، آن دارو را لاجرعه بنوشد ، و تمام شرائط بهداشتی و پرهیز و احتیاط را رعایت کند . با وجود رعایت موازین درمان و نوشیدن دارو و پرهیز و احتیاط ، باز هم خطر بیماری (و سرانجام ، خطر مرگ) احیانا در پیش است ، تا چه رسد به اینکه دارو را به کار نبندد و آنرا تناول ننماید (مسلما خطر شدت بیماری - که فرجام آن ، مرگ و نابودی است - او را بیشتر تهدید خواهد کرد) . همچنین فقیه و دانشمند

دینی که کاملا رژیم طاعات و برنامه فرمانبرداری از دستور خدا را می داند ، و به آن عمل نمی کند ، و او که به طور دقیق ، گناهان ریز و درشت و جرمهای حساس و غیرحساس را شناسائی کرده ؛ ولی از آنها اجتناب نمی نماید ، او که به همه موازین و دقائق اخلاق مذموم و نکوهیده آگاهی درستی کسب کرده ؛ ولی جان و دل خود را از این اخلاق زشت تصفیه نکرده است ، و با ژرف بینی و استواراندیشی ، از خویهای پسندیده و ستوده آگاهی یافته ؛ ولی خویشتن را بدآنها نیاراسته و مجهز نساخته است ، چنین عالم و فقیه دانشمند ، خود را فریب می دهد . و در دین و آئین خود ، گرفتار خدعه شیطان می باشد ؛ زیرا خداوند متعال در قرآن کریم (مجهز شدن نفس را به علم و دانش ، عامل رستگاری نمی داند ؛ بلکه عامل رستگاری و پیروزی انسان در روز رستاخیز را عبارت از پاکسازی جان ؛ و تهذیب نفس از هرگونه نیات پلید شیطانی معرفی می کند ، آنجا که می فرماید) : (((قد افلح من زکیها) (۱۸۰) .)) محققا کسی رستگار و کامیاب است که جان و دل خویش را از هر گونه آلودگیها پاک ساخت و به رشد آن مدد کرد . ولی نگفت : (((قد افلح من تعلم کیفیة تزکیة النفس و کتب علمها و علمها الناس))) : آری نگفت : که رستگار ، عبارت از کسی است که آگاهیهای مربوط به کیفیت تزکیه نفس را آموخته و آنرا در کتابی تدوین نموده و یا آنرا به دیگران تعلیم داده است . (اگر عقل آدمی صرفا از آگاهیهای مربوط به آئین رستگاری ، مایه گیرد و از لحاظ علمی مجهز گردد ، این آئین شناسی ، ضامن موفقیت او نخواهد بود . بلکه علاوه بر تجهیز نXبه علم اخلاق ، لازم است با همان معیارها قلب و جانش را نیز تزکیه نماید و آنرا دگرگون سازد) .

ج – باید دید که شیطان چگونه دام گستری می کند

آری در چنین شرائطی ، شیطان (در کمین نشسته و منتظر طعمه ای است تا آنرا شکار کند ؛ لذا در گوش همین عالم و دانشمند زمزمه می کند و) به او می گوید : که این مثال (: یعنی مثال بیمار داروشناس) ، ترا تحت تاءثیر قرار ندهد و ترا نفریبد . درست است که داروشناسی ، بیماری را علاج نمی کند ؛ ولی مسلما هدف تو در کسب علم و یا تعلیم آن به دیگران ، قرب به خداوند و نیل به پاداش الهی است . علم و دانش ، ثواب و پاداش الهی را برای انسان به ارمغان می آورد و آنرا به سوی او جلب می کند . (شیطان می خواهد با چنین دامی به شکار پردازد) او در پی چنین وسوسه هائی راجع به فضائل و مزایای علم ، اخبار و احادیث مربوط را بازگو می کند . اگر این عالم بی نوا ، سبک مغز باشد تحت تاءثیر این تلقینات قرار می گیرد و حس می کند که وسوسه هائی شیطانی ، مطابق دلخواه او است . و در نتیجه به شیطان پناه آورده و بدو متکی می گردد و از بکارگرفتن علم ، دریغ ورزیده ، سهل انگاری و مسامحه در کردار و عمل را در پیش می گیرد . ولی اگر این فقیه و دانشمند ، هوشمند و زیرک باشد (و در برابر وسوسه های شیطان ، پایداری کند ، به او) پاسخ می دهد که تو برای من از فضائل و مزایای علم و دانش یاد می کنی ، و مرا به مزایای پرارزش علم و معرفت آگاه می سازی ؛ لکن آیات و اخبار مربوط به عواقب سوء عالم فاقد عمل را از دیدگاه من مخفی نموده و آنها را به دست فراموشی ام می سپاری ، و چشم بصیرتم را در مشاهده آنها می بندی ، و در من غفلتی بوجود می آوری که از نتایج سوء علم بی عمل ، بی خبر بمانم . تو می کوشی که من آیات و اخبار مربوط به دانشمند عاری از کردار را فراموش کنم . نه ، من فراموشکار و غافل نیستم و آیات خدا را به یاد دارم که خداوند در وصف عالم بلاعمل به داستان بلعم بن باعور اشاره می فرماید که در محضر درس او دوازده هزار قلمدان (برای نگارش سخنانش) فراهم بود تا حاضران مجلس درس او با استفاده از این نوشت افزار ، گفتار علمی او را بنویسند . (علاوه بر این که جلسه درس او ، شاگردان فوق العاده زیادی را به خود جلب کرده بود) خود نیز از مواهب الهی و علوم وهبی و معارف لدنی ، برخوردار بوده است . خداوند متعال یکسلسله کرامات و نشانه هائی که نمایانگر عمق و گسترش مقام علمی او بود به وی مرحمت فرمود ، که از آنجمله – طبق گفته گروهی از دانشمندان – می توانست به هنگام نظر و توجه و التفات ، عرش الهی و مقام ملکوتی پروردگار را شهود نماید . (یعنی در حقیقت علاوه بر احاطه نسبت به

معارف و علوم رسمی و متداول ، از یک دید نافذ روحی و ملکوتی برخوردار بوده که می توانست پرده های ابهام را از روی حقایق ، کنار زده و اسرار نهانی را کشف و شهود نماید) . پروردگار متعال درباره چنین دانشمند خارق العاده و ابرمرد علم و دانش – به خاطر فقدان عمل – می فرماید : (((فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث))) (۱۸۱) داستان بلعم بن باعور ، همانند داستان سگ می باشد که اگر به او یورش بری ، زبانش از کامش به درآرد و پارس کند . و یا اگر رهایش کنی و کار به کارش نداشته باشی (باز هم چنین حالتی را از خود نشان می دهد و) زبانش را از دهانش بیرون کشد . و نیز حضرت باریتعالی (نمودار دیگری را درباره دانشمندان عاری از عمل ترسیم می کند و) در وصف آنها میفرماید : (((مثل الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا))) (۱۸۲) داستان کسانی که بار علم و آگاهی به مضامین کتاب آسمانی تورات را به دوش می کشند ، ولی عملا زیر بار آن نمی روند (و کردار آنها با محتوای تورات توافق ندارد) ، همانند الاغ و درازگوشی است که بار نوشته ها را به دوش می کشد . یعنی مثل و داستان مردمی که حامل اطلاعات در مورد تورات هستند و به هدف نهائی علم خود عمل نمی کنند ، مانند الاغی هستند که بار کتب و نوشته ها را به دوش می کشد . (سعدی نیز از این بیان الهی الهام گرفته و می گوید : مراد از نزول قرآن ، تحصیل سیرت خوبست نه ترتیل سورت مکتوب : علم چندانکه بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی نه محقق بود نه دانشمند چارپائی بر او کتابی چند آن تهی مغز را چه علم و خبر که برو هیزم است یا دفتر و (مولوی) می گوید : گفت ایزد یحمل اسفاره بار باشد علم ، کان نبود ز هو علم های اهل دل حمالشان علم های اهل تن احمالشان علم چون بر دل زند یاری بود علم چون بر گل زند باری بود چون بدل خوانی ز حق گیری سبق چون بگل خوانی سیه سازی ورق) (۱۸۳) به راستی آیا هیچ نوع تیره روزی و خزی و خواری ، بزرگتر و مهمتر از این را سراغ داریم که خداوند متعال انسان را (به علت نابسامانی عملش ، چنان از مقام انسانیت تنزل دهد که او را به سگ و الاغ تشبیه نماید ، (خدا هرگز به گزاف سخن نمی گوید : گفتار پروردگار متعال همواره نمایانگر واقعیت ، و سراپا حکمت است ، و کمترین بیهوده گوئی در آن راه ندارد . و واقعا باید گفت : عالم و دانشمند فزونمایه ای که فاقد عمل می باشد ، و میان کردار و معلوماتش هیچ تناسبی وجود ندارد ، همانند سگی است که همواره زبانش به کار است ؛ ولی جان و درونش ، و کردار و رفتار و اندام و برونش با این زبان بازیها هیچ توافق و تطابقی ندارد . آیا چنان عالم و دانشمند ، همچون الاغی نیست که محتوای نگارشهای علمی و نبشته های عرفانی را بر دوش هوش خود بار کرده ، ولی جان و دل و کردارش به مضامین این نوشته ها انس و الفتی ندارد ، و عملا از آنها بیگانه است . بنابراین عالم فاقد عمل ، خود را به مقام بهائم و چارپایان و جانوران و حتی موجودی فرومایه تر تنزل می دهد) . رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود : (اگر کسی اندوخته های علمی خود را افزون سازد و همسان با آن ، سرمایه های روحی و معنوی و هدایت خویش را افزایش ندهد و بر مراتب رهنمونیش به حق نیفزاید ، صرفا بر مراتب بعد و دوری خود از خداوند ، می افزاید(۱۸۴)) . و همو فرمود : (علم بی عمل را در میان آتش دوزخ می اندازند (آتشی که آنچنان شدید و گدازنده است) که روده ها و امعاء و اندامهای درونی او را به صورت گدازه ای ، از حنجره او بیرون می ریزد . و سپس این امعاء گرداگرد چنان عالمی می پیچد و یا او را به گردش درمی آورد آنچنانکه الاغ ، پیرامون آسیاب به پیچش و گردش درمی آید)(۱۸۵) . و نیز معصوم (علیه السلام) فرمود : بدترین مردم عبارت از دانشمندان بدسیرت و زشت کردار می باشند(۱۸۶) . ابودرداء می گوید : باید به حال کسی که فاقد علم و بصیرت دینی است ، یکبار متاءسف بود ؛ چون او در شرائطی قرار دارد که اگر مشیت الهی تعلق گیرد ، وی را از علم و بصیرت برخوردار می گرداند . ولی به حال کسی که عالم و دانشمند است باید هفت بار متاءسف بود (و تاءسف بر دانشمندی که علم خویشتن را به کار نمی گیرد ، به مراتب شدیدتر از تاءسف بر جاهل و نادان می باشد) . یعنی علم و آگاهی عالم ، حجت و دلیلی است که می تواند برای او زیان بار باشد ؛ به این دلیل که در روز قیامت به عالم و دانشمند دینی می گویند : (کاربرد علمی معارف و معلومات تو در دنیا تا چه پایه بوده و تا چه مقدار به آگاهیهای خود عمل کرده ای ، و در برابر موهبت علم و دانش شکر و سپاس الهی را چگونه برگزار نموده ای ؟) .

(حدیثی قریب به همین مضمون در کنز ۱۰/۱۹۸) . رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود : (پرشکنجه ترین مردم – در روز قیامت – عبارت از عالم و دانشمندی است که خداوند ، او را علیرغم علم و بصیرتش ؛ از علمش بهره مند نساخته است) (۱۸۷) . این روایات و هشدارهائی این چنین – که نمونه هائی از آنها را نیز در آغاز کتاب ، ترسیم کردیم – بیش از حد شمار و آمار است . بدیهی است آن کسی که ما را به فضیلت و شرافت علم ، آگاهی داده است مسلما راجع به مذمتها و نکوهشهای مربوط به دانشمندانی را – که از لحاظ عمل به علم ، مقصر و سهل انگارند – گزارش و بیان کرده است که اوضاع و احوال علمائی که گرفتار نارسائی و کوتاهی در عمل هستند ، سخت تر و طاقت فرساتر از اوضاع و احوال نادانان و جهال می باشد ؛ چون همان خدائی که فضیلت علم را اعلام کرد ، همه عالمان بی عمل را نیز مورد نکوهش قرار داده است ، و لذا فرمود : (((افتومنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض))) (۱۸۸) آیا به بخشی و پاره ای از قرآن ایمان دارید ، و نسبت به پاره دیگر از آن انکار می ورزید . مثال جالب دیگر : اما علم خداشناسی و آن بخش از علوم عقلی – که اساس و بنیاد علم خداشناسی را تشکیل می دهند – قضیه و داستان عالم و دانشمندی که به چنین علومی مجهز است ؛ ولی در عمل و کردارش سهل انگاری می کند و درباره آن اهمال می ورزد ، و اوامر و حدود و ضوابط الهی را – تواءم با غرور و خودباختگی شدید – عملا ضایع و تباه می سازد . مانند داستان مردی است که می خواهد در سلک خادمان پادشاه و فرمانروائی درآید ، و ضمنا پادشاه را هم می شناسد و از اخلاق و اوصاف و رنگ چهره و قیافه و طول و عرض قامت و عادات و طرز جلوس و محفل و مجلس او آگاهی دارد ؛ ولی از چیزی که پادشاه به آن علاقه مند است و یا از آن نفرت دارد و یا از آن خشمگین می گردد ، و نیز از عاملی که مراتب رضامندی خاطر او را تاءمین می کند هیچگونه آگاهی ندارد . و یا آنکه به همه این خصوصیات و ویژگیهای مذکور ، واقف و مطلع است و ضمنا آهنگ آنرا دارد که در دستگاه او خدمت کند . لکن از عوامل جلب محبت وی از قبیل شئون و تشکیلات ظاهری و حرکات و سکنات خویش که می تواند دوستی پادشاه را برانگیزد کاملا بی اطلاع و عاری و بی بهره است : چنین شخصی بر چنان فرمانروائی وارد می شود ، و می خواهد مقرب درگاه او گردد ، و در پیشگاه او ویژگی یابد (و به اصطلاح : در کادر خصوصی او قرار گیرد) ؛ ولی سر تا پا به مسائلی آلوده است که موجبات تنفر پادشاه را فراهم می کند . او از هر گونه عاملی که بتواند محبت پادشاه را به خود جلب کند ، عاری و بی بهره است ، و در عین چنین آلودگی و فقدان آگاهی و بهره از عوامل جلب محبت ، انتظار دارد – به خاطر اینکه پادشاه و نام و نسب و شهر و قیافه و چهره و طرز برخورد و عادت او در سیاست خادمان ، و رفتار او با رعیت و افراد مملکت را می شناسد – نزد او دارای قرب و منزلتی گردد ، و در دستگاه او عزیز و سرفراز شود ؟ ! این دو مثال ، نمودار وضع عالم و دانشمندی است که به علم و آگاهی خود عملا پای بند نیست و آنچه را می داند رها می کند ؛ (چون او می خواهد به صرف شناسائی خدا و موازین دین – در عین آلودگی به عوامل تنفرانگیز ، یعنی اعمال و عواملی که به هیچوجه نمی تواند رضا و خشنودی خدا را جلب کند – در پیشگاه پروردگار ، قربی پیدا کند . اگر چنین خیال خامی را در سر می پرورانند باید بدانند که به علت بکار نگرفتن علم خویش) چنین خیالی ، بازده غرور و خودپسندی و خدعه و نیرنگ شیطانی است . اگر چنین دانشمندی تمام معلومات و مایه های خویش را رها می کرد و خود را به معرفت خدا و شناخت اجمالی عوامل جلب محبت الهی و نیز شناسائی اجمالی درباره اسباب تنفر او سرگرم می نمود ، این وضع به او کمک بیشتری می کرد تا به منظور و هدف خود – یعنی قرب به خداوند متعال و ویژگی یافتن در پیشگاه او – زودتر نائل شود . بلکه باید گفت که کوتاهی و سهل انگاری چنین عالم و دانشمند در بکارگرفتن علم ، و علاقه به پیروی از شهوات و تمایلات ، نمایانگر این حقیقت است که او در شناخت خدا به قشر و پوسته و اسامی و عناوین ، اکتفاء کرده و در لب و مغز و معنای این معرفت ، طرفی نبسته است ؛ زیرا اگر خدای را درست و به حق می شناخت بیمی از او در دلش پدید می آمد ، و تقوی و پارسائی را در پیش می گرفت . چنانکه پروردگار متعال به همین نکته در قرآن کریم هشدار داده و فرموده است : (((انما یخشی الله من عباده العلماء))) (۱۸۹) از میان بندگان خدا ، فقط دانشمندان از او بیمناکند . اساسا معقول و قابل تصور نیست که فرد

عاقلی ، شیر را بشناسد و ترس و بیمی را از او در دل خود احساس نکرده و از آن نپرهیزد و نسبت به آن بر حذر نباشد . خداوند متعال به داود نبی (علیه السلام) وحی کرد همانگونه که از جانور نیرومند و شکارگر ، می هراسی از من بترس) . آری ، اگر کسی شیر را ندیده باشد و آنرا فقط از لحاظ رنگ و فرم و نام و عنوان بشناسد ممکن است از آن ، ترسی به دل راه ندهد . ولی باید گفت که گویا او حقیقهٔ شیر را نشناخته است ؛ (چون اگر واقعا این موجود نیرومند را درست می شناخت قطعا بیم و وحشتی او او در دلش پدید می آمد) . در فاتحه و آغاز کتاب آسمانی (زبور) آمده است : (راءس و عضو حساس و اندام حیاتی حکمت و دانائی ، ترس و بیم از خدا است) .

د – پالایش دل از رذائل اخلاقی

(تقصیر و کوتاهی ورزیدن در بکارگرفتن علم ، منحصر به مطالبی نیست که قبلا از آنها یاد کردیم ؛ بلکه) عالم و دانشمند – علاوه بر تقصیر در عمل ، و رفتار بر طبق قوانین شرع ، و بکار گرفتن حقائقی که فقهاء و اصحاب فتوی تدوین کرده اند از قبیل : نماز ، روزه ، دعاء ، قرآن و سایر انواع عبادات – ممکن است در انواع دیگری از اعمال ، گرفتار تقصیر و سهل انگاری گردد ؛ زیرا اعمالی که بر عالم و دانشمند واجب است ، و نیز اعمال غیرواجب به آنچه که فقهاء گفته اند ، منحصر و محدود نمی باشد ؛ بلکه در بیرون از محدوده ابوابی که فقهاء و مجتهدان در کتابهای خود تنظیم نموده اند ، فرائض و تکالیف واجب و غیرواجب دیگری برای عالم و دانشمند وجود دارد که از اهمیت بیشتری برخوردار بوده و شناخت و پی جوئی آنها واجب تر ، و دقت و موشکافی درباره آنها مهمتر است . و آن عبارت است از پالایش دل و جان از رذائل اخلاقی مانند : تکبر ، ریاء ، حسد ، کینه و امثال آنها از خویهای ناستوده ای که شخصیت روحی و معنوی انسان را به انحطاط و نابودی می کشاند . حقایق مربوط به آن در کتابهائی که منحصرا در این مسائل بحث می کند مانند کتب (علم اخلاق) کاملا ثبت و ضبط شده است . یک فرد عالم و دانشمند ، باید زبانش را از غیبت ، نمامی و سخن چینی ، گفتار نفاق آمیز ، ذکر عیوب و خرده گیریهای بی جا از مسلمانان ، و امثال اینگونه سخنها حراست نماید . او باید از سایر جوارح و اعضاء خود بدینسان صیانت کند ؛ زیرا اعضاء و اندام انسان نیز دارای احکام خاص و گناهان ویژه ای است که این احکام و مقررات و گناهان مربوط به اندامهای مختلف انسان در موارد و جاهای مناسب خود مورد بحث و بررسی قرار گرفته است که هر فرد مسلمانی باید ناگزیر آنها را فراگیرد و در برابر این مقررات ، سر تسلیم و طاعت فرود آورد . این مقررات و احکام عبارت از تکالیف و وظائفی است که از کتابهای فقهی – در ضمن بحث از بیع و اجاره و امثال آنها – به دست نمی آید ؛ بلکه برای شناخت این وظائف (که فوق قوانین فقهی است و از موقعیتی والاتر برخوردار است) ، باید به علماء واقعی مراجعه نمود ، علماء و دانشمندانی که پای بند عمل به علم ، و کردار بر طبق آگاهی خود می باشند . و نیز باید به کتبی مراجعه کرد که صرفا وظائف و مقررات مذکور در آن تدوین شده است . (این کتب عبارتند از کتابهای اخلاق و عرفان دینی که در میان آثار دانشمندان اسلامی ، شمار فراوانی از آنها به چشم می خورد ، و حاوی نکات جالب و عمیقی است که می تواند در شخصیت روحی و انسانی فرد ، سازمانی دقیق ایجاد کند) . این قضیه ، بسیار شگفت آور است که عالم و دانشمند خداشناس ، منحصرا به علوم رسمی و متداول ، مغرور گشته و بدان بسنده کند ، و از اینکه دانشهای کلاسیک و علوم معمولی را فراگرفته است خود را دلخوش سازد ؛ ولی از اصلاح نفس و آراستن و پیراستن جان و دل ، و کوشش در جلب رضای پروردگار خود ، غافل ماند . غرور و غفلت و خودباختگی دانشمندی که با چنین شرائطی به سر می برد از طریق علم و عمل یا به عبارت دیگر : از طریق آگاهی ها و رفتارش ، مکشوف و روشن گردد . اما از نظر عمل : ما درباره علت و عاملی که یک فرد دانشمند از رهگذر آن گرفتار غرور و فریب شیطان می گردد مطالبی را قبلا یاد کردیم ، و گفتیم که داستان چنین دانشمندی همانند داستان بیماری است که برای درمان خویشتن فقط به داروشناسی و نسخه پردازی و تکرار استنساخ و قرائت و خواندن نسخه دارو و تعلیم این دارو به

دیگران ، اکتفاء می کند . (بدیهی است که او – علیرغم همه این مساعی – اگر به نسخه دارو عمل نکند ، معالجه نمی گردد) . بلکه باید گفت : داستان چنین دانشمند ، شبیه داستان کسی است که به بیماری(بواسیر فیستول) و (برسام = التهاب کبد) مبتلا و گرفتار است ، و شدت ایندو بیماری ، او را در لبه پرتگاه مرگ قرار داده است . چنین بیمار باید داروی درمانبخش و طرز بکاربردن آنرا شناسائی کند . اگر او (به جای اینکه در صدد چنین کوششبرآید) خود را سرگرم شناختن داروی درمان کننده حیض و استحاضه نماید و شب و روزخود را در بررسی دوای حیض و استحاضه و تکرار آن صرف کند – در حالیکه او بهقطع و یقین میداند که مرد است و در تمام مدتطول عمر خویش به هیچوجه دچار قاعدگی و استحاضه نمی گردد – ؛ ولی (در تاءییدمساعی خویش) می گوید : ممکن است زنی دچار این حالت شود و از من راجع بهمسائل مربوط به آن ، پرسش نماید . (پرواضح است که اینگونه طرز تفکر) ، کمال غفلت و غرور ، و منتهای حماقت و نابخردی است ؛ زیرا چنین شخصی به جای آنکه خودرا با شناسائی داروی درمان بخش و بکاربردن آن ، از بیماری مهلك بواسیر و برسامنجات دهد ، سرگرم همان مسائل مربوط به قاعدگی و استحاضه ای است که هرگزگرفتار آنها نخواهد شد . یك فقیه نما و باصطلاح : عالم به مسائل دینی – که پیروی از تمایلات نفسانی بر او چیره گشته ، و به دنیا متکی است ، و به بیماریهای کشنده : حسد ، تظاهر و خودنمائی ، خشم ، کینه ، و عجب و غرور نسبت به اعمالی که آنها را اعمال شایسته خویش می پندارد ، مبتلا و گرفتار است ، و تصور می کند که ، اعمال او درست و شایسته می باشد ، مسلما او همانند آن بیمار کذائی است (که به علت غفلت از خویشتن و پرداختن به دیگران ، موجبات تیره روزی و نابودی خود را فراهم می کند) . اگر او باطن و درون خود را ، مورد تفتیش و بازرسی قرار دهد می بیند که این حالات درونی او از جمله معاصی آشکار و پلیدیهائی است (که برای هیچکس ، تردیدی در زشتی آنها وجود ندارد) . بنابراین باید چنین فردی ، توجه و التفات خود را به سخنان نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) معطوف سازد که فرمود : (ناچیزترین ریا و خودنمائی ، به عنوان شرك ، تلقی می شود) (۱۹۰) و به این سخن پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) گوش فرا دهد که گفت : (آنکه در دلش کمترین حالت کبر و ذره ای خود بزرگ بینی وجود دارد به بهشت درنیاید) (۱۹۱) . و به این گفتار رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بنگرد که فرمود : (حسد و تنگ نظری ، حسنات و کارهای نیك انسان را می بلعد و نابود می سازد ، آنچنانکه آتش ، هیزم را می بلعد) (۱۹۲) (و آنرا به خاکستری ناچیز مبدل می نماید) . و یا به این گفتار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) التفات کند که فرمود : (مال دوستی و جاه طلبی ، نفاق و دوگونگی شخصیت را در دل انسان می رویاند همانگونه که آب ، گیاه را می رویاند) (۱۹۳) . او باید به اخباری بنگرد که درباره عوامل کشنده شخصیت انسان ، (از معصومان (علیهم السلام) به ما رسیده و در کتابهای حدیث ، تدوین شده است . باری ، چنان عالم و دانشمند ، بدینسان از بکارگرفتن داروهائی که سایر عوامل و بیماریهای کشنده باطنی را درمان می کند ، دریغ می ورزد ، به گونه ای که نسبت به این داروهای حیات بخش و شخصیت آفرین ، بی اعتناء می گردد . و احیانا ممکن است به علت همین اهمال کاریها – پیش از آنکه موفق به توبه شود و رفتار نامطلوب گذشته خویش را جبران نماید – (با دست و دلی آلوده و کثیف ، مرگ ، او را در ربوده و این جهان را که آزمایشگاه انسان است ، ترك گوید) و با شرائطی ، خدا را ملاقات کند که بر او خشمگین باشد . چنین دانشمندی که باید برای درمان بیماری شخصیت روانی خود ، سخت کوش و پرتلاش باشد – به جای اینکار – از مسائلی پی جوئی میکند که در زندگانی او کمتر به کار می آید . او مساعی و کوششهای بی دریغی در آن مسائل مبذول می دارد و به شدت ، خود را به مطالعه و تدریس علم نحو و صرف کلمات و منطق و بحث از انواع دلالات ، و بررسی مسائل حیض ، استحاضه ، صلح ؛ اجاره ، لعان ، جراحات ، دعاوی ، بینه ، قصاص ، دیات (و امثال اینگونه مسائل) سرگرم می سازد که در تمام مدت عمر و زندگانی خود – جز به ندرت – بدنها نیازی پیدا نمی کند . و اگر شخصا نیازمند شناسائی دقیق این مسائل باشد و یا دیگران به شناسائی آنها احساس احتیاج نمایند ، باید بدانیم که دانستن این مسائل از واجبات کفائی است (که با دانستن دیگران ، تکلیف او در شناسائی این مسائل ، ساقط می شود و از آن پس ، دانستن او الزامی نخواهد بود) . اگر او در چنین شرائطی

به این مسائل روی آورد ، در حقیقت از علوم و معارفی روی گردان شده است که به اتفاق همه علمای اسلام ، واجب عینی است (که اگر دیگران دست اندر کار چنین علوم و معارف گردند ، تکلیف الزامی او نسبت به آنها ساقط نمی شود . و او موظف است – با وجود اینکه دیگران این علوم را فراگرفته اند – خود نیز به عنوان یک تکلیف صد در صد الزامی و واجب عینی – همین علوم و معارف را فراگیرد) . هدف این علوم (یعنی علوم رسمی متداول از قبیل صرف و نحو و و . . .) – در صورتیکه منظور از یادگیری آنها ، جلب رضای خداوند بزرگ و نیل به پاداش عظیم او باشد – به عنوان یک تکلیف و واجب کفائی است . بدیهی است که واجبات کفائی در جنب واجبات عینی ، در درجه دوم اهمیت قرار دارد . یعنی نخست باید واجبات عینی را فراگرفت و سپس به واجبات کفائی پرداخت . اگر هدف همان دانشمند فقیه – که معلومات و مایه های علمی خود را کاملا شناسائی کرده است – تحصیل رضای خدا و امتثال از اوامر او باشد باید در ترتیب علوم و تحصیل آنها ، به علوم مهمتر و نافع تر پیش از علوم دیگر – بر حسب درجه اهمیت و نفع آنها – سرگرم شود (و بدآنها پای بند باشد) ؛ چون در غیر اینصورت باید گفت که او یا دچار حیرت و سرگردانی و غفلت و بی خبری نسبت به علوم و معارف بسر می برد ، و یا آنکه فردی متظاهر و ریاکار در دین و فریب خورده ای است که پویای ریاست و برتری و جاه و مقام و مال می باشد . بنابراین او باید برای درمان یکی از این دو بیماری : (غفلت و ریاکاری) از داروهای درمان بخش آن ها آگاه شود ، و پیش از آنکه هر یک از این دو بیماری بر او چیره گردد و در او مزمن شود و شخصیت معنوی و انسانی او را از پای درآورد ، به معالجه و درمان آنها مبادرت ورزد . فقه و علم واقعی چیست ؟ علاوه بر این باید بداند که صرف یادگیری مسائل مدون فقهی ، از دیدگاه خداوند ، فقه واقعی نیست . فقه و بصیرت واقعی دینی – از دیدگاه پروردگار متعال – درک و شناسائی جلال و شکوه و عظمت خداوند است . در سایه چنین درک و شناختی است که خوف از خدا و هیبت نسبت به او ، و در نتیجه ، خشوع و توجه و انعطاف مطلوب ، در دل انسان به ثمر می رسد . و همین شناخت ، او را به تقوی و پارسائی و شناسائی صفات مخوف و نامطلوب ، و نیز درک صفات ستوده و مطلوب ، وامیدارد تا سرانجام از صفات نکوهیده بر حذر بوده و دست اندر کار صفات مطلوب گردد . نتیجه این کوششها این است که خوف الهی را شعار دل خویش ساخته و در قلب او ، حزن و اندوهی (به خاطر اعمال ناستوده اش) برانگیخته شود . خداوند متعال ، انسان را به همین مساءله در نبشتار آسمانی خود هشدار داده و فرموده است : (((فلولانفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون))) : (۱۹۴) چرا پاره ای از اقوام و گروهها از شهر و دیار خود بیرون نمی روند تا در مسائل دینی ، از فقاهت و بینش دینی برخوردار گردند ؟ و آنگاه که به شهر و وطن خویش بازمی گردند مردم وابسته به خود را (از رفتار نادرست بازداشته و آنان را از چنان اعمالی) بیمناک سازند تا آنان از آنها برحذر باشند . علم و دانشی که انذار و بیمناک ساختن مردم از گناه – در سایه رهنمودهای آن به دست می آید – همین علم مدون فقهی معمول و متعارف نیست ؛ زیرا منظور از فقه معمول و متداول ، صیانت اموال است که با شرائط مورد نظر در معاملات ، چنین صیانتی پیش بینی و ضمانت می گردد . و نیز منظور از فقه مدون ، نگاهبانی بدن به وسیله مال و پیشگیری از قتل و جرح (و امثال آنها است) . مال (که به وسیله قوانین مقرر در معاملات ، صیانت می گردد) باید به عنوان آلت و ابزار و وسیله ای برای سیر به سوی (الله) مورد استفاده قرار گیرد . بدن (که صیانت آن در ظل قوانین حدود و دیات و قصاص ، تاءمین می شود) مرکب و وسیله نقلیه ای است که باید از آن برای پیمودن این مسیر و گذرگاه – یعنی دنیا – بهره برداری شود . بنابراین نباید این آلت و ابزار (یعنی مال) ، و این مرکب و وسیله نقلیه (یعنی بدن) را هدف زندگانی انسانی دانست . و این وسیله را نباید به عنوان هدف و مقصود نهائی تلقی نمود . با توجه به این نکته ، علم و دانش اساسی و بنیادی عبارت از شناختن و پیمودن طریقی است که انسان را به خدا می پیوندد . علم واقعی عبارت از شناختن طرز طی نمودن و درنوردیدن گردنه ها و دست اندازهای روحی است که این دست اندازها ، همان صفات ناستوده انسانی می باشد . این صفات زشت ، میان انسان و خدای او پرده و حجابی ایجاد می کند که اگر انسان – با آلودگی به چنان صفاتی – از دنیا برود ، از لقاء

رحمت پروردگار مهربان ، محجوب و محروم خواهد شد .

ه- چند نمونه و مثال عبرت انگیز درباره دانشمندان غیرواقعی

با توجه به نکات مذکور به این نتیجه می رسیم که علم و دانش حقیقی ، انگیزه پدید آمدن خشیت و بیم از خدا و ترس از گناه در دل انسان می گردد . و بلکه باید گفت : که ترس و بیم از گناه ، ویژه دانشمندان واقعی است . چنانکه خداوند متعال ضمن آیه (((انما یخشی الله من عباده العلماء))) به همین نکته ، مردم را آگاه کرده است . و در ترس از گناه ، میان فقهاء و سایر دانشمندان در این جهت ، فرقی وجود ندارد ، (یعنی عالم واقعی اعم از فقیه و غیرفقیه ، بیم از خدا را کاملا در دلش احساس می نماید) . داستان فقیه و دانشمندی که صرفا به شناخت فقه معمول و متعارف و علوم رسمی ، خویشتن را محدود و راضی می سازد (و به علوم و معارف اساسی نمی پردازد) ، داستان کسی است که در رفتن به سفر مکه و انجام مناسک حج ، تنها به دانستن کیفیت دوختن درز مشک آب و موزه و پاافزار یعنی کفش اکتفاء کند ، (و مسائل اساسی حج را فرانگیرد) . بی تردید اگر چنین مسافری ، فاقد مشک آب و کفش و پاافزار باشد نمی تواند مناسک حج را برگزار کند . ولی صرف آشنائی به طرز دوختن درز مشک آب و پاافزار نمی تواند به هیچوجه با این شخص کمک کند که پس از بازگشت از سفر حج به عنوان (حاجی واقعی) تلقی شود . (اگر این شخص به تمام اطلاعات مربوط به طرز دوختن درز مشک آب و کفش عمل کند کسی نمی گوید : او مناسک حج را انجام داده است ؛ بلکه می گویند : به هیچوجه کاری که به حج و مناسک آن ارتباط دارد ، انجام نداده است) . اگر فقیه ، از علوم فقهی متداول ، بی اطلاع باشد قهرا شناسائی احکام دینی دستخوش عقب افتادگی و تعطیل خواهد شد ؛ ولی شناسائی احکام فقهی (منهای شناخت علوم واقعی و اساسی) نمی تواند خود فقیه را نجات داده ، و نیز نمی توان چنان علمی را به عنوان علمی رهائی بخش شناخت . (فقیه باید پیش از فقه ، از حس خودیابی و خدایابی و شناخت راه و رسم نیل به رضای خدا ، برخوردار باشد تا راه نجاتی برای خویشتن - قبل از پرداختن به دیگران - در رسیدن به رضای خدا بگشاید) . ما این واقعیت را پیش از این یاد کردیم . بلکه باید گفت : علوم رسمی و متداول ، زمینه پرداز و مقدمه برای مقصد و هدفی است که صرفا آن هدف ذاتا مطلوب می باشد . (علوم رسمی ، ابزار و وسیله رسیدن به این هدف است . بنابراین چگونه می توانیم در طریق و مسیر این هدف ، متوقف بمانیم و هدف و مقصد را فراموش کنیم ، و یا مقصد را فدای طریق و وسیله سازیم ، و به اصطلاح : (ذی المقدمه را برای مقدمه قربانی کنیم)) . اگر شرائط و اوضاع کسی که عالم و عارف به قوانین و احکام الهی است ، و به دستورات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و ائمه دین (علیهم السلام) آشنا می باشد و نسبت به معارف آئین آسمانی ، برخوردار از آگاهی است ، (و در عین حال ، فاقد علوم اساسی و بنیادی می باشد) ، همانند همان شخصی باشد که برای انجام مناسک حج ، فقط راه و رسم دوختن درز کفش و کفشگری و پینه دوزی را فراگرفته است ؛ وضع و حال حکماء و فلاسفه چه خواهد بود ؟ ! فلاسفه ای که عمر خویش را در شناسائی عالم کون و فساد مصروف می دارند ، عالم و جهانی که آینده آن فساد و نابودی محض است ، و این حکماء افکار خود را سرگرم شناختن وجود می سازند که آیا وجود ، عین ذات موجودات است ، و یا امری است زائد بر ذات موجودات ، و یا امری است مشترک میان موجودات . و بالاخره درباره اینگونه مسائل بحث می کنند که هیچگونه بازده و ثمری ندارد . بلکه باید گفت : خود آنها نیز نمی توانند (از رهگذر این کاوشها) به حقیقت خواسته و مطلوب خود در معرفت دست یابند تا چه رسد به اینکه دیگران را - که دست اندر کار این علم نیستند - به حقیقت خواسته و مطلوب آنان ، آگاه سازند . داستان چنین دانشمندان ، شبیه داستان پادشاه و فرمانروائی است که خدمه و نوکرانی برای خود تهیه ببیند و به آنها دستور دهد که وارد خانه و کاخ او گردند ، و به انجام خدمات و وظائف خویش قیام نمایند ، و به گونه ای در تکمیل و سازندگی خود بکوشند که در پیشگاه او دارای قرب و منزلتی گشته ، و از کارهائی که موجب طرد آن ها می شود بپرهیزند . آنگاه که این مستخدمان را وارد سرای خویش می سازد تا به

وظائف و ماءموریت خویش عمل کنند ، آنان به جای انجام وظائف و خدمات ، سرگرم نظاره و تماشای در و دیوار و زمین و حیاط و سقف کاخ شوند . و این نظاره و تماشا را تا آخر عمر ادامه دهند ، و تمام فرصتها را صرف تماشای اطراف و جوانب و داخل و خارج آن کاخ نمایند ، تا آنگاه که مرگ آنها را فرارسد ؛ در حالیکه نفهمند منظور از آوردن آنها به این سرا و کاخ ، چه بوده است . راستی ، اوضاع و احوال این مستخدمان و اینگونه علماء از دیدگاه سرور آنها چگونه خواهد بود ، سرور و آقائی که - علیرغم تمام سهل انگاری آنان در طاعت ، و تقصیر آنها در فرمانبرداری از دستورات ، و بلکه آلودگی اشمئزازآور آنان به گناه - از انعام و احسان مهم خود نسبت به آنان هیچگونه دریغ نورزیده است ؟ (بدیهی است که این خدمه و نوکران بی خاصیت و چنین دانشمندانی هیچگونه نصیبی نخواهند داشت) . باید متوجه باشیم که داستان اینگونه دانشمندان ، داستان خانه ای است که اندرون آن ، تیره و ظلمانی است ؛ ولی چراغ فروزانی بر بام این خانه می درخشد که ظاهر و بیرون خانه را روشن می سازد ؛ (ولی درون خانه همچون شب دیجور ، تیره و ظلمانی است) . بلکه داستان اینان همانند انبار فاضل آب و مزبله ای است که ظاهر و رویه آن با (سنگ و) گچ ، سفیدکاری و آراسته شده است ؛ ولی درون و ژرفای آن سخت متعفن و آلوده است . و یا آنکه مثل آنان همچون گور مردگان است که ظاهر و بیرونی آراسته دارد ؛ ولی در دلش ، مردار متعفنی را در بر گرفته است . ظاهرش چون گور کافر پر حلل باطنش قهر خدا عز و جل و یا مانند کسی است که پادشاه و شخصیت برجسته ای را به میهمانی دعوت کند و به همین جهت دروازه بیرون خانه را با گچ کاری می آراید ؛ ولی در محل ورود منزل ، مزبله ها و کثافات را رها کرده و فکری به حال آن نمی کند ، (و برای جلوگیری از انتشار تعفن و بوی اشمئزازآور آن ، چاره اندیشی نمی نماید) . بی تردید ، چنین حالاتی از چنان اشخاصی ، نمایانگر فریب خوردگی و نیرنگ یابی آشکار آنها از شیطان است . نزدیکترین مثال برای نشان دادن حالت فریب خوردگی چنان دانشمندانی ، داستان شخصی است که در زمینی به کشاورزی می پردازد ، و کشته او می روید . اما همراه روئیدن آن ، بوته ها و علفهای هرز و بی خاصیتی - که کشته های او را ضایع و تباه می سازد - نیز می روید . لذا دستور میدهد و در صدد برمی آید که زراعتش را از علفها و بوته های هرز ، وجین و پاکسازی کنند و آنها را از میان ببرند . ولی این شخص به جای ریشه کن ساختن علفهای هرز ، فقط آنها را از وسط می برد و در نتیجه ، ریشه آن در دل زمین باقی می ماند و با چنین پاکسازی (به جای ریشه کن ساختن عوامل تباه سازنده زراعت) ، آنها را بیشتر تقویت می کند ، و سرانجام ، این علفها و بوته های هرز دوباره با قدرت و نیروی بیشتر شروع به روئیدن می نماید . کانون و مرکز رویش نقائص و ریشه تمام رذائل و حالات ناستوده انسان ، عبارت از اخلاق و خویهای نامطلوب و پستی است که در دلها جای گرفته است . اگر کسی زمینه قلب و درون خویش را از اینگونه خوی ها پاکسازی نکند ، حتی طاعت و امتثال ظاهری او نسبت به اوامر و دستورات الهی ، ناتمام و ناقص خواهد بود . و در نتیجه با عوامل زیان بخش به شخصیت معنوی و انسانی - که همواره رو به قوت و تزاید خواهد بود - درگیر می باشد . بلکه چنین عالم و دانشمند ، مانند کسی است که به بیماری برص و پیسی و مرض جلدی ، مبتلی شده و موظف است که بدنش را با داروئی مالش و ماساژ دهد ، و شربت معالجی نیز بنوشد تا بیماری او درمان گردد . او باید بدن را با دارو مالش دهد تالک و پیس ظاهری ، زدوده شود . و نیز شربت بنوشد تا ماده و منشاء این بیماری از درون او ریشه کن گردد . حالا این بیمار ، فقط بدنش را با داروی مخصوصی مالش و ماساژ می دهد ، ولی شربت را نمی نوشد ؛ بلکه چیزهائی را تناول می کند که به ریشه و ماده این بیماری مدد می رسانند . بدیهی است که با چنین کاری ، ریشه و منشاء بیماری در (درون) او تقویت می شود ، ولی او همواره فقط به ظاهر بدن می پردازد و آنرا ماساژ میدهد ؛ در حالیکه ریشه این بیماری - به خاطر ترک نوشیدن دارو - در اندرون وی هر چه بیشتر پیشروی می کند تا سرانجام او را از پای درمی آورد . از خداوند متعال میخواهیم که نخست ما را به اصلاح خویشتن موفق ساخته تا درون و باطن خود را از بیماریهای اخلاقی بپیرائیم . و چشمان ما را به عیوب و خرده ها و نقائص مان بینا گرداند . و ما را از رهگذر معلومات و معارف مان بهره مند سازد . و مایه های علمی ما را حربه و دلیلی زیانبار بر ما قرار ندهد . توفیق و کامیابی ما در نیل به

این آرزوها به دست توانای خدائی است که از تمام مهربانان و بخشایشگران ، بخشایشگرتر و مهربان تر است .

۳- بکار بستن علم ، و توجه و توکل به خدا ، و برخورداری از جهت یابی صحیح

برای هر یک از معلم و شاگرد - علاوه بر خلوص نیت و بکار بستن علم - شرائط متعدد و وظائف متنوع و فراوانی وجود دارد که همه این شرائط و وظائف در همان شرط دوم یعنی بکاربستن علم ، خلاصه می شود ؛ زیرا علم و دانش وسیله نیل به اخلاق کریمه و رفتار ستوده و پسندیده ، و منزه ماندن انسان از خویها و کردار زشت و بد می باشد . اگر عالم و دانشمند ، این دست افزار گرانبها را عملا- بکار گیرد و به علم خویش - به صورتی درست و در جهت صحیح - عمل کند ، خداوند متعال او را به هر گونه خیر و سعادتی - که پویائی آن ممکن است - دسترسی می دهد . و از هر عامل و انگیزه ای - که موجب زشتی چهره شخصیت او می گردد - بدور می سازد . پس آنچه بر معلم و شاگرد - پس از پاکسازی و تصفیه باطن و جان و روان از رذائل اخلاقی ، و بکارگرفتن علم - لازم و ضروری است این است که سراپای وجودشان را از درون و بیرون ، متوجه خدا ساخته و در تمام شئون ضروری زندگانی خویش به او متکی باشند و فیض بهره ها را از پیشگاه الهی ، درخواست و دریافت کنند ؛ و آنها را نزد خدا جستجو نمایند ؛ زیرا علم و دانش - همانگونه که از بیان امام صادق (علیه السلام) نقل کرده ایم - از رهگذر کثرت تعلم و دانش آموختن به دست نمی آید ؛ بلکه علم و دانش عبارت از پرتو و نوری است که خداوند در دل و جان کسی می افکند که خواهان هدایت او است ، و او باید متوکل به خدا بوده ، و امور خویش را به وی واگذار نموده ، و بر علل و اسباب طبیعی و دنیوی تکیه نکند . اگر این عالم و دانشمند در شئون مختلف زندگانی ، صرفا به علل و اسباب دنیوی متکی باشد ، و امور زندگانی خود را به همانها واگذار نماید ، همین علل و اسباب به صورت بار گران و کمرشکن بر دوش او سنگینی می کند و موجب انحطاط شخصیت وی می گردد . آری عالم و متعلم نباید بر هیچ کس و بر هیچ چیزی از آفریده های خدا متکی باشند ؛ بلکه باید زمام امور خود را - در زندگانی و رزق و روزی و امثال آنها - به خداوند متعال واگذار نمایند تا از این رهگذر نفحات قدس الهی و الطاف پاکیزه پروردگار و لحظات انس و الفت با خداوند ، بر آنها تجلی کند و از رهگذر آن ، مشکلات آنان حل و گشوده شده و کژی آنها به راستی آید ، و منظورشان تاءمین گردد و امور زندگانی آنها به صلاح بازآید . از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) روایت کرده اند که فرمود : (خداوند متعال به ویژه ، عهده دار رزق و روزی طالب علم و دانشجو می باشد ، و روزی او را اختصاصا به طریق خاص و متفاوت از دیگران تضمین می کند که سایر مردم ، مشمول این لطف خاص او نیستند ، یعنی علاوه بر آنکه به طور عموم ، روزی سایر مردم را نیز به عهده گرفته است روزی او را به طرز خاصی بدو ارزانی می کند . به عبارت دیگر : سایر طبقات مردم در کسب اسباب معیشت و زندگانی ، به سعی و کوشش نیاز دارند تا روزی خود را بدست آورند ، و غالبا در سایه مساعی خود به آن دست می یابند ؛ در حالیکه یک دانشجوی پویای علم به چنین سعی و کوششی - برای امرار معاش - مکلف و موظف نیست ، (و نیازی به آن ندارد) ، بلکه او موظف است که جویای علم و دانش باشد و باید بداند : چون در مسیر دانشجوئی ، از حسن نیت و اخلاص در اراده ، برخوردار است خداوند متعال ، هزینه معاش و زندگانی او را کفایت و ضمانت خواهد کرد) . در طی حالات شخصی زندگانی من ، حوادث و رویدادهای جالب و دقیقی را به یاد دارم که اگر به گردآوری و تدوین آنها بپردازم به جائی می رسد که خدا بهتر از هر کسی به این توجهات ظریف و مشحون از جمال و زیبائی ، آشنا و آگاه است . آری او می داند که چه رفتار خوش آیندی از ناحیه وی نصیب من گشت . از آن زمانی که به تحصیل علم سرگرم شدم : (اوائل دهه ۹۳۰ ه ق .) تا این زمان که به نگارش این کتاب می پردازم یعنی (نیمه ماه رمضان ۹۵۳ ه ق .) (حوادث جالبی که نمایانگر مراحم دقیق الهی است در سراسر زندگانی تحصیلی ام اتفاق افتاده که واقعیت سخنان نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) را آشکار می سازد) . و خلاصه : شنیدن کی بود مانند دیدن . (من همه این توجهات مهرآمیز و الطاف ظریف و دقیق پروردگار حکیم را شهود کرده ام که فعلا

جای بازگو نمودن آنها نیست) . نتیجه عدم توکل به خداوند متعال : استاد متقدم و پیشین ما : محمد بن یعقوب کلینی از حسین بن علوان آورده است که می گفت : (در مجلس درس استادم ، سرگرم فراگرفتن علم بودیم . در یکی از سفرها هزینه مالی من تمام شد و چیزی نداشتم . یکی از دوستان و یاران ما به من گفت : تو که گرفتار چنین اوضاعی هستی به چه کسی دل بسته ای و به که امیدواری (تا هزینه زندگانی ترا تاءمین کند ؟) گفتم : به فلانی . گفت : سوگند به خداوند که (با چنین فکر و اندیشه ای) نیاز تو برآورده نمی گردد ، و آرزو و امید و درخواست تو ، به سرانجامی موفقیت آمیز منتهی نخواهد شد . گفتم : خدای ، ترا بیامرزاد ، به چه دلیل با چنین قاطعیتی اظهارنظر می کنی و مرا نومید می سازی ؟ گفت که امام صادق (علیه السلام) به من فرمود ؛ در یکی از نبشتارها ، این مطلب را خوانده است که خداوند متعال می گوید : به عزت و شکوه و بزرگواری و مقام والایم بر عرشم سوگند ، امید و آرزوی هر آرزومندی را – که در آمال و آرزوهای خود به غیر من روی آورد و به آن دل ببندد – به یاءس و نومیدی مبدل می سازم ، و بر قامت چنین کسی از دیدگاه مردم ، لباس خواری و مذلت را می پوشانم که در نظر آنها ، فروهشته و خوار گردد . او را از درگاه خود می رانم و پیوند او را از خویش می گسلم . آیا او در شدائد و مشکلات زندگانی به که امیدوار است ؟ در حالیکه ناهمواریها و مشکلات زندگانی جهان زیر قبضه قدرت من قرار دارد ؛ ولی او چشم امید به غیر من دوخته و با مدد فکر و اندیشه شخصی و تصور خود درگاه دیگری را می کوبد ، با اینکه می داند کلید مشکل گشای تمام درهای بسته در دست من است . و درگه من همواره فراسوی بندگانی که مرا می جویند و مرا می خوانند ، گشوده است . آیا کسی هست که در مصائب زندگانی ، چشم امید به من دوخته باشد و من امیدها و آرزوهای (مشروع) او را برآورده نساخته باشم ؟ آیا چه کسی – در یک مسئله مهم و کاری عظیم – به من امیدوار بوده که من امید او را بریده و نومیدش ساخته باشم ؟ . من امید و آرزوهای بندگانم را حفظ و ضمانت کرده ام ؛ ولی آنها به حفظ و ضمانت من ، راضی و دلخوش نیستند . آسمانهایم را از موجوداتی مقدس یعنی فرشتگان ، مشحون ساخته ام که از تسبیح و تقدیسم هیچگاه خسته و ملول نمی گردند . به این موجودات مقدس فرمان داده ام که هیچ دری را به روی بندگانم نبندند و میان من و آنان ، مانعی ایجاد نکنند . ولی این بندگان (بدگمان من) به گفتار و وعده های من اطمینان نکرده اند . آیا آنان نمی دانند که اگر حادثه ای سنگین ، آنها را بکوبد و ضربه ای بر آنها وارد سازد جز من ، کسی قادر به جلوگیری و از میان بردن آن نیست ، مگر آنگاه که به اراده و اذن من ، کسی بتواند غمگسار و یاور انسانی دیگر باشد . پس چه شده است که می بینم او از من دل بریده و از من روی برگردانده است ، چرا باید او را در چنین حالتی ببینم ؟ من در مقام جود و کرم ، نعمتهائی به وی ارزانی داشته ام که آنها را از من درخواست نکرده بود . آنگاه که این نعمتها را از او ربودم ، بازگرداندن آنرا از من درخواست نکرد ، بلکه اعاده آنرا با غیر من در میان گذاشت . آیا او چنین می پندارد – با اینکه من همواره قبل از درخواست و تقاضایش وی را مشمول عطای خویش قرار میدهیم – آنگاه که درخواست می کند ، از وی دریغ می کنم ؟ ! . (هرگز اینطور نیست . من به درخواست مشروع او پاسخ مثبت می دهم) . آیا من ، بخیل و دریغ کارم که او مرا رها کرده و از توجه به من ، دریغ می ورزد و مرا دریغکار می پندارد و به غیر من روی می آورد ؟ آیا جود و کرم از آن من نیست ؟ آیا گذشت و رحمت در ید قدرت من نیست ؟ آیا من کانون و مرکز و محور امیدها و آرزوها نیستم ؟ اگر کسی از من قطع امید کند ، و به غیر من در آمال خویش پناه برد ، آیا چنین آرزومندان و امیدوارانی – که چشم امید به غیر من دوخته اند – هیچگونه ترس و بیمی ندارند (که مبادا آرزوهایشان بر باد رود ؟) اگر تمام ساکنان کرات آسمانی و مردم کره خاکی ، امید و آرزوی خود را با من در میان گذارند ، و من در مقام برآورده ساختن آرزوهایشان ، به هر یک از آنها همان مقدار عطاء کنم که برابر خواسته همگان باشد ، به اندازه عضو مورچه و ذره ای از ملک و دارائی من کاسته نمی شود . آن ملک و دارائی که من ، مدیر و سرپرست و نگاهبان پایداری و بقاء استمرار آن هستم چگونه دستخوش کاهش و نقصان می گردد ؟ (چون دریای کرم و احسان مرا ، کرانی نیست و مرحمت من پایان پذیر است) . وای بر کسی که از مرحمت من نومید است ، و از فرمان من سرمی پیچد ، و مراقب من نیست . چنین کسی ، بدفرجام و تیره بخت

می باشد) (۱۹۵) . شیخ و استاد بزرگوار یعنی کلینی ، همین روایت را با سندی دیگر از سعید بن عبدالرحمن در کتاب خود آورده که در پایان آن ، چنین آمده است : راوی گفت : (به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم : یابن رسول الله ؛ این حدیث را بر من املاء فرما (تا آنرا بنویسم) امام صادق (علیه السلام) آنرا املاء فرمود . و من گفتم : سوگند به خداوند که از این پس ، حاجتی را با غیرخدا در میان نمی گذارم) (۱۹۶) . باید بگویم این سخن گرانمایه - که از مطالع نبوت بر افق امامت - از ناحیه خداوندی که منزه از هر گونه نقص و عیب است - پرتوافکن است ، در تحریص و ایجاد شوق توکل به خداوند ، سخنی است کافی و رسا ، و مضامین عالی آن برای انسان ، درس کاملی است (که به او می آموزد) تا امور زندگانی خود را به خدا سپرده و در تمام مسائل مهم حیاتی به او متکی باشد . این حدیث در مسئله توکل به خداوند از جوامع کلام می باشد و کاملا رسا است ، به گونه ای که نمی توان مطلب و نکته دیگری بر آن افزود . (و در محتوای این حدیث برای توکل انسان به خداوند متعال ، هیچگونه کمبودی احساس نمی شود) . این بود مسئله سومی که مربوط به آداب معلم و شاگرد نسبت به خود می باشد .

۴- حسن خلق و فروتنی و کوشش در تکمیل نفس

معلم و شاگرد در پای بند بودن به حسن خلق - نسبت به سایر مردم - وظیفه بیشتر و سنگین تری دارند . آندو موظفند که تواضع و فروتنی و رفق و مدارای کامل را درباره دیگران معمول دارند و در این رهگذر از بذل توان و طاقت خویش - به منظور تکمیل نفس - دریغ نورزند . از معاویهٔ بن وهب روایت شده که گفت : از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود : (جویای علم و دانش باشید و خویشتن را همراه آن با آمیزه حلم و بردباری و متانت و وقار بیارائید ، و نسبت به کسی که از او علم و دانش را درخواست می کنید متواضع و فروتن باشید ، و همچون دانشمندان جبار و اشراف منش نباشید ؛ چون طرز رفتار باطل و نابحق شما ، حق شما را از میان می برد) (۱۹۷) . حلبی در (الصحیح) یا در حدیث صحیح از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که آنحضرت گفت : امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) فرمود : (می خواهید که شما را به حال فقیه و دانشمند واقعی دینی آگاه سازم ؟ آری او عبارت از کسی است که مردم را از مهر و راءفت خداوند ، نومید نمی سازد . و در عین حال ، آنانرا (به گونه ای ارشاد می کند که) نسبت به عذاب خداوند احساس ایمنی نکنند ، و به مردم در ارتکاب گناه ، آزادی عمل نمی دهد ، و قرآن را - به خاطر رغبت به غیر قرآن - رها نمی نماید . بدانید نباید - در علم و دانشی که درک و فهم آدمی را بیدار نسازد ، و در تلاوتی که با تدبیر و اندیشیدن در حقایق و محتوای قرآن ، همگام نباشد ، و در عبادتی که تفکر و اندیشه بدان راه ندارد - خیر و نیکبختی را جستجو نمود) (۱۹۸) . باید بدانید آن کسی که جامه علم را در بر می گیرد و به عنوان عالم و دانشمند در میان جامعه معرفی می شود ، مردم به او چشم می دوزند تا آنجا که رفتار و گفتار و حتی طرز و فرم ظاهری او را الگو و سرمشق خود قرار میدهند . اگر روش و شیوه و سیرت او نیک و زیبا و مطلوب باشد ، و حالاتی شایسته و درخور یک دانشمند در او به وجود آید ، و تواضع و فروتنی را در برخورد با دیگران در پیش گیرد ، و در اعمال و رفتار خود ، دارای خلوص نیت باشد ، اوصاف و خصوصیات او به دیگران منتقل می شود (و مردم ، رفتار و گفتار و همه مظاهر وجود خود را با مظاهر وجودی وی هماهنگ و همگام می سازند) . و در نتیجه ، خیر و نیکی در میان جامعه ، رواج و رونق یافته و اوضاع و احوال زندگانی آنها نظم و سامان پیدا می کند . اما وقتی اوضاع و شرائط زندگانی عالم و دانشمند ، واژگونه بوده ، و رفتار و گفتار ناپسند ، شیوه و پیشه او باشد . قهرا مردم - به درجاتی بدتر و زشت تر و فرومایه تر از او - رفتار و گفتارشان را تنظیم می کنند تا چه رسد به آنکه همانند او عمل نمایند . چنین دانشمندی نه تنها خویشتن را تباه می سازد ؛ بلکه موجب فساد و تباهی سایر مردم نیز می گردد . برای ارائه اهمیت گناه و جرم یک عالم و دانشمند تباه کار ، و مطرودیت و دوربودن او از حق ، همین نکته ترا بسنده است . و سخن به همین مقدار برای نشان دادن عظمت گناه و تیره روزی دانشمند تباهکار ، و زیانبار بودن او ، کافی است . ای کاش (حساب جاری) عمل و کردار چنین دانشمندی پس از

مرگ او بسته می شد ، و بار گناه او ، (در حجم و گرانی گناه زمان حیات او محدود می بود و) پس از مرگ او پایان می گرفت ؛ ولی این حساب جاری گناه عالم با مرگ او مسدود نمی گردد ، و از سنگینی بار گناهش چیزی کاسته نمی شود ؛ بلکه عمل و وزر و وبال او باقی است ، و وبال گناه کسانی که به او تاءسی کرده و از شیوه او سرمشق گرفته اند در عهده او قرار گرفته و پایدار است ، و راه و رسم نابسامانی که در میان مردم بجای گذاشته است او را گرفتار ساخته و عواقب سوء گناهان دیگران ، عاید او می گردد . و تا وقتی که پیروان او بر سر جای هستند وزر و وبال او سنگین تر می شود . یکی از عرفاء گفته است : همه مردم – نسبت به کسی که درزی ، عالم و دانشمند جلوه گر است – همواره از لحاظ مقام و منزلت ، در درجه پائین تری قرار دارند . اگر عالم و دانشمند با وجود علم ، از مزایای دیگری از قبیل پارسائی و تقوی و صلاح و شایستگی در گفتار و کردار ، برخوردار باشد ، توده مردم دست به اعمالی می زنند که مباح و روا است . و اگر همان دانشمند به اعمال مباح و جائزی دست زند ، توده مردم دست اندر کار اعمال شبهه ناک می شوند . و اگر عالم و دانشمند مرتکب اعمال شبهه ناک گردد ، توده مردم مرتکب اعمال حرام می شوند . و اگر عالم و دانشمند مرتکب محرمات گردد و به کارهای حرام دست یازد ، توده مردم کافر می شوند (و از دین و مبدء و معاد ، روی گردان می گردند) . برای اثبات راستی و واقعیت این امر (یعنی اثرپذیری توده مردم از رفتار و گفتار دانشمند ، و اینکه اعمال او دستاویز بهانه و جراءت و جسارت مردم در ارتکاب اعمال زشت تر می گردد) ، مشهودات ما در زندگانی روزمره همین مردم و وجدانهای عادل ، گویاترین دلیل می باشد (و نیازی به احتجاج و استدلال ندارد ؛ چون آنچه که عیان است چه حاجت به بیان است) . علاوه بر این ، سخنان شخصیت های برجسته نیز همین حقیقت و واقعیت را تاءیید می کند .

۵ – عفت نفس و علو همت

باید معلم و شاگرد دارای عفت نفس و علو همت باشند . و از پادشاهان و اهل دنیا فاصله بگیرند (و با آنها پیوندی برقرار نسازند) ، و به خاطر طمع به دنیا در کادر آنها وارد نگردند ، و مادامی که راه گریزی از دستگاه آنها برای آنان وجود دارد نباید – به خاطر طمع و آزمندی به مال و منصب – در سلک و رده آنان قرار گیرند تا بتوانند همانگونه که پیشینیان از علم و دانش پاسداری کرده اند ، از حرمت و ارزش دانش ، نگاهبانی کنند . اگر عالم و دانشمندی (به خاطر آزمندی و گرایش به دنیا) به ملوک و اهل دنیا بپیوندد ، خویشتن را در معرض (سقوط) قرار داده و به امانتی (که خداوند متعال به دست او سپرده است ، یعنی به علم و دانش) خیانت کرده است . غالبا دانشمندانی که حتی به خاطر هدفهای انسانی و دینی به سلاطین و اهل دنیا پیوستند به هدف و مطلوب خویش نائل نشدند ؛ بلکه ناکام گشتند . و بر فرض هم اگر به پاره ای از هدفهای خود دست یافته باشند ، حالات و شخصیت روحی آنها به پایه حالات و شخصیت والای دانشمندانی نمی رسد که دامن خویش را با چنین پیوندها و آلایشها نیالودند و توانستند خود را از سلاطین و اهل دنیا مصون دارند . علاوه بر منقولات و حکایاتی که از شخصیت های برجسته در این زمینه نقل شده است ، گواهی وجدان ما درباره چنین دانشمندانی ، دلیل گویائی است که دگرگونی روانی این دانشمندان را تاءیید می کند (حتی هر چند که آنان به منظور خدمت به همنوع و هدفی الهی ، به سلاطین و اهل دنیا پیوسته باشند) . یکی از دانشمندان برجسته به یکی از شخصیت های شریف و متدین و بزرگوار گفته بود : چرا بزرگان زمان و سلاطین و پادشاهان ، گوش شنوا و حالت انعطاف برای سخنان ما ندارند ، و ایده ها و آرمانهای ما را نمی پذیرند ، و برای علم و دانش ، ارج و مقداری قائل نیستند ؛ در حالیکه در زمانهای پیشین ، ملوک و اشراف بدینسان عمل نمی کردند ؛ بلکه روشی برخلاف روش معمول ملوک و سلاطین زمان ما را درباره علم و علماء بکار می بردند ؟ این شخصیت عالیمقدار در پاسخ گفت : علماء و دانشمندان گذشته (حیثیت و شئون خویش را حفظ می کردند و به جای اینکه نزد ملوک و اهل دنیا بروند) خود پادشاهان و بزرگان ! و اهل دنیا نزد آنان می رفتند ، و می خواستند در ازاء بذل مال و پیشکشها از علم و آگاهی این دانشمندان ، بهره مند شوند ؛ ولی همین دانشمندان (به جای آنکه از آنها استقبال

کنند و پیشکشهای آنها را قبول نمایند) در راندن آنان از پیشگاه خویش و رد منت و احسان آنها سخت پافشاری می کردند - و با استقامت و پایداری بی حد و مرزی ، آنانرا از نزد خود طرد می نمودند ، و به منت و احسان آنها تن در نمی دادند) . اهل دنیا با مشاهده چنین رفتاری از علماء ، زرق و برقشان از دیدگاهشان بسیار حقیر و پست جلوه می کرد ، و قدر و ارزش علم و دانش از نظر آنان ، بسیار عظیم و شکوهمند چهره می نمود ؛ چون از طرز برخورد با چنین دانشمندانی به این نتیجه می رسیدند که اگر علم و دانش ، شکوهمند و گرانقدر نمی بود ، دانشمندان آنرا بر دنیا ترجیح نمی دادند . و اگر دنیا حقیر و بی ارزش و فرومایه نمی بود ، علماء و دانشمندان از آن روی گردان نمی شدند و آنرا از دست نمی نهادند . اما چون علماء و دانشمندان عصر ما : (زمان مؤ لف) ، به سلاطین و دنیاپرستان روی آوردند و علم و دانش خویش را - به خاطر جلب منافع مادی و دنیوی - در اختیار آنان قرار دادند ، (و از بذل مساعی و کوششهای علمی به منظور دست یافتن به هدفهای انتفاعی و اغراض دنیوی و ارضاء خاطر دنیاپرستان ، دریغ نکردند) به همین جهت دنیا و مطامع مادی آن از دیدگاه (چنین دانشمندان و نیز) ملوك و سلاطین و اهل دنیا ، چنان پرشکوه و عظیم تلقی شد که به همان دلیل ، علم و دانش از زاویه های دید دنیاپرستان ، حقیر و بی ارزش گشت ؛ (و به همین جهت سلاطین و اهل دنیا گوش شنوائی در برابر اوامر مشروع و انسانی دانشمندان ندارند و برای علم و دانش و دانشمندان ، ارج و مقداری قائل نیستند) . کسی که این کتاب را از نظر گذرانده است ؛ در درسهای گذشته شمه ای از احادیث و اخبار مربوط به این مطلب را مطالعه کرده است که از آن جمله رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود : (علماء و دانشمندان فقیه - تا آنگاه که در ورطه دلبستگی و تعلق خاطر به دنیا غوطه ور نگردند - به عنوان سرسپردگان و امانت داران انبیاء و پیمبران و فرستادگان الهی ، محسوب می گردند . عرض کردند چه علامت و نشانه ای می تواند نمایانگر ورود علماء به دنیا و غوطه ور شدن آنها در مزبله های مادی باشد ؟ فرمود : پیروی از سلاطین . بدانید اگر دانشمندانی ، دچار چنین ورطه و سقوطی گردند ، نسبت به دین و آئین خویش از آنها برحذر باشید و از آنها بهراسید) (۱۹۹) . (روایاتی نظیر آنرا در کنزالعمال ۱۰/۱۸۳ و ۲۰۴) . جز این حدیث ، احادیث دیگری در نکوهش دانشمندان پیرو سلطان و معاشر با اهل دنیا وجود دارد (که ما قبلا پاره ای از آنها را از نظر مطالعه کنندگان محترم گذراندیم) . ولی باید توجه داشت که صرف پیروی از سلاطین و ورود در کادر آنها به هر صورت و کیفیتی نمی تواند منشاء نکوهش و خرده گیری از دانشمندانی باشد که به سلاطین و اهل دنیا پیوستند ؛ بلکه این نکوهش و انتقاد ، متوجه دانشمندانی است که پیوستن به پادشاهان و ابناء دنیا را زمینه و وسیله ای قرار می دهند تا در سایه آن به مناصب و مقامات عالی دنیوی و تفوق و برتری بر همگنان و کسب جاه و منزلت عظیم ، و حیثیت دنیوی و ریاست و امثال آنها نائل گردند . لکن اگر هدف عالم و دانشمند از پیوستن به سلطان و اهل دنیا چنین باشد که از این رهگذر ، نظام و سازمان زندگی همنوعان خود را پایدار نگاه دارد ، و کلمه حق و هسته مرکزی دین و آئین الهی اسلام را در پایه رفیعی قرار داده و از آن ترویج کند ، و بدعت گزاران و تجددخواهان کوته فکر را قلع و قمع نماید ، و امکاناتی برای امر به معروف و نهی از منکر در جامعه به وجود آورد و به اینگونه هدفها نائل شود اعمال او با چنین اهداف والائی از پرارزش ترین کردارها و رفتارهای او محسوب می گردد . اگر عالم و دانشمندی با چنین اهداف الهی و انسانی به سلطان و ابناء دنیا بپیوندد و به هدف الهی خود برسد ، نه تنها کار ناروائی را مرتکب نشده است ؛ بلکه این کار او به عنوان عملی سرشار از فضیلت و شایسته ترین رفتار او به شمار می آید تا چه رسد به اینکه او را در این کار ، مجاز بدانیم و عمل او را تاءیید کنیم . با چنین توجیهی می توان میان روایاتی که ورود در کار سلاطین و پیروی از آنها را نکوهش می کند ، و میان احادیثی که پیوستن به سلطان و اهل دنیا را تجویز می نماید ، جمع و سازش و تناسبی برقرار ساخت . بلکه گروهی از شخصیت های برجسته دینی (که در ایمان آنان به خداوند و مساعیشان در خدمت به خلق ، تردیدی وجود ندارد و کسی نمی تواند از مراتب والای آنان در ایمان و دینداری خرده گیری کند) با سلاطین و ابناء دنیا (به خاطر حفظ و پاسداری دین و خدمت به شیعیان) پیوند و رابطه ای برقرار کرده بودند از قبیل : علی بن یقطین (۲۰۰) و عبدالله نجاشی (۲۰۱) و ابوالقاسم حسین بن روح (۲۰۲) (یکی از

ابواب شریفه) (و از نائبان چهارگانه حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)) ، و محمد بن اسماعیل بن بزیع (۲۰۳) ، و نوح بن دراج (۲۰۴) و امثال آنها که همگی از اصحاب و یاران ائمه (علیهم السلام) بوده اند . درمیان فقهاء و دانشمندان اسلامی (می توان از افراد برجسته زیر یاد کرد که در خدمت به خلفاء و سلاطین ، هدف و نظری جز خدمت به دین و یاری و دفاع از شیعیان و مستضعفان نداشته اند) از قبیل : سید مرتضی و سید رضی (۲۰۵) و پدرشان ابواحمد حسین و خواجه طوسی (۲۰۶) و علامه بحرالعلوم جمال الدین بن - مطهر(۲۰۷) (معروف به علامه حلی) و امثال آنها . محمد بن اسماعیل بن بزیع - که مردی موثق و صدوق و راستین (در میان رجال حدیث شیعه) به شمار می آید - از امام رضا (علیه السلام) روایت کرده است که (در حق او (۲۰۸)) فرمود : (خدای را در درگاههای ستمکاران ، کسانی هست که برهان و رهنمودهای روشنگر خویش را به وسیله آنها درخشان و نورانی می سازد . آری خداوند متعال چنین کسانی را در بلاد و ممالک از چنان تمکنی برخوردار می نماید که بتوانند در مقام حمایت از اولیاءالله ، شر و ستم ظالمان را از آنان دفع کنند ، و امور مسلمین را به صلاح باز آورند ؛ زیرا اینگونه اشخاص ، پناهگاه مسلمین در برابر عوامل زیانبار هستند ، و همه شیعیان نیازمند ما (در حوائج خویش) به آنها روی می آورند ، و در سایه مساعی و مراقبتهای آنان ، قلوب مؤ منین از بیم و هراس ایمن می گردد . چنین افراد ، عبارت از مؤ منان واقعی و نمایندگان امین و سرسپردگان الهی در زمین می باشند . آنان ، نور الهی در میان توده مردم ، و بندگان خدا در قیامت هستند که کاربرد نور و درخشش پرتو وجود آنان (آنچنان گسترده و فراگیر است) که سماواتیان و اهل آسمانها را زیر پوشش خود قرار می دهد بدانگونه که ستارگان فروزان ، به اهل زمین نورافشانی می کنند ، و از نور آنها عرصه قیامت منور می گردد ، و پهنه محشر در پرتو نور چنین مردمی می درخشد . سوگند به خداوند آنها برای بهشت ، و بهشت برای آنان آفریده شده است . بهشت و نعمای آن ، بر آنان گوارا باد . چرا در پی نیل به چنین مقامی برنمی آئید و هیچ مانعی (در رسیدن به چنین منزلتی برای هیچیک از شما وجود ندارد) اگر کسی خواهان چنین موقعیتی باشد می تواند کاملا به آن دست یابد . (محمد بن اسماعیل بن بزیع ، آنگاه که چنین سخنانی از امام (علیه السلام) شنید) عرض کرد : قربانت گردم ، راه وصول به این مقام و مرتبت چیست ؟ فرمود : با آنان بسر ببری و با چنین ستمکاران رابطه خود را حفظ کنی و از رهگذر آن ، به وسیله شادمان ساختن قلوب شیعیان با ایمان ما ، موجبات رضا و سرور خاطر ما را فراهم آوری . ای محمد بن اسماعیل ! از آنان باش (یعنی در جهت منافع شیعیان ما بکوش) و همبستگی خود را با آنها حفظ کن ، و بدان که این کوششهای تو اگرچه متضمن منافع و پاداش عظیمی است ؛ ولی ممکن است پیوند با ستمکاران ، کمین گاه و جایگاه خطرهای بدفرجام و غرور و خودباختگی و نیرنگ زدگی بزرگی باشد ؛ چون اگر شکوه کاذب و زرق و برق دنیا و اشتیاق و دلبستگی به ریاست و تفوق بر دیگران ، در دل کسی جای مناسب و استواری پیدا کند ، بسیاری از طرق نیل به ثواب و مقاصد درست و پاداش آفرین را در برابر او مسدود ، و از دیدگاه او مستور می سازد ؛ (و احیانا باعث می گردد که معنویات و دین و ایمان انسان در معرض تهدید قرار گیرد . هر فرد مسلمانی اگرچه می خواهد از طریق ارتباط با دستگاه ستمکاران ، ظاهر وجود خویش را در خدمت به آنها قرار دهد و در باطن ، تمام نیرو و قوای خود را عملا در دفاع و حمایت از مستضعفین شیعه به استخدام گیرد ؛ لکن با توجه به خطرهائی که ممکن است شخصیت ایمانی و انسانی او را تباه سازد) ناگزیر باید در این راه و طریق خطرناک ، سخت بیدار و هشیار باشد(۲۰۹) (تا مبادا سراپای وجودش در اختیار مستکبران و ستمگران قرار گیرد و خویشتن را به تمام معنی ببازد) .

۶- قیام به وظائف و شعائر دینی و تاءدب به موازین اخلاقی

باید معلم و شاگرد در قیام به شعائر اسلام و عمل به ظواهر احکام ، همواره پای بند و مراقب باشند از قبیل : اقامه نمازهای یومیه در مساجد به صورت جماعت ، و انجام آن در اوقات شریف و ساعات فضیلت اداء آن ، سلام و تحیت گرم و تواءم با آمیزه صمیمیت

نسبت به تمام مردم – اعم از عالم و عامی – چه در آغازکردن به سلام و چه در پاسخ دادن به آن ، امر به معروف و نهی از منکر ، صبر و تحمل آزار و رنج در طریق امر به معروف و نهی از منکر ، و دعوت مردم به حق . آری باید آنان از بذل جان در راه خدا دریغ نورزند و سراپای وجود خود را در طریق رضای خداوند قرار دهند و از سرزنش هیچ سرزنش گری ، ترس و بیمی به دل خود راه ندهند . و در اداء چنین وظائف ، به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) و سایرانبیاء (علیهم السلام) تاءسی جویند ، و یادآور رنجها و محنتهائی گردند که پیامبران الهی در طریق قیام به اوامر و تکالیف آسمانی ، دچار آنها گشتند . معلم و شاگرد نباید در رفتار آشکار و نهان خویش ، صرفا به اعمالی که شرعا مباح و جایز است بسنده کنند . باید بکوشند که خود را با زیبنده ترین و کاملترین اعمال ظاهری و باطنی بیارایند ؛ زیرا علماء و دانشمندان – در نظر توده مردم – الگوهای سازنده و سرمشقهائی هستند که آنانرا تحت تاءثیر قرار می دهند . آنان به عنوان مرجع و مرکزی تلقی می گردند که مردم را به سوی خویش جلب می کنند . علماء و دانشمندان ، حجتهای خداوند متعال و ادله و برهانهای او بر توده مردم می باشند که گاهی برای فراگیری راه و رسم زندگانی ، افرادی مراقب این علماء هستند که این علماء آنها را نمی بینند ، و نیز افرادی از این علماء پیروی می کنند و آنانرا الگوی خود قرار میدهد که این علماء از آنها آگاهی ندارند (یعنی افرادی آشنا و ناآشنا – که علماء و دانشمندان ، آنها را نه می بینند و نه می شناسند – پیرو دانشمندان بوده ، و رفتار و گفتار آنها را سرمشق قرار می دهند) . بنابراین اگر عالم و دانشمند از نظر انتفاع و برخورداری از علم و آگاهی خویش ، محروم و بیگانه باشد ، قطعا دیگران در انتفاع و بهره گیری از علم و دانش او ، محرومتر و بیگانه ترند . به همین جهت لغزش عالم و دانشمند با توجه به مفاسدی که از این رهگذر بر آن مترتب است و زیان آن به توده مردم می رسد – (هر چند که این لغزش ، اندک و ناچیز باشد) – عظیم و غیرقابل اغماض خواهد بود . باید معلم و شاگرد به رفتار و خویهائی ستوده ، پای بند و متخلق باشند ، اخلاق و رفتاری که در شریعت اسلام بدآنها عنایت و توجه شده و تعالیم اسلامی ، مردم را بدآنها تشویق کرده است . عالم و دانشمند باید با خصلت هائی ستوده و شیوه ها و صفاتی پسندیده آراسته باشند تا از رهگذر آنها مراتب رضای پروردگار را به خود جلب کنند ، از قبیل : جود و سخاء ، گشاده روئی (که نباید افراطآمیز بوده و از حد اعتدال فراتر رود) ، فرونشاندن خشم ، بی آزار بودن ، تحمل آزار دیگران ، بردباری ، پایمردی و مردانگی و احترام به افکار عمومی ؛ (البته در صورتی که این افکار صحیح و عاقلانه باشد) ، تنزه و خودداری از کسب های پست و فرومایه ، از خودگذشتگی ، کم توقع بودن و خودداری از فزون جوئی ، انصاف ، عدم توقع انصاف از دیگران نسبت به خود (ترک انصاف طلبی) ، سپاسداری از اشخاص نیکوکار ، کوشش در تاءمین حوائج مردم ، بذل جاه و مقام (در راه خدمات دینی و انسانی) ، وساطت های انسانی (در حمایت از ضعفاء) ، بذل لطف و محبت به تهی دستان و نیازمندان ، اظهار دوستی نسبت به همسایگان و خویشاوندان ، احسان به زیردستان ، احتراز از قهقهه و شوخی های مفرط ، حفظ همبستگی با ترس و اندوه ، شکسته نفسی و فروتنی و خاموشی که خوف و خشیت را در چهره و رفتار و حرکات و سکنات و نطق و سکوت آنها نمایان سازد ، به گونه ای که اگر نگاه کسی بدآنها افتد این نگاه ، یاد خدا را در دلش بیدار نماید . باید جهات ظاهری و چهره رفتارشان ، حاکی از علم ، و نمایانگر التزام و همبستگی آنها با آئین های دینی – اعم از آداب قولی و عملی ظاهری و باطنی – باشد . به عنوان مثال : آنگاه که عالم و دانشمند و یا شاگرد و دانشجو به تلاوت قرآن مشغول می گردند (آداب قولی) نباید تلاوت آنها (در چهارچوب قرائت و خواندن محض ، محدود باشد ؛ بلکه) در معانی قرآن بیندیشند : (آداب باطنی) ، و به اوامر و دستورات قرآن عمل کنند ، و از منهیات و محرمات قرآن عملا ابراز انزجار نمایند . آنگاه که در خلال آیات با وعده و وعید (و بشارت و تهدید) مواجه گشتند به سرعت از آن عبور نکنند ؛ بلکه با درنگهای اندیشمندانه خود درباره آنها تاءمل و تدبر نمایند و به وظائف و حدودی که قرآن کریم مشخص ساخته است قیام کنند . خدای را با دل و زبان یاد نموده و بدینسان قلب و زبانشان را – به منظور اینکه همیشه به یاد خدا باشند – با ادعیه و اذکار شبانه روزی و نماز و روزه و حج مستحب (پس از عمل به واجبات) به جریان اندازند (و هیچگاه از این سیلان و جریان و جنبش ،

بازنایستد) . و در مورد عبادت - که سازمان دهنده رابطه نزدیک انسان با خدا است - صرفا به علم و آگاهی خود اکتفاء نکنند ؛ (بلکه علم خود را با عمل و کردار بیامیزند) ؛ زیرا در غیراینصورت ، دچار قساوت قلب و تیرگی روح می گردند . چنانکه ما (در مبحث مربوط به لزوم عمل به علم) از این هشدار دریغ نکردیم ، (و مطالب زیادی درباره بکاربستن علم بازگو نمودیم) . معلم و شاگرد باید بدن و ظاهر خویش را - بیش از دیگران - نظیف و پاکیزه نگاهدارند و خود را با چرک زدائی و چیدن ناخن و زدودن مویهائی که زدودن و ستردن آنها مطلوب است بپیرایند ، و از بویهای ناخوش آیند بپرهیزند (و خویشتن را خوشبو ساخته) و موها (ی سر و صورت) را با شانه کردن بیارایند . و بالاخره در پیروی از سنتها و روشهای ستوده و پسندیده و تعالیم متین و والای دینی و اخلاقی ، کوشا باشند . معلم و شاگرد باید خود را از اخلاق ناستوده و اوصاف نامطلوب ، تهذیب و تصفیه نمایند . این اخلاق و اوصاف ناستوده عبارتند از : حسد ، تظاهر و خودنمائی ، عجب و خودپسندی ، تحقیر و کوچک شمردن دیگران (هرچند که دیگران به درجاتی از او پست تر و دون رتبه تر باشند) ، کینه ، ستم و تجاوز به حقوق دیگران ، خشم گرفتن برای غیرخدا ، و دسیسه گری و نیرنگ ، بخل و دریغ کاری ، خبث سریرت و پلیدی باطن ، خوشحالی مفرط ، طمع و آزمندی ، فخر ، تکبر و خود بزرگ بینی ، رقابت در امور دنیوی و مباهات به آنها ، سازشکاری ، خودآرائی برای مردم ، ستایش جوئی از مردم در برابر کارهائی که انجام نداده است ، چشم پوشی از عیوب خویشتن و عیبجوئی و خرده گیری از دیگران ، غیرت و تعصب برای غیرخدا ، غیبت و بدگوئی پشت سر مردم ، سخن چینی ، بهتان و افتراء ، زشتی در گفتار ، دروغ ، (و امثال آنها) . این اوصاف و خصلتهای ناستوده ، با تفصیل و تهدیدهای مربوط به آنها و نیز داروهای درمان بخش آنها ، و عوامل و موجباتی که انسان را به این اوصاف و حالات سوق میدهد ، و علل و عواملی که انسان را از این اوصاف بیمناک و یا گریزان می سازد ، (همه این مطالب) در جای ویژه خود (یعنی علم اخلاق) ثبت و ضبط و تدوین شده است . منظور از یادکردن صفات پسندیده و اوصاف ناپسند در کتاب حاضر ، این است که معلم و شاگرد را هشداری باشد تا کلیاتی از این صفات را بازشناسی کرده و به طور اجمال از لحاظ تخلق به آنها ، آگاهی نسبی به دست آورند . این اوصاف و حالات - اگرچه از لحاظ اخلاقی در میان همه مردم ، اعم از عالم و عامی دارای مرز مشترکی است (و هر انسانی باید به اوصاف پسندیده ، متخلق و آراسته بوده و از اوصاف ناستوده ؛ مبری و پیراسته باشد) ؛ ولی باید معلم و شاگرد در شناسائی این اوصاف و اتصاف به آنها و یا اجتناب از آنها در مقایسه با هر طبقه دیگری ، احساس نیاز بیشتری بنمایند . لذا ما این مساءله (یعنی لزوم آراستگی به اخلاق حمیده و پیراستگی از اخلاق ناپسندیده) را مستقلا به عنوان یکی از آداب معلم و شاگرد یاد کردیم ؛ زیرا علم و دانش به گفته یکی از بزرگان ، عبادت قلب و درون انسان است و قلب انسان با عبادت ، آباد و معمور می شود ؛ و علم در حقیقت عبارت از نماز سر و عبادت درونی انسان می باشد . نماز - که به عنوان وظیفه جوارح و اندام انسان ، بر مردم تکلیف شده است - آنگاه صحیح و درست است که بدن و جوارح آدمی از هرگونه حدث و خبثی ، پاکیزه ، و از هرگونه آلودگی بدنی و پلیدی اندام ، طاهر باشد . همچنین علم - که عبادت باطن و نماز قلب و سر انسان است - وقتی صحیح و باارزش است که روح انسان را از هر گونه پلیدی های اخلاقی تطهیر شود (و در غیراینصورت ، علم انسانی فاقد ارزش و اعتبار خواهد بود) . خداوند متعال نور و پرتو علم را در قلبی که آلوده به تیرگیها و خویهای ناستوده است راه نمی دهد ؛ چنانکه امام صادق (علیه السلام) فرمود : (علم و دانش با کثرت و تکرار تعلم و یادگیری به دست نمی آید ، بلکه علم ، نوری است که خداوند - بر حسب مشیت خویش - در دل افرادی قرار می دهد که خواهان هدایت و راهنمائی آنها است) (۲۱۰) . ابن مسعود گفته است : (علم از رهگذر کثرت روایت و نقل آن به دست نمی آید ، بلکه نوری است که در دل افکنده می شود) (۲۱۱) . از همین جا نتیجه می گیریم که علم و دانش صرفا عبارت از حاضرالذهن بودن نسبت به معلومات و اطلاعات ، و انباشتن و ذخیره ساختن معارف ویژه در وعاء و ظرف نیروی حافظه نمی باشد . اگرچه علم در اصطلاح توده مردم عامی ؛ عبارت از همین انباشتن ذهن به اطلاعات و آگاهی های مخصوص است ؛ (ولی نمی توان نام علم واقعی را بر آن اطلاق کرد) ؛ چون علم ، عبارت از همان نوری است که از

چنان علمی برمی خیزد ؛ و منشاء بصیرت و بینش و ترس و خشیت از خدا می گردد . چنانکه قبلا توضیح چنین مطلبی بیان شد . (آری شاگرد و معلم در لابلای بصیرت و خشیت - از رهگذر خودیابی - خدای خویش را می یابند و نسبت به او احساس بصیرت و بینائی نموده و ترس و بیمی از او در دلشان راه می یابد) . این بود پاره و مجموعه ای از آداب و وظائفی که باید معلم و شاگرد مشترکا نسبت به خود بدآنها پای بند باشند . و اکثر این وظائف به مسئله لزوم عمل به علم و بکارگرفتن آن بازمی گردد . ولی ما این وظائف را در کنار عمل به علم ، به طور جداگانه یاد کردیم (و آنها را تحت عناوین مختلف ، بررسی نمودیم) ؛ چون برای مقام و منزلت این وظائف اهمیت زیادی قائلیم و می خواهیم در طی آنها معلم و شاگرد را به اصول و مبانی و ضوابط فضائل ، هشدار داده و بدآنها آگاهشان سازیم .

بخش دوم : آداب و وظائف معلم و شاگرد در درس و سایر اشتغالات

۱- مداومت و استمرار بحث و اشتغالات علمی

باید معلم و شاگرد در اشتغالات علمی - اعم از خواندن ، مطالعه ، نگارش و حاشیه نویسی ، مباحثه ، مذاکره ، تفکر و تدبر ، حفظ و از بر کردن ، اقراء(۲۱۲) ، و امثال آنها همواره کوشا باشند . و باید ملازمت و همبستگی با اشتغالات علمی را مطلوب خویش برشمرده و آنرا سرمایه زندگانی خود تلقی نمایند . و حتی الامکان به کارهای غیرعلمی - یعنی به امور دنیوی سرگرم نشوند ؛ ولی در صورت عدم امکان می توانند اشتغالات به امور دنیوی را به قدر ضرورت و نیازهای اولیه محدود سازند . البته باید توجه داشته باشند که اشتغالات غیر علمی و رسیدگی به ضروریات اولیه دنیوی - بر حسب نیازهای روزمره زندگی - آنگاه معقول است که معلم و شاگرد نیازهای علمی خود را برآورده ساخته و وظائف مربوط به آنرا اداء کرده باشند . به همین جهت گفته اند : (تمام وجود خویش را در اختیار علم قرار ده ، تا خود علم ، مقداری از خویشتن را در اختیار تو قرار دهد و شمه ای از خود را به تو عطاء کند) . از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود : (خداوند (عز و جل) گوید : مذاکرات و گفتگوهای علمی در میان بندگانم - به شرط آنکه این مذاکرات ، آنانرا به امر و فرمان و شناخت من ، رهنمون باشد - از عواملی است که می تواند قلبهای مرده و دلهای خفته را زنده و بیدار سازد) . (۲۱۳) امام باقر (علیه السلام) فرمود : (خدای بیامرزاد بنده ای را که علم و دانش را حیات بخشیده و آنرا زنده کرده است . عرض کردند : کیفیت احیاء علم چیست ؟ فرمود : به این صورت است که دینداران و افراد باتقوی از طریق مذاکره و گفتگوهای علمی ، (به علم و دانش ، روح تازه ای ببخشند و آنرا احیاء نمایند)) (۲۱۴) . از همان امام (علیه السلام) نقل شده است که گفت : (مذاکره و گفتگوهای علمی به عنوان درس و بررسی است ، و درس و بررسی و مطالعه ، به عنوان نماز و عبادتی نیکو به شمار می آید) .

۲- خودداری از مراء و جدال و ستیزه جوئی در بحث

خودداری از مراء و جدال و ستیزه جوئی در بحث

پرسشهائی که معلم و یا شاگرد مطرح می سازند نباید به منظور آزار رساندن و وانمود ساختن عجز و ناتوانی و طعنه زدن به شخصیت علمی طرف باشد ؛ بلکه باید به صورت پرسش شاگرد باشد که برای خدا از معلم - به منظور فراگیری و کسب اطلاع - سؤ ال می کند . و نیز پرسش معلم از شاگرد باید به منظور ارشاد به حقیقت و واقعیت باشد و خدا را در این مسیر در مد نظر گیرند و همدیگر را به خیر رهنمون سازند . یعنی طرفین باید از سؤ الهای خود ارشاد و راهنمائی و یا استرشاد و راه یابی را در نظر گیرند . با چنین شرائطی است که هدف عالی تعلیم و تعلم ، پدیدار شده و شجره علم ، رشد خود را آغاز نموده و نهال آن بارور می گردد

. اما اگر هدف پرسش کننده صرفا عبارت از خودنمائی و ستیزه جوئی باشد و بخواهد از راه سؤ ال پیچ کردن ، غلبه و پیروزی خویش و از بکارافتادن طرف را به رخ دیگران بکشد ، این روش و چنین هدف گیری ها در جان و دل انسان نیروهای پست و فرومایه و عادات پلیدی را به ثمر می رساند ، عاداتی که خشم خدا را برمی انگیزد . علاوه بر اینکه مراء و جدال ، موجب فرومایگی روح و جلب خشم الهی می گردد ، مفاسد و معاصی متعدد دیگری را برای انسان به ارمغان می آورد که این معاصی و مفاسد عبارتند از : آزار رساندن به طرف ، نادان و بیسواد قلمداد کردن او ، خدشه دار ساختن او ، خودستائی ، پاکیزه انگاری خویشتن ، و امثال آنها از رفتارها و حالاتی که از گناهان گرانبار و از عیوبی به شمار می آیند که در سنت و راه و رسم دین مقدس اسلام به سختی از آنها نهی شده است . (غائله سوء و نتایج شوم پرسشهای ستیزه آمیز و عاری از هدف الهی و علمی ، به همین جا ختم نمی شود ؛ بلکه) از رهگذر آن ، زندگانی انسان دستخوش پریشانی و اضطراب می گردد ؛ زیرا اگر تو با فرد سفیه و نابخرد – به منظور خودنمائی – به جدال و ستیز برخیزی ، رفتار سفیهانه او ، ترا می آزارد . و اگر با فرد صبور و بردبار و دوراندیش بستیزی ، ترا از خویش می راند و نسبت به تو کینه به دل می گیرد .

الف – احادیث در نکوهش جدال و ستیز در بحث

خداوند متعال از زبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامان (علیهم السلام) شدت حرمت و ممنوعیت جدال و ستیز و درگیریهائی را – که فاقد هدف الهی و علمی است – به مردم اعلام فرموده است : پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود : (با برادر ایمانی خود به جدال و ستیز برنخیز ، و با او مزاح و شوخی مکن ، و وعده ای را که به آن وفا نمی کنی با او در میان نگذار) (۲۱۵) . و نیز فرمود : (اگر کسی از ستیز و جدال خودداری کند ، و با وجود اینکه خود را ذیحق می داند از درگیری در سخن صرف نظر نماید ، خانه و سرای آرام بخشی در قله های رفیع بهشت برای او بناء و مهیا می گردد . و اگر کسی از جدال خودداری نماید – حتی در حالیکه حق با او نیست و یاوه می گوید – برای او سرائی در کرانه و پیرامون و یا میانه بهشت بنا می شود) (۲۱۶) . و همو فرمود : (جدال و ستیزه جوئی را کنار بگذارید ؛ زیرا حکمت آنرا بازنمی یابی ، و نیز از فتنه و آشوب و آفات آن در امان نمی مانی) (۲۱۷) . (یعنی هیچکس حکمتی را از لابلای جدال و ستیزه جوئی به دست نیاورده و نیز از آفات آن درامان نمانده است) . ام سلمه (همسر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله))گفت : که آنحضرت فرمود : (نخستین پیمانی که خداوند متعال با من منعقد ساخت ، و (مرا از آن نهی فرمود) – پس از نهی از پرستش بت ها و شرب خمر – همان درگیری و ستیز با مردم است (۲۱۸) . (یعنی خداوند با من پیمان بست که به ترتیب ، بت پرستی و شرب خمر ننمایم و با مردم نزاع نکنم) . و فرمود : (فقط گروه و جامعه ای دچار گمرهی و سرگشتگی می شوند که جدال و ستیز میان آنها راه یافته است ، و علت اساسی گمراهی آنها وجود حالت ستیزه جوئی در میان آنان است) (۲۱۹) . و نیز گفت : (هیچ بنده ای از بندگان خدا به تکمیل حقیقت ایمان خود توفیق نمی یابد مگر آنگاه – که با وجود ذیحق بودن – دست از نزاع و درگیری (و خودنمائی) بردارد) (۲۲۰) . امام صادق (علیه السلام) فرمود : (جدال و ستیزه جوئی ، یک بیماری پنهان و غداری می باشد . در انسان ، هیچ خصلتی بدتر از آن وجود ندارد . ستیزه جوئی ، مشخص خوی ابلیس و نسبت او است . هیچ فردی در هیچ حالتی گرفتار آن نمی گردد مگر کسی که از خودشناسی و مردم شناسی بی بهره ، و از شناخت حقایق دین ، محروم است) (۲۲۱) . (اینگونه افراد که گرفتار خودباختگی هستند ، و ارج و پایه انسانی خویش را نمی شناسند و از مردم شناسی نیز بی بهره اند و فاقد احساس وابستگی با تعالیم و حقایق دینی می باشند ، ستیزه جوئی و درگیری با مردم را پیشه خود ساخته و بدون آنکه از این نزاعها و خودنمائیها بهره ای را عائد خویش و یا دیگران نمایند ، موجبات رنج و آزار و پریشانی روانی خود و دیگران را فراهم می آورند ، و مآلا ، جامعه ای که با اینگونه ستیزه جوئی فرم یافته است دستخوش هرج و مرج می گردد . چنین جامعه ای نه تنها راهی فراسوی آن برای سازندگی باز نمی شود ؛ بلکه سرگشتگی و

سراسیمگی و بالاخره انحطاط و نابودی ، آنرا تهدید می کند) . گویند : شخصی به امام حسین (علیه السلام) عرض کرد : بنشین تا با هم در مسائل مربوط به دین مناظره کنیم . حضرت فرمود : فلانی ! من در دین و آئین خود با بصیرت هستم و راه هدایت برای من مکشوف و روشن است . اگر تو درباره دینداری و آئین خویش ، از نادانی و بی اطلاعی رنج میبری ! برو کاوش و جستجو کن . (شئون انسانی و معنوی من اجازه نمی دهد که دست اندر کار جدال و ستیز گردم) مرا با جدال چه کار است ؟ به هوش باش که شیطان ، آدمی را وسوسه می کند و با سخنهای در گوشی با انسان ، به نجوی و رازگوئی مشغول می شود و می گوید : از جدال و ستیز دریغ مکن ، با مردم مناظره کن ؛ چون ممکن است (کناره گیری و چشم پوشی از آن) این تصور را در مردم به وجود آورد که تو از لحاظ بینش دینی ، عاجز و ناتوان ، و گرفتار جهل و نادانی هستی) .

ب – انواع جدال با مردم

(جدال و مراء با مردم (که ریشه آن ، حس خودنمائی و خویشتن آرائی و اعتراض به سخن دیگران است) از چهار صورت بیرون نیست : ۱– ممکن است جدال و درگیری ، مربوط به مسئله ای باشد که طرفین نزاع کاملا از آن وقوف و آگاهی داشته و در اساس و بنیاد آن مساءله ، هیچگونه اختلافی با هم نداشته باشند . بنابراین نزاع و درگیری طرفین در آن مساءله ، موجب از دست نهادن اخلاق و آداب حسنه و نصیحت و اندرزهای دینی گشته و در نتیجه ، آندو پویای فضیحت و رسوائی و بدنامی خود خواهند بود . و مآلا علم و دانش را از این رهگذر تباه و بی مقدار خواهند ساخت . ۲– و یا آنکه طرفین ، گرفتار جهل و بی اطلاعی نسبت به آن مساءله می باشند . در این صورت ، نزاع آنها جز اظهار جهل و نادانی و ستیزه جوئی و اصرار در ابراز بی اطلاعی ، نتیجه و ثمر دیگری نخواهد داشت و نیز تلاش و درگیری آنها به خاطر جهل خواهد بود . ۳– و یا آنکه یکی از طرفین ، فردی عالم و آگاه به مساءله ، و دیگری فردی فاقد علم و بصیرت در آن مساءله می باشد . اگر آن فرد آگاه و عالم بخواهد از راه جدال و درگیری ، عجز و ناتوانی و نارسائی علمی طرف را به رخ او و دیگران بکشد ؛ در حقیقت ، ظلم و ستم را – به خاطر پی جوئی از لغزشش – بر او روا داشته است ؛ (زیرا برای ارشاد دیگران ، جدال و ستیزه جوئی ، راه منحصر به فرد نیست . انسان می تواند مردم را با آمیزه مهر و راءفت ، و رحمت و شفقت ، راهنمائی و ارشاد کند) . ۴– و یا اینکه تو ، فاقد علم و آگاهی هستی ؛ ولی طرف نزاع تو فردی عالم و آگاه است . اگر در چنین شرائطی با او ستیز کنی و درگیر شوی احترام و آبروی او را از میان برده ، و مقام و منزلت عالم و دانشمند را ارج ننهاده ای . (تو که در برابر حق تسلیم نمی گردی از راه جدال و ستیز با عالم و دانشمند نه تنها بهره ای عائد خود نمی سازی ؛ بلکه گناه اهانت به دانشمند را بر بار گناه ستیزه جوئی خویش ، اضافه می کنی) . ملاحظه کردید که جدال و ستیزه جوئی به هر صورت و در هر شرائطی ، زشتی و زیانبار بودن آن ، غیرقابل تردید می باشد . اگر کسی انصاف را نصب العین خود قرار دهد و در برابر حق و واقعیت ، انعطاف پذیر باشد ، و از جدال و درگیریهای خصمانه دست بردارد ، به استحکام ایمان خویش توفیق یافته ، و به کیفیت معاشرت و طرز برخوردهای دینی خود سر و سامانی داده ، و روابط خود را بهبود بخشیده ، و عقل و خرد خویش را از گزند لغزشها و انحراف ، مصون داشته است) (۲۲۲) . تمام گفتار مذکور ، از امام صادق (علیه السلام) است . (این امام بزرگوار در طی سخنان حکیمانه خود در بازگو کردن همه جوانب زیانبار جدال و ستیزه جوئی ، چیزی را فروگذار نفرموده ؛ بلکه رهنمودهائی که آنحضرت در طی چنین سخنانی ارائه کرده اند می تواند برای افراد منصف و خودآگاه ، بهترین راهنما خودداری از ستیزه جوئی و خودآرائی باشد) . باید متوجه بود که حقیقت و جان و روح مراء و ستیزه جوئی ، عبارت از اعتراض به سخن دیگران می باشد . و هدف یکفرد ستیزه جو این است که عیوب و نواقص و نقائص لفظی و معنوی سخن دیگران را برملا سازد ، و یا منظور او یک هدف غیردینی است ؛ یعنی او در چنین سعی و کوششی ، جز دین ، هدف دیگری را در مد نظر دارد ؛ در حالیکه خداوند متعال همه مردم را به کوششهائی دعوت می کند که باید هدف و منظور نهائی آن ، خدا و دین باشد .

ج – راه گریز از جدال و ستیزه جوئی با مردم

برای فرار و گریز از جدال و ستیز بیجا ، لازم است که انسان از اعتراض و انکار هر سخنی که می شنود چشم پوشی کند . اگر سخن کسی بر اساس حق و حقیقت مبتنی باشد باید قلبا آنرا تصدیق و تاءیید کرد ، و در صورت نظرخواهی ، صدق و راستی و درستی آنرا اظهار نمود . اگر سخن کسی به ناحق و باطل باشد و این سخن با امور مربوط به دین ، پیوندی نداشته باشد ، فرد باید سکوت را پیشه خود سازد ؛ البته در صورتی که شرائط لزوم عمل و اداء وظیفه امر به معروف و نهی از منکر در مورد آن سخن باطل ، فراهم نیامده باشد ، (و الا سکوت و بی تفاوتی در برابر چنان باطل ، جائز و روا نیست) . خرده گیری از سخن دیگران و مخدوش ساختن آن ، ممکن است مربوط به لفظ و طرز تعبیر باشد ؛ به این معنی که در سخن طرف ، از نظر قواعد دستوری و لغوی و نظم و ترتیب کلمات ، خللی وجود داشته باشد . و این خلل ، یا ناشی از نارسائی اطلاعات ادبی است و یا معلول طغیان و لغزش زبان (و سبق لسان) می باشد . و یا ممکن است خرده گیری از سخن دیگران به معنی و محتوای آن مربوط باشد ، به این معنی که بگوید : مطلب آنطور نیست که تو می گوئی ، یا تو در این بیان خود – به این دلیل و آن دلیل – دچار اشتباه هستی . و یا عیبجوئی از سخن دیگران ممکن است به هدف و منظور گوینده آن ارتباط داشته باشد . مثلا به او بگوید : اگرچه سخن و گفتار تو درست و به حق است ؛ ولی منظور تو عبارت از اظهار حق نیست ؛ (بلکه می خواهی هدف دیگر و منظور باطلی را در لابلای گفتار خود ، وانمود سازی) ، و امثال اینگونه عیب جوئیها (که می توان از طریق محبت و ملاطفت و بدون نیاز به ستیزه گری ، آنها را جبران کرد) . برای پی بردن به سوء نیت و فساد قصد و هدف گوینده ، نشانه ای وجود دارد که به وسیله آن می توانیم به نادرستی قصد و اراده او آگاه شویم . به این صورت که مشاهده می کنیم : وی – به خاطر اظهار فضل و خودنمائی و اظهار آشنائی به مساءله – از ظاهرگشتن حق و اثبات واقعیت به وسیله دیگران ، ابراز تنفر می کند ؛ (این حالت روانی ، نمایانگر سوء نیت و فساد قصد و اراده گوینده است) ؛ چون انگیزه این حالت روانی ، حس برتری جوئی و از طریق اظهار فضل می باشد که با تهاجم و یورش به دیگران همراه است ، و میخواهد با چنین یورش و سرازیر کردن سیل انتقاد ، عیب و نقص طرف را وانمود سازد . فضل فروشی و خرده گیری از دیگران ، دو نوع از انواع تمایلات و گرایشهای پست روانی و از حالات مهلک و فرومایه و غیرانسانی است : ۱– اظهار فضل و یا فضل فروشی به عنوان تزکیه نفس ، یعنی خودپسندی و خودستائی تلقی می شود که می توان آنرا ناشی از طغیان انسان در ادعاء والائی مقام و خودبزرگ بینی دانست ؛ در حالیکه خداوند متعال در نبشتار استوار بنیاد خود (یعنی قرآن کریم) بشر راز تزکیه نفس بمعنی خودستائی نهی کرده و فرموده است : (((فلا تزکوا انفسکم))) (۲۲۳) . پس خویشتن را پاکیزه و مبرای از هر گونه عیب و نقص مپندارید و خودپسند نباشید . ۲– اما خرده گیری از دیگران و وانمود ساختن عیب و نقص آنها ، بازده و مقتضای سبعیت و حالت درنده خوئی انسان است ؛ زیرا انسان می خواهد در چنین حالات روانی ، دیگران را از هم بدرد ، و به آنان صدمه و آزار برساند . این حالت درنده خوئی ، آدمی را به نابودی و تیره روزی شخصیت سوق میدهد . آری ستیزه جوئی و درگیریهای نامطلوب است که این حالات و خصلت های مهلک را در بشر تقویت می نماید . جدال و ستیز با دیگران هرگز از آزاررسانی و تهییج غضب و برانگیختن کینه ، جداپذیر نیست ، و لازمه ستیزه جوئی اینست که یکطرف درگیر ، طرف دیگر را وادار سازد که از سخن خود برگردد و هر طور که شد در صدد تاءیید سخن و مدعای خویش برآید ، اعم از آنکه این سخن و مدعی ، حق و یا باطل باشد . ستیزه جو ، سعی می کند گوینده را با هر حربه ای که به نظر او می رسد بکوبد ، و شخصیت او را مخدوش سازد ، و او را مورد نکوهش قرار دهد . نتیجه این کار چنان خواهد بود که میان دو فرد ستیزه جو ، درگیریها و مشاجرات لفظی (ناهنجاری) بالا گیرد ، و مانند دو سگی گردند که با هم گلاویز می شوند و به هم پارس می کنند . و منظور هر یک از آنها این است که طرف مقابل را با نیش و گاز و حربه ای مورد حمله قرار دهد که از لحاظ ایجاد صدمه و ناراحتی ، مؤثرتر ، و در اسکات و کوباندن و

نابود ساختن او ، نیرومندتر باشد . راه درمان این حالت روانی نابسامان آنست که انسان ، حالت کبر و خودبزرگ بینی خویش را - که انگیزه فضل فروشی او شده است و نیز خوی سبعانه و حالت درنده خوئی خویش را که موجب تنقیص و خرده گیری او از دیگران می باشد - با داروهای درمان بخش ، در هم شکند و آنرا از خود بسترد ، داروهائی که برای درمان کبر و خشم انسان ، مؤثر و سودمند می باشد . در کتابی که قبلا از آن یاد کردیم یعنی کتاب (منارالقاصدین فی اسرار معالم الدین) و نیز کتب دیگر که در زمینه علم اخلاق تاءلیف شده است ، طرق درمان اینگونه بیماریهای روحی و داروهای لازم ، ارائه شده است .

د - باید مراقب دسیسه های ابلیس باشیم

نباید شیطان ترا فریب دهد ؛ چون ممکن است با سخنان خدعه آمیز و گفتار حق بجانب خود ، به تو بگوید : از اظهار حق دریغ مکن و در اظهار حق از سازش و مجامله و سستی خودداری نما . (آری نباید انسان تحت تاءثیر چنین گفتارهائی قرار گیرد) ؛ چون شیطان همواره با صحنه سازیهای دلسوزمآبانه و چهره و سیمای خیرخواهی ، افراد کم خرد را به شر و فساد می کشاند . خویشتن را به صورت دستاویز خوش رقصی ! و خنده های مسخره آمیز شیطان درنیاور . (یعنی شیطان می خواهد با وسوسه های فریبنده ، ترا به ستیزه جوئی و جدال با دیگران تحریص و تشویق کند و خود به عنوان تماشاچی از رفتار سبکسرانه تو لذت برد و از ته دل به تو و طرف مقابل تو بخندد) . البته اظهار حق به کسی که نسبت به آن ، گوش شنوائی دارد و در برابر حق ، انعطاف پذیر است ، کاری نیکو و بجا است ، آنهم در صورتی که این کار بر اساس اخلاص ، و تواءم با قصد و هدف الهی انجام گیرد . راه اظهار حق - که با اخلاص در نیت تواءم است - از طریق اخلاق حسنه و نصیحت و اندرز خداپسندانه ، انجام پذیر می باشد ؛ چون اخلاق حسنه و نصیحت و اندرز ، بهترین طریق ارشاد مردم به حق و حقیقت است ؛ بنابراین نباید ارشاد مردم با جدال و ستیزه جوئی تواءم باشد . نصیحت و اندرز ، وقتی به کار می آید و می تواند دیگران را در راهنمائی به حق ، مدد کند که در چهره و هیئت واقعی خود - که همان لطف و مدارا است - جلوه کند . و در غیراینصورت ، نصیحت و اندرزی که فاقد لطف و مدارا می باشد از فضیحت و بدنامی سربرمی آورد . بدیهی است که نتایج زیانبار و غائله سوء چنین نصیحت عاری از محبت ، از نتایج سودمند و ثمربخش آن ، فراوان تر و عظیم تر خواهد بود . اگر کسی با فقیه نمایان دوره ما : (عصر مؤ لف) - که فقط از نام و اسم علم ، بهره ای دارند و به عنوان (عالم) معروفند - رفت و آمد کند و با آنان حشر و نشر نماید بر طبع او ، خوی جدال و ستیزه جوئی (و خودنمائی) چیره می گردد ، و آنگاه که همالان و همنشینان بد و فاقد شخصیت به او القاء می کنند که جدال و ستیزه جوئی نشانه فضل است ، سکوت و چشم پوشی از جدال و ستیزه جوئی بر او دشوار می گردد . بنابراین باید از چنین دانشمندان ، - آنگونه که از شیر می گریزی - برحذر بوده و از آنان بگریزی .

۳- نباید از یادگیری و تحصیل علم و آگاهی در هیچ شرایطی استنکاف نمود

معلم و شاگرد نباید از یادگیری و استفاده علمی از افرادی که در مقام و منصب و سن و شهرت و دینداری و یا علوم و دانشهای دیگر ، پائین تر و پست تر از آنها هستند ، استنکاف ورزند ؛ بلکه باید از هر کسی که استفاده علمی از او امکان پذیر است ، بهره و فائده ای به دست آورند . والائی مقام و شهرت آنان نباید مانع از آن شود که در استفاده و بهره گیری از افراد پائین تر از خود - در مسائلی که در آنها آگاهی کافی ندارند - دریغ کنند ، چون این حالت ، موجب می شود که در تجارت و سوداگری علمی خویش دچار زیان گشته ، و مراتب علم و آگاهی آنها رو به نقصان گذارده ، و مشمول خشم و غضب پروردگارشان واقع شوند . پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود : (حکمت و دانش و سخن حکیمانه ، گمشده افراد باایمان است . یک فرد باایمان آنگاه که علم و حکمت را در هر جا بی...Ş...در فراگرفتن دست یازی به آن ، از همه افراد دیگر شایسته تر و سزاوارتر میباشد) (۲۲۴) . سعید بن

جبیر گفت : انسان – تا وقتی که در حال تعلم و دانش آموختن ، بسر می برد – عالم و دانشمند است . و آنگاه که دانش آموختن و یادگیری را رها کند و بپندارد که از علم و دانش و اندوختن سرمایه های علمی بی نیاز می باشد ، و به معلومات موجود خود اکتفاء کند ؛ او بیش از اندازه تصور ، جاهل ترین و نادان ترین مردم است . شاعری (۲۲۵) می گوید : ((و لیس العمی طول السؤ ال و انما تمام العمی طول السکوت مع الجهل)) کوری و فقدان بینش علمی ، عبارت از طول مدت سؤ ال و استمرار پرسش نمی باشد ؛ بلکه کوری کامل و فقدان بینش علمی ، عبارت از طولانی ساختن سکوت و عدم پرسش است که همراه با جهل و نادانی ، چنین سکوتی ادامه یابد . اگر کسی به علت شرم و حیاء از سؤ ال کردن خودداری کند ، مشمول مضامین این شعر بوده و گرفتار کوری و فقدان بینش علمی است . به همین جهت گفته اند : (اگر کسی از پرسش کردن (در مسائلی که به آنها آگاهی ندارد) – به خاطر شرم و حیاء – دریغ نماید جهل و نادانی نسبت به او ، بی حیاء شده و با بی شرمی به او روی می آورد . و نیز گفته اند : رقت و تنکی و ظرافت چهره – (که نمایانگر حیاء و شرم انسان در طرح پرسش است) – موجب رقت علمی و قلت سرمایه بینش انسان می گردد . و بزرگان گفته اند : افراد خجول و همچنین افراد مستکبر یعنی کبریاء منش و خودبزرگ بین نمی توانند به دانش آموختن و یادگیری صحیح علم موفق گردند . زرارهٔ (بن اعین) ، و محمد بن مسلم ، و برید عجلی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده اند که آنحضرت فرمود : (از آنجهت جامعه و مردمی مورد تهدید انحطاط و نابودی هستند و هلاک می گردند که از سؤ ال کردن امتناع می ورزند ، یعنی هلاک آنها به خاطر این است که پرسش نمی کنند) (۲۲۶) . و نیز همو فرموده است : (بر در این علم و دانش (انسان ساز و الگوپرداز) ، قفلی است که کلید آن ، سؤ ال و پرسش می باشد) (۲۲۷) .

۴ – انعطاف و تسلیم بودن در برابر حق

معلم و شاگرد باید سعی کنند نیروئی را به دست آورند که در ظل آن نیرو ، حس پذیرش حق و انقیاد و تسلیم بودن در برابر واقعیت ها ، در آنان به ثمر رسد . این مساءله از نکات مهم و اساسی مربوط به آداب و وظائف مشترک میان معلم و شاگرد نسبت به خود می باشد . به این معنی : چنانکه احساس کردند که در سخنان خویش دچار اشتباهی شده اند – اگرچه این اشتباه و لغزش را فردی کوچکتر و کم سال تر از آنها اظهار کرده و تذکر دهد – نباید از رجوع به حق (و اعتراف به اشتباه خود) دریغ نمایند ؛ زیرا اعتراف به اشتباه و تسلیم شدن در برابر حق – علاوه بر آنکه دارای وجوب و ضرورت دینی و اخلاقی است – موجب برکت و فزونی سرمایه علم و دانش در میان جامعه می باشد . اصرار معلم و شاگرد در عدم پذیرش حق – ولو از فردی کوچکتر – عبارت از نوعی کبر و خودبزرگ بینی است که در پیشگاه خداوند ، سخت مذموم و نکوهیده می باشد و موجب طرد و دوری انسان از رحمت خداوند متعال می گردد . پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود : کسی که ذره ای کبر و خودبزرگ بینی در دل او وجود داشته باشد ، به بهشت و سرای نیکبختی راه ندارد . بعضی از یاران آن حضرت عرض کردند : یا رسول الله (بر اساس این معیار ، راه نجاتی نخواهیم داشت ؛ بلکه) هلاک و نابودی و بدبختی ، ما را تهدید می کند ؟ چون برخی از ما مردم به کفش خوب و جامه زیبا و فاخر ، احساس علاقه و دلبستگی می نمایند (و میخواهند با جامه زیبا و پاافزار خوب ، زندگانی کنند ؟) پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود : این نوع علاقه و دلبستگی ، کبر و خودبزرگ بینی نیست ؛ بلکه کبر و خودبزرگ بینی عبارت از (((بطر الحق و غمض الناس))) یعنی عدم اعتراف به حق ، و حقیر شمردن مردم می باشد ، و (بطرالحق) بمعنی مردود ساختن سخن حق بر گوینده آن ، و عدم اعتراف به آن پس از ظهور و آشکار شدن حق است ، اعم از آنکه حق به وسیله فردی خردسال یا بزرگسال و یا شخصیتی بزرگ و برجسته و یا شخصیتی حقیر و پست و گمنام آشکار گردد(۲۲۸) . همین مقدار تهدید برای نکوهش کبر و خودبزرگ بینی ، و درک منع و نهی آن از طرف شارع مقدس اسلام ، (برای هر فرد عاقل و خردمند) ، کافی و بسنده است .

۵ – آمادگی قبلی معلم و شاگرد برای درس

معلم و شاگرد (پیش از آنکه دست اندر کار تدریس و یادگیری گردند ، یعنی) پیش از آنکه معلم ، درس خود را آغاز کند ، و قبل از آنکه شاگرد ، سؤ الی را مطرح سازد ، در مورد درس و سؤ ال خود ، دقت و تاءمل نمایند ، و آنرا به صورت منقح و پاکیزه ای آماده سازند تا از شتابزدگی و لغزش و تصورات واهی و واژگونی درک و فهم ، مصون باشند . و بدینطریق (عادت به دقت در مورد مطلب و یا سؤ ال) به صورت نیروی شایسته ای برای آنها درمی آید (تا همواره در مورد تدریس و یاسؤ ال خویش ، با اندیشمندی و سنجش فکری ، خوی گیرند) . و گرنه اگر به شتابزدگی در پرسش و پاسخ عادت کنند ، اشتباهات و لغزشهای آنها رو به فزونی گذاشته ، و عیب و نقص آنان گسترش یافته ، و اشتباه آنها آشکار و برملا می شود ؛ و نتیجهٔ در محیط خود ، به عنوان افرادی لغزنده و اشتباه کار و شتاب زده معروف می گردند . به ویژه اگر همنشینانی بدسیرت در محیط آنها بسربرند ، همنشینانی که معلم و شاگرد بیمناکند که مبادا رفتار نسنجیده آنها را دستاویز و بهانه ای برای انتقاد و عیبجوئی قرار دهند ، و حالات نابسامان آنها را نزد حسودان و رقیبان ، به عنوان سمت و نمودار شخصیت آنها معرفی نمایند .

۶- رعایت نظافت و پاکیزگی ، و لزوم آراستن ظاهر

معلم و شاگرد - آنگاه که می خواهند در جلسه درس حضور یابند - لازم است همیشه با وضوء ، و پاکیزه از هرگونه کثافت و آلودگی و پلیدی باشند . بدن و جامه خویش را نظیف و خوشبو سازند ، و به منظور تجلیل از مقام علم و دانش ، و رفاه حال حاضران و همنشینان و فرشتگانی (که پروانه وار ، گرداگرد این محفل مقدس در گردشند) بهترین جامه خود را در بر کنند . و به خصوص اگر جلسه درس در مسجد برگزار شود (رعایت این نکات شایسته تر است) . به طور فشرده : تمام نکاتی که در مورد نظافت و پاکیزگی بدن و لباس در شریعت مقدس اسلام درباره همه مردم گوشزد شده است ، رعایت آنها برای معلم و شاگرد شایسته تر و ضروری تر می باشد .

بخش سوم : آداب و وظائف ویژه معلم

نوع اول : آداب و وظائف ویژه معلم نسبت به خود

مقدمه

تعلیم ، اساس و بنیادی است که قوام و پایداری دین و آئین ، بر روی آن استوار شده است . جامعه بشری از طریق تعلیم می تواند از کسادی و افول خورشید علم و نابودی کالا و سرمایه های علمی پیشگیری کند . بنابراین تعلیم ، یعنی انتقال اندوخته های علمی به دیگران ، از مهمترین عبادات و مؤ کدترین واجبات کفائی است (که هر فرد از جامعه انسانی - که حامل علم و کالای معارف و معلومات است - باید در انتقال آن به دیگران ، احساس وظیفه و مسئولیت نماید ، و تا وقتی که این انتقال به وسیله دیگران صورت نگیرد همه علماء و دانشمندان باید موضوع تعلیم را به عنوان یک امر واجب و تکلیف الزامی تلقی نموده و در صدد اداء این وظیفه خطیر برآیند) . خداوند متعال فرموده است : (((و اذا اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس و لاتکتمونه))) (۲۲۹) و آنگاه خداوند از مردمی - که نبشتار آسمانی به آنها داده شد یعنی مردمی که اهل علم و دانش دینی هستند - پیمان گرفت و به آنها فرمود : باید محتوای آنرا برای مردم تشریح کرده و از بیان و بازگو کردن آن کتمان نورزید (یعنی آن را به دیگران تعلیم دهید) . و نیز فرمود : (((ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون))) (۲۳۰) . آنانکه رهنمودهای واضح و آشکار و عوامل رشد و هدایت را - که ما آنها را فرو فرستادیم - پس از آنکه ما همین

رهنمودهای آشکار و راه هدایت را در نبشتار آسمانی گزارش کردیم ، اگر در بازگو کردن آنها به مردم کتمان ورزند ، خدای متعال آنانرا از رحمت خویش طرد نموده ، و همه لعنت کنندگان نیز برای آنها طرد از رحمت خدا را درخواست می نمایند . یکی از اخبار مشهور ، سخن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که فرمود : (شاهدان و حاضران ، حقایق را به غائبان و مردمان دیگر ابلاغ کنند) (۲۳۱) . اخبار مشابه در این مورد ، بسیار فراوان است که فقط پاره ای از آنها بازگو شده است . علاوه بر آداب و وظائفی که (درباره وظائف مشترک میان معلم و شاگرد) بازگو نمودیم ، خود معلم نیز دارای آداب و وظائف ویژه به خود می باشند که به سه بخش تقسیم می شود : ۱- آداب او با خویشتن . ۲- آداب او با دانشجویان . ۳- آداب او در مجلس درس . اما آداب او نسبت به خویشتن ، عبارت از وظائفی است (که باید در رعایت آنها کوشا باشد . شهید ثانی این وظائف را - چنانکه گفتیم - ضمن هشت امر توضیح داده است) :

۱- احراز صلاحیت و شایستگی در امر تعلیم

کسی که می خواهد عهده دار منصب تعلیم گردد باید قبلا مراتب صلاحیت و شایستگی خویش را برای تصدی چنین مقامی در خود فراهم آورد . و باید این شایستگی ، در تمام مظاهر وجود او پدیدار باشد ، یعنی سیما و چهره و طرز سخن گفتن و گفتارش ، نمایانگر اهلیت و شایستگی او برای احراز مقام تعلیم بوده ، و اساتید صالح وی نیز صلاحیت او را تاءیید و گواهی کنند . در حدیثی مشهور ، چنین آمده است : که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود : (اگر کسی با تکلف ، نسبت به چیزی اظهار بی نیازی کند که به او داده نشده است و به دارائی تظاهر نماید ، و خویشتن را بیش از اندازه بیاراید و بالیدن آغاز کند ، بمانند کسی است که دو جامه دروغین و فریبا را در بر می نمایند ، جامه ای که لازم نبوده و متناسب با او نمی باشد) (۲۳۲) . یکی از فضلاء(۲۳۳) گفته است : اگر کسی در غیر موقع و زمان مناسب ، صدرنشینی و ریاست را در پیش گیرد ، خود موجب خفت و سبکی و فرومایگی خویش می گردد) . دانشمند برجسته دیگری (۲۳۴) گفته است : اگر کسی ریاست را نه به هنگام خود ، جویا شود ، همواره در بازپس عمر خویش در ذلت و خواری بسر خواهد برد . شاعری در این باره می گوید : ((لاتطمحن الی المراتب قبل ان تتکامل الادوات و الاسباب ان الثمار تمر قبل بلوغها طعما و هن اذا بلغن عذاب)) پیش از آنکه عوامل و اسباب شایستگی تو کامل گردد به مقامات و مناصب چشم ندوز (و خویشتن را در تیررس آنها قرار مده) ؛ زیرا میوه ها قبل از آنکه برسد از لحاظ طعم و مزه برای ذائقه مردم تلخ و گس و ناگوار می باشد . ولی همین میوه های کال اگر برسد و بپزد گوارا و لذت بخش خواهد بود .

۲- حفظ حیثیات و شئون علم و دانش

معلم باید مقام و حیثیت علم را ارج نهاده و آنرا به خواری و ابتذال و فرومایگی نکشاند ، به این معنی که علم را در اختیار افراد نالایق و نااهل قرار ندهد ، و آنرا به مکانی که منسوب به شاگرد او است نبرد ، یعنی علم را به جائی حمل نکند که آنجا بنام شاگرد او قابل شناسائی است . به عبارت دیگر به عنوان (معلم سرخانه) ، علم را به سوی شاگرد نبرد ، اگرچه آن شاگرد فردی گرانقدر باشد ؛ بلکه معلم باید علم را از چنین فرومایگی ها و ابتذال حفظ نماید ؛ چنانکه پیشینیان نگاهبان و پاسدار حرمت و آبروی علم و دانش بوده اند . و داستان آنها با خلفاء و طبقه اشراف ! در این زمینه ، بسیار و فراوان و مشهور می باشد که کوشش خویش را در حفظ حیثیت علم بکار می داشتند و آنرا برای تعلیم به فرزندان خلفاء و اشراف ، به خانه آنها نمی بردند . زهری گفته است : نشانه ابتذال و سبکی و خواری علم و دانش آنست که معلم و استاد ؛ آنرا به سوی خانه شاگرد خود حمل کند (و به عنوان (معلم سرخانه) مقام علم و دانش را تنزل دهد) . البته در مواردی که ضرورت و مصلحت دینی ایجاب کند و معلم نیز دارای نیت درست و

آهنگی درخور مقام خود باشد ، و این ضرورت و مصلحت نیز کفه آن بر مفسده ابتذال رفتن به خانه شاگرد بچربد ، در آن صورت حمل علم به خانه شاگرد مانعی نـدارد . یکی از شـعراء ، به نام : (قاضـی ابوالحسن علی بن عبـدالعزیز جرجانی) (۲۳۵) برای خود و راجع به خویشـتن در این زمینه اشـعاری سـروده است که از لحاظ حسن تعبیر و ارزش محتوای آن ، بسیار جالب و شگفت انگیز می باشد . وی گفته است : ((۱- یقولون لی فیک انقباض و انما راوا رجلا عن موقف الذل احجما ۲- اری الناس من داناهم هان عندهم و من اکرمته عزة النفس اکرمـا ۳- و مـا کـل برق لاح لی ، یسـتفزنی و لا کل من لاقیت ، ارضاه منعما ۴- و انی اذا مـا فاتنی الامر لم ابت اقلب کفی نحوه متندما ۵ - و لم اقض حق العلم ان کان کلما بدا طمع صیرته لی سلما ۶- اذا قیل هذا منهل قلت قد اءری ولکن نفس الحر تحتمل الظما ۷- و لم ابتذل فی خدمة العلم مهجتی لاخدم من لاقیت لکن لاخدما ۸ - اءاسقی به عزا و اسقیه ذلة اذا فاتباع الجهل قد کان احزما(۲۳۶) ۹- ولو ان اهـل العلم صانعوه صانهم ولو عظموه فی النفوس لعظما ۱۰- و لکن اذلوه فهان و دنسوا محیاه بالاطمـاع حتی تجهما)) ۱- به من می گوینـد : در تـو ، روح انزوا و گرفتگی و افسـردگی وجـود دارد ؛ ولی بایـد بداننـد که صـرفا مردی را می بینند که خود را از موقف و پایگاه خواری و فرومایگی به یکسو کشیده و از ذلت و خواری باز ایستاده است . ۲- مردم را چنـان می بینم : هر کسـی که خویشـتن را به آنها نزدیک ساخت و با آنها همنشـین شـد ، از دیـدگاه آنها پست و حقیر گشت . و کسی که عزت نفسش ، او را ارج نهاد یعنی از سرفرازی خویش پاسداری کرد ، از نظر دیگران دارای آبرو و احترام گردید . ۳- هر برق و پرتو امیدآفرینی که برای من پدیدار گشت مرا از جا نکند و هراسان و هیجان زده ام نساخت ، و در من سبکسری ایجاد نکرد . و نیز با هر کسی که با او برخودم وی را به عنوان منعم و خداوندگار احسان به خود پذیرا نشده ام . ۴- من آنم - که اگر چیزی از دسـتم ربوده شود و قابل تـدارک و جبران هم نباشد - شـبانگاهم را اینگونه سپری نمی سازم که دسـتم را در حال تاءسف و حزن و انـدوه در سـوی آن زیر و رو سـاخته و دست ، روی دست بزنم و برای آن افسوس خورم . ۵ - اگر من چنـان باشم که هرگاه طمعی در برابرم پدیدار شود ، علم و دانش را نردبانی برای دستیابی به این آز و طمع و منافع مادی قرار دهم ، پس در چنین صورتی مسلما نمی تـوانم بگویم : که حق علم را اداء کرده ام . ۶- اگر می گویند که این ، سرچشـمه ای است که آدمی را سیراب می سازد و می توان از رهگذر آن به خواسـته های درونی رسـید ؟ ولی من می گویم : این حقیقت را بازیافته و آنرا شهود می کنم ، لکن یک فرد آزاده (یـا خود حرارت و تفتیـدگی خـاطر) ، عطش و تشـنگی را تحمـل می کنـد . ۷- مـن در طریـق علـم و در راه تعلـم و تعلیم از آنجهت خون دلم را به رایگان نگذاشـتم تا با هر کسـی که با او برمی خورم خادم وی بوده و او را نوکری کنم ؛ بلکه از آنجهت در طریق تعلم و تعلیم بـذل کوشـش کرده ام تـا سـروری و بزرگواری را بـدست آورده و مخـدوم دیگران بـاشم . یعنی من در خـدمت دیگران نباشم ، بلکه دیگران در خدمت به من بسر برند . ۸ - آیا سـزاوار است که به وسیله علم و دانش از عزت و سرفرازی سیراب گردم ؛ ولی خـود علـم را بـا آب ذلـت و فرومـایگی سـیراب سـازم ؟ ! اگر چنیـن بـاشم ، پیروی از جهـل و بی دانشـی ، و حزم و دوراندیشی نزدیک تر است . ۹- اگر اهل علم و دانشمندان سعی خویش را در صیانت و پاسداری از حیثیت علم و دانش صرف می کردنـد ، خود علم و دانش از مقام و شخصـیت آنها نگاهبانی و پاسـداری می کرد . و اگر علماء از علم و دانش تجلیل می کردند و آنرا در دل مردم و از دیـدگاه آنها ، عظیم و شـکوهمند جلوه می دادنـد ، خود نیز از شـکوه و جلال و عظمت برخوردار می شدند . ۱۰- ولی دانشـمندان ، علم را به ذلت و خواری کشاندنـد ، لذا خود علم نیز از دیدگاه مردم ؛ حقیر و ناچیز گشت . و سـیمای علم و دانش را بـا مطـامع و آزمنـدیها ، عیب نـاک و آلوده ساختنـد تا آنکه علم و دانش با چهره ای دژم و سـیمائی عبوس و ناخوش آیند بدآنها روی آورد .

۳- بکارگرفتن علم

معلم بایـد - علاـوه بر انجام وظائفی که قبلا در طی آداب مشترک میان او و شاگرد بازگو شـده است - بر طبق موازین علم خویش

عمل کند . خداوند متعال (در مقام سرزنش مردمی که به علم و آگاهی خود عمل نمی کنند چنین) می فرماید : (((اءتاءمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم))) (۲۳۷) آیا مردم را به احسان و نیکی فرمان می دهید ، و خویشتن را فراموش می نمائید ؟ ! امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه (((انما یخشی الله من عباده العلماء))) (۲۳۸) فرموده است : (علماء و دانشمندان خداشناس و بیمناک از او ، عبارت از کسانی هستند که عمل آنها گفتار آنها را تاءیید نموده و با آن هماهنگی دارد . اگر کردار کسی ، گفتار او را تاءیید نکند و میان کردار و گفتارش ناهماهنگی ، مشهود گردد ، نمی توان عنوان عالم و دانشمند را بر او اطلاق کرد) (۲۳۹) . همو فرموده است : علم و عمل ، قرین و خویشاوند یکدیگرند ، آنکه می داند عمل می کند ، و آنکه عمل می کند می داند . علم ، آدمی را به عمل دعوت کرده و او را به کردار وامیدارد . اگر عمل ، به دعوت علم ، پاسخ مثبت دهد ، علم بر سر جای می ماند ، والا از آدمی می کوچد ، یعنی آدمی در صورت عمل نکردن بر طبق موازین علمی ، از علم محروم می گردد(۲۴۰) . و نیز فرمود : (اگر عالم و دانشمند به علم خود عمل نکند ، موعظه و اندرز او از دلها می لغزد آنچنانکه باران از روی سنگ صاف ، و نشیبای لغزنده کوه صفا لغزان است) (۲۴۱) . امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) می فرماید : (دانشمند بی حیاء و دریده ، و نادان زاهدنما و مقدس مآب متظاهر ، پشت مرا شکستند . نادان متظاهر به زهد و پارسانما ، با مقدس مآبی خویش ، مردم را فریب می دهد و به آنها خیانت می کند و به اعمال باطل خود چهره حق به جانب میدهد . و عالم و دانشمند هتاک و دریده و بی حیاء - با پرده دری و اعمال شرم آور خود - مردم را از خویش می راند و (از علم و دین) گریزان می سازد) (۲۴۲) . یکی از شعراء ، مضمون همین گفتار امیرالمؤ منین (علیه السلام) را به نظم آورده است : ((فساد کبیر عالم متهتک و اکبر منه جاهل متنسک هما فتنۀ للعالمین عظیمۀ لمن بهما فی دینه یتمسک)) وجود عالم و دانشمند بی حیاء و بدکردار و پرده در ، خود ، منشاء فساد و عامل بزرگ و مهمی برای تباهکاری است . و تباهکاری مهمتر از آن ، از سوی فرد نادان و ناآگاهی است که به عبادت و پارسائی تظاهر می کند . ایندو فرقه برای جامعه انسانی و کسانیکه در دین و آئین خود از آنها سرمشق می گیرند و بدآنها متکی هستند ، فتنه و خطر و آشوبی بزرگ به شمار می روند ؛ (چون مردم در رفتار خود از آنها الگو می گیرند و بدینطریق جامعه ، به انحطاط و فساد کشانده می شود) .

۴- حسن خلق و فروتنی

معلم باید - بیش از آن مقداری که درباره وظائف مشترک معلم و شاگرد یاد کردیم - با شاگردان خود ، خوش خلق و متواضع باشد . و رفق و مدارای کامل با آنان را نصب العین خویش قرار دهد ، و از این رهگذر به تکمیل نفس و تهذیب باطن خویش موفق گردد ؛ زیرا یک عالم و دانشمند صالح و شایسته - در این عصر و زمانه - به منزله پیامبری از پیامبران الهی است . چنانکه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود . (((علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل))) (۲۴۳) دانشمندان امت من همچون انبیاء بنی اسرائیل می باشند . بلکه (به عقیده من : مؤ لف) ، دانشمندان دینی اسلام در این زمان (به شرط آنکه واجد صلاحیت و شایستگی باشند) از انبیاء بنی اسرائیل ، عظیم تر و برترند ؛ زیرا گاهی هزارها پیامبر بنی اسرائیلی در یک عصر ، جمع می شدند و در یک دوره و زمانه ، فراهم میآمدند ؛ در حالیکه در عصر ما ، دانشمندان (واقعی) امت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) یکی پس از دیگری (و به ندرت) یافت می شوند و در فاصله زمانی دور و درازی به چشم می خورند . و چون وجود دانشمندان واقعی در عصر ما سخت کمیاب است علیهذا باید بدانند که امانت بزرگی در عهده آنها قرار دارد و بارهای گران دین و آئین آسمانی را بر دوش می کشند . لذا باید عالم و دانشمند واقعی عصر ما در احیاء دین ، سخت کوش بوده و از بذل مساعی در تعلیم و آموزش دیگران به هیچوجه دریغ نورزد ، باشد که در ظل این مساعی و کوششها شاهد موفقیت و پیروزی را در آغوش گیرد . از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که امیرالمؤ منین (علیه السلام) فرمود : (دانشمند (واقعی) دارای سه علامت و نشانه است : ۱- دانش و بینش ۲- حلم و

بردباری ۳- سکوت و آرامش و وقار . و برای عالم نماها و دانشمندانی که با تکلف ، جامه علم را بر قامت نارسای خود پوشانده (و خویشتن را در جمع علماء ، قرار داده انـد) نیز سه نشانه وجود دارد : ۱- با دانشـمندان برتر و والاتر از خویش با کردارهای آلوده به گناه ، درگیر گردنـد و با آنان بستیزند . ۲- نسبت به دانشـمندان فروتر از خود از طریق قهر و غلبه ، ستمگرانه عمل کنند . ۳- دیگر آنکه از ستمگران و جفاپیشه گان ، حمایت و پشتیبانی نمایند) (۲۴۴) . از محمد بن سنان در حدیثی مرفوع (۲۴۵) روایت شده است که عیسـی ابن مریم (علیهماالسـلام) فرمود : (ای حواریین و یاران پاک من ! نیاز و حاجتی را با شـما در میان می گـذارم ؛ میخواهم که شـما آنرا برآورده سازیـد (و آمادگی خویش را در تاءمین چنین نیازی ، اعلام نمائید) عرض کردند : یا روح الله ، حاجت و نیاز شما برآورده است (و ما آماده ایم) . حضـرت عیسـی (علیه السلام) از جا برخاست و پاهای حواریین را شستشو داد . آنان به عیسی (علیه السلام) عرض کردند : روا و شایسته تر ، این بود که ما پاهای شما را شستشو می دادیم ؟ فرمود : سزاوارترین مردم در خدمت کردن ، خود عالم و دانشـمند است . (یعنی باید عالم و دانشمند ، تمام قوای خویش را در خدمت به مردم بسیج سازد) . عیسی (علیه السـلام) سـپس فرمود : یگـانه هـدف من در دست زدن به چنین کـاری ، این بود که بـا اظهـار تواضع خود نسـبت به شـما ، شـما را هشـدار دهم که به نوبه خود – پس از من – ماننـد خود من به مردم اظهار تواضع و فروتنی نمائید . عیسـی (علیه السـلام) پس از آن گفـت : (علـم و حکمـت ، بـا عامـل تواضـع و فروتنی سامـان می یابـد و آبـاد می گردد (و رواج و رونـق می گیرد) نـه بـا تکـبر و خودبزرگ بینی . و بدینسان ، زراعت در زمین نشیبا و نرم و هموار می روید (و گیاهان در دشت و هامون فروهشته ، سبز می شوند) نه در کوهها) (۲۴۶) (ی فرازمند و برافراشته) .

۵ – دریغ نورزیدن از تعلیم علم

رسالت و وظیفه معلم ، ایجاب می کنـد که نباید از تعلیم و آموزش هیچکسـی – به خاطر آنکه ممکن است احیانا واجد قصد و نیت درست و خداپسندانه ای نباشد – دریغ ورزد ؛ زیرا تصحیح هدف و جهت گیریهای سنجیده و خداپسندانه برای بسیاری از افراد تازه کار و کسانی که در فراگیری علم ، مبتـدی هسـتند دشوار می باشـد ؛ به جهت اینکه جان و روح آنها (به علت خردسالی و یا فقدان بینش کـافی در دین) از لحـاظ درک سـعادت و نیکبختی آتیه و عزت و سـرفرازی روز قیـامت ، بسـیار نارسا و ضـعیف می باشـد . علاوه بر این ، آنان با عوامل تصـحیح هـدف و نیت و مبانی آن ، انس و آشـنائی کمتری دارند . اگر بنا باشد معلم – به خاطر فقدان نیت صـحیح و محرومیت شـاگردان از جهت یـابی درست – از تعلیم آنـان خودداری کنـد ، این دریغکـاری ، مـوجب تعویق و رها کردن بسـیاری از افراد در همگـامی با کاروان علم شـده ، و گروه زیادی را از علم محروم می سازد ، و یا آنکه موجب از میان رفتن بخش عظیمی از میراث علمی خواهـد گشت . بایـد توجه داشت : این امید هم وجود دارد که شاگرد فاقد نیت و هدف صـحیح ، از برکت علم و در سـایه یـادگیری – آنگاه که او با علم و دانش ، پیونـد و انسـی برقرار ساخت – توانائی لازم را در تصـحیح هـدف و نیت خود به دست آورد . لـذا یکی از دانشـمندان گفته است : (ما علم و دانش را برای غیرخـدا (و به خاطر هـدفهای دیگری) جویا شـدیم ؛ ولی خود علم و دانش – از اینکه برای غیرخـدا باشـد – امتنـاع ورزیـد) (۲۴۷) یعنی اگر یـک شاگرد ، فاقـد قصـد الهی در تحصـیل علم باشـد ، قهرا با ادامه تحصـیل و کسب بینش فزونتر ، قصـد و هـدف او تصـحیح خواهد شد و طبعا بسوی (الله) و هدف های والای الهی و انسانی ، رهنمون خواهد گردید ، و علم و دانش ، سرانجام ، او را به خدا منتهی خواهد ساخت . از حسن (بصری) است که گفت : گروهی از مردم در علم آموزی ، هـدف خویش را بگونه ای مشـخص ساختنـد که خـدا و رضا و پاداش الهی در این هـدف راهی نـداشت . ولی علم و دانش ، آنانرا همواره چنان در جهت و صـراطی رهنمون گردیـد که سـرانجام ، خدا و رضا و پاداش الهی را در مقاصـد و هدف خویش منظور داشـتند . باید توجه داشت که اگر معلم در نهاد شاگرد ، سوءنیت و فساد هدف را در مسیر علم آموزی او احساس نمود ، باید به تدریج از طریق موعظه و نصیحت خوش آیند و دلنشین و ارشادهای محبت آمیز ، او

را در مسیر هدف صحیح قرار دهد . و خطر و زیانبار بودن علم و دانش عاری از هدف الهی را به او گوشزد نماید ، و بالاخره او را نسبت به عواقب سوء و نتایج خطرناک اهداف غیرالهی ، متوجه و هشیار سازد ، و اخبار و احادیثی که درباره تصحیح هدف و نیت ، هشداردهنده و بیدارگر است ، تدریجا بر او بخواند تا سرانجام زیر سایه نصایح و ارشادات ، وی را به قصد و هدف صحیح در تحصیلاتش بازگرداند . اگر معلم نتوانست با استفاده از اینگونه راهبریها به تصحیح نیت و هدف شاگرد خویش موفق گردد و از او نومید شود – طبق عقیده بعضی از علماء – باید چنین شاگردی را رها کرده و از تحصیل وی جلوگیری نماید و از تعلیم او خودداری کند ؛ زیرا اینگونه افراد ، با تحصیل علم (همچون دزدان چراغدار) ، شر و آسیبشان را فزاینده تر می سازند . امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) در اشاره به همین نکته و حقیقت فرموده است : (((لاتعلقوا الجواهر فی اعناق الخنازیر))) (۲۴۸) گوهرهای گرانبها را آویزه گردن های خوکها نسازید . از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود : عیسی بن مریم (علیهماالسلام) برای ایراد خطابه ، در میان بنی اسرائیل از جا برخاست و چنین گفت : (ای بنی اسرائیل ! با نادانان و مردمی که از بینش کافی بی بهره اند . سخنان حکیمانه و عالمانه را در میان نگذارید ؛ زیرا اگر چنین کنید به علم و حکمت ، ستم روا داشته اید . و از تعلیم علم و حکمت به افراد صالح و شایسته ، دریغ نورزید ؛ زیرا اگر بدینسان با آنان عمل کنید ، یعنی چنانکه از تعلیم علم به افراد لایق ، دریغ بورزید به آنان ستم نموده اید) (۲۴۹) . یکی از شعراء ، محتوای سخن حضرت عیسی (علیه السلام) را در این بیت خلاصه کرده است : ((فمن منح الجهال علما اضاعه و من منع المستوجبین فقد ظلم)) اگر کسی که علم را با دست و دلبازی در اختیار افراد نالایق (و فاقد بینش و هدف صحیح دینی) قرار دهد خود علم و دانش را به تباهی و فساد سوق می دهد . ولی اگر در تعلیم آن به افراد لایق ، کوتاهی و دریغ ورزد به خود آنها و نیز به علم ستم می کند . باید بدانیم که عده ای از دانشمندان (بدون قید و شرط و به صورت کلی در مساءله تعلیم علم به افراد نااهل و فاقد هدف صحیح ، نظر خود را قاطعانه ابراز نکرده اند ؛ بلکه) میان اینگونه افراد ، فرق و امتیازی برقرار ساخته و گفته اند : اگر نادرستی قصد و هدف شاگرد ، معلول وجود حالت کبر و ستیزه جوئی و امثال آنها باشد باید از تعلیم او خودداری کرد . ولی اگر نادرست بودن قصد و هدف شاگرد از ناحیه حب ریاست دنیوی و حس جاه طلبی باشد ، سزاوار نیست – علیرغم نومیدی از اصلاح او – از تعلیم وی مضایقه شود ؛ چون او (در سن و سال و شرایطی بسر می برد که) مفسده جاه طلبی نمی تواند پرهیجان و مؤ ثر و مسری باشد . علاوه بر این باید یادآور شد که کمتر کسی می تواند در آغاز کار تحصیل ، خویشتن را از اینگونه اهداف نادرست و رذائل اخلاقی وارهاند ؛ ولی آنگاه که به اصل و بنیاد علم و دانش رسید و بدان وقوف کامل یافت (و علم را همانطور که هست شناسائی کرد) به این نتیجه می رسد که علم و دانش به خاطر نیل به سعادت و نیکبختی جاوید و جنبه های معنوی ، باید ذاتا محبوب و مطلوب او باشد ، و ریاست و سرفرازی ، لازمه علم و نتیجه قهری علم آموزی است ؛ اعم از آنکه انسان در طی تحصیل علم ، جاه و مقام را آماج کوششهای خویش قرار دهد ، و یا آنکه اساسا از چنین آماج گیری غافل باشد ؛ چون خود علم و دانش بدون نیاز به چنین جهت گیریها ، ریاست آفرین بوده و موجب سرفرازی انسان در دنیا و آخرت می گردد .

۶– کوشش در بذل و اعطاء و انفاق علم

باید معلم ، سرمایه ها و اندوخته های علمی خود را به افرادی که شایسته و نیازمند به علم و دانش هستند ، بذل و انفاق کند و در نشر علم و اعطاء آن به افراد محتاج ، بخل نورزد ؛ چون خداوند متعال – همانگونه که در طی مواثیق ، از انبیاء پیمان گرفت تا در نشر حقایق و گزارش آن به مردم ، دریغ نورزند ، و معارف الهی را کتمان ننمایند – از دانشمندان نیز پیمان گرفت که در تعلیم علم به افراد نیازمند ، فروگزار نکنند ؛ بلکه سعی خود را در نشر و ترویج علم ، به کار گیرند . از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود : در نبشتاری از امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) چنین خواندم : (خداوند از جهال و نادانان پیمان نگرفت که پویای

دانشمندان باشند (تا از آنان معرفت و آگاهی کسب کنند) ، مگر آنگاه که قبلاـ از دانشمندان پیمان گرفت که علم و آگاهی خویش را در اختیار جهال و نادانان قرار دهند ؛ زیرا علم و دانش در مرحله ای قبل از جهل و نادانی وجود داشته است) (۲۵۰) . (افلاطون حکیم ، علم را (تذکر) می نامید و می گفت : روح آدمی پیش از آنکه به بدن تعلق گیرد و در عالم حس ، اسیر زنجیر ماده و محسوسات گردد ، در عالم تجرد می زیسته است . و در آن عالم ، حقایق را بدون واسطه درک می کرد ، و چون به این عالم هبوط کرد در روح او نسیانی نسبت به حقایق ، پدید آمد . ولی این حقایق - بطور کلی - از صحیفه روح او محو نشده است ، بلکه با وضع مبهم و نامشخص ، در خزانه ذهن او موجود می باشد . وقتی انسان به اشباح و سایه های این حقایق در عالم حس ، مواجه گشت ، متوجه و متذکر همان حقایق بازیافته پیشین می گردد . بنابراین علم و دانش ، قبل از جهل ، موجود بوده است) (۲۵۱) . و نیز از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که ضمن تفسیر آیه : (((و لاتصعر خدک للناس))) (۲۵۲) فرمود : (باید همه مردم از لحاظ دریافتهای علمی در دیدگاه تو ، مساوی و برابر باشند) (و باید سهم و بهره از علم را بطور مساوی به آنها بپردازی و در میان آنها تبعیض روا نداری) . جابر جعفی از امام صادق (علیه السلام) آورده است که فرمود : (زکوة علم و دانش ، این است که آنرا به بندگان خدا تعلیم دهی) (۲۵۳) .

۷- احتراز از مواضع تهمت و لزوم هماهنگی رفتار و گفتار معلم

معلم - بر فرض آنکه دارای عذر شرعی موجهی باشد - باید از مخالفت افعال با اقوالش بپرهیزد یعنی نباید میان کردار و گفتارش ، تهافت و دوگانگی و تفاوت ، وجود داشته باشد ؛ (بلکه باید سعی کند همواره بر طبق گفتار و امر و نهی خود ، عمل نماید) مثلا او نمی تواند عملی را تحریم کند که خود مرتکب آن می گردد ، و یا انجام عملی را واجب و حتمی الاجراء معرفی نماید و خود پای بند آن نباشد ، و یا مردم را به انجام عملی - به عنوان کار مستحب - دعوت کند ؛ ولی خود او از انجام آن عمل دریغ ورزد . اگرچه طرز کار و عمل او - بر حسب احوال و شرائط شخصی زندگانی وی - کاملا مطابق با قانون دین باشد ؛ (لکن در عین حال ، تضاد و تناقض نمائی کردار و گفتار او قابل اغماض نیست) ؛ اگرچه احکام و قوانین دینی بر حسب اختلاف اشخاص ، متفاوت می باشد . (لذا باید در اینگونه موارد از ایجاد شبهه و بازتابهای نامطلوب ، پیشگیری شود) ؛ به عنوان مثال : اگر عالم و دانشمندی ، دیگران را به تشییع جنازه و سایر احکام مربوط به آن ، و یا به روزه گرفتن ، یا به برآوردن حاجات مؤ منین و کارهای نیک و یا زیارت اعتاب مقدسه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) دعوت کند ؛ ولی خود - به علت اشتغال به کارهای مهم تر - موفق به چنین اعمالی نباشد ، به گونه ای که اشتغال او به کارهای مهم تر ، با انجام کارهائی که مردم را بدآنها دعوت می کند سازگار نیست و نمی تواند دست اندر کار آنها گردد ؛ و نیز چون اشتغالات او از اهمیت و فضیلت بیشتری برخوردار است ناگزیر از ترک آن اعمال می شود ، و یا آنکه اشتغالات او ، ضروری و غیرقابل گریز است ؛ در چنین شرائطی که اشتغالات مهم و یا ضروری او ، علت ترک برخی از اعمال باشد لازم است همین علت و عذر موجه خویش را به دیگران اعلام کند تا زنگار شبهه و وسوسه های شیطان را از قلوب مستمعان گفتار خویش بزداید (و از این طریق از مظان تهمت دیگران برهد تا او را به دوگانگی و تناقض کردار و گفتارش متهم نسازند) ؛ چنانکه (در طی یکی از رویدادهای زندگانی رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) قضیه ای اتفاق افتاد که آن حضرت ضمن آن برای دفع تهمت ، مراتب را اعلام فرمود و) خویشتن را از این تهمت خلاص کرد : یکی از اصحاب پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آن حضرت را شبی همراه همسرش (گویا صفیه) دید که به خانه می رفتند . رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از بیم آنکه مبادا توهم و وسوسه ای برای آن شخص ناظر صحنه به هم رسد و تصور کند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) با زن بیگانه ای همراه است به آن شخص فرمود : فلانی ! این زن ، همسر من ، فلان کس (یعنی صفیه) است . و با این هشدار ، به وی فهماند که چرا با این زن همراه می باشد ؛ چون بیم آن داشت که ابلیس با تلبیسات و وسوسه

انگیزی خود ، در آن شخص سوءظنی به باز آورد ، (لذا برای دفع توهم به وی اعلام کرد که این زن ، همسر شرعی و قانونی من است) . اگرچه بر هر شنونده ای (که به اوامر و دستورات عالم و معلم گوش فرامیدهد) لازم است در مرحله نخست - آنگاه که شبهه و وسوسه ای از لحاظ اختلاف گفتار و رفتار در ذهن او بهم میرسد - به هیچوجه به گوینده و معلمی که دیگران را به کار نیک و اعمال شایسته دعوت می کند اعتراض ننماید . حتی اگر برای اعتراض و انتقاد خود احتمالا دارای مجوزی هم باشد حق خرده گیری و انتقاد ندارد ؛ (چون ممکن است - برخلاف اشتباه و احتمال او - گوینده در ترک اعمالی که دیگران را بدآنها دعوت می کند ، دارای عذر موجهی باشد که نتوان بر او خرده گرفت) . البته در صورتیکه هیچ عذر موجهی قطعا در میان نباشد و میان کردار و گفتار او ، تضاد و تعاندی غیرقابل اغماض مشهود گردد ، شنونده ، حق اعتراض و انتقاد را دارا است ؛ چنانکه قریبا از این مطلب در بحث از آداب متعلم و شاگرد ، توضیحی در پیش داریم . بطور خلاصه باید گفت : قضیه معلم و شاگرد از لحاظ نقش پذیری شاگرد نسبت به اخلاق و اعمال معلم ، همانند قضیه مهر و موم می باشد که در موم ، تمام نقشها و تصویرهائی که در مهر وجود دارد ، منعکس می شود . ما این نقش پذیری را در مورد گروهی از شاگردان و دانشجویان در برابر معلمان و استادانشان به چشم دیده ایم (و این حقیقت را کاملا لمس نموده ایم که شاگرد در رفتار خود ، یک نمونه پرداز ماهری از اعمال استاد و معلم خود می باشد) که البته با توجه به اختلاف افعال و اخلاق معلم ، همه گونه رفتار او را شاگرد در اعمال و رفتار خود پیاده می کند . این واقعیت را ما کاملا حس کردیم و هیچکس نمی تواند به مانند کسی که حقیقت را دیده و شهود کرده و در این جهت ، مهارت و کاردانی کسب کرده است ، هشداردهنده و بیدارگر باشد . (ما این حقیقت را دیده ایم و به شما هشدار می دهیم . و چون این واقعیت را با چشم باز ، دیده ایم که رفتار معلم در رفتار شاگرد منعکس می شود ، لذا مصرانه می گوئیم : که باید کردار و رفتار معلم ، نماینده گفتار و هماهنگ با آن باشد .

۸ - شهامت معلم در اظهار حق ، و جلوگیری از تخلف

باید معلم ، به مقدار وسع و توانائی خویش ، حق را - بدون مجامله و سازشکاری نسبت به احدی از خلق الله - اظهار کند . اگر مشاهده کرد کسی از حق ، روی گردان شده و یا در کیفیت طاعت او از خداوند متعال ، کوتاهی و نارسائی وجود دارد ، باید در مرحله اول از طریق لطف و محبت و با عامل مهر و نرمش ، او را نصیحت کند ، (و در صورتیکه عامل لطف و نرمش و مدارا ، کارگر نیفتاد) از حربه ای عاری از لطف و با تلخکاری و خشونت ، او را در رهنمون گشتن به حق ، یاری دهد . و اگر این وسیله نیز مؤ ثر نیفتاد ، باید از او دوری کند . و اگر با فاصله گرفتن از او و یاری گرفتن از عوامل مذکور فوق ، هیچ اثری مشاهده نکرد باید کاملا او را نهی کرده و از رفتار نابحق او جلوگیری نماید تا او را به حق بازگرداند ، و در این کار ، از مراحل و مدارج مختلف (امر به معروف و نهی از منکر) - به منظور وادار ساختن او در التزام و پای بند شدن به حق - بهره گیرد . استفاده از عوامل بازدارنده و بهره گیری از قانون (امر به معروف و نهی از منکر) در ارشاد مردم به حق و حقیقت ، با شرائطی متنوع و سنگین تر ، ویژه علماء و دانشمندان است . اگرچه همه طبقات مردم در اصل وجوب (امر به معروف و نهی از منکر) و اجرای آن ، دارای وظیفه مشترکی هستند ؛ (ولی وظیفه علماء و دانشمندان دینی در این اصل مهم و بنیادی اسلام ، زیادتر و سنگین تر است . و باید آنان نسبت به سایر طبقات مردم در انجام این وظیفه خطیر ، احساس مسئولیت فزونتری نمایند) . زیرا علماء به منزله رؤ سا و سرپرستانی هستند که اداء وظیفه امر به معروف و نهی از منکر ، به آنها محول گشته است . علاوه بر این ، سخن و راهنمائیهای علماء و دانشمندان ، مؤ ثرتر و دلنشین تر از گفتار و ارشادهای سایر طبقات می باشد . لذا آنان ، تکلیف بیشتر و سنگین تری را در این اصل به عهده دارند . به همین جهت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود : (آنگاه که بدعتها و مرامهای بی سابقه و باطل ، در میان امت و پیروان من پدید آید ، و افکار نوخاسته سخیف و تباه آمیز - به نام دین - در میان آنها رایج گردد ، لازم است عالم و دانشمند ، علم

و آگاهی خود را ابراز و اعلام کند (تا مردم از این بدعتها و افکار نوخاسته سخیف ، روی گردان شوند) . اگر عالم و دانشمند دینی ، آگاهیها و اطلاعات علمی خود را در طرد و زدودن این بـدعتها اظهار نکنـد ، ملعون و مطرود از رحمت خداونـد متعال می باشـد) (۲۵۴) . منشاء اکثر غفلت ها و بی خبریها و چیره شدن جهالت و نادانی بر جامعه ، و کوتاهی و نارسی های مردم در شناخت فرائض و تکالیف دینی ، و قصور آنها در قیام به وظائف شرعی و اداء آئین و راه و رسم دین مقدس اسلام ، و نقائصی که در اقامه نمازهای واجب – از لحاظ آنکه واجد شـرائط صـحت نیست – و و . . . دیده می شود ؛ بازده کوتاهی علماء و سـهل انگاری دانشمندان دینی است که نخواسـتند با وجه صـحیحی ، حق و حقیقت را اظهار کنند ، و خویشتن را در راه اصلاح خلق و توده مردم به رنج و زحمت وادارند ، و با آمیزه حکمت و اسـتوار اندیشـی و ژرف نگری و با عوامل اندرزها و نصـیحتهای زیبا و دلنشین ، جامعه را در مسیر راه خـدا ، بازآورنـد . حتی رفتـار و کردار گروهی از دانشـمندان نابسامـانی دینی ، به مسـئله تقصـیر و مضایقه آنها در اداء وظیفه امر به معروف و نهی از منکر ، محـدود نیست ؛ بلکه با مردم در ارتکاب باطل همیاری کرده و به آنان در رفتار نادرست مـدد می رسانند ، و با اظهار انس و همبسـتگی و همدمی با آنها ، روی اعمال باطل و نادرست آنان ، صحه می گذارند . این رفتار سازش مآبانه برخی از دانشـمندان ، موجب گشت که افراد جاهـل و نـادان به نـادانی و جهـل و تمایلات هوس آلود ، بیش از پیش گرایش یافته و افراد تبهکار ، فزونتر از هر زمان در فساد و تبه کاری غوطه ور گردند ، و مآلا وزنه علم و دانش و عالم و دانشمند کاستی یافته و شکوه و عظمت آن از میان برود . یکی از دانشـمندان ، گفتاری بس نغز و زیبا دارد و می گوید : هیچ فرد خانه نشین و انزواطلب را – در هر کجا که باشـد – نمی توان مبری و پاکیزه از منکر و رفتار نکوهیده به حساب آورد ؛ چون او حداقل – به علت انزواء و گوشه گیری – قهرا از ارشاد و تعلیم موازین دین به مردم و راهنمائی و واداشـتن افراد به معروف و کارهای پسندیده ، تقاعد و دریغ ورزیده (و از زیر بار چنین وظیفه ای ، شانه خالی کرده است) . به ویژه علماء و دانشـمندان (که با تقاعد و خانه نشـینی و عدم تحرک اجتماعی ، گرفتار چنین تقصـیراتی هستند و از این رهگذر ، مرتکب (منکر) می باشند ؛ زیرا اکثر مردم و بخصوص مردم روستاها و جامعه های بیابان نشـین و صحراگرد نسبت به قوانین دین در رابطه با واجبات عینی از قبیل نماز و شرائط صحت آن ، فاقد اطلاع و آگاهی های لازم می باشـند . بنابراین ، به عنوان (واجب کفائی) لازم است یکفرد ، در هر شـهر و روسـتا بمانـد تا دین و آئین و دینـداری را به مردم تعلیم دهـد ، و در ارشاد آنها فـداکاری کنـد . او باید در اداء وظیفه تعلیم و ارشاد مردم از عامل مهر و محبت اسـتفاده کند ، و رونق و مـدارا را وسـیله و ابزاری برای وصول و دست یـافتن به این هـدف قرار دهـد . و رویهمرفته از هر عـاملی – که به ایجاد حس پـذیرش دینی در مردم کمـک می کنـد – اسـتمداد نمایـد . مهمترین عامـل برای ایجـاد حس پـذیرش دینی در مردم ، این است که راهنمایان دینی از مردم و اموال آن ها ، طمع خویش را ببرند . (اگر عالم و دانشـمندی بخواهد که مردم ، گوش شـنوائی از او داشته باشـند نبایـد به مطـامع دنیوی و اموال آنهـا چشم بـدوزد) ؛ زیرا اگر مردم بفهمنـد که راهبر دینی آنها به آنان و اموالشان چشم طمع دوخته است نسـبت به او و علم و دانش وی دلزده و بی اعتناء می گردنـد ؛ و در نتیجه شـئون زندگانی آنها از هم گسـیخته گشـته و نظام حیات دینی آنان رو به اضـمحلال می گذارد . اگر هدف و مقصد یک عالم و دانشمند دینی از وجهه الهی برخوردار باشد ، و اطـاعت و امتثـال از فرمـان الهی را هـدف مسـاعی و کوششـهای خود قرار دهـد ، ارشادات و راهنمائی های او در قلوب تمام طبقات مردم – اعم از عالم و دانشمند و افراد عامی و توده مردم – راسخ و جایگزین گشته ، و آنان در برابر دستورات چنین دانشمندی ، سر تسـلیم و انقیاد فرود می آورند و سـرانجام ، مردم با روشـی اسـتوار و خلل ناپذیر در مسـیر صـراط مسـتقیم قرار می گیرند . تمام این وظـائف در صورتی لازم الاجراء است که هیچگونه خطر جانی ، او را تهدیـد نکنـد و از رهگـذر آن ، ضـرر و زیانی بر هیچیک از مسـلمین وارد نگردد . و در غیر اینصورت این عالم و دانشمند از چنین وظیفه ای ، معذور خواهد بود . و هیچکس جز خداوند متعال ، برای پوزش خواهی و پذیرفتن عذر ، سـزاوارتر نمی باشد . عبدالله بن سـلیمان گفته است : یکی از مردم بصـره بنام (عثمان اعمی) حضور امامباقر (علیه السـلام) نشسته بود . به امام عرض کرد که حسن بصری (۲۵۵) معتقد است : کسانی که علم و آگاهی خویش

را کتمان می کنند و از اظهار آن دریغ می ورزند ، بویتعفن شکم و اندرون آنان ، اهل دوزخ را آزار میدهد . امام باقر (علیه السلام) پس از شنیدناین سخن فرمود : (بنابراین آن کسی که از میان خاندان فرعون به موسی (علیهالسلام) و خدای او ایمان آورده بود ، یعنی (مؤ منآل فرعون) ، گرفتار چنین سرنوشت کشنده و دردآوری شده است ! چون او همواره (تاآنگاه که در دستگاه طاغوتی فرعون بسر می برد ، علم و آگاهی خود را به خاطر حفظجان و پیشبرد هدف الهی خویش ، کتمان می کرد ، و از اظهار آن ، خودداری می نمود و خدانیز او را به کتمان ایمان ستود ؛ ولی باید گفت : علم از زمانی که خداوندمتعال نوح پیامبر (علیه السلام) را مبعوث فرمود همواره مکتوم مانده بود . بنابراین حسن بصری باید به هر راهی که می خواهد برود ، و به چپ و راست و شرق و غرب روی آورد ، برود و به هر دری بزند ، سوگند به خداوند ، او باید بداند که علم و آگاهی درست جز در میان ما یعنی خاندان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به دست نمی آید(۲۵۶) . (آری او باید برای یافتن آگاهی صحیح و دانش واقعی به ما مراجعه کند) .

نوع دوم : آداب و وظائف ویژه معلم با شاگردان و دانشجویان

مقدمه

امور مختلف و متنوعی ، آداب و وظائف ویژه معلم را نسبت به شاگردان و دانشجویان تشکیل می دهد که محور همه آنها تنظیم صحیح رابطه استاد و معلم با شاگرد و دانشجو می باشد . (مسائل مربوط به این آداب ، ضمن بیست امر ، مورد تحقیق و بررسی قرار می گیرد) :

۱- ایجاد خلوص نیت در شاگردان یااعلام امکان وصول به مقام والای علمی در سایه ایمان

(نخستین وظیفه ای که باید معلم در رابطه با شاگردان ، مورد توجه و اهتمام خویش قرار دهد این است که) شاگردان را تدریجا و گام به گام به آداب و آئین های پسندیده و شیوه های ستوده و تمرین روحی نسبت به آداب دینی و حقایق و اسرار دقیق آئین مقدس اسلام ، آشنا و وادار نموده ، و انس و عادت به صیانت نفس را در تمام شئون آشکار و نهان زندگی آنها بارور سازد ، به ویژه اگر احساس کرد که شاگردان وی از رشد عقلی متناسبی برخوردار هستند باید سعی کند که چنین عادات مهم و پرارزش را در آن ها به ثمر رساند . نخستین گام در پیمودن مراحل مذکور این است که دانشجویان را تشویق و تحریص کند تا رفتار و مساعی تحصیلی خود را از هر گونه شوائب (فرومایه) پاک و پاکیزه نمایند و کوششهای خویش را در جهت الهی و انسانی و به منظور کسب رضای پروردگار ، محدود سازند ، و خدای را در تمام لحظات زندگانی ، مراقب و ناظر اعمال خویش بدانند . و این خصیصه خدایابی و خداجوئی را تا هنگام مرگ استمرار داده ، و عملا از چنین حالت والای روحی تا به هنگام رخت بربستن از این دنیا ، برخوردار باشند (و سعی کنند تا مطامع دنیوی به این گنجینه گرانبها ، دستبردی نزند) . باید معلم به دانشجو بفهماند که فقط در سایه چنین حالت روحی ، ابواب معارف و دانشها فراسوی او گشاده می شود . و سینه اش از تنگنای آلام و مشکلات رهائی یافته و از شرح صدر برخوردار می گردد . و از قلب و درونش ، آبشخورها و سرچشمه های لطائف و حکمتها ، به جریان و فیضان می افتد ، و برکات و فزایندگی مطلوبی در حالات مختلف زندگی و معلومات و معارف او پدید می آید . و سرانجام به صواب اندیشی و درستی گفتار و کردار و حکم و داوری صحیح و استوار ، موفق می گردد . باید معلم در تفهیم حقائق مذکور ، آثار و احادیثی را که در زمینه های این حقائق به ما رسیده است ، برای شاگرد بازگو کرده ، و ضرب المثلهای لازم را که نمایانگر حقائق مذکور است ، برای او یاد کند . و با ناچیز جلوه دادن دنیا ، حالت زهد و پارسائی و بی اعتنائی به مادیات را در او به وجود آورد . و حس

تعلق و دلبستگی و گرایش و غرور به دنیا و فریبندگی به زخارف و زرق و برق دنیا را از دل و دماغ او بزداید . و به او یادآور گردد که دنیا و لذتهای مادی آن ، ناپایدار و گذرا و فانی است ، و حیات معنوی و سعادت و نیکبختی اخروی است که پایدار و خلل ناپذیر می باشد . و نیز به وی تفهیم کند که ایجاد آمادگی برای سرای جاوید و فناناپذیر ، و اعراض از دنیای شتابنده و ناپایدار ، شیوه و راه و رسم مردم محتاط و دوراندیش ، و روش و سیره بندگان شایسته خداوند می باشد . باید معلم ، این حقیقت را برای دانشجو بازگو کند که دنیا به مثابه ظرف و گذرگاه و منزلگه و کشتزاری است که باید انسان در این معبر و رهگذر ، در تحصیل کمالات بکوشد . آری دنیا مجال و فرصتی است برای علم و عمل ، و کشتزاری است که باید در آن دانه افشانی کرد تا به محصول و ثمره آن – در سایه افکار و اعمال نیک در روز قیامت و سرائی که در پیش است – دست یافت . (شهید ثانی مهمترین و نخستین وظیفه ویژه معلم نسبت به شاگردان را عبارت از ایجاد اخلاص و حسن نیت در نهادشان می داند . مراقبت و توجه به خدا و سرانجام ، ایمان و اتکال به پروردگار را عالیترین زمینه مساعدی معرفی می کند که شاگردان می توانند در سایه آن به مقامات والای علمی و کشفهای مهمی در اسرار و حقایق پیچیده عالم دست یابند . و به اسرار نهانی و رموز دقیق دین و آئین مقدس اسلام آگاه گردند . قفطی می نویسد : ابن سینا می گفت : هرگاه در یک مساءله علمی ، دچار حیرت و سرگشتگی می شدم ، و حد وسط و رمز کشف مجهول را نمی یافتم به جامع شهر یعنی به مسجد می رفتم و نماز دوگانه در برابر خدای یگانه می گزاردم ، و در نتیجه از برکات ایمان و توجه به خداوند ، درهای بسته بر روی من گشوده می شد و مشکلات و ناهمواریهای علمی برای من ، آسان و هموار می گشت) (۲۵۷) .

۲– تشویق یا ایجاد شوق و دلبستگی به علم و دانش در شاگردان

معلم با شاگردان خود را به علم و دانش تشویق نماید و فضائل و ارزشها و مزایای علم و علماء را به آنان تذکر دهد ، و یادآور گردد که علماء و دانشمندان ، وارثان انبیاء و پیمبرانند و بر کرسی ها و پایگاههائی بلند و فرازنده و درخشانی از نور ، جای دارند ، کرسی ها و پایگاههائی که مورد رشک انبیاء و شهداء و جانبازان راه خدا بوده و این وجودات مقدس در این رابطه به حال آنها غبطه می خورند . باید معلم ، اینگونه سخنان شوق آفرین را – که در طی آیات و اخبار و آثار و اشعار و امثال به چشم می خورد ، و بازگوکننده فضائل و منازل و مقامات والای علم و علماء است – به گوش هوش آنها برساند . رهنمودهائی که در سخن بزرگان دیده می شود و نمودارهای شوق انگیزی که در طی اشعار شعراء – درباره فضیلت علم – جلب نظر می کند ، عامل و انگیزه نیرومندی است که می تواند نفوس و قلوب انسانی را به خود معطوف داشته (و تحرک و جنبش چشمگیری برای گرایش به علم و دانش ، در دلها به وجود آورد) . (معلم باید از هر عواملی که او را در تشویق شاگردان به علم و دانش ، مدد می کند ، استفاده نماید) و در ضمن ؛ آنها را تدریجا ترغیب نماید تا نسبت به مسائل دنیوی به قدر امکانات و به اندازه کفایت و ضرورت ، قناعت و بسنده کنند تا از این طریق بتواند آنها را از انگیزه دنیاگرائی – که موجب دل مشغولی و پریشانی خاطر و پراکندگی اهتمام علمی آنها می گردد – دور نگاه دارد .

۳– لزوم مواسات و دلسوزی معلم نسبت به شاگردان

باید معلم درباره شاگردان ، خواهان اموری باشد که خود نسبت به آن امور در مورد خویشتن احساس علاقه و دلبستگی می نماید ، و هرگونه شر و بدی را که برای خویش نمی پسندد برای شاگردان نیز نپسندد ؛ زیرا اینگونه مواسات و برابراندیشی نسبت به شاگردان ، حاکی از کمال ایمان معلم و حسن رفتار و برادری ، و نمایانگر روح تعاون و همبستگی و دلسوزی معلم نسبت به

شاگردان می باشد . در احادیث صحیح و معتبر ، چنین آمده است : (هیچیک از شما نمی تواند عنوان (مومن) را (به مفهوم واقعی آن) احراز کند مگر آنگاه که نسبت به برادر ایمانی خود همان چیزی را بخواهد که درباره خود نیز ، نسبت به آن احساس علاقه و محبت کند) (۲۵۸) . باید گفت که بی تردید ، شاگرد ، والاترین و بهترین برادر ، و بلکه ارجمندترین فرزند معلم است . و ما در بحثهای آینده (با بیانی گسترده تر) این موضوع را بررسی خواهیم کرد (که شاگرد ، نسبت به معلم به عنوان برادر عزیز و فرزند گرامی او محسوب می گردد) ؛ زیرا علم و دانش ، اساس و عامل بهم رسیدن یکنوع قرب و خویشاوندی روحی و معنوی است که معلم و شاگرد را با هم مربوط می سازد ؛ و چنین پیوندی از هرگونه پیوند و خویشاوندی جسمانی و خونی ، والاتر و شکوهمندتر می باشد . از ابن عباس روایت شده است که می گفت : گرامی ترین فرد در پیشگاه من ، همنشین من است ، همنشینی که از کنار مردم ، پا فراتر نهاده تا آنگاه که راه خویش را به سوی من گشوده و در کنار من بنشیند . اگر در توان من می بود که مگسی بر روی بدن او ننشیند تا او را آزار ندهد ، نیروی خود را در صیانت او از گزندی چنین ناچیز ، بکار می بردم . در حدیث دیگری آمده است که ابن عباس گفت : آنگاه که مگسی بر اندام شاگردان من می نشیند ، من رنج آنرا احساس می کنم ، (و حتی در این ناچیزترین آزار ، با او همدرد می گردم) (۲۵۹) . محمد بن مسلم می گوید : یکی از ساکنان (جبل) بر امام باقر (علیه السلام) وارد شد و به هنگام توديع و خداحافظی به عرض رساند : مرا موعظه و نصیحتی کن . حضرت فرمود : (تقوی و پرهیزکاری را پیشه خود ساز . به برادر ایمانی خود نیکی کن . و برای او خواهان همان خوبیهائی باش که خود ، خواهان آن هستی . و از هر امر نامطلوبی که از آن احساس تنفر و دلزدگی می کنی ، از همان امر درباره برادر ایمانی خود نیز متنفر باش . اگر درخواستی را با تو در میان گذاشت از وی دریغ مدار و خواسته او را برآورده ساز و به او اعطاء کن . و اگر او از اعطاء و بخشش ، نسبت به تو خودداری کرد ، تو بخشش و عطای خود را به او عرضه کن . (و یا اگر از درخواست و سؤ ال ، خودداری کرد ، خواسته او را بدو عرضه نما) . نباید نسبت به هیچ نوع خیر و احسانی نسبت به او سیر و ملول گردی ، چنانکه نباید او نسبت به تو ملول گردد . بازو و یاور او باش که او بازو و یاور تو باشد . اگر او از تو بدش آید از او جدا مشو ، تا از او درخواست کرم و گذشت نمائی (و در نتیجه ، کینه را از دل او بزدائی) . و آنگاه که در حضور تو نباشد در غیاب او ، نگاهبان حیثیت و منافع وی باش . و اگر در حضورت باشد او را زیر سایه حمایت خویش قرار داده و سعی کن با یاری و تقویت و ملاقات و احترام و لطف خویش ، او را مشمول محبت های خود سازی ؛ زیرا او از آن تو است و تو از آن او هستی) (۲۶۰) . این حدیث و هر حدیث دیگری که - بازگوکننده حقوق متقابل و متبادل تمام برادران و خواهران مسلمان نسبت به یکدیگر است - رعایت محتوای آنها در مورد معلم و شاگردی (که استوارترین و شریفترین پیوندها آنان را با هم مربوط می سازد) لازمتر و ضروری تر می باشد .

۴- استفاده از روشهای مختلف تنبیه برای منع از تخلف شاگردان

عامل لطف و محبت ، مؤ ثرترین عوامل تعلیم و تربیت است بر معلم ، لازم و ضروری است (اهتمام خویش را در جهت تربیت اخلاقی شاگردان به کار گیرد و) آنانرا از اخلاق بد و خویهای ناستوده وارتکاب اعمالی که شرعا حرام و یا مکروه است حفظ کند ، و از هرگونه رفتاری که حالات و شخصیت آنها را تباه می سازد و یا موجب ترک اشتغالات علمی و یا اسائه ادب آنان می گردد جلوگیری کند . معلم باید از پرحرفی و سخنان بیهوده و بی فایده شاگردانش ممانعت به عمل آورد ، و از معاشرت آنان با اشخاص نامناسب و اینگونه کارهای نابجا و اعمال نارا و زیان بخش جلوگیری نماید . برای پیشگیری از سوء رفتار شاگردان و جلوگیری از ارتکاب خلاف آنان ، لازم است معلم حتی الامکان با ایماء و اشاره و تعریض و کنایه ، راه گشای تربیت اخلاقی شاگردان بوده و از تخلف آنها جلوگیری کند . و در صورتی که ضرورت ایجاب نکند و نیازی در کار نباشد باید از آشکارگوئی و تصریح به تخلف شاگرد ، خودداری نماید و همواره از عامل لطف و محبت و مهر و مودت - برای ارشاد شاگردان - استفاده کند ، و آنرا به

خاطر تخلف و سوءرفتار ، توبیخ نکرده و تا می تواند از این روش استفاده ننماید ؛ چون اولا تصریح و آشکارگوئی ، پرده هیبت و ابهت استاد را از هم دریده و موجب شدت و فزونی جراءت و جسارت شاگردان در ارتکاب خلاف و سوءرفتار و تخلفهای اخلاقی می گردد . و ثانیا باعث میشود که آنان - بیش از پیش - با حرص و ولع زیادتری در تخلفهای اخلاقی اصرار ورزند . در اخبار و احادیث به ما گوشزد شده است که اگر مردم را صریحا از کاوش و از هم پاشیدن پشکل چهارپایان بازدارند ، اصرار آنان در کاوش و از هم پاشیدن آن ، فزاینده تر می گردد ، (و برای توجیه اصرار خود) می گویند : بی جهت ما را از دست یازیدن به چنین کاری نهی نکرده اند ، لابد سر و حکمتی در این تپاله و پشکل حیوان وجود دارد که باید از آن سردرآورد! و از درون آن باخبر گشت !! . یکی از شعراء می گوید : ((النفس تهوی من یجور و یعتدی و النفس مائلة الی الممنوع و لکل شی ء یشتهیه طلاوة مدفوعة الا عن الممنوع)) دل آدمی طبعا به سوی جائر و ستمکار متجاوز - به خاطر زرق و برق قدرت و جاذبه کاذب جاه و مقامش - گرایش دارد . و اصولا نفس انسانی در جهت هر امری که از آن منع شده است دارای رغبت و تمایل فزونتری بوده و بدان انحراف می یابد . هر چیزی که انسان بدان مایل و راغب است آن چیز دارای حسن و بهاء و مقبولیتی می باشد که آدمی را به خود جذب می کند ؛ ولی نفس انسان ممکن است از تیررس چنان حسن و بهائی بدور مانده و از آن سیراب گشته و در امان باشد . لکن از یک امر ممنوع و کار نامشروع اشباع نمی گردد ، و حسن و بهاء کاذب آن همواره به انسان با جاذبه خود آسیب می رساند و همیشه رونق و جاذبه خود را به رخ انسان کشانده تا هرگز از آن اشباع نگردد . راستی باید درباره کیفیت ارشاد ، و مراتب مهر و محبت پیامبر عزیز و گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نسبت به آن مرد اعرابی و صحرانشین و بیابانگرد ، اندیشید - که مسجد را با بول و پیشاب خود آلوده کرد - (و پیامبر مهربان به جای توبیخ و درشتخوئی ، از در لطف و دلسوزی وارد شد ، و از راه محبت ، این مرد صحراگرد را متوجه زشتی و نادرستی رفتارش نمود) . آری باید دید که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با معاویة بن حکم - آنگاه که در اثناء نماز ، سخن گفت - چه نوع رفتاری را پیش گرفت : (آنحضرت در ارشاد او از لطف و محبت ، استفاده کرد و از این رهگذر ، او را به نقص و اشکال کارش آشنا ساخت) (۲۶۱) . باری ، اگر شاگرد با تعریض و کنایه و ایماء و اشاره - در سایه هوش و ذکاء خود - به لغزش و تخلف خویش پی برد و از آن دست برداشت باید گفت در این صورت معلم به هدف تربیتی و غرض مطلوب خود دست یافته است . و گرنه باید با صراحت و بی پرده - البته در سر و نهان و در غیاب دیگران - او را از ارتکاب خلاف نهی کند . و اگر نهی او در غیاب دیگران نیز مؤ ثر نیفتاد و شاگرد دست از تخلف برنداشت ، باید علنا و آشکارا و در حضور دیگران ، او را از خلافکاری منع کند . اگر موقعیت و اوضاع و شرائط ، مقتضی شدت لحن و خشونت در گفتار باشد ، نباید معلم از آن دریغ ورزد ؛ (بلکه باید در گفتار خود اعمال خشونت کند) تا بدینوسیله این شاگرد متخلف و همه حاضران جلسه درس ، در صدد تخلف برنیایند ، و هر شنونده ای که در مجلس درس حضور دارد به وظائف اخلاقی خود آشنا شده و ادب آموزد . اگر هیچیک از روشهای تربیتی مذکور در جلوگیری از تخلف شاگرد اثر نگذاشت و علیرغم بکارگرفتن تمام وسائط و عوامل تربیتی ، چنین شاگرد ، به تخلفهای خود ادامه داد و از آن دست برنداشت ، طرد اینگونه شاگرد و اعراض از او بجا و سزاوار می باشد ، و هیچگونه اشکالی برای این طرد و اعراض وجود ندارد . معلم باید چنین شاگردی را مدتی از نزد خود براند تا او از تخلف خویش ، توبه و بازگشت نماید . به ویژه اگر معلم ، بیم آن را داشته باشد که سوءرفتار و تخلفهای شاگرد مذکور احیانا در شاگردان دیگر اثر گذاشته و آنانرا نیز مانند خود گمراه می سازد ، و همگنان و همدرسان او هم با وی در ارتکاب خلاف ، همسازی می کنند . (با توجه به چنین آثار زیانباری ، باید معلم ، اینگونه شاگردان را برای مدتی از محیط تعلیم و تربیت طرد کند تا سوءرفتار آنها به دیگران سرایت ننماید و ضمنا از تخلف خود نیز دست بردارد) . همچنین لازم است معلم ، رفتار و روابط شاگردان را نسبت به یکدیگر ؛ زیر نظر گرفته و مراقب اظهار سلام کردن آنها به همدیگر ، و طرز برخورد آنها در گفتگو ، و محبت متقابل آنها ، و خودیاری و تعاون آنان با یکدیگر باشد که چگونه در احسان و تقوی و پرهیزکاری به هم مدد می رسانند . باید معلم در

این امور آنانرا راهنمائی کند . و رویهمرفته هر کاری را که در صدد انجام آن هستند دقیقا زیر نظر گرفته و تمام رفتار آنها را بپاید . بطور خلاصه ، همانطور که معلم ، مصالح دینی شاگردان را - به منظور سامان یافتن روابط آنان با خدا - به آنها تعلیم می دهد ، باید مصالح دنیوی آنانرا به آنها بیاموزد تا کیفیت روابط و رفتار خود را با همنوعان خویش سامان بخشند تا مآلا فضیلت و نیکبختی آنان را در امر دین و دنیا تکمیل کند .

۵ - فروتنی و نرمش معلم نسبت به شاگردان

نباید معلم نسبت به شاگردان خویش ، رفتاری تکبرآمیز را در پیش گیرد و نسبت به آنها بزرگی ورزد ؛ بلکه باید فروتنی و نرمش را - در برخورد با شاگردانش - بکار برد . خداوند متعال به پیامبر خود می فرماید : (((و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤ منین))) (۲۶۲) پر و بال خویش را برای پیروان خود (که با پایمردی خود در ایمان ، به تو اظهار علاقه می کنند) فروهشته ساز (و نسبت به آنان ، متواضع و فروتن باش) . رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود : (خداوند متعال به من وحی نمود (که به شما اعلام کنم تا) تواضع و فروتنی را پیشه خود سازید) (۲۶۳) . و همو فرموده است : (هیچ صدقه و انفاق مالی به بینوایان ، از مال و ثروت انسان نمی کاهد . خداوند متعال - به خاطر عفو و گذشت از افراد - بر عزت و سرفرازی شخص می افزاید ، و هر فردی که تواضع و فروتنی را پیشه خود سازد ، در ظل مراحم پروردگار از مقام والا و شخصیتی ارجمند برخوردار می گردد) (۲۶۴) . این پاداشها ، نتیجه تواضع و فروتنی نسبت به تمام طبقات مردم است که در خور وظیفه اخلاقی هر انسان مؤ من و مسلمان می باشد . علیهذا باید در نظر گرفت که وظیفه معلم نسبت به شاگردان از این دیدگاه ، چگونه است ، شاگردانی که نسبت به معلم ، ملازمت و همبستگی جالبی برقرار باشد و نیز شاگردان در پی جوئی از دانشها و معارف سودمند بدو تکیه کنند و راءی و نظر او را ملاک و معیار ارزیابی علوم و دانشها و شئون مختلف زندگانی خود بدانند . مضاف بر این ، باید دانست میان معلم و شاگردان ، حقوق متقابل دیگری از قبیل : حق مصاحبت و همنشینی ، و احترام در رفت و آمد و ملاقات و برخوردها ، شرافت محبت و دوستی راستین و عاری از هر نوع شائبه و امثال آنها وجود دارد (که این حقوق و معیارها می تواند رابطه معلم و شاگردانش را به طرز جالب و دلنشینی سازمان بخشیده و آنها را با هم پیوند دهد) . در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) آمده است که فرمود : (معلم و آموزگار باشید (و درس شما زمزمه محبت باشد) . در تعلیم خود ، دشخوار و سختگیر نباشید و مسئله تعلیم را بر مردم ناهموار نسازید ؛ زیرا معلم و آموزگاری که با آمیزه محبت تعلیم می دهد ، از انسان دشخوار و سختگیر ، بهتر و باارزش تر است) (۲۶۵) . و نیز فرمود : (نسبت به کسی که به وی علم را می آموزید ، و یا از او ، علم را فرامی گیرید ، نرم و ملایم باشید) (۲۶۶) . در بحث های گذشته ، داستان عیسی (علیه السلام) و رفتارش با حواریون و اقدام آنحضرت در شستشوی پای آنان ، و نیز اخبار دیگری را - (که نمایانگر روح ملاطفت و نرم خوئی و تواضع بزرگان نسبت به زیردستان است) - بازگو کردیم . بنابراین لازم است معلم ، خلق و خوی خود را - فزونتر از آنچه بر دیگران ضروری و لازم است ، نسبت به شاگردانش - به هنگام برخورد با آنها رفتار خویش را بر اساس حسن سلوک و لطف و محبت تنظیم نماید . و با شاگردان خود - با شادابی و گشاده روئی ، و اظهار شادمانی ، و محبتی خوش آیند و صمیمانه ، و ابراز دلسوزی و احسان به آنها از طریق بذل علم و جاه و مقام ، و گرامی داشت آنها - در حد وسع و امکانات - برخورد و ملاقات کند . شایسته و بجا است که تمام شاگردان و بخصوص ، شاگردان فاضل و برجسته را با (کنیه (۲۶۷) و نام فامیلی) ، و رویهمرفته با محبوبترین نامها و القاب ، مورد خطاب قرار دهد ، و به گونه ای از آنان و نام آنها یاد کند که موجب حفظ حرمت شخصیت و وقار و ارزش مقام و منزلت آنان بوده و از گزند تحقیر و توهین ، مصون بمانند . رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای رعایت احترام و بزرگداشت شخصیت یاران خویش ، از آنان با کنیه ، و نام و عنوان محبوب آنها یاد می کرد ؛ زیرا آنحضرت از این طریق موفق می شد که شرح صدری در آنها به وجود آورده و قوت قلب بیشتری به یاران و

اصحاب خود بخشیده ، و عرصه و مجال درخواست و تقاضا و سؤ ال آنها را گسترده و آزاد ساخته ، و محبت آنانرا بیش از پیش به خود جلب نماید . بدیهی است که رعایت احترام و بزرگداشت شخصیت دیگران - از طریق خطاب به نامهای محبوب آنان - در مورد افرادی که انسان به پیروزی و رستگاری آنها چشم امید دوخته و میخواهد صلاح و شایستگی شخصیت آنها را پدیدار و شکوفا سازد ، لازم تر و ضروری تر است . (لذا معلم در این اصل نسبت به شاگردان ، وظیفه خطیرتری به عهده دارد) . آری معلم باید در رابطه خویش با شاگردان ، از سخنان و سفارشهای رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) ، الگو و نمونه و سرمشق گیرد که فرمود : توده مردم پیرو شما علماء و دانشمندان هستند ، و مردمی از اقطار گیتی - به منظور کسب بصیرت و بینش دینی - به شما روی می آورند ، آنگاه که شما را دریابند و نزد شما آیند ، لازم است نسبت به آنها خیراندیشی نموده و با رفتاری نیکو ، آنانرا سرشار و برخوردار سازید(۲۶۸) . بطور کلی عالم و دانشمند نسبت به معلم و شاگرد ، همچون طبیب نسبت به بیمار است (که باید بیماری جهل و نادانی را در شاگرد ، درمان کند) . بنابراین باید از هر دارو و عاملی که برای شفای او امیدبخش به نظر می رسد استفاده نماید ؛ زیرا بیماری روحی جهل و نادانی از هر نوع بیماری بدنی ، قوی تر و سخت تر می باشد ؛ (چون زیان بیماری جهل و بیسوادی از تمام بیماریهای بدنی ، بیشتر و خطرناک تر است) . گاهی ممکن است احیانا - به علت اختلاف مزاج و طبایع شاگردان - عکس آنچه را که یاد نمودیم باید به عنوان عامل مصلحت شاگرد و داروی درمان بخش او ، قابل بهره برداری باشد . (یعنی ممکن است گاهی به ندرت ، عامل محبت و احترام به شخصیت شاگرد - بجای آنکه او را به فضائل اخلاقی و ترک رذائل و خودداری از تخلف ، رهنمون گردد - وی را مغرور ساخته و موجب خودباختگی او شود . در چنین صورتی باید معلم ، مراقب باشد تا چه نوع رفتار و راه و روشی را با شاگردان مختلف در پیش گیرد . لذا در برخی از موارد ، معلم ناگزیر می گردد برای نهی از تخلف ، با خشونت و شدت لحن ، رفتار کند و بجای نرمش ، از درشتخوئی و خشونت و احیانا تنبیه بدنی آنهم به صورت خفیف استفاده نماید) .

۶- تفقد از احوال دانشجویان یا وظیفه معلم در صورت غیبت شاگرد از جلسه درس

وظیفه مذکور - که از نوع وظیفه اخیرالذکر می باشد و از حس شفقت و دلسوزی معلم ، ریشه می گیرد - این است که اگر یکی از شاگردان و یا حاضران حلقه درس استاد ، در جلسه درس حضور نیافت ، و غیبت او غیرعادی به نظر رسید و طولانی گشت ، باید از او و احوال او و علت غیبت او پرس و جو کند . اگر از پرس و جوی خود ، نتیجه ای کافی نگرفت و نتوانست راجع به او خبری به دست آورد باید کسی را برای اطلاع خود از احوال او به خانه و محل سکونت وی بفرستد ، و یا شخصا به منزل او برود - که البته این کار اخیر دارای فضیلت بیشتری است - چنانکه رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) با اصحاب و یاران خود همینگونه عمل می کرد ، (یعنی اگر ملاحظه می فرمود که یکی از ملازمان او در میان جمع حاضران ، حضور بهم نرسانده است ، شخصا به منظور احوال پرسی به خانه او می رفت و از او تفقدی به عمل می آورد) . اگر معلم اطلاع یافت که شاگرد مذکور ، بیمار گشته است باید از او عیادت کند . و اگر گرفتار غم و اندوهی است ، در صدد رفع آن برآید . و اگر دید که به مسافرت رفته ، از خاندان و متعلقان او تفقد بعمل آورده و از آنها احوال پرسی کند ، و از آنان بخواهد که حوائج و درخواست خود را با او در میان گذارند ، تا به قدر امکان و توانائی خویش به خواسته ها و حوائج آنها رسیدگی کند . و اگر به هیچوجه در هیچ کاری به او احتیاجی نداشتند با اظهار محبت و ابراز لطف به آنها ، و نثار دعاء در حق آنان ، به وظیفه اخلاقی خود عمل نماید .

۷- اطلاع از نام و مشخصات شاگرد

بایـد معلم ، راجع به نـام و نسب و فـامیلی و شـهر و احوال و مشـخصات دانشـجویان و یا حاضـران جلسه درس ، اطلاعاتی را کسـب کرده و ترتیباتی در این زمینه فراهم آورد و بدان توجه نماید ، و درباره آنان – در جهت مصالحشان – بیش از حد معمول دعاء کند (و از خداوند متعال بخواهد که آنانرا مشمول لطف خویش قرار داده ، و دلهای آنها را برای پذیرش علم ، مستعد ساخته ، و آنانرا به عمل و رفتار بر طبق موازین علم موفق گرداند) . توجه به حدیثی که بدینگونه مسلسل (۲۶۹) است ، و در یک یک افراد سلسله سند آنها تا به معصوم ، سؤ ال و پرسـش از اسم و کنیه و شـهر و محل اقامت ، تسـلسل دارد و این سؤ ال در مورد همه راویان تکرار شده است ، و اینکه چنین کـاری به عنوان یـک راه و رسم و سـنت مطلوبی در نقـل حـدیث به شـمار می رفت تا از مشـخصات فردی که برای او حـدیث را نقـل می کنـد سؤ ال نمایـد . چنین سـنت و شـیوه ای برای مـا در اثبات لزوم معلم از مشـخصات شاگرد ، کافی و بسنده است .

۸ – القاء مطالب علمی باید در خور استعداد شاگردان باشد

باید معلم در بذل و توزیع محصولات و فراورده های علمی و معارف خود ، با سخاوت باشد . و در طرز القاء درس بر دانش پژوهان ، ناهموار و دشـخوار نباشد ؛ بلکه باید کیفیت تدریس او هموار و دلنشین بوده و با آمیزه لطف ، و تواءم با رفق و مدارا و نصیحت و انـدرز باشـد ، و به قصـد ارشـاد شـاگردان به امور مهم ، به آنان سود رسانـده و بهره منـدشان سازد . معلم بایـد شاگردان خود را به صیانت و نگاهبانی اندوخته های نفیس و گرانبهای علمی – که در اختیار آن ها قرار داده است – تشویق و تحریص کند . معلم نباید به هیچوجه انـدوخته هـای علمی خود را در خویشـتن احتکار و ذخیره کنـد ، و در اعطاء و القاء آنها دریغ ورزد ، انـدوخته هائی که دانشـجویان (تشـنه و گرسنه علم) بدان نیاز دارند ، و از او درباره آن اندوخته ها پرس و جو می نمایند . بنابراین اگر او افراد شایسته ای را در پیرامون خود دید نباید در بذل سـرمایه های علمی و توزیع این ذخائر ، دریغ و مضایقه کند . البته باید بگوئیم : تا وقتی که دانشـجویان او ، نسـبت به برخی از معلومـات و معارف ، اهلیت و شایسـتگی لازم را به دست نیاورنـد نبایـد معلم این معلومات را در اختیار آنها قرار دهد ؛ بلکه باید در کتمان آن (از چنین شاگردان) ، کوشا و مصـر باشد ؛ زیرا القاء معلومات و معارفی که شاگردان برای هضم و درک آن ، استعداد و شایستگی کافی ندارند ، موجب پریشانی خاطر و پراکندگی و تباهی ذهن و حال آنها می گردد . اگر دانشجوئی در زمینه اینگونه معلومات و معارف ، پرسش کرد به او بگوید : این معلومات ، عجالهٔ و در شرائط کنونی استعداد و آمادگی علمی تو ، برای تو زیان بخش است . و بایـد به او نیز یادآور شود که علت اسـتنکاف او در بذل این اطلاعات و معلومات ، از بخـل و مضـایقه او ریشه نمی گیرد ؛ بلکه این اسـتنکاف ، نمایـانگر حس دلسـوزی و لطف و مرحمت او می باشـد . معلم پس از آنکه این نکته را به او تفهیم کرد باید او را به سـعی و کوشـش و پیشـرفت در تحصـیل ، تشویق کند تا اهلیت و شایستگی این چنین معلومـات و معـارف و سایر اطلاعات دیگر را به دست آورد . در توضـیح و تفسـیر کلمه (ربانی) چنین روایت شـده است که (عالم ربانی) ، کسی است که آگاهی ها و معارف خرد و کوچک و ساده را قبل از معارف بزرگ و پیچیده ، به مردم تعلیم میدهد(۲۷۰) .

۹– تفهیم ترتب و تسلسل منطقی اشتغالات دینی و علمی به شاگردان

بایـد معلم ، شاگرد را از اشـتغال به امور غیرضـروری و غیرواجب ، قبل از اشـتغال به امور ضـروری و واجب ، و از اشـتغال به واجب کفـائی ، قبـل از اشـتغال بـه واجب عینی ، بـازدارد . یکی از واجبـات عینی (که بایـد شـاگرد در نخسـتین مرحله در انجـام و اداء آن بکوشـد) ، اصـلاح و پیراسـتن دل و پاکیزه ساختن درون به وسـیله نیروی تقوی و پرهیزکاری است . مقدم بر همه چیز و همه کس ،

خود معلم باید از نظر تقوی ، خویشتن را مورد بازخواست و بازپرسی و تفتیش قرار دهد (و ببیند که آیا از تقوی و پارسائی بهره ای دارد ، آنگاه پس از احراز مقام تقوی و پرهیزکاری در خویشتن ، به ارشاد شاگرد دست یازد) تا شاگرد در مرحله نخست ، از رفتار ، و در مرحله دوم از گفتار او الگو و سرمشق گیرد . معلم باید (ترتب و تسلسل علوم و معارف را به هنگام تدریس - با توجه به پایه معلومات شاگردان - در نظر گرفته و) آنها را از پرداختن به علوم ادبی (از قبیل صرف و نحو ، معانی و بیان و . . .) قبل از پرداختن به سنت و معارف ساده دینی ، منع کند . و به همین گونه ، ترتیب و پی آمدهای منطقی علوم و معارف را به شاگردان گوشزد نماید .

۱۰- کوشش در تقریب مطالب به ذهن شاگردان و رعایت استعداد آنها

باید معلم به شغل و حرفه تعلیم ، حرص و علاقه و دلبستگی داشته باشد ، و همه توان و نیروی خویش را در تفهیم و تقریب مطالب به اذهان شاگردان ، به کار گیرد ، و در این جهت اهتمام ورزد . او باید این وظیفه خطیر را بر تمام نیازها و مصالح و منافع شخصی - البته تا آنجا که کار ضروری مهمتری در میان نباشد - ترجیح دهد . ولی اشتغال به مصالح شخصی و حوائج فردی ، در حد ضرورت ، در همان محدوده نیازهای اولیه ، بلامانع است (و باید معلم در صورت عدم ضرورت ، همه مصالح و منافع شخصی دیگر را در راه اداء وظیفه تعلیم و تربیت ، قربانی کند) . معلم نباید به هیچوجه در نصیحت و اندرز به شاگردان ، چیزی را فروگزار نماید . و در تفهیم مطالب ، درجه استعداد و قدرت درک و توانائی حافظه شاگردان را در مد نظر قرار دهد . و از بازگو کردن مسائل و القاء مطالبی که ذهن شاگردان ، تحمل درک آنرا ندارد خودداری نماید . معلم نباید طرز بیان و سخن خود را - بیش از حد معمول - گسترده و مفصل سازد ، به گونه ای که حافظه شاگردان قادر بر نگاهداری و حفظ آن نباشد . او نباید آنگونه فشرده و کوتاه ، بیان خود را ایراد کند که درک و فهم آن برای شاگردان دشوار گردد ؛ (بلکه بیان خویش را در حد میانگین و متناسبی قرار دهد که علاوه بر امکان ضبط و حفظ آن ، فهم آن نیز آسان باشد) . با هر یک از شاگردان ، در خور مقام و پایه علمی و بر حسب میزان فهم و استعداد آنها سخن گوید ، و آنها را مخاطب قرار دهد : با شاگردی که دارای نیروی تشخیص و مهارت و کارائی می باشد و مساءله علمی را با دقت و تحقیق درک می کند ، با ایماء و اشاره و به طور فشرده سخن گوید . و برای دیگران - به ویژه کسانی که گرفتار رکود و توقف ذهنی یا کمبود علمی هستند - مطلب را با بسط و تفصیل بیشتری توضیح دهد . و برای کسانی - که جز با تکرار مسئله و توضیح دوباره آن ، نمی توانند مطلب را درک نمایند - سخن و بیان خویش را تکرار نماید . معلم باید نخست ، خود مساءله را به صورت واضح و روشنی طرح کند ، یعنی تصویر روشنی از مساءله را ترسیم نماید ، سپس با ذکر مثالها و نمونه ها - البته در صورت نیاز به آنها - به توضیح و تشریح آن بپردازد . ادله و مآخذ موافق و مخالف مساءله را یاد کند . و برای اثبات جنبه معتبر و مورد اعتماد ، و راءی درست مساءله ، دلیل مناسب را بازگو نماید ، تا آن جنبه کاملا تاءیید و تقویت گردد . و نیز دلیل ضعف مساءله را ذکر کند تا شاگرد شیفته آن جنبه نگردد و تحت تاءثیر آن ، مبنائی برای خود نپردازد . (و آنرا به صورت احتمالی قابل قبول تلقی نکند) . مثلا- بگوید : مخالفین در اثبات نظر خود ، چنین استدلال کرده اند ؛ ولی دلیل آنها به خاطر فلان علت و فلان دلیل ، ضعیف و مردود است . باید معلم جنبه های اخلاقی رد و ایرادات و انتقادات خود را در نظر گیرد . یعنی اگر راءی و نظر کسی را تضعیف می کند باید شاگرد بفهماند که منظور او و صرفا بیان حق و واقعیت می باشد . و چون بیان واقعیت ناگزیر ، متوقف بر تضعیف راءی فلان دانشمند است از این جهت آنرا بازگو کرده است . باید به شاگردان یادآور شود که هدف او در چنین مناقشات ، اظهار تفوق و برتری بر دیگران و یا کوباندن و شکست دادن آنها نیست ؛ (بلکه تنها هدف او اظهار حق و حقیقت می باشد) . معلم باید اسرار و رموز حکم و قانون مساءله مورد بحث ، و علل آنرا توضیح دهد و اقوال و آراء مختلف را توجیه نموده و وجوه ضعف و احتمالات ضعیف مساءله و نیز پاسخهای لازم را یادآور گردد . او باید اصل و فرعی که با آن مساءله ،

پیونـد و ارتبـاط دارنـد ، و اسـاس و بنیـادی که مسـاءله بر آن مبتنی است ، و مسائـل مشـابه بـا آن مسـاءله ، و اینکه حکم آنها با هم مساوی و یا مخالف با یکـدیگر است ، همه این مطالب را ذکر کنـد ، و همچنین ماءخـذ هر دو حکم را یاد کرده و فرق میان آن دو مسـاءله را بازگو نمایـد . معلم بایـد در طرح هر مساءله علمی ، لواحق و متعلقات آن از قبیل : نکات نغز و لطیف و لغزها و معماهای ظریف و امثال و اشـعار و لغات آنها و اشـکالاتی که بر آن مساءله و یا تعبیری مانند آن وارد می شود ، و جواب اشـکالات را – البته در صورت لزوم و امکان – ذکر کنند . معلم باید لغزشـهای برخی از مؤ لفان و مصنفان را به شاگردان تذکر دهد و درباره حکم ، و نیز اشتباه آنها را در تخریج (۲۷۱) و نقل و امثال آنها یادآور گردد ، و به آنها راجع به این موارد و امثال آنها هشدار دهد . ولی باید در این رهگـذر از نیت و هـدف مطلوب و صـحیح انسـانی و حس حقیقت جوئی برخوردار باشـد . نبایـد مقصـد و غرض او ، صـرفا اظهار خطاء و لغزش دیگران ، و ابراز استواراندیشـی و ژرف نگری خویشـتن باشـد ؛ بلکه باید هدف و منظور او ، ارشاد شاگردان و نصـیحت و خیرخواهی نسـبت به آنهـا بوده تا در او ، حالت غرور و شـیفتگی و خودباختگی نسـبت به کارش پدیـد نیایـد . همه این کوششـهای علمی در صورتی بجا و بمورد است که فردی که این افاضات علمی بـدو القاء می شود ، واجد اهلیت و شایسـتگی برای دریافت آنها باشد .

۱۱– ذکر ضوابط و قواعد کلی علوم ضمن تدریس آنها

بایـد معلم ، قواعـد کلی متناسب با درس را – که اسـتثناءبردار و رخنه پـذیر نیست و خللی در آن راه نمی یابـد ، و یا قواعدی را که دارای موارد استثنائی است با ذکر مستثنیات آنها – در اثناء درس بازگو کند . مثلا در درس فقه این قاعده را گوشزد نماید : زیاده و نقصـان رکن در هر نمـازی در همه مـوارد و بطور مطلق ، موجب بطلاـن آن خواهـد بود ، مگر در موارد خاصـی که موجب بطلاـن نیست . سـپس آن موارد را توضیح دهد(۲۷۲) . در صورتی که سـبب و مباشـرت (مباشـر) ، با هم مجتمع باشند ، مباشرت بر سبب ؛ مقدم است (۲۷۳) . اگر کسـی اقرار کند که اموال کسی را برای نیاز و استفاده شخصی خود قبض کرده و تحویل گرفته است ، قول و گفتار او در بازپس دادن آن به مالکش ، پذیرفته نخواهد بود(۲۷۴) . حدود و کیفرهای جرم و گناه با پدید آمدن شبهه و احتمال ، ساقـط می شـود . ارزش و اعتبـار سوگنـد و قسـم به خداونـد ، به نیت و قصـد کسـی که سوگنـد می خـورد مربـوط است مگر در مواردی که سوگنددهنـده ، قاضـی و داور شـرعی و یـا نماینـده و نـائب او باشـد که دربـاره دعوی و محاکمه ای ، فردی را وادار به سوگنـد نمایـد . در این صورت بایـد قسم او بر حسب قصد و نیت قاضـی و یا جانشـین و نماینده او انجام گیرد که از او درخواسـت سوگنـد کرده انـد . اگر قسم و سوگند کسـی مربوط به نفی عمل غیر باشد باید سوگندش به صورت نفی علم ، یعنی به عنوان عدم اطلاع بر انجام آن کار صورت گرفته و باید به همان صورت تلقی گردد . البته برای این قاعده ، مورد استثنائی وجود دارد و آن این است : کسی که علیه او ادعا شده است که برده و یا حیوان او بر غیر ، صدمه و جنایتی وارد ساخته است ، بر طبق نظر بعضی از فقهاء ، سوگنـد قطعی او بر نفی جنـایت از برده یـا حیوانش ، ممضـی و معتبر است . برای مولی در ذمه برده ، در ابتـداء امر ، هیچگونه امر مالی ثابت نمی شود ؛ چون برده ، مالك چیزی نمی گردد . مگر در مواردی که برده ، عبـدقن و خالص نباشـد ، یعنی مکاتب مطلق یا مشـروط و یا مدبر باشد . و بالاخره باید معلم ، امثال اینگونه قواعد فقهی را (ضمن درسهای فقهی) به میان آورد . او باید پاره ای از قواعـد مضـبوط و یا ضوابط مورد احتیاج در علم اصول فقه را برای شاگردان توضیح دهد ، از قبیل ترتیب ادله اسـتنباط احکام – که این ادله به ترتیب ، عبارتند از کتاب (قرآن) ، سنت ، اجماع و نوعی از قیاس (۲۷۵) . و باید استصحاب و انواع قیاسها و درجات آنها و حدود و تعریفات اصطلاحاتی را – که بیان آنها در اثناء تدریس ، در خور بحث و متناسب با آن می باشد – بیان کند . علاوه بر همـه این مطـالب ، لاـزم است پـاره ای از نامهـای اصـحاب معروف پیـامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) و مشـاهیر تـابعین و علمـاء معروف و شـرح حـال و تاریـخ (تولـد و) وفات آن ها را یاد کنـد . درباره ضـبط اسـماء مشـکل و انساب متشابه اینگونه رجال ، و یا

مختلف و مؤ تلف و امثال آنها ، توضیحات لازم را ذکر کند . پاره ای از واژه های لغوی و عرفی و اصطلاحی را - که در علم مورد تـدریس ، غالبـا تکرار می گردد ، به منظور ضـبط مشـکلات مربوط به لغت و اصـطلاح - تشـریح نمایـد ، مثلاـ بگویـد : مفتوح ، یا مضموم ، یا مکسور ، یا مشدد و یا مختلف است . و بالاخره نظائر اینگونه مطالب را به شاگردان یادآور شود . تمام این توضیحات را تدریجا و گام به گام برای شاگردان بازگو کرده تا در طی مرور ایام ، خیر و برکات عظیمی ، نصیب آنها گردد .

۱۲- تشویق شاگردان به اشتغالات علمی و تحریص بر تکرار دروس و آزمایش هوش

معلم بایـد شـاگردان را به اشـتغالات علمی در تمـام اوقـات تشویق کرده و اعـاده و تکرار محفوظـات را در اوقـات منـاسب ، از آنها درخواست کند . و راجع به مسائل مهم و مباحثی که برای آنها بیان کرده است ، پرسـش هائی را مطرح سازد . اگر ملاحظه کرد که شاگردی ، مسائل و مباحث مـذکور را از بر کرده و آنها را دقیقا به خاطر سپرده است از او احترام و تجلیل به عمل آورد ، (و علنا در حضور دیگران) - در صورتیکه بیم عجب و غرور و تباهی حال و مزاج روحی او در میان نباشـد - او را مورد سـتایش و تقدیر قرار دهـد ، و مراتب پیشـرفت او را تواءم بـا تقـدیر و احترام به همگان اعلام کنـد . و اگر احساس کرد که شاگرد و دانشـجوئی در حفظ کردن درس و دقت در مباحث و مسائل مربوط به آن ، کوتاهی ورزیده ، او را در نهان و دور از نظر دیگران ، هشدار داده و نسـبت به او سـختگیری نموده و توبیخش نمایـد . و چنـانچه مصـلحت چنین شـاگردی ایجاب کنـد که علنا و در حضور دیگران ، وی را به خاطر سـهل انگاری ، مورد سخت گیری و ملامت قرار دهد - و این کار را با توجه به مصلحت خود شاگرد انجام دهد - اشکالی بر آن مترتب نیست ؛ زیرا معلم و اسـتاد ، همچون طبیب و پزشک می باشد که می داند دارو را در چه جائی بکار برد ، جائی که مورد نیاز است و آن دارو در آنجا سودمند می افتد .

۱۳- طرح مسائل دقیق و پرسش کردن از شاگردان و آزمایش هوش

بایـد معلم ، نتایـج سودمنـد مسائل دقیق و نکات پیچیـده و ناآشـنا را برای یاران و شاگردان خود مطرح سازد ، و از آنها درخواسـت پاسـخ نمایـد . و با طرح این فوائـد و نتایج مسائل و نکات مذکور ، قدرت درک آنها را بیازماید تا در ضـمن آن ، فضل و معلومات افراد و شاگردان برجسته نیز نمودار گردد . طرح مسائل دقیق ، این فائده را دارا است که از رهگذر آن ، شاگردان با این مسائل سـر و کار پیدا کرده و به دقت و باریک اندیشـی درباره آنها خوی گیرند . معلم نباید نسبت به شاگردی که در فهم نتایج مسائل دقیق ، دچار اشـتباه و لغزش می گردد سـختگیری کنـد ، و او را مورد سـرزنش قرار دهـد . مگر در مواردیکه - از دیدگاه معلم ، مصـلحت شاگرد ، چنین توبیخ و سـختگیری را اقتضاء کند . از ابن عمر روایت شده است که پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) برای آزمایش هوش اصـحاب و یـارانش به آنهـا فرمود : بعضـی از درختـان طوری است که دچـار برگ ریزی نمی شود - و چنـان درختی نمودار شخصـیت یک مسلمان است . سپس به یارانش فرمود : به من بگوئید این چه درختی است ؟ ذهن یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) متوجه درختهـای بیابانی شـد ، لـذا از آنها نام بردنـد ، ولی به خاطر من رسـید که درخت موردنظر ، بایـد درخت خرما باشـد ؛ لکن از بازگو کردن تفطن ذهنی خود ، احساس حیاء و شـرم می نمودم . اصـحاب و یاران پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عرض کردند : بفرمائید این درخت چیست ؟ فرمود : درخت خرما است . پدر ابن عمر به فرزندش گفت : اگر پاسخ پیغمبر (صـلی الله علیه و آله) را زودتر بـازگو می کردی در نظر من از چنین و چنـان بهـتر بود . (چنـانکه در این حـدیث ملاـحظه می کنیـد ، پیغمبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) در برابر عجز اصحاب در پاسخ به سؤ ال ، هیچگونه عکس العمل سرزنش آمیزی از خود نشان نداد ؛ بلکه با گشاده روئی ، خود به پاسـخ اقـدام فرمود و ضـمنا هوش آنها را نیز آزمایش کرد) . همچنین معلم ، اگر از توضـیح و گزارش درس

خود فارغ گشت ، طرح مسائل مربوط به همان درس و تکرار مشکلات آن ، هیچگونه ضرری ندارد ؛ چون از این طریق می تواند نیروی درک و میزان حفظ و ضبط شاگردان را درباره توضیحات خود ، آزمایش کند . اگر ملاحظه کرد شاگردی ، توضیحات او را درست درک کرده و غالبا به پرسشهای او ، پاسخهای صحیحی را عرضه می کند باید از او تشکر و قدردانی نماید . و اگر ملاحظه کرد که شاگردی دیگر ، مطلب را کاملا ـ درک نکرده است ، با آمیزه لطف به اعاده توضیحات خویش بپردازد . شایسته است که استاد و معلم ، دانشجویان را موظف سازد که درس را به صورت دسته جمعی برگزار کنند ؛ زیرا انعقاد مجلس درس به صورت جمعی ، متضمن فوائد و نتایج مطلوبی است که درسهای انفرادی ، فاقد آنست . و نیز باید به آنها دستور دهد پس از تمام شدن درس ، توضیحات و تقریرات او را میان خود تکرار کنند تا بدینوسیله گزارش ها و بیان او در اذهان آنان راسخ و پایدار بماند .

۱۴- احترام به شخصیت شاگرد و اعتراف به اهمیت افکار او

باید معلم در بحث و گفتگو و مذاکره با شاگردانش ، منصف باشد . اگر از شاگردی ، گفتاری مفید و سودمند شنید به اهمیت و ارزش و سودمند بودن آن اعتراف نماید ، اگر چه آن شاگرد ، فردی کم سن و سال باشد ؛ زیرا انصاف و اعتراف به اهمیت افکار صحیح دیگران ، از برکات علم و دانش به شمار می آید . یکی از پیشینیان گفته است : (برکت و فزونی علم ، و آئین و راه و رسم دانش ، انصاف و عدالت است . اگر کسی منصف نباشد و در طریق تعلیم و تعلم ، راه انصاف را در پیش نگیرد نمی تواند مطلبی را بفهماند و نه می تواند مطلبی را بفهمد) . بنابراین باید معلم در بحث و گفتگو و ایراد سخنان خویش ، همبستگی خود را با انصاف ، حفظ کند و به سؤ ال و پرسش بجا و بمورد شاگرد - هر چند هم که کم سن و سال باشد - منصفانه گوش فرادهد ، و از شنیدن سؤ ال او اظهار تکبر و استنکاف ننماید ؛ زیرا ممکن است با مضایقه از شنیدن سؤ ال او ، شاگردش از فائده و بهره سودمند مربوط به سؤ ال ، محروم گردد . معلم نباید به هیچیک از شاگردان - به خاطر کثرت تحصیل و پیشرفت فزاینده و چشمگیر و یا به خاطر مزیت استعداد آنان بر افراد فامیل و وابسته به خود از قبیل فرزند و برادرش - رشک و حسد ورزد ؛ چون رشک بردن بر دیگران ، حرام و ممنوع است تا چه رسد به رشک و حسد بردن بر شاگردانی که به منزله فرزندان معلم می باشند ، شاگردانی که از ناحیه فضل و برتری آنها ، فراوانترین حظ و نصیب به معلمشان عاید می گردد ؛ چون معلم ، مربی و پرورشکار شاگرد است و خداوند متعال به خاطر اینکه این معلم ، شاگردان را تعلیم می دهد - تا به عنوان فارغ التحصیلان ، در جامعه خدمت کنند - پاداش عظیمی برای او در نظر گرفته ، و در دنیا نیز از دعای مداوم و ستایش جالب توجه این شاگردان و جامعه برخوردار می گردد . ما تا کنون ندیده و نشنیده ایم که هیچیک از اساتید ، فرزند خود را بر شاگردان و دانشجویان دیگر ، ترجیح داده باشد ، و یا در صورت ترجیح ، موفق و کامیاب بوده باشد ؛ بلکه باید گفت که همه امور و پیشرفت و موفقیت در آنها در ید قدرت الهی قرار دارد . علم و دانش نتیجه تفضل خداوندی است که بر طبق اراده و مشیت حکیمانه خود ، آنرا در اختیار بندگان صالح خویش قرار میدهد . و خداوند است که دارای فضل و رحمت عظیم و شکوهمند می باشد .

۱۵- رعایت مساوات در التفات و محبت به شاگردان

معلم نباید در اظهار محبت و توجه و التفات به شاگردان - در صورتی که از لحاظ سن و فضیلت و دینداری ، تقریبا با هم برابر هستند - تبعیض و تفاوتی را معمول داشته و بدان تظاهر نماید ؛ زیرا اظهار تبعیض و عدم رعایت مساوات در محبت و توجه به آنها - با وجود تساوی آنها از یکدیگر می گردد . لکن اگر بعضی از شاگردان از لحاظ طرز تحصیل و سعی و کوشش و حسن ادب و

نزاکت ، بر دیگران مزیت داشته باشند ؛ چنانچه معلم از آنها احترام خاصی به عمل آورد ، و این احترام را اظهار نماید ، و آنانرا از لحاظ محبت و تفقد ، بر دیگران ترجیح دهد ، و ضمنا یادآور گردد که علت احترام زیاد و تقدیر ویژه او ، به خاطر همین مزایا و موجبات است ، در این صورت ، اظهار تبعیض و تفاوت میان شاگردان مانعی ندارد و می تواند توجه و التفات ویژه ای را درباره آنها مبذول دارد ؛ زیرا تقدیر و احترام به شاگردان کوشا و با نزاکت ، عامل مؤ ثری در ایجاد تحرک و شادابی آنها بوده ، و انگیزه مفیدی است که آنان و نیز سائر شاگردان را وادار می سازد تا در اتصاف به چنین صفات مطلوب و امتیازآفرین ، سعی و کوشش نمایند . (یعنی تقدیر و تشویق از شاگردان کوشا و وظیفه شناس و مؤ دب ، حس وظیفه شناسی و ادب و نزاکت و جد و جهد در تحصیل را در دیگران ، بیدار ساخته ، و نیز خود افرادی که مورد تقدیر و احترام قرار می گیرند با تحرک و شادابی و قدرت فزونتری در اداء وظائف و تکالیف درسی و اخلاقی کوشش خواهند کرد) . (درباره تشویق و آثار آن در پیشبرد هدف تعلیم و تربیت در جلد اول و دوم کتاب (اسلام و تعلیم و تربیت) و نیز درباره رعایت مساوات میان کودکان و شاگردان ، در همین این کتاب به طور مفصل ، مطالبی را بازگو کردیم (۲۷۶)) .

۱۶- رعایت نوبت شاگردان زیاد در شروع به تدریس

اگر شاگردان برای درس ، به معلم مراجعه کنند و کثرت متقاضیان و مراجعان درس در حدی باشد که به استاد هجوم آورند (بطوریکه پاسخ مثبت برای شروع به درس همه آنها میسر نباشد) . باید تعلیم شاگردانی را بر دیگران مقدم دارد که قبلا نوبت گرفته اند . و به ترتیب نوبت گیری آنها ، درسشان را بر دیگران مقدم بدارد . و برای هر یک از این گروههای مقدم ، بیش از یک درس را - جز با احراز رضایت دیگران - جلو نیندازد و بدان آغاز نکند . در صورتی که درسها - بر حسب اتفاق همه شاگردان - مربوط به یک کتاب باشد (و چنین گونه تدریس را (تقسیم) می نامند) ، معلم می تواند در هر روزی به درس یکی از آنها آغاز نماید . (یعنی مثلا روز اول را به درس عده ای ، و روز دوم را به درس عده ای دیگر ، و همینگونه روزهای هفته را نوبت به نوبت به آغاز کرO...درس هر یک از آنها اختصاص دهد . و در نوبتهای بعدی به ترتیب ، همان درسهای مقدم را به تاءخیر اندازد . و بدینسان کار تدریس خویش را ادامه دهد تا همه - به نوبت - از درس نوبت اول برخوردار گردند) ؛ زیرا درسی که مقدم تر از درسهای دیگر آغاز می شود ، در طی آن درس برای تقریر و توضیح آن ، نشاطی برای معلم و نیز شاگردان وجود دارد که معلم ممکن است در درسهای بعدی فاقد چنان نشاط و خرمی باشد . ولی اگر معلم احساس کند که با ادامه درس و شروع درس بعدی دچار ملال خاطر نمی گردد و علیرغم شروع درس بعدی ، نشاط و شوق و ذوق او بر سر جا می ماند می تواند نوبت تدریس خود را بر حسب ترتیب کتاب ، تنظیم کند . مثلا درس عبادات (امثال طهارت ، صلوة ، صوم . . .) را بر درس معاملات (امثال اجاره ، رهن ، مزارعه . . .) و بدینسان دروس دیگر را از لحاظ نوبت جلو اندازد . و اگر معذلک ، صلاح در آن ببیند که ...Xjس$... تر را - یعنی کسی را که قبلا نوبت گرفت - از لحاظ شروع به درس مقدم دارد تا در نتیجه ، فردی را که دیرتر نوبت گرفته است - به تقدم و پیشتازی در اخذ نوبت تحریص و تشویق کند ، چنین کاری نیکو و شایسته می باشد . معلم باید (در رعایت نوبت شاگردان ، دقیق باشد و) برای هیچ شاگردی در نوبت درس دیگران ، تدریس نکند . و نوبت آنها را به تاءخیر نیندازد . مگر آنگونه مصالحی که قبلا آنها را بازگو کردیم ، چنین تاءخیری را اقتضاء نماید . اگر گروهی از شاگردان ، با طیب خاطر و رضامندی ، نوبت خود را در اختیار گروهی دیگر قرار دهند ، اشغال و تاءخیر نوبت آنها مانعی نخواهد داشت . اگر چند گروه از شاگردان با هم و همزمان به استاد روی آورند و در شروع به درس ، دچار درگیری و اختلاف نظر شوند ، معلم می تواند با استفاده از قرعه ، درس هر یک از این گروهها را آغاز کند . البته باید در این مورد ، شرائطی را رعایت کرد . به خواست خداوند متعال در سومین بخش (نوع سوم) به طور مفصل و گسترده ، این شرایط و بیان خود مساءله ، مورد بحث و گفتگو قرار خواهد گرفت .

۱۷- رعایت امتیاز استعداد و تفاوتهای هوش شاگردان

وقتی معلم احساس کرد که شاگردی ، راه و روشی را در تحصیل خود پیش گرفته است که فوق توانائی و حال و استعداد ، و بالاتر از شرائط و مقتضیات شخصی او است ، و به همین علت ، بیم و وحشتی در معلم پدید آید که ممکن است شاگرد نسبت به درس و تحصیل ، دچار ضجرت خاطر و دلزدگی و نفرت گردد ، باید او را به رفق و مدارای با خویشتن توصیه و سفارش کند ، و سخن پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) را برای او بازگو نماید که فرمود : (آنکه به علت افراط در بار کشیدن و راندن مرکوبش ، از قافله و کاروان فرو می ماند . و از آن جدا می گردد ، نه مسافتی را طی می کند و نه پشت و کمری توانمند را برای خود و مرکوب خویش نگاه می دارد) . (۲۷۷) (بلکه خود و مرکوبش ، از کارافتاده و به مقصد هم نمی رسند) . معلم باید امثال اینگونه گفتارهای سنجیده و پندآموز را به گوش او برساند تا وی را وادارد که درنگ و صبر و رفق و مدارا و میانه روی و اعتدال در سعی و کوشش را نصب العین خویش قرار دهد . و بدینسان اگر معلم احساس کرد که شاگرد با کوششهای فرساینده خویش ، دچار ملال خاطر و دلتنگی و خستگی روحی گشته ، و یا مقدمه و زمینه چنین حالاتی در او نمودار شده است ، باید به او دستور استراحت دهد ، و امر کند که از اشتغالات علمی خود بکاهد ، و از آموختن علم و یا خواندن کتابی که قدرت درک آنرا ندارد ، و یا سن او در خور آنها نیست ، و یا هوش و استعداد او در فهم آن علم و یا آن کتاب ، نارسا است ، جلوگیری کند . لزوم آزمایش هوش و استعداد و ذوق شاگردان به منظور اشتغال به کتاب یا فن خاص : اگر شاگرد و دانشجو ، با معلم خود در مورد خواندن فن و یا کتابی مشورت کند - دانشجوئی که حال او بر معلم از لحاظ شعاع کاربرد فهم و استعداد و حافظه اش روشن نیست - نباید (بدون مطالعه) دستوری در این مورد صادر نماید ، مگر آنگاه که ذهن و هوش او را بیازماید ، و از حالاتش از نظر استعداد و حافظه ، آگاهی کافی بدست آورد . چنانچه معلم احساس کرد شاگردی که در صدد مشورت با او برآمده است واجد توانائی است و تاءخیر در امر او روا نیست ، موظف است چنین شاگردی را به یک کتاب ساده و آسان - که درباره همان علم و فن مطلوب ، نگارش یافته است - منتقل و راهبری کند . اگر معلم از طریق آزمایش استعداد و هوش شاگرد ، به این نتیجه رسید که دارای قدرت درک کافی ، و ذهن شایسته ای هست باید او را از کتاب آسان به کتاب دیگری که در خور ذهن و هوش و استعداد او است منتقل سازد ، (یعنی در صورتیکه آمادگی ذهنی و علمی شاگرد را احراز کرد باید به او اجازه ارتقاء به مقام بالاتری را - از لحاظ نوع کتاب و علوم و فنون دیگر ، - بدهد) . چنانچه پس از آزمایش هوش و استعداد شاگرد ، متوجه شد که آمادگی و شایستگی لازم برای انتقال از کتاب آسان به کتاب پیچیده را ندارد باید او را به ادامه همان کتاب ساده و فن آسان وادارد ، و اجازه ندهد به علم و کتاب پیچیده ای سرگرم شود . (تا آنگاه که استعداد و آمادگی کافی بدست آورد و سپس به کتاب استدلالی و پیچیده تری ارتقاء و انتقال یابد) ؛ زیرا آنگاه دانشجوی لایق و شایسته ای که به خواندن کتاب بالاتر و پیچیده و استدلالی - که در خور آن است - ارتقاء می یابد ، و احساس می کند که شایستگی و آمادگی ذهنی او منشاء این ارتقاء و انتقال بوده است ، این انتقال و جابجائی خوش آیند ، موجب ازدیاد انبساط خاطر و فزایندگی نشاط و شادابی و تحرک او در تحصیل خواهد گشت . در حالیکه عکس آن ، یعنی رکود و توقف او در همان کتاب یا انتقال یک دانشجوی لایق از کتاب اصولی و استدلالی به کتاب ساده و آسان ، باعث دلسردی و فروکش شدن شادابی و تحرک تحصیلی او خواهد گشت . (بنابراین به خاطر ایجاد تحرک و ازدیاد نشاط و شادابی دانشجو ، لازم است در صورت داشتن لیاقت ، این انتقال و ارتقاء از ساده به مشکل و از آسان به پیچیده - با اشاره و دستور معلم - انجام گیرد) . معلم نباید به دانشجو اجازه دهد که در دو فن و یا بیشتر - البته در صورتی که قدرت ضبط و آموختن همگی آنها را دارا نباشد - خود را سرگرم تحصیل سازد . او باید درسهائی را که از لحاظ اهمیت در درجه نخست قرار دارند بر سایر دروسی که در درجه دوم اهمیت قرار دارند مقدم دارد . و ما ان شاء الله در بحثهای آتیه با تفصیل بیشتری راجع به این موضوع گفتگو می کنیم

. باری ، اگر معلم از طریق آزمون و امتحان استعداد شاگرد ، یقین پیدا کرد و یا قویا احتمال داد که او در علم و فن خاصی - که سرگرم تحصیل در آن است - موفقیتی به دست نمی آورد ، و به پیشرفتی در آن نائل نمی گردد ، باید به او دستور دهد که آن علم و فن را ترک گفته و به فن دیگری اشتغال ورزد ، فن دیگری که به پیروزی و موفقیت شاگرد در آن فن می توان امیدوار بود .

۱۸- عدم تقبیح علومی که معلم در آن تخصص ندارد

اگر استاد و معلم ، فقط عهده دار تدریس و یا متخصص در علوم و فنون خاصی باشد نباید سایر علوم و دانشهائی را که آنها را تدریس نمی کند از نظر دانشجو تقبیح و تحقیر کرده و آنها را زشت و بی ارزش جلوه دهد . چنانچه این نوع تحقیر و خرده گیری غالبا از ناحیه معلمان بی سواد و کم فضل و نادان به چشم می خورد ؛ زیرا انسان نسبت به چیزی - که درباره آن بینش و آگاهی ندارد و از آن در بی خبری بسر می برد - احساس نفرت و کینه و عداوت می نماید (و طبق فرمایش امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) : (((الناس اعداء ما جهلوا) (۲۷۸) ، یعنی مردم ، دشمن نادانسته های خویش هستند) . مثلاـ معلمان علوم ادب عربی و یا علوم عقلی ، معمولا علم فقه را تقبیح و تحقیر می کنند . و معلمان فقه ، علم حدیث و تفسیر را ناچیز و کوچک می شمارند و امثال آنها ؛ (ولی یک معلم عالم و خردمند - ولو آنکه متخصص در هر فنی باشد و اختصاصا آنرا تدریس کند - حق تحقیر علوم و دانشهای دیگر را ندارد) ؛ بلکه باید معلم ، راه گشای دانشجو برای آموزش علوم و دانشهای دیگر باشد ، (علوم و دانشهائی که خود درباره آنها تخصص و کارائی ندارد و یا آنها را تدریس نمی کند ؛ ولی موظف است این دانشها را ارج نهاده و در صورت نیاز دانشجو به چنین دانشها ، او را به معلمان متخصص در آنها راهنمائی کند) . چنانچه معلم ملاحظه نمود که مقام و مرتبت دانش و علمی که در آن مهارت دارد و آنرا به شاگردان تدریس می کند ، از مقام و مرتبت دانشهای دیگری که دیگران عهده دار تدریس آنها هستند متاءخر است ، شاگرد را به معلمانی رهنمون گردد که در آن علوم بنیادی از مهارت و کارائی برخوردارند و سرگرم تدریس آن ها می باشند ؛ زیرا اینگونه ارشاد و راهنمائی یکی از وظائف ضروری است که باید همه مسلمین را به سوی آن راهبری کرده و نسبت به آنها خیرخواهی نمود ، و بدینوسیله از دین و دانش پاسداری کرد . اینگونه دلسوزیها و راهبریهای معلم - اگر به منظور حفظ مصالح شاگردان - اعمال گردد ، کاملترین نمودار وظیفه شناسی معلم نسبت به حرفه و پیشه تعلیم و تربیت و عامل به ثمر رسیدن قوی و ملکات شایسته در شاگردان می باشد ؛ (چون چنین ارشادها ، استعداد شاگردان را در فراگیری علوم و دانشهای متناسب ، شکوفا می سازد) .

۱۹- ارشاد شاگردان به معلمان شایسته

یکی از وظائف بسیار مهم و اساسی معلم نسبت به شاگردان ، این است که اگر شاگرد و یا شاگردانی که نزد او درس می خوانند ، نزد استاد دیگری نیز سرگرم تحصیل گردند ، رنجیده خاطر و آزرده نشود ؛ چرا ، که او باید در این زمینه فقط مصالح شاگردان را در نظر گیرد ، (و منافع و مصالح شاگردان را به هیچوجه ، قربانی اغراض شخصی و حفظ حیثیت خویش نکند) . اکثر معلمان و اساتید کم ظرفیت و نادان - به خاطر اشتغال شاگردان آنها نزد معلم و استاد دیگر - دچار تاءثر و رنجیدگی خاطر می شوند . باید گفت که این تنگ نظری ، یکی از مصیبتها و آسیبهای دردناکی است که گریبانگیر معلمان نادان و نابخرد می گردد . و نیز این تنگ نظری و آزردگی خاطر برای معلمانی پیش می آید که به علت کودنی و نفهمی و فساد نیت و فرومایگی همت ، در مسیر اداء وظیفه تعلیم ، فاقد هدف الهی هستند . این وضع و حالات پریشانگر که در عده ای از معلمان نادان دیده می شود ، یکی از روشن ترین دلیل گویا و رسائی است که نشان می دهد آنان در اداء وظیفه و رسالت تعلیم ، رضای پروردگار و پاداش گرانقدر و

ارزشمند اخروی را در مد نظر نگرفته اند ؛ (بلکه هدف آنان در تعلیم و تربیت ، عبارت از تاءمین حیثیت فزونتر در دیدگاه مردم بوده و می خواهند از راه تعلیم ، حس جاه طلبی خویش را هر چه بهتر ارضاء کنند) . معلم باید بداند که در اداء وظیفه و رسالت تعلیم و تربیت عده ای از بندگان خدا ، خود نیز از بندگان ماءمور و فرمانبردار او است . اگر خداوندگار و پروردگارش ، بنده دیگری را ماءمور به اداء این وظیفه سازد نباید خشمگین و آزرده خاطر شود ؛ زیرا سپردن این ماءموریت به دست افراد دیگر ، چیزی از حیثیت و آبروی او را در نزد سرور و خداوندگارش نمی کاهد ؛ بلکه این پیش آمد ، بر قدر و رفعت مقام او نزد خداوند متعال می افزاید . و آنگاه که خداوند متعال می بیند که امر و فرمان و خواسته او به دست این معلم و یا اشخاص دیگری مورد طاعت و امتثال قرار گرفته است ، (مراتب رضا و خوشنودی او فراهم می گردد) . پس به حکم وظیفه قطعی ، اگر معلم در دانشجو – از لحاظ نشاط و تحرک و استعداد و کوشش – احساس آمادگی کرد که او با داشتن چنین آمادگی می تواند درسهای متعددی را تحصیل کند ، و خود معلم در تاءمین این هدف ، توانائی کافی ندارد باید نخست او را به معلمی دیگر ارشاد کند تا درسهای دیگر او را به وی تدریس نماید ، و آن درسها را بر او بخواند . اینگونه ارشاد و راهنمائی ، مقتضای طبع وظیفه شناسی و کمال دلسوزی و نمایانگر وجود حس رعایت امانت در هر معلم متعهد و مسئول می باشد . این قضیه برای خود من (مؤ لف) با یکی از اساتید مصری من اتفاق افتاد (که خدای به وی پاداش نیکو دهاد) ، (یعنی این استاد مصری – چون برای تدریس دروس متعدد من ، توانائی و مجال کافی ، و یا توانائی لازم علمی نداشت مرا به استادان دیگری رهنمون ساخت) . بطور کلی ارشاد به استاد دیگر ، و یا آنگاه که دانشجویان خودبخود به استادی دیگر مراجعه می نمایند در صورتی بجا و به مورد می باشد که آن استاد از هر نظر ، واجد شایستگی لازم برای تدریس علم مورد نظر دانشجو باشد . ولی اگر فاقد صلاحیت و اطلاعات کافی علمی باشد و دانشجو نیز از این کمبود و فقدان مهارت علمی آن استاد واقف نباشد و یا آن استاد ، مردی فاسق یا بدعتگزار ، و یا از لحاظ علمی ، پرلغزش و یا فاقد شرایط دیگر در امر تعلیم باشد ، به گونه ای که ممکن است در دانشجویان حالات و ملکات زشت و پست و فرومایه ای به وجود آورد و شخصیت انسانی آنانرا دچار انحطاط سازد – ملکاتی که فراورده های علمی بر آن ترجیح ندارد و مهمتر از آن نیست – در چنین شرایطی تحصیل نکردن نزد آنها بهتر به نظر رسد . آری باید معلم ، دانشجویان خود را از شیفتگی و فریفتگی به چنین استادی ، سخت بر حذر دارد . البته باید منظور او نیز در این تحذیر ، از یک هدف صحیح انسانی و موفقیت آفرین برخوردار باشد ؛ چون خداوند متعال افراد تباهکار و فاقد حسن نیت را از افراد صحیح العمل و واجد حسن نیت ، کاملا بازشناخته و می شناساند ، و به تفاوت شخصیت این دو گروه آگاه است .

۲۰– آماده ساختن و معرفی معلمان لایق برای جامعه

اگر دانشجو به حد کمال (نسبی) در علم و دانش دست یافت ، و شایستگی استقلال را برای تصدی مقام تعلیم احراز کرد ، و از فراگرفتن علم و دانش (بطور کلی) فارغ و بی نیاز گردید ، باید معلم به ترتیب و سامان بخشیدن کار و حرفه او – به این منظور که او نیز به نوبه خود اقدام به تعلیم علم برای دیگران بنماید – قیام کند ، و او را در محافل و مجالس بستاید ، و از وی تقدیر و تجلیل به عمل آورد ، و مردم را به تحصیل علم و فراگرفتن آن از نزد او ، تحریض و تشویق و توصیه نماید ؛ زیرا در صورتی که این شاگرد ، خودبخود منصب تعلیم را – بدون تاءیید و ارشاد استاد شناخته شده به عهده گیرد – ممکن است عده ای از شایستگی چنین شاگرد فارغ التحصیل ، بی اطلاع بمانند . و به علت همین بی اطلاعی ، با او انس و پیوندی برقرار نسازند ، و به مهارت و کارآئی علمی او اعتماد نکنند . بنابراین وظیفه استاد این است که با شرح و بسط کافی ، جامعه را به حال و مقام علمی او آگاه ساخته و مقدار معلومات و مایه های علمی و پایه های تقوی و پارسائی و عدالت و امثال اینگونه مزایا را که در او سراغ دارد به مردم اعلام کند ، مزایائی که نظر شاگردان علاقه مند به تحصیل را به سوی او جلب می نماید ؛ و در نتیجه با احساس علاقه و اشتیاق بدو

، روی می آورنـد . این نوع معرفی ، یعنی شـناساندن افراد کارآمـد به جـامعه ، عامل بسـیار مهم و مؤ ثری برای سازمان یافتن علم و دانش ، و زمینه ای پرارزش برای صـلاح حال جامعه و معلمان و شاگردان می باشد . (شاگردی که می خواهد منصب تعلیم و تربیت دیگران را به عهده گیرد باید از پشـتوانه تاءیید اسـتادی خوشنانم برخوردار باشد ، و باید شخصیت علمی و لیاقت اخلاقی و کارآئی او در مقام به تعلیم و تربیت دیگران ، به وسـیله استاد وی تصویب و تاءیید گردد) . اگر استاد احساس کند که شاگرد فارغ التحصیل می خواهـد راءسـا منصب و مقـام معلمی را - بـدون نظرخواهی از او - اشـغال کنـد و به امر تـدریس دست یازد - در حالیکه اسـتاد میدانـد که مقـام وی از لحـاظ شـغل و حرفه تعلیم ، قاصـر و نارسا است ، و بالاخره برای اقـدام به تعلیم ، نیازمنـد به فراگرفتن علم و ادامه تحصـیل و نتیجهٔ محتاج به تعلم و تحصـیل و زمینه سازیهای دیگر است - بایـد اشـتغال به تعلیم را در نظر او تقبیح نموده و در خلوت و دور از نظر دیگران به شدت ، عمل او را ناپسـند معرفی کرده و از کار او جلوگیری کند . اگر نهی و تقبیح نهانی استاد در او مؤ ثر نیفتاد علنا و در حضور دیگران - البته با قصد و هدف صـحیح - اقدام او را نکوهش نماید ، تا سرانجام وادارش سازد که به تحصـیلات خود ادامه داده و آمادگی کافی برای اقـدام به تعلیم و تربیت دیگران را به دست آورد . بایـد یادآور شـد که منشاء همه این تکالیف - (یعنی اینکه اسـتاد در صورت شایستگی شاگرد ، موظف به معرفی او است ، و در صورت عدم شایستگی ، موظف به ممانعت او در اقدام به تعلیم می باشد) - این است که اسـتاد و معلم نسبت به شاگرد ، به منزله طبیب و پزشک نسبت به بیمار است . اسـتاد بایـد از هر وقت و فرصتی - برای شـناسائی دقیق بیماری و مرضـی که به اصـلاح و درمان و مداوا نیازمند است و نیز به منظور آگـاهی از کیفیت درمـانی که در خـور همـان بیمـاری است - اسـتفاده کنـد و آنرا تحت مـداقه و بررسـی قرار دهـد . اسـتاد و معلم بـافراست و هوشـمند ، موارد دقیق و جزئی این گونه انحرافهـا و بیماریهـا و طرز درمان آنها را درست می شـناسد ، مواردی که نمی توان آنهـا را تحت یـک قاعـده و ضابطه کلی ، یکجا ارائه داد . ولی معلم باهوش ، همه این موارد و طرق درمان آنها را با مهارت ، بازیافته و به تـدارک آنها اقـدام می کند ، (و علیرغم فقدان ضابطه کلی ، شـناسائی آنها برای معلم هوشـمند آسان می باشد) . چون برای هر مورد و مقـامی ، سـخن و مقـالی شایسـته و گفتـاری درخور است . و برای هر نوع بیماری ، دارو و راه درمان مؤ ثری وجود دارد که معلم و پزشک زیرک و باهوش ، آنرا کاملا می شناسند .

نوع سوم : آداب و وظائف ویژه معلم در امر تدریس و جلسه درس

۱- آراستن و پیراستن ظاهر به منظور تجلیل از مقام علم و دانش

باید معلم با آمادگی کامل و ساز و برگ و زمینه هائی که نمایانگر وقار و هیبت از نظر لباس و هیئت او می باشد ، و با جامه و بدنی پاکیزه وارد جلسه درس شود ، و جامه خویش را از پارچه سـفید انتخاب و تهیه کند ؛ زیرا جامه سفید بهترین و نیکوترین و زیباترین لباس و تن پوش انسان در آداب اسـلامی است . به لباس فاخر و گرانبها اهمیت ندهـد ؛ بلکه او بایـد جامه ای در بر کند که موجب وقـار و متانت بوده ، و دلهای ناظران را بـدو جلب نمایـد . چنانکه احادیث و نصوصـی درباره لباس پیشوایان محافل و مجالسـی ، از قبیـل اعیـاد و مجـامع مربوط به اقـامه نمـاز جمعه و جماعت و امثال آنها به ما رسـیده است (که همه آنها حاکی از آن است که باید اعضاء برجسـته هر مجمع و مجلسـی ، لباسـی را انتخاب کننـد که وقارآفرین بوده و قلوب مردم را جلب نماید . و حتی همه مردم در تمام فرصـتهائی که در میان اجتماع بسـر می برنـد بایـد از چنان لباسـهائی اسـتفاده کننـد) . مرحوم کلینی در الکافی ، ضـمن کتاب (الزی) و التجمل (۲۷۹) (آداب آرایش و پیرایش در اسـلام) ، اخبار و احادیث صحیح و معتبری در این زمینه آورده است که نمی توان چیزی بر آن افزود . منتهی ، بحث از همه آداب تجمل و آراستن و پیراستن ظاهر - آنگونه که در کتاب (الکافی) بطور مفصل یاد شـده است - خارج از موضوع رساله و کتاب ما می باشـد . به هر حال ، باید منظور معلم از پیراسـتن و آراسـتن ظاهر ، عبارت از

تجلیل و بزرگداشت علم و دانش و ارج نهادن به شریعت مقدس اسلام باشد . او باید به هنگام ورود به جلسه درس ، خود را خوشبو ساخته و موی صورت خود را شانه زده و خویشتن را از هر گونه عیب و زشتی و آثار زننده و اشمئزازآور بپیراید . یکی از بزرگان سلف – آنگاه که مردم برای شنیدن و فراگرفتن حدیث به محضر او می آمدند – غسل می کرد و سراپای اندام خویش را شستشو می داد . و پس از آنکه بدن خود را معطر و خوشبو می ساخت جامه ای نو در بر می کرد و بالاپوش و عبا را بر سر می نهاد ، و سپس بر کرسی و جایگاه تدریس جلوس می نمود . و همواره ، عود و ماده معطری را تبخیر می کرد (و فضای جلسه درس را خوشبو نگاه می داشت) تا آنگاه که از گفتن حدیث ، فارغ می گشت . و می گفت : (من سخت علاقه مندم که حدیث رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) را ارج نهاده و پاسدار شکوه و عظمت آن باشم) (۲۸۰) .

۲– دعاء و حفظ همبستگی معلم با خدا در حین شروع به انجام وظیفه

آنگاه که معلم می خواهد به قصد تدریس از خانه خود بیرون آید ، باید دعائی که از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) روایت شده است ، بر دل و زبان جاری سازد ، و بگوید : ((اللهم انی اعوذ بک ان اضل او اضل ، او ازل او ازل ، او اظلم او اظلم ، او اجهل او یجهل علی ، عز جارک ، و تقدست اسماؤ ک ، و جل ثناوک ، و لا اله غیرک))) (۲۸۱) خدایا به تو پناه می برم که مبادا گمراه گردانم و یا گمراه گردم ، بلغزانم و یا بلغزم ، ستم کنم یا ستم ببینم ، دیگران را به نادانی کشانم و یا خود دچار آن گردم . خدایا آنکه سر به جوار و همسایگی تو نهاد ، سرفراز است . و نامهای تو مقدس ، و ستایش تو ، بس عظیم و شکوهمند می باشد ، و جز تو ، کسی شایسته عبادت و بندگی نیست . سپس بگوید : (((بسم الله ، حسبی الله ، توکلت علی الله ، لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ، اللهم ثبت جنانی و ادر الحق علی لسانی))) (۲۸۲) به نام خدا ، خدائی که حوائج مرا کفایت می کند و مرا بسنده است . خویشتن را بدو می سپارم ، همه نیروها و جنبش ها تحت ید قدرت خدائی است که والا و بزرگ می باشد . بار خدایا قلبم را پایدار و استوار نگاهدار ، و حق را فراوان بر زبانم جاری ساز . معلم باید – از آن لحظه ای که پا از خانه بیرون می نهد و در جهت رفتن به جلسه درس ، گام برمیدارد – ذکر و یاد خدا را استمرار دهد ، و وابستگی خویش را با او حفظ نماید تا آنگاه که وارد جلسه درس گردد . و بالاخره خدای را در این مدت فراموش نکرده و همواره از او برای توفیق خویش مدد جوید .

۳– ادامه و استمرار این همبستگی با خدا برای توفیق در درس

آنگاه که معلم وارد مجلس درس می گردد ، باید سلام و درود خود را نثار حاضران نماید . اگر جلسه درس در مسجد و پرستشگاه مسلمین دائر گردد شایسته استقبل از شروع به درس ، دو رکعت نماز (تحیت تهنیت و درود بر مسجد) را اقامه کند . وچنانچه این جلسه در خارج از محیط مسجد منعقد گردد ، دو رکعت نماز شکر و سپاس الهی رااقامه نماید ، بدین امید که او را موفق داشته و اهلیت و شایستگی تدریس را بدو مرحمتفرماید . و یا می تواند دو رکعت نماز حاجت بجای آورد تا خداوندمتعال گامهای علمی او را استوار نگاهداشته و او را موفق و مؤ ید نموده و از لغزش حفظفرماید . معلم می تواند در جلسات درسی که در خارج مسجد تشکیل می گردد دو رکعت نماز مطلق را – بدون قید نماز شکر و یا نماز حاجت – بجای آورد (یعنی لازم نیست که حتما نماز او تحت عنوان و وجه خاصی اداء شود ؛ بلکه می تواند عاری از هرگونه قید و وجهی ، دو رکعت نماز را تطوعا و برای خدا اقامه کند ؛ زیرا نماز بهترین نهاد و محبوبترین قانونی است که شریعت اسلام آنرا وضع و تشریع کرده است)(۲۸۳) . اما مساءله مستحب بودن دو رکعت نماز به خاطر دروس (که بتوان آنرا (صلوة الدرس) نامید) تاکنون از نظر روایات و احادیث به ثبوت نرسیده است ؛ اگرچه برخی از علماء و فقهاء ، چنین نمازی را مستحب دانسته اند . باید معلم پس از دو رکعت نماز – با هر عنوان ، و یا عاری از

هر عنوان - ، از خداوند متعال ، توفیق و یاری خویش را درخواست نموده و از او بخواهد که وی را از خطاء و لغزش و اشتباه مصون دارد .

۴- جلوس آمیخته با وقار و نزاکت و ادب

معلم باید با آرامش و تواءم با وقار و متانت و تواضع و فروتنی و خشوع و نرمی ، و افتاده و سر به زیر ، در جلسه درس بنشیند (و جلوس خود را با طرزی خوش آیند تنظیم نماید ، یعنی) دو زانو و به همان صورتی که در نماز ، مستحب است جلوس کند (که پشت پای چپ روی کف پای راست قرار گیرد) . چهارزانو و یا بر نشیمن خود - در حالیکه ساق و ران خود را بالا نگاهداشته و آنها را با دو دست در بغل گرفته است ننشیند . و در صورت امکان و اختیار از هر نوع نشستی که زننده و مکروه و ناخوش آیند است بپرهیزد (بدیهی است که معلم در صورت عدم امکان و یا عدم اختیار ، موظف به رعایت این آئینها در طرز خود نمی باشد ؛ لذا) او بدون داشتن عذر موجه نباید یک یا هر دو پای خود را دراز کند ، به پشت و یا پهلو و مانند آن تکیه نماید ، و رویهمرفته باید در طرز جلوس خود ، ادب و نزاکت را رعایت کند . رعایت تمام این آداب و آئینهای مربوط به طرز جلوس ، منحصرا به هنگام تدریس ، ضروری و لازم است . اما در مواقعی که مجلس درس از رسمیت خارج شد و کار تدریس ، پایان گرفت ، هر نوع جلوس و نشستن ، بلامانع است ؛ زیرا شاگردان و دانشجویان به منزله فرزند او هستند ؛ (و او می تواند با حالتی طبیعی و خارج از تکلف و هر طور که استراحت او اقتضاء می کند جلوس نماید . منظور از رعایت این آداب در جلسه درس ، ارج نهادن و تجلیل از مقام دین و آئین ، و قدردانی از علم و دانش می باشد . و در غیر اینصورت یعنی موقعی که درس به پایان رسید ، رعایت این آداب ، ضرورتی ندارد) .

۵ - تعیین و تنظیم جهت و سمت جلوس معلم در جلسه درس

برخی از علماء را اعتقاد بر آنست که شایسته است معلم رو به قبله ، جلوس کند ؛ زیرا نشستن در برابر قبله ، شریفترین و بهترین نوع نشستنها است . رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود : (((خیرالمجالس ما استقبل بها))) (۲۸۴) بهترین نشستنها ، نشست هائی است که رو به قبله می باشد . ولی می توان گفت : اگر معلم پشت به قبله جلوس کند محتملا کار مستحبی را انجام داده است ؛ زیرا در چنین وضعی قهرا (افراد زیادی که عبارت از همان) شاگردان و دانشجویان او (می باشند) در برابر قبله قرار خواهند گرفت ، و همینگونه سایر مستمعین دیگر نیز از این فضیلت و مزیت برخوردار می گردند . همین حکم درباره قاضی (و افراد شاکی که در محکمه او حضور می یابند) نیز جاری است (که قاضی پشت به قبله ، و شاکیان در برابر آن قرار گیرند) . این طرز جلوس در مورد قاضی و شاکیان ، از مزیت فزونتری برخوردار است ؛ چون متداعیین و یا شاکیان در برابر قبله و مرکز و کانون توجه مسلمین قرار گرفته و با تمام وجود ، خویشتن را در برابر خدا می یابند . و این کار به منزله نوعی تشدید و سختگیری به شمار میرود که شاکیان در برابر قبله و مقابل پایگاه الهی ، از هر گونه سخن بیهوده و نادرستی ، بر حذر باشند ، و آنگاه که سوگند یاد می کنند ، خدای را ناظر بر اعمال خویش ببینند . ناگفته نماند که در این باره ، نص و حدیث خاصی وارد نشده است (که معلم و شاگردانش در چه جهتی جلوس کنند ؛ ولی قهرا توجه به مصالح و دوراندیشی ، اقتضاء می نماید که معلم و شاگردان در جهاتی که یاد شده است جهت جلوس خود را تنظیم کنند) .

۶- پالایش قصد و هدف

معلم باید قبل از آغاز به تدریس و حتی هنگام خروج از خانه خویش ، قصد و نیت و هدف خود را درست تنظیم نماید ؛ به اینصورت که نیت او باید عبارت از تعلیم و نشر علم و ترویج مطالب سودمند دینی و تبلیغ احکام مذهبی باشد ، احکامی که به عنوان امانت ، بدو سپرده شده و ماءمور و موظف است که آنها را برای دیگران تبیین و گزارش نماید . و نیز هدف و نیت او باید چنین باشد که از طریق تدریس و مذاکره ، بر مراتب علمی خود بیفزاید ، و حق و حقیقت را ظاهر و آشکار سازد . و از این رهگذر از سوی افکار و آراء نادرست و باطل ، به سوی حق و واقعیت ، بازگردد . و در جمع شاگردان و دانشجویان از خدای خویش یاد نموده ، و با دعای خود و شاگردانش ، برای علماء پیشین و دانشمندان صالح و شایسته ای که درگذشته اند ، طلب مغفرت کرده و مقامات رفیعی را برای آنها آرزو نمایند . رویهمرفته باید خویشتن را با هر نوع قصد و هدف مطلوبی که به نظر او می رسد ، (و قلبش را متوجه خداوند می گرداند) مجهز ساخته (و از حس جهت یابی صحیح انسانی و الهی بهره مند باشد) . مقاصد و هدفهای والا را در خود احضار و زنده کند ، و بر تراکم این اهداف پسندیده فزونی بخشد تا حجم پاداش او در روز قیامت فزاینده تر گردد ؛ زیرا اهمیت و ارزش اعمال هر کسی بر اساس اهداف و نیتهای او استوار است . (و هر چند که نیت و اراده انسان ، والاتر و پاکیزه تر باشد ، ثواب و پاداش او ارجمندتر و شکوهمندتر خواهد بود) . منظور از نیت چنین نیست که با زبان بگوید : من این کار را به خاطر فلان هدف انجام می دهم ، و عبارات و واژه ها و الفاظ خاصی برای تحقق نیت خود به زبان آورد ؛ بلکه منظور از نیت ، عبارت از برانگیختن دل و تحکیم اراده بر انجام دادن کار مخصوصی می باشد که باید صرفا به خاطر تقرب به خداوند و امتثال از اوامر او انجام گیرد . حتی اگر با زبان و الفاظ ، بازی کند و بگوید : من این کار را به خاطر خدا انجام میدهم - با توجه به اینکه خداوند متعال به آنچه در قلب و درون او می گذرد آگاهی دارد و می داند که چنین شخصی فاقد هدف الهی است ، و میخواهد صرفا در محافل و مجالس ، نمود کند و نامور و مشهور شود ، و بر اقران و امثال و رقیبان ، متفوق و سربلند گردد - چنین کسی را باید نیرنگ باز و فریب کار خواند که می خواهد به خیال خود ، خدا و خلق را فریب دهد . آری ، او ریاکاری است که خداوند متعال به فساد نیت و پلیدی و آلودگی راز و قصد او آگاه و مطلع است . او به علت آلودگی به چنین مقاصد و اهداف معصیت بار - با وجود داشتن ظاهری حق به جانب و فریبا ، و پارساجامگی و تظاهر به عبادت و بندگی - مستحق کیفر و شکنجه الهی می باشد . خداوند متعال در ظل مراحم و فضل و کرم خویش ، اعمال ما را اصلاح فرموده ، ما را در گفتارمان استوار نگاه دارد . و از برکات منت و احسان خود ، باطن و اهداف و مقاصد ما را از هر گونه شوائب دنیوی ، پاک و پاکیزه سازد .

۷- حفظ وقار و متانت در جلسه درس

معلم باید - در صورت امکان - جایگاه خود را در یک سمت و یک جهت مستقر ساخته و از پس و پیش رفتن با نشیمن ، و جابجا شدن ، و تکانهای شدید خودداری کند و دستها را از حرکات بیهوده و بهم پیوستن و در هم فرو بردن ، و در صورت عدم احتیاج ، چشمها را از نگاههای پریشان حفظ کند . و از کثرت مزاح و شوخی و خنده های زیاده از حد ، پرهیز کند ؛ زیرا اینگونه کارها از هیبت معلم می کاهد و حرمت و شکوه او را در معرض سقوط قرار می دهد ، و احتشام او را از میان برمی دارد ، و سرفرازی و عزت او را از دلها بیرون می کند . مزاح و شوخی اگر اندک باشد (و بر سبیل ندرت و به منظور تجدید نشاط و شادابی شاگردان و زدودن و ستردن فرسودگی خاطر آنها انجام گیرد) ، کاری است ستوده و پسندیده ؛ چنانکه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و راهبران و ائمه پس از او - که راه را بازیافته اند - گاهی برای ایجاد انس میان همنشینانشان و الفت قلوب آنها ، مزاح و شوخی می کردند . خندیدن نیز تا همین مقدار با مزاح نزدیک است و می توان برای تجدید نشاط اهل مجلس از آن استفاده کرد . رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنگاه که می خندید دندانهای سپسین و کناره او نمایان می گشت ، لکن صدا به قهقهه بلند نمی کرد . اعتدال در خندیدن را می توان به (تبسم و لبخند) تعبیر نمود که شایسته است خنده آدمی از آن حد تجاوز نکند . (جدی بودن معلم

و حفظ وقار او مانع از این نیست که پاکدل و خوش زبان باشد ، و با شاگردان خود مطابق مقتضیات ، مزاح نماید . و این حالت برای معلم ، زشت نیست ؛ بلکه با رعایت اندازه ، مطلوب و پسندیده است . برخی از دانشمندان روحیه مزاح را یکی از صفات ضروری معلم برشمرده اند ؛ زیرا معلم ، با مزاح های جسته و گریخته خود ، می تواند بر بسیاری از مشکلات روزمره فائق گردد . و به مدد بهره گیری از حوادث کوچک و سرورانگیز و پی آمدهائی - که از ناحیه برخی شاگردان بروز می کند - حالت نشاط را در محیط کار خود برانگیزد که خود و شاگردان را از تنگنای برخی حالات غم انگیز برهاند ، و نشاطی در خود و شاگردانش برای درس ایجاد کند . اما همانطور که شهید ثانی یادآور شد : نباید مزاح را داءب و عادت خود قرار داده و از حد معتدل آن ، تجاوز کند ؛ زیرا اگر مزاح از حد خود تجاوز نماید باعث جراءت و جسارت شاگردان نسبت به معلم گشته و احترام او را در معرض خطر قرار می دهد . و درس او منجر به هرج و مرج شده و اداره و اداره جلسه درس و تعلیم شاگردان برای او دشوار میگردد) .

۸ - طرز توجه و نگاه معلم به شاگردان باید حساب شده باشد

معلم باید برای نشستن خود ، جایگاهی را انتخاب کند که چهره او برای همه حاضران مجلس درس او ، نمایان بوده و همه شاگردان و حاضران بتوانند او را ببینند . و او هم به نوبه خود بتواند نگاه و التفات ویژه خود را - در صورت نیاز و گفتگوی با آنها - بدآنها معطوف ساخته و سیما و چهره آنها را مشاهده کند . او باید نگاه خود را عادلانه میان همه شاگردان ، توزیع نموده ، و همه را با نظر و نگاه خود محفوظ گرداند . و آنگاه که با شاگردی گفتگو می کند و یا یک شاگرد ، پرسشی با استاد در میان می گذارد ، و یا آنکه سرگرم بحث و مناقشه با او است ، باید بیش از دیگران به او بنگرد و نگاه ویژه خود را بدو معطوف سازد و بدو روی نماید ؛ اگر چه اینگونه شاگرد ، کم سن و سال یا از لحاظ علمی و جهات دیگر در سطح پائین باشد ؛ زیرا تخصیص و منحصرساختن التفات و توجه به افراد مترفع ، و متشخص ، و محدود ساختن نگاه به افراد مشهور ، شیوه جباران و ریاکاران است . شاگردی که نزد استاد به قرائت و خواندن مشغول است به منزله شاگردی است که با استاد به گفتگو نشسته و با او بحث می کند . لذا باید التفات و نگاه ویژه خود را - در مورد مطالبی که به درس او مربوط است - بدو معطوف نماید (و برای او چهره بگشاید و به سخنانش گوش فرا دهد) . استاد باید از بذل نگاه و التفات و خطاب به دیگران - بر حسب حال و سؤ ال آنها دریغ و مضایقه نکند .

۹- احترام ویژه به شاگردان بافضیلت و قدردانی از مزایای آنها

باید معلم - بیش از آنچه درباره توده مردم ، اخلاق و رفتار خوش آیندی را به کار می دارد - نسبت به همنشینان و شاگردان خویش ، رفتار خوشی را در پیش گیرد . و شاگردانی را که از لحاظ سنی ، یا علمی ، یا لیاقت و شایستگی ، و یا شرافت روحی و امثال آنها ، بر دیگران امتیاز و برتری دارند ، مورد توقیر و احترام قرار داده و جایگاهشان را در جلسه درس - به همان اندازه که آنان را در پیش رو قرار داشتن ، مقدم می دارد - برفرازد ، و جایگاه آبرومندی را برای آنان در نظر گیرد . و نسبت به سایرین نیز اظهار لطف و محبت نموده و با سلام و درود گرم و صمیمانه و چهره ای گشاده و سیمائی شاداب و قیافه ای متبسم و خندان ، مراتب احترام خویش را ابراز کرده ، و به منظور گرامی داشت مقدم آنها ، از جای برخیزد . اگرچه در بعضی اخبار و احادیث در مساءله احترام به شاگرد ، ایهامی به چشم می خورد ؛ به این معنی که از مضمون این اخبار چنین استفاده می شود که اگر رفتار معلم ، نمایانگر احترام به شاگرد باشد ، این رفتار به عنوان عملی مکروه و ناستوده به شمار می آید . ولی علی رغم چنین ایهام ، اگر طرز برخورد معلم با شاگردان ، حاکی از احترام به آنها باشد ، به هیچوجه مکروه و ناخوش آیند نیست . باید یادآور گردیم که تحقیق و بررسی اینگونه اخبار و کیفیت توجیه آنها - به صورتی که با مساءله احترام معلم به شاگردان ، اصطکاکی پیدا نکند - از حوصله

این کتـاب ، بیرون است . (و بایـد این موضوع در جـای خود یعنی علم الحـدیث ، غوررسـی و تحقیق شود) . (هر انسانی علاقه دارد نزد دیگران محترم و محبوب باشـد . بنابراین ، وظیفه هر فرد انسانی ، نشان دادن حسن خلق و محبت و احترام به دیگران است . ولی معلم بیش از دیگران موظف به این امر نسـبت به شاگردان می باشد . بهترین صـفات اخلاقی معلم این است که نسبت به کودکان و شاگردان ، عاطفه و محبت نشان دهد ؛ چون به ویژه ، کودک ، و عموما شاگردان ، به توجه و اعمال دلنشـین اخلاقی معلم و محبت او ، شدیدا نیازمند هستند . برای آنکه شاگرد بتواند با معلم ، انس پیدا کند و بدو اعتماد نماید ، باید از محبت و توجه او اشباع شود . وقتی شاگرد از معلم ، توجه و محبت و احترام مشاهده نکرد و معلم نسـبت به او توهین را روا داشت ، از معلم و اسـتفاده از او بیزار میگردد . فرق میان توجه معلم و دیگران از اینجا سرچشـمه می گیرد که مخصوصا کودک وقتی از خانه و یا کودکسـتان و یا مکتب خـانه به مـدرسه منتقل میشود ملاحظه می کنـد که تمایل و علاقه او به معلم ، مقابله نمی شود . یعنی این تمایل ، یک طرفه بوده ، و از طرف دیگر یعنی از ناحیه مربی ، علاقه ای به او ابراز نمی گردد و تبادلی در این محبت انجام نمی گیرد ؛ در حالیکه پـدر و مادر یا مربی ، با او در منزل ، و یا با او در کودکسـتان و یا مکتب خانه ، با رفق و نرمی و محبت رفتار می کردنـد . لذا ممکن است احیانا این تصور در او به وجود آید که معلم مدرسه ، به او جفا می کند . روانشـناسان در تقسـیم نیازمندیهای کودکان و خردسالان ، آراء و نظریات گوناگونی اظهار کرده اند . ولی به طور مسلم همگی معتقدند که یکی از نیازمندیهای قطعی کودک و شاگرد ، آن است که مورد محبت دیگران و معلم قرار گیرد تا معلم یا دیگران بتوانند اعتماد و علاقه او را نسبت به خود و درس خویش جلب کرده ، و حس طـاعت و محبت را در او بیـدار سازنـد . شـهید ثـانی میگویـد : بایـد معلم به این نیـاز روانی شاگرد ، عنایت داشـته باشـد . و بخصوص هر چه بیشتر ، احترام و محبت خود را متوجه شـاگردان برجسته مجلس درس خود نمایـد ؛ چون آنهـا از او انتظار بیشتری دارنـد . و اگر معلم به این حـاجت روانی شـاگرد آشـنائی داشـته باشـد و آنرا مورد توجه قرار دهـد ، می توانـد آنرا در مسیر خوبی رهبری کرده و از آن برای امر آموزش بهره برداری نماید : درس معلم ار بود زمزمه محبتی جمعه به مکتب آورد طفل گریزپای را)

۱۰- تلاوت قرآن و خواندن دعاء قبل از تدریس

معلم بایـد قبل از شـروع به بحث و کاوش علمی و تدریس - به عنوان تبرک و تیمن - چند آیه ای از قرآن کریم را قرائت کرده ، و پس از آن برای خود و حاضران جلسه درس و سایر مسلمین دعاء کند ، و از شر شیطان مطرود از رحمت پروردگار ، به خدا پناه برد . مثلا- بگویـد : (((اسـتعیذ (- یـا - اعوذ) بالله السـمیع العلیم من الشـیطان الرجیم))) . و نام خـدای را (با ذکر : (((بسم الله الرحمن الرحیم)))) بر دل و زبان جاری سازد ، و خـدای را (با جمله : (((الحمـد لله رب العالمین))) سـپاس گوید ، و بر پیامبر (صـلی الله علیه و آله) و خاندان و یارانش سلام و درود فرستد ، (یعنی به عنوان مثال بگوید : (((والصلوة والسلام علی نبیه و آله و اصحابه)) . سـپس در حق علماء و صـلحای درگذشـته و پیشین ، به ویژه استادان و پدر و مادر خود و حاضران ، دعا کند . اگر جلسه درس در مـدرسه و امثال آن برگزار می شود در حق واقف آن مکان نیز ، دعاء نماید . اگرچه سـند روائی و حدیث خاصـی در این باره به ما نرسـیده است ؛ ولی در اینگونه دعاهـا خیر و برکت عظیمی وجود دارد ، و موقعیت خـاص جلسه درس ، مورد و محـل مناسبی برای اجابت دعاء می باشد . دعاء در چنین مجالس و محافل علمی ، شـیوه دانشـمندان سـلف و سـیره علماء پیشین است ، شیوه و سیره ای که باید از آن پیروی کرد . آنان ، دعاء و نیایش به درگاه الهی را - قبل از آغاز به درس و مذاکره - مسـتحب می دانستند ، و به آن علاقه و دلبسـتگی داشـتند . بعضی از دانشمندان ، دعای زیر را از جمله دعاهائی می دانستند که باید قبل از تدریس خوانده شود ، و مضـمون آن ، چنین است : (((اللهم انی اعوذ بـک ان اضل او اضل ، و ازل او ازل ، و اظلم او اظلم ، و اجهل او یجهل علی (۲۸۵) . اللهم انفعنی بمـا علمتنی ، و علمنی مـا ینفعنی ، و زدنی علمـا . و الحمـدلله علی کل حال . اللهم انی اعوذ بک من علم لاینفع ، و من قلب لا-یخشع ، و من نفس لاتشبع و من دعاء لایسـمع))) (۲۸۶) . خـدایا به تو پنـاه می برم از اینکه گمراه کنم و یـا گمراه گردم ،

بلغزانم و یـا بلغزم ، سـتم کنم و یـا سـتم بینم ، به نـادانی کشانم و یا خود دچار آن گردم . بار خـدایا مرا با علمی که به من آموختی سودمنـد گردان ، و مرا به علمی رهنمون ساز که مرا سودمنـد افتد ، خدایا بر مراتب علم و آگاهی من بیفزا . سـپاس حقیقی در تمام حالات از آن خداوند متعال است . بار خدایا به تو پناه می برم از علمی که سودمند نیفتد ، و از قلبی که خشوع و نرمی و انعطاف در برابر حق ، بدان راه نیابد ، و از هوسـی که سیر و اشباع نگردد ، و از دعائی که اجابت نشود . یکی از دانشمندان ، سوره (الاعلی) را – برای تلاـوت قرآن ، قبـل از شـروع به درس – انتخـاب می نمود و چنین می اندیشـید که واژه ها و تعابیر موجود در این سوره ، از قبیل : (((الاعلی ، قدر فهدی ، سـنقرئک فلاتنسـی ، فذکر ان نفعت الذکری ، صـحف ابراهیم و موسی))) دارای تناسب و تجانس خاصـی بـا بحث و مـذاکرات علمی است . و می تـوان مضـامین این سوره را – از آنجهت که بـا مسـاءله درس و بحث و نـام اعلای خداونـد متعال و هـدایت و ارشاد و تـذکر و قرائت و صـحیفه نبشـتار ، کاملا متناسب می باشـد – به فال نیک گرفته و بـدان تاءسـی جست . و نیز روایت شـده است اگر کسـی با گروهی بسـر برد و بخواهـد دعائی بخواند ، باید دعای زیر از آن جمله باشد : ((اللهم اقسم لنا من خشـیتک ما یحول بیننا و بین معصـیتک ، و من طاعتک ما تبلغنا به جنتک ، و من الیقین ما یهون به علینا مصائب الـدنیا . اللهم متعنا باسماعنا و ابصارنا و قوتنا(۲۸۷) ما احییتنا ، و اجعلها الوارث منا ، و اجعل ثارنا علی من ظلمنا ، و انصرنا علی من عادانا ، و لاتجعل مصیبتنا فی دیننا . و لاتجعل دنیانا اکبر همنا و لا مبلغ علمنا . و لاتسلط علینا من لایرحمنا)(۲۸۸) (برحمتک یا ارحم الراحمین))) . بار خدایا آن بخش از خشـیت و ترس خود را نصـیب ما گردان که میان ما و میان نافرمانی ما نسبت به فرمان تو ، سد و مانعی ایجاد کند . و از اطاعت و امتثال از اوامر خود ، حظ و بهره ای را برای ما منظور کن که ما را به بهشت تو و نیکبختی جاوید برساند . و سـهم مـا را از یقین به خودت به گونه ای به مـا عطاء کن که از رهگـذر آن ، مصائب و حوادث ناگوار دنیا از دیـدگاه ما آسان و ناچیز و هموار گردد . بار خـدایا ما را به وسـیله حس شـنوائی و بینائی و نیروی ما – مادامی که ما را زنـده نگاه میـداری – برخوردار فرمـا ، و همـان را ارث مـا ده ، یعنی تـا هنگـام مرگ این نیروهـا را از ما مگیر و آنها را برای ما پایـدار نگاه دار . خون ما را به زیان ستمگران و متجاوزان به ما ، قرار ده و انتقام ما را از آنها برگیر . ما را بر دشـمنانمان یاری ده . مصیبت و گرفتاری های ما را در دین و آئین ما قرار نـده . دنیا را به عنوان مرکز اساسـی هدف اهتمام و کوشـش و مقصد نهائی علم و دانش مقرر نفرما ، کسانی که به ما رحم نمی کنند بر ما مسلط و چیره مگردان .

۱۱– استفاده از بهترین قواعد و روش تدریس و تفهیم

باید معلم در تدریس خود ، راه و روشی را جستجو و انتخاب کند که از رهگذر آن ، درس وی با آسانترین وجه ، قابل فهم گردد . او باید حتی الامکان از خوشترین و دلچسب ترین واژه ها و تعابیر ، تواءم با بیانی آرام و بلیغ و روشن و روشـنگر ، – به منظور تفهیم شاگردان – اسـتفاده کند . مطالبی را که از نظر زیرسازی و اهمیت ، در درجه اول قرار دارد بر سایر مطالب ، مقدم داشـته ، و مطالب روبنائی را در پی مسائل زیربنائی ایراد کند . در ترتیب مقدمات و زمینه سازی مطالب ، تنظیم مسائل بنیادی را برای تحقیق و بررسی موضوع بحث ، رعایت کنـد . آنگاه که باید جمله و عبارتی را قطع و وقف نماید ، اندکی سـکوت کند . و آنگاه که جمله ها با هم پیونـد و ارتبـاط دارنـد پیوسـتگی کلام و سـخن خود را رعایت نمایـد . در صورتی که همه حاضـران جلسه درس و یا برخی از آنها نیازمند به تکرار مشـکلات مربوط به محتوی و یا الفاظ و تعابیر درس بودند اسـتاد از تکرار توضیح مربوط به آن دریغ نورزد ؛ بلکه بایـد گزارش آنها را اعاده نمایـد . و آنگاه که بسط و توضـیح مساءله ای را به پایان رسانـد ، انـدکی سـکوت و درنگ کنـد تا اگر کسـی ایراد و سخنی بر آن مطلب داشت آنرا در میان گذارد . اگر معلم چنین پیش بینی کند که نمی تواند پاسخ یک شبهه دینی را – پس از ایراد آن – در ضـمن یک جلسه بیان کند ، باید از طرح آن شبهه دینی و پاسخ آنرا جمعا در یک جلسه بازگو نماید ، و یا اساسـا مجمـوع ایراد شـبهه و پاسـخ آنرا به جلسـات دیگر موکـول سـازد . بخصـوص اگر درس او در جمع حاضـرانی – متشـکل از

شاگردان خاص وی و توده مردم عادی - منعقد شود ، و کسی یا کسانی در درس او حضور بهم رسانند که احتمالا دوباره به جلسه درس او نیایند ، و در چنین درسی ، شبهه ای ایراد شود و بلاجواب بماند ، و حل و پاسخ آن به جلسات دیگر موکول گردد ، بدیهی است که در چنین شرائطی آن شبهه در مغز و دل آنها جایگزین می گردد (و به عنوان یک اصل پذیرفته شده دینی تلقی می شود) . و احیانا هرگز موفق نمی گردد که پاسخ این شبهه را بشنود . قهرا ایراد اینگونه شبهات که بلاجواب می ماند ، زمینه ای برای آشوب روحی و فتنه باطنی و فساد و بدکرداری او می شود (و افکار پریشان و اندیشه های نابسامان و کردارهای نادرست دینی را در او به ارمغان می آور) .

۱۲- رعایت ترتب منطقی علوم و دانشها در امر تدریس

در صورتی که معلم با درسهای متعددی مواجه باشد (و خود را در برابر متقاضیانی ببیند که خواهان تدریس علوم متنوعی هستند) باید علم و دانشی را پیش از هر درس دیگری تدریس کند که واجد شرافت فزونتری نسبت به سایر علوم می باشد . و بالاخره باید ارزشمندترین علم را در نوبت نخست تدریس قرار دهد . به این معنی که به ترتیب : اصول دین ، تفسیر ، حدیث ، فقه ، نحو ، معانی بیان و بر همین قیاس ، سایر علوم را بر حسب مرتبه و مقام و نیاز به آنها - از لحاظ تقدم و تاءخر - با ترتیب مناسب و بر حسب احتیاج شاگردان تدریس کند . ما در بحثهای آینده - طی باب ویژه ای - مطالبی را بازگو خواهیم کرد که ضمن آن ، مراتب و درجات اهمیت این علوم و دانش ها روشن خواهد شد .

۱۳- رعایت اعتدال و اقتصاد در بیان و توضیح مطالب

معلم نباید مدت جلسه درس خود را آن اندازه طولانی سازد ، و آنچنان در شرح و بسط مطالب پرگوئی کند که موجب ملال و فرسایش خاطر شاگردان و یا مانع فهم و ضبط و به خاطر سپردن درس گردد ؛ زیرا هدف از تدریس این است که شاگردان ؛ بیان استاد را درک نموده و آنرا به خاطر بسپارند . و چون به علت اطاله سخن ، ذهن شاگردان ، خسته و فرسوده گردد ، هدف و مقصد - که عبارت از فهم و ضبط است - از میان می رود . معلم نباید درس خود را آنچنان کوتاه و محدود برگزار کند که موجب نقص قسمتی از بیان و تقریر و توضیح ، و یا مخل به ضبط و درک شاگردان گردد ؛ زیرا در این صورت نیز نقض غرض لازم می آید ، و مقصود و هدف از تدریس از دست می رود . معلم باید در امر طولانی ساختن درس و یا محدود نمودن و فشرده گوئی ، مصلحت و شرائط و اوضاع حاضران و شاگردان را از لحاظ بهره گیری در نظر گیرد . اگر شاگردان او دارای آن مقدار آمادگی باشند که استاد ، مطلب را طولانی سازد و تمام شقوق و شاخه های متنوع آنرا بازگو نماید ، اطاله سخن و طولانی ساختن جلسه درس بلامانع خواهد بود . (در غیر اینصورت باید بر حسب شرائط و مقتضیات روحی و علمی شاگردان خویش ، وقت را از نظر اطاله سخن و یا عدم آن تنظیم کند) .

۱۴- مصونیت معلم از عوارض مخل مزاجی و روحی

آنگاه که معلم دست اندر کار تدریس می گردد باید از عوارضی که آرامش او را از میان می برد و یا فکر او را دچار تشویش و اضطراب می سازد ، کاملا مصون باشد . و در چنین شرائطی اساسا تدریس نکند . این عوارض عبارتند از : بیماری ، گرسنگی ، تشنگی ، محصور بودن از لحاظ پیشاب و پساب ، خوشحالی مفرط ، اندوه ، خشم ، بیحالی ، پینکی و چرت زدگی ، پریشانحالی ، احساس سرما و گرمای رنج آور . اینگونه عوارض ، باعث می شوند که معلم نتواند - آنطور که شاید و باید - بحث و بیان خود را

کاملا تفهیم کند ، و هدف مطلوب خود را اداء نماید . و یا موجب می گردد که احیانا راءی و فتوای نادرستی را - بطور ناخودآگاه - ابراز کند . (لذا باید معلم در عین تندرستی ، و در یک شرائط سالم روحی ، و در وضعی طبیعی و عادی ، به تدریس اشتغال ورزد تا افکار و آراء صحیحی را در اختیار علاقمندان قرار دهد) .

۱۵- توجه به فضای جلسه درس - یا - جلسه درس و اهمیت هوای آزاد

باید فضای جلسه درس ، از هر گونه عوامل آزاردهنده و انگیزه های سرگرم کننده حاضران ، از قبیل : دود ، گرد و غبار ، سر و صدای زیاد که مخل آرامش است ، تابش سوزنده آفتاب ، و امثال آنها از عواملی که فکر را به خود مشغول می سازند و مانع از اداء وظیفه مطلوب می گردند ، مصون باشد . باید جلسه درس در عین وسعت ، از هر انگیزه ای که فکر و اندیشه آدمی را به خود سرگرم می کند و روان انسان را دچار تشتت و پریشانی می سازد ، کاملا محفوظ باشد تا در ظل چنین فضائی گسترده و عاری از عوامل سرگرم کننده ، غرض مطلوب و هدف نهائی تدریس تاءمین گردد .

۱۶- رعایت مصالح شاگردان و مصالح اهم در تقدیم و تاءخیر وقت تدریس

باید معلم - در صورتی که ضرورتی مهم و مشقتی فزون از حد در میان نباشد ، در تقدیم و یا تاءخیر حضور خود در جلسه درس - در طی ساعات روز - مصالح جماعت شاگردان را مراعات کند . یکی از انواع ضرورت (که معلم احیانا ناگزیر از تاءمین آن می گردد) اشتغال به مطالعه و تصنیف و تاءلیف در اوقات و فرصتهای مناسب می باشد . ولی باید توجه داشت که مطالعه و تصنیف - آنگاه بر مصالح جمعی شاگردان مقدم است - که از لحاظ اهمیت ، بر کار تدریس رجحان داشته باشد ، (و در غیر اینصورت باید معلم - از لحاظ تعیین وقت حضور برای تدریس - مصالح و منافع جماعت شاگردان را بر مصالح مربوط به مطالعه و تاءلیف ترجیح دهد) .

۱۷- رعایت تناسب صدا با محیط درس

معلم نباید صدای خود را بیش از اندازه نیاز حاضران ، بلند کند . و نباید صدایش را آنقدر آهسته و کوتاه سازد که احیانا برای برخی از حاضران ، درست مسموع نگردد ، به گونه ای که نتوانند کاملا محتوای سخن او را درک نمایند . از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرمود : (خداوند متعال ، صدای آهسته و کوتاه را دوست می دارد ، و از صدای بلند و فریادگونه خشمگین و بیزار است) (۲۸۹) بهتر این است که بگوئیم : صدای معلم ، نباید از فضای جلسه درس به بیرون از محیط درس سرایت کند و در عین حال باید برای حاضران نیز رسا باشد . اگر در میان جمع شاگردان ، شخصی که دچار ثقل سامعه و ضعف حس شنوائی است حضور یابد ، چنانچه معلم صدای خود را آن اندازه رسا سازد که او نیز بشنود ، هیچ مانعی ندارد ؛ بلکه در این زمینه روایتی هست که در کتب حدیث به چشم می خورد ، و حاکی از آن می باشد که چنین کاری دارای فضیلت است (۲۹۰) .

۱۸- حزم و احتیاط برای حفظ نظم

حزم و احتیاط برای حفظ نظم و پاسداری از آرامش ، و پیشگیری از مراء وجدال در جلسه درس باید معلم ، جلسه درس خود را از همهمه و سر و صدا و غوغا صیانت نماید ؛ چون لغزش و غلط و خطاء و اشتباه از زیر بانگ و خروش و غوغا ، سر برمی آورد . او باید جلسه درس خود را از سر و صدای بلند شاگردان و سوء ادب آنها در مذاکرات علمی ، و تشتت و اختلاف جهات بحث ، و نیز

انحراف مسیر مساءله مورد بحث ، به موضوعات و جاهای دیگر - پیش از تکمیل آن مساءله - حفظ نماید . اگر از سوی یکی از شاگردان ، زمینه های انحراف از مسیر مساءله را مشاهده کند (و ببیند که او مطالبی را بازگو می نماید که با آن مساءله بیگانگی دارد) با آمیزه لطف و محبت - پیش از آنکه سخن انحراف آمیز او در میان جمع حاضران منتشر گردد ، و هیجانی در آنها به وجود آورد - از انحراف او جلوگیری کند . او باید به همه حاضران ، نکات و حقایقی را یادآور گردد که نمایانگر قبح و زشتی انحراف مذکور است . و به آنها گوشزد کند که چون مقصود و هدف نهائی بحث و مذاکره علمی آنست که دلها و قلوب در جهت اظهار و پدیدار ساختن حق ، با هم همبستگی یابد و در سایه آن ، ثمرات و فوائدی عائد همگان گردد و میان آنان ، صدق و صفاء و نرمش و مدارا حکومت کند و از یکدیگر - متقابلا- استفاده نمایند . باید معلم پس از تذکر و هشدار مذکور ، روایاتی را - که در نکوهش ستیز و جدال و مناقشه و رقابت بیجا و کینه توزی وارد شده است - بر آنان بخواند ، که به ویژه در این روایات ، ستیزه جوئی و کینه توزی علماء و دانشمندان و اشخاصی که دارای سمت علمی هستند و بر اریکه علم نشانده شده اند ، سخت نکوهش و مذمت شده است . معلم باید به شاگردان یادآور گردد که جدال و ستیزه جوئی در مذاکرات علمی ، سرانجام از دشمنی و کینه سر برمی آورد که عواقب سوء آن عبارت از پریشانی فکر و خاطر ، و از دست دادن حس دینی و ایمانی است . و نیز باید گوشزد نماید که لازم است اجتماع و گردهم آئی شاگردان ، خالصانه و پاکیزه از هر گونه غرض ورزی ، و رویهمرفته فقط به خاطر خدا باشد تا فائده دنیوی و سعادت و نیکبختی در آخرت را برای آنها بارور سازد .

۱۹- ایجاد انضباط و حس مسئولیت اخلاقی در شاگردان

اگر معلم ملاحظه کرد که یکی از شاگردان در بحث و گفتگو ، از حد و مرز موضوع و یا موازین اخلاقی ، پا فراتر می نهد ، و یا از خود ، سرسختی و کینه توزی و بی انضباطی و سوء ادب نشان می دهد ، و یا پس از اثبات و ظهور حق و حقیقت ، منصفانه داوری نمی کند ، و یا بی جهت بانگ می زند و فریاد سرمی دهد ، و یا به حاضران و غائبان جسارت و اسائه ادب می کند ، و یا نسبت به کسی که لایق تر از او است در نشست ، تفوق و برتری می جوید ، و یا در جلسه درس به خواب می رود ، و یا در حین درس با دیگران صحبت می کند ، و یا می خندد ، و یا یکی از حاضران را به استهزاء می گیرد ، و بالاخره مرتکب عملی می گردد که دور از نزاکت و انضباط مربوط به جلسه درس می باشد ، و رفتارش به هیچوجه در خور یک محصل و دانشجو نیست ، باید معلم شدیدا از این گونه اعمال نابخردانه او ممانعت به عمل آورد . درباره اعمال و رفتار خوب و بد ، و کردار روا و ناروای شاگرد ، قریبا بحث مفصل و مشروحی را در پیش داریم . این نوع بحث - (که در ضمن گفتگوی از وظائف معلم در امر تدریس و جلسه درس به میان آمده است) - با بحثی که مربوط به جلوگیری از اخلاق ناستوده شاگردان بوده ، و ما قبلا از آن یاد کردیم ، تفاوت دارد ؛ زیرا گفتگوی ما در اینجا به وظائف معلم در جلسه درس ارتباط دارد ؛ ولی بحث گذشته ، مربوط به وظائف معلم و شاگرد نسبت به خودشان بوده است . اگرچه می توان این دو بحث را در هم ادغام نمود ؛ ولی اهتمام و عنایت به شاءن و ارزش این وظیفه ، چنین اقتضاء می کرد که بهتر بود در اینجا نیز مستقلا و به خصوص ، مورد بحث قرار گیرد .

۲۰- رفق و مدارا در مورد کیفیت پاسخ به پرسشهای شاگردان

باید همواره معلم با شاگردان ، مدارا و همراهی کرده ، و رفق و نرمی با آنها را از دست نداده ، و به پرسشهای آنها گوش فرادهد . اگر ملاحظه کرد که شاگردی - با وجود اینکه معنی و مقصود مطلب را درک کرده ؛ ولی به علت حجب و حیاء و قصور و نارسائی معلومات و نقص بیان نمی تواند اشکال و ایراد خود را تقریر کند ، و بیان او در تعبیر از مقصودش نارسا به نظر می آید باید

معلم - که مقصود او را درک نموده است - ، نخست منظور او را بیان کرده و سپس وجه اشکال و ایرادش را بازگو نماید ، و پاسخ لازم را به میزان اطلاعات خویش توضیح دهد . اگر معلم متوجه شد که مطلب و منظور او از بحث ، بر شاگرد ، مشتبه شده و به همین جهت به آن مطلب اشکال می کند ، باید از شاگرد ، راجع به موارد و شقوق احتمالی موضوع سخن او - که احتمالا ممکن است آنها را اراده کرده باشد - پرسش نماید و به او بگوید : آیا می خواستی چنین چیزی را بیان کنی ؟ اگر جواب او مثبت بود و گفت : هدف من نیز همین بوده است ، باید معلم پاسخ آنرا بیان کند . و اگر بگوید که من چنین منظوری نداشتم ، محتملات دیگر را بازگو کند ، (و تا آن مقدار به پرسشهای خود از شاگرد درباره این محتملات ادامه دهد تا سرانجام به هدف و مقصود او برسد و پاسخ لازم را برای او بیان نماید) . اگر شاگرد از یک مطلب رکیک و زننده ای سؤ ال نمود ، معلم نباید او را تحقیر و استهزاء کند ؛ زیرا هر معلمی ناگزیر است به هرگونه پرسش (معصومانه و بی غرض) ، پاسخ دهد ؛ چون جز این ، چاره ای نیست . و به طور قهری ، احیانا ممکن است مطالب رکیکی مورد پرسش قرار گیرد . بجا است به او یادآور گردد که همه انسانها بدینسان پرس و جو می کردند تا سرانجام در راه تحصیل علم و فهم مسائل علمی ، گام نهادند و در نتیجه ، موفق و کامیاب شدند . (یعنی تمام اشخاصی که توانستند از دانش و بینش علمی بهره مند گردند ، این موفقیت را در سایه سؤ ال و پرسش ، به دست آوردند که احیانا بدون غرض ، سؤ الاتی را مطرح می ساختند که زننده و رکیک به نظر می رسید) .

۲۱- محبت و التفات معلم و گشاده روئی او نسبت به شاگرد تازه وارد

اگر شخص تازه واردی در جلسه درس شرکت کند ، باید معلم به او اظهار محبت کرده و با انبساط و گشاده روئی از او استقبال نماید تا بدینوسیله موجبات نشاط و شرح صدر او را فراهم آورد ؛ چون هر شخصی غریب و تازه وارد - به ویژه در حضور علماء و دانشمندان - دچار دهشت و هیبت زدگی می گردد (که باید معلم از طریق اظهار محبت و گشاده روئی ، این ترس و هیبت زدگی را از دل او بیرون کند) . و نیز چون این فرد تازه وارد و غریب ، احساس غربت و بیگانگی می کند ، نباید معلم با نگاه های تعجب آلود و آزاردهنده ، بدو چشم دوخته و نگاهش را فزون از حد ، در او متمرکز سازد ؛ زیرا اینگونه نگاه ها او را دچار شرم و خجلت می سازد . و با وجود اینکه ممکن است دارای اهلیت و شایستگی برای تحصیل باشد ، شرم و حیاء وی ، مانع سؤ ال و پرسش علمی و شرکت او در بحث و مذاکره گردیده ، (و موجب محرومیت از علم می شود) .

۲۲- وظیفه معلم ، همزمان با ورود عالم و دانشمند به جلسه درس

اگر فرد عالم و فاضلی به جلسه درس روی آورد ، و استاد هم همزمان با ورود او ، سرگرم شروع به تدریس مساءله ای باشد ، (باید برای تجلیل از وی) از ادامه بحث در آن مساءله خودداری کرده و درنگ نماید . اگر ورود این شخص تازه وارد ، همزمان با ادامه بحث در آن مساءله ، اتفاق افتد (یعنی آن عالم و یا شخص غریب در اثناء بحث از مساءله ای ، وارد جلسه شود) باید معلم ، مساءله بازگو شده و یا مقصود و خلاصه و فشرده ای از آنرا برای تازه وارد تکرار و اعاده کند . و اگر همزمان با تتمه و پایان گرفتن درس ، وارد مجلس بحث و مذاکره گردد ، و نیز هنوز جماعت حاضران ، از جای برنخاسته و متفرق نشدند ، باید تتمه گفتگوی خود را رها کرده ، وارد بحث دیگری گردد ، و موضوع بحث را تغییر دهد تا آنگاه که این عالم و دانشمند تازه وارد ، جلوس کند . پس از آنکه نشست ، مطالب گفته شده را اعاده کند و یا تتمه بحث و مذاکره خود را تکمیل نماید . اجراء چنین وظیفه اخلاقی برای این است که دانشمند تازه وارد - در حین جلوس خود - با قیام و متفرق شدن حاضران ، مواجه نگردد . و در نتیجه ، دچار خجلت و شرمندگی نشود .

۲۳- اعتراف به عجز و ناتوانی در مسائلی که بدآنها احاطه ندارد

یکی از مهمترین وظائف معلم این است : وقتی از او درباره موضوعی سوال کردند که بدان احاطه و آگاهی ندارد ، و یا آنکه در ضمن تدریس به مساءله ای برخورد کند که فاقد اطلاع و آگاهی در آن مساءله باشد ، باید به عجز خود اعتراف نموده و بگوید : از آن اطلاعی ندارم ، یا باید بگوید : درباره آن تحقیق نکرده ام و به طور کامل از آن آگاهی ندارم ، و یا آنکه صریحا بگوید : نمی دانم ، یا بگوید : باید درباره آن تجدیدنظر کنم . و بالاخره از اعتراف به عجز و ناتوانی در اینگونه موارد استنکاف ننماید . یکی از نشانه های دانش انسان عالم و دانشمند این است : درباره مسائلی که از آن آگاهی درستی ندارد ، بگوید : نمی دانم ، و خدا بدان عالم تر است . علی (علیه السلام) فرمود : (وقتی از شما راجع به چیزی سؤ ال کردند که علم و آگاهی درباره آن ندارید ، راه فرار و گریز را در پیش گیرید . عرض کردند : این فرار و گریز چگونه است ؟ فرمود : بگوئید : خدا بهتر می داند(۲۹۱)) . از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده اند که فرمود : (آنچه را می دانید به زبان آورید ، و درباره مطالبی که از آنها آگاهی ندارید بگوئید : خدا داناتر است . همانا فردی ، آیه ای از قرآن را بیرون می کشد و یا در آن دچار شتابزدگی می شود ، (و آنرا نسنجیده و طبق دلخواه خود معنی می کند ، و به عنوان دلیلی بر مدعای باطل خویش وانمود می سازد) ، از اینرو به فاصله ای دورتر از میان آسمان و زمین ، دچار سقوط گشته و سرنگون شود(۲۹۲)) . از زرارهٔ بن اعین روایت شده است که گفت : از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم حق خداوند بر بندگانش چیست ؟ فرمود : آنچه می دانید به مردم بگوئید ، و درباره چیزهائی که نمی دانید سکوت و توقف و درنگ نمائید(۲۹۳)) . امام صادق (علیه السلام) فرمود : (خداوند متعال ، بندگان خویش را به دو آیه از کتاب آسمانی ، و دو نشانه قرآنی ، هشدار داده و آنها را سرزنش فرموده است : ۱- درباره مطالبی که علم آگاهی و اطلاع درباره آنها ندارند ، سخنی نگویند . ۲- و نیز مطالبی را - که راجع به آنها ، فاقد علم و آگاهی صحیح هستند - مردود نسازند . خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید : (((الم یؤ خذ علیهم میثاق الکتاب ان لایقولوا علی الله الا الحق)(۲۹۴))) . آیا با آنها در کتاب آسمانی پیمان گرفته نشد که درباره خداوند جز حق ، سخنی دیگر نگویند و بر او دروغ نبندند . و یا فرمود : (((بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاءتهم تاءویله)(۲۹۵))) . بلکه حقایقی را تکذیب کردند که از نظر علم و آگاهی بدان احاطه ندارند ، آنهم در حالیکه هنوز از تاءویل و توجیه و ارجاع به واقعیت آن ، چیزی در اختیار آنان قرار نگرفته و دلیلی به دست آنان نرسیده است (۲۹۶) . ابن عباس می گفت : عالم و دانشمند (راجع به حقایقی که از آن علم و آگاهی کاف ندارد ، بی اطلاعی خود را اعلام نکند ، و) (لاادری نمی دانم) را ترک نماید ، و از گفتن آن امتناعورزد ، مراکز حیات و کشتن گاههای او آسیب ببیند ، یعنی موجبات نابودی و رسوائی اوفراهم می گردد(۲۹۷) . عبدالله بن مسعود می گفت : اگر از هر یک از شما راجع به چیزی که نمی داند ، و درباره آن علم و آگاهی ندارد ، پرسشی کردند باید بگوید : نمی دانم ؛ زیرا نمی دانم ، یعنی اعلام به عدم آگاهی در مسائلی که انسان بدآنها احاطه ندارد ، یک سوم علم و دانش و دانائی انسان به حساب می آید . یکی از دانشمندان برجسته گفته است : (لاادری ثلث العلم) یعنی جمله (نمی دانم) - در پاسخ به مسائلی که بدآنها آگاهی ندارد - یک سوم آگاهی و علم انسان محسوب می گردد ؛ (چون چنین فردی ، گرفتار مصیبت جهل مرکب نیست ، و حداقل می داند که نمی داند . برخلاف کسانی که اسیر حالت جهل مرکب می باشند و نمی دانند که نمی دانند ، و تصور می کنند که می دانند) . یکی از فضلاء می گوید : شایسته است که عالم و دانشمند ، (لاادری) را برای یاران خویش به میراث گذارد ، به این معنی : همواره در مسائلی که درباره آنها علم ندارد این جمله را با شهامت بر زبان آورده ، و آنقدر (لاادری) بگوید تا یاران او با این جمله ، ماءنوس و معتاد شده و گفتن آن برای آنها آسان گردد ، (و پس از درگذشت استاد ، این عبارت او را به عنوان میراثی از وی در اختیار داشته باشند) ، و در موارد لازم و به هنگام نیاز ، آنرا بکار بندند . دانشمند دیگری می گوید : باید (لاادری) را بیاموزی ؛ زیرا اگر شهامت گفتن(لاادری) را در خود فراهم

آوری و آنرا در مورد مناسب بر زبان جاری سازی ، اینتوفیق نصیب تو می گردد که دیگران ، ترا عالم و آگاه سازند ، تا سرانجام بتوانیبدانی و به جای (لاادری نمی دانم) جمله (ادری = می دانم) را به حق بر زبانجاری سازی . اگر تو در عین فقدان احاطه علمی ، جمله (ادری) را بر زبان آوری ، چنان ترا تحت فشار سؤ ال و پرسش قرار می دهند تا آنگاه که بناچار جمله (لاادری)را (پس از رسوایی) بر زبان جاری سازی ، و به عدم دانائی خویش اعتراف کنی و بهجائی برسی که ندانی . باید به این نکته نیز توجه داشت که یک عالم و استاد (درباره موضوعات و مسائلی که اطلاع علمی از آنها ندارد) لازم است بگوید : نمی دانم . این اعتراف علاوه بر آنکه از مقام و موقعیت علمی او نمی کاهد ، بر والائی و احترام او می افزاید ، و شکوه و عظمت شخصیت او را در دلهای مردم ، فزاینده تر می سازد . این رفعت و عظمت مقام ، نتیجه تفضل الهی نسبت به کسی است که به خاطر پای بند بودن او به حق و حقیقت ، آنچنان مورد لطف و مرحمت پروردگار قرار می گیرد که به علت اعتراف به عجز و نادانی خود - به جای آنکه از نظر مقام ، پست و فرومایه گردد - از شکوه و عظمت خوش آیندی در دلهای مردم و از دیدگاه آنها برخوردار می شود . اعتراف به عجز و نارسائی علمی در موارد لازم و مناسب ، نمودار عظمت مقام و حس تقوی و کمال معرفت و بینش یکفرد عالم و دانشمند است . جهل و عدم آگاهی درباره مسائل معدود و مطالب انگشت شمار ، به مقام و موقعیت علمی و معرفت یکفرد دانشمند ، لطمه ای وارد نمی سازد . باید اینگونه اعترافها را صرفا دلیل بر تقوای او دانست ؛ چنانکه نمایانگر آنست که چنین عالم و دانشمند در آراء و فتواهای خود ، گزافه گوئی نمی کند . و نیز حاکی از آنست که خود مطلب و مساءله ، از مسائل مشکل و پیچیده می باشد . آن کسی که از گفتن (لاادری) و اعتراف به عجز و نارسائی علمی خود امتناع می ورزد ، به خاطر این است که از لحاظ علمی ، فردی کم مایه و نیز فاقد تقوی و پارسائی و دیانت است ؛ زیرا او می ترسد به علت قصور و نارسائی علمی ، از دیدگاه توده مردم سقوط کرده و از چشم آنها بیفتد . این نوع تصور و خیال ، خود ، نوعی از جهالت و نادانی دیگری است (که باید آنرا بر حجم نادانیها و کمبودهای علمی او افزود) ؛ چون با پاسخ دادن به سؤ الی - که درباره آن اطلاع کافی ندارد - خویشتن را به گناهی بزرگ ، رجعت داده و در آن غوطه ور گشته و در ورطه سقوط ، گرفتار می شود . پاسخ او در چنین حالتی نه تنها بر روی قصور علمی او سرپوش نمی گذارد ؛ بلکه او با چنین اقدام نابخردانه خود ، مردم را به قصور علمی خود ، واقف و مطلع می سازد . و آنها از این رهگذر به نارسائی علمی او راهنمائی می شوند . خداوند نیز به خاطر جراءت و جسارت و بی باکی او در اظهار نظرهای نادرست در امر دین ، چنان وضعی را در مورد او پدیدار می سازد که از دیدگاه مردم ، به عنوان فردی فاقد سرمایه علمی معرفی می شود . این نکته در حدیث قدسی نیز تاءیید شده است ، آنجا که می گوید : (((من افسد جوانیه افسد الله برانیه))) (۲۹۸) هر که قلب و درون خویش را تباه سازد ، خداوند ، ظاهر و برونش را به تباهی و فساد می کشاند . با وجود اینکه این دانشمند کم مایه می بیند که اهل تحقیق و پژوهش و شخصیتهای کارآمد ، اکثر اوقات ، سخن از (لاادری) به میان می آورند ، و غالبا این کلام را بر زبان می رانند ، این عالم و دانشمند بی نوا حاضر نیست که چنین جمله ای را هرگز بر زبان آورد . او باید بفهمد که اینگونه دانشمندان حقیقت گرا و ژرف نگر - به خاطر دینداری و تقوی - از گزافه گوئیها در پاسخ به پرسشهای دیگران ، امتناع می ورزند . و عالمی این چنین باید دریابد که به خاطر جهل و نادانی و قلت تقوی و دینداری است که از گزافه گوئی در پاسخ به دیگران ابائی ندارد . ولی بر خلاف خواسته اش در همان چاه خمول و گمنامی ، و شهرت به کم مایگی ، سقوط می کند که اتفاقا می خواست از راه گزافه گوئی و خودخواهی ، دچار سقوط در آن نگردد . و چون گرفتار فساد نیت و آلودگی درون می باشد از لحاظ شهرت علمی ، دچار سرنوشتی می گردد که به سختی از آن گریزان بوده است . (این گونه عالمان کم مایه ، سرانجام به عنوان افرادی بی مایه و فاقد بینش علمی و دینی ، در میان مردم ، نامور و رسوا می گردند) . پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود : (اگر کسی با چیزی اظهار بی نیازی کند که به او داده نشده است ، مانند کسی است که دو لباس دروغین و فریبا را در بر می کند) (۲۹۹) . خداوند متعال - ضمن بازگو کردن داستان موسی و خضر (علیهماالسلام) - به علماء و دانشمندان ، هشدار

ظریفی داده و به آنان ادب آموخته است . آنگاه که خداوند از موسی (علیه السلام) پرسید : آیا کسی عالم تر و آگاه تر از تو در جهان وجود دارد ؟ موسی - به جای اینکه علم و آگاهی را به خدا ارجاع دهد ، و از خدا بپرسد که او کیست ؟ و یا بگوید : خدایا تو خود بهتر می دانی - چیزی در پاسخ نگفت و سکوت کرد . (و گویا حاضر نبود بگوید : ممکن است در جهان ، کسی عالم تر از او هم وجود داشته باشد!) . لذا خداوند متعال به او فرمان داد تا در محضر خضر ، شاگردی نماید و نزد او درس بخواند . خدای متعال داستان تلمذ و شاگردی کردن موسی در نزد خضر را ضمن آیاتی چند ، بیان فرموده که این آیات ، نمایانگر منتهای خاکساری و اظهار فروتنی موسی در برابر خضر ، و حاکی از شکوه و عظمت خضر می باشد . ان شاء الله در بحثهای آینده ، شمه ای از نکات عبرت آمیز این داستان پندآموز را یاد خواهیم کرد .

۲۴- تذکر لغزش و اشتباه ، قبل از پایان یافتن درس

اگر معلم به طور ناگهانی متوجه بیان یا پاسخ صحیحی گردد ، باید هر چه زودتر - پیش از آنکه شاگردان و حاضران ، متفرق شوند - آن بیان و پاسخ صحیح را تذکر دهد . و به آنان بفهماند که قبلا در توضیح و یا پاسخ مطلب ، دچار اشتباه گشته و سخن نادرستی را ابراز کرده بود . نباید شرم و حیاء و خودخواهی و امثال آن ، مانع چنین پیشگیری و تدارک اشتباهات او شود . هوای نفس (و تمایلاتی که از جاه طلبی ریشه می گیرد) نباید او را وادارد که این پیشگیری را به تاءخیر انداخته و جبران اشتباه و لغزش خود را به فرصتها و جلسات دیگری موکول سازد ؛ زیرا تاءخیر در جبران لغزشها ، نتیجه خدعه و نیرنگهای نفسانی و بازده سوء کارهای غلطانداز ابلیس مطرود از رحمت الهی است . اگر یک استاد در جبران لغزشها و تدارک اشتباهات خویش ، تاءخیر و تعویق و مسامحه را - به علت خودخواهی - روا دارد ، به جهات دیگری متعددی ، زیانهای عظیمی را به بار خواهد آورد : ۱- اشتباه و لغزش استاد در مغز و دل دانشجویان ، جایگیر شده و پایدار می ماند . ۲- با چنین تعویق و سهل انگاری ، ناگزیر ، شرح و بیان مطلب ، از موقع و زمان ضروری خود به تاءخیر می افتد . و به اصطلاح (تاءخیر بیان از وقت حاجت) ، لازم می آید . ۳- اگر استاد ، همزمان با ادامه تدریس ، به جبران اشتباهات خویش در همان جلسه تدریس ، اقدام نکند و آنرا به جلسات دیگر موکول سازد ، این بیم وجود دارد که برخی از حاضران جلسه درس ، در جلسات دیگر شرکت نکنند . نتیجه چنین تاءخیری آنست که مبانی غلط و اشتباهات علمی در ذهن آنان ؛ استقرار و استمرار یافته و به صورت یک مطلب صحیح علمی در میان افکار و آراء آنها جای خویش را باز کرده ، و این درک غلط و نادرست تا ابد در ذهن آنها باقی بماند . ۴- استاد به خاطر تاءخیر بیان و تدارک اشتباه (و تداوم لغزش) خویش ، مطیع شیطان خواهد شد ، شیطانی که به اشتباهات خود استمرار داده و در تداوم لغزشهای خویش اصرار می ورزید . سرانجام ، چنین استادی با اینکار ، شیطان را برای فریبائی به طمع می اندازد تا دوباره به سراغ او بیاید . و همینطور این اشتباه و طمع شیطان ادامه پیدا می کند و استاد را به تداوم در اشتباه و تاءخیر در جبران آن وامیدارد . اگر استاد - فی المجلس - وظیفه خویش را در جبران اشتباهات ، اداء کند ، در وجود و شخصیت شاگردان خویش ، ملکه و نیروی شایسته ای را فراهم می آورد که پی آمد آن ، خیر و نیکی عظیمی خواهد بود . باید دانست که منشاء به ثمر رسیدن این خبر و برکت ، همان استادی است که اشتباه خود را اظهار کرده و به حق و حقیقت رجوع و بازگشت نموده است . بنابراین ، چنین استاد متواضع و باشهامت که از بازگوکردن خطاء خود و اعتراف به اشتباه خویش دریغ نمی ورزد ، از پاداش دوچندانی برخوردار می شود یعنی علاوه بر اجر و پاداشی که در زیر سایه انجام وظیفه ، نصیت شاگردان خود ساخته و با آنها در این پاداش شریک است از رهگذر اعتراف به حق ، بر حجم پاداش خویش می افزاید . آری چنین استادانی به خاطر رجوع و بازگشت به حق ، تحرک و فعالیتهایشان ، سرشار از غنائم ، و تجارت آنها لبریز از سود و تواءم با خیر و برکت خواهد بود . و بر خلاف تصور و انتظار افراد نادان و توهم نابخردان سبک مغز ، مقام آنان را خداوند رفیع می گرداند . و چون حق و حقیقت را نصب العین خود قرار داده اند - در سایه

تفضل او – در نظر مردم و نیز در آخرت دارای شخصیت و موقعیت ارزشمند ، و آبرو و احترام خواهند بود .

۲۵– اعلام به پایان یافتن درس

معلم باید به هنگام پایان یافتن درس و یا آنگاه که میخواهد درس را به پایان رساند ، با بیان و گفتاری که از پایان یافتن درس حکایت می کند ، ختم جلسه درس را اعلام کند . البته این اعلام در صورتی است که شاگرد ، متوجه پایان یافتن درس نگردد . معمولا- پیشینیان برای اعلام ختم جلسه درس ، می گفتند (والله اعلم : و خدا بهتر می داند) . بعضی از علماء می گفته اند : برای اعلام ختم جلسه ، باید سخنی را ایراد کند که بدانوسیله دیگران ، تمام شدن سخن را درک کنند . مثلا بگوید : (سخن ما در اینجا به پایان رسید) و یا بگوید : درس ما در اینجا به پایان می رسد و بقیه مطالب را – ان شاء الله – در جلسه دیگر بیان خواهیم کرد . و امثال اینگونه سخنها که پایان یافتن درس را به حاضران اعلام می کند . و نیز آنگاه که جمله (((والله اعلم))) را بر زبان جاری می سازد باید بر اساس یاد خدا باشد و به معنی و محتوای آن ، توجه و التفات کافی مبذول دارد . بسیار بجا و شایسته است که معلم ، هر درسی را نیز با (((بسم الله الرحمن الرحیم))) افتتاح کند تا در آغاز و پایان کار خویش به یاد خدا باشد . و لذا اگر صرفا ذکر و یاد خدا را نمودار پایان کار خویش قرار دهد (ولی آغاز کارش را با آمیزه یاد خداوند صفاء ندهد) ذکر و یاد او خالصانه پایان نخواهد گرفت و بالاخره کار او پاک و پاکیزه از شوائب و بگونه ای خالصانه برای خدا به شمار نخواهد رفت .

۲۶– باید درسها با نصایح اخلاقی پایان گیرد

معلم باید در خاتمه درس خود ، نکات ظریف اخلاقی و حکمت ها و اندرزها و مطالبی را که قلب و اندرون انسان را تصفیه و پالایش می کند به شاگردان القاء نماید تا شاگردان خالصانه و همراه با خشوع و انعطاف درونی ، و تواضع و خلوص نیت و صفای باطن ، از جلسه درس بپراکنند ؛ زیرا بحث صرف و مذاکره علمی خشک ، و عاری از مسائل عاطفی و اخلاقی ، نیروئی را در دل ها به هم می رساند که گاهی از قساوت و سخت دلی سر برمی آورد . (لذا او باید با القاء مطالب سودمند در هر لحظه و زمانی محرک دانشجو باشد تا به علم و دانش با آمیزه اخلاص ، روی آورده و او را به منظور استکمال معنویش تحت مراقبت گیرد و میدانیم هیچ انگیزه ای بهتر و شایسته تر از نصایح اخلاقی معلم آنهم به هنگام فراغ از درس نیست . لزوم القاء نکات اخلاقی و تذکر پند و اندرز به شاگردان ، در صورتی شایسته است که دروس دیگری – که باید بلافاصله پس از آن ، تدریس گردد – در پیش نباشد ، دروسی که ممکن است تدریس آنها در درجه اول اهمیت نسبت به القاء نصایح اخلاقی باشد . در چنین وضعی باید – بر حسب اوضاع و احوال و اقتضاء شرایط – مساءله القاء نصایح اخلاقی را پس از انجام گرفتن دروس ضروری دیگر ؛ برگزار نماید .

۲۷– ختم جلسه درس با دعاء

باید معلم ، مجلس درس را – همان گونه که با دعاء آغاز کرد – با دعاء نیز پایان دهد ؛ بلکه دعاء به هنگام پایان گرفتن درس ، شایسته تر ، و به منظور اجابت و وصول به هدف ، نزدیک تر است ؛ چون شاگردان (به خاطر اینکه در یک فضای علمی به سر می برند ، و از چنین جوی استنشاق کردند) زیر پوشش رحمت الهی قرار گرفته و برای دریافت پاداش الهی ، آمادگی و ویژگی یافته اند . باید دعای معلم و شاگرد ، شامل حال پیشوایان دینی و علماء در گذشته بوده ، و همه جامعه های اسلامی و تمامی مسلمین را در بر گیرد . معلم و شاگرد باید دارای خلوص نیت بوده و تمام رفتار خود را به خاطر خدا و در جهتی قرار دهند که به خدا منتهی گردد تا اعمال و رفتار آنان ، شایسته جلب مراتب رضای پروردگار باشد . در حدیث آمده است که پیامبر گرامی اسلام (صلی الله

علیه و آله) مجلس خویش را با دعاء به پایان می برد . و در این باره حدیثی (مسلسل) وجود دارد که مشهور است . و نشان میدهد که آن حضرت ، جلسه خود را با دعاء ، ختم می فرمود . متن حدیث این است : رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آنگاه که از گفتگوی با یاران خود فراغت می یافت و می خواست از جای برخیزد ، می فرمود : (((اللهم اغفرلنا ما اخطاءنا و ما تعمدنا و ما اسررنا و ما انت اعلم به منا . انت المقدم و انت المؤ خر ، لا اله الا انت))) خدایا از ما در گذر نسبت به گناهانی که اشتباها مرتکب شدیم و یا عمدا و از روی قصد دچار آنها گشتیم ، و از خلافهائی که در نهان انجام دادیم ، و بالاخره از هر گناهی - که تو نسبت به آنها از ما عالم تر و آگاه تر می باشی - درگذر . خدایا تو پیش می اندازی و توئی که تاءخیر ایجاد می کنی ، جز تو هیچ معبودی شایسته پرستش و در خور بندگی نیست .

۲۸- درنگ نمودن در جلسه درس پس از پایان گرفتن آن

باید معلم پس از برخاستن حاضران ، اندکی در جایگاه خود درنگ نماید ؛ زیرا در این کار ، برای معلم و شاگردان و حاضران ، فوائد و نتایج سودمند و آداب و آئین هائی به ثمر می رسد که همه آنها به معلم و شاگرد عائد می گردد : ۱- اگر در خاطر یکی از شاگردان ، تتمه و بقایائی از پرسشی ، ناگفته مانده باشد بتواند آنرا در این فرصت کوتاه و در پایان درس ، با استاد در میان گذارد ؛ لذا بهتر است استاد ، دیرتر از جای خود برخیزد . ۲- ممکن است برای یکی از شاگردان ، حاجت و نیاز و مطلبی مانده باشد که از بازگو کردن آن - پیش از فراغ استاد از درس - خودداری کرده باشد ، باید معلم درنگ نماید تا نیاز و مطلب خود را برای او باز کند . ۳- در چنین صورتی معلم به وسیله درنگ در جلسه درس - به هنگام خروج از محل درس - برای شاگردان ، ایجاد مزاحمت نکرده و موجبات ناراحتی و تکلف را برای آنها فراهم نمی آورد . و نیز اگر معلم پیش از شاگرد از محل درس خارج شود ، بانگ و سر و صدای کفش مشایعین و شاگردان - که پشت سر استاد حرکت می کنند - ممکن است حالتی دگرگونه در او به وجود آورد که خود آفتی عظیم و خطرناک (از لحاظ ایجاد عجب و غرور) به شمار می رود . ۴- اگر معلم دارای مرکب و وسیله نقلیه باشد ، در جمع شاگردان بر آن سوار نمی شود . و امثال آن (از فوائد دیگری که قهرا با درنگ نمودن معلم در جایگاه خویش ، عائد او و شاگردانش می گردد) .

۲۹- تعیین مهتر و رئیس برای شاگردان

لازم است معلم ، فردی هوشمند و زیرک را (به عنوان مهتر و سرپرست) ، از میان شاگردان تعیین کند که حاضران و واردان را سر جای مناسب با شئون و مقام آنان نشانده و به طرز نشستن آن ها سر و سامانی بدهد ، خوابیده را بیدار ، غافل را هشیار سازد ، و به آنان امر و نهی کرده و کارهای شایسته و ناشایست را به آنان گوشزد نموده ، و آنها را به شنیدن درس و گوش فرا دادن به آن و تمرکز فکر نسبت به سخنان استاد و سکوت و آرامش وادارد . باید معلم ، یک رئیس و سرپرست (و خلیفه) دیگری را نیز برای شاگردان تعیین نماید تا او مسائل مبهم و پیچیده درس را برای شاگردانی که استاد را کاملا درک نکرده اند بیان کند . و همان درس را برای شاگردانی که خواهان تکرار آن می باشند اعاده نماید . و بالاخره او باید مرجع و پناهگاه برای عده ای باشد که آنان در پرسش از خود استاد ، احساس شرم و حیاء می نمودند و هم اکنون باید بدو مراجعه کنند . تعیین مبصر و خلیفه برای جلسه درس ، موجب صرفه جوئی و صیانت فرصت و وقت گرانبهای معلم ، و وسیله ای برای حفظ و نگاهبانی مصالح و منافع شاگرد می باشد .

۳۰- دعاء به هنگام برخاستن از جلسه درس

آنگاه که معلم از جای خود برمی خیزد ، این دعاء را بخواند : (((سبحانک اللهم و بحمدک . اشهد ان لا اله الا انت ، استغفرک و اتوب الیک ، (۳۰۰) سبحان ربک رب العزة عما یصفون ، و سلام علی المرسلین ، و الحمد لله رب العالمین))) خدایا ترا تقدیس و ستایش می کنم ، گواهی می دهم که جز تو ، معبودی دگر نیست . از تو آمرزش می جویم و به تو بازمی گردم . پروردگاری را تقدیس می کنم که خداوندگار و صاحب عزت و سرفرازی است ، و تو از آنچه درباره ات می گویند و وصفت می کنند ، منزهی . درود بر فرستادگانش . ستایش مطلق و حمد واقعی از آن خدائی است که پروردگار جهانیان است . گویند : رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به هنگام برخاستن از مجلس خویش ، چنین دعائی را می خواند . در بعضی از روایات آمده است که سه آیه (((سبحان ربک رب العزة عما یصفون ، و سلام علی المرسلین ، و الحمد لله رب العالمین))) - که در طی همین دعاء آمده است - کفاره مجلس درس و جلسه مذاکره و گفتگو می باشد . و همان گونه که هنگام برخاستن از جلسه درس ، تلاوت این سه آیه برای عالم و دانشمند ، مستحب است برای هر کسی هم که از مکانی برمی خیزد ، خواندن آن ها مستحب و مطلوب است ؛ ولی درباره عالم و معلم در مجلس درس ، خواندن این سه آیه ، مستحب مؤ کد می باشد .

بخش چهارم : آداب و وظائف ویژه شاگرد

نوع اول : آداب و وظائف شاگرد نسبت به خود

۱- تصفیه و پالایش دل از آلودگی ها

باید دانشجو قصد و نیت خود را تصحیح نموده و قلبش را از هر گونه آلودگی و نیات پلید و فرومایه ، تصفیه و تطهیر کند تا برای پذیرش علم و حفظ و استمرار آن ، شایستگی و آمادگی یابد . در مباحث گذشته از عوامل تصفیه و تطهیر باطن و پالایش دل ، سخن گفتیم . لکن در اینجا نیز همان مطلب را اعاده و تکرار می کنیم تا دانشجو را هشداری باشد ، و دقیقا متوجه شود که تصحیح نیت و تصفیه باطن ، از اسباب و زمینه های کسب علم و تحصیل دانش می باشد . و سخن ما در این مبحث مربوط به بررسی علل و اسباب فوائد و مصالح اخروی این موضوع می باشد . یکی از فضلاء می گوید : پاکسازی دل برای تحصیل علم و دانش ، همانند پاکسازی زمین برای کشت و زرع می باشد . بنابراین ، بذر علم و دانش در دل انسان - بدون تطهیر و پاکسازی آن - رشد نمی کند و خیر و برکت آن رو به فزونی نمی گذارد . چنانکه کشت و زرع در زمین بائر - که از خس و خاشاک و سنگ ، پاکسازی نشده است - رشد و نمو مطلوب خود را بازنمی یابد و برکاتی از آن عائد انسان نمی گردد . پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود : (در جسد آدمی پاره گوشتی است که اگر سالم و صالح باشد تمام اندام انسان ، سالم خواهد بود . و اگر همان پاره گوشت رو به تباهی و بیماری گذارد ، تمام بدن به بیماری و تباهی گرفتار می شود . بدانید آن پاره گوشت ، عبارت از قلب و دل آدمی است) (۳۰۱) . سهل بن عبدالله می گوید : (اگر قلب به پلیدی هائی آلوده باشد که خداوند متعال آن ها را ناخوش می دارد ، وارد شدن نور و روشنائی بر چنین قلبی ، حرام و ممنوع خواهد بود) . (۳۰۲) علی بن حشرم گفت : از سوء حافظه خویش نزد وکیع (بن جراح)(۳۰۳) ، گله و درددل می کردم . وکیع به من گفت : برای تقویت حافظه خود از سبک کردن بار گناه و معصیت خویش مدد گیر ، (یعنی اگر می خواهی نیروی حافظه تو پرتوان گردد گناه خود را تقلیل ده) . یکی از شعراء ، همین گفتار را در دو بیت زیر به رشته نظم درآورده است : ((شکوت الی وکیع سوء حفظی فارشدنی الی ترک المعاصی و قال اعلم بان العلم فضل و فضل الله لا یؤ تاه عاصی)) نزد وکیع از سوء حافظه خویش ، گله و شکایت بردم . او مرا به ترک گناهان (به منظور تقویت حافظه) ارشاد و راهنمائی کرد . و گفت : باید بدانی که علم ، رشحه ای از تفضل و برکات پروردگار است . و فضل الهی در اختیار گناهکار قرار نمی گیرد .

۲- فرصت های زندگانی را باید غنیمت شمرد

شاگرد و دانشجو باید فرصتهای خوب زندگانی را غنیمت شمرده و در دوران آسودگی خیال و آسایش خاطر و نشاط و شادابی و جوانی و قدرت بدنی و بیداری و هشیاری ذهن و سلامت حواس و عدم تراکم اشتغالات و فقدان عارضه های مختلف زندگانی ، به تحصیل علم پرداخته و فرصت های خوب این دوره ها را از دست ندهد . بخصوص باید - پیش از آن که حائز مقام و منصبی والا گردد و قبل از آنکه به علم و فضل مشهور و نامبردار شود - در اغتنام فرصت های دوران جوانی و برنائی و نیرومندی ، برای تحصیل علم و اندوختن دانش ، ساعی و کوشا باشد ؛ زیرا به محض آنکه انسان دارای مقام و منزلتی در جامعه شد و به علم و دانش نامور گردید ، نه تنها این امر میان این شخص و درک کمالات معنوی و علمی او ، بزرگترین مانع و فاصله را ایجاد می کند ؛ بلکه چنین وضعی ، عامل پرتوان و انگیزه ای نیرومند و کامل خواهد بود که نقصان و رکود علمی و اختلال را در چنین فردی به بار می آورد . یکی از بزرگان می گوید : پیش از آنکه در میان جامعه و از دیدگاه توده مردم ، از ریاست و سروری و بزرگواری و جاه و مقام برخوردار شوید به کسب علم و تحصیل دانش و فراگرفتن بینش دینی قیام کنید ؛ زیرا اگر در چنین فرصتی به اندوختن ذخائر علمی برنخیزید ، و در این اثناء در میان جامعه سربلند و فرازمند شوید از کسب علم بیزار می گردید ، و یا به خاطر مقام و موقعیت خود ، از تحصیل علم ، احساس شرم و حیاء خواهید کرد و در نتیجه علم و دانش را از دست می نهید . دانشمند دیگری می گوید : پیش از آن که صاحب ریاست و مدیریت شوید ، برای دانش اندوزی و کسب بصیرت دینی بکوشید ؛ زیرا به محض آن که به ریاست و مقام سرپرستی رسیدید تمام طرق و راه های علم آموزی در برابر شما مسدود گشته و راهی فراسوی کسب بینش دینی برای خویش نمی یابید . در حدیث آمده است : مثل و قضیه کسی که در دوران خردسالی به دانش آموختن می پردازد (ثبات و پایداری محفوظاتش) همانند نقش نشاندن بر سنگ می باشد (که این نقش ، پایدار می ماند) . و آن که در بزرگسالی به علم آموزی و تحصیل دانش قیام می کند همانند کسی است که بر روی آب ، مطالبی را نقش و نگار می نماید . (بدیهی است که این نقش و نگار حتی برای یک لحظه نیز پایدار نخواهد ماند) . از ابن عباس روایت کرده اند که می گفت : علم و دانش ، منحصرا نصیب افرادی خواهد گشت که جوان و شاداب بوده (و در چنین دوره ای پویای علم و دانش باشند) . خداوند متعال به همین نکته در قرآن کریم ، هشدار داده و فرموده است : (((و آتیناه الحکم صبیا))) (۳۰۴) ما یحیی (علیه السلام) را در کودکی (و دوران نشاط و شادابی) ، از حکمت و بینش و استوارمندی و داوری درست ، بهره مند ساختیم . البته ضرورت تحصیل علم در خردسالی و آثار مطلوب آن - که عبارت از ثبات و پایداری معلومات می باشد - از آن جهت است که غالبا معلومات و محفوظات انسان در چنین دوره ای ، در ذهن انسان ، راسخ و پایدار می ماند . ولی نباید از این مساءله چنین نتیجه گرفت که باید بزرگسالان را از آموختن علم ، منصرف ساخت ؛ (چون مسلما این نتیجه گیری ، تصوری باطل و بی اساس است) ؛ زیرا فضل الهی و مرحمت پروردگار ، بسیار گسترده ، و کرم او سخت فزاینده ، وجود و بخشش او همواره در حال فیضان و بارش ، و ابواب رحمت و مهر و موهبت های او فراسوی همه بندگانش - در هر سن و سالی - گشوده و باز است . اگر کسی دارای قابلیت و آمادگی باشد می تواند مشمول احسان و مرحمت کامل الهی قرار گرفته و هدف مطلوب او فراهم آید . (سن و کمیت عمر انسان ، برای ایجاد قابلیت ، دخالت کلی ندارد) . پروردگار متعال می فرماید : (((واتقوالله و یعلمکم الله))) (۳۰۵) خدای را پرهیزکار باشید که او علم را در اختیار شما قرار می دهد و آن را به شما می آموزد . و درباره موسی (علیه السلام) فرموده است : (((و لما بلغ اشده و استوی ، آتیناه حکماء و علما))) (۳۰۶) آنگاه که قدرت و نیروی او به کمال رسید و قوایش اعتدال یافت (و پا به سن گذاشت) علم و حکمت را به او اعطاء نمودیم . و نیز خداوند متعال در قرآن کریم از زبان موسی (علیه السلام) چنین حکایت می کند : (((ففرت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما))) (۳۰۷) (در بزرگسالی) - آنگاه که از شما بیمناک بودم - از پیش شما گریختم ، و

پروردگـار من پس از آن ، حکمت و دانش را به من مـوهبت فرمود . (این آیـات و سـایر آیـات دیگر به مـا می فهمانـد که صـغر و خردسالی - با وجود این که برای ثبات و پایداری معلومات ، بسیار مؤ ثر می باشد - علت تامه موفقیت در تحصیل علم نیست . آری انسان می توانـد در بزرگسالی تحصـیلات خود را آغاز کنـد و در سایه کوشـش و مجاهدت های بی دریغ ، به مقامات والای علمی نائل گردد) . گروهی از دانشـمندان سلف ، تحصیلات خود را همزمان با بزرگسالی آغاز کردند و سرگرم دانش آموختن گردیدند و در کسب بینش دینی ، مجاهدت کردند تا سـرانجام به صورت اساطین و شخصـیت های برجسته دینی و علمی درآمدند . از میان همین دانشـمندان ، فضـلائی برخاسـتند که در فقه و سایر علوم دیگر ، آثاری گرانبها و مؤ لفاتی ارزشمند تاءلیف کرده و از خود به جای گذاشـتند . هر فرد عاقل و خردمنـدی بایـد دوران عمر خویش را غنیمت شـمرده و از ضایع ساختن دوران پرنشاط جوانی پیش گیری کرده و در صدد حفظ و نگاهبانی و بهره برداری از این دوره آکنده و سـرشار از شادابی و تحرک برآید ؛ زیرا باقیمانده عمر انسان (بقدری گرانبها است) که نمی توان آن را ارزیابی کرد و بهائی برای آن تعیین نمود . شاعری می گوید : ((بقیهٔ العمر عندی ما لها ثمن و ما مضـی غیر محمود من الزمن یستدرک المرء فیها ما افات ویـح یی ما امات و یمحو السوء بالحسن)) از دیدگاه من ، نمی توان برای بازمانـده عمر انسان ، قیمت و بهائی تعیین کرد . آن مقـدار که گـذشت ، زمان خوش و پسـندیده ای نبود . انسان در بازپس مانده عمر خویش می تواند آنچه را که از دست داده جبران و تدارک کند ، و وقت کشـی های خود را دوباره احیاء نماید ، و بدی را در سایه خوبی و کارهای نیک ، محو و نابود نموده و زشتی ها را به زیبائی ها مبدل سازد .

۳- گسیختن علائق و عوائق مادی از خویشتن

شـاگرد پویـای علم و دانش بایـد - بقـدر امکـان و توانائی خود - ریشه هرگونه موانعی که او را از کسب علم و دانش منحرف و به خود مشـغول می سـازد قطع کنـد ، و پیونـد و علاقـه هـا و دلبسـتگی هـای مادی را - که میان او و حس دانشـجوئی و کمال طلبی و کوشش ها و نیروی تلاشش در تحصیل علم ، سدی ایجاد می کند - از هم بگسلد . او باید از نظر آذوقه و خوراک به حداقل - ولو آنکه ناچیز و انـدک باشـد - و از نظر لباس و جامه به مقـدار پوشـش بـدن - ولو آنکه ژنده و مندرس باشد - قناعت و اکتفاء کند . اگر انسـان در برابر تنگناهـای زنـدگی و تنگـدستیها ، صبر و خویشـتن داری را در پیش گیرد ، در او ظرفیت و آمـادگی کافی برای پذیرش و دریافت علم بوجود می آید و به گسترش علمی دست می یابد ، و دلش از پریشانیها و اضـطراباتی - که آمال و آرزوهای دور و دراز ، آنرا به بار آورده است - رهائی پیـدا می کنـد . در چنین دلی رهیـده از تشویش و اضـطرابهای مادی و دنیوی است که آبشـخورهای حکمت و کمال روحی انسان به جوشـش و فیضان می افتـد . یکی از پیشـینیان می گویـد : هر کسـی که علم و دانش حقیقی را در سایه فرازمندی نفس و رفاه و آسایش زندگی ، جویا گردد سـرانجام ناکام می شود ؛ ولی آنکه علم را در عین خواری و فروهشـتگی نفس و تنگـدستی و خـدمت به علمـاء و مجالست با آنان پویا گردیـد توانست شاهـد موفقیت و کامیابی را در آغوش گیرد (و پیروزمندانه در عرصه علم ، چهره گشاید) . و همو می گوید : فقط افراد تهی دست هسـتند که دارای شایسـتگی (بیشتری) - برای تحصـیل علم می باشـند . به این دانشـمند گفتند : حتی به مقدار کفاف و ضرورت هم ، مالدار باشد چنین موفقیتی نصیب او نمی گردد ؟ گفت : آری (۳۰۸) (او حتی این مقدار را هم نباید داشته باشد تا آنکه ناگزیر ، علم و دانش را بر هر چیز ترجیح دهد) . یکی از بزرگان گفته است : هیچ کسی مطابق دلخواه خویش نتوانست به مقامات و مدارجی از این علم (یعنی علوم دینی و الهی) دست یابـد مگر آنگـاه که فقر و تهیـدستی به او آسـیبی رسانـده ، یعنی دچـار فقر گردد و (در نـتیجه) ، علم را نـاگزیر بر هر چیزی ترجیح دهد . دانشـمند دیگری (۳۰۹) گفتـه اسـت : هیچکس نمی توانـد بـه این علم و دانش نائـل گردد مگر آنکه دکه تجـارت و مرکز و کـانون توجه انتفـاعی خود را تعطیل نموده و باغ و بوسـتانش را به ویرانی کشانـد ، و از ...Şə...ن...eX...گرفته ، و (حتی) اگر یکی از نزدیکترین خانـدان او از دنیا برود در کناره جنازه او حضور نیابـد . (البته منظور این است که طالب علم باید از هر گونه

علائق و پیونـد مادی ببرد تا به وصال مطلوب و معشوق علمی خویش نائل گردد) . اگرچه انسان ، در تمام بیانات مـذکور ، احساس گزافه گوئی می کند ؛ ولی هدف اینگونه بیانات و گفتارها این است که باید دانشـجو در طی تحصـیلات خویش ، دارای قلبی آرام و فکر و انـدیشه ای متمرکز باشـد . (مسـلما افرادی که دلهای آنان در گرو آمال گوناگون ، دسـتخوش پریشانی است و فکر آنان به خاطر تراکم مشاغل انتفاعی و مادی ، فاقـد تمرکز در مسائل علمی است نمی تواننـد به هدف مطلوب خود یعنی بینش دینی و علم و دانش نائل شوند) . استادی به یکی از دانشجویان خود گفته بود : لباس و جامه خود را با رنگ تیره ای ، رنگ آمیزی کن تا اندیشه کثیف شـدن و شسـتشوی آن ، فکر ترا به خود سـرگرم نسازد . (۳۱۰) به همین جهت گفته انـد : اگر خواسـتار آن هسـتی که علم و دانش ، بخشـی از سـرمایه های خویش را در اختیار تو قرار دهـد ، ناگزیری که همه وجود و مصالح و منافع خود را در اختیار علم و دانش قرار دهی (تـا از دریـای آن ، جرعه ای بنوشـی . آری برای نوشـیدن از این آب حیات ، ناگزیری که تمام همت خویش را در فراگرفتن علم ، محدود سازی تا عطش تو ، اندکی فرو نشیند) .

۴- پرهیز از تاءهل و تشکیل خانواده

باید دانشـجو - تا آن زمان که نیاز علمی و تحصیلی خویش را برآورده نساخته باشد - از تاءهل و تشکیل خانواده خودداری ورزد ؛ زیرا تاءهـل و ازدواج ، بیشترین عامـل سـرگرمی هـای غیرعلمی و بزرگ ترین مـانع تحصـیلی است ؛ بلکه می توان آن را علت تامه همه موانع تحصیلی تلقی نموده و تمام موانع را در آن خلاصه کرد . یکی از بزرگان گفته است : علم و دانش را در قربانگاه ازدواج و تاءهل سـر بریدند . ابراهیم بن ادهم می گوید : اگر کسی به تمتع از زنان عادت کند و به ملاعبه با آنان خوی گیرد نمی تواند در تحصـیل علم و دانش ، کامیـاب و رسـتگار گردد . یعنی اشـتغال و سـرگرمی او به زنـان ، وی را از کمـال بـاز می دارد . این مساءله (یعنی اصـطکاک ازدواج و تاءهـل بـا تحصـیلات و کمالات علمی) مساءله ای است وجـدانی که در عین حال به تجربه رسـیده ، و نتیجـهٔ بسـیار روشن است و نیازی به استشـهاد و اسـتدلال نـدارد . اساسا چرا ما بایـد در این مورد اسـتدلال کنیم و شاهد بیاوریم که دانش آموختن بـا تاءهل ، سـر سازش نـدارد ؛ در حالی که می دانیم - بر فرض آنکه ازدواج یک فرد محصل و دانشـجو صـحیح به نظر رسـد - نتـایجی بر آن مـترتب می گردد کـه فکر و انـدیشه تحصـیل علم را دچـار تشـویش و اضـطراب می سـازد ؛ چـون چنین محصـلی پس از ازدواج ، گرفتار هم اولاد و سرگرم تاءمین اسباب معیشت آن ها است . (و لذا فرصت های زیادی از عمرش در این طریق قربانی می شود) . یکی از مثل های سایر و رایـج ، این است : (اگر تو به خریـداری یک دانه پیاز هم مکلف گردی ، به فهم و درک هیچ مساءله ای توفیق نمی یابی) (۳۱۱) . دانشـجو نباید تحت تاءثیر روایاتی قرار گیرد که مردم را به تاءهل و ازدواج تشویق می کند ؛ زیرا این گونه تشویق و ترغیب ، در جائی است که امر واجب و مهم تری - که دارای اهمیت فزون تری از ازدواج است - در برابر آن وجود نداشـته و بـا آن معـارض نباشـد . مـا می دانیم که به ویژه در زمان ما : (عصـر مؤ لف) ، هیـچ کاری سـزاوارتر و پرارزش تر از تحصـیل علم وجود نـدارد . و هیچ امر واجبی ، مضـیق تر و فوری تر از تحصـیل دانش در زمان ما به چشم نمی خورد که از لحاظ فوریت به پای تحصـیل علم برسد ؛ زیرا تحصـیل علم - اگرچه گاهی نسبت به بعضی ، واجب عینی ، و گاهی نسبت به عـده ای ، واجب کفائی است - ولی در زمان بطور مطلق از واجبات عینی به شـمار می آیـد ؛ چون اگر هیچ کسـی به واجب کفائی قیام نکنـد و مردم به اندازه کافی ، وظیفه خویش را در اداء آن به انجام نرسانند ، آن واجب کفائی ، به واجب عینی مبدل می گردد ؛ از آن جهـت کـه همگـان ، مـورد خطـاب قرار گرفته و موظـف به انجـام آن می باشـند . و اگر ترک چنین واجـبی را روا دارنـد ، گناهکـار محسـوب می گردنـد . چنـان که این مطلب در علم اصول فقه به ثبوت رسـیده است که اگر در یـک جـامعه ای به واجب کفائی عمل نشود همه افراد آن جامعه گناهکارنـد . (ولی ما نباید عصـر مؤ لف کتاب را با عصـر خود مقایسه کنیم و با همان شدت لحن و سخت گیری ، دانشجو را از تاءهل و ازدواج بیزار سازیم ؛ زیرا در عصر ما محیط نابسامانی از لحاظ اختلاط بی بندوبار زن و

مرد و دختر و پسر در جوامع بشری به چشم می خورد که تمایلات عصبی جنسی را - حتی در افراد خویشتن دار و تقوی پیشه - تحریک می نماید . برای اینکه دانشجو در این رهگذر آلوده ساز و عفت سوز ، گرفتار گناه نگردد و انحرافی در او پدید نیاید تن در دادن به ازدواج ، کار مطلوبی به شمار می آید تا بتواند در طی تحصیل ، از دین و تقوی خود - به وسیله اشباع مشروع تمایلات خدادادی - صیانت و پاسداری کند . اگر دانشجو بتواند پاکدامنی خویش را حفظ کند ، و در برابر عوامل انحراف آفرین ، خویشتن را بپاید ، مسلما ترک تاءهل و عدم تشکیل خانواده ، کاری بجا و شایسته است ، تا بتواند در سایه فراغ بال و آسودگی خیال و رهیده از هم و غم زن و فرزند ، به مساعی علمی خود ادامه دهد) .

۵ - بر حذر بودن از معاشرت نادرست

باید دانشجو از معاشرت با افرادی که او را از مسیر تحصیل و هدفش منحرف ، و به خود سرگرم می سازند خودداری نماید ؛ زیرا ترک معاشرت با چنین افراد ، از مهم ترین وظائفی است که باید دانشجو با اهتمام کافی آن را رعایت کند . به ویژه با افراد نامتجانس و نامناسب ، و بالاخص با افرادی که کم خرد و تن آسان و بازیگوش می باشند و عمر خویش را به بطالت صرف می نمایند ؛ چون طبع و سرشت آدمی ، حالات معاشران خویش را می رباید و چونان می گردد . مهم ترین آفت ها و آثار سوء معاشرت های نادرست و مجالست با نااهل ، هدر رفتن عمر انسان - آنهم بدون هیچ فائده و بهره - ، و از دست دادن هدف و از میان رفتن دین و آئین شخص می باشد . مساءله مهمی که باید دانشجو در معاشرت خود در نظر گیرد این است که فقط با افرادی معاشرت کند که خود به آن ها بهره ای رساند و یا او از آن ها بهره مند گردد . و اگر احساس کرد که به یار و رفیقی نیاز دارد ، رفیق و همدمی را برای خود انتخاب کند که صالح و شایسته و دیندار و پرهیزکار و باهوش باشد ، رفیقی که اگر فراموش شود به یادش آورد . و اگر از وی یادی کند در صدد یاریش برآید . و اگر نیازمند بود با او برادری و هم سازی کند . اگر دل تنگ گشت او را صبر و دلداری دهد . آری دانشجو از خلق و خوی چنین یار و همدمی ، خوی و عادت و نیروی شایسته ای برای خویش فراهم می آورد که می تواند آن را در جهت نیک بختی خود به کار گیرد . اگر نتوانست چنان دوست و رفیق مناسبی را برای خود بجوید و بیابد ، باید تنهائی و غربت وار زندگی کردن را بر دوست و همدم نامناسب ترجیح دهد تا از آثار سوء یار و همدم ناباب و نامناسب مصون بماند .

۶- مداومت بر تحرک و کوشش علمی

باید دانش آموختن دانشجو با حرص و ولع و اشتیاق شدید ، تواءم باشد و در تمام فرصت های ایام تعطیل - اعم از شب و روز ، و لحظه های مسافرت و اقامت در وطن (و بالاخره در هر حال و زمان) - خویشتن را برای اندوختن ثروت های معنوی ، تحت مراقبت گرفته و همواره جویای علم باشد . او نباید راضی شود که کمترین لحظه ای از فرصت هایش - جز به مقدار ضرورت - در جهت غیرعلمی اختصاص دهد ، از قبیل : خور و خواب و استراحت ، استراحتی که از رهگذر آن رفع کسالت نموده و قوای خویش را تجدید کند . او ناگزیر است با اشخاصی که به ملاقات او می آیند انس گرفته و گفتگو کند ، و یا برای تاءمین و تهیه آذوقه و ضروریات و نیازهای دیگر ، صرف وقت نماید . و یا ممکن است که دچار درد و بیماری و گرفتاری های دیگر گردد که قهرا مقداری از وقت و فرصت او در جهت غیرعلمی قرار می گیرد و بناچار نمی تواند در طی این اوقات به وظائف تحصیلی و علمی خود بپردازد ؛ آری او باید وقت خود را ضایع نسازد ؛ زیرا برای بازمانده عمر و فرصت های انسان ، نمی توان بهائی تعیین نمود و آن را با هیچ قیمتی ارزیابی کرد . اگر وضع و کیفیت دو روز هر کسی ، برابر هم باشد (و فردای او بهتر از امروز نباشد) چنین کسی

، مغبون و زیانکار است ؛ چون کالای گرانبهای عمر خویش را در برابر قیمت ناچیزی از دست داده است . آیا براستی می توان کسی را عاقل و خردمند شناخت که برای او امکان وصول به مقام و درجه ای - که انبیاء و پیامبران ، وارث آنند - فراهم آمده است ؛ ولی او به راحتی چنین فرصت گرانبهائی را از دست می دهد ؟ پیدا است که چنین فردی را باید نابخرد شمرد . به خاطر همین هدف است که گفته اند : علم را نمی توان در سایه آسایش و تن آسانی به دست آورد . (۳۱۲) و گویند : بهشت و نیکبختی جاوید با مکاره و ناخوشی ها احاطه شده است . (۳۱۳) و نیز گفته اند : هر کسی ناگزیر است برای چشیدن شهد و شیرینی عسل ، نیش زنبور را تحمل کند . شاعری در این باره می گوید : ((لاتحسب المجد تمرا انت آکله لن تبلغ المجد حتی تلعق الصبرا)) (۳۱۴) مپندار که مجد و عظمت ، همچون خرما و رطبی شیرین است که بتوانی به آسانی آن را تناول کنی . تو هرگز به مجد و عظمت نمی رسی مگر آنگاه که تلخی صبر را بچشی و ناگواری آن را تحمل نمائی .

۷- علو همت و کوشش در پویائی از مقام والای علمی

باید دانشجو در تحصیلات خود ، دارای همتی والا باشد . و با وجود اینکه می تواند اندوخته های انبوه علمی را در خویشتن ذخیره سازد به سرمایه کم و اندوخته های ناچیز علمی قانع نشود . او نباید کوشش خود را به آینده موکول سازد و آن را به عهده تاءخیر اندازد ، و بگوید : می توانم در فرصت های دیگر به اندوختن ذخائر علمی دست یابم و بدان سرگرم گردم . تحصیل هر گونه مطالب سودمند را - هر چند که اندک و ناچیز باشد - به عهده تعویق نیندازد ؛ بلکه حتی اگر هم بداند پس از لحظه ای آن فائده را از دست نمی دهد و بدان دست می یابد باید فورا در صدد دست یازی به آن برآید ؛ زیرا در لابلای تاءخیر در هر کاری ، ممکن است آفات و حوادثی زیانبار پیش آمد کند . علاوه بر این می تواند لحظات آتیه و فرصت هائی را که در پیش دارد اختصاصا صرف تحصیل مطالب سودمند دیگر نماید . حتی اگر برای دانشجو در درس خواندن ، مانعی پدید آید باید با جد و جهد ، سرگرم مطالعه و بررسی و حفظ کردن دروس خود برآید ، و چیزی را با چیز دیگر خلط نکند . (یعنی به خاطر وجود مانع برای درس خواندن ، از مطالعه و حفظ کردن مطالب ، دست برندارد و برای رهاکردن مطالعه و بررسی مطالب ، بهانه جوئی ننماید) . اگر بخواهد فراگرفتن مطالب سودمند علمی را به آینده و زمانی موکول سازد که در آن زمان ، فارغ البال باشد ، باید بداند که خداوند متعال ، چنین زمانی را هنوز خلق نکرده است . (یعنی ممکن است چنین زمان و فرصت فارغ و مناسبی نصیب او نگردد) ؛ بلکه او باید بداند که ناگزیر در هر زمان و فرصتی ، امکان به وجود آمدن موانع و عوامل تحصیل علم ، در پیش است . علیهذا باید تو ، هر گونه عوائق و موانعی را - پیش از آنکه ترا کاملا از هم بدرد و سدی در مقابل تحصیلات تو ، به وجود آورد - برطرف ساخته و از قدرت وحدت و شدت این موانع بکاهی و آن ها را از هم بدری . چنانکه در حدیث آمده است : (وقت و فرصت آدمی ، شمشیر برنده ای است که اگر تو پیشدستی کنی و آن را قطعه قطعه سازی ، و به نفع خود از آن بهره مند گردی به هدف و مطلوب خویش دست می یابی . و گرنه این شمشیر زمان ، ترا قطعه قطعه می کند و وجودت را در هم می نوردد) (و عمرت را در دستگاه گوارش مرور و گذر ، و مجرای عبور خویش ، هضم می کند) . یکی از اولیاء و شخصیتهای برجسته ، به همین نکته اشاره کرده ، و به منظور تشویق مردم در وصول به مقامات عارفان ، ابیات زیر را سروده است : ((۱- و کن صارما کالوقت فالمقت فی عسی و ایاک علی فهی اخطر علت ۲- و سرزمنا و انهض کثیرا فحظک ال باطلهٔ ما اءخرت عزما لصحت ۳- و اقدم و قدم ما قعدت له مع ال خوالف و اخرج عن قیود التلفت ۴- وجذ بسیف العزم سوف فان تجد تجد نفسا فالنفس ان جدت جدت)) ۱- مانند وقت و فرصت ، همچون شمشیر برنده باش که سرزنش و ملامت و خشم و غضب ، نتیجه قهری (عسی) (۳۱۵) گفتن است ، (یعنی اینکه به آینده امیدوار باشی و کار امروز را به فردا حواله کنی) . از عل و لعل (۳۱۶) گفتن و به آتیه دل بستن بر حذر باش ؛ زیرا امید به آینده بستن بزرگترین و خطرناک ترین علت و عامل و بیماری و فلج شدن روح فعالیت و کوشش انسان است . ۲- در پهنه جهان و عرصه

عالم ، روزگاری به سیر و سیاحت بپرداز و برای در هم کوبیدن آرزوها قیام کن تا آنچه از عمرت - که به خاطر تعویق در تصمیم و اراده به بطالت سپری شد - با صحت عمل ، جبران گردد و اعمالت سر و سامان یابد . ۳- اقدام کن و گام هایت را استوار دار و کارهائی که عقب افتادگان و متخلفان در انجام آن مسامحه و سهل انگاری کردند در فراسوی خویش قرار ده و آن ها را جلو انداز ، و از قید و بندهای انعطاف فکری و دل مشغولی بیرون آی . ۴- با شمشیر عزم و اراده ، بوته های هرز (سوف) (۳۱۷) و امید بستن به آینده را از محیط فکری خود قطع کن که اگر بکوشی و یا اگر به باشی ، گشایشی خواهی یافت . پس نفس تو - اگر تو کوشا باشی - کوشا خواهد شد ، و دل و جانت به نحو مطلوبی سامان خواهد یافت .

۸ - رعایت مدارج علوم و دانشها از لحاظ اهمیت

باید دانشجو در تنظیم و ترتیب علم آموزی و تحصیلات ، نخست به آن علمی روی آورد که از اولویت بیشتری نسبت به حال و شرائط او برخوردار است . او باید تحصیل خود را از آن علمی آغاز کند که مهمتر و پرارزش تر می باشد . و در ادامه تحصیلات خود ، درجات اهمیت علوم و دانشها را به همین ترتیب در مد نظر قرار دهد . بنابراین دانشجو نباید - پیش از اشتغال به علوم مقدماتی و زمینه سازها - وارد فراگیری علومی گردد که این علوم ، نتایج و بازده آن علوم مقدماتی است . او نباید قبل از آگاهی لازم و متقن نسبت به آراء و نظریات مورد اتفاق دانشمندان در مسائل عقلی و نقلی مربوط به اعتقادات ، وارد تحقیق در اختلافات دانشمندان در آن مسائل گردد . (یعنی دانشجو - قبل از آنکه از لحاظ علمی پختگی پیدا کند - نباید وارد بحث در مناقشات دانشمندان در مسائل اعتقادی شود) ؛ زیرا ورود در آراء مختلف دانشمندان و غوررسی آنها (پیش از کسب مهارت و کارآئی علمی و استحکام اعتقادیات) ، ذهن دانشجو را سرگشته و حیران ساخته و عقل و اندیشه او را دچار دهشت و بیم و اضطراب می گرداند . اگر دانشجو تحصیل خود را در یک فن آغاز کرد نباید به فن دیگر روی آورد ، مگر آنگاه که در آن فن ، کتاب و یا کتابهائی را به قدر امکان و با دقت و امعان نظر خوانده و بررسی کرده ، و معلومات استواری در آن بهم رسانده باشد . به همین ترتیب ، او باید در تمام علوم و فنون ، این نکته را در نظر گیرد . دانشجو باید از جابجا شدن در درس از کتابی به کتاب دیگر و یا از فن و علمی به فن و علم دیگر - بدون دلیل موجه و هدف عقلائی - سخت بپرهیزد ؛ زیرا این کار ، نمایانگر دلتنگی و دلسردی و نشان دهنده عدم موفقیت دانشجو در تحصیل علم می باشد . چنانچه اهلیت و آمادگی دانشجو برای تحصیل علم ، محرز گشت و معرفت و شناخت در او استحکام و رسوخ یافت حقا نباید او هیچ فنی و فنون مطلوب و پسندیده و هیچ نوعی از انواع علوم مفید را رها سازد ؛ بلکه باید در آن فنون به مطالعه و بررسی عمیق سرگرم گردد ، به گونه ای که بر مقاصد و هدفهای نهائی آن فنون کاملا دست یابد . اگر عمر و زندگانی با او مساعد بود و توفیق الهی شامل حال او گردید و او را برانگیخت و تحرکی در او ایجاد کرد ، در صدد تبحر و کسب تخصص در آن برآید . و گرنه به ترتیب (الاهم فالاهم) به فن مهمتر و پرارزش تر روی آورد ؛ زیرا علوم و دانشها (ی دینی) به هم نزدیک هستند ، و غالبا میان برخی از آنها نسبت به برخی دیگر ، پیوند و خویشاوندی وجود دارد . ولی باید دانست که عمر آدمی برای تحصیل و غوررسی همه علوم و دانشها ظرفیت کافی ندارد . بنابراین حزم و دوراندیشی ایجاب می کند که انسان از هر علمی ، گزیده و بهترینش را برگیرد ، و تمام قوای خود را صرف فراگرفتن علمی ، نماید که از لحاظ شرافت و اهمیت و ارزش در راءس همه علوم قرار دارد . و این علم عبارت از دانش و معرفتی است که بتواند به حال آخرت و معنویت انسان سودمند باشد ، علمی که کمال نفس و تزکیه باطن را در سایه اخلاق و اعمال نیکو بارور می سازد . (و بالاخره آن علم و معرفتی که انسان ساز است ، برترین علوم و دانشها به شمار می آید) . و بطور خلاصه : این علم ، از راه شناخت قرآن کریم ، و معرفت سنت ، و علم مکارم اخلاق ، و امثال آنها به دست می آید که بازگشت همه علوم به آنها است . (و این معارف می تواند آدمی را به حیثیات و شئون والای بشریش رهنمون گردد) . البته انسان نسبت به خود از هر کسی دیگر ، بیناتر است . این خداست که باید از

او در توفیق و کامیابی مدد جست .

نوع دوم : آداب و آئین زندگانی شاگرد با استاد و راهبر و پیشوای خود

مقدمه

الف – بزرگداشت مقام استاد

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) فرمود : (یکی از حقوق عالم و دانشمند بر تو ، این است که زیاده از حد ، از او پرسش نکنی و دست به دامن او نگردی . اگر بر مجلس عالم و دانشمند وارد شدی و ملاحظه کردی که گروهی از مردم نزد او به سر می برند بر همه آنها سلام کن ، و سلام و درود ویژه خود را به آن عالم و دانشمند تقدیم نما . و برای نشستن ، جایگاهی را رو به روی او در برابرش انتخاب کن و پشت سر او منشین . با گوشه چشم و چشمک زدن و یا با دست خود و در محضر عالم ، و در حضور او اشاره مکن . و در مقام ستیز و مخالفت با سخن او ، پی هم مگو که فلانی چنین گفت ، فلانی چنان گفت . از طول مصاحبت و همنشینی با عالم و دانشمند ، ملول و دلتنگ مشو . مثل و داستان دانشمند ، مثل خرمابن است . باید در انتظار آن به سر بری تا چه هنگامی رطبی از شجره سخنان او بر تو فرو افتد (و شهد آن ، کام ترا شیرین سازد) . عالم و دانشمند از نظر اجر و پاداش از روزه دار و سحرخیز و شب زنده دار ، و جنگجوی در راه خدا ، دارای بهره فزونتری است (۳۱۸)) . در حدیث مربوط به (حقوق) – که نسبهٔ طولانی و مفصل است ، و از امام سجاد ، زین العابدین (علیه السلام) روایت شده – چنین آمده است : (حق راهبر و مدبر و کارساز زندگانی روحی تو – که از مجرای علم ، وجودت را تحت مراقبت خویش می گیرد – این است که از او تجلیل نموده ، و مجلس و محفل او را گرامی داری ، و به سخنان او کاملا گوش فرا دهی . و با چهره ای گشاده بدو روی آوری ، صدایت را – هنگام گفتگو با دیگران در محضر وی ، و یا به هنگام گفتگوی با او – بلند نسازی . اگر کسی از او سؤ ال کرد در پاسخ دادن به آن پیشدستی نکنی ، یعنی بگذار خود او پاسخ آن پرسش را شخصا القاء نماید . و با احدی در محضر او گفتگو نکن ، و از هیچ کس نزد او غیبت ننما یعنی : اگر کسی نزد تو از او به بدی یاد کرد باید در مقام دفاع و حمایت از او برآئی ، و از او عیب پوشی کنی ، و محاسن و خوبیهای او را به دیگران اظهار نمائی . با دشمنانش همنشین نگردی ، و با دوستانش دشمنی نکنی . اگر به اداء این حقوق نسبت به عالم و دانشمند و استاد خویش ، موفق گردی ، فرشتگان آسمانی در جهت خیر و منافع تو گواهی خواهند داد که تو آهنگ چنین استاد و دانشمندی را داشته ، و علم و دانش را برای خدا و هدفی الهی از پیشگاه او فراگرفته ای ، به برای مردم (۳۱۹) . (یعنی قصد تو برخوردار از اخلاص بوده است) .

ب – نکات جالب تربیتی در داستان موسی و خضر (علیهماالسلام) :

خداوند متعال داستانی از موسی (علیه السلام) در قرآن کریم بازگو فرموده که او به خضر (علیه السلام) گفت : (((هل اتبعک علی ان تعلمن مما علمت رشدا))) (۳۲۰) آیا مرا رخصت می دهی که در پی تو آیم تا رهنمودها و عوامل هدایت و واقعیت هائی را که آموختی ای ، به من تعلیم دهی ؟ . یا آنکه موسی (علیه السلام) پس از آنکه پاسخ مثبتی از جانب خضر (علیه السلام) دریافت نکرد به او گفت : (((ستجدنی ان شاء الله صابرا و لااعصی لک امرا))) (۳۲۱) مرا به خواست خداوند ، خویشتن دار خواهی یافت و نیز سر از فرمان تو نپیچم . در این دو گفتار کوتاه حضرت موسی (علیه السلام) گزیده ای از آداب و آئین های

شکوهمند به چشم می خورد که میان یک شاگرد و معلم او اتفاق افتاده بود . و با وجود اینکه می دانیم که موسی (علیه السلام) پیامبری عظیم الشاءن ، و دارای جلالت قدر و منزلت ، و یکی از رسولان (اولواالعزم) پروردگار بوده است ، عظمت شخصیت این چنینی او مانع از آن نبوده است که آداب و آئین های در خور یک شاگرد نسبت به استاد را در نظر گیرد ، و آنرا به کار بندد . اگرچه شاگرد مورد نظر ، یعنی موسی (علیه السلام) به جهاتی دیگر - غیر از مقام شاگردی - از معلم و استاد خویش ، کامل تر و لایق تر بوده است . اگر بخواهیم تمام آداب و نکات ظریف (تعلیم و تربیت) و مطالب دقیقی که در لابلای گفتگوی موسی و خضر (علیهماالسلام) به چشم می خورد ، (و خداوند متعال ، این داستان را به صورت فشرده ای در قرآن کریم بازگو فرموده است) ، استقصاء و غوررسی کنیم از حد و مرز موضوع کتاب خود پا فراتر می نهیم . ولی ما نکاتی را بررسی می کنیم که به جمله اول ارتباط دارد و آن عبارتست از آیه : (((هل اتبعک علی ان تعلمن مما علمت رشدا))) . این آیه ، دوازده خصیصه و نکته سودمند تربیتی را به ما ارائه می کند : ۱- موسی (علیه السلام) خویشتن را تابع و پیرو استاد خود معرفی کرده است . این مساءله ایجاب می کند که مقام و منزلت موسای شاگرد ، از مقام استادش خضر (علیه السلام) ، فروتر باشد ؛ چون قاعدهٔ مقام و مرتبت تابع ، نسبت به متبوع خود ، فروتر و پائین تر است . ۲- موسی (علیه السلام) با واژه (هل آیا) ، از خضر (علیه السلام) اجازه و رخصت میطلبد . یعنی آیا اجازه می دهی که در پی تو آیم . چنین مطلبی نمایانگر مبالغه عظیمی درتواضع می باشد که باید شاگرد نسبت به استاد خویشمعمول دارد . ۳- موسی (علیه السلام) خود را در برابر معارف و آگاهی های خضر ، جاهل و ناآگاه معرفی کرده است ، و در حقیقت با عبارت : (علی ان تعلمن) (برای اینکه به من تعلیم دهی) ، به ناآگاهی خویش و مقام والا و ارجمنداستادش ، اقرار و اعتراف نموده است . ۴- موسی (علیه السلام) (با چنین تعبیر) به عظمتنعمتی که از راه تعلیم عائد او گشته ، اقرار کرده است ؛ زیرا او از خضر درخواست نمودکه همانگونه با او رفتار کند که خداوند متعال با خود او رفتار کرده است ، و در حقیقت درطی تعبیر (مما علمت رشدا) به خضر گفت : شایسته است که احسان تو ، به من ، بهگونه احسان خداوند نسبت به خودت باشد . (یعنی خداوندمتعال از طریق تعلیم ، بر تو منت نهاد و به تو احسان فرمود ؛ تو نیز همان منت و احسانرا درباره من معمول دار و به من تعلیم ده) . به همین جهت است که گفته اند : (من بندهکسی هستم که علم و دانش را از او اخذ نمودم . اگر کسی مساءله ای را به شخصی بیاموزدزمام اختیار او را به کف گرفته و مالک او می گردد) (۳۲۲) . ۵ - معنی متابعت و پیروی کردن از شخص دیگر ، این است که تابع ، همانند اعمال و رفتار متبوع ، رفتار خویش را تنظیم نماید . البته از آن جهت که چون متبوع او چنین کرد ؛ زیرا هیچ ملاک دیگری نمی تواند جز انجام دستور متبوع ، معیار تبعیت باشد . این نکته به ما می فهماند که شاگرد و دانشجو باید در نخستین گام خود در راه تحصیل ، این خصیصه و وظیفه را بکار دارد که همواره در برابر گفتار و رفتار استاد ، تسلیم بوده و با او نستیزد . ۶- لزوم عمل به قوانین و راه و رسم متابعت - که در این آیه به چشم می خورد - به هیچ قید و شرطی مقید نیست ؛ بلکه لزوم عمل به آداب و آئین های متابعت ، به صورت مطلق یعنی به گونه ای که به هیچ قید و بندی مقید نشده است ، نشان دهنده لزوم بکار داشتن منتهای تواضع شاگرد نسبت به معلم و استاد می باشد . ۷- در آیه مذکور (در مورد وظیفه شاگرد نسبت به معلم) ، این جهات به ترتیب گوشزد شده است : پیروی ، تعلیم ، خدمت ، و تعلم و دانش جوئی (یعنی در این آیه ، نظم و ترتیبی راجع به نکاتی چند به چشم می خورد که بسیار جالب می باشد ؛ به این معنی که باید شاگرد در گام نخست ، تابع و پیرو معلم بوده ، و سپس معلم ، او را تعلیم داده ، و در سومین مرحله ، خویشتن را در خدمت به استاد قرار دهد تا سرانجام در نهائی ترین مرحله ، از علم و دانش او برخوردار گردد و به علم آموزی نزد وی بپردازد) . ۸ - معنی و منظور جمله (هل اتبعک علی ان تعلمن) این است که من بر اساس این متابعت - جز آموختن علم - هدف دیگری ندارم . گویا موسی (علیه السلام) به خضر (علیه السلام) چنین گفته باشد : من از رهگذر متابعت از تو ، خواستار مال و جاه و مقام نیستم . (و همین موضوع به ما هشدار می دهد که دانشجو نباید در همرهی و همدمی با استاد - جز علم و دانش - پویای هدفهای دیگری باشد) . ۹- جمله (مما علمت) اشاره به بخشی از

معلومات خضر است که آن را خداوند متعال به وی آموخته بود ، و در حقیقت موسی (علیه السلام) می خواهد به خضر بگوید : من جویای برابری و هماوردی با تو در علم نیستم ، و نمی خواهم همه آنچه را که از خدا آموخته ای فراگیرم ؛ بلکه می خواهم به بخشی از معلومات تو دست یابم ؛ زیرا تو برای همیشه از من ، فزونمایه تر و گرانقدرتر می باشی . (یعنی همیشه مقام و منزلت استاد نسبت به شاگردش - هر چند آن شاگرد عظیم القدر باشد - به مراتب ، برتر و والاتر است) . ۱۰- و نیز همین جمله (مما علمت) ، نمایانگر اعتراف موسی است به این که خداوند متعال ، علم را در اختیار خضر (و همه افراد بشر) قرار داده است ، و از آن چنین استفاده می شود که باید علم و دانش و معلم و استاد را ارج نهاده و قدرت منزلت او را والا برشمرد (و معلم بودن یکی از سمت های الهی است ؛ چون بشر علم را از خدا فراگرفته است) . ۱۱- کلمه (رشدا) حاکی از آنست که موسی از خضر ، درخواست ارشاد و راهنمائی کرده است به گونه ای که اگر موسی از برکات ارشاد خضر بهره مند نمی گردید ، سرگشته و گمراه می شد . همین نکته به ما می فهماند که موسای شاگرد به مساءله شدت نیاز خود به علم آموختن و تذلل و فروهشتن مقام خویش و شکسته نفسی جالب توجه در برابر خضر ، و نیز احتیاج آشکار و علنی خویش به علم و آگاهی استاد ، اعتراف نموده است . ۱۲- در حدیث آمده است که خضر (علیه السلام) ، نخست می دانست موسی (علیه السلام) پیامبری از بنی اسرائیل می باشد ، و او صاحب کتاب (توراة) ، و کسی است که خداوند ، - بی واسطه - با او هم سخن شد . (و لذا از او به عنوان (کلیم الله) یاد می کنند) و او را به وسیله معجزات و کرامات ، ویژگی داد . معهذا موسی (علیه السلام) با وجود چنین مناصب و مدارج رفیع ، با تواضع شگرفی - که عظیم ترین مدارج فروتنی را نمایانگر است - در برابر استادش ، موضع گیری کرده است . از نکته مذکور ، نتیجه می گیریم که خضر در مقام استادی از لحاظ لیاقت و شایستگی ، مقام و منزلتش از موسای شاگرد ، رفیع تر می باشد ؛ زیرا اگر کسی دارای احاطه علمی فزونتری باشد ، قهرا آگاهی او به محتوی و هدفهای علوم و دانش ها - که عبارت از همان سعادت و نیکبختی و سرور و شادمانی و لذت و کامیابی است - بیشتر و فزونتر خواهد بود . لذا حس کنجکاوی و کنکاش او در وصول به چنین سعادت و لذت ، تقویت شده ، و قهرا تجلیل و بزرگداشت او اهل علم ، از کمال بیشتری برخوردار خواهد بود .

ج - چند نکته تربیتی دیگر در سخنان خضر

با وجود اینکه خضر از چنان معرفت و آگاهی و مزیت نسبت به موسی و نبوت او بهره مند بود ، و نیز موسی با چنان ادب و تواضع شگرفی در برابر خضر ، موضع گرفت ، معهذا خضر با جوابی عالی و گفتاری نسبة خشونت آمیز - که حاکی از شکوهمندی خضر و گسترش شعاع قدرت او ، و بیانگر عدم رعایت نزاکت نسبت به موسی بود - به تواضع و فروتنی وی پاسخ می گوید ، و بلکه موسی را به ناتوانی و ناشکیبائی توصیف می نماید و می گوید : (((انک لن تستطیع معی صبرا))) (۳۲۳) موسی ! تو هرگز توانائی خویشتن داری با مرا نداری . این گفتار کوتاه خضر (علیه السلام) نیز حامل نکات سودمند فراوانی است ؛ از آنجهت که ضرورت اظهار ادب به معلم ، و عزیز شمردن و ارج نهادن علم و بزرگداشت مقام دانش را به وجهی نمایان می سازد که انسان را وادار به تاءسی و سرمشق گرفتن از سخنان خضر می نماید . اگرچه این موضوع ارتباط وثیقی با موضوع بحث ما ندارد ؛ ولی ما پاره ای از این نکات را به مناسبت بحث ، یاد می کنیم ، نکاتی که با کلیات و اساس کتاب ما بی ارتباط نیست و با آن بیگانگی ندارد . این نکات به ترتیب عبارتند از : الف - خضر ، موسی را به ناشکیبائی در امر علم آموختن توصیف می کند . لازمه چنین توصیفی آن است که مقام موسای غیر صابر و منزلت او در برابر افرادی صابر و خویشتن دار - همچون خضر - پائین تر می باشد ، افراد شکیبائی که خداوند متعال به آن ها وعده کرامت داده و آن ها را به درود و رحمت و هدایت بشارت داده است (۳۲۴) . ب - خضر با چنین تعبیری که استطاعت و توانائی موسی را بر صبر و خویشتن داری در برابر خود نفی کرده است ، ایجاب می کند که موسی به سعی و

کوشش در صبر و خویشتن داری - همزمان با صبر خضر - چشم طمع و امید ندوزد ، و در صدد تحصیل اسباب چنین صبر و خویشتن داری - که غالبا برای بشر ، مقدور و ممکن نیست - برنیاید . آنچه که مناسب با شاءن استاد است این است که شاگرد به صبر و شکیبائی توصیه و سفارش کند ، نه آنکه عجز و ناتوانی او بر صبر را به وی اعلام نماید . ج - در این آیه - با حرف (لن هرگز) ، قدرت و توانائی بر صبر و خویشتن داری ، از موسی سلب شده است . و طبق نظر اجتماعی از محققان و مفسران - از جمله : زمخشری - اینحرف ، یعنی (لن) ، نفی ابد را اعلام می کند (که موسی هرگز و برای هیچ زمانیتوان صبر و خویشتن داری در کنار خضر را دارا نبوده است) . چنین تعبیری موجب یاءس ونومیدی و محرومیت موسی از صبر و خویشتن داری در برابراعمال خضر می شد ؛ چون این تعبیر و گزارش و پیش بینی ، به وسیله معلم و مقتدایراستین موسی ، یعنی خضر ، گزارش و ابراز شده بود . د - اینگونه تعبیر : (انک لن تستطیع . . .) که با حرف (ان) آغاز و تاءکید شده است - آنهم در طی جمله اسمیه ، و نیز نفی استطاعت به وسیله حرف (لن) ، نمایانگر اعلام منتهای عجز و ناتوانی و تضعیف طرف یعنی موسی در صبر و خویشتن داری است . ه- در همین تعبیر به این موضوع اشاره شده است که ای موسی ! اگر پیش خود و با مطالعه خویشتن ، چنین می پنداری که فردی صابر و خویشتن دار می باشی باید بدانی - که به گاه بودن تو در کنار من - از حال خود ، چنانکه باید و شاید ، اطلاع نداری ؛ زیرا تاکنون با من ، مصاحب و همراه نشده ای (تا شعاع قدرت خویش را در صبر ، بیازمائی و ظرفیت خود را بازیابی) . صبری که من از تو نفی می کنم ، و به تو اعلام می نمایم که واجد آن نیستی ، صبر با من است . (و الا در صابر بودن تو - آنگاه که با من همراه نباشی - تردیدی ندارم) . من به این حقیقت یعنی به عدم توانائی تو بر صبر با من ، اطلاع بیشتری دارم ؛ چون نسبت به مقدار خواسته های علمی و نیز جهل و بی اطلاعی تو درباره آنها ، کاملا واقفم . و - در این تعبیر ، هشداری وجود دارد که انسان را متوجه عظمت و شکوه علم و دانش می سازد و نشان می دهد که باید انسان در برابر عظمت علم ، سر تعظیم فرود آورد . علاوه بر این ، چنین تعبیری به ما می فهماند که علمی آنچنانی ، به صبر و پایداری شگرفی نیازمند است که در عهده امکانات توانائی بشرهای عادی نیست ؛ زیرا تردیدی نداریم که موسای کلیم الله پیامبر (علیه السلام) از لحاظ مقام و منزلت ، برترین مردم ، و از نظر شخصیت ، بزرگترین فرد ، و از لحاظ صبر و خویشتن داری ، نیرومندترین اشخاص بوده ، و از لحاظ کمالات ، بر همه مردم ترجیح داشت ؛ (ولی معهذا تحمل علم و آگاهی های خضر برای موسی ، مقدور نبود) . ز - هشدار دیگری که در تعبیر مذکور وجود دارد این است که نباید علم را صرفا در اختیار کسی قرار داد که از صبری نیرومند و راءیی صحیح و متوازن و جان و روانی مستقیم و معتدل برخوردار است ؛ چون علم عبارت از نوری است الهی که شایسته نیست آنرا در هر جائی و در اختیار هر کسی - بدون قید و شرط و هر طور که پیش آمد - قرار داد . بلکه ناگزیر باید قبل از تعلیم علم ، محل و مورد و فرد را مورد توجه و بررسی و آزمایش قرار داده و قابلیت او را از هر جهت احراز نمود . ح - هشدار دیگری که در این تعبیر ، نظر ما را به خود جلب می کند این است که علم باطن و درون - از لحاظ پایه و درجه - نیرومندتر از علم ظاهر می باشد . و چنان علمی - بیش از علم ظاهر - به قوت و استحکام باطن و استواری صبر و خویشتن داری نیاز دارد . به همین جهت موسی - به مقدار استعداد خویش - دارای احاطه ای در علم ظاهر بود . و البته در تحمل این علم ، بسیار قدرتمند بوده است . اما علیرغم چنان احاطه علمی و نیروئی که موسی از لحاظ علم ظاهر ، واجد آن بوده است ، مورد تهدید خضر قرار گرفت ؛ به این معنی که او را بیمناک ساخت که برای تحمل علم باطن ، قادر بر صبر و خویشتن داری نیست . لذا او را به خاطر قلت صبر ، از تحمل چنان عملی بر حذر ساخت . منظور خضر از مبالغه در اعلام و اظهار عجز و ناتوانی موسی این بود که ای موسی ! تحمل علم باطن و سخت کوشی تو در فراگیری آن ، بسی دشوار و ناهموار است . خضر چنین هشداری را در قالب بیان و تعبیری آمیخته با تاءکید ، به موسی اعلام کرد . البته نباید چنین تصور نمود که مقصود خضر ، آن بوده است که تحمل علم باطن - به طور کلی و به هیچوجه - برای احدی امکان پذیر نیست ؛ (بلکه هدف او ، اعلام به دشواری و سختی و گرانبار بودن تحمل علم باطن بوده است) و گرنه موسی پس از اعلام مذکور ، به خضر نمی گفت : ((

(ستجدنی ان شاءالله صابرا))) به خواست خداوند ، خواهی دید که من ، فردی صابر و خویشتن دار و با ظرفیت هستم . در آیات دیگری که داستان موسی و خضر (علیهماالسلام) در آن ها به چشم می خورد نکات جالبی درباره آداب و وظائف مربوط به تعلیم و تعلم وجود دارد که از لحاظ محتوی ، متناسب و همانند نکاتی است که در مورد آیات یاد شده ، متذکر شدیم . اگر کسی نکات مربوط به این آیات را بررسی کند به نکات دیگری دست می یابد که در سایر آیات مربوط به داستان موسی و خضر (علیهماالسلام) ، وجود دارد که انسان می تواند با استمداد از رهنمودهای آنها به سایر اهداف خویش دست یابد . بازگشت به موضوع وظائف شاگرد نسبت به استاد پس از تمهید این مقدمه ، به مساءله آداب و وظائف ویژه شاگرد نسبت به معلم و استاد بازگشت نموده و بر حسب آنچه که دانشمندان – با الهام از متون و نصوص دینی – در این زمینه اظهار نموده اند ، بحث خود را ادامه می دهیم . این آداب و وظائف شامل چهل امر است :

۱– ضرورت کاوش و جستجو از استاد و معلم لایق و شایسته

مهمترین و پرارزش ترین آداب و وظائف معلم و شاگرد درباره استاد ، این است که باید او – پیش از هر چیز – درباره کسی که سرمایه علمی خویش را از ناحیه او به دست می آورد ، و حسن خلق و آداب و آئین های رفتار خود را تحت رهبری او فراهم می کند ، مطالعه و بررسی نماید ، (یعنی درباره استادش تحقیق کند که از لحاظ علمی و اخلاقی در چه پایه ای قرار دارد) ؛ زیرا اگر ما در نظر گیریم که استاد می خواهد شاگرد خود را تربیت کند ، و آلایشها و خویهای پست ، و ریشه های رذائل اخلاقی را از دل و جان او بزداید و بر کند ، و خلقهای نیکو و فضائل اخلاقی را جایگزین آن ها سازد ، این کار و کوشش استاد درباره شاگردش ، همانند کار و کوشش زارع و کشاورزی است که می خواهد خس و خار را از زمین کشاورزی ، ریشه کن ساخته و گیاههای هرز و زیانبخش را از محیط کشاورزی خود از بیخ و بن بر کند تا کشته و زراعت او به خوبی از زمین سر بر آورده و به نحو مطلوبی بروید و رشد و نمو و برکت و فزونی آن ، کامل گردد (و در سایه این کوشش ، به محصولی مرغوب و مطلوب دست یابد) . هر استادی نمی تواند واجد چنین اوصاف و خصوصیاتی باشد . استادانی که واجد شرائط مذکور باشند شدیدا در اقلیت قرار دارند ؛ زیرا استاد واقعی حقا جانشین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و نائب رسول خدا است . هر فرد عالم و دانشمندی ، در خور احراز مقام نیابت از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نیست . بنابراین ، شاگرد و دانشجو باید استادی را انتخاب کند که از لحاظ اهلیت و شایستگی در حد کمال بوده و دینداری او محرز ، و مراتب شناخت و معرفت او مسلم و به پاکدامنی معروف بوده ، و صیانت نفس او در برابر خواهش های دل ، مشهور باشد و مروت و جوانمردی و مردانگی و احترام او به افکار عمومی ، و انصراف او محرز باشد . و نیز از نظر فن تعلیم به عنوان فردی باکفایت تلقی گردد ، و از لحاظ تفهیم مطالب علمی ، از بیانی رسا و ذهنی پویا و شرائط مطلوبی برخوردار باشد . در بحثهای گذشته پاره ای از اوصاف و خصوصیات یک استاد لایق و شایسته را یاد کردیم . ولی باید با تاءکید خاصی در اینجا یادآور شویم که : نباید شاگرد ، شیفته و فریفته فزونی معلومات و آگاهیهای علمی استاد گردد ، آنهم استادی که از نظر تقوی و دیانت و جهات اخلاقی ، گرفتار نقص و کمبودهای آشکاری می باشد ؛ چون زیانبار بودن چنین استادی به اخلاق و دین و آئین شاگرد ، به مراتب سخت تر و شدیدتر از تیرگی های جهل و نادانی است ، همان جهل و نادانی که دانشجو می کوشد هاله تیره آنرا از محیط افکار و اندیشه خویش بسترد . قطعا زیان استادانی این چنین ، از زیان جهل و نادانی شدیدتر است . یکی از علماء پیشین گفته است : این علم و دانش الهی ، عبارت از همان دین و آئین آسمانی است . دقیق بنگرید که دین و آئین خود را از چه استادان و معلمانی فرا می گیرید(۳۲۵) . راه مناسب و روش ماءنوس در شناختن استاد شایسته ، این است که دانشجو باید با اساتید معاصر ، زیاد به بحث و گفتگو نشسته و مجالست و همنشینی با آنان را ادامه دهد ، و هر چه بیشتر آنان را بیازماید و تحقیق کند که آیا اساتید فن ، استاد مورد نظر او را از لحاظ تعلیم و تدریس تاءیید می کنند ، و آیا سمت تعلیم و اخلاق او را می

ستاینـد ، و کیفیت بحث و تحقیق او را می پسـندند . (و بالاخره باید دانشـجو ، جهات مذکور را برای انتخاب اسـتاد در نظر گرفته و سپس تحصـیلات خود را نزد او آغاز کند) . شاگرد و دانشـجو باید از آنگونه اساتیدی بپرهیزد که معلومات خود را از لابلای کتابها - بـدون آن که آن را نزد اساتیـد فن بخوانند - فراهم آورده اند ؛ چون این احتمال قویا وجود دارد که چنین اسـتادانی در فهم متون علمی از تحریف و تصـحیف و اشتباه و لغزش ، مصون نباشند ؛ و در نتیجه ، شاگردان را نیز بلغزانند . یکی از دانشمندان سلف گفته اسـت : اگر کسـی شـخصا بینش دینی خـود را از بطـون متـون علمی - و اسـتاد نادیـده - فراهم آورد ، در حقیقت ، سـعی و اهتمـام خویش را در تضـییع و تباه سازی احکام دینی ، مصـروف داشـته است (۳۲۶) . دانشـمند دیگری می گوید : از (صـفحیون (۳۲۷) یا صحفیون) بر حـذر باشـید ، یعنی از کسانی که شـخصا - و بـدون آنکه در محضـر اسـتاد بنشـینند و از درس او مسـتفیض گردنـد - مطـالب را از لابلای کتب علمی و نبشـتارها ، اسـتخراج و اسـتنباط می کننـد ؛ از اینگونه اساتیـد دوری گزینیـد ، زیرا تباهکاریهـا و لغزانندگی آنان از اصلاحات و درستکاری های آنها فزونتر است . نباید دانشجو ، خود را مقید سازد که نزد استادان معروف و نامور به تحصیل پردازد ، و اساتید منزوی و گمنام را از نظر دور دارد ؛ زیرا پای بند بودن به استاد مشهور و معروف و عدم توجه به اساتید گمنـام ، بـازده روح کبر و گردن فرازی شـاگرد در برابر علم و دانش می باشـد . بلکه بایـد گفت گرایش به چنین روحیه ای ، عین حمـاقت و نـابخردی است ؛ چون علم و حکمت ، گم گشـته هر مؤ من و انسـان پـای بنـد به ایمان است ، او علم و حکمت را هر جا بیابد بدان دست می یازد و آنرا بر می گیرد ، و وجود آنرا - در هر موردی که بتوان بر آن دست یافت - غنیمت می شمارد) (۳۲۸) و طوق منت و احسان هر کسـی که او را در جهت علم و حکمت ، سوق می دهد به گردن می نهد . چه بسا ممکن است یک استاد خامل و گمنام از چنان لیاقت و شایستگی علمی و اخلاقی برخوردار باشد که باید برای خیر و برکت علم ، به وی چشم امید دوخت ؛ چون اگر اسـتادی در عین خمول و گمنـامی ، لاـیق و شایسـته باشـد ، سود و بهره او گسترده تر ، و تحصـیل علم از ناحیه او دارای کمال فزونتری است . اگر در احوال پیشـینیان و پسـینیان ، سـیر و سیاحتی کنیم و زندگی نامه آنانرا از نظر بگذرانیم به این نتیجه می رسـیم که سودمندترین عوائد علمی صـرفا از سوی اساتیدی عائد می گشـته است که از لحاظ تقوی و نصـیحت و دلسوزی نسبت به شـاگردان ، حظ و نصـیب فراوانی را دارا بوده انـد . همچنین اگر آثار علمی و مصـنفات آنان را مورد مطالعه قرار دهیم می بینیم که بهره گیری از اثر علمی یک دانشـمند پرهیزکارتر ، فزونتر بوده ، و موفقیت و کامیابی دانشـجویانی که سـرگرم تحصیل از روی متن چنین آثـاری بوده انـد ، بیشتر و جـالب تر می باشـد . این قضـیه در مورد دانشـمندان فاقـد تقوی و عاری از مزایای انسانی ، و نیز در مورد آثار علمی آنان ، نتیجه معکوسـی را عاید دانشجویان می گرداند . (یعنی دانشجویانی که نزد استادان عاری از تقوی درس می خواننـد و یـا در تحصـیل و درس خود ، از آثار علمی آنان اسـتفاده می کننـد ، خیر و برکتی در کوشـش آنها به چشم نمی خورد ؛ بلکه در تحصیلات خود با ناکامی و عدم موفقیت مواجه می گردند) .

۲- باید استاد را به عنوان پدر واقعی و روحانی تلقی کرد

دانشجو باید بر این اساس بیندیشد که استاد و معلم او ، پدر واقعی و روحانی وی ، (و خود او به منزله فرزند روحانی او است) . پدر (و فرزنـد) روحانی از پدر (و فرزند) جسـمانی ، با ارزش تر و ارجمندتراند . بنابراین باید دانشـجو در اداء حق ابوت و وفاء به حقوق تربیت اسـتاد - علاوه بر رعایت ادب در حق او بـدانگونه ای که قبلا یاد کردیم - به شدت ، ساعی و کوشا باشد . و بیش از دیگران به او احترام گذارد . از اسکندر پرسیدند : برای چه به معلم و استاد خود بیش از پدرت ارج می نهی ؟ در پاسخ گفت : معلم ، منشاء و سـبب زنـدگانی جاویـد و پایـدار من است . ولی پـدر من ، مجرای وجود زودگـذر و ناپایـدار من می باشـد . علاوه بر این پـدرها معمولا - همزمان با اعمال غریزه جنسـی با مادر - از تولیـد نسل و ایجاد فرزنـد و کمال او ، غافل انـد و در این جهت ، فاقـد قصد و اراده می باشـند ؛ بلکه قصـد و اراده آنها متوجه لذت گیری و کامیابی از این غریزه است که از این رهگذر - ناخودآگاه - فرزندی

به ثمر می رسد . بر فرض هم اگر پدر – در حین زناشوئی – اراده تولید نسل و یا کمال آن را داشته باشد ، ارزش اراده مقرون با عمل ، از اراده عاری از عمل ، بیشتر است . (یعنی اگر هدف پدر – قبل از شروع به عمل زناشوئی – مساءله تولید نسل و یا کمال او باشد ، همزمان با عمل زناشوئی ، از چنین اراده ای غافل می باشد) . اما یگانه هدف و اراده معلم در تربیت شاگرد و فرزند روحانی ، تکمیل وجود او است . آری او می کوشد تا شاگرد را به کمال لایق خود نائل گرداند . اصل وجود و هستی هر موجودی نمی تواند به آن ، ارزشی اعطاء کند مگر آنگاه که وجود را با عدم و نیستی بسنجیم . و الا خود وجود (فی نفسه) نمی تواند شرافت و ارزش موجود را ارائه دهد ؛ زیرا اینگونه وجود و هستی بسیط و ساده ، برای پست ترین موجودات مانند کرمها و حشرات گندبو و خیزدوک ها نیز فراهم آمده است . شرافت و ارزش هر وجود به کمال آن مربوط است . علت کمال وجود شاگرد ، شخص معلم و استاد او می باشد (نه پدر او که باید او را صرفا مجرای وجود ساده و بسیط وی دانست) . گویند : سید رضی (قدس الله روحه) ، شخصیتی بزرگوار و بلند همت و دارای مناعت طبع بوده ، و از هیچ کسی ، منت و احسانی (آزرم آفرین) را نمی پذیرفت . وی داستان های شگفت آوری با خلیفه عباسی (و دولتمردان وقت) دارد که همگی آنها نمودار شخصیت والا و منزلت برجسته انسانی این مرد بزرگوار است . از آن جمله به خاطر نوزادی که خداوند به سید موهبت فرمود ، صله و هدیه (که فخرالملک وزیر) برای او فرستاد (نپذیرفت (۳۲۹)) . امثال اینگونه داستان ها را به مقدار فراوان درباره سید رضی یاد کرده اند . از آن جمله می گویند : یکی از اساتید وی ، روزی به او گفت : به من چنین گزارش شده است که خانه تو کوچک و تنگ و محدود است ، و گنجایش کافی ندارد ، و در خور شاءن و مقام تو نیست ؟ من خانه ای وسیع و بزرگ دارم که در خور شئون تو می باشد ، و آنرا به تو اهداء می کنم ، و تو زندگانی خود را بدانجا منتقل کن . سید رضی از قبول هدیه استاد ، سر باز زد . ولی استاد اصرار ورزید و سخن خود را تکرار کرد . سید رضی گفت : استاد عزیز! من تاکنون هرگز احسان و منت پدرم را با دیده قبول نپذیرفتم ، با وجود داشتن چنین حالت روحی ، چگونه می توانم احسان دیگران را قبول کنم ؟ استاد به او گفت : حق من نسبت به تو از حق پدرت بر تو ، عظیم تر و مهم تر است ؛ زیرا من پدر روحانی تو هستم ؛ ولی پدر تو ، پدر تن و جسد و جسم تو است . سید رضی در برابر چنین استدلال قوی ، تسلیم بودن خود را اظهار کرده و هدیه استاد را پذیرفت . بر اساس همین نکته اساسی است که یکی از فضلاء برجسته می گوید : ((من علم العلم کان خیر اب ذاک ابوالروح لا ابوالنطف)) آنکه علم و دانش را به دیگران می آموزد ، بهترین پدر انسان به شمار می آید ؛ چون او پدر روحانی و مجرای کمال جان و روان انسان است ، او پدر نطفه نیست (که ساختمان جسمانی و هستی تن و بدن و اندام ناپایدار آدمی را بپردازد . بلکه او ، روح و روان انسانی را ولادتی نو و تازه و جاوید می بخشد) .

۳– استاد را باید به عنوان پزشک معالج جان و روان برشمرد

شاگرد و دانشجو باید با این اعتقاد به خویشتن بنگرد که او فردی مبتلا ـ به بیماری نفسانی است ؛ زیرا مرض و بیماری عبارت از انحراف جسم از مجرای طبیعی است . شخصیت آدمی فطرهٔ بر اساس سلامت روان ، و علم و بینش ، سرشته و استوار شده است . علت انحراف روح و روان انسان از مجرای طبیعی و عامل گرایش او از مسیر علم و دانش و دین ، عبارت از غلبه و تسلط و عدم تعادل اخلاط (۳۳۰) و مزاج قوای بدنی است . باید دانشجو معتقد باشد که استاد ، پزشک درمان بخش بیماری او است ؛ زیرا او سعی می کند روح و روان شاگرد را به مجرای طبیعی آن بازگرداند . به همین جهت به هیچوجه ، شایسته نیست که از فرمان و اشاره او سرپیچی کند . مثلا اگر به دانشجو گفت : فلان کتاب را بخوان ، و درس و مطالعه خود را به همین مقدار ، محدود ساز و بدان قناعت کن . اگر دانشجو از این فرمان استاد ، سر باز زند ، به منزله بیماری است که با پزشک معالج خود در طرز درمان خویش به جدال و مخالفت برمی خیزد و او را تخطئه می کند . (بدیهی است که چنین بیماری هرگز درمان نخواهد شد) . در حکم و امثال آمده است : (((مراجعهٔ المریض طبیبه ، یوجب تعذیبه))) رفت و بازگشت و درگیری و مخالفت بیمار با پزشک خود ،

موجب شکنجه و آزار و زیان به خود او می گردد . چنانکه بر هر بیماری لازم است که از تناول ماءکولات آزاردهنده و زیان بخش ، و غـذاهائی که اثر دارو را خنثی و تباه می سازد - چه در حضور پزشک و چه در غیاب او - خودداری کند ، همچنین بر شاگرد و دانشجو لازم است کـه خویشتن را از پلیدی هـای روحی و معنـوی - که هـدف نهـائی و منتهـای همت معلم ، پرهیز دادن و نهی شـاگردش از آنهـا است - خویشتن را حفظ و صیانت کنـد . این پلیـدیها و آلایش های روحی عبارتنـد از : کینه ، حسـد ، خشم ، آزمندی ، حرص ، کبر ، غرور و امثال آنها از صفاتی که از رذائل اخلاقی به شمار می آیند . دانشجو باید ماده این بیماری را از بیخ و بن برکند تا از راهنمائی های معلم و پزشک روحی خویش سودمند گردد .

۴- ارج نهادن به استاد و تجلیل از مقام علم و دانش

شاگرد و دانشجو بایـد با دیده تکریم و احترام به اسـتاد خویش بنگرد ، و از عیوب او چشم پوشـی کند . (یعنی با دل و زبانش از او خرده گیری نکنـد) ؛ زیرا اگر شاگرد با چنین دیـدگاهی احترام آمیز به اسـتاد خود بنگرد می توانـد به بهره گیری از اسـتاد و نفوذ و ثبات بیان و گفتار او در ذهنش کمک نماید . یکی از علماء سـلف - آنگاه که روانه جلسه درس و محضـر استاد می شد - مقداری صـدقه بـه فقیر می داد و می گفـت : خـدایا عیـب معلـم و اسـتادم را از نظرم مخفی نگاهـدار و برکـات علـم و دانش او را از من برنگیر(۳۳۱) . دانشـمند دیگری می گویـد : به خـاطر هیبت و ابهت اسـتاد و احترام به او برگ هـای کتـاب را با آهسـتگی و ظرافت خاصـی ، تورق می کردم تا صـدای فروافتادن و خش خش آنها را به گوش اسـتاد نرسد ، و او را نیازارد(۳۳۲) . دیگری (۳۳۳) می گویـد : سوگنـد به خداونـد - به خاطر هیبت اسـتادم : (شافعی) - جراءت و جسارت آنرا نداشـتم که در برابر نگاه دیـدگان او آب بیاشامم . حمدان اصفهانی گوید : در حضور (شریک) (۳۳۴) و مجلس درس او بودم ، ناگاه یکی از فرزندان خلیفه عباسی ، یعنی فرزنـد (مهـدی) وادار شـد و به دیوار تکیه داد ، و سؤ ال و پرسشـی را دربـاره یکی از احـادیث بـا شـریک در میان گـذاشت . ولی شریـک به او تـوجهی نکرد و چهره اش را به سـوی مـا برگردانـد . فرزنـد سؤ ال خـود را دوبـاره تکرار کرد ، ولی بـاز هم شـریک بـدینسان بی اعتنـائی کرد . فرزنـد خلیفه خطـاب به شـریک گفت : آیا نسـبت به فرزنـدان خلفاء ، تحقیر و توهین را روا می داری ؟ شریـک گفت : نه ، ولی علم و دانش در پیشـگاه خداونـد ، شـکوهمندتر و برتر از آنست که من (به دلخواه دیگران) ، آنرا ضایع و تباه سازم . فرزنـد خلیفه جلو آمـد و زانو بر زمین نهاد و در برابر شـریک نشـست . شـریک به او گفت که باید بدینسان جویای علم گردید ، (و دانش را با تواضع و فروتنی خوش آیندی از استاد درخواست نمائی) .

۵ - تواضع و فروتنی در برابر استاد

باید دانشـجو - فزون تر از آن مقداری که ماءمور به تواضع و فروتنی نسـبت به علماء و دانشمندان ، و دیگر اصناف مردم است - در برابر اسـتاد خـود ، متواضـع و فروتن باشـد . او بایـد در برابر مقـام علم و دانش نیز اظهـار خاکسـاری کنـد تـا در سـایه این فروتنی و خاکساری ، به علم و معرفت دست یابـد . بایـد او بدانـد که اظهار ذلت و خاکساری در برابر اسـتاد ، نوعی عزت و سـرفرازی است . خضوع شـاگرد در برابر اسـتاد ، افتخـاری است برای او ، و تواضـعش موجب رفعت و بلنـدپایگی او می گردد . حفظ حریم اسـتاد و بزرگـداشت مقام او ، پاداش آفرین است . اگر شاگرد در خـدمت به اسـتاد ، دامن به کمر زنـد ، به شـرف و بزرگواری خویش مدد می کند . رسول اکرم (صـلی الله علیه و آله) فرمود : (دانش را بیاموزید ، و به خاطر آن ، آرامش و متانت و وقار را فراگیرید ، و در برابر کسـی که دانش را از او می آموزیـد فروتنی و خاکساری کنید) . (۳۳۵) و نیز پیـامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) فرمود : (اگر کسـی به شخصـی مساءله ای را بیاموزد ، زمام اختیار و مالکیت او را به دست می آورد . عرض کردنـد حتی آیا او می تواند همانند

برده ، او را به فروش رسانـد ، و یا از رهگـذر او خریـداری به عمل آورد ؟ فرمود : نه ؛ لکن می تواند به او امر و نهی کند) . (۳۳۶) یکی از دانشـمندان ، در لزوم تـذلل و اظهـار خاکسـاری شـاگرد در برابر معلـم و اسـتاد ، بیت زیر را انشـاء کرده است : ((اهین لهم نفسـی لکی یکرمونهـا و لن تکرم النفس الـتی لاتهینهـا)) (۳۳۷) من شخصـیت و منزلت خـویش را در برابر دانشـمندان و اسـتادان ، فروهشـته و خوار می سازم تا مورد احترام آنها قرار گرفته و از وجود آن ها بهره منـد گردم . و هرگز نمی تواند نفسـی که آن را در برابر علماء ، خاکسار و فروهشته نسازی – مورد احترام و تکریم قرار گرفته و کامیاب گردد .

۶– لزوم ترجیح راءی و نظریه استاد بر راءی و نظریه خود

دانشـجو نبایـد راءی و نظریه اسـتاد را مردود سـاخته و بـا او با چهره و رفتار و گفتاری آمرانه مواجه گردد . او نبایـد بر خلاف نظریه استاد ، اشاره کند . باید چنین بیندیشد که استاد او حق و صواب را بهتر از او می شناسد . بلکه او باید در تمام امور زندگی ، مطیع و منقاد اسـتاد بوده و زمام تمام شـئون حیاتی خود را کاملا در اختیار او قرار دهـد ، و در برابر انـدرز و نصـیحت او مطیع بوده و در هر حال ، جویای رضا و خوشـنودی او باشد . اگرچه راءی و نظر او با راءی و نظر اسـتاد ، در این زمینه ها تفاوت داشـته و روش استاد ، دلخواه او نباشد . با راءی و نظر استاد به مسابقه نپردازد ، و پیش از راءی او نظریه ای را انتخاب نکند ، و با او در تمام شئون زندگی خویش مشورت نموده و به دسـتور او گردن نهـد . قلبا و لسانا از نظریه و تـدبیر اسـتاد پا فراتر نگـذارد . یکی از فضـلاء می گویـد : (اشـتباه و لغزش نمائی عمل و گفتار یک مرشـد و راهبر ، نافع تر و سودمنـدتر از گفتار و عمل حق یک مسترشـد و ره جو است که حق و صواب را با نظر شخصـی خویش می شناسد ، و آن را ارزیابی می کند ، و با عالم و معلم به مشورت نمی پردازد) . (۳۳۸) در داسـتان موسـی و خضـر (علیهماالسـلام) نکته بیـدارگری در این زمینه دیده می شود ، (به این معنی که موسـی (علیه السـلام) رفتار خضـر (علیه السـلام) را اشـتباه آمیز می پنداشت ؛ در حالی که رفتار به ظاهر لغزنده و اشـتباه آمیز خضر (علیه السلام) ، هماهنگ با واقعیت غیرقابل گریز ، و صـد در صـد مطابق با حق بوده است ؛ چون موسـی (علیه السـلام) فکر می کرد که خضـر (علیه السـلام) اشـتباه می کند ، و تصور می نمود که راءی و نظر خود او بر حق است) . دانشـمندی فاضل ، از یکی از اساتید خود نقل کرده است که برای اسـتاد خویش ، خواب و رؤ یائی را بازگو می کردم ، و به او گفتم برای چه ؟ ! . پس از نقل این رؤ یا ، اسـتاد حـدود یک مـاه از من فاصـله گرفت و بـا من سـخن نمی گفت ، و اظهـار داشت : که اگر تو قلبـا مطالبه دلیل و انتقاد و عیبجوئی از مرا روا نمی دانستی و سـخن و گفتـار مرا در بـاطن خویش ، شایسـته انکـار و مؤ اخـذه تلقی نمی کردی ، چنین سـخنی در عـالم رؤ یـا بر زبانت جریـان نمی یـافت و از من انتقـاد نمی نمودی . واقعیت امر نیز همین نکته را تاءییـد می کنـد ؛ زیرا غالبـا حالاتی که در عالم خواب برای انسان اتفاق می افتـد نمودار همان حالتی است که در عالم بیـداری بر دلش چیره گشـته است ، و آنچه که انسان در عالم رؤ یا مشاهده می کند به ندرت با آنچه که در عالم بیداری بر قلب آدمی می گذرد متفاوت می باشد .

۷– باید از استاد به احترام یاد کرد

باید خطاب و جواب دانشـجو به اسـتاد ، و گفتار او درباره وی – چه در حضور و چه درغیاب او – تواءم با تجلیل و تکریم باشد . او را بـا تـاء خطـاب مثلا : (قلت تو گفتی)و یا کاف خطاب مثلا : (انک = تو) ، مخاطب قرار ندهـد ، و از راه دور ، او را صـدا نزنـد ؛ بلکه باید بگوید : (یا سـیدی = آقا و سـرور من) و (اسـتاد) وامثال آن (که حاکی از تبجیل و تجلیل اسـتاد است) . واژه هائی که به وسیله آن ها ، استاد را مورد خطاب قرار می دهد باید به صورت ساختمان و صیغه جمع باشد . مثلا به او بگوید : در این باره چه می گوئیـد ؟ راءی و نظریه شـما در این باره چیست ؟ شـما گفتیـد ، خـدا هم از شـما راضـی باشـد ؛ خـدا از شـما بپرهیزد . خدا شـما را

بیامرزاد . آنگاه که شاگرد نام استاد را در غیاب او به زبان می آورد باید همراه با عناوینی باشد که نمایانگر تکریم و حفظ حرمت او است ، مثلا بگوید : آقای . . . یا بگوید : استاد . . . یا استاد ما . . . یا شیخ الاسلام چنین گفت . و بالاخره با امثال اینگونه تعابیر احترام آمیز ، از استاد خود در غیاب او یاد کند .

۸ – حق شناسی از استاد و سرمشق گفتن از او

باید دانشجو حرمت استاد را از دیدگاه خویش مهم تلقی نموده ، و او را راهبر و مقتدای خود بداند و راه و رسم و رهنمودهای او را در غیاب او و پس از مرگش پاسداری و رعایت کرده و از آن پیروی کند . آری ، شاگرد نباید از دعای به استاد در طول حیات و زندگانی خود غافل بماند . و اگر کسی در غیاب او ، از وی به بدی یاد کرد در صدد رد آن برآمده ، از او دفاع نماید ، و باید در مقام دفاع از او – بیش از آن مقداری که وظیفه شرعی او در مورد دیگران ایجاب می کند – به خاطر غیبت از استادش اظهار خشم و تنفر نماید . اگر امکان اظهار خشم و تنفر برای او وجود نداشت ، باید از آن مجلس برخیزد و با ترک گفتن آن ، (مراتب تنفر از غیبت از استاد خویش را اعلام نماید و) آن مجلس را رها کند . دانشجو باید – به حکم وظیفه شاگردی – فرزندان و خویشاوندان و نزدیکان و دوستان و علاقه مندان استادش را چه در حال حیات و چه پس از مرگ او ، تحت رعایت و مراقبت خویش قرار دهد ، و خود را متعهد سازد که پس از مرگش (او را فراموش نکند) ، و بر سر گور و مزار او آید ، و برای او از خداوند متعال طلب مغفرت نماید . و بطور کلی از اعمال محبت نسبت به او دریغ نورزد (و به خاطر مزید حسنات استاد و رفع بلیات دنیوی و اخروی از او) ، به تهیدستان صدقه دهد ، و از راه و رسم زندگی استاد از نظر راستی و درستی – در تعیین جهت و مسیر زندگانی خویش – پیروی کند ، و در کیفیت دینداری و علم و دانش ، رسم و عادت او را پیشه خود سازد ، و حرکات و سکنات او را در اعمال عبادی و رفتار عادی ، سرمشق خویش قرار دهد ، و خویش را به آداب و آئین های استاد بیاراید . به همین جهت نخستین و مهمترین وظیفه شاگرد – همانطور که قبلا یادآور شدیم – این است که در جستجوی معلم و استاد شایسته ای برآید که اقتداء و پیروی از او صحیح و سزاوار باشد . اگر شاگرد بتواند بهتر از استاد و فزونتر از او ، صفات و خصوصیات مطلوب و موجود در استاد را در خویشتن به وجود آورد ، مسلما باید چنان کند . وگرنه باید به تاءسی از او اکتفاء کند ؛ چون از رهگذر آن ، آثار مصاحبت و همنشینی او با استاد ، در او به ثمر رسیده و بروز خواهد کرد .

۹– سپاسگزاری از ارشاد و هشدارهای استاد

باید شاگرد از استاد – به خاطر اینکه او را به اموری موفق ساخته است که دارای فضیلت است – تشکر نماید ، باید از او سپاسگزاری کند که – به خاطر مشاهده کمبودها و نقائص ، و کارهائی که نقص و عیب به شمار می روند و عارض شدن روح کسالت و تن آسانی و مشاهده قصور و نارسائی های موجود در او و امثال آن ها– وی را مورد توبیخ قرار داده است . و رویهمرفته ، چون هشدار و ممانعت استاد و توبیخ او متضمن ارشاد و راهنمائی هائی است ، و صلاح و نیکبختی او را در پی دارد ، باید از چنین هشدارها و توبیخ های معلم و استاد خود ، ممنون و متشکر باشد . آری ، باید از او اظهار تشکر نماید (و چنین بیندیشد که جور استاد از مهر پدر ، بهتر و سودمندتر است ، و در برابر این جور و خرده گیریها و توبیخهای توفیق آفرین ، مراتب تشکر و امتنان خود را تقدیم دارد) . دانشجو باید ارشادات استاد را – اگرچه با آمیزه توبیخ و خرده گیری و انتقاد و گزندگی همراه می باشد – از جمله نعمت ها و احسان او برشمارد ؛ چراکه استاد بدو توجه و التفاتی داشته ، و به هیچوجه مصالح و منافع او را از نظر خویش دور نمی سازد . اگر دانشجو ، راهنمائی های استاد را – ولو آنکه توبیخ آمیز هم باشد – با تشکر و امتنان پاسخ دهد ، تمایل و علاقه او را به خود جلب

نموده و توجه و اهتمام او را نسبت به مصالح خویش برمی انگیزد . اگر استاد ، شاگرد را به نکات دقیق ادب و نزاکت ، و به مسائل ظریف اخلاقی آگاه سازد ، و یا او را به نقائص و کمبودهای اخلاقیش که از او سرمی زند ، هشدار دهد ، اگرچه خود قبلا بدآنها آگاه بوده است ، نباید در برابر این ارشادها و هشدارها چنین بگوید که من از این دقائق و نقائص آگاه بوده ام ، و غفلت من موجب فراموشی این دقائق و بروز کمبودهای اخلاقی شده است . بلکه باید از تذکر و ارشاد و هشدار استاد ، و اینکه او را مشمول توجهات و التفات های خویش قرار داده است ، سپاسگزاری کند . اظهار تشکر شاگرد در برابر هشدار و ارشاد استاد ، موجب می گردد که استاد - در صورت نیاز - نصیحت و اندرز خود را درباره او دوباره و سه باره تکرار کند ، (یعنی اگر شاگرد ، نصایح استاد را با جان و دل قبول کرد ، و تنبیه و هشدار او را با آغوش باز پذیرفت ، و مراتب تشکر و امتنان خویش را اظهار کرد ، می تواند از نصایح دوباره و سه باره او برخوردار گردد . و گرنه استاد برای نصیحت او احساس رغبتی نمی کند . و در نتیجه به امور زندگانی علمی و اخلاقی چنین شاگرد ناسپاسی ، بی اعتناء و بی تفاوت خواهد گشت) . چنانچه اگر شاگرد در نقائص و کمبودهای علمی و اخلاقی خویش ، معذور باشد ، اگر از دیدگاه استاد ، اعلام و اظهار این عذر ، بجا و به مورد به نظر رسد ، برای اعلام این عذر ، هیچگونه اشکال و ایرادی وجود ندارد . و اگر ببیند که این هشدار و اعلام عذر شاگرد ، مقرون به صلاح نیست ، از آن صرفنظر نماید . البته این بی تفاوتی و صرفنظر کردن در صورتی درست است که عدم اعلام عذر ، مستلزم مفسده و نتیجه سوئی نباشد . و الا باید با قاطعیت ، عذر شاگرد مذکور را به شاگردان دیگر اعلام کند .

۱۰- تحمل جور و تندرویهای استاد

باید شاگرد در برابر جور و جفای استاد و تندرویهای اخلاقی او ، خویشتن داری و شکیبائی خود را حفظ کند . این حالت روانی و اخلاقی استاد نباید مانع ملازمت و همبستگی شاگرد با او گردد و شاگرد ، حسن نیت خود را نسبت به استاد از دست دهد ، و نباید در او این عقیده به وجود آید که استاد او فاقد کمالات علمی و اخلاقی است . باید شاگرد و دانشجو ، اعمال و رفتار به ظاهر ناپسند استاد را با بهترین و دلپسندترین و درست ترین وضع ، توجیه و تاءویل کرده و آنرا به عنوان رفتاری مقرون به صواب تلقی نماید . فقط افراد کم توفیق قادر نیستند گفتار و رفتار استاد را درست و به نحو احسن ، توجیه و تاءویل نمایند . افراد موفق ، همواره کار بزرگان علم و دین را - به خاطر آگاهی های عمیقشان - توجیه می کنند و به عمق اعمال و صحت رفتارشان آگاهند . اگر شاگرد - از لحاظ اخلاقی - خشم و تندروی از استاد مشاهده نمود باید خود ، عذرخواهی را آغاز کند ، و از او پوزش بطلبد ، و نسبت به آنچه موجب چنین پیش آمدی گشت ، توبه و استغفار نماید ، و تقصیر را به خود نسبت دهد ، و خویشتن را در این زمینه سزاوار ملامت و سرزنش بداند ؛ زیرا اگر شاگرد با چنین گذشتی ، تندرویهای اخلاقی استاد را پاسخ گوید می تواند بیش از پیش ، مهر و مودت استاد را درباره خویش پایدار نگاهداشته و قلب او را بهتر تسخیر نماید . نتیجه چنین عکس العمل خوش آیند شاگرد ، این است که منافع فزونتری را - در امر دین و دنیا و آخرت - به سوی خویشتن جلب می نماید . یکی از بزرگان سلف گفته است : اگر کسی برای دانش آموختن ، خواری و تلخی صبر و شکیبائی را تحمل نکند بقیه عمر خویش را در وادی کوری و تاریکی و نادانی به سر خواهد برد ، ولی اگر تلخی چنین صبری را تحمل نماید فرجام کار او به عزت و سرفرازی دنیا و آخرت منجر می گردد(۳۳۹) . در یکی از روایات مشهور - که از ابن عباس نقل شده - چنین آمده است که گفت : (من در حال دانش آموختن و در مسیر دانشجوئی ، ذلت و خاکساری در برابر استاد را پیشه خود ساختم تا سرانجام به عنوان یک شخصیت مطلوب جامعه ، سرفرازی یافتم ، و در نتیجه ، طالبان علم به من روی آور شدند(۳۴۰)) . یکی از بزرگان می گوید : داستان شاگرد و دانشجوئی که بر معلم و استاد خود خشم می گیرد ، داستان کسی است که بر استوانه های مسجد خشمگین می گردد(۳۴۱) . شخصی به سفیان بن عیینه گفت : گروهی از مردم سرزمین های مختلف به محضر تو روی می آورند و تو بر آنها خشم می گیری . و با این رفتار خود باعث

می گردی که آنان از تو دوری جسته و رهایت سازنـد . سـفیان به این شـخص گفت : بنابراین بایـد آنان نیز مانند تو احمق و نادان باشـند که منافع خویش را به خاطر تندرویهای اخلاقی من ، ترک می گویند(۳۴۲) . شاعر نیز می گوید : ((اصبر لدائک ان جفوت طـبیبه و اصبر لجهلـک ان جفوت معلمـا)) در صورتی که نسبت به پزشـک خود جفـا کنی و از او ببری ، و دسـتورات او را به کـار نبندی ، باید نسبت به درد و بیماری خویش ، صابر باشی و ناگزیر ، مریض و بیمار بمانی . اگر با معلم و استاد خود جفاپیشه باشی و از او قطع رابطه کنی و اوامر او را گردن ننهی ، بایـد بر جهـل و نادانی خود صبر کنی و تلخی جهل و نادانی را تحمل نمائی . درباره علمـاء سـلف و صبر و روابط خوش آینـد آنان با اسـتادانشان ، داسـتان های شـگفت انگیز و بهت آوری در تاریـخ علم به چشم می خورد که اگر بر آن شویم تا آنها را در این کتاب بازگو سازیم ، موجب اطناب و اطاله سخن می گردد ، و کار به درازا می کشد .

۱۱- باید در انتظار استاد و شرفیابی از محضر او بسر برد

بایـد شـاگرد بکوشـد - پیش از حضور اسـتاد - در جلسه درس حاضـر گردد ، و خود را به چنین پیشـتازی ها و مبادرت ها از لحاظ حضور در جلسه درس ، تمرین و عادت دهد ، و خویشـتن را وادار سازد که همواره پیش از استاد در جلسه درس حضور بهم رساند . اگر دانشـجو سـعی کنـد که در کنار خانه اسـتاد به انتظار بنشـیند تا او از خانه خویش بیرون آید و همراه او در جلسه درس حضور بهم رسانـد - در صورتی که چنین کـاری با سـهولت ، امکان پـذیر باشـد - کاری بجا و شایسـته تر است . شاگرد بایـد بکوشـد که حضور او در جلسه درس به تـاءخیر نیفتـد تـا در نـتیجه نـاگزیر شود که پس از حضور اسـتاد ، در جلسه حاضـر گردد و اسـتاد را در انتظـار خود رها کنـد ؛ زیرا اگر - بـدون ضـرورت قطعی و عـذر موجه - اسـتاد را در انتظار آمـدن خود قرار دهـد و در حضور بهم رسانـدن ، سـهل انگاری کنـد ، مسـلما خویشـتن را در معرض خشم و نکوهش قرار می دهـد . از خدا می خواهیم که ما را از گزند چنین خشم و نکوهشـی حفظ فرمایـد . یاقوت در کتاب (معجم (الادباء)) از هرون بن موسـی قیسـی قرطبی چنین یاد کرده است که گفت : با ابی علی قالی ، مخالطت و رفت و آمد داشتیم ، و از محضر او مستفیض می شدیم . در فصل بهاری بود که روزی در میان راه گرفتار ابر و بارندگی هوا شدیم . وقتی به مجلس ابی علی قالی رسـیدیم تمام جامه های من خیس شده بود . در پیرامون مجلس درس ابی علی ، همه بزرگان و افراد برجسته محلی حضور داشتند . ابی علی مرا به نزدیک خود خواند و گفت : ای ابی نصر : کمی درنگ کن و آرام گیر ، و از این پیش آمـد نگران مباش و افسوس مخور ؛ چون این خیسـی و رطوبت از میان می رود ، و با تبـدیل این جامه به جامه دیگر ، اثری از رطوبت آن باقی نخواهـد مانـد . ابی علی قالی پس از آن گفت : ما با (ابن مجاهـد) رفت و آمد و مجـالست داشـتیم ، یکی از شـبها آهنـگ محضـر او نمـودم و عـازم خـانه او گشـتم تـا به خـدمت او برسم . وقـتی به درب و دروازه خروجی - که به خانه او منتهی می شد - رسیدم و می خواستم از آن بیرون آیم تا به خانه ابن مجاهد بروم ، دیدم درب منزل کاملا بسـته و غیرقابل گشودن است و نتوانستم آن را از هم بگشایم . گفتم (سبحان الله) چرا اینگونه بامدادانم را آغاز کردم . آیا با وجود چنین پیش آمـدی به آرزوی خود که عبـارت از تقرب به او است نائـل می گردم ؟ ناگهـان چشـمم به دخمه و راه باریـک و مخفی افتاد که در کنار درب خروجی نظرم را به خود جلب کرده بود . خود را بی محابا میان این دخمه افکنـدم . وقتی به میانه راه رسـیدم دیـدم چنـان بر من تنـگ شـده است که دیگر یـارای رفت و بـازگشت از آن را نـدارم . ناچـار خود را به شـدت در این دخمه و راه باریک می فشـردم و بدان یورش بردم تا راه گریزی از آن پیدا کنم . سـرانجام خود را از آن بیرون کشیدم . اما لباس هایم پاره پاره شد و بدنم چنان مجروح گشت که گوشت های بدنم از هم درید و اسـتخوان هایم بیرون زد . بالاخره خداخواهی و در سایه تفضـل الهی از این دخمه رهائی یافتم و موفق شـدم با چنین اوضاع و احوالی وارد مجلس و محضـر اسـتاد گردم . ابن مجاهد با مشاهده این وضع به من گفت : کجائی و به چه می اندیشـی ؟ من جریان واقعه را برای او بازگو کردم ، و او در برابر چنین پیش آمدی ، حماسه زیر را بر من خوانـد : ((دببت بالمجـد و السـاعون قـد بلغوا جهـد النفوس و القوا دونه الازرا و کابـدوا المجـد حتی قل اکثرهم و فاز

بالمجد من وافی و من صبرا لاتحسب المجد تمرا انت آکله لن تبلغ المجد حتی تلعق الصبرا)) برای رسیدن به مجد و عظمت ، با تحرک و جنبشی آرام به راه افتاده و آهنگ شکوه و بزرگواری نمودی . در حالیکه افراد کوشا در سایه کوشش و دامن به کمر زدن ، توانستند به مجد و عظمت دست یابند . در راه رسیدن به مجد و بزرگواری ، سختی ها و رنج هائی را متحمل شدند تا آنجا که کثرت و فزونی طالبان مجد و عظمت رو به نقصان و کاهش نهاد . آری فقط کسانی توانستند شاهد مجد و عظمت را در آغوش بگیرند که وفاداری و صبر و پایداری را نصب العین خویش قرار داده بودند . مپندار که مجد و بزرگواری و شکوه شخصیت علمی ، همچون خرما و رطبی است که بتوانی به آسانی آن را تناول کنی ، آری تو هرگز این مجد و عظمت را درنمی یابی مگر آنگاه که طعم صبر و تلخی پایداری را بچشی .

۱۲- رعایت ادب و نزاکت برای ورود به مجلس خصوصی استاد

دانشجو نباید بدون اجازه وارد مجلس خصوصی و غیرعمومی استاد گردد - اعم از آنکه استاد تنها بسر برد ، و یا آنکه دیگران نیز در حضور او باشند - . اگر برای ورود به مجلس استاد ، کسب اجازه کند و استاد هم متوجه کسب اجازه او باشد ؛ ولی در عین حال اجازه ندهد ، باید برگردد و برای کسب اجازه مجدد ، درخواست خود را تکرار نکند . و اگر در اینکه استاد متوجه کسب اجازه او شده ، احساس شک و تردید نماید می تواند اجازه و درخواست ورود خود را تا سه بار تکرار کند ، ولی از سه بار تجاوز ننماید . اگر برای کسب اجازه ، ناگزیر از کوباندن در و یا حلقه آن باشد ، بیش از سه بار این کار را تکرار نکند . و باید از آهسته کوباندن ، شروع کند . یعنی نخست با ناخن ، سپس با سر انگشتان ، و در مرحله سوم ، حلقه در را اندک اندک و آهسته بکوبد . اگر محل جلوس استاد با درب منزل ، فاصله زیادی داشت ابتداء کوباندن شدید درب - تا آن مقدار که صدای آن به گوش استاد برسد - بلامانع است . اگر استاد اجازه داد که وارد جلسه گردد ، و او نیز در جمع شاگردان دیگر قرار داشت و خواستند دسته جمعی وارد شوند ، شاگردان فاضل تر و سپس شاگردان مسن تر را در ورود و سلام و تحیت بر استاد ، مقدم دارند ، و سپس به ترتیب ، افراد فاضل تر - مقدم بر دیگران - سلام خود را تقدیم نمایند .

۱۳- آراستن و پیراستن برون ، و آمادگی درون به هنگام ورود بر استاد

شاگرد باید با وضع و هیئتی کامل و طرزی مطلوب ، وارد بر استاد گردد . و در حالی که دلش از هر گونه خلجان های مشغول کننده ، خالی است و با چهره ای شاداب و قلبی سرشار از نشاط و درونی باز و گشاده ، و با شرح صدر ، و ذهنی صاف و پاکیزه ، با استاد روبرو شود ، و در محضر او قرار گیرد . او نباید در حال کسالت و چرت زدن و خشم و گرسنگی و تشنگی و امثال اینگونه عوارض پریشان کننده خاطر ، وارد بر محضر استاد شود . هنگام ورود بر استاد ، لازم است نظیف و پاکیزه بوده و نیاز خود را از لحاظ مسواک کردن دندان و پیراستن ناخن و موهای زائد ، و برطرف ساختن بوهای نامطبوع و زننده ، برآورده ساخته و بهترین و زیباترین جامه و تن پوش گردد این مسائل را دقیقا رعایت کند ؛ زیرا مجلس علم به عنوان مرکز و کانونی برای یاد خدا و گردهم آئی افراد برای عبادت و بندگی او به شمار می آید . آراستن و پیراستن ظاهر ، و تصفیه باطن و درون از هر گونه شوائب مشغول کننده و پریشانگر ، از آداب و آئین هائی است که باید لزوما به هنگام عبادت و ذکر پروردگار ، رعایت شود . (مجلس علم نیز از دیدگاه اسلام به عنوان مکان و محل عبادت محسوب می گردد) .

۱۴- آمادگی روحی و ذهنی شاگرد برای درس

آنگاه که دانشجو به خواندن درس در حضور استاد سرگرم می گردد نباید در حال دل مشغولی و ملال خاطر و ضعف و چرت زدگی و گرسنگی و تشنگی و شتابزدگی و نگرانی و ناآرامی و احساس درد و اضطراب و امثال آن - از حالاتی که با وجود آن حالات ، تحقیق و کاوش های علمی بر او دشوار می باشد - درس خود را آغاز کند . (باید دانشجو در چنین حالاتی از خواندن درس خودداری نماید ؛ چون ممکن است این حالات ، باعث تنفر و گریز او از درس و تحقیق شود) . البته اگر استاد از شاگرد بخواهد که خواندن درس را آغاز کند باید به درخواست استاد - با وجود چنان حالات ، پاسخ مثبت دهد و به خواندن درس مشغول گردد . (در قدیم معمول بود که شاگرد ، درس را بر استاد می خواند ، و استاد به طرز خواندن و توضیح و گزارش او گوش فرا می داد) . شهید ثانی می گوید : (اگر دانشجو گرفتار حالات مشغول کننده و اضطراب آمیز باشد و استاد به او دستور دهد که درس را بخواند باید علیرغم وجود این حالات ، امر او را اطاعت کند) .

۱۵- عدم ایجاد مزاحمت برای اشتغالات استاد

اگر شاگردی تصمیم گرفت که در جلسه خصوصی استاد شرکت کند و به شرکت در آن ، موفق گردد ، در صورتی که ببیند کسی با استاد مشغول گفتگو است و حاضران جلسه ، همزمان با ورود او سکوت کنند ، با اینکه ببیند استاد به تنهائی مشغول اقامه نماز و یا تلاوت قرآن است و یا سرگرم ذکر پروردگار متعال و یا مطالعه و تحقیق و نوشتن می باشد ، و سپس از این کارها فارغ گشت و با او صحبتی نکرد و یا با او صحبتی کرد ؛ ولی از بسط سخن با او خودداری نمود ، صرفا بر او سلام کند و به سرعت از نزد او خارج گردد ؛ مگر آنگاه که خود استاد ، او را وادار به توقف و درنگ نماید . اگر مقداری توقف کرد نباید آن را طولانی سازد ، جز در موردی که خود استاد به او دستور توقف طولانی دهد . شاگرد از آن جهت باید این آداب و وظائف را درباره استاد بکار برد تا در شمار کسانی قرار نگیرد که درباره آن ها گفته اند : اگر کسی شخصی را - که مشغول ذکر خداوند است - از یاد خداوند منصرف و منعطف سازد ، همان لحظه گرفتار خشم پروردگار می گردد .

۱۶- نباید شاگرد مانع استراحت استاد گردد

اگر شاگرد ، وارد جایگاه تدریس گردد و مشاهده کند که هنوز استاد در آنجا حضور بهم نرسانده است ، باید به انتظار استاد بنشیند (و به خاطر تاءخیر استاد ، محل درس را ترک نگوید) ؛ زیرا هر درسی که از دست می رود قابل جبران نخواهد بود ، و عوض ندارد ، یعنی هیچ کاری نمی تواند درس از دست رفته را جبران نماید . شاگرد نباید شب هنگام و بی موقع ، وارد بر استاد گردد و در منزل او را بکوبد تا او را از خانه بیرون بکشد . اگر فهمید که استاد در خواب و استراحت بسر می برد باید درنگ کند تا بیدار شود و یا از راهی که آمده است برگردد و دوباره مراجعه کند . البته اگر شاگرد صبر کند بهتر است . او نباید استاد را از خواب بیدار سازد ، و یا به او دستور دهد و یا از وی بخواهد که بیدار شود . پیشینیان بدینسان با استادان خود عمل می کردند ، چنانکه از ابن عباس روایت شده است که با استاد خویش (یعنی زید بن ثابت) همین روش را به کار می برد(۳۴۳) .

۱۷- وقت تدریس را نباید بر استاد تحمیل نمود

شاگرد نباید در اوقاتی که قرائت درس ، بر استاد دشوار است و یا معمولا در آن اوقات ، تدریس و اقراء نمی کند از او درخواست قرائت درس خویش نماید و از پیش خود ، وقت خاصی را برای او تعیین کند تا در آن وقت برای دیگران تدریس ننماید ، اگرچه چنین شاگردی از طرف استاد به عنوان رئیس و سرپرست شاگردان انتخاب شده باشد ؛ زیرا در صورتی که تعیین وقت درس

خصوصی خود را بر استاد تحمیل نماید از این رهگذر ، حس برتری جوئی و خودخواهی خویش را بر استاد و شاگردان دیگر - و حتی نسبت به علم - اظهار نموده ، و حماقت و نادانی خود را با این عمل جسارت آمیز وانمود می سازد . علاوه بر این امکان دارد که استاد - به خاطر شرم و حیاء در برابر چنین شاگرد جسور و خودخواه - تحت تاءثیر قرار گرفته و کاری را از دست بدهد ، کاری که ممکن است احیانا نسبت به درس گفتن در چنین وقتی ، مهم تر و پرارزش تر باشد . بنابراین چنین شاگردی را نمی توان شاگرد موفقی به شمار آورد . اگر خود استاد ابتداء وقت معین و زمان خاصی را پیشنهاد کند ، و علت آن نیز عبارت از موانعی است که به خاطر آن شاگرد نمی تواند ، در جمع شاگردان دیگر حضور یابد ، و یا از نظر خود استاد ، مصالح شخصی چنین شاگردی ایجاب می کند که مشترکا در جمع دیگران حضور نیابد ، در چنین شرائطی - اگر خود استاد راءسا وقت معین یا ساعت ویژه ای را برای تدریس به او اختصاص دهد - هیچ مانعی وجود ندارد .

۱۸- تنظیم کیفیت جلوس شاگرد در محضر استاد

باید شاگرد در محضر استاد ، به گونه ای جلوس نماید که کیفیت نشستن او نمایانگر نزاکت و ادب او باشد : آرام و باوقار و خاضعانه و سربزیر و متواضع و خاشع بنشیند . بهتر است به حالت افتراش جلوس کند یعنی کف دستها را تا سر انگشت بر روی زمین بگستراند و یا هر دو بازوی خود را بر زمین نهد و یا باصطلاح (متورکا) جلوس نماید (به این معنی : طوری دوزانو بنشیند که پشت پای چپ ، روی کف پای راست قرار بگیرد . این طرز نشستن در نماز نیز مستحب می باشد) . بعضی گفته اند : بهتر است با هیئت (اقعاء) جلوس کند . منظور از (اقعاء) این است که دو پای خویش را بر زمین نهاده بطوری که بدن او روی کف پاهای او قرار گیرد . او باید مواظب پوشاندن پاهای خود بوده و مراقب فروهشته ساختن جامه و لباس خویش باشد . (بدیهی است که این طرز نشستن ها ، حاکی از ادب و نزاکت شاگرد می باشد . و در عصر مؤ لف اینگونه جلوس - که قاعدهٔ بر روی زمین انجام می گرفت - از نظر ارائه ادب و نزاکت ، بسیار مطلوب و پسندیده بوده است . اما در عصر حاضر - که معمولا شاگردان مدارس و دانشگاهها بر روی نیمکت یا صندلی می نشینند - باید طرز نشستن آنان نمایانگر ادب و نزاکت آنها باشد و حالت جسارت آمیزی را به خود نگیرد . البته هنوز رسم و عادت معمول در زمان مؤ لف ، میان طلاب علوم دینی ، متداول می باشد و باید آنان در مقام تجلیل از محضر علم و عالم ، کیفیت مزبور را در طرز جلوس خود رعایت کنند) .

۱۹- تعیین جهت جلوس . شاگرد ، کجا و چگونه در جلسه درس قرار گیرد ؟

وظیفه ای که هم اکنون درباره آن گفتگو می کنیم از نوع وظیفه اخلاقی فوق الذکر می باشد که شاگرد نباید در محضر استاد به دیوار و یا پشتی و یا دارابزین یعنی تخت و یا نیم تخت (۳۴۴) و امثال آن ها تکیه کند ، و یا دستش را روی پشتی و یا دارابزین قرار دهد . پشت و پهلوی خود را به طرف استاد خود نگیرد . دست خویش را به عنوان تکیه گاه ، پشت سر خود قرار ندهد ، و یا دست را در جنب و پهلوی خویش ، وسیله اتکاء خویش نسازد . او نباید دست یا پا و هر عضوی از بدن و یا لباس خود را بر اندام و یا لباس و یا نازبالش و متکا و فرش و بساط استاد قرار دهد . بزرگی گفته است : یکی از نشانه های تعظیم و تکریم استاد این است که شاگرد در کنار و یا روی سجاده نماز و مخده و نازبالش استاد ننشیند ، (و بیش از حد ، خود را به او نزدیک نسازد و در کنار او قرار نگیرد) ، اگر چه خود استاد نیز به او تعارف و امر نماید . مگر آنگاه که شاگرد ، با قاطعیت و یقین ، چنین دریابد که مخالفت تعارف و امر استاد ، بر او دشوار و گران است . در چنین صورتی - به منظور اطاعت از دستور استاد - نشستن در کنار او و یا بر روی مخده و سجاده اش ، هیچ اشکالی ندارد . ولی باید پس از نشستن ، دوباره به همان جائی برگردد که در خور او بوده و

موازین آداب ، آنرا اقتضاء می نماید . و بالاخره باید در جایگاهی جلوس کند که حریم استاد ، محفوظ مانده و احترام و اظهار ادب به او رعایت گردد . بعضی از دانشمندان در این باره نظریات مختلفی ابراز کرده و به بحث و گفتگو پرداخته اند که آیا کدامیک از دو امر بر دیگری ترجیح دارد : اطاعت از امر استاد و یا رعایت ادب و نزاکت ؟ (به این معنی که اگر استاد ، شاگردان خود را از قیود نزاکت آمیز آزاد سازد و به آنها دستور دهد که آزادانه و در هر کجا و حتی روی بساط او بنشینند ، آیا اطاعت از اوامر او لازم است و یا آنکه شاگرد ، راسا موظف است خود را مقید به آئین های جلوس در محضر استاد بداند ؟) گروههای مختلف صحابه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) - بر حسب روایاتی که از آنها نقل شده است - یکی از این دو امر را بر دیگری ترجیح می دادند ؛ و نیز بزرگانی که پس از صحابه می زیستند در این مورد ، دچار اختلاف نظر بوده اند . ولی بهتر این است که قائل به تفصیل شویم (به این معنی : باید موارد را در نظر گرفت : اگر بر حسب اقتضاء احوال و اوضاع ، رعایت آئین جلوس ، لازمتر بود ، اطاعت از دستور استاد ، تحت الشعاع قانون نزاکت و ادب واقع می شود . و اگر فرمانبرداری از دستور استاد - با توجه به مقام و موقعیت - مقرون به ادب و نزاکت بود ، لازم نیست آئین جلوس رعایت گردد . و بالاخره این مساءله بر حسب موقعیت ها و اوضاع و شرائط زمانی و مکانی ، حالات متفاوتی پیدا می کند) .

۲۰- شاگرد باید مراقب حرکات و رفتار و حالات خود در محضر استاد باشد

یکی از مهمترین وظائف دانشجو این است که با اشتیاق و علاقه به سخنان استاد ، گوش فرادهد و نگاهش را در او متمرکز سازد ، و با تمام وجودش بدو روی آورده ، و با دقت در گفته های استاد بیندیشد و آن را در ذهن و حافظه خویش نگاهدارد تا او را ناگزیر به اعاده سخن نسازد . و بی جهت و بدون ضرورت ، نگاه خود را از استاد برنگرفته و به این سو و آن سو ننگرد ، و به چپ و راست و بالا و پائین و پس و پیش - بدون ضرورت و نیاز - نگاه نکند . به ویژه در آن لحظاتی که با استاد گفتگو می نماید و یا استاد با او صحبت می کند ، این نگاههای پریشان از او سر نزند . او باید نگاهش را در چهره استاد متمرکز سازد و به هیچ چیز و به هیچ کس - جز به استاد خود - نگاه نکند . اگر ناگهان در مجلس درس ، فریاد و ناله ای به گوشش رسید ، مضطرب نگردد و بدان التفات و اعتناء نکند . بخصوص هنگام گفتگوی با استاد ، نباید تحت تاءثیر هیچ انگیزه ای قرار گیرد . در حضور معلم و استاد ، آستین خود را نجنباند و آنرا بالا نزند ، یعنی دستش را برهنه نسازد و با دست خود به چهره و اندام استاد اشاره نکند . بدن و جامه او را لمس ننماید . با دست و پا و یا سایر اندام خود حرکات بیهوده ای را از خویش بروز ندهد . انگشتش را در بینی به بازی نگیرد . دهانش را باز نگذارد . در حضور استاد دندان ها را خلال و پاکیزه نکند . کف دست خود را بر زمین نزند . و با سر انگشتان ، بر روی زمین خطکشی ننماید . انگشتان دو دست خود را در هم فرو نبرد . با دکمه های لباس و جامه خود بازی نکند و انگشت خود را نشکند و آن را به صدا درنیاورد ؛ بلکه باید با حفظ آرامش بدن و اندام خود ، وقار خویش را در نزد استاد نگاهدارد . بی جهت سرفه زیاد به راه نیندازد ، آب دهان و بینی و خلط سینه را - حتی الامکان بیرون نیفکند . مایعاتی که از سینه او بیرون می آید از دهان خود به بیرون پرت نکند ، بلکه آن را با حوله و دستمال و امثال آن بگیرد . آروغ نزند . خمیازه نکشد . و زیاد دهن دره نکند . و پس از سعی در رد و خودداری از آن - اگر ناگزیر از آن گشت - باید روی دهانش را با دست بپوشاند ، سعی کند صدای عطسه او زیاد بلند نشود و هنگام عطسه کردن ، با دستمال و یا دست ، دهان خود را بپوشاند و آن را در برابر صورت خود بگیرد . رعایت همه این آداب و امثال آن ها نتیجه و بازده راءی و نظر راست و درست و فکر مستقیم ، و نمایانگر ذوق سالم و پاکیزه می باشد .

۲۱- تنظیم صدا و مواظبت از رفتار و گفتار در پیشگاه استاد

آداب و وظیفه ای که هم اکنون بازگو می شود ، از نوع همان آئین و وظیفه اخیرالذکر می باشد که باید شاگرد - بدون نیاز و ضرورت - صدای خویش را خارج از اندازه بلند نسازد . او نباید در محضر استاد با دیگران ، نجوی نماید ، و به اصطلاح : در گوشی و پنهانی صحبت نکند ، و به هیچیک از حاضران فشار نیاورد ، زیاده از حد و بدون نیاز و ضرورت ، سخن نگوید و پرحرفی نکند . سخنی بر زبان جاری نسازد که دیگران از آن به خنده افتند و یا در آن ، حرف زشت و رکیک و ناسزائی وجود داشته و یا متضمن سوء برخورد و یا سوء ادب و نزاکت باشد ، بلکه اساسا نباید در محضر استاد - بدون اینکه از او پرسشی کنند و یا از استاد ، کسب اجازه کند - راءسا لب به سخن بگشاید . بی جهت و یا باجهت در برابر استاد نخندد ؛ یعنی چه اینکه موجبات خنده در میان باشد و یا نباشد حق ندارد در محضر استاد بخندد . و اگر خنده و ضحک ، بر او چیره گشت ، ادب و وظیفه شاگردی ایجاب می کند که خنده او در حضور استاد بدون قهقهه و بی سر و صدا باشد ، و به اصطلاح : لبخند بزند و تبسم نماید . شاگرد باید از غیبت و بدگوئی پشت سر دیگران در محضر استاد ، سخت بر حذر باشد ، و راجع به هیچکسی سخن چینی نکند ، و میان استاد و هیچ فرد دیگری فتنه ایجاد ننماید . به این معنی که نباید مطالبی راجع به دیگران در نزد استاد به میان آورد که استاد را نسبت به آنها بدبین سازد . مثلا بگوید : فلانی از نقص و عیب استاد ، خرده گیری کرد ، و یا کسی از او بدگوئی نمود و یا در صدد رد گفته های او برآمد . و یا طوری سخن گوید که استاد را وادارد تا توجه بیشتری نسبت به او مبذول دارد ، و به اصطلاح : خودشیرینی نماید . فی المثل بگوید : فلانی بسیار مایل بود که من پیش او درس بخوانم ، و یا می خواستم نزد فلانی درس بخوانم ؛ ولی به خاطر شما و علاقه ای که به شما داشتم از این کار خودداری کردم ! خلاصه اینکه نباید با امثال اینگونه سخنها سعی نماید جائی در دل استاد باز کند و یا میان او و دیگران تفرقه افکند . آری او نباید اینگونه سخنها را با استاد در میان گذارد ؛ زیرا شاگرد با چنان گفتارهای غیرمعصومانه - نه تنها مرتکب امر مکروه و ناپسند و یا احیانا مرتکب حرام و یا گناه کبیره می شود ، بلکه به خاطر حماقت و ریاکاری ، مستحق توبیخ و اهانت بوده و سزاوار آن است که از پیشگاه خدا و نیز استادش ، طرد و تبعید گردد . و ما در بحثهای گذشته - به مناسبت موضوع - در این باره حدیثی از امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) نقل کردیم که ناظر به همین حقیقت بوده است .

۲۲- رعایت لطف بیان هنگام گفتگوی با استاد

دانشجو باید در خطاب به استاد - حتی الامکان - دارای حسن تعبیر و لطافت بیان باشد ، و به او نگوید : چرا ، نه ، قبول نداریم ، چه کسی چنین گفته و نقل و روایت کرده است ، این سخنی که شما می گوئید در کجا است ، و یا ماءخذ آنرا در کجا می توان یافت ؟ او نباید بگوید : آنچه به خاطر دارم و یا دیگران نقل کرده اند با گفتار شما مغایرت دارد ؟ دانشجو نباید با امثال اینگونه تعابیر و بیانات خود ، استادش را مورد خطاب قرار داده (و با چنین لحنهای زننده ای ، خاطر او را بیازارد) . اگر دانشجو می خواهد واقعا و معصومانه اصل و منبع گفتار استاد را بیابد و به اساس و ماءخذ سخنان استاد واقف گردد ، و یا علاقه مند است بداند که چه کسانی با استاد ، هم عقیده و هم سخن هستند و محتوای بیان او را نقل کرده اند ، می تواند منظور خود را با آمیزه لطف و نرمش و با بیانی خوش آیند و دلنشین ابراز نماید تا به هدف خود برسد ، و ضمنا احترام به استاد را نیز رعایت کند . اگر هدف دانشجو در این چون و چراها ، استفاده و بهره گیری از استاد باشد بهتر است در جلسه دیگری غیر از جلسه درس (و یا در جلسه خصوصی) چنین سؤ الاتی را مطرح کند . (علاوه بر این اگر خود را ناگزیر ببیند که در همان جلسه ، پرسش های کنجکاوانه خویش را مطرح کند و چون و چرا نماید) ، شایسته است به جای (چرا) (قبول ندارم) ، لحن خود را تلطیف نموده و بگوید : اگر به ما چنین بگویند ؟ و یا اگر این سخن را قبول نکنیم ؟ و یا اگر از ما سؤ ال کنند (که به چه دلیل چنین می گوئی) ، و یا اگر به ما به طور کلی ، ایراد نگیرند و اشکال کنند ، در پاسخ آنها چه بگوئیم ؟ دانشجو می تواند امثال اینگونه تعبیرات خوش آیند و استفهام آمیز را به جای

تعبیرات زننده و گزنده - در خطاب به استاد - مورد استفاده قرار دهد تا به عنوان فردی علاقه مند به فهم و درک حقیقت و پویای پاسخ صحیح ، تلقی گردد . و بالاخره سؤ ال خویش را با حسن ادب و لطف بیان با استادش در میان گذارد . اگر استاد نسبت به راءی و نظریه و یا استدلال بر مطلبی اصرار می ورزد ؛ ولی آنرا کاملا توضیح نمی دهد تا او مطلب را درست درک کند ، و یا سهوا سخنی ناصواب و نادرست را اظهار نماید نباید شاگرد ، چهره و نگاه خود را از او برگردانده و دگرگون و دژم سازد ، و یا با اشاره ، به دیگران بفهماند که شخصا راءی و نظریه و سخن استاد را مردود می داند ؛ بلکه باید با نگاهی رضایت آمیز و خوش آیند مطلب را از او دریافت کند و در برابر او چهره گشاید . اگرچه استاد ، به علت غفلت و یا نسیان و فراموشی و اشتباه و یا به خاطر نارسائی ذهنی در حال درس در طی سخنان خود ، راءی نادرستی را اظهار کند (در عین حال نباید اشتباه استاد به صورت دستاویز و اشارات توهین آمیز شاگردی برای شاگردان دیگر درآید) ؛ زیرا در جمع جامعه بشری ، تنها انبیاء و اوصیاء و ائمه (علیهم السلام) هستند که از اشتباه و لغزش مصونیت دارند ، (و بشرهای عادی - ولو اینکه واجد مراتب والای علمی هم باشند - گاهگاهی دچار اشتباه و لغزش می شوند) . شاگرد نباید بی محابا و به طور ناگهانی ، حملات خود را به صورت رد و اشکال ، متوجه استاد خویش سازد و او را غافلگیر نماید ؛ زیرا اینگونه رفتارهای زننده غالبا ، صرفا از مردمی سرمی زند که فاقد ادب و نزاکت صحیح می باشند . مثلا اگر استاد به شاگرد بگوید : آیا تو چنین گفتی ؟ و او در پاسخ بگوید نه من چنین چیزی نگفتم . یا استاد بگوید : آیا چنین چیزی ، هدف پرسش تو بوده است ؟ یا چنین مطلبی به خاطر تو گذشت ؟ و شاگرد بگوید : نه ، منظور من چنین چیزی نبوده ، و یا چنین مطلبی از خاطر من نگذشت . و امثال اینگونه تعابیر زننده که در خور برخورد شاگرد با استاد نیست ، نباید آنها را در پاسخ به استاد به کار برد . بلکه با لبانی متبسم و چهره ای دلنشین ، مقصود و هدف پاسخ خویش را همراه با لطف در بیان و تعبیر ، به استاد اعلام نماید . همچنین اگر استاد در مقام استفهام از شاگرد برآید - استفهامی که هدف آن ، اقرار گرفتن از مخاطب و استحکام مطلب است - مثلا- اگر استاد از او بپرسد : آیا تو چنین نگفتی ؟ و یا من...Ş تو چنین چیزی نیست ؟ نباید در برابر استفهام و پرسش های استاد ، با جواب های منفی و امثال آن ، گفته های او را رد کند و بگوید نه : بلکه باید سکوت اختیار نماید و یا مقصود خود را - با بیانی لطیف که در طی آن ، استاد هم منظور او را درک کند - اداء نماید . و اگر شاگرد احساس نمود که باید ناگزیر منظور و گفتار خود را برای استاد توضیح دهد باید در پاسخ به استفهام و سؤ ال استاد بگوید : الآن چنین عرض می کنم . و یا هم اکنون از نظریه خویش بازمی گردم . و بالاخره سخنش را برای استاد اعاده نموده و نظریه تازه خود را عرضه نماید . نباید شاگرد در مقابل استفهام استاد ، گستاخانه بگوید : قبلا هم همان چیزی را گفتم که تو گفته بودی ، یا همان هدفی را در نظر گرفته بودم که تو در نظر گرفته بودی ؛ چون شایسته نیست که شاگرد با این طرز ، به استفهام استاد پاسخ دهد ؛ زیرا چنین تعبیر و بیان ، متضمن رد بر استاد می باشد ، (و به اصطلاح یک نوع توهین ضمنی تلقی می شود) .

۲۳- جبران و تدارک کمبودهای سخن استاد با اشارات لطیف

آئین و وظیفه ای که ذیلا- از آن یاد می شود از نوع همان وظیفه قبلی است ، به این شرح که اگر استاد ، تعلیل و استدلالی را یاد کرد که دارای متمŠ و دنباله ای است ؛ ولی استاد از پی استدلال به شرح این متمم و دنباله نپرداخت . و یا اگر بحث و گفتگوئی را به میان کشید که اشکال و ایرادی در آن به چشم می خورد ؛ لکن استاد این اشکال را مورد بحث قرار نداد . و یا اشکال قابل جوابی را یاد نمود ؛ ولی استاد پاسخ آن را ایراد نکرد ، در چنین صورتی شاگرد حق ندارد (در صدد تدارک کمبودهای سخن استاد برآمده و) این مسائل فراموش شده را به رخ استاد کشیده ، و به تدارک آنها پیشدستی کرده ، و به ذکر متممات سخن استاد به طور جسارت آمیز مبادرت ورزد ؛ و چون استاد نسبت به آنها اهمال ورزید ، گستاخانه آنها را تدارک نماید ؛ بلکه لازم است در جبران این نقائص که در سخنان استاد ، مشهود است با لطیف ترین اشارات و تعبیراتی خوش آیند ، مبادرت ورزد و بگوید : به

پاسخ این اشکال اشاره نفرمودید ؟ و از امثال اینگونه تعابیر استفاده نماید (تا بدینوسیله - در عین حفظ حرمت استاد - پاسخ های لازم را از او دریافت کند) . اگر استاد در برابر چنین درخواستی پاسخ لازم را بیان کرد باید گفت که شاگرد به مطلوب و هدف خویش دست یافته است . و اگر استاد به علل مختلفی - که ممکن است احیانا به مصالح جمعی شاگردان و یا شخص او مربوط باشد - از ذکر پاسخ و تدارک کمبودهای سخن خویش خودداری ورزید ، اولی این است که شاگرد ، سکوت اختیار کند (و سعی نکند در صدد جبران کمبودهای سخن استاد و یا پاسخ از اشکال برآید) ، مگر آنگاه که استاد به او اجازه دهد ، یا با قطع و یقین احساس کند که استاد ترجیح می دهد که او یعنی شاگرد ، کمبودهای سخن استاد را تدارک کرده و پاسخ اشکالات را ایراد نماید . (و بالاخره آنچه را که لازم است - با کسب اجازه از استاد و یا احساس رضایت او - به میان کشیده و مطالب ضروری را مطرح سازد) .

۲۴- رعایت ادب و نزاکت در خطاب به استاد

این وظیفه - که هم اکنون بازگو می کنیم - نیز از نوع همان وظیفه قبلی است . به این معنی که باید شاگرد ، مواظب طرز سخن گفتن خود باشد ، و از به کار بردن تعبیراتی که معمولا توده مردم در گفتگوهای روزمره خود با یکدیگر ، از آن استفاده می نمایند و در خور خطاب به استاد نیست ، خودداری کند ؛ مثل اینکه بگوید : (چته (۳۴۵) ! فهمیدی ! شنیدی ! می دانی ! مرد حسابی ! و امثال اینگونه تعابیر (که تحقیرآمیز می باشد و دون شاءن استاد و مقام و منزلت او است) . همچنین ، شاگرد حق ندارد ، در مقام حکایت و نقل قضیه ای درباره دیگران - نزد استاد خود - به گونه ای سخن گوید که در خور خطاب به استاد نباشد . (و آنگاه که در محضر استاد بسر می برد ، باید تعبیرات خود را تلطیف نماید ؛ چون نقل تعبیر و گفته های خارج از نزاکت دیگران ، و حکایت و بازگو کردن آن ها ، این توهم را در حاضران به وجود می آورد که شاید با خود استاد ، درگیر شده و این تعابیر را درباره او به کار می برد) ؛ با اینکه می دانیم که شاگرد در صدد حکایت است نه شکایت ؛ ولی معذلک باید از بکار بردن چنین تعابیری خودداری کند . فی المثل ممکن است شاگرد - به عنوان حکایت و نقل از دیگران - در محضر استاد بگوید : (فلانی به فلانی گفت : تو بی شرمی ، تو آدم بی خیری هستی ، خیری نزد تو نمی توان یافت ، تو آدم کم فهمی هستی و امثال این نقل ها و سخن ها (که شاگرد با اینکه در مقام حکایت و نقل از دیگران و درباره دیگران چنین سخن هائی را بر زبان می راند ، طرح آن ها در محضر استاد این توهم را به وجود می آورد که گویا در خطاب به استاد ، این تعابیر جسارت آمیز را القاء می کند . لذا شاگرد باید از استعمال چنین تعابیری خودداری نماید) ؛ بلکه اگر می خواهد سخن دیگران را حکایت کند ، باید طبق معمول ، با تعبیری کنائی ، نقل و حکایت را بازگو سازد . مثلا بگوید : فلانی به فلانی گفت : آن آدم ، کم خیر است . نزد آن کس ، خیر را نمی توان یافت . نظر چنین کنایه ای در پاره ای از اخبار نیز جلب نظر می کند ، که کلمه (الابعد ، یا ، البعید)(۳۴۶) در آن ها به کار رفته است و منظور از آن ، کنایه از خویشتن و یا مخاطب می باشد . و یا باید شاگرد در مقام حکایت گفتار دیگران ، در چنین مواردی به جای ضمیر خطاب یا امثال آن ، از ضمیر مغایب استفاده کند . مثلا بگوید : فلانی به فلانی گفت که آدم بدی است و انسان کم خیر و کم حیائی است .

۲۵- نادیده گرفتن سبق لسان و لغزش زبان استاد

اگر استاد ، دچار سبق لسان گشت و زبانش به تحریف کلمه ای ، شتاب گرفت و به علت جابجا شدن حروف کلمه ، واژه و تعبیری از زبان او خارج شد که دارای توجیه و مفهوم مستهجن و زننده ای بود ، نباید عکس العمل شاگرد ، در برابر این گونه لغزش زبانی

استاد ، خنده و استهزاء باشد . او نباید این واژه مضحک استاد را به عنوان دستاویز تمسخر ، تکرار نماید تا به وسیله آن علیه استاد شتاب گیرد و بدو یورش ببرد و به دیگران در مورد سبق لسان استاد چشمک بزند . او باید اساسا کوچکترین اشاره ای به آن ننماید ؛ بلکه ذهنش را بدان مشغول و سرگرم نسازد ، و آن را به قلبش خطور ندهد و حتی باید گوش و هوش خود را از شنیدن و اندیشیدن در آن ، منصرف سازد ، و آن را برای هیچکسی بازگو ننماید . (و بالاخره باید سبق لسان و اشتباه لفظی استاد را ناشنیده گرفته و بکلی فراموشش کند . نباید شاگرد ، متوقع باشد که استاد او هرگز دچار لغزندگی زبان نگردد) ؛ زیرا زبان انسان ، زیاد لغزشکار است . و هیچ بشر عادی از اشتباه و لغزش ، مصونیت ندارد و از آن ، معصوم نیست ، به ویژه در اموری که عذر انسان در آن پذیرفته است نباید انتظار داشت که مردم در مورد آن ها از هر گونه خطاء و اشتباه ، مصون باشند . اگر شاگرد ، لغزش زبانی استاد را دستاویز خنده و تمسخر و بهانه ای برای تحقیر و استهزاء او قرار دهد ، خویشتن را در معرض نومیدی از رحمت خدا و گرفتاری ها و ابتلائات و زیان قرار می دهد ، چنین شاگردی ، سزاوار منع و تهدید و تاءدیب و توبیخ و طرد و ملامت می باشد . علاوه بر همه این مفاسد ، بر عواقب سوء رفتار چنین شاگردی ، خشم خدا و فرشتگان و انبیاء و مقربان ویژه درگاه الهی را باید اضافه نمود ، (به این معنی که او با رفتار دور از نزاکت خویش ، چنین وجودات مقدسی را نیز خشمگین می سازد) .

۲۶- پیشدستی نکردن شاگرد به پاسخ پرسش ها در محضر استاد

نباید شاگرد در شرح و توضیح مساءله ای و یا برای پاسخ به سؤ ال خود(۳۴۷) و یا دیگران بر استاد پیشدستی کند . به ویژه اگر سؤ ال از سوی دیگران مطرح شود ، و استاد نیز در پاسخ به آن ، درنگ نماید باید شاگرد از پیشتازی در جواب در محضر استاد ، خودداری کند (تا از این طریق ، حرمت استاد را حفظ نماید) . شاگرد نباید در پاسخ به سؤ الات ، با استاد به مسابقه پرداخته و با او در پاسخ به آن ها هم‌آوردی کند ، و همدوش با او بدین کار دست یازد ، و خود را با او همطراز سازد . و نیز نباید چنان اظهار نماید که پاسخ ها را می داند ، و یا قبل از استاد پاسخ درست آن ها را بازیافته بود . البته در صورتی که شاگرد بداند که استاد وی علاقه دارد که او پاسخ سؤ ال را در محضر او ایراد کند ، و یا آنکه استاد ابتداء پاسخ به سؤ ال را به او پیشنهاد نماید ، و یا خود استاد از او بخواهد که جواب سؤ ال را در جلسه درس بیان کند ، در چنین شرائطی مبادرت و پیشدستی شاگرد در پاسخ به سؤ الات ، مانعی ندارد .

۲۷- لزوم تمرکز حواس و استماع دقیق به سخنان استاد

شاگرد نباید در ادامه هر نوع سخن و گفتگوی استاد ، وقفه ای ایجاد کند و پیوستگی کلام او را (با حرف زدن خود) از هم بگسلد . او نباید در بیان این مطلب ، بر استاد سبقت گیرد و در خط مشی گفتار او ، خویشتن را در مسیر گفتار او درآورده و با وی هم آوردی کند ؛ بلکه باید درنگ نماید که استاد ، سخن خود را به پایان رساند ، و سپس سخن خود را به میان آورد . آنگاه که استاد با او گفتگو می کند و یا با جمع حاضران جلسه درس ، سرگرم بحث و مذاکره است ، نباید او با شاگردان دیگر صحبت کند ؛ بلکه موظف است سراپا گوش گردد و درس استاد را کاملا- استماع نموده و تمام حواس و قوای خود را به منظور درک و فهم بیان او متمرکز سازد .

۲۸- ارج نهادن به توضیحات استاد

اگر استاد ، حکم مساءله ای ، یا مطلب سودمند و جالب ، و یا حکایتی را بازگو نماید و یا شعری را بسراید ، و شاگرد نیز به این

حکم و نکات و داستان و شعر ، آشنائی قبلی داشته باشد (نباید خود را از اینگونه مطالب ، بی نیاز جلوه داده و از استاد ، روی برگرداند ؛ بلکه) باید به عنوان یک فرد ناآگاه و خالی الذهن و در مقام استفاده با دقت تمام به گفتار استاد گوش فرادهد ، و چنین وانمود سازد که با عطش شدید و علاقه وافری ، خواهان چنان مطالبی می باشد و از شنیدن آنها شادمان است . باید علاقه و دلبستگی خاطر شاگرد به بیان استاد به گونه ای وانمود گردد که گویا در طول زندگانی خویش هرگز چنین حکم و داستان و اشعاری به گوشش نرسیده است . یکی از بزرگان سلف گفته است (۳۴۸) : (گاه چنین اتفاق می افتد که از کسی سخن و حدیثی می شنیدم که خود من ، آگاهی بیشتر و فزونتری از او درباره آن سخن داشتم ؛ ولی چهره و قیافه ام در برابر او چنان بود که گویا به هیچوجه از آن سخن و حدیث آگاهی ندارم (و چنین وانمود می کردم که هم اکنون برای اولین بار آنرا می شنوم) . و همو گفته است : (اگر یک جوان نوپای در علم و حدیث ، حدیثی را با من در میان می گذاشت ، و آنرا بر من می خواند ، من سراپا گوش می شدم و سخنان او را چنان استماع می کردم که گویا اساسا آن حدیث را نشنیده بودم ؛ در حالیکه من - پیش از آنکه این جوان از مادر ، زاده شود - این حدیث را شنیده و دریافته بودم (۳۴۹)) . باری ، اگر استاد - به هنگام آغاز کردن سخن خود - درباره فوائد و نکات مذکور - به شاگرد بگوید : آیا چنین مطالبی را می دانی و در ذهن خود ، چنین ذخائری را اندوخته ای ؟ نباید او در پاسخ به چنین سؤ الی بگوید : (آری) ؛ زیرا او با چنین پاسخ مثبتی ، خود را نسبت به گفتار استاد ، بی نیاز نشان می دهد . و نیز نباید بگوید : (نه) ، مرتکب دروغ می شود ؛ بلکه لازم است (بدون گفتن (آری - یا - نه) در جواب او بگوید : دلم می خواهد از استاد استفاده کنم . یا بگوید : مایلم از زبان استاد بشنوم . یا بگوید : نسبت به این مطلب ، سابقه ذهنی دارم ولی به علت مرور زمان ، جزئیات و دقایق آنرا به خاطر ندارم . و یا اینکه بگوید : اگر من این مطلب و سخن را دوباره از زبان استاد بشنوم به صحت و درستی آن بیش از پیش ، اطمینان حاصل می کنم . او باید از امثال اینگونه سخن ها در پاسخ به استاد استفاده کند . لکن اگر شاگرد ، متوجه گردد که هدف استاد از طرح چنین پرسش این است که می خواهد ببیند آیا شاگرد او چنین مطلبی را در خاطرش حفظ کرده تا بدینوسیله از مراتب سعی و کوشش علمی او شادمان و راضی گردد ؛ و یا در صدد امتحان و آزمایش او است ؛ و لذا به شاگرد پیشنهاد می کند تا گفتار و بیان او را تکمیل نماید و از این رهگذر به میزان حفظ و ضبط مطلب آگاه شود و مقدار کوشش و مساعی تحصیلی او روشن گردد . در چنین اوضاع و احوال ، باید شاگرد در تاءمین هدف و غرض استاد و کسب مراتب رضامندی او به اظهار معلومات خویش ، تن دردهد ، و به پرسش های علمی استاد - به خاطر جلب نظر و رضایت او نسبت به خویشتن - پاسخ مثبت دهد .

۲۹- عدم تکرار سؤ ال های فرساینده و تلف کننده فرصت

سزاوار نیست شاگرد ، راجع به مطالبی که آنها را می داند ، سؤ ال و پرسش خود را درباره آنها تکرار نموده و نکاتی را که قبلا آنها را بازیافته بود راجع به آنها از استاد ، توضیح مکرر را درخواست کند ؛ زیرا تکرار سؤ ال و اعاده درخواست توضیح ، باعث اتلاف وقت و یا احیانا ، موجب دل سردی و افسردگی خاطر استاد می شود . یکی از بزرگان سلف گوید(۳۵۰) : (((اعادة الحدیث اشد من نقل الصخر))) دوباره گوئی سخن و حدیث ، از جابجا کردن تخته سنگهای سنگین ، گران تر و طاقت فرساتر است . نباید شاگرد در استماع سخنان استاد و توجه و التفات به بیان او سهل انگاری و کوتاهی کند ، و یا ذهن خود را - به هنگام گفتار استاد - به فکر و اندیشه و یا گفتاری دیگر ، سرگرم سازد ، و مآلا ناگزیر گردد که از استاد درخواست کند تا دوباره ، گفتار درسی را اعاده نماید . (طرح چنین درخواست نابجائی - که از قصور و یا تقصیر و سهل انگاری شاگرد از لحاظ استماع به سخنان استاد ، ناشی می شود -) نوعی اسائه ادب به ساحت مقدس استاد است ؛ (چون او به سخنان استاد اهتمام نورزیده ، و به بیان او گوش فرا نداده و بدینوسیله ، محضر درس استاد را سبک برشمرده است . علاوه بر اینکه شاگرد - با چنین سهل انگاری - مرتکب خروج از

ضوابط نزاکت شده ، و موجبات تضییع اوقات دیگران را نیز فراهم می آورد ، دیگران و افرادی که از آغاز درس ، حواس خود را در نیوشیدن سخنان و بیانات استاد ، متمرکز ساخته و کاملا آنرا درک کرده اند ، و به خاطر سهل انگاری شاگرد پریشان کار ، ناگزیر به استماع دوباره بیانات استاد می گردند) . بنابراین باید شاگرد کاملا به سخن استاد گوش فرا دهد ، و از آغاز گفتار استاد ، ذهن خود را برای شنیدن و نیوشیدن بیان او ، آماده و مجهز سازد . برخی از استادان در برابر درخواست اینگونه شاگردان مسامحه کار ، تسلیم نمی شدند ، و به برآورده ساختن درخواست آنان در تکرار درس ، وقعی نمی نهادند ؛ بلکه بر آنها بانگ می زدند و بر سر آنها فریاد می کشیدند ، و از اظهار درخواست آنها جلوگیری می کردند ، تا بدینوسیله ، آنها را کیفر داده (و در نتیجه ، ناگزیر گردند در جلسات دیگر از بذل جهد برای استماع سخنان استاد ، دریغ نورزند) . ولی باید این نکته را یادآور شویم که اگر شاگرد – به علت دوربودنش از استاد در جلسه درس – نتوانست کاملا سخن او را درک کند ، و یا علیرغم اقبال و کوششی که در استماع بیانات استاد ، مبذول داشته – به علت نارسائی و قصور استعداد – از درک و فهم مطلب محروم مانده است ، می تواند از استاد درخواست کند که آن مطلب و یا توضیح و تفهیم آن را اعاده نماید . البته باید این درخواست را پس از آنکه عذر خویش را به عرض استاد رساند و از او پوزش خواهی نمود ، در طی تقاضا و سؤ ال لطیفی بر استاد عرضه کند .

۳۰– سؤ ال به موقع شاگرد

نباید شاگرد ، بیجا و نابهنگام خود ، راجع به موضوعی از استاد سؤ ال کند . (یعنی سعی نماید که به موقع و در جای خودش ، پرسش را مطرح سازد) . اگر شاگرد ، پرسشی را بی موقع مطرح کند برای شنیدن پاسخ آن ، هیچ حقی ندارد . ولی اگر بداند که استاد از این سؤ ال بی موقع او ناراحت نمی شود ، طرح آن سؤ ال ، بلامانع است . لکن بهتر این است که از چنین پرسشهای بی موقع – ولو آنکه استاد هم راضی باشد – خودداری کند . شاگرد نباید در پرسش خود به گونه ای اصرار ورزد که استاد را آزرده خاطر و دلسرد و منزجر سازد . آری او نباید سؤ الات خود را در میان راه برای استاد مطرح نماید ؛ (بلکه باید آنقدر صبر کند) تا استاد به مقصد برسد ، (و سپس سؤ الات خود را در مقصد و محلی که در آنجا جلوس می کنند ؛ در میان گذارد) . گویند یکی از استادان برجسته به شاگردان و دانشجویان ، توصیه می کرد که در برخی از اوقات – راجع به مسائل دین – از من سؤ ال نکنید : ۱– آنگاه که راه می روم . ۲– زمانی که با مردم ، سرگرم گفتگو هستم . ۳– وقتی که سرپا ایستادم . ۴– موقعی که برای استراحت ، به چیزی تکیه کرده ام ؛ زیرا انسان در چنین مواقعی از تمرکز حواس و اندیشه ، محروم است و نمی تواند فکر خود را در جهت اداء مطلب ، متمرکز سازد . فقط در آن موقعی از من پرسش کنید که بهترین زمان تجمع حواس و تمرکز اندیشه ها به شمار می آید (و آن هم عبارت از زمانی است که با آمادگی کامل ، جلوس کنم ، و از تمام وجود و قوایم در جواب به سؤ الات شما استفاده نمایم) .

۳۱– دلنشین بودن سؤ ال شاگرد

آنگاه که استاد بر سر حال و نشاط است و در حال فراغ خاطر و آمادگی لازم بسر می برد باید شاگرد وقت را غنیمت شمرده و سؤ ال خود را در میان گذارد و در کیفیت سؤ ال خود ، لطف بیان و دلنشین بودن آنرا از نظر دور ندارد ، و با دقت و طرز خوش آیندی از استاد ، درخواست پاسخ نماید تا پاسخ درست را از او دریافت دارد . (و یا استاد پاسخ درستی برای او بیان کند) . رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود : (رعایت اعتدال و توازن در هزینه زندگی و مصرف سرمایه مالی در طریق تاءمین حوائج روزمره ، نیمی از ضروریات زندگی را ضمانت می کند . اظهار محبت نسبت به مردم ، نیمی از عقل و اندیشه و خرد انسان

را تشکیل می دهد . پرس و جوئی که با لطف و اندیشه توءام است ، نیمی از علم و دانش انسان را سامان می بخشد(۳۵۱)) .

۳۲- نباید از سؤ ال و پرسش - و خاطر شرم و حیاء دریغ ورزید

شاگرد نباید - در مورد مسائل و مشکلات پیچیده علمی - از پرسش نمودن ، احساس شرم و حیاء کند ؛ بلکه باید با کمال جراءت و شهامت از استاد خود در مورد آن مسائل ، توضیح کامل را درخواست کند ؛ چون ظرافت و تنکی چهره به هنگام پرسش ، سرانجامش نقصان و ضعف و کم توانی علمی است . و کسی که به اصطلاح با چهره نازک نارنجی و شرم آلود سؤ ال خود را مطرح می کند ، نقص و کمبودهای علمی او به هنگام گردهم آئی مردم با او ، پدیدار می شود . امام صادق (علیه السلام) فرمود : (دانش دینی و بینش الهی ، همچون خانه (و خزینه و گنجوری است) که بر در آن قفل نهادند ؛ کلید این قفل عبارت از سؤ ال و پرسش است) (۳۵۲) (که چنین کلیدی ، همه ابواب را فراسوی انسان در برابر ذخائر علمی می گشاید) .

۳۳- شهامت شاگرد در اعتراف به عدم درک مطلب علمی

اگر استاد - درباره یک مطلبی که هدف آن برای شاگرد کاملا واضح و روشن نیست - سؤ ال کند ، مثلا به او بگوید : آیا مطلب را فهمیدی ؟ نباید در پاسخ او بگوید : آری فهمیدم ؛ زیرا با چنین پاسخی ، مرتکب دروغ شده ، و نیز از درک و فهم سخن صحیح استاد ، محروم می ماند ؛ (چون اگر بگوید نفهمیدم استاد برای او توضیح می دهد ، و بدین طریق کمبود و نارسائی درک و فهم خویش را جبران می نماید) . شاگرد نباید از اظهار عدم اطلاع و اعتراف به عدم درک مطلب ، احساس شرم و حیاء کند ؛ زیرا اگر او با شهامت به قصور و عدم درک خود اعتراف نماید و خواهان توضیح مطلب و اثبات آن گردد از رهگذر آن ، مصالح آنی و آتی خویش را تاءمین می کند . اما مصالح آنی : چون او بدینوسیله در صدد پاسداری و صیانت مطلب علمی برآمده ، و خود را از دروغ و نفاق و دوروئی حفظ می کند ؛ از آنجهت که درباره مساءله ای که کاملا- آنرا درک نکرده است اظهار بی اطلاعی می نماید . نتیجه و بازده چنین اعتراف شهامت آمیز ، این است که استاد را به اهتمام خویش در فهم ، و گرایش و تمایل علمی خود ، معتقد می گرداند ، و بالاخره می فهمد که چنین شاگردی از درایت و کمال عقل و تقوی و خویشتن داری ، برخوردار می باشد . اما مصالح آتی : چون در سایه این اعتراف ، موفق به جبران کمبود فهم و درک علمی خود گردیده ، و حق و صواب در قلبش جایگزین و پایدار شده ، و به چنین شیوه و روش رضایت آمیز و خوی خوش آیندی ، معتاد و ماءنوس می شود ، (و در مسیر زندگانی خود همواره گامهای استواری در جهت حق و صواب برمی دارد) . خلیل بن احمد عروضی می گوید : موقف و جایگاه جهل و نادانی ، میان حیاء و خودبینی و استنکاف و استکبار است ، (افراد خجول و کم خودبین و مستکبر ، همواره در جهل و نادانی متوقفند و نمی توانند از چنین قرارگاه ابهام آمیزی برخیزند ، و گامهای خود را برای سیر به سوی هدف علمی به حرکت درآورند)(۳۵۳) .

۳۴- ایجاد آمادگی برای سرعت انتقال در فهم سخن استاد

باید ذهن شاگرد در جهت خواسته های استاد و در محضر او ، آنچنان دارای آمادگی باشد که اگر به وی دستوری دهد ، و یا راجع به مطلبی از او پرسش کند ، و یا به چیزی اشاره نماید (در اطاعت از امر استاد و پاسخ به پرسشها و انجام خواسته های او آنچنان مهیا و حاضرالذهن باشد) که استاد را به تکرار مطلب و اعاده سخن وادار نسازد ؛ بلکه باید به سرعت ، نظر استاد را دریافته ، و حق مطلب را بدون لحظه ای تاءخیر و تاءمل ، اداء کند ، و استاد را به دوباره گوئی نکشاند .

۳۵- رعایت نزاکت و ادب در اخذ و عطاء

اگر استاد ، چیزی به شاگرد اعطاء کند باید با دست راست خود ، آنرا دریافت نماید . و اگر می خواهد چیزی به استاد تقدیم نماید باید با دست راست خود آنرا به استاد تقدیم کند . و اگر برگ و نبشتاری در اختیار استاد قرار می دهد که باید فی المثل آنرا بخواند ؛ یا قصه و داستانی طی آن آمده باشد ، باید آنرا باز کرده و سپس آنرا به استاد تقدیم کند . و هنگام تقدیم آن به استاد ، نباید پیچیده و تاشده باشد . اگر شاگرد با قاطعیت و یا به احتمال قوی احساس کند که استاد ترجیح می دهد که نامه و نبشتار به صورت تاشده و پیچیده به او تقدیم گردد تقدیم آن به همین صورت اشکالی ندارد . اگر شاگرد ، نوشته ای را - (که هنوز مرکب آن خشک نشده است) - از استاد دریافت کند باید آنرا هرچه زودتر همانطور که باز است و استاد ، آن را خاکستر مالی (۳۵۴) نکرده است ، و آنرا به اصطلاح تا ننموده ، از دست او بگیرد ، و سپس آنرا تا کند . و اگر مرکب آن خشک نشده ، آنرا خاکستر مالی نماید . اگر می خواهد نبشتار و کتابی را در دسترس استاد قرار دهد باید آن را به صورتی آماده برای باز کردن و خواندن ، به استاد تقدیم کند تا او را به برگرداندن و وارونه ساختن آن نیازی پیدا نکند ، (یعنی به صورت سر و ته به استاد تقدیم نکند) . اگر هدف شاگرد در تعلیم نوشته و کتاب به استاد ، چنان باشد که استاد ، جای معینی از آنرا باز کند و بدان بنگرد ، باید در حین تقدیم آن به استاد ، کتاب را - به صورت باز و آماده - در اختیار او قرار دهد ، و جای مطالعه و نگاه کردن استاد را نیز مشخص سازد . شاگرد نباید هیچ چیز - اعم از کتاب یا برگ کاغذ و امثال آنرا - به طرف استاد پرت کند و نزد او بیندازد . اگر میان او و استادش فاصله ای باشد ، دستش را به طرف استاد دراز نکند ؛ (بلکه خود را به استاد نزدیک ساخته و اخذ و اعطاء خود را تواءم با ادب و نزاکت انجام دهد) . و همچنین در صورت فاصله داشتن با استاد ، او را وادار نسازد که دستش را برای اخذ یا اعطاء چیزی ، دراز کند ؛ بلکه او باید از جای خود برخیزد و به طرف استاد برود ، و خود را بر روی زمین نکشد و روی زمین ، پس و پیش نرود ، (و ضمن حفظ حریم استاد ، خویشتن را به او نزدیک سازد) . اگر شاگرد - برای گرفتن و یا دادن چیزی به استاد - از جای خویش برمی خیزد ، و یا نزدیک او و در برابرش جلوس می کند ، نباید خود را زیاده از حد به او نزدیک سازد . او نباید دست یا پا و یا عضوی از اندام و یا لباس خود را بر روی لباس و یا بساط و مسند استاد و امثال آن قرار دهد . چنانکه پیش از این در این مقوله ، مطالبی را یاد کردیم .

۳۶- رعایت نکته های باریکتر از مو ، در ارج نهادن به مقام استاد

آنگاه که شاگرد می خواهد قلمی را به استاد تقدیم نماید که با آن چیزی بنویسد ، باید قبل از تقدیم به استاد ، قلم را آماده ساخته و اوصاف و شرائط آنرا کاملا وارسی نموده و دو سوی نوک آنرا - در صورتی که بهم پیوسته باشد - از هم بشکافد . (۳۵۵) در صورتیکه شاگرد ، بخواهد دواتی را در حضور استاد قرار دهد باید آنرا از غلاف بیرون کشیده و به صورت مهیا و آماده برای نوشتن ، در دسترس او گذارد . اگر چاقو و قلمتراشی در اختیار استاد قرار می دهد ، لبه و تیغه و یا دسته آنرا در حالیکه تیغه را به دست گرفته به طرف استاد نگیرد ؛ بلکه به صورت عرضی و در جهت پهنا ، چاقو را به طرف استاد بگیرد ، و لبه تیز چاقو را به طرف خود قرار دهد ، و طرف دسته چاقو - یعنی آن قسمت نزدیک به تیغه - را به دست گرفته و دسته آنرا در سمت راست گیرنده آن (یعنی استاد) نگاهدارد . (این ملاحظات دقیق و نکات باریکتر از مو ، نمایانگر لزوم ارج نهادن به مقام استاد در تعالیم اسلامی است که حتی دورافتاده ترین و فراموش شده ترین مسائل اخلاقی مربوط به رابطه شاگرد و استاد ، با باریک بینی ها و موشکافی های جالب توجهی ؛ مورد عنایت و اهتمام می باشد) .

۳۷- حفظ حریم استاد بهنگام جلوس و اقامه نماز

آنگاه که شاگرد می خواهد سجاده نماز را در اختیار استاد قرار دهد تا روی آن نماز بخواند ، باید آن را باز کند . ولی بهتر این است که آن را برای استاد ، روی زمین بگستراند ؛ البته در موقعی که استاد ، قصد خواندن نماز را داشته باشد . یکی از دانشمندان گفته است : (اگر بر روی سجاده نقش و نگار و تصویر محراب باشد تصویر را باید - در صورت امکان - در جهت قبله قرار دهد . و اگر باید سجاده به صورت تاشده ، مفروش گردد لازم است دو طرف آن را در طرف چپ نمازگزار (یعنی استاد) قرار دهد) . نباید شاگرد در حضور استاد بر روی سجاده نشسته و یا بر روی آن نماز گزارد . البته این دستور در صورتی لازم الاجراء است که پاک و مکان طاهری برای نماز گزاردن او وجود داشته باشد . (در چنین وضعی شایسته نیست که شاگرد روی سجاده خاص به خودش اقامه نماز کند . ولی در غیر این صورت ، هیچ مانع اخلاقی برای نماز گزاردن شاگرد بر روی سجاده شخصی خودش وجود ندارد) . اگر مردم زمان بر حسب رسم معمول و متداول - برای نماز گزاردن - سجاده را به همراه خود برمی دارند ، و از آن برای اقامه نماز استفاده می کنند شاگرد هم می تواند مانند استاد ، سجاده ای را همراه خود بردارد و روی آن نماز بخواند ، و طبق رسم معمول عمل کند . اما اگر مساءله همراه گرفتن سجاده و استفاده از آن برای نماز ، به عنوان شعار مترفعان و همرنگی با رفتار بزرگ منشان تلقی گردد ، به کار گرفتن چنین بساط مترفعانه و بزرگ منشانه ، در خور دانشجو و طالب علم نمی باشد ؛ چنانکه این وضع در پاره ای از بلاد مرسوم است که مترفعان و بزرگ منشان ، سجاده مخصوصی را همراه خود گرفته و از آن برای نماز استفاده کنند .

۳۸- کوشش های بی دریغ شاگرد نسبت به استاد

اگر استاد از جای خویش برخیزد ، باید شاگرد در جمع کردن و گرفتن بساط و سجاده استاد ، بر دیگران پیشدستی کند . در صورتی این اقدام و مبادرت ، لازم است که سجاده استاد ، قابل حمل بوده و معمولا آن را جمع آوری می کنند . باید شاگرد (به خاطر احترام به استاد) در صورت نیاز او دست یا بازوی استاد را قبل از دیگران بگیرد . اگر استاد اخلاقا احساس زحمت و دشواری روحی ننماید می تواند شاگرد قبل از اقدام دیگران ، کفش او را پیش پای وی قرار دهد . باید هدف و آماج این همه تذلل و رفتار فروتنانه شاگرد ، به گونه ای انجام گیرد که هدف شاگرد در مسیر خدمت به استاد و رفع حوائج او ، جویائی تقرب به خدا باشد . یکی از بزرگان گفته است : (هیچ فرد شریف و بزرگوار ، دریغ و استنکاف و مضایقه را در چهار مورد ، روا نمی داند ، هر چند این فرد ، امیر و فرمانروا و دارای شخصیتی برجسته باشد : ۱- برخاستن از مکان و مجلس به منظور احترام به پدر . ۲- خدمت نمودن به استاد و دانشمندی که انسان از محضر او مستفیض می گردد ، و از او علم می آموزد . ۳- سؤ ال و پرسش درباره مطلبی که از آن ها آگاهی ندارد . ۴- خدمت به میهمان و پرستاری از او) . (۳۵۶)

۳۹- بی بند و بار نبودن شاگرد از لحاظ جلوس در محضر استاد

شاگرد باید به هنگام قیام استاد ، از جای خویش برخیزد . و تا آنگاه که استاد در حال قیام و ایستاده به سر می برد در جای خویش ننشیند . او نباید هنگامی که استاد ایستاده و یا نشسته است ، بر روی زمین دراز بکشد . و به پهلو بخوابد . و اصولا شاگرد نباید در هر وضع و کیفیتی در محضر استاد دراز بکشد و بخوابد . مگر آنگاه که وقت خوابیدن در رسد و استاد به او اجازه خوابیدن بدهد . ولی بهتر این است که قبل از خوابیدن استاد ، به خوابیدن روی نیاورد . اگر استاد به وی امر کند که بخوابد باید پیش از خوابیدن استاد ، از دستور او اطاعت نماید و خوابیدن را برای خود ، روا بیند .

۴۰- باید حرکت و راه رفتن در معیت استاد ، نمایانگر احترام و محبت به او باشد

هنگامی که شاگرد در معیت استاد گام برمی دارد - اگر این همراهی و همگامی در شبانگاه انجام گیرد - باید در جلو و پیشاپیش استاد راه برود . و اگر در روز روشن باشد باید در پشت سر استاد حرکت کند . (البته موارد استثنائی برای این ضابطه اخلاقی وجود دارد) : یکی از این موارد ، عبارت از این است که استاد و یا شاگرد با رعایت این ضابطه ، دچار زحمت گردند و یا خود استاد ، دستور دهد که شاگرد در پشت سر یا پیش روی او حرکت کند . در این گونه موارد - به خاطر امتثال و اطاعت از امر استاد و رهائی از رنج های بیهوده - تخلف از این ضابطه هیچ گونه اشکالی ندارد . لازم است شاگرد در مسیر و راه های ناشناخته - که ممکن است در طی این مسیر احیانا با گل و لای و گودال و فرو رفتن در لجنزار مواجه شوند - در پیش روی استاد حرکت کند . و همچنین در مسیرهای خطرناک نیز باید شاگرد در جلوی استاد راه برود . شاگرد باید سعی کند که در حین راه رفتن ، دامن جامه و لباس استاد را با آب و رطوبت و گل و لای زمین آلوده و تر نسازد . و اگر استاد برای حفظ و پاک نگاه داشتن لباس خود از ترشحات زمین ، دچار زحمت می گردد ، باید شاگرد با دست خود از جلو و یا عقب ، دامن لباس استاد را برگیرد تا آلوده و تر نشود . اگر شاگرد - بر حسب وظیفه اخلاقی - پیشاپیش استاد حرکت کند باید نگاه خود را از او برنگیرد ، و لحظه به لحظه نگاه خویش را به استاد ، معطوف ساخته و برگردد ، و به او نگاه کند (تا از امنیت و سلامت او همواره آگاه و باخبر باشد) . هرگاه شاگرد - به تنهائی - در معیت استاد باشد ، و یا استاد در حین راه رفتن با او گفتگو نماید و هر دو زیر سایه قرار داشته باشند ، باید شاگرد - همچون ماءموم نسبت به امام - در جانب راست استاد قرار گیرد ، و طرف چپ او را آزاد و خالی گذارد تا استاد در انداختن آب دهان و یا اخلاط سینه ، در زحمت و تنگنا قرار نگیرد . عده ای می گویند : باید شاگرد - در چنین حالاتی - در جانب چپ استاد راه برود ، و اندکی از او جلو افتد تا بتواند به استاد بنگرد . و آنگاه که شخصی به استاد نزدیک می شود و یا یکی از بزرگان ، آهنگ خدمت او را داشته باشد - در صورتی که استاد متوجه این مطلب نشود - باید شاگرد ، او را به این موضوع ، واقف و آگاه سازد . شاگرد نباید جز در موارد ضروری و یا دستور و اجازه استاد ، در جنب استاد و همردیف با او حرکت کند و شانه به شانه استاد بساید . اگر پیاده و یا سوار بر مرکب ، حرکت می کنند با شانه و یا رکاب خود ، نباید استاد را بیازارد ، و از برخورد با جامه و لباس استاد بر حذر باشد . شاگرد باید در حین حرکت ، در فصل تابستان ، استاد را در جهت سایه قرار داده و در فصل زمستان ، مسیر حرکت استاد را در جهت تابش آفتاب تعیین کند . و در محله ها و آبراهه هائی که سنگچین شده و امثال آنها ، کنار دیوار را برای تعیین مسیر حرکت استاد ، آزاد گذارد . او باید طوری مسیر استاد را آزاد گذارد که تابش خورشید - به هنگام نگاه و التفات او به شاگرد - چهره وی را نیازارد . شاگرد نباید میان استاد و کسی که با او در حال گفتگو است ، حرکت کند . او باید در جلو و یا پشت سر آنها حرکت نماید ، و خود را زیاده از حد به آنها نزدیک نسازد ، و به سخنان آنها گوش فرا ندهد ، (و به اصطلاح : استراق سمع نکند) ، و به آنها ننگرد . و اگر به او اجازه ورود در بحث و گفتگوی خود دادند باید در کنار آنها قرار گرفته و میان آنان ، فاصله و جدائی نیفکند . اگر دو شاگرد ، همراه استاد حرکت کند و استاد ، آنانرا در دو طرف خویش قرار دهد ، شایسته است که شاگرد مسن تر و بزرگتر در جانب راست استاد قرار گیرد . و چنانچه استاد ، هر دو را در طرفین خود قرار ندهد ، باید شاگرد مسن تر و بزرگتر در جلو ، و شاگرد کم سالتر و کوچکتر در پشت سر او حرکت کنند . اگر شاگرد در میان راه با استاد ، برخورد کند باید با آغاز کردن و سلام و تحیت ، به او ادای احترام نموده ، و در صورتی که استاد ، دور باشد آهنگ رفتن به سوی او نموده و خود را به وی نزدیک سازد ، و او را از دور با صدای بلند نخواند ، و یا از پشت سر و یا از راه دور به او سلام نکند ؛ بلکه خود را نزدیک ساخته و سلام و تحیت خویش را با صدای معمولی و متعارف ، تقدیم استاد نماید . بعد از چنین برخورد خوش آیند و جالب ، و یا در هر شرائطی اگر استاد و شاگرد ، آهنگ حرکت نمایند نباید شاگرد ، آغاز کردن به حرکت در

مسیری را به استاد پیشنهاد کند ؛ بلکه باید با نظرخواهی از استاد ، و بر طبق صوابدید او آهنگ حرکت و سیر در مسیری را آغاز نمایند . و در صورتیکه استاد از او نظرخواهی کند باید ادب را از نظر دور ندارد ، یعنی آغاز حرکت در مسیر را به نظر استاد واگذار سازد . مگر آنگاه که استاد از شاگرد در مساءله پیمودن راه ، نظرخواهی و مشورت کند ، در چنین صورتی اظهار نظر شاگرد ، اشکال اخلاقی ندارد . اگر راءی استاد در پیمودن طریق و مسیر خاصی ، از دیدگاه شاگرد درست به نظر نرسد ، باید نظر خود را با لطف و حفظ نزاکت و ادب ، به استاد اظهار کند . مثلا بگوید : (ظاهرا مصلحت در این است که از این مسیر حرکت کنیم) . او نباید در مقام رد نظر و راءی استاد بگوید : (من ، چنین نظر می دهم ، و یا حق و صواب ، چنین می باشد) . (در پایان این بخش) باید یادآور گردیم : این آداب و آئینهای اخلاقی - که باید شاگرد درباره استاد و معلم خویش آنها را رعایت کند - پاره ای از آنها و یا مهمترین قسمت آن ، مبتنی بر متون و نصوص دینی - اعم از قرآن و حدیث - می باشد . سایر آداب و آئینهای علم آموزی و ضوابط مربوط به روابط اخلاقی استاد و شاگرد نیز از یکی از طرق استنباط ، استخراج شده است ، همان طرقی که احکام دینی ، بر آن مبتنی می باشد . یکی از آن احکام عبارت از مراعات و پاسداری و رعایت عادات و خویهای سنجیده و استوار و حساب شده مربوط به کیفیت روابط استاد و شاگرد است . خداوند متعال است که موجبات توفیق آدمی را فراهم می آورد .

نوع سوم : آداب و وظائف شاگرد در دانش آموختن و قرائت درس

۱- ضرورت حفظ کردن قرآن کریم یا نخستین و اساسی ترین ماده درسی شاگردان

مهمترین وظیفه شاگرد - که از لحاظ اهمیت در درجه نخست قرار دارد - این است که قبل از هر گونه اقدامات تحصیلی - با دقت و اهتمام ویژه ای به حفظ ، و به خاطر سپردن دقیق و درست قرآن کریم و کتاب خداوند عزیز ، فعالیت درسی و تحصیلی خود را آغاز کند ؛ زیرا قرآن کریم ، اساس و بنیاد همه علوم و دانشها می باشد ، و معارف آن پرارزش ترین معارف انسانی است . دانشمندان سلف ، علم فقه و حدیث را منحصرا به کسانی تعلیم می دادند که حافظ آیات قرآنی بوده اند . اگر شاگرد ، دست اندر کار حفظ قرآن گردد ، باید سعی کند خویشتن را سرگرم کارهائی دیگر نسازد که منجر به نسیان و فراموشی پاره ای از قرآن شود ، و یا احیانا زمینه هائی در ذهن او فراهم آید که قریبا بخشی از قرآن از حافظه و خاطر او زدوده شود ؛ بلکه باید همواره استمرار و همبستگی خود را با خواندن و مرور قرآن ، حفظ کند . به اینصورت که هر روز یا هر چند روز و یا در هر روز جمعه یک جزء از قرآن را همواره و برای همیشه تلاوت کند . شاگرد باید پس از حفظ کردن قرآن ، تفسیر و سایر علوم مربوط به قرآن را دقیقا و درست فراگیرد . و سپس درباره هر علم و فن ، کلیات و فشرده ای از آنها را حفظ کند ، به گونه ای که صدر و ذیل آن فنون را بشناسد ، و در فراگرفتن کلیات فنون و صناعت های علمی ، فنون مهمتر را به ترتیب بر فنون دیگر ترجیح دهد . و ما - ان شاء الله - تحت عنوان (خاتمه) ، راجع به ترتیب علوم و فنون ، مطالبی را به تفصیل بازگو خواهیم کرد تا مراتب اهمیت علوم و درجه آنها از لحاظ ترتیب و تقدیم و تاءخیر ، مشخص گردد . باید شاگرد پس از طی این مراحل ، به عرضه کردن معلومات خود بر استاد و درخواست شرح و گزارش این معلومات و محفوظات از اساتید ، سرگرم گردد . او باید در هر فنی به استادانی مراجعه و تکیه کند که از لحاظ تحقیقات و تحصیلات مربوط به آن فن ، بر دیگران برتری و فزونی داشته باشند . چنانکه برای شاگرد ، میسر باشد که شرح و گزارش دروس را در تمام روزهای هفته از استاد فراگیرد باید همین کار را انجام و ادامه دهد . و در غیر اینصورت موظف است به اندازه امکانات و حداقل ممکن ، اکتفاء نماید . و ما در این زمینه در سلسله بحثهای گذشته ، مطالبی را یاد کردیم .

۲- باید مطالعات و اشتغالات علمی شاگرد ، در خور فهم و استعداد او باشد

شاگرد و دانشجو باید در مطالعه و بررسی های علمی خود ، به همان مقداری اکتفاء کند که قدرت درک و فهم و استعداد او ، توانائی برداشت آن ها را دارا بوده ، و ضمنا ذهن و هوش او بدآنها تمایل داشته باشد . او نباید طبع و قوای ذهنی خود را در این رهگذر ، متنفر و خسته و فرسوده سازد ، و نیز نباید به مطالبی که فکر و قوای دماغی او را پریشان می کند ، و ذهن او را دچار سرگشتگی و حیرت می نماید - مانند کتابهای متعدد و آثار متنوع و متفرق - سرگرم شود . که این کار ، وقت او را ضایع نموده و ذهنش را پریشان می کند . در قرائت کتب و یا فراگرفتن کلیات فنون ، کار و کوشش خود را ناتمام نگذارد تا به قاطعیت و یقین و استحکام فهم ، نسبت به آن کتب و یا آن فنون نائل شود . و این امر بدان جهت است که از اشتباه و لغزش مصون مانده و دچار جابجا شدن در مورد کتب و فنون علمی نگردد ؛ چون لغزش و اشتباه و از این شاخه به آن شاخه پریدن ، موجب تضییع عمر و ناکامی شاگرد می شود . اشتغال به قرائت کتبی که اختلافات عقلی و امثال آن در آن مطرح است - قبل از آنکه شاگرد ، فهم و درک خود را درباره آن مسائل ، تکمیل کند و راءی و نظریه او بر اساس حق و درستی ، استوار شود ؛ و ذهن و مایه های علمی او برای فهم پاسخهای پیچیده ، آمادگی کامل کسب کند - این اشتغال ، از جمله همان کارهائی است که ناکامی و عدم موفقیت را برای او به ارمغان می آورد . البته این موضوع نسبت به اشخاص مختلف ، متفاوت است : (گروهی از افراد ، چنین توانائی را دارا هستند ، و عده ای فاقد آن می باشند) . و هر کسی خویشتن را بهتر از دیگران می شناسد ، (و می تواند راه و روش ویژه و مناسبی را در اشتغالات علمی خودش انتخاب کند) .

۳- تصحیح درس و معلومات قبل از اندوختن آن در حافظه

شاگرد قبل از آنکه درس خود را حفظ و از بر کند ، باید به تصحیح دقیق آن در نزد استاد خویش و یا هر فرد دیگری - که استاد ، او را برای اینکار تعیین می کند و می تواند او را یاری دهد - اهتمام ورزد . و سپس به حفظ و از بر کردن دقیق ، سرگرم شود و محفوظات خود را به خوبی و درستی تکرار نماید . او باید اوقات معینی را برای مواظبت و نگاهبانی از محفوظات خویش اختصاص دهد ، و خویشتن را در چنین اوقاتی ، متعهد سازد که اندوخته های حافظه خویش را بررسی کند تا ثبات و پایداری این محفوظات کاملا ضمانت گردد . و بالاخره باید این مساءله را - به خاطر حفظ استمرار و پیوستگی محفوظات علمی - دقیقا رعایت کند ، به گونه ای که همواره در ذهن او با وضع مطلوبی ، محفوظ بماند . شاگرد نباید به هیچوجه - (کتابی را) از پیش خود و بدون تصحیح و جبران اشتباهات آن در نزد استاد و یا دیگران - مستقلا حفظ کند ؛ زیرا این کار (بدون پشتوانه تصحیح آن در نزد استاد) ، به تصحیف و تحریف کتاب و یا مطالب علمی آن منجر می شود . پیش از این ، هشدار دادیم که علم و دانش را نمی توان (مستقلا و استاد نادیده) در کتب و نوشته ها جستجو کرده و آن را به دست آورد ؛ (زیرا اخذ معلومات و فراهم آوردن معارف و دانش ها از کتاب - منهای استاد - نه تنها معلومات صحیح در اختیار شاگرد قرار نمی دهد ؛ بلکه) از زیانبارترین تبهکاری های علمی به شمار می آید . بخصوص در علم فقه (که اگر شاگرد ، در این علم و یا اساسا سایر علوم دینی ، راءسا و بدون استاد ، دست اندر کار بررسی و مطالعه آنها گردد . قهرا معلومات لغزنده و لغزاننده و اشتباه آمیزی را در انبار ذهن خویش ، تثبیت و ذخیره می کند ، و او نیز به نوبه خود ، همین معلومات غلط را در اذهان دیگران جایگزین و خوش نشین می سازد . آیا هیچ مفسده ای به پایه مفسده معلومات ناقص و اشتباه آمیز در اذهان مردم می رسد ؟)

۴- باید جبران لغزش های استاد تواءم با حفظ حرمت او صورت گیرد

شاگرد باید همزمان با قرائت درس ، قلم و دوات و چاقو و قلم تراش را - به منظور تصحیح و ضبط تصحیحات لغوی و یا تصحیح

اعراب – همراه خود داشته باشد . اگر استاد ، طرز تلفظ شاگرد را درباره لغت و واژه ای تخطئه کند و خود شاگرد – به قطع و یقین و یا به احتمال قوی – تخطئه استاد را ناروا و نادرست تلقی نماید ، باید تلفظ صحیح آن لغت را با ذکر عبارت قبلی ، برای استاد تکرار کند تا استاد متوجه ضبط صحیح آن لغت گردد . و یا آنکه تلفظ صحیح آن لغت را به صورت استفهام و پرسش عرضه نماید ، (و بدینطریق ، استاد را به جبران اشتباهش رهنمون گردد) ؛ چون ممکن است استاد سهوا و یا به خاطر لغزندگی زبان و شتابزدگی در بیان – به علت غفلت – دچار چنین اشتباهی شده باشد . (باید شاگرد برای تصحیح این اشتباه ، از لطف بیان و گفتار محبت آمیز خویش ، استمداد جوید ، و ضمن احترام به استاد ، او را متوجه لغزش خود سازد) . نباید شاگرد برای جبران اینگونه اشتباهات لفظی استاد ، (آمرانه و جسارت مآبانه) بگوید : (خیر چنین نیست ؛ بلکه باید اینگونه تلفظ نمود) . باری ، اگر استاد ، ضمن یادآوری شاگرد ، متوجه حق و صواب گشت ، قهرا نظر و هدف مطلوب او تحقق یافته ، و نیاز به کوشش دیگری ندارد . ولی اگر علیرغم تذکر و یادآوری شاگرد ، به تلفظ صحیح آن لغت ، التفاتی نکرد باید شاگرد ، جبران این موضوع را به جلسه دیگری موکول سازد . البته باید از بکار گرفتن لطف بیان و حفظ نزاکت – برای تذکر اشتباه استاد – دریغ نورزد و یا اینکه اگر می داند که خود استاد و شاگردان از غفلت و خلاف حق بودن سخن وی اطلاع دارند ، به اصلاح غفلت و لغزش استاد به صورتی که خود می داند نپردازد ، و بدان مبادرت نورزد ؛ (بلکه با استاد در این مورد مشورت کند . و بدینسان اگر ثابت شود استاد در پاسخ مساءله ای دچار لغزش شده است ، و جبران اشتباه استاد و اثبات حق ، یک امر فوت شدنی است و تدارک آن ، مشکل نبود ، باید شاگرد ، همان راه و روشی را در اصلاح و جبران پاسخ اشتباه آمیز استاد در پیش گیرد که اخلاقا موظف بود در رفع اشتباه لفظی او به همان صورت عمل کند ؛ ولی اگر موقعیت به گونه ای حساس و جبران ناپذیر باشد که موکول ساختن جبران اشتباه به جلسات دیگر ، مشکل و دشوار باشد ، مثلا استاد می خواهد پاسخ سؤ ال را بر روی برگه و نامه استفتاء بنویسد و شخص سائل نیز ، فردی بیگانه و یا از نقطه و مکانی دوردست آمده ، و یا آنکه خانه و سرای او دور باشد ، و می خواهد به سرعت از مجلس استاد به شهر و دیار خود بازگردد ، یا آدمی بدزبان و هتاک باشد ؛ در چنین شرائطی لازم است شاگرد ، فی المجلس نخست با اشاره ، و سپس با صراحت ، استاد را نسبت به اشتباهش هشدار دهد (تا در صدد تدارک آن برآید) ؛ زیرا اگر شاگرد – در چنین موقعیت حساس – از اشتباه و لغزش استاد چشم پوشی کند و آنرا تذکر ندهد ، به خود او خیانت کرده است . لذا باید در صورت امکان با چاره جوئیهای لطیف ، و گرنه ، با صراحت ، از چنین لغزشی پیشگیری کرده و استاد را به حقیقت ارشاد نماید . اگر استاد برای تصحیح کتاب و درس شاگرد ، در نقطه ای از کتاب ، متوقف شد ، باید شاگرد در برابر آن نقطه و آن موضع از کتاب ، چنین بنویسد : (بلغ العرض) یا (بلغ التصحیح) یعنی عرض و مقابله و تصحیح کتاب و درس ، بدینجا رسیده است .

۵ – استمرار در سعی و کوشش و بررسی محفوظات

پس از آنکه شاگرد در حفظ کردن و تصحیح و مطالعه و امعان نظر ، درسها را از لحاظ اهمیت ، درجه بندی کرد ، و اهمیت آنها را به ترتیب ، مورد رسیدگی قرار داد ، و وظیفه خویش را درباره آنها به انجام رسانید باید معلومات و محفوظات خود را مورد مذاکره قرار داده و تفکر و تعمق در آنها را استمرار دهد ، و فوائد و نکاتی را که از این محفوظات استنباط می شود و به دست می آید مورد اهتمام و توجه قرار داده ، و درباره آنها با برخی از حاضران جلسه درس استاد ، به گفتگو و مباحثه بپردازد . درباره این موضوع – ضمن بحثهای آینده – بیان مفصلتری را در پیش داریم .

۶– برنامه ریزی ساعات شبانه روزی برای اشتغالات علمی

شاگرد باید اوقات و فرصتهای شبانه روزی خود را طبق برنامه تحصیلی خود ، تقسیم بندی و طرح ریزی نماید ؛ زیرا این کار یعنی داشتن برنامه روزانه و تقسیم اوقات ، موجب برکت و ازدیاد عمر علمی و فرصتهای تحصیلی دانشجو می گردد . شاگرد باید بازمانده عمر خویش را غنیمت بشمارد ؛ زیرا بازمانده عمر انسان آنچنان گرانبها است که نمی توان آنرا ارزیابی نموده ، و قیمت و بهائی برای آن تعیین کرد . بهترین اوقات و فرصت ها برای حفظ کردن ، سحرها و ساعات پس از نیمه شب . و عالی ترین فرصت برای بحث و گفتگوهای علمی ، ساعات بامدادان . و مطلوب ترین موقع برای کتابت و نگارش ، اوقات نیمروز . و سودمندترین لحظه ها برای بررسی و مطالعه و مذاکره ، شبانگاهان و بازمانده ساعات روز می باشد . از گفته ها و بیاناتی که تجربه نیز آن را تاءیید می کند این است که حفظ کردن مطالب در شبانگاهان از حفظ کردن در ساعات روز ، نافع تر می باشد ؛ چنانکه حفظ مطالب در حالت گرسنگی و عدم امتلاء معده ، سودمندتر از هنگام سیری است . (۳۵۷) اگر شاگردی بخواهد در حفظ و غوررسی معلومات خود ، کاملا موفق و کامیاب گردد باید جا و مکانی خالی از اغیار و به اصطلاح : محل دنجی را انتخاب کند که از عوامل سرگرم کننده و مشغول ساز از قبیل سر و صدا و سبزه و گیاه و رودهای جاری و راه ها و شوارع پرتراکم - که رفت و آمد و حرکات در آنجا زیاد است - بدور باشد ؛ زیرا این عوامل ، مانع آسایش دل و آرامش و فراغ خاطر می باشد ، و موجبات تفرق و پریشانی قلب و اندیشه آدمی را فراهم می سازد .

۷- انتخاب روز و ساعت ویژه برای آغاز به درس

شاگرد باید درس خود را در ساعات نخستین بامدادان قرار دهد ؛ چون در حدیث آمده است : (((بورک لامتی فی بکورها))) (۳۵۸) ساعات نخستین بامدادان ، به عنوان لحظات مبارک و پربرکتی برای امت و پیروان من قرار داده شده است . و نیز در حدیث دیگر می بینیم که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید : (در لحظات صبحگاهی ، جویای دانش باشید ؛ زیرا من از پروردگار خویش درخواست نمودم که صبحگاهان را لحظات خیر و برکت و فزونی و سعادت برای امتم قرار دهد)(۳۵۹) . شاگرد باید روز پنجشنبه را روز آغاز درس خود قرار دهد . و در برخی از روایات آمده است : (روز شنبه و یا پنجشنبه ، درس خود را آغاز کند . و بر حسب روایات دیگر ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود : علم و دانش را در روز دوشنبه جویا شوید ، (و درس خود را در چنین روزی آغاز کنید) ؛ زیرا خداوند متعال در چنین روزی ، راه را برای افراد پویای علم و دانشجویان ، هموار می سازد)(۳۶۰) . و نیز روایت شده است که روز چهارشنبه برای شروع به درس ، روز مناسبی است ؛ زیرا (هر کاری که در روز چهارشنبه آغاز شد به فرجام و پایان خود ، رسید) . البته یکی از علماء - روز یکشنبه را - به عنوان روز مناسبی - برای شروع به درس انتخاب کرده است ؛ ولی من به ماءخذ و سندی برای این انتخاب ، در کتب حدیث ، واقف نشده ام . (با توجه به اینکه روایات در مورد شروع به درس در هر یک از روزهای هفته ، مختلف به نظر می رسد ، چنین به نظر می رسد که جز روز جمعه ، هر یک از روزهای هفته برای این کار مناسب است ، برای هر یک از این روزها - از لحاظ شروع به درس - ماءخذ روائی وجود دارد ؛ ولی روز یکشنبه از دیدگاه مؤ لف ، از نظر مدرک روائی ، مورد تردید می باشد) .

۸ - شدت اهتمام در مطالعه و بررسی مسائل مربوط به درس حدیث

شاگرد باید حدیث را در آغاز ساعات روز از استاد ، سماع نموده و در چنین لحظاتی به شنیدن حدیث ، مبادرت ورزد . در مساءله سماع حدیث و اشتغال به علوم مربوط به آن ، و نیز بررسی و مطالعه در اسناد ، رجال ، معانی ، احکام ، فوائد و نکات ، لغت ، تواریخ ، صحیح ، حسن ، ضعیف ، مسند ، مرسل و سایر انواع حدیث ، هیچگونه مسامحه و سهل انگاری را روا نداند . (باید این

گونه مسائل را که با درس حدیث ، پیوند و ارتباط مستقیم دارد به دقت مورد مطالعه و بررسی قرار دهد) ؛ زیرا مطالعه و غوررسی این مسائل در درس حدیث ، یکی از دو بال و دو بازوی کسی است که عالم و آگاه نسبت به شریعت بوده و مفسر و مبین احکام دینی است . بازو و بال دیگر عالم دینی ، قرائت و خواندن حدیث است . (و یک فرد عالم دینی به مدد این دو بال و بازوی نیروبخش ، می تواند در فضای دل انگیز و روح افزای آئین و احکام الهی بپرواز درآمده و تمام زوایای این جو آسمانی و الهی را درنوردد) . شاگرد نباید به صرف سماع و شنیدن حدیث ، اکتفاء و قناعت کند ؛ بلکه باید به درایت و (درک معانی و مفاهیم حدیث) اهتمام فراوانتری را مبذول دارد . زیرا هدف و مقصود از نشر و تبلیغ حدیث ، درایت (و بازیافتن مفاهیم و محتوای حدیث و عمل کردن به آن) می باشد .

۹- دقت و بررسی مطالعات و محفوظات و منابع آن ها

در مورد روایت و نقل کتبی که نزد استاد ، قرائت کرده ، و یا شخصا آن ها را مورد مطالعه قرار داده ، و به ویژه راجع به محفوظات خود - که از لابلای اینگونه کتب فراهم آورده است - اهتمام و عنایت کافی مبذول دارد (و از بذل دقت و امعان نظر در نقل از این کتب ، و نیز نقل محفوظات خود ، دریغ ننماید) ؛ زیرا اسانید(۳۶۱) (یعنی اسناد به رجال و مراجعی که شاگرد در نقل و روایت خود بدآنها متکی است) و روایات و حکایات خود را به آن ها استناد می نماید به عنوان (انساب) و شناسنامه و مشخصات بنیادی آن کتب تلقی می شود . شاگرد و دانشجو باید در تلقی واژه هائی که استاد به کار می برد و یا شعری که می خواند و یا خود می سراید ، و یا تعبیرهای دلچسبی که استاد در ساختن و پرداختن آنها اعمال ذوق و سلیقه می کند (و یا کتابی که تاءلیف می نماید) حرص و شوق و علاقه شدید خود را به کار گیرد ، (و حالت اشتیاق و دلبستگی خویش را در تلقی صحیح این مطالب و دریافت آن در خود بیدار سازد) . باید او سعی کند که امور و مسائل مهم و پرارزش را نقل و روایت کرده و در صدد شناسائی کسی برآید که استاد او ، معلومات خویش را از وی اخذ کرده است و نیز درباره اسناد مراجع بیانات استاد و امثال آن ها کسب اطلاع و آگاهی نماید .

۱۰- صیانت و پاسداری از دانش و سرمایه های علمی از طریق کتابت و نگارش آن

اگر شاگرد به بررسی و کاوش در محفوظات خود - که از کتب مختصر و نوشته های فشرده فراهم آورده است - موفق گردد و به ضبط اشکالات موجود و نکات پرارزش و سودمند آن ها دست یابد ، باید از مرحله اختصار و فشردگی ، به بحث و تحقیق درباره کتب و مطالب مبسوط و گسترده تر و بزرگ تر از کتاب های قبلی ، یعنی کتب مفصل ، منتقل گردد . این انتقال باید با بررسی های دقیق و اهتمام و کوشش های مستمر و مستحکمی ، همراه باشد و باید نکات باارزش و مسائل دقیق و شاخه و برگ های جالب و کیفیت حل مشکلات ومسائل پیچیده علمی و جهات امتیازات مسائل متشابه مربوط و تمام علوم و فنونی را که دست اندر کار مذاکره آن ها است ، و در ضمن مطالعه کتب و یا از طریق استفاده و استماع از استاد ، بدآنها دست یافته است آن ها را از طریق تعلیق و نگارش ضبط نماید . شاگرد نباید هیچ نکته سودمندی را که شخصا به آن برخورده است و یا از دیگران شنیده - ولو آنکه درباره هر علم و فنی باشد - ناچیز و حقیر تلقی کند ؛ بلکه باید هر چه زودتر به نگارش و حفظ آن مبادرت ورزد . از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرمود : (قیدوا العلم) : علم و دانش را به قید و بند در آرید . عرض کردند : راه و رسم آن چیست ؟ فرمود : کتابت و نگارش آن (۳۶۲) (می تواند راه فرار و گریز آنرا مسدود سازد و ناگزیر ، پایدار و پابرجای ماند) . و نیز روایت کرده اند که یکی از انصار با نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) مجالست و شد آمد می کرد و سخنانی از آن

حضرت می شنید که برای او خوش آیند و شگفت انگیز بود و احساس می کرد که علاقه و دلبستگی شدیدی به این سخنان دارد ؛ ولی نمی توانست بیانات آن حضرت را در خاطرش نگاهدارد . به همین جهت مراتب نگرانی و شکوه خود را - راجع به نسیان و فراموشی - با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در میان گذاشت . حضرت به او فرمود : از دست خود مدد گیر . و به دست او اشاره فرمود که سخنانش را بنویسد(۳۶۳) . لذا گفته اند : کسی که معلومات و مایه های علمی خود را بر روی نوشت افزار و کاغذ نیاورد و آنرا ثبت و ضبط نکند ، نمی تواند این مایه ها را در شمار علم و دانش خویش محسوب نماید ؛ (چون اینگونه مایه های ضبط ناشده ، فرار و گریزان است . و تا آنگاه که نوشته نشود این سرمایه ها مورد دستبرد نسیان و تطاول فراموشی واقع می شود ، و حامل علم ، از آن تهیدست می گردد) . ما در ضمن بحث از آداب کتابت و نگارش - به خواست خداوند متعال - اخبار و احادیث دیگری را در این باره یاد خواهیم کرد .

۱۱- اغتنام فرصت دوران نشاط و جوانی و لزوم والائی همت

شاگرد باید در جد و جهد و کوشش و پویائی از علم ، بیش از حد معمول اهتمام ورزیده ، و بی اندازه دامن همت به کمر زند . و در بهره مند شدن از میراث انبیاء (علیهم السلام) به مقدار کم و ناچیز ، قناعت و بسنده نکند . وقت فراغ و آسایش خاطر و حالت نشاط و شادابی و آغاز دوره جوانی و برنائی را - قبل از آنکه عوامل و عوارض تباه گر و ریاست و جاه و مقام بدان هجوم آورد - غنیمت بشمارد ؛ زیرا بطالت گرائی و گرفتاری انسان به هر نوعی از ریاست و سرپرستی ، کشنده ترین و سخت ترین دردها و مشکل ترین و بدخیم ترین بیماریها برای پیشرفت تحصیلی است . شاگرد باید از تیررس این حالت ، سخت بر حذر باشد . اگر کسی خویشتن را از هر لحاظ ، کامل تلقی کند و خود را از اساتید ، بی نیاز بیند ؛ - اگر درست بیندیشد - این حالت غرورآمیز ، عین نقص بینش علمی و حقیقت جهل و نادانی ، و نمایانگر حماقت و کم خردی ، و نمودار قلت سرمایه علمی و معرفت او است . (انسان نباید خود را در هیچ مرحله ای از مراحل علمی ، متوقف سازد ، و در خویشتن ، احساس کمال و بی نیازی کند ؛ زیرا مجهولات و نکات نایافته و ناشناخته علمی ، آنقدر فراوان و گسترده است که عمر نوح ، و بلکه عمر هستی جهان ، برای بازیافتن و کشف آنها نارسا و قاصر است ، تا چه رسد به عمر کوتاه دوران تحصیل که فقط انسان می تواند در این دوره ، قطره ای از دریای ژرفنا و گسترده نقاط مجهول علمی را در اختیار شاگرد قرار داده و یا خود از آن بهره مند گردد .

۱۲- حفظ همبستگی و ادامه استمرار شرکت در جلسات درس

باید شاگرد ، ملازمت و همبستگی خویش را با جلسه درس ، و بلکه در صورت امکان با هر نوع جلسات استاد ، حفظ کند ؛ زیرا در سایه این همبستگی ، خیر و برکت مراتب تحصیل علم و ادب ، رو به فزونی گذاشته و شاگرد بیش از پیش به نکات سودمند و متنوعی دست می یابد که شاید ممکن نباشد این نکات را از لابلای کتب و دفاتر علمی بازیافت . (دسترسی به این نکات سودمند به وقت و فرصت فراوانی نیاز دارد تا بتوان به برخی از آنها در کتب و نوشته ها آگاهی پیدا کند . ولی استاد در طی جلسات علمی ، بیشترین نکات ارزشمند را بی دریغ و بدون زحمت ؛ در اختیار شاگرد قرار میدهد) ؛ چنانکه امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) در حدیثی که قبلا- از آن یاد کردیم به همین نکته اشاره کرده و فرموده است : نباید (از طولانی شدن همنشینی و مجالست با عالم و دانشمند ، خاطرت ملول و آزرده شود ؛ زیرا عالم و دانشمند همچون خرما بنی است که باید در پای آن به انتظار بنشینی و چشم براه آن باشی تا رطب منافع و نکات گوارائی از آن برای تو فروافتد(۳۶۴) . (و شهد آن ، کامت را شیرین سازد) . شاگرد نباید همت خود را فقط به شنیدن درس اختصاصی خویش ، محدود سازد ؛ زیرا اکتفاء کردن به درس شخصی و اختصاصی ، نشانه کوتاهی

همت او است ؛ بلکه باید برای اشتغال به دروس دیگر همت گمارد ؛ چون درس های متنوع و متعدد استاد ، گنجینه های گوناگون و گوهرهای رنگارنگ و متنوعی است که باید شاگرد - در صورتی که دارای هوش و استعداد و ظرفیت و تحمل کافی باشد - از هر دری که فراسوی او در برابر این گنجینه و گوهرها گشوده می شود ، توشه ای برگیرد . و به اصطلاح : (دم را غنیمت شمارد) . لذا باید با شاگردان و دوستان دیگر ، در آن دروس مشارکت نموده و چنین فرض کند : هر درسی که استاد بدان سرگرم می گردد از آن اوست (و در عداد و شمار درس اختصاصی او به حساب می آید) . اگر دانشجو احساس نماید که توانائی لازم برای ضبط و دریافت همه دروس را ندارد ، باید سعی کند به دروسی - که از لحاظ ارزش و اهمیت در درجه نخست قرار دارد - خویشتن را به ترتیب اهمیت آنها سرگرم سازد . آری باید شاگرد این آداب را در دروس (مفرقه)(۳۶۵) و غیررسمی رعایت کند . اما در مورد درس (تقاسیم) (۳۶۶) یعنی دروس برنامه ای و رسمی باید گفت : شاگردی که قدرت و توانائی ضبط و دریافت مطالب چنین دروسی را دارا نباشد ، ورود او در آن دروس ، شایسته نیست .

۱۳- رعایت آداب ورود به جلسه درس

آنگاه که شاگرد وارد جلسه استاد می گردد . باید با صدائی رسا - که به گوش همه حاضران جلسه می رسد - بر آنها سلام و تحیت گوید . و سلام و درود گرم تر و صمیمانه تری را اختصاصا به استاد ، تقدیم دارد . برخی از دانشمندان معتقدند : جلسات درس و حلقات علمی - که حاضران می خواهند سرگرم بحث و مذاکره در آن گردند - از جمله موارد و مواضعی است که نباید هنگام ورود به آن ، بر حاضران سلام کرد . و گروهی از علماء ، این نظریه را تاءیید و پسند کرده اند . این نظریه ، نظریه ای در خور حق و صواب و به جا می باشد ؛ زیرا عکس العمل سلام کردن تازه وارد ، این است که حاضران به درود و تحیت او پاسخ گویند ، و این پاسخ دادن - احیانا آنانرا از مسیر بحث ، منحرف ساخته و حضور قلب و تمرکز فکر آنها را از میان می برد ، چنانکه غالبا چنین حالتی به حاضران دست می دهد ، به ویژه اگر در اثناء تقریر و توضیح یک مساءله علمی ، یک فرد تازه واردی را با سلام کردن خود ، رشته سخن استاد و شاگردان را از هم گسیخته سازد ، زیان چنین عملی از زیان موارد و مواضعی که نباید در آن موارد به سلام مبادرت نمود ، فزونتر می باشد . با توجه به این نکته ، اگر شاگردی بخواهد در اینگونه مواقع حساس ، وارد جلسه درس گردد باید - در صورت امکان - محلی را در داخل جلسه درس انتخاب کند که از دیدگاه استاد ، مخفی باشد به طوریکه استاد - تا آنگاه که از تدریس فارغ می شود - متوجه حضور او نگردد . ورود شاگردان با چنین کیفیتی به جلسه درس ، علاوه بر آنکه با ضوابط ادب و نزاکت تواءم است ، موجب می گردد حق آن ایفاء شود و نیز حق بحث و تحقیق - از لحاظ مصونیت آن از عوامل مشغول کننده و پریشان ساز - اداء گردد . و در نتیجه جمع میان این دو حق امکان پذیر خواهد گشت .

۱۴- رعایت موازین جلوس در جوار معلم .

آیا در چه شرائطی می توان در جوار استاد و در کنار او قرار گرفت ؟ شاگرد پس از تقدیم سلام ؛ نباید هنگام ورود به جلسه درس از روی سر و گردن حاضران گام بردارد تا خود را به استاد ، نزدیک سازد و در جوار او قرار گیرد . لذا اگر مقام علمی و مراتب سنی او در حدی نباشد که بتواند در جوار و کنار استاد بنشیند ، (حق ندارد به خاطر تقرب به استاد ، از سر و کول دیگران عبور نماید) ؛ بلکه باید به همان جائی که رسید جلوس کند ، چنانکه در این باره حدیثی به ما رسیده است (۳۶۷) . اگر استاد و یا حاضران مجلس درس ، صریحا او را به طرف صدر مجلس و نشستن در کنار استاد دعوت کنند ، و یا آنکه مقام و منزلت او ایجاب کند که در جوار استاد جلوس نماید ، و یا اینکه بداند که استاد و یا حاضران ، سخت علاقه مندند و ترجیح می دهند که او در کنار

استاد قرار گیرد ، و یا نشستن او در جوار استاد ، مقرون به مصلحت شاگردان دیگر باشد ؛ به این صورت که مثلا استاد می خواهد با او به گونه ای مذاکره نماید که مذاکره وی برای حاضران ، سودمند افتد ، و یا اینکه چنان شاگردی مسن تر از دیگران ، و یا دارای صلاحیت و فضیلت فزونتری است ، (در چنین مواردی ، این شاگرد می تواند از میان جمعیت ، راهی را به سوی استاد بگشاید) و هیچگونه مانع اخلاقی برای چنین رفتاری وجود ندارد . (و اساسا در اینگونه موارد ، شاگردان دیگر موظفند اخلاقا راه گشای چنین شاگردی به سوی استاد باشند تا در جوار و کنار او قرار گیرد) .

۱۵- رعایت حق اولویت دیگران نسبت به محل جلوس

اگر مقام و منزلت و موقعیت شاگرد ، ایجاب کند که در کنار استاد باشد باید سعی کند خویشتن را به استاد نزدیک ساخته و در جوار او قرار گیرد ، تا بدون زحمت و مشقت ، سخنان استاد را کاملا درک و استماع نماید . ولی نباید آنقدر خود را به استاد نزدیک سازد که عمل او به عنوان سوء ادب و خروج از حدود نزاکت تلقی گردد . و چنانکه قبلا- نیز یادآور شدیم : لباس و یا عضوی از اندام خود را بر روی لباس و مسند و مخده و سجاده و بساط و فرش مخصوص استاد قرار ندهد . باید متذکر شویم که اگر شاگردی قبل از دیگران ، محلی را برای نشستن در مجلس درس انتخاب کرد ، او از دیگران نسبت به آن محل ، احق و اولی است ، و روا نیست که فرد دیگری او را از جای خود برکند و ناآرامش ساخته و محل او را اشغال نماید ؛ اگرچه بر حسب موازین آداب جلوس ، چنین فردی دارای لیاقت و شایستگی فزونتری بوده و جلوس او در آن محل سزاوارتر باشد . یکی از دانشمندان میگوید : در چنین شرائطی از این پس ، حق شاگرد نسبت به آن محل و مکان ، پایدار می ماند ، و همانند پیشه ور و دستفروشی که در بازار و گوشه ای از خیابان ؛ با محل و مکانی ، انس یافت به خاطر جدا شدن و دوری موقت او از آن مکان ، حق اختصاص وی از میان نمی رود . اگر شاگردی در مجلس درس استاد ، جا و مکانی ویژه برای خود انتخاب کرد و بدان ماءنوس گشت - اگر یکی دو روز نتوانست در درس شرکت کند و سپس موفق به حضور و شرکت در جلسه درس گردد - حق او نسبت به آن مکان ، محفوظ خواهد ماند . و همین حکم درباره نمازگزار نیز جاری است که متضمن فائده ای در نماز می باشد و این فائده عبارت از ذکر ، و امثال آن است .

۱۶- رعایت ادب و نزاکت نسبت به حاضران جلسه درس

باید رفتار شاگرد نسبت به رفقاء و حاضران جلسه درس ؛ تواءم با ادب و نزاکت باشد ؛ زیرا در حقیقت ، اظهار ادب نسبت به آنها به منزله ادب نگهداشتن با استاد و احترام و ارج نهادن به جلسه درس او است . بنابراین شاگرد ، اخلاقا موظف است بزرگسالان و همگنان و رفقاء و دوستانش را در مجلس درس استاد ، ارج نهد و حق آنانرا از لحاظ احترام ، اداء نماید .

۱۷- نباید محل جلوس دیگران را اشغال کرد

شاگرد نباید مزاحم هیچیک از شرکت کنندگان جلسه درس گردد ، و نیز نباید متوقع باشد و ترجیح دهد که کسی از جای خود برخیزد و آنرا به او پیشکش کند . و اگر کسی هم حاضر به این امر شد ، موظف است تسلیم تعارف او نشود ، و به جای او در آن مکان ننشیند ؛ چون پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) انسان را از چنین عملی ، نهی کرده و فرموده است : نباید کسی را از جای خودش بلند کرد تا خود در آنجا بنشیند . و نیز اضافه فرمود : (ولی بهتر است به جای اینکار ، مجلس را برای واردین ، گشاده و گسترده سازید(۳۶۸)) تا (فرد تازه وارد برای جلوس خود جا و مکانی بیابد) . آری ، اگر نشستن شاگردی در جای شاگردی

دیگر ، مقرون به مصلحت و فائده ای برای حاضران جلسه درس باشد ، و از شواهد و قرائن نیز چنین برآید که این شاگرد ، سخت علاقمند است که در جای او جلوس کند ، در چنین صورتی اشغال جای شاگرد دیگر ، اخلاقا بلامانع است ، (یعنی می تواند جای فرد دیگری را با رضای خاطر او اشغال کند) .

۱۸- شاگرد باید در رده حلقه درس قرار گیرد

شاگرد نباید - بدون نیاز و ضرورت - در میان حلقه درس و یا جلوی شاگرد دیگری جلوس کند ؛ چون از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که آنحضرت ، کسی را که در میان حلقه و مجلس درس بنشیند ، مطرود از مهر و لطف الهی معرفی فرموده است (۳۶۹) . البته اگر - به خاطر تنگی و محدودیت محیط جلسه درس و یا به علت ازدحام و انبوه بودن جمعیت و یا برای شنیدن درس - ناگزیر به جلوس در میان حلقه مجلس درس گردد ، نشستن او بدینگونه بلامانع است .

۱۹- نباید هنگام جلوس ، میان دو فرد ماءنوس ، جدائی انداخت

شاگرد نباید - به منظور انتخاب جا و مکان نشستن - میان دو برادر ، و یا میان پدر و پسر ، و نیز میان دو فرد نزدیک و خویشاوند ، و یا میان دو یار محب و دوستدار یکدیگر - جز با رضای خاطر و تمایل آنها - جلوس کند ؛ چون پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از نشستن میان دو فرد ماءنوس با یکدیگر - باستثنای مواردی که طرفین اجازه دهند - نهی فرموده است (۳۷۰) .

۲۰- رعایت آسایش حاضران

حاضران و شرکت کنندگان در جلسه درس ، اخلاقا موظفند به محض ورود شخص تازه وارد ، بدو تهنیت گفته ، و برای نشستن او ، مجلس را آماده ساخته و برای او جائی باز کنند و به خاطر او ، مجلس را گشاده و محیای جلوس وی سازند و در خور شاءن و مقامش - آنگونه که به امثال و اقران او احترام می گذارند - شخصیت او را ارج نهند . اگر برای جلوس او ، جلسه آماده و گشاده گردد تا جائی برای نشستن او فراهم شود ، و نیز احساس کند که خود حاضران در مضیقه قرار گرفته اند ، خویشتن را به اصطلاح : جمع و جور کند و خود را نگستراند و بر روی زمین ، پهن نسازد . او نباید با بر و پهلو و پشت خود به کسی تکیه کند . و نیز نباید با پس و پیش رفتن ، خود را جابجا کرده ، و خود از میان جمعیت بیرون افتد . (و بالاخره مزاحم دیگران نگردد و باید رنج خود را در برابر راحتی دیگران ، با آغوش باز پذیرا باشد) .

۲۱- عدم مداخله در درس دیگران

شاگرد نباید در درس اختصاصی دیگران ، سخنی به میان آورد ، سخنی که با آن درس ارتباط ندارد ، و یا موجب می گردد که رشته بحث و گفتگوی شاگردان و استاد را از هم گسیخته سازد . اگر گروهی ، درس خود را آغاز کردند نباید سخنی را که مربوط به درس گذشته و یا دروس دیگر است مطرح سازد ، سخنی که می تواند آنرا در فرصتهای دیگر به میان آورد . که بعدا قابل جبران و تدارک می باشد . البته اگر استاد و شاگردان آن درس ، به او اجازه چنین کاری را بدهند ، بازگو کردن مطالبی که با آن درس بیگانگی دارد ، بلامانع خواهد بود .

۲۲- عدم مداخله و مشارکت در سخن دیگران

هیچ شاگردی اخلاقا حق ندارد ، ضمن گفتگوی شاگرد دیگر ، یعنی شاگردی که با استاد ، سرگرم گفتگو است با او همصدا و همزبان گردد ، و در سخنان آندو شرکت نماید . بخصوص او حق ندارد ضمن بحث و مذاکره استاد نیز در ایراد مطلب با او هم آواز شود . یکی از حکماء می گوید : (ادب و نزاکت ، ایجاب می کند که انسان در سخنان و گفتار استاد و یا هر کسی دیگر ، مشارکت و دخالت (نابجا) نکند ؛ اگرچه دارای اطلاع و آگاهی فزونتری نسبت به آن سخنان باشد)(۳۷۱) . شاعری (۳۷۲) نیز در این باره گوید : ((و لاتشارک فی الحدیث اهله و ان عرفت فرعه و اصله)) در گفتار اهل سخن و مذاکره ، دخالت نکن ، اگرچه اصل و فرع و ریشه و شاخه سخن آنان را قبلا شناسائی کرده باشی . لکن اگر خود گوینده (یعنی استاد و یا شاگرد) به این دخالت ، رضایت دهند ، هیچ مانعی برای این کار ، وجود ندارد .

۲۳- ادب نگاهداشتن با استاد و شاگردان

اگر یکی از شاگردان به شاگرد دیگری اسائه ادب نمود - بجز استاد - هیچ فرد دیگری حق نهی و تنبیه او را ندارد ، مگر آنگاه که استاد ، آن فرد را موظف سازد تا از اسائه ادب چنان شاگردی جلوگیری کند ، و یا آنکه در سر و نهان - از طریق اندرز و نصیحت - مانع اسائه ادب آنها نسبت به یکدیگر گردد . اما اگر یکی از شاگردان و حاضران جلسه ، با خود استاد برخلاف ادب و نزاکت رفتار کند ، همه شاگردان موظفند - در حد توانائی خویش - او را توبیخ نموده و طردش سازند و از رفتار او جلوگیری کنند ، و در صدد حمایت و یاری از استاد برآیند ولو آنکه خود استاد از جسارت چنین شاگردی چشم پوشی و گذشت خویش را اظهار نماید ، معذلک باید شاگردان به منظور اداء حق استاد ، مانع جسارت شاگرد نسبت به او گردند .

۲۴- رعایت نوبت در درس

آنگاه که شاگرد می خواهد درس خود را بر استاد بخواند ، باید نوبت خویش را از لحاظ تقدیم و تاءخیر ، مراعات کند . او نمی تواند بدون اجازه و رضایت دیگران ، نوبت اختصاصی آنها را اشغال نموده و قرائت درس خود را جلو اندازد . روایت کرده اند که (یکی از انصار برای طرح پرسشی ، حضور پیامبر اکرم (صلیالله علیه و آله) رسید ؛ در این اثناء مردی از قبیله ثقیف وارد شد ، (و در حین گفتگوی مردانصاری با آن حضرت ، سخنی به میان آورد) حضرت به او فرمود : یا اخاثقیف ای برادر ، این مرد انصاری ، پیش از تو ، مساءله ای را با من در میان گذاشت . کمی درنگ کن و در جایخویش بنشین تا قبل از رسیدگی به خواسته تو ، به برآوردن حاجت و نیاز این مردانصاری ، آغاز کنیم)(۳۷۳) . گفته اند : شاگرد نباید نوبت خود را در اختیار دیگران قرار دهد ؛ زیرا اینگونه ایثار و گذشت از قرب ، و صرفنظر کردن از تقدم نوبت - (که از رهگذر آن ، فرصت انسان از دست می رود - نه تنها به عنوان کمال اخلاقی تلقی نمی گردد ؛ بلکه به خاطر دوری و ناسازگاری با دانش آموختن) ، نقص و کاهش همت انسان را در امر تحصیل نشان می دهد . اگر استاد ، چنین احساس کند که چنانچه شاگردی نوبت دیگران را در اختیار گیرد ، مقرون به مصلحت است و خود استاد نیز اجازه چنین کاری را صادر کند ، باید شاگرد - در مقام امتثال و اطاعت از امر استاد - درس خویش را در خارج از نوبت بخواند ، البته با این اندیشه که نظر و صوابدید استاد ، تواءم به مآل اندیشی و کمال بوده و هدف صحیحی را در این کار منظور کرده است . بعضی از دانشمندان معتقدند که اگر شاگرد ، نوبت درس خود را در اختیار شاگرد غریب و ناآشنائی قرار دهد ، این کار او ، در خور استحباب و مقرون به رضای الهی است ؛ چون همه مردم تا حد دوردستی به احترام و ارج نهادن افراد غریب و حفظ حرمت و رعایت حال آن ها موظف هستند . در این باره ، روایتی نیز از ابن عباس نقل شده است که همین مطلب را تاءیید می کند(۳۷۴) . و بدینسان اگر برای شاگردی - که درس او در نوبت بعدی قرار دارد - حاجتی ضروری پیش آید و

شاگردی که نوبت او مقدم است از این پیش آمد ، آگاه گردد (مستحب است که نوبت خود را در اختیار چنین شاگردی قرار دهد تا درس خود را در نوبت اول بخواند و بتواند به حوائج ضروری خویش رسیدگی نماید) . ملاک نوبت گرفتن عبارت از حضور در جلسه می باشد ، اگر چه پس از حضور ، برای کارهای ضروری از قبیل قضاء حاجت و یا تجدید وضوء از جلسه خارج شود . البته نوبت او در صورتی محفوظ می ماند که بازگشت و عودت او به جلسه درس ، خارج از حد متعارف ، طولانی نگردد . (و الا نوبت و حق اولویت او از میان می رود) . اگر دو شاگرد برای دو درس متفاوت ، در یک زمان در جلسه حضور یابند استاد باید نوبت را برای شروع به درس هر یک از آنها مشخص سازد . بدیهی است که توسل به قرعه و استفاده از آن در صورتی صحیح است که تعلیم علمی که تدریس می گردد به حد وجوب و لزوم و ضرورت رسیده باشد . ولی اگر تعلیم علم مورد نظر دارای وجوب و ضرورت نباشد ، استاد در تعیین نوبت مخیر است . البته در چنین شرائطی نیز مستحب است که نخست ، رعایت ترتیب نوبت نموده ، و در صورت تساوی آنها از لحاظ حضورشان در جلسه درس به قرعه متوسل شود . اگر استاد همه شاگردان را - در صورت تساوی و برابر بودن آنها از لحاظ درک و فهم - در یک درس ، گردهم آورد ، چنین کاری نیز جائز و روا می باشد . معید و مدرس مدرسه (که اولی از میان جمع شاگردان ، انتخاب می شود ، و استاد را در اعاده و توضیح درس یاری می دهد) اگر به اقراء درس - آن هم در وقت معینی برای شاگردان مدرسه - موظف گردند ، نمی توانند نوبت دیگران را بر نوبت شاگردان مدرسه - بدون اجازه و رضایت آنان - جلو اندازند ، اگرچه شاگردان خارج از مدرسه ، قبل از شاگردان مدرسه ، در جلسه درس حضور بهم رسانده باشند . البته در صورتی که تدریس و تعلیم شاگردان خارج مدرسه به حد وجوب نرسیده باشد ، و یا آنکه تعلیم به همه آنها اعم از اهل مدرسه و جز آنها به سر حد وجوب برسد . ولی اگر تدریس به شاگردان خارج از مدرسه ، به سر حد وجوب برسد ، و معید و مدرس مدرسه ، در تدریس به اهل مدرسه ، احساس تکلیف ضروری و واجب نکنند ، آیا چنین موردی از همان موارد استثنائی است (که بتوان نوبت تدریس به آنانرا بر اهل مدرسه ، مقدم داشت) و یا باید به حکم وجوب و تکلیف الزامی ، به آنان تدریس کرد و انجام وظیفه اختصاصی آن روز - یعنی تدریس به اهل مدرسه را - رها نموده تا در روز دیگری انجام گیرد ؟ و یا آنکه باید نوبت اهل مدرسه را بر نوبت شاگردان خارج از مدرسه ، جلو انداخت ؟ هر یک از وجوه فوق ، قابل عمل می باشد . ولی بهتر آن است که در آن روز - اختصاصا - به شاگردان خارج از مدرسه ، تدریس کند ، و روز دیگری را برای تدریس به شاگردان مدرسه ، اختصاص دهد .

۲۵- رعایت موازین جلوس در محضر استاد

شاگرد باید به هنگام درس - به همان کیفیتی که قبلا بطور مفصل یادآوری کردیم - در برابر استاد ، جلوس کند و به همانگونه که در بخش های گذشته متذکر شدیم ، باید طرز نشستن او نمایانگر نزاکت و ادب او در محضر استاد باشد . وقتی به جلسه درس می رود ، کتاب درسی خود را همراه خود گیرد و شخصا آنرا با خود بردارد ، (یعنی در این کار از هیچ کسی کمک نگیرد) ، و کتاب را در حال خواندن و قرائت - به صورت باز و گشاده - بر روی زمین قرار ندهد ، بلکه آنرا به دست گرفته و از روی آن ، درس را قرائت کند .

۲۶- کسب اجازه از محضر استاد و خواندن دعاء به هنگام قرائت درس

شاگرد نباید - قبل از کسب اجازه از استاد - به قرائت درس آغاز کند . این نکته را گروهی از دانشمندان یادآور شده اند(۳۷۵) (که باید شاگرد برای قرائت درس ، از استاد کسب اجازه نماید) . و آنگاه که استاد ، اجازه قرائت را به او داد باید (استعاذه) کند ،

(یعنی از شر شیطان به خدا پناه برد و بگوید : ((اعوذ بالله من الشیطان الرجیم - یا - اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم - یا - استعیذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم))) . سپس نام خداوند متعال را بر زبان جاری سازد (و بگوید : ((بسم الله الرحمن الرحیم))) . پس از آن ، خدای را سپاس گفته و بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و خاندانش (علیهم السلام) درود فرستد (مثلا به عنوان نمونه بگوید : ((الحمدلله رب العالمین ، و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین))) . بعد از آن ، دعای خود را به استاد و والدین و همه استادان خویش و دانشمندان و خویشتن و سایر مسلمین ، نثار کند . و چنانچه دعای ویژه ای نیز نثار مؤ لف کتاب درسی خود نماید ، کار خوب و پسندیده ای است . شاگرد باید بدینسان - به هنگام آغاز نمودن به هر درس و یا تکرار و مطالعه و مقابله آن در حضور استاد یا در غیاب او - عمل کند . و آنگاه که درس را بر استاد قرائت می کند ، اختصاصا استاد را دعاء کند ، و چنانکه گفتیم برای مصنف کتاب نیز از خداوند متعال ، طلب رحمت و مغفرت نماید . وقتی که دانشجو و شاگرد ، دعای خود را نثار استاد می نماید باید چنین گوید : (رضی الله عنکم : خدا از شما راضی باشد) یا (رضی الله عن شیخنا : خدا از استاد ما راضی باشد) و یا بگوید : (رضی الله عن امامنا : خداوند از امام و راهبر ما راضی باشد) و امثال اینگونه دعاها که باید هدف آنها ، عبارت از خود استاد باشد . آنگاه که دانشجو از خواندن درس ، فراغت یافت ، باید برای مرتبه دوم نیز استاد خود را دعاء کند ، و استاد نیز به نوبه خود - در هر وقتی که مشمول دعای دانشجوی خود قرار گرفت - درباره او دعاء نماید . اگر دانشجو در افتتاح درس خود ، از خواندن و یاد کردن مضامین غفلت کند ، و یا به علت بی اطلاعی و یا نسیان ، آنرا ترک نماید ، باید استاد به او هشدار داده و مضامین فوق و دعای مذکور را به وی تعلیم دهد و آنرا به یاد او آورد ؛ زیرا افتتاح درس با مضامین مذکور ، از مهمترین آداب و آئین های دانش آموختن می باشد . اخبار و احادیث نیز ، همه مردم را موظف می دارد که در آغاز نمودن به کارهای مهم ، نام خدای را به زبان آورده و سپاس او را به جای آرند(۳۷۶) . درس خواندن نیز از مهمترین و پرارزش ترین کارهای انسان به شمار می آید .

۲۷- اهتمام به مذاکره و تکرار و اعاده سخنان استاد

شاگرد باید با کسانی که همدرس او هستند و وی را در درس ، همراهی می کنند و در مجلس درس ، مراقب نکات سودمند و قواعد و ضوابط و امثال آنها می باشند (و آنها را به خاطر می سپارند) بحث و مذاکره نماید ، و سخنان و بیانات استاد را میان خود ، اعاده و تکرار کنند ؛ زیرا بحث و مذاکره درس ، متضمن فوائد مهمی است که از هر جهت بر فوائد و عوائد حفظ کردن آن ، ترجیح دارد ؛ (به دلیل اینکه ممکن است حفظ کردن درس - احیانا - همراه با لغزش و اشتباه صورت گیرد ؛ در حالیکه مذاکره آن ، بهترین راه برای حفظ کردن و نیز جبران اشتباه و لغزش می باشد) . شاگردان باید بلافاصله پس از برخاستن از جلسه درس و پیش از تفرق اذهان و تشتت افکار ، و از یاد رفتن و پراکندگی پاره ای از مسموعات از ذهنشان ، به مذاکره و مباحثه درس مبادرت ورزند و سپس در فرصتهای مناسب نیز همین مذاکره را با دیگران تکرار کنند . بنابراین هیچ امری از لحاظ اهمیت به پایه مذاکره و مباحثه نمی رسد ، و آن کسی که طالب علم است برای مذاکره ، احساس حرج و دشواری نمی نماید . و یا اگر احساس دشواری و ناهمواری می نماید ، نباید از اداء وظیفه نسبت به آن شانه خالی کند . اگر دانشجو برای مذاکره و مباحثه درس ، یار و رفیقی برای خود نیافت باید خود با خویشتن مذاکره کند ، و مفاهیم و تعابیری که از استاد شنیده است بر ذهن و خاطر خویش عرضه و تکرار نماید تا به حفظ و پایداری آن مدد کرده و آنرا بر صحیفه خاطر خود بنگارد ؛ زیرا تکرار معنی و مفهوم علمی بر صحیفه دل و پهنه خاطر ، همانند تکرار لفظ بر زبان می باشد . کمتر اتفاق می افتد کسی صرفا بر تفکر و تعقل بیانات استاد در جلسه درس ، اکتفاء کند و آنرا به دست فراموشی سپرده و از جای خود برخیزد و جلسه درس را ترک گوید ، و به هیچوجه آن درس را با خود و یا دیگری تکرار و اعاده ننماید ، ولی در عین حال نسبت به آن درس ، موفق و کامیاب گردد ، (و اندوخته های ذهنی او پایداری خود

را حفظ نماید) .

۲۸- حفظ حرمت استاد به گاه مباحثه و اعاده درس

دانشجویان باید در خارج محیط جلسه درس ، به مباحثه و مذاکره آن مبادرت ورزند ؛ ولی می توانند پس از انصراف و فراغت استاد از درس ، در خود محیط جلسه درس ، اقدام به مذاکره و مباحثه می کنند) - مذاکره خود را به گونه ای برگزار نمایند که سر و صدای آنها به گوش استاد نرسد ، زیرا اگر به کیفیتی مباحثه کنند که سر و صدای آنها به گوش استاد برسد ؛ این عمل به عنوان سوء ادب و جسارت به استاد تلقی خواهد شد . به خصوص اگر چنین شاگردانی ، دارای (معید) باشند و همین معید ، با صدائی رسا - که آنرا به گوش استاد می رساند - درس آنها را اعاده کند ، و با قبول مسئولیت اعاده درس و سینه راست کردن و صدرنشینی خود ، آنهم در محضر استاد ، با وی هماوردی نماید ، این رفتار به عنوان زشت ترین صفات و بیگانه ترین ، عمل نسبت به موازین اخلاق و آداب به شمار می آید . البته مورد استثنائی نیز وجود دارد ، و آنهم عبارت از وقتی است که استاد به خاطر مصلحت اندیشی ، به شاگرد عادی و یا به شاگردی - که دارای سمت (معید) است - اجازه دهد تا در محضر او به مباحثه و یا اعاده درس ، دست یازد ، (مثلا استاد می خواهد شاگرد را از نظر بیان و کارآئی او در امر تعلیم یا به منظورهای دیگر ، بیازماید تا شایستگی او را برای مقام معلمی و تدریس ، و یا سایر اهداف دیگر احراز نماید ، و یا مراتب علمی او را امتحان کند ؛ در چنین شرائطی ، شاگرد می تواند در حضور استاد ، داد سخن داده و به مذاکره و مباحثه و اعاده درس او مبادرت ورزد) .

۲۹- رعایت موازین اخلاقی در نحوه مذاکرات علمی

همه دانشجویان اخلاقا موظفند همان آداب و احتراماتی که قبلا از آن ها نسبت به استاد ، سخن رفت و یا آدابی قریب به آنرا نسبت به شاگردان مسن تر از خویشتن و یا با (معید) خود در مباحثات و مذاکرات علمی مراعات کرده و رفتاری آمیخته با ادب و نزاکت را با آنها در پیش گیرند . دانشجویان نباید با اینگونه افراد - آنگاه که درباره گفتارشان ، شاک و مردد می گردند - به ستیز برخیزند ؛ بلکه باید با آمیزه رفق و مدارا ، درباره گفتار آنها بررسی کرده و سرانجام - تا آنجا که امکانات اجازه می دهد - به بیان و توضیح حقیقت ، دست یابند . اگر دانشجویان پس از بررسی مطلب نتوانستند حق مطلب را با قاطعیت دریابند و شبهه و تردیدی در آنها به هم رسد باید به منظور وصول به هدف ، به خود استاد مراجعه نمایند . و در مراجعه به او نیز ، لطف بیان و حسن ادب را فراموش نکنند ، و در صدد معرفی موافقان و مخالفان مطلب مورد بحث برنیایند ؛ بلکه سعی کنند در ظل این مراجعه صرفا به درخواست بیان حقیقت و روشن شدن حق - به هر صورت و کیفیت ممکن - قناعت نمایند .

۳۰- وظائف علمی و اخلاقی دانشجویان برجسته

شاگردی که به نوعی از دانش و کمالات علمی و اخلاقی ، در میان همگنان ، برخوردار می باشد باید دوستان و رفقای خود را ارشاد نموده و آنانرا به گردهم آئی و مذاکرات علمی و فراهم آوردن ذخائر فرهنگی ، ترغیب و تشویق نموده و بذل زحمت و کوشش را بر خود در راه علم ، هموار ساخته ، نکات سودمند و قواعد کلی و مطالب جالب را - از طریق مذاکره و گفتگوئی که از محبت و دلسوزی مایه می گیرد - به آنان تذکر دهد . چنین شاگرد سرشناس (و برخوردار از کمال نسبی در علم) ، باید بداند که در ظل این ارشاد و راهنمائی ، به خیر و برکت و فزونی سرمایه دانش خویش - در سایه تفضل پروردگار - مدد نموده و خداوند متعال ، نورانیتی در دلش پدید می آورد تا مطالب علمی در خاطرش استوار و پایدار بماند . علاوه بر این مزایا ، اینگونه شاگرد

خوشنام و سرشناس و فاضل ، به خاطر ارشاد دیگران ، اجر و پاداش بزرگ و فراوانی را نصیب خویش ساخته و حسن نظر و التفات و مهر پروردگار را به خود جلب می کند . اگر شاگردی که واجد نوعی از کمالات علمی است از اینگونه ارشادات نسبت به همگنان خود دریغ ورزد از نظر بازده کار ، در نقطه مقابل شاگرد سرشناس و دلسوز قرار می گیرد ، یعنی معلومات او پایداری خود را از دست می دهد ، و اگر هم پایدار بماند ، ثمربخش نخواهد بود و خیر و برکت و فزایندگی سرمایه های علمی ، در اندوخته های ذهنی او به وجود نمی آید ؛ این نکته برای گروه بسیاری از پیشینیان و پسینیان به تجربه رسیده است . شاگردی که از نظر کمالات علمی ، شهرتی کسب کرده و از دانش فزونتری برخوردار است ، نباید نسبت به دیگران ، رشک و حسد برده و آنانرا تحقیر کند . او نباید بر اقران و همگنان خود مباهات ورزیده ، و به خاطر درک و فهم جالب خویش ، و پیشتازی علمی نسبت به دیگران ، دچار عجب و غرور و خودپسندی گردد ؛ چون او نیز رد رده همانان قرار داشته است ؛ ولی خداوند بر وی منت نهاده و او را در میان همالان و دوستانش ، ممتاز و برجسته ساخته است . بنابراین باید او سپاسگزار چنین نعمت و منت الهی بوده ، و در سایه استمرار سپاس خویش ، برکات و فزایندگی مایه های علمی را از خداوند متعال درخواست کند . اگر چنین دانشجوی ممتاز و برجسته و فاضل (به جای تحقیر دیگران و مباهات بر اقران و عجب و غرور و خودپسندی) ، سپاس نعمت و منت الهی را پیشه خود سازد و در سایه آن ، شایستگی او در مسیر تکامل ، قرار گیرد و فضیلت و شرافت اخلاقی او زبانزد دیگران گردد ، به مراتب و مراحل علمی والاتری ارتقاء خواهد یافت . خداوند متعال ، ولی توفیق و ضامن کامیابی انسان در مسیر فضیلت و عهده دار تکامل او در ارتقاء به والاترین مقام انسانیت و معنویت و مدارج عالی علمی است .

باب دوم : آداب فتوی و مفتی و مستفتی

مقدمه

در این باب از مطالبی یاد می کنیم که دارای ارزش و اهمیت زیادی است ؛ زیرا موضوع فتوی ، باب وسیع و گسترده ای است (که مطالب فراوانی در زمینه آن وجود دارد) . و لذا قبل از ورود در بحث مذکور ، مقدمه زیر را می آوریم (تا اهمیت مسئله فتوی روشن گردد) : باید دانست مسئله (افتاء) یعنی صادر کردن حکم و فتوی ، از مسائل بسیار مهم و پرمخاطره و در عین حال دارای پاداش بزرگ و فضیلت فراوان ، و موقعیت شکوهمند و گرانقدری است ؛ زیرا مفتی و مجتهدی که حکم و فتوی صادر می کند ، وارث انبیاء و پیغمبران است ، و می خواهد به اداء یک تکلیفی که واجب کفائی است قیام نماید ؛ ولی در معرض خطاء و لغزش ، و مواجه با خطر می باشد ؛ لذا گفته اند : (((المفتی موقع نائب من الله تعالی))) کسیکه فتوی و حکم برای مردم صادر می کند توشیح گری است که دارای مقام نیابت الهی می باشد . لذا باید بنگرد که چه می گوید ، و باید در گفتار خود عمیقا دقت نماید . درباره فتوی و آداب آن و لزوم درنگ اندیشمندانه و احتیاط و پرهیز کردن در آن ، آیات و اخبار و آثاری وارد شده است که بخش های جالب و گزیده هائی از آن ها را در زیر یاد می کنیم : الف - آیات قرآنی راجع به صادر کردن حکم و فتوی : خداوند متعال در قرآن کریم . (آیات متعددی) را درباره فتوی یاد کرده است که موضوع فتوی یا مسائل مربوط به آن در آن ها به چشم می خورد : (((یستفتونک ، قل الله یفتیکم))) (۳۷۷) ای پیامبر ، مردم از تو استفتاء می کنند ، بگو که خدا به شما فتوی می دهد ، و احکام را بیان می کند . (((و یستنبؤ نک احق هو ، قل ای و ربی انه لحق))) (۳۷۸) از تو خبرگیری و سؤ ال می کنند ، یعنی از تو استفتاء می نمایند که آیا چنین موضوع ، یعنی عذاب و قیامت ، به حق است ؟ بگو آری ، سوگند به پروردگارم که آن موضوع قطعا به حق می باشد . (((یوسف ایها الصدیق افتنا فی سبع بقرات سمان . . .))) (۳۷۹) یوسف ! ای انسان صدیق و راستین ، فتوی ده ، و برای ما درباره هفت گاو فربهی . . . حکم صادر کن . خداوند متعال به منظور تهدید افراد (فاقد شرائط فتوی) ، در جهت

صدور حکم و فتوی می فرماید : (((و لاتقولوا لما تصف السنتکم الکذب ، هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی الله الکذب))) (۳۸۰) برای آنچه زبانتان بدان گویا است ، دروغ را به وسیله آن جاری نسازید که این چیز حلال و آن چیز حرام است ، تا مبادا بر خداوند متعال دروغ ببندید . و یا می فرماید : (((و ان تقولوا علی الله ما لاتعلمون))) و بر حذر باشید از اینکه درباره خداوند متعال ، چیزی را که نمی دانید بگوئید . یا می فرماید : (((قل اراءیتم ما انزل الله لکم من رزق فجعلتم منه حراما و حلالا قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون))) (۳۸۱) از پیامبر ، بگو گزارش کنید آن مقدار از رزق و روزی را که خداوند متعال برای شما فروآورد ، و شما برخی از آن ها را حرام و بعضی را حلال قرار دادید . آیا خداوند به شما چنین رخصت و اجازه ای داده است ، و یا بر او دروغ می بندید ؟ ملاحظه کنید که خداوند متعال با چه کیفیتی ، مستند و ماءخذ حکم و فتوی را به دو نوع تقسیم فرموده : (نوعی از آن به گونه ای است که انسان در صدور فتوی و اظهار راءی و نظر درباره آن ها – از طرف خداوند – ماءذون و مجاز می باشد . و نوعی دیگر که در اظهار نظر درباره آن ها مجاز نیست) . بنابراین اگر اذن الهی درباره راءی و نظری تحقق نیابد (و تو شخصا) راجع به آن ها اظهار نظر کنی و فتوی دهی ، بر خداوند متعال دروغ و افتراء می بندی . بنگر به گفتار الهی که به عنوان حکایت از رسول و فرستاده اش – که در پیشگاه وی ، گرامی ترین خلق او است – چگونه سخن می گوید ، آری می فرماید : (((و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین))) (۳۸۲) اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) پاره ای از سخنان را نابجا به ما نسبت می داد ، به دست خویش و نیروی خود از او برمی گرفتیم ، و سپس رگ گردن و قلب او را از هم می دریدیم . با توجه به اینکه خداوند متعال ، عزیزترین خلق خود را این گونه ارعاب و تهدید می فرماید ، انذار و تهدید او نسبت به دیگران چگونه خواهد بود آن گاه که آنان در حضور خداوند و در برابر او سخنی را به دروغ و به نام او بر زبان می آورند ؟ ب – احادیث مربوط به فتوی : سخنان پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) : (خداوند متعال ، علم و دانش را بدینگونه از مردم دریغ نمی کند که آن را از دست مردم بگیرد ؛ بلکه علم و دانش را – از طریق برگرفتن علماء و دانشمندان از میانشان – از دست آن ها می گیرد ، (و آنان را بدینطریق از نیروهای انسانی حامل علم و دانش ، تهیدست و محروم می سازد) تا آنگاه که در میان آن ها دانشمندانی را باقی نگذارد و سرانجام ، ناگزیر گردند افراد نادان و فاقد علم را به عنوان رؤ سا و سرپرستان خویش انتخاب نمایند ، و آنان نیز بدون بصیرت و آگاهی های لازم فتوی دهند ، و خود گمراه شوند و دیگران را نیز به گمراهی سوق دهند(۳۸۳)) . (اگر کسی فتوائی را اخذ کند که فتوی دهنده بدون آگاهی لازم ، آنرا صادر کند گناه مستفتی در عهده کسی است که به او فتوی داده است)(۳۸۴) . (آن کسی که در میان شما از لحاظ فتوی و صادر کردن حکم ، دارای جراءت و جسارت فزون تری است ، (باید گفت) : همو نسبت به آتش جهنم ، دارای جسارت بیشتری می باشد)(۳۸۵) . (پرشکنجه ترین و معذب ترین مردم در روز قیامت ، عبارت از کسانی هستند که ذیلا ـ از آن ها یاد می شود : ۱– کسی که پیامبری را به قتل رسان.....باشد . ۲– کسی که پیامبری ، او را به قتل رساند . ۳– کسی که بدون علم و آگاهی فتوی دهد و مردم را گمراه سازد . ۴– کسی که دست اندر کار مجسمه سازی و پیکره تراشی جانداران گردد(۳۸۶) . سخنان ائمه (علیهم السلام) امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) فرمود : (دو فرد ، مبغوض ترین خلق نزد خداوند متعال هستند : ۱– فردی که خداوند متعال ، او را به خود واگذاشته ، و مآلا از راه راست منحرف گشته و شیفته و مغرور راءی و گفتار بدعت آمیز شده ، و دم از نماز و روزه می زند . چنین فردی ، عامل و انگیزه ای برای فتنه و شیفتگی و فریب مردمی است که شیفته او شدند ، آری او راه هدایت و رشد پیشینیان را گم کرده است ، او عامل و موجب گمراهی پیروانش – چه در زمان حیات و چه پس از مرگ خود – می باشد ، و بار گران اشتباهات و لغزشهای دیگران را به دوش می کشد . ۲– کسی که جهل و نادانی خویش را همچون قماش و کالائی در میان مردم ناآگاه و فاقد علم ، رواج می دهد ، و اسیر و گرفتار تیرگیها و تاریکیهای فتنه و شیفتگی به دنیا است . و او را انسان نماها ، عالم و دانشمند می نامند ؛ در حالیکه چنین فردی هیچ روز کاملی را صرف علم و دانش نکرده است . آنگاه که بامدادان از بستر خواب برمی خیزد ، خواسته ها و تمایلات او در مورد چیزهائی فزاینده است که

انـدک آن از فزونی آن بهـتر می باشـد ، (یعنی دنبـال دنیـا و یـا معـارف و معلومـات کم ارزش است) . آنگـاه که از ...گ.....و لجنزار دنیا سیراب گشت ، و مطالب بی فائده ای را اندوخت ، و در میان مردم بر کرسی قضاء و داوری نشست تا به اصطلاح به حل و فصل مشکلات بپردازد و در صدد جبران لغزشهای دیگران برآید ، اگر همو با مطالب پیچیده و مهمی مواجه گردد ، اراجیفی را با استـمداد از راءی و نظر شخصـی ، می پردازد و سپس بر اساس آن ، حکم و فرمان قطعی صادر می کند . پس بنابراین ، چنین فردی در امر شبهه بافی و لغزش پردازی و یاوه سرائی ، همچون عنکبوتی است که تار و پودی (سست بنیاد در پیرامون خویش) می تند و نمی داند که آیا طریق صواب و راه حق را می پیماید و یا دچار اشـتباه می باشد . او نباید چنین تصور کند که نسبت به آنچه درباره آنهـا حس پـذیرش نـدارد از علم و آگـاهی برخـوردار است . لـذا چنین شخصـی - جز معتقـدات خـویش - روش و شـیوه ای را به رسـمیت نمی شـناسد . اگر او را بـا چیزی قیـاس کنـد و آنهـا را (بـا معیارهای سـلیقه شخصـی) با هم بسـنجد ، (و نتیجه باطلی را از رهگـذر آن به دست آورد) ، در عین حال از اظهار راءی و نظر شخصـی خود ، هراسـی نـدارد و آنرا تکـذیب نمی کنـد . و چنانچه مطلبی از نظر او مبهم و تاریک باشد - به خاطر جهل و ناآگاهی نسبت به آن - در اخفاء و کتمان آن می کوشد تا به وی نگویند : نمی دانـد ؛ و بـا وجود این ، اظهـار نظر کرده و حکم و فتوی صـادر می نمایـد . او را بایـد کلیـد تمام تیرگیها و نادانیها دانست (که ابـواب جهـل و بی اطلاعی را در برابر دیـدگان جـامعه می گشایـد) ، و سـخت مرتکـب اشـتباه می گردد و در واری بی خـبریها کورکورانه گام برمی دارد ، و از آنچه که بدان آگاهی ندارد پوزشـخواهی نمی کند تا از دست و زبان مردم سالم بماند و بی نقص و عیب تلقی گردد . او نمی تواند در علم و دانش ، قاطعیتی کسب کند تا بتواند بهره و نصـیبی برای خویش فراهم آورد . روایات و منقولاـت را در هم می ریزد ، و آن هـا از هم متلاشـی می سازد ؛ آنچنانکه باد و طوفان ، گیاهان خشـکیده و خس و خاشاک را از هم می پراکنـد . میراث هـای به نـاحق از دست رفته از او گریـان ، و خونهـای به نـاحق ریخته از او نالان می باشـند . بر طبق حکم و فتوای او نـاموس حرام ، حلاـل تلقی می شود . برای پاسـخ به پرسـش هـائی که به دست او می رسـد احسـاس خلاء و تهیـدستی می نمایـد . و بالاخره فاقـد شایسـتگی ریاستی است که خود مـدعی آن می باشـد و به ناحق مدعی علم به حق است)(۳۸۷) . زرارهٔ بن اعین از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدم حق خداوند متعال بر بندگانش چیست ؟ فرمود : (آنچه را کـه می داننـد بگوینـد و بر زبـان آورنـد . و راجع به چیزی که نمی داننـد توقـف و درنـگ نمـوده و سـخنی دربـاره آن به میـان نیاورند)(۳۸۸) . از ابی عبیده حذاء است که گفت از امام باقر (علیه السـلام) شـنیدم که می فرمود : (اگر کسی بدون علم و آگاهی کـافی و در عین محرومیت از هـدایت به حق ، به صـدور فتوی برای مردم دست یـازد ، فرشـتگان رحمت و فرشـتگان عـذاب ، او را لعنت کرده و بار سنگین کسانی که به فتوای او عمل کردند بدو می پیوندد)(۳۸۹) (و این بار گران گناه آنها در روز قیامت بر دوش او سـنگینی خواهد کرد) . مفضل می گوید : ابی عبدالله امام صادق (علیه السـلام) به من فرمود : (ترا از دو خصلت و دو خوی و دو شیوه کردار نهی می کنم ، دو شـیوه ای که مردم به علت دچار شدن به آندو ، گرفتار هلاک و نابودی گشتند : ۱- با شیوه ای باطل و نادرست دینـداری کنی ۲- ندانسـته و نسـنجیده به مردم فتـوی دهی) . (اگر چنین نکننـد ، حق خداونـد متعـال را قطعـا اداء کرده اند)(۳۹۰) . از ابن شبرمه (۳۹۱) (فقیه عامی) است که می گوید : هر وقت حدیثی را - که از جعفر بن محمد (علیه السـلام) شنیده بودم به یاد می آورم ، می خواهـد قلبم از هم بشـکافد آن حضـرت فرمود : (پدرم از جدم و او از رسول خدا (صـلی الله علیه و آله) روایت کرده است . (ابی شـبرمه به دنبـال این جمله چنین می گویـد) : سوگنـد به خداونـد متعـال که پـدرش بر جـدش و جـدش بر رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله) دروغ نبسـته است که آن حضـرت فرمود : هر کس به قیاسـات (و معیارهای شخصـی و ملاکهای خود ، شـناسائی کرده) عمل کند ، خود را دچار نابودی ساخته و دیگران را به نابودی می کشاند ، و آنکه ندانسته ، با اینکه احکام ناسـخ و منسوخ و محکم و متشـابه را شـناسائی نکرده است به صـدور فتوی دست یـازد موجبات هلاک و نابودی خود و دیگران را فراهم می آورد(۳۹۲) . ج - گفتار بزرگان دین درباره حساس بودن مسئله صدور فتوی : یکی از تابعین می گفت : (من محضر صد

و بیست نفر از انصار را درک کردم که همگی آنها از اصحاب و یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده اند ، اگر یکی از آنان از دیگری درباره مساءله ای پرسش می کرد ، این یکی به آندیگری و آن دیگری به شخصی دیگر ، پاسخ به این پرسش را ارجاع می داد تا آنگاه که اداء پاسخ به همان فرد اول بازمی گشت) . و همو اضافه می کند : من در همین مسجد ، محضر صد و بیست نفر از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را درک نمودم ، هیچیک از آنها حدیثی را بازگو نمی کرد مگر آنکه علاقه مند بود برادر دینی او به جای او سخن گوید . و هیچکسی نیز راجع به فتوائی مورد پرسش قرار نمی گرفت مگر آنکه می خواست برادر ایمانی او آن فتوی را بیان کند) . براء می گوید : (من سیصد نفر از یاران پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) را که در جنگ بدر شرکت کرده بودند دیدم ، همه آنها به گونه ای بسر میبردند که مایل بودند یار و رفیقشان بجای آنها فتوی صادر کند) . ابن عباس می گفت : (اگر کسی در هر مساءله ای (بدون مطالعه) اظهار نظر کند ، و به مردم فتوی دهد ، دیوانه ای بیش نیست) . یکی از پیشینیان می گفت : (عالم و دانشمند دینی ، فضائی خالی ، میان خدا و خلق او را جبران نموده و واسطه میان آنها است ، لذا باید او بنگرد با چه کیفیتی در میان آنها وارد می شود و این خلاء را جبران می کند) . یکی از بزرگان به یکی از اصحاب فتوی می گفت : (چنان می بینم که به مردم فتوی می دهی . آنگاه که شخصی نزد تو می آید و درباره مساءله ای از تو سؤ ال می کند اهتمام و کوشش تو نباید در این جهت محدود و مصروف گردد که او را صرفا از آن حالتی که دچار آنست رهائی بخشی و باری به هر جهت به او پاسخ گوئی ؛ بلکه باید سعی و همت تو در آن جهت صرف گردد که خویشتن را نیز – از آنچه راجع به آن از تو سؤ ال شده است – نجات داده (و پاسخ نادرست را در اختیار او قرار ندهی) . عطاء بن سائب تابعی گفته است : (من گروهی از بزرگان دین را چنین یافته بودم که اگر از آنها راجع به موضوعی سؤ ال می کردند اندامشان به لرزه می افتاد) . در طی حدیثی (مرفوع) از ثوبان نقل شده که (پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود) : (در آینده از میان جمع امت و پیروان من ، گروههائی به وجود خواهند آمد که فقهای آن ها به مسائل پیچیده و مشکلی دست می یازند (یعنی آن ها را ناآگاهانه میان خود مطرح می سازند و بدآنها پاسخ می گویند . بدانید که) آنان بدترین امت من می باشند) . از (عبدالله) بن مسعود است که می گفت : (ممکن است کسی بگوید : خداوند چنین دستور داده است ؛ ولی خدا به او می گوید : (دروغ می گوئی) . از یحیی بن سعید(۳۹۳) نقل شده است که می گفت (سعید بن مسیب هرگز فتوائی صادر نمی کرد مگر آنکه می گفت : بار خدایا مرا از لغزش ، سالم نگهدار و مرا حفظ کن . و دیگران را نیز (از گزند لغزش و نادرستی راءی و نظرم) حفظ فرما) . از مالک بن انس درباره چهل و هشت مساءله سؤ ال شد ، در پاسخ به آنها گفته بود : جواب و پاسخ سی و دو مساءله را نمی دانم . و در روایت دیگری آمده است که از او راجع به پنجاه مساءله سؤ ال شد ؛ ولی درباره هیچیک از آنها پاسخ نگفت ، و چنین اظهار کرد : هر که می خواهد درباره مساءله ای ، پاسخی ایراد کند شایسته است پیش از ایراد جواب ، خویشتن را بر بهشت و دوزخ عرضه کرده و کیفیت رهائی خود را از دوزخ در نظر گیرد ، و سپس به آن مساءله پاسخ گوید) . روزی از همان مالک بن انس درباره مساءله ای سؤ ال کردند ؛ ولی او در پاسخ گفت نمی دانم . به وی گفتند : مساءله سبک و ساده و آسانی است (چرا به آن پاسخ نمی دهی ؟) انس خشمگین شد و گفت : در محدوده و حوزه علم و دانش دینی ، هیچ مساءله ساده و آسانی وجود ندارد ؛ مگر گفتار خداوند به گوش تو نرسیده است که فرمود : ((انا سنلقی علیک قولا ثقیلا))) (۳۹۴) ما گفتار گران و سنگینی را بر تو القاء خواهیم کرد . بنابراین ، علم و دانش دینی اصولا سنگین ، و تمام قسمت آن مشکل و دشوار می باشد . وقتی از قاسم بن محمد بن ابی بکر – که یکی از فقهاء مدینه ، و دانش و فقاهت او مورد اتفاق همه مسلمین بوده است – درباره مطلبی سؤ ال کردند ، وی گفت : جواب صحیح این مساءله را نمی دانم . سائل گفت : من بدین منظور به سوی تو شتافتم که چون غیر از تو شخص دیگری را به شایستگی نمی شناختم قاسم گفت : به طول لحیه و بلندی محاسن من و کثرت مردم در پیرامون من ننگر . سوگند به خداوند متعال ، من پاسخ درست پرسش تو را نمی دانم . در این اثناء یکی از بزرگان و افراد سالمند – که در کنار او نشسته بود – به او گفت : برادرزاده !

جواب مساءله را برای او بیان کن و او را از خویشتن مران ، سوگند به خداوند در هر مجلسی که ترا در جمع دیگران مشاهده کردم ، کسی را که فاضلتر و دانشورتر و باادراک تر از تو باشد تاکنون ندیده ام . قاسم گفت : به خدا قسم اگر زبانم را از بیخ و بن برکنند برای من محبوب تر از آن است که درباره چیزی سخن بگویم که بدان علم و آگاهی ندارم . درباره حسن بن محمد بن شرف شاه استرابادی ، چنین آورده اند که روزی زنی بر او وارد شد و راجع به مسائل مشکل و پیچیده مربوط به حیض و عادت زنانه ، سؤ الاتی مطرح ساخت ؛ ولی او نتوانست پاسخ آنها را بیان کند . آن زن به حسن گفت : پته های عمامه و شمله دستار تو ، به میان و کمرت رسیده است لیکن از ایراد پاسخ به سؤ ال یک زن ، عاجز هستی ؟ ! حسن به او گفت : ای خاله ، اگر من پاسخ هرگونه مسائلی را - که از من می پرسند - می دانستم شمله دستارم من به شاخ گاو می رسید (و قعر زمین را نیز درمی نوردیده و به ژرفنای آن راه می یافت) . اقوال و سخن بزرگان دین درباره اهمیت و حساسیت مساءله فتوی و سهمگین بودن اظهار راءی و نظر درباره احکام دینی ، بی اندازه زیاد و فراوان است ، و ما به همین مقدار در این موضوع اکتفاء کرده ، و درباره انواعی که باب مربوط به (فتوی) بدآنها تقسیم می گردد ، بحث خود را آغاز کرده و ادامه می دهیم .

نوع اول : شرائط و اموری که باید هر مفتی واجد آنها باشد

باید دانست که لازم است مفتی ، مسلمان و مکلف و فقیه و عادل باشد . شرائط فقاهت آنگاه در مفتی فراهم می آید که او برای شناخت احکام - از طریق استنباط آنها از ادله تفصیلی آن ها یعنی کتاب و سنت و اجماع و ادله عقل و ادله دیگری که در جای خود مورد بحث و تحقیق قرار گرفته اند - به پا خیزد و درست و استوار قیام نماید . شناخت احکام شرعی - با چنین شرائط - در صورتی بهم می رسد و کامل می گردد که مسائل و مطالب زیربنائی آن از قبیل : اثبات صانع و صفات او شناخته شود ، شناختی که حصول ایمان انسان بر آن متوقف است . (باید پیش از دست اندر کار شدن استنباط احکام شرعی) ، مسائل مربوط به نبوت ، امامت ، معاد - که از مسائل کلامی است - شناسائی شود ؛ چنانکه مفتی باید قبلا علوم زیربنائی شناخت ادله ، از قبیل : صرف ، نحو ، لغت - در محدوده علم عربیت - و شرائط حد و برهان در علم منطق ، و نیز اصول فقه و حقایق مربوط به احکام شرعی از رهگذر آیات قرآنی ، و احادیث مربوط به احکام شرعی ، و علوم حدیث - چه از لحاظ متن و چه از لحاظ سند - را تحصیل کند ، ولو آنکه این تحصیل از راه وجود اصل صحیحی انجام گیرد ، اصلی که مفتی بتواند به هنگام نیاز ، بدان مراجعه نماید . مفتی باید موارد اختلاف و اتفاق علماء و فقهاء را در مسائل شرعی بشناسد ، یعنی باید بداند مساءله ای که درباره آن فتوی می دهد راءی و نظر او در آن مساءله ، مخالف اجماع علماء نیست ؛ بلکه باید بداند که راءی او با راءی و نظر عده ای از فقهاء پیشین موافقت دارد ، و یا راءی او به ظن قوی درباره مساءله ایست که فقهاء پیشین درباره آن سخنی به میان نیاورده اند ؛ و آن مساءله از مستحدثات بوده که در عصر او و یا عصری نزدیک به زمان او پدید آمده است . و نیز باید مفتی دارای ملکه نفسانی و قوه و نیروئی قدسی و ملکوتی باشد که بتواند فروع و جزئیات احکام را از اصول و کلیات آن بدست آورده و هر قضیه ای را به ادله مناسب آن ارجاع دهد . مطالب فوق ، مجموعه شرائط و اموری است که درباره (مفتی مطلق) و مستقل در فتوی ، معتبر و لازم می باشد (تا بتواند در مورد تمام احکام فرعی و ابواب مختلف فقهی اظهار نظر نموده و مستقلا فتوی صادر کند) . ما این شرائط را بطور فشرده مطرح ساختیم ، شرائطی که در علم (اصول فقه) به گونه ای مفصلتر ، شرح و گزارش شده است . اگر شرائط و اوصاف مذکور در فردی فراهم آید بر او واجب است که در مورد هر مساءله فقهی و احکام فرعی مورد نیاز خود ، و یا هر مسئله ای که از او سؤ ال می شود تمام وسع و طاقت و کوشش خود را بکار گیرد تا به توضیح و بررسی آن مساءله از طریق ادله تفصیلی آن بپردازد . بر او جائز نیست - چه در صدور فتوی برای دیگران و یا برای خویشتن - از مفتی و مجتهد دیگر تقلید کند ، البته این حکم در صورتی است که دارای فرصت کافی برای انجام عمل مربوط به مساءله باشد تا بتواند در ظرف آن فرصت ، حکم آن مساءله را استنباط نماید ، به

گونه ای که اشتغال به استنباط حکم مساءله با انجام تکلیف شرعی او اصطکاکی پیدا نکند . اما در صورت ضیق مجال و فرصت ، تقلید از مجتهد حی و زنده در آن مساءله جایز می باشد ؛ ولی درباره تقلید از مجتهد میت ، دو نظریه وجود دارد : (عده ای جایز دانسته و عده ای دیگر تقلید از مجتهد میت را مطلقا جائز نمی دانند) ؛ بلکه آنرا بطور کلی منع کرده اند .

نوع دوم : احکام و آداب مفتی

۱- تحصیل زمینه های افتاء و اجتهاد ، واجب کفائی است

فتوی دادن یکی از واجبات کفائی است ، و همچنین تحصیل و فراگرفتن مقدمات و زمینه های وصول به مقام افتاء و اجتهاد از واجبات کفائی به شمار می آید . اگر شخصی - که مفتی و مجتهد است - درباره حکم مساءله ای ، مورد پرسش قرار گیرد و فرد دیگری جز او برای ایراد پاسخ به آن مسئله وجود نداشته باشد ، بر او لازم است که شخصا پاسخ آنرا بگوید . و اگر غیر از او فرد دیگری - که بتواند پاسخ مساءله را بیان کند - وجود داشته و در دسترس باشد ، پاسخ دادن به آن مسئله به عنوان واجب کفائی بر هر دو لازم است . و در صورتیکه جز یک فرد - برای پاسخ به مسئله - در دسترس نباشد و رفتن به حضور فرد دیگر ، مستلزم مشقت و دشواری نباشد ، در اینکه آیا لازم و واجب است که مجتهد حاضر شخصا جواب مسئله را ایراد کند ، دو وجه ذکر کرده اند : (عده ای می گویند : ایراد پاسخ بر مجتهد حاضر ، واجب است . و عده ای را عقیده بر آن است که پاسخ به سؤ ال ، بر هر دو مجتهد واجب می باشد) . اگر در محیط زندگی مردم ، شخصی که بتواند فتوی دهد موجود و در دسترس نباشد بر هر فرد مکلفی - که در آن محیط زندگی می کند - واجب است حتی الامکان به عنوان واجب کفائی ، شرایط و زمینه های وصول به مقام اجتهاد و صدور فتوی را تحصیل کند . و اگر همه افراد این محیط در اقدام به تحصیل مقدمات اجتهاد ، اخلال و کوتاهی کنند تمام آنها از نظر ارتکاب فسق و گناه سهیم بوده و با هم برابرند . حتی اگر عده ای از مردم ، سرگرم تحصیل مقدمات وصول به مرتبه اجتهاد گردند این تکلیف از عهده دیگران ساقط نمی شود ؛ بلکه آنگاه این تکلیف از عهده آنها خارج می شود که فردی در آن محیط به مقام افتاء و اجتهاد نائل شود (و بتواند پاسخگوی همه مسائل مردم باشد) ؛ چون این احتمال وجود دارد که افراد - به علت فوت و یا موانع دیگر - نتوانند به درجه اجتهاد برسند . برای اینکه مردم مطمئن گردند که تکلیف تحصیل مقدمات اجتهاد از عهده آنها ساقط شده است ، صرف گمان به وصول فردی به درجه اجتهاد ، کافی نیست ، اگرچه ما قائل شویم که در قیام به واجب کفائی می توان به ظن و گمان اکتفاء نمود .

۲- اعتدال مزاجی و روانی مفتی در حین فتوی دادن

نباید مفتی به هنگامی که گرفتار تغییر و دگرگونی حالات اخلاقی است و نیز در حال دل مشغولی و وجود موانع دقت و تاءمل کامل ، فتوی صادر کند . این حالات عبارتند از : خشم ، گرسنگی ، تشنگی ، اندوه ، شادی مفرط ، چرت و خواب آلودگی ، ملال خاطر ، بیماری اضطراب انگیز ، گرمای فوق العاده و بیتاب کننده ، سرمای رنج آور ، محصور بودن از لحاظ پیشاب و پساب و امثال آنها (که موجب تفرق حواس و تشتت خاطر و عدم تمرکز فکر انسان می گردند) . البته ضرورت اعتدال حالت روحی و مزاجی مفتی در حین فتوی ، در صورتی است که ضرورت صدور فتوی از لحاظ وقت و فرصت (واجب مضیق) یعنی واجب کوتاه مدت نباشد . اگر مفتی و مجتهد با وجود دگرگونی حالت روحی و مزاجی با اطمینان به اینکه وجود این حالت ، مانع از وصول به حق و صواب نمی گردد و تمرکز فکر او را از میان نمی برد ، فتوی دهد - با اینکه فتوی دادن همزمان با دگرگونی حالات مزاجی و روانی کراهت دارد - صدور فتوی جائز خواهد بود . علت کراهت فتوی دادن در چنین حالات ، این است که ممکن است مفتی

احیانا به علت نامساعد و نامعتدل بودن روح و مزاجش دچار لغزش و اشتباه گردد .

۳- وظیفه مفتی و مستفتی به هنگام تغییر راءی مفتی

اگر مجتهد پس از آنکه فتوائی را صادر کرد ، راءی و نظر او را تغییر کند ، و مقلد به وسیله یکی از استفتاءکنندگان و یا افراد دیگر از این تغییر نظر آگاه گردند باید طبق راءی دوم و نظریه جدید مفتی عمل کند . اگر مقلد و مستفتی بر طبق نظریه اول عمل نکرده باشد نمی تواند (پس از اطلاع از نظریه جدید او) ، عمل خود را مطابق نظر و راءی اول برگزار نماید . و اگر قبل از اطلاع از تغییر راءی مفتی ، قبلا- طبق نظریه اول عمل کرده باشد ، این عمل او نقض نمی شود و اشکالی ندارد . اگر مقلد و مستفتی از رجوع و تغییر راءی مجتهد و مفتی همینگونه ناآگاه بماند به منزله آنست که گویا مفتی از راءی و نظریه سابق خود را در رابطه با او برنگشته است . باید مجتهد - قبل از عمل مقلد و مستفتی و پس از آن - تغییر راءی خود را اعلام نماید تا مقلد او عمل بعدی خود را مطابق نظریه جدید وی برگزار کند و از نظریه و فتوای اول - از لحاظ عمل - بازگشت نماید .

۴- آیا در مورد حوادث مشابه و متعاقب ، لازم است در فتوی تجدید نظر شود ؟

اگر مفتی و مجتهد در مورد واقعه ای فتوی دهد و سپس واقعه ای همانند آن اتفاق افتد ، (برای صدور فتوی درباره واقعه جدید) - در صورتی که متوجه و متذکر فتوای نخستین و ادله آن باشد - باید در مورد واقعه جدید و مشابه واقعه اول ، همان فتوی را بدون نیاز به تاءمل و نظر صادر کند . ولی اگر فتوای نخستین به خاطرش آید ؛ لکن دلیل آن را به یاد نیاورد و یا علتی برای رجوع از فتوای نخستین پدید نیاید ، در اینکه آیا می تواند طبق فتوای اول ، راءی دهد و یا لازم است تجدید نظر نموده و به اجتهاد بپردازد ، دو نظریه وجود دارد . مسئله تجدید تفحص و جستجو برای پیدا کردن آب بجای تیمم ، و یا کوشش مجدد برای یافتن سمت قبله ، و نیز حکمی که قاضی بر اساس اجتهاد صادر می کند و سپس واقعه و مسئله ای همانند آن اتفاق می افتد ، با مسئله مورد بحث ما از نظر حکم فرقی ندارد ، (یعنی دو قول و نظریه در این زمینه ها وجود دارد که بر طبق یکی از آنها می تواند به همان نظریه اول عمل کند ، و بر طبق نظریه دیگر باید با اجتهاد مجدد ، یعنی تجدید نظر در فتوای خویش عمل نماید) .

۵ - باید مفتی به طرز تعبیر مراجعان آشنا باشد

نباید مفتی در مورد مسائلی که مربوط به الفاظ و تعبیرهای سوگندها و اقرارها و وصیت ها و امثال آنها است فتوی صادر کند مگر آنگاه که خود از مردم همان شهر و ممکت بوده و به طرز سوگند و وصیت و اقرار و منظور آنان در استعمال تعابیر آشنا باشد تا بتواند هدف آنها را طی تعبیر آنان همانگونه که آنها اراده کرده اند درک کند ؛ لذا باید به این نکته اساسی توجه شود ؛ زیرا این موضوع بسیار مهم و باارزش می باشد .

نوع سوم : در آداب فتوی و صادر کردن حکم

۱- اختیار مفتی در ایراد پاسخ کتبی و شفاهی به استفتاآت

مفتی و مجتهد باید پاسخ مسئله را طوری بیان کند که هرگونه اشکال و ابهام را از میان بردارد ، و سپس می تواند به پاسخ شفاهی اکتفاء کند . اگر زبان مفتی برای مستفتی قابل فهم نبود ، (یعنی اگر مفتی و مستفتی دارای دو زبان متفاوتی باشند) ، ترجمه دو فرد عادل در این مورد کافی است . بعضی از علماء معتقدند ترجمه یک شخص عادل کفایت می کند ؛ زیرا فتوی دادن به منزله خبر

است (و در مورد خبر ، گفتار یک فرد عادل دارای حجیت می باشد) . مفتی می تواند (بجای پاسخ شفاهی) جواب مسئله را بنویسد ، اگرچه جواب کتبی می تواند متضمن خطری از لحاظ دستبرد و تحریف باشد . و لذا برخی از پیشینیان ، از پاسخ کتبی به استفتاآتی که در نامه ها نوشته می شد سخت گریزان بوده اند ؛ چون در اینگونه استفتاآت از لحاظ پاسخ ، احتمالات مختلف از لحاظ پاسخ راه داشت ، به اینصورت که در سخن سائل و مستفتی هر قسمتی از آن دارای مزایا و خصوصیات ویژه ای از نظر پاسخ بوده است ، چه بسیار اتفاق افتاده که ما با استفتاآتی کتبی مواجه شدیم که مقصود و تعبیر گوینده و نویسنده آنها با آنچه که در استفتاء وجود داشت ، متفاوت بود ، تازه پس از چندی به گفتار او توجه کرده و چیز دیگری را درک می کردیم ؛ در حالیکه قبلا در پاسخ آنها را نوشته بودیم ، لذا آن نامه را پاره کرده و آنرا از بین می بردیم .

۲- بیان مفتی باید صحیح و قابل فهم توده مردم باشد

باید طرز بیان و تعبیر مفتی ، واضح و روشن و در عین حال درست و صحیح باشد که هم توده مردم آنرا بتوانند درک کنند و هم خواص و اهل سخن و علماء ، عبارات او را رکیک و سبک تلقی ننمایند . بنابراین باید مفتی از اضطراب و رکاکت تعبیر و ترکیبات غریب و ناماءنوس و یا عبارت پردازیهای ضعیف و سست و لغات مشکل و پیچیده و امثال آنها در پاسخ به استفتاآت احتراز جوید .

۳- پاسخ اجمالی و یا تفصیلی به سؤ الات استفتاءکنندگان

اگر مسئله مورد سؤ ال دارای شعب مختلف بود و به تفصیل و شرح و بیان نیاز داشت ، مفتی نمی تواند به پاسخ مطلق و کلی و اجمالی آن اکتفاء کند ؛ زیرا چنین پاسخی خطاء است ، یعنی نمی تواند خالی از لغزش و اشتباه باشد . مفتی می تواند از مستفتی - در صورتیکه در حضور او باشد - بخواهد که پرسش او را به تفصیل بیان کند ، و یا اگر سؤ ال به صورت کتبی بود از او بخواهد که با شرح و تفصیل بیشتری سؤ ال خود را دوباره در نامه دیگری بنویسد . و مفتی پس از آگاهی از موارد مفصل آن ، به ایراد پاسخ بپردازد . اگر سؤ ال و جواب بدین کیفیت انجام گیرد بهتر است ، و ضمنا مصون از اشتباه نیز خواهد بود . البته مفتی می تواند جواب یکی از فروع و شاخه های سؤ ال را بگوید و یا بنویسد . و این کار در صورتی صحیح است که مفتی بداند همان فرع برای سؤ ال کننده روی داده و پاسخ همین شاخه از پرسش را مطالبه می کند ، و سپس باید یادآور گردد که اگر منظور از سؤ ال شما چنین باشد ؛ پاسخ آن همین است . و یا بگوید در صورتیکه هدف سؤ ال شما چنین باشد ، پاسخ آن همانگونه است که ذکر شد ؛ و امثال آن . و نیز مفتی می تواند به تمام شاخه ها و بخشهای مختلف سؤ ال ، پاسخ گوید و تمام بخشهای متعدد مسئله را یاد کند و سپس پاسخ آنها را بیان نماید . لکن این نوع پاسخگوئی از دیدگاه برخی از دانشمندان ، ناخوش آیند بوده و می گفتند این طرز پاسخگوئی همانند فراگرفتن فجور و انحراف است ، از آنجهت که مردم از حکم سودمند و یا زیانبار مسئله آگاه می شوند (و گویا مفتی با اینگونه پاسخگوئی ، شاخه های مفید و مضر را به مردم تعلیم می دهد) .

۴- رعایت ترتیب در پاسخ به سؤ الات متعدد

اگر در نامه استفتاء ، چند مسئله مطرح شده باشد بهتر است پاسخ آن ها به ترتیب پرسشها باشد . و اگر سائل و استفتاءکننده را متوجه پاسخهای مربوط سازد رعایت ترتیب پاسخ بر حسب ترتیب سؤ ال ، لازم نیست . و در چنین صورتی که پاسخ به آنها پس و پیش می گردد (به عنوان (لف و نشر مشوش (۳۹۵)) تلقی می شود که این ترتیب در برخی از آیات قرآن کریم به چشم می خورد از قبیل آیه) : (((یوم تبیض وجوه و تسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم . . .))) روزی که چهره هائی ، سفید و چهره هائی سیاه می گردد . اما کسانی که روسیاه شدند . . .

۵ – سؤ ال و استفتاء نباید به خط مفتی باشد

عده ای از دانشـمندان گفته اند : ادب و نزاکت اقتضاء می کند که سؤ ال و پرسـش به خط مفتی نباشد ؛ ولی اگر املاء و یا تصحیح سؤ ال به وسیله مفتی انجام گیرد اشکالی ندارد .

۶– هماهنگی پاسخ با پرسش سائل

مفتی نمی تواند پاسخ و پرسـش مربوط به مسئله را به صورتی که شـخصا از واقعه اسـتفاده و استنباط کرده است – در صورتیکه در خود نامه اسـتفتاء به همان صورت طرح نشـده باشـد – بنویسـد ؛ بلکه بایـد بر اساس همان صورتی که در نامه وجود دارد پاسخ آنرا بنگـارد (و نظریه خود را در کیفیت طرح سؤ ال دخـالت ندهـد) . اگر منظور مسـتفتی برخلاـف آنچه در نامه آمـده است باشـد باید مفتی بنویسـد : اگر مسئله اینطور باشـد پاسـخ آن چنین و چنان است . علماء معتقدند که اگر مفتی در نامه اسـتفتاء علاوه بر پاسخ ، مطـالب وابسـته به مسـئله و مورد نیـاز سائل را اضافه کنـد کار مطلوب و عمل مسـتحبی را انجام می دهـد ، و این اسـتحباب به خاطر حدیثی است که می گوید : (((هو الطهور ماؤ ه ، الحل میته))) (۳۹۶) :

۷– رفق و مدارا با استفتاءکننده در تفهیم جواب مسئله

اگر استفتاءکننده (به عللی) دچار نارسائی در بیان مسئله و درک پاسخ آن باشد باید مفتی با او رفق و مدارا نموده و با بردباری ، به فهم سؤ ال او موفق گردد و بـا همین شـیوه پاسـخ آن را نیز بـدو تفهیم کنـد ؛ زیرا ثواب و پـاداش چنین رفق و مـدارا – که به منظور تفاهم با فرد ناتوانی انجام می گیرد – بسیار عظیم و پرارزش می باشد .

۸ – ضرورت دقت مفتی در مطالعه نامه استفتاء

بایـد مفتی کلمه به کلمه نـامه اسـتفتاء را بـا دقت کـافی مطـالعه کنـد ، و بخصوص پایان و منتهی الیه نامه را با عنایت فزونتری مورد توجه قرار دهد ؛ زیرا جان و روح سؤ ال و اصل پرسـش در پایان آن وجود دارد که گاهی ممکن است تمام نامه به پایان آن مربوط باشد و مفتی احیانا نسبت به پایان آن از لحاظ دقت ، غفلت کند . دانشـمندی گفته است : شایسـته است درنگ اندیشمندانه و دقت مفتی درباره یک مسـئله ساده و آسان به همان گونه باشد که درباره یک مسئله مشکل و پیچیده اعمال می گردد ؛ و این موضوع به خاطر آنست که وی به دقت و تاءمل عادت نموده و بدان خو گیرد .

۹– اصلاح و جبران لغزشها و کمبودهای موجود در نامه استفتاء

اگر مفتی در نامه اسـتفتاء با لغت و واژه مشـتبه و مبهمی مواجه شـد ، باید از مسـتفتی راجع به آن و نیز نقطه گذاری ها و حرکات و سکنات آن جویا گردد . و همچنین اگر مفتی در طی نامه به اشـتباه و لغزشـی در کلمه ای مواجه شد ، و این اشتباه به گونه ای است که در مفهوم کلمه ؛ تغییری ایجاد می کند باید مفتی به اصـلاح آن بپردازد . و اگر مفتی در نامه استفتاء محل نانوشته ای را در اثناء خطوط و سـطور و یا پایان آن مشاهـده نمایـد با خطی آن محل را پر کنـد و یا چیزی که لازم است در آن جای خالی بنویسد و آن جای سفید را اشغال نماید ؛ زیرا استفتاءکنندگان می خواهند گاهی مفتی را بیازارند (و به اصطلاح سوءاستفاده کنند) ، به این معنی که آن محل خالی و نانوشته را با عباراتی پر کنند که اصل فتوی و یا سؤ ال را – بعد از نوشتن فتوی – دگرگون سازند ، چنانچه می گویند اینگونه سوءاستفاده درباره برخی از بزرگان علم ، پیش آمده است .

۱۰- مشورت با حاضران درباره محتوای نامه استفتاء

مستحب است مفتی ، نامه استفتاء را بر حاضرانی که دارای اهلیت هستند بخواند ، و با آنان درباره محتوای آن مشورت کرده و با رفق و مدارا و منصفانه راجع به آن مذاکره و مباحثه نماید ، اگرچه حاضران از لحاظ علمی پائین تر از او و یا شاگردان او باشند ؛ زیرا اگر وی در پاسخ به نامه های استفتاء ، چنین شیوه ای را در پیش گیرد - علاوه بر اینکه در این مورد از پیشینیان اقتداء و پیروی کرده - این امید وجود دارد که اگر احیانا نکاتی ، از نظر مفتی مخفی بماند به مدد مشورت و مذاکره با حاضران ، آن نکات ، روشن و پدیدار گردد ؛ زیرا هر ذهن و فکری بهره ای از فیض الهی را دارا است . ولی اگر در نامه استفتاء ، مطالبی آمده باشد که اظهار آن ناخوش و زشت باشد ، و یا مستفتی ترجیح می دهد که محتوای نامه او مکتوم بماند ، یا اظهار و فاش ساختن مضمون نامه ، متضمن مفسده ای باشد نباید آنرا با حاضران در میان گذاشت .

۱۱- باید پاسخ نامه استفتاء از لحاظ خط و نگارش ، واضح باشد

باید مفتی پاسخ نامه را با خط واضح و روشن و با قلمی متوسط - نه آنقدر ریز و مبهم و نه آنچنان درشت و خشک - بنگارد . و باید فاصله سطور را از لحاظ تنگی و گشادگی در حد معتدل و متوسطی تنظیم کند . برخی معتقدند که به عنوان یک امر مستحب ، قلم و طرز نگارش به گونه ای یکنواخت باشد که کسی نتواند در آن دست برده و آنرا دگرگون سازد و نیز موجب اشتباه و اختلاط خط او با خط دیگری نشود .

۱۲- باید در پاسخ نامه استفتاء تجدید نظر نمود

آنگاه که مفتی ، پاسخ نامه استفتاء را نگاشت باید در آن تجدید نظر و دقت نماید ؛ چون ممکن است احیانا نقص و اختلالی در پاسخ نامه به نظر رسد ، و یا خود مفتی نسبت به پاسخ قسمتی از جوانب سؤ ال ، نقصی مشاهده کند . بجا است که مفتی قبل از نوشتن نام خود در پایان نامه و ممهور کردن آن و قبل از تکمیل پاسخ ، این تجدید نظر را در مورد پاسخ به عمل آورد .

۱۳- محل نگارش پاسخ در نامه استفتاء

اگر مفتی با خط خود ، پاسخ نامه را آغاز کند باید - بر طبق شیوه معمول قدیم و جدید - پاسخ را در ناحیه راست نامه بنویسد و بالای (((بسم الله الرحمن الرحیم))) و امثال آن ، هیچ نوشته ای را قرار ندهد .

۱۴- دعاء و نیایش بدرگاه خداوند متعال به هنگام افتاء و صادر کردن حکم

آنگاه که مفتی می خواهد فتوائی صادر نماید باید استعاذه کند ، و از شر شیطان مطرود از رحمت ، به خداوند متعال پناه برد و بگوید : ((اعوذ بالله من الشیطان الرجیم))) و نام خداوند را با گفتن (((بسم الله الرحمن الرحیم))) بر دل و زبان جاری سازد ، و او را سپاس گفته ، و بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و خاندان او (علیهم السلام) درود فرستد و دعا کند و بگوید : (((رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی))) (۳۹۷) خدایا به من شرح صدر عنایت کن و کارم را آسان و هموار گردان و گره از زبانم بگشای تا سخن من قابل فهم بوده و آنرا دریابند و درک نمایند . برخی از علماء و فقهاء به هنگام فتوی ، دعای زیر را می خوانند : (((لا- حول و لا- قوة الا- بالله العلی العظیم ، سبحانک لا- علم لنا الا ما علمتنا (ففهمناها سلیمان و کلا آتینا حکما و علما)(۳۹۸) اللهم صلی علی محمد و آله و صحبه و سائر النبیین و الصالحین ، اللهم وفقنی و اهدنی و

سددنی ، و اجمع لی بین الصواب و الثواب و اعذنی من الخطاء و الحرمان))) جز به وسیله خداوند والای بزرگ هیچ عامل و نیرو و قدرتی مؤ ثر نیست ، خدایا تو از هر عیب و نقصی مبری هستی ، و جز آنچه تو به ما آموختی هیچگونه آگاهی کامل برای ما وجود ندارد . (تو فرمودی) : که ما به سلیمان چنان حقایقی را فهماندیم ، و حکمت و دانش را به همه پیامبران ارمغان دادیم . خدایا بر محمد (صلی الله علیه و آله) و خاندان و یارانش ، و سایر انبیاء و نیکان درود فرست . خدایا مرا موفق گردان و به راه راست رهنمونم ساز ، و مرا استوار نگاهدار . و راءی مرا با پیوندی از حق و درستی و پاداش اخروی فراهم آور ، و از خطاء و لغزش و محرومیت از پاداش اخروی ، مرا در پناه خود قرار ده .

۱۵- چه عباراتی را باید بر آغاز و پایان جواب نامه استفتاء افزود ؟

مفتی باید در آغاز پاسخ نامه استفتاء ، یکی از عبارات زیر را بنویسد : (الحمدلله) (الله الموفق) (حسبناالله) (حسبی الله) (الجواب) (بالله التوفیق) و امثال اینگونه تعبیرات (که نمایانگر سرآغاز پاسخ می باشد) . بهتر اینست که پاسخ را با سپاس الهی (الحمدلله) آغاز کند ، چون در این باره حدیثی به ما رسیده است که هر کار مهم و اساسی را باید به نام خداوند متعال و سپاس او آغاز نمود(۳۹۹) . شایسته است مفتی (علاوه بر نگارش (الحمدلله)) حمد و سپاس خداوند متعال را بر زبان جاری ساخته و سپس همان را روی نامه نیز بنویسد ، و با تعبیر (الله اعلم) و یا (بالله التوفیق) ، جواب نامه را پایان برد . سپس بنویسد که پاسخ را فلانی فرزند فلانی گفته و یا نوشته است ، (یعنی باید مفتی در پایان پاسخ ، نام خود را با تمام مشخصات بیاورد) و قبیله و شهر و یا صفات و خصوصیات و مشخصاتی را که بدان منسوب می باشد در جواب استفتاء یادداشت کند .

۱۶- فتوی را باید با مداد نوشت

بعضی از علماء گفته اند ، مستحب است مفتی ، پاسخ نامه را با مداد(۴۰۰) بنویسد نه با مرکب تا از حک و حذف ، مصون باشد ، برخلاف کتب علمی که بهتر است با حبر و مرکب مخصوص نگاهداشته شود ؛ زیرا بنا بر این است که کتب عملی ، پایدار بماند و مرکب برای پایدار ماندن نوشته ها از هر نوع نوشت افزار دیگری مناسب تر است .

۱۷- پاسخ نامه استفتاء باید در عین اختصار ، روشن باشد

مفتی باید پاسخ استفتاء را مختصر و فشرده بنویسد آن هم به گونه ای که عوام الناس و توده مردم بتوانند آنرا به راحتی و روشنی درک کنند . حتی بعضی از فقهاء در پاسخ استفتاء فقط می نوشتند : (جائز است) یا (جائز نیست) (واجب است) یا (واجب نیست) و یا می نوشتند : (آری) یا (نه) ، یعنی با اینگونه تعابیر کوتاه و روشن ، پاسخ استفتاء را برگزار می کردند .

۱۸- حزم و احتیاط و عدم سراسیمگی در پاسخ به استفتاء

اگر از مفتی راجع به کسی سؤ ال کنند که می گویند : (من از محمد بن عبدالله راستگوتر هستم) و یا می گوید : (نماز ، یک بازیچه و کار بیهوده ایست) و یا امثال اینگونه سخنان را بر زبان آورد ، سخنانی که کفرآمیز می باشد و موجب بی اعتبار شدن خون و جان گوینده آن خواهد شد ، نباید مفتی (در صدور فتوی ، دچار سراسیمگی و شتابزدگی گردد و) بگوید : خون چنین شخصی حلال است ، و یا قتل او واجب می باشد ؛ بلکه او باید بگوید : اگر چنین مطلبی از راه اقرار و یا بینه ، یعنی گواهی دو شاهد عادل در مورد کسی ثابت و روشن گردد حکمی که درباره او جاری خواهد شد بدینسان می باشد . و یا اگر راجع به کسی سؤ ال کنند که سخنی بر زبان آورده ، سخنی که کفر او به علت چنین سخنی ، محتمل باشد باید مفتی در پاسخ بگوید : لازم است

از گوینـده این سـخن سؤ ال کرد که اگر با چنین هـدفی این کلام را بر زبان جاری ساختی ، حکم و پاسخ آن چنین و چنان خواهد بود . اگر از مفتی دربـاره قاتـل و یا کسـی که چشم کسـی را از جا در آورده و یا جنایات دیگری بر کسـی وارد ساخته سؤ ال کنند باید احتیاط را از دست ندهد و شـرائط قصاص را توضـیح داده و مطالب مربوط به آن را یادآور گردد . اگر از مفتی و مجتهد راجع به کسـی که مسـتوجب تازیانه خوردن است پرسـش نمایند ، وسیله و آلت تعزیر و تازیانه زدن را یادآور گردد و بگوید که با چنین کیفیت و با این شمار باید تازیانه بخورد ، و نباید تازیانه بیشتر و یا شدیدتری را بر او وارد ساخت .

۱۹- یادآوری های لازم در مورد سؤ الات مربوط به ارث

اگر از مفتی راجع به میراث سؤ ال شود ، معمولا (طبق عادت) لازم نیست موضوع برده نبودن و یا شرط عدم کفر وارث و امثال آن ها را - که از موانع ارث به شـمار می روند - برای سائل و مسـتفتی توضیح دهد و این مطالب را قبلا شرط نماید ؛ بلکه سؤ ال مطلق یـک فرد مسـلمان ، مبنی بر آنست که در وارث و یـا وراث ، موانع ارث وجود نـدارد . برخلاف موردی که راجع به ارث برادران و خواهران و عموها و فرزنـدان این طبقه از وراث ، سؤ الاتی مطرح می شود که در چنین مواردی بایـد مفتی بپرسـد آیا این برادرها و خواهرها و یا عموها ، ابوینی هسـتند و یا پدری و یا مادری می باشند ؟ اگر در ضمن نامه استفتاء مربوط به ارث ، از افرادی یاد شود که مسـتحق ارث نمی باشـند باید مفتی ، سقوط حق آنان از ارث را ضمن پاسخ تصریح کند و بنویسد : فلانی و فلانی از ارث بردن محرومنـد و هیچگونه اسـتحقاقی ندارند . اگر فردی در تحت شـرائطی ، مسـتحق ارث باشد که همان فرد در شـرایط دیگر هیچگونه حقی را در ارث دارا نباشد ، باید مفتی در پاسخ اسـتفتاء بگوید : فلانی در چنین حالت و شرائطی ارث نمی برد . و امثال اینگونه سؤ الات و تـذکراتی که لازم است مفتی آن ها را به مسـتفتی یادآور گردد تا این تصور به وجود نیاید که فلانی در هر حال و شـرائطی مسـتحق ارث می باشد . اگر از او راجع به ارث خواهران و برادران و یا ارث پسران و دختران سؤ ال کنند ، نباید در پاسخ بگوید که ارث در میان آنها طبق آیه (((للذکر مثل حظ الانثیین))) تقسـیم می شود ؛ زیرا اینگونه یادآوریها برای توده مردم اشـکالاتی تولید می کند ، که نمی توانند آنرا درک کنند ؛ بلکه باید بگوید : ترکه میت باید بر اساس چنین و چنان تقسـیم گردد که طبق آن ، پسـر دو سـهم و دختر یک سـهم دارد . اگر مفتی بگویـد : بر اساس نص قرآن کریم تقسـیم گردد : این پاسـخ ، بلامانع می باشـد ؛ چون معنی ایـن آیـه و نص ، روشـن اسـت و ابهـام کمـتری در آن وجـود دارد . اگرچـه تـذکر به صـورت اول ، واضـحتر است ، یعنی در اینصورت بایـد پاسـخ مسـئله را به تفصـیل بیان کنـد . مفتی باید قبل از هر چیز یادآور گردد که ترکه میت پس از اخراج اموالی که لازم است قبل از تقسـیم ارث ، اخراج شود ، از قبیل وصـیت و دین - در صورتی که وصیت و دینی در میان باشد - تقسیم گردد (و به هر صورت باید نکته های مورد نیاز مستفتی را ضمن پاسخ یادآور شود) .

۲۰- باید پاسخ استفتاء ، هوشمندانه نگارش شود تا مستفتی نتواند در آن دستکاری‌نماید

بایـد مفتی پاسخ اسـتفتاء را در ذیل همان نامه اسـتفتاء بنویسد و بلافاصـله بدان متصل سازد ، هیچگونه فاصـله و خلاء میان سؤ ال و جواب باقی نگـذارد ، تا مسـتفتی نتوانـد چیزی را که موجب فساد و دگرگونی پاسخ او می گردد بر آن بیفزاید . اگر محل نگارش پاسـخ ، پیوسـته به پرسـش باشـد جواب را روی همـان موضع و محل بنویسـد . و چنانچه موضع و محلی که بایـد جواب را روی آن بنویسد دارای ظرفیت کافی نباشد نباید پاسخ را روی ورقه دیگری بنویسد ؛ بلکه باید آنرا در پشت ورقه و یا در حاشـیه آن بنگارد . آنگاه که می خواهد پاسخ اسـتفتاء را در ظهر و پشت نامه اسـتفتاء ، بنویسد باید از بالا شروع کند مگر در صورتی که بخواهد پاسخ را در پـائین نامه اسـتفتاء ، و به دنبال آن بلافاصـله بنگارد ، و مابقی پاسـخ را به خاطر ضـیق و عـدم گنجایش محل ، در پائین پشـت ورقه تکمیل سازد تا پاسخ او متصل به سؤ ال بوده و پیوستگی خود را حفظ کند .

۲۱- عدم توسل به حیل شرعیه و لزوم راه گشایی در برابر مشکلات مستفتی

اگر مفتی متوجه شود که پاسخ او برخلاف منظور مستفتی است و ضمنا راضی نیست که پاسخ او به صورت کتبی روی نامه استفتاء نگارش یابد به پاسخ شفاهی اکتفاء کند . مفتی باید از میل و گرایش به (حیل شرعیه) چه در فتوای خود و چه در فتوای مخالف خویش - بر حذر باشد ؛ زیرا توسل به حیل شرعیه از زشت ترین عیوب و شنیع ترین عوارض تباه گر است . یکی از طرق و نشانه های تمایل به حیل شرعیه این است که در جواب استفتاء ، مطلبی را که به نفع مستفتی است بنگارد ، و از نگارش مطلبی که به زیان او تمام می شود خودداری کند . مفتی نباید در مسائل مربوط به دعوی و بینه ها و شهود ، به مطالبی روی آورد که موجب خلاصی و رهائی از مشکلات گردیده و راه مفری از آن مشکلات باشد . و نیز نباید به یکی از دو طرف دعوی ، طرقی را اظهار کند و بیاموزد که به وسیله آن ، استدلال و حجیت طرف را خنثی کند ؛ چون اینگونه تعلیم و راهنمائی ، موجب ضایع گشتن حق طرف می شود . در صورتی که مفتی احساس کند که راهی به نفع مستفتی وجود دارد و از این رهگذر ، ضرر و زیانی به حق کسی وارد نمی سازد باید او را به همان راه ارشاد کند ، مثلا اگر کسی سوگند یاد کند هه هزینه همسرش را به مدت یکماه نپردازد (در صورتی که سوگند او از نظر شرایط قسم ، قابل انعقاد باشد) لازم است مفتی راه گشای مشکل او بوده و به وی تعلیم دهد که می تواند نفقه همسرش را از مهریه او بپردازد ، و یا به او قرض دهد ، و مایحتاج یکماهه او را به وی بفروشد و سپس ذمه او را از این قرض و یا از قیمت مایحتاج او بری سازد ؛ چنانکه نقل شده است که شخصی به یکی از علماء گفت : من سوگند یاد کردم که در روز ماه رمضان با همسرم زناشوئی کنم و کفاره هم ندهم و ضمنا مرتکب گناهی هم نگردم . آن شخص عالم و دانشمند به او گفت با همسرت در ماه رمضان مسافرت کن (تا از این طریق - ضمن وفای به سوگند خود - مرتکب گناهی نگردی و کفاره روزه نیز بر تو واجب نشود) .

۲۲- موقع شناسی مفتی بهنگام فتوی

اگر مفتی صلاح ببیند که به یک فرد عامی بگونه ای فتوی دهد که تواءم با شدت و سختگیری باشد و خود مفتی به ظواهر امر و نیز به شدت لحن خود در جواب استفتاء ، اعتقادی نداشته باشد ؛ ولی از دیدگاه خویش برای تظاهر به شدت لحن و سختگیری خود ، توجیه عاقلانه و مشروعی را در نظر گیرد ، چنین روشی به منظور منع و تهدید - البته در موارد ضروری - جائز می باشد ، مشروط بر آنکه مفسده ای بر آن مترتب نگردد ؛ چنانکه می گویند شخصی از ابن عباس راجع به توبه قاتل سؤ ال کرد ، ابن عباس در جواب او گفت : برای قاتل توبه ای وجود ندارد و توبه او پذیرفته نیست . سپس شخص دیگری همین پرسش را با او در میان گذاشت ، در جواب او گفت : من در چهره و چشم شخص اول ، تصمیم به قتل را می خواندم ، لذا با همان جواب ، او را از قتل بازداشتم . اما دومی که با حالتی اسف بار و روحیه ای حاکی از بینوائی نزد من آمد و دستش به قتل آلوده بود نخواستم او را از رحمت خداوند متعال ، نومیدش سازم . لکن مفتی باید در اینگونه پاسخهای مدبرانه خود ، توریه نماید ، یعنی وقتی که می گوید : توبه قاتل پذیرفته نیست منظورش این باشد که در صورت اصرار به قتل و گناه و تصمیم بر تکرار آن ، توبه او مورد قبول واقع نمی شود .

۲۳- رعایت نوبت در پاسخ به استفتاآت

اگر نامه های متعددی به مفتی برسد ، و استفتاآت متعددی نزد او انباشته گردد باید در ایراد پاسخ به آنها نوبت را رعایت نموده و نامه هائی را که جلوتر رسیده در پاسخ مقدم دارد ؛ چناکه قاضی به هنگام تعدد و هجوم و تراکم اصحاب دعوی باید همین امر را

رعایت کند . موضوع لزوم رعایت نوبت ، در مواردی است که فتوی دادن ، در آن موارد ، واجب باشد . اگر ورود نامه های استفتاء و یا ورود اشخاص ، در یک زمان صورت گیرد ، و یا سبقت نامه ها و یا اشخاص معلوم نباشد باید به قید قرعه ، نوبت پاسخ آنها را مشخص سازد . برخی از علماء گفته اند باید در چنین موردی نوبت زن ها و مسافران را بر دیگران مقدم دانست ، البته مسافری که وسائل مراجعت و سفر را طوری آماده ساخته که اگر نوبت او به تاءخیر افتد ، از رفقاء و همراهان خود عقب می ماند و زیانمند می گردد . رعایت نوبت زن و یا مسافر آماده مراجعت و سفر ، در صورتی لازم است که مراجعان به مفتی ، آن اندازه زیاد نباشند که اگر نوبت زن یا مسافر را مقدم بدارد دیگران به وضع محسوسی متضرر گردند . لذا در چنین شرائطی لازم است که مفتی ، نوبت آنانرا بر حسب سابقه ورود آنها رعایت نماید ، و یا در صورت تساوی در ورود ، با قید قرعه ، نوبت پاسخ به آنان را تعیین کند . و نیز نباید نوبت هیچکسی را - جز برای پاسخ به یک استفتاء و سؤ ال - جلو اندازد .

۲۴- کیفیت جبران و تدارک پاسخهای نادرست مفتیان دیگر در نامه استفتاء

اگر نامه استفتاء به نظر مفتی برسد و مشاهده کند که خط و پاسخ مفتی دیگری - که از اهل فتوی می باشد ؛ ولی از لحاظ مقام علمی پائین تر از او است - در آن نامه آمده است ، و ملاحظه کند که نوشته او موافق راءی و فتوایش می باشد باید زیر همان جواب بنویسد : (صحیح است) و یا (جواب صحیح ، همین است) و یا (جواب من نیز بدینسان می باشد) و یا (من قائل به همین راءی و فتوی هستم) و امثال اینگونه عبارات (که نمایانگر موافقت فتوای او با فتوای مذکور در نامه استفتاء است) . البته مفتی در همین مورد می تواند با عبارتی فشرده تر و زیباتر ، موافقت خود را اعلام نماید . اما اگر در نامه استفتاء ، خط کسی را به عنوان فتوی و پاسخ به مسئله ای مشاهده کند که پاسخ دهنده ، واجد اهلیت فتوی نیست ، نباید در کنار فتوای او فتوای خود را بنگارد ؛ زیرا این کار به منزله تثبیت راءی و نظر نادرست و تاءیید راءی منکر تلقی می گردد . او می تواند این پاسخ نادرست را از میان ببرد و محو سازد ، اگرچه صاحب نامه استفتاء به این کار راضی نباشد و اجازه چنین کاری به او ندهد . ولی مفتی حق ندارد نامه را نزد خود نگاه دارد مگر در صورتی که صاحب نامه ، اجازه چنین کاری را به او بدهد . مفتی می تواند در اینگونه موارد ، مستفتی را نهی کرده و او را از عمل به فتوای چنین مفتی نااهلی بازدارد ، و قبح و زشتی عملی را که مرتکب شده و به نااهل مراجعه کرده است به وی تفهیم کند ؛ اگرچه بر خود مستفتی لازم است که درباره اهل فتوی و مراجعی که واجد شایستگی صدور فتوی هستند بحث و کاوش و تحقیق نماید . آنگاه که مفتی در ذیل نامه استفتاء با نام کسی مواجه گردد که او را نمی شناسد باید درباره او جویا شود که چگونه شخصی است . اگر نتواند او را شناسائی کند از نگارش فتوای خود در کنار فتوای او خودداری نماید ؛ به خاطر اینکه ممکن است نوشتن پاسخ در کنار فتوای این مفتی ناشناخته ، احیانا تاءیید نظریه و فتوای نادرستی باشد ، یعنی فتوائی را که یک فرد فاقد صلاحیت صادر کرده است تاءیید ضمنی کند . بهتر این است که در چنین موردی از صاحب نامه استفتاء بخواهد تا او اجازه دهد نامه استفتاء را طبق فتوای خود ، با نامه ای دیگر تعویض و تبدیل کند . و اگر صاحب نامه چنین اجازه ای ندهد باید پاسخ استفتاء را به صورت شفاهی برگزار کند . اگر مفتی بیم آن داشته باشد که در صورت رد و ضرب و زدودن فتوای کسی که فاقد اهلیت فتوی است فتنه و آشوبی در مستفتی بهم رساند - ولو آنکه فتوای او صحیح باشد - می تواند از نوشتن و صدور فتوای خود در کنار فتوای او امتناع ورزد . اما چنانچه در فتوای او اشتباه و لغزشی وجود داشته باشد باید مفتی این موضوع را هشدار داده و به مستفتی متذکر گردد . لذا در این صورت اگر از اظهار فتوی و نظریه خود امتناع نماید و از هشدار دادن به اشتباه فتوای آن مفتی نااهل ، دریغ ورزد مرتکب حرام میشود . و بلکه بر او واجب است - در صورت امکان - آن فتوی را از میان ببرد و محو سازد و یا آنرا مطابق فتوای خود ، - با نوشتن نامه ای دیگر - تعویض و ترمیم نماید ، و نامه استفتاء و پاسخ نادرست آن شخص را با اجازه صاحب آن پاره کند . اگر مفتی نتواند این نقیصه را به صورتهای مذکور جبران کند باید جواب درست را در کنار پاسخ نادرست

بنویسـد . و اگر نامه اسـتفتاء با اجازه صاحب آن به مفتی اول اعاده گردد کاری درخور و پسـندیده می باشـد . چنانچه مفتی در طی نامه اسـتفتاء ، جواب کسی را مشاهده کند که دارای اهلیت فتوی است ؛ ولی نظریه ای برخلاف نظریه او در آن منعکس می باشد و ضمنا به اشـتباه بودن نظریه و فتوای او یقین و اطمینان نداشـته باشد باید به صرف نوشتن پاسخ خویش اکتفاء کرده و متعرض تخطئه و یا اعتراض به فتوای دیگری نشود .

۲۵- کیفیت پاسخ به استفتاآت مبهم و مردد

اگر مفتی اصـلا نتوانـد از روی نامه اسـتفتاء ، سؤ ال را کاملا درک کند و از آن سـردرآورد ، و صاحب نامه نیز در دسترس نباشد ، برای حل این مشکل ، بعضی از علماء معتقدند که باید به صاحب نامه بنویسد ، و درخواست کند توضیح بیشتری درباره سؤ ال خود بنگارد تا پاسخ آنرا برای او بنویسد . و یا به او بنویسد : (من محتوای نامه شـما را کاملا نفهمیدم) . چنانچه مفتی بخواهد به صاحب نامه متـذکر گردد که سؤ ال او مفهوم نیست و یا به شـرح و توضـیح بیشتری نیازمند است باید این نکته را در قسـمتی از نامه بنگارد که به خود نامه صدمه ای وارد نشود و آنرا مخدوش نسازد . اگر مفتی از مضـمون نامه ، صورت و کیفیت خاصی را درک کرد که احتمال دیگری نیز در آن به نظر می رسـد بایـد این موضوع را در آغاز پاسـخ خود تصـریح نماید و بنویسد : اگر سؤ ال بدینصورت است ، و یا بـدینصورت عمل کرده باشـد پاسخ آن چنین خواهد بود ، و یا در نامه اضافه کند : (و اگر نه ، جواب به صورت دیگر و به فلان کیفیت می باشد) .

۲۶- ذکر دلیل فشرده فتوی و تاءکید و تشدید در پاسخ ، در موارد مناسب

بی مناسـبت نیست که مفتی ضـمن پاسخ به اسـتفتاء ، دلیل مختصـر و فشرده ای از آیه و روایتی را که مستقیما مربوط به مسئله مورد سؤ ال می باشد ذکر کند . البته باید یادآور شد که برخی از دانشـمندان ، ذکر حجت و دلیل مسئله را در پاسخ استفتاء منع کرده اند تا میان فتوی و تاءلیف کتاب استدلالی فقهی ، امتیازی وجود داشته باشد . گروهی از دانشمندان دیگر قائل به تفصیل شدند ، به این معنی که اگر مفتی برای فرد عامی ، فتوی صادر می کنـد نبایـد دلیل آنرا ذکر کند ؛ ولی اگر به شـخص فقیهی فتوی دهد دلیل آنرا متذکر گردد . بلکه گاهی مفتی در مورد برخی از وقایع و مسائل فقهی ناگزیر است سـختگیری و مبالغه کند ، و پس از پاسخ به سؤ ال بگویـد : (این فتوی مطـابق با اجماع مسـلمین است) یا (در این مسـئله ، از نظر من مخالفتی از جانب هیچیک از علماء دیـده نمی شود) یا (اگر کسـی با این فتوی به مخالفت برخیزد با حکم واجب مسـلم ، مخالفت کرده و از حق و صواب و یا اجماع روی گردان شـده ، و یـا دچـار فسق و گناه می گردد) و یا (بر ولی امر لازم است که بـدین فتوی ملتزم و پای بنـد باشـد و یا نسـبت به آن اهمال نورزد) و امثال اینگونه تعابیر مؤ کد را بر حسب اقتضاء مصلحت و مطابق موقعیت ، ضمن فتوای خود بکار برد .

نوع چهارم : در احکام و آداب و مشخصات مستفتی

۱- صفات و مشخصات مستفتی

هر فردی که به درجه اجتهاد نرسیده باشد و مانند مجتهد و مفتی ، جامع شرائط علوم و دانشهائی - که قبلا از آن ها یاد شده است - نباشد باید او را در مورد هر مسئله ای از احکام فقهی - که مورد سؤ ال قرار می گیرد - مقلد و مستفتی دانست . اینگونه افراد علاوه بر عنوان مقلـد و مسـتفتی ، به آنها (عامی) نیز می گوینـد ، اگرچه از افاضل و دانشـمندان عصـر ما به شـمار آیند . یعنی بسا ممکن است همین افراد در علوم دیگر از خود مفتی ، عالم تر باشـند ، علومی که فتوی دادن ، بر آنها متوقف نیست ؛ زیرا اصطلاح : (عامی

و عوام) اصطلاحی است که در نقطه مقابل (خاص و خواص) قرار دارد ولو آنکه این دو اصطلاح به هر مفهوم و معانی دیگری تلقی گردد . ولی در مورد افتاء و استفتاء ، واژه (خاص) عبارت از مجتهد ، و لغت (عام) ، عبارت از کسی است که در مرتبه ای پائین تر از درجه اجتهاد قرار گرفته است که او را (مقلد) نیز می نامند . منظور از (تقلید) این است که باید مقلد ، راءی و گفتار کسی را که جائزالخطاء است بدون درخواست دلیل ، همانگونه بپذیرد که در برابر راءی و نظر او – همراه با دلیل – حالتی پذیرا دارد . کلمه (تقلید) ، باب تفعیل از ماده (قلاده) است . گویا مقلد ، آن احکامی که بدآنها اعتقاد دارد و به آنها عمل می کند به صورت قلاده ای به گردن کسی که از او تقلید می کند ، یعنی به عهده مجتهد و مفتی قرار داده ، و او را مسئول فتوی و رهبری خویش می داند . بر هر مقلدی لازم است – به هنگام مواجه شدن با مسئله ای – استفتاء نموده و به حکم آن ، علم و آگاهی پیدا کند . و اگر در شهر و دیار خود به مفتی و مجتهد دسترسی نداشت بر او لازم است به شهر و دیاری که مفتی در آن اقامت دارد – برای کسب آگاهی از حکم مسئله – بکوچد اگرچه محل اقامت مفتی ، بسیار دور باشد . عده زیادی از پیشینیان درباره حکم یک مسئله ، شبها و روزهائی را در سفر بسر برده ، و یا راجع به یک مسئله ای از عراق به حجاز کوچیدند . و ما قبلا راجع به کسی که حجاز تا شام را برای شنیدن حدیث پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از زبان ابودرداء ، پیمود ، گزارشی را یاد کردیم .

۲– ضرورت فحص و تحقیق و از مفتی و مجتهد جامع الشرائط

بر مقلد لازم است جز از کسی که او را از لحاظ جامعیت شرائط ، شناسائی کرده و یا به ظن و گمان قوی به علم و فقاهت او بگونه ای آگاهی یافته – که شایستگی وی برای صدور فتوی و عدالتش بر او مسلم و محرز گردیده است – از فرد دیگری تقلید نکند . و اگر نتواند (با چنین شرائطی) به علم و اهلیت او آگاه شود بر وی لازم است برای کسب اطلاع از دو راه ، تحقیق و تفحص کند تا یکی از دو امر برای او فراهم گردد : ۱– با برخوردها و معاشرت ها و رفت و آمدهائی که او شخصا از حال مجتهد و مقام علمی او آگاه سازد . و یا با شهادت دو فرد عادل و یا به وسیله شیاع و شهرت علمی مفتی ، به علم و جامعیت او واقف گردد . ۲– یا از طریق اقرار گروهی از علماء کارشناس – اگرچه عادل نباشند – به جامعیت مفتی از نظر شرائط علمی و فتوی مطلع شود . البته باید از رهگذر اقرار علماء ، گمان و احتمال قوی برای شخص به ثمر رسد که آن مفتی ، عالم می باشد . اگر عدالت مفتی ، مبهم باشد ناگزیر باید از راه معاشرت و رفت و آمدهائی که او را به عدالت وی واقف می سازد و یا شیاع و شهرت و یا شهادت دو فرد عادل ، به عدالت او آگاهی پیدا کند .

۳– انتخاب مفتی و مرجع تقلید در صورت تعدد مراجع و مفتیان

اگر دو مجتهد و یا بیشتر در یک دوره و زمان وجود داشته باشند ، – مجتهدانی که استفتاء از آنها جائز بوده و دارای اهلیت فتوی هستند – چنانچه همه آنها در فتوی ، راءی و نظر مساوی را ابراز دارند باید مستفتی و مقلد بر طبق فتوای آنها عمل کند . ولی اگر دارای راءی و فتوای متفاوتی باشند باید به مجتهد اعلم و اتقی ، یعنی آن مجتهد و مفتی که از همه آنها عالم تر و باتقوی تر است مراجعه کند . و اگر از جهت علم و تقوی ، متفاوت باشند باید به مجتهدی که عالم تر است – در صورتیکه هر دو از نظر تقوی مساوی باشند – و یا مجتهدی که باتقوی تر است در صورتیکه هر دو از نظر علم مساوی باشند رجوع نماید . اگر امر دائر باشد که از مجتهد اعلم و یا مجتهد تقلید نماید وظیفه مجتهد آنست که از مجتهد اعلم تقلید کند . و اگر از نظر مقلد ، شناسائی اوصاف مذکور ، ممکن نباشد و یا همه مجتهدان حاضر و موجود از لحاظ علم و تقوی مساوی به نظر رسند مقلد در انتخاب هر یک از آنها به عنوان مرجع تقلید ، مخیر است اگرچه چنین فرضی ، بعید به نظر می رسد (که دو مجتهد و یا چند مجتهد از نظر علم و تقوی کاملا با هم برابر باشند . و یا صفات آنها مبهم به نظر رسد) . بعضی از علماء در هر صورتی ، قائل به تخییر هستند ، (و می گویند از

هر مجتهد جامع الشرایطی می توان تقلید کرد) ؛ از آنجهت که همه آنها از نظر اهلیت و شایستگی در فتوی مشترک اند . و این قول بر طبق راءی و نظر اکثر علماء اهل سنت می باشد . ولی در میان علماء امامیه (یعنی فقهاء شیعه) کسی را نمی شناسم که این راءی و نظر را تاءیید کرده باشد . بلکه نظریه ای که فقهاء شیعه بدان تصریح کرده اند همان نظریه اول است که باید از مجتهد اعلم و اتقی تقلید نمود .

۴- آیا تقلید از مجتهد میت جائز است ؟

در جواز تقلید از مجتهد میت - چه در صورت وجود مجتهد حی و زنده و چه در صورت عدم آن - میان جمهور علماء و دانشمندان ، اختلاف نظر وجود دارد . در این مورد اقوال و آراء زیر جلب نظر می نماید : ۱- صحیحترین نظریه از دیدگاه فقهاء ، جواز تقلید از مجتهد میت بطور مطلق (یعنی چه در صورت وجود مجتهد حی و چه در صورت عدم آن) می باشد ؛ زیرا مذاهب و آراء و نظریات علمی با فوت طرفداران و اصحاب این آراء از میان نمی رود . لذا باید پس از فوت آنان به آراء و نظریاتشان در مسائل اجماعی و یا اختلافی اعتماد کرد . و نیز به دلیل اینکه فوت شاهد - قبل از حکم بر طبق شهادتش - مانع از صدور حکم بر طبق شهادت او نمی گردد (تقلید از مجتهد میت نیز بر طبق همین مبنی ، جائز خواهد بود و فوت مجتهد نیز مانع از نفوذ راءی او نمی باشد) . برخلاف موردی که فسق شاهد قبل از صدور حکم ، محرز گردد (که در آن صورت حاکم شرع نمی تواند بر طبق شهادت او حکم نماید) . ۲- تقلید از مجتهد میت به هیچوجه و مطلقا جائز نیست ؛ زیرا اهلیت و شایستگی تقلید با فوت مجتهد از میان میرود ، به همین جهت (اجماع) پس از فوت او قابل انعقاد می باشد ، و اگر همو در زمان حیاتش مخالفت می کرد اجماع منعقد نمی شد . این قول ، همان نظریه مشهور میان علماء شیعه و بخصوص مطابق راءی دانشمندان امامی متاءخر است ، حتی میان علماء شیعه کسی - که صریحا مخالف این نظریه و نیز راءی او قابل توجه و اعتماد باشد - به چشم نمی خورد ؛ ولی دلیلی (که درباره عدم جواز تقلید میت اقامه شده است) بر طبق اصول و ضوابط ما ، دلیل تام و کاملی نیست ؛ زیرا در اجماع ، آنچه (به عنوان ملاک حجیت) معتبر است صرفا ورود معصوم (علیه السلام) در جمع مجمعین ، یعنی اجماع کنندگان است ، چنانکه این موضوع بر هیچیک از فقهاء شیعه مخفی نیست . ۳- سومین نظریه درباره تقلید از مجتهد میت این است که در صورت وجود حی ، تقلید از میت جائز نمی باشد ؛ ولی در صورت عدم وجود مجتهد حی ، تقلید از میت جائز و روا است . بررسی این اقوال و جرح و تعدیل و اظهار نظر درباره آنها را باید در کتابی دیگر - جز این کتاب - مطرح ساخته و راجع به آن گفتگو نمود .

۵ - آیا مقلد و مستفتی در مورد هر مسئله جدیدی از لحاظ انتخاب مرجع تقلید آزاد است ؟

آنگاه که مجتهد ، متعدد باشد و همه آنها از نظر علم و دین و تقوی برابر مساوی باشند ، و یا آنکه ما قائل به تخییر مطلق باشیم و بگوئیم که مقلد می تواند از هر مجتهد جامع الشرایطی که دلخواه او است در هر مسئله مورد ابتلاء خود تقلید کند ، با چنین فرضی اگر مسئله جدیدی پس از انتخاب مرجع تقلید ، برای او پیش آید آیا بر او لازم است در این مسئله نیز به همان مجتهد و مرجع تقلید مراجعه کند ؟ دو وجه جلب نظر می کند ، که به نظر من ، عدم لزوم رجوع به مجتهد اول ، موجه تر می باشد . همین حکم درباره همان مسئله - اگر در وقت دیگری اتفاق افتد - جاری است (یعنی اگر در مورد مسئله ای که از یک مجتهد تقلید کرده چنانچه همان مسئله در وقت دیگری پیش آمد کند لازم نیست به همان مجتهد اول مراجعه نموده و از او تقلید کند) .

۶- آیا درباره یک مسئله که در دو موقع اتفاق می افتد باید استفتاء را تجدیدنمود ؟

اگر مقلد درباره مسئله ای استفتاء کند و جواب لازم را دریافت نماید و سپس همین مسئله بار دیگر برای او اتفاق افتد آیا لازم است

راجع به همین مسئله سؤ ال و استفتاء خود را از مجتهد تجدید کند ؟ دو وجه می تواند پاسخگوی این مطلب باشد : ۱- سؤ ال خود را تجدید کند ؛ چون ممکن است راءی مجتهد در همان مسئله ، تغییر کرده باشد . ۲- تجدید سؤ ال لازم نیست . نظریه اخیر نسبت به نظریه اول ، اقوی است ؛ چون حکم و فتوای مجتهد در آن مسئله قبلا به ثبوت رسید و اصل و قاعده ، مقتضی است که این حکم و فتوی (طبق قانون استصحاب) اعتبارش ادامه داشته و فتوای مجتهد تغییر نکرده باشد . این موضوع فقط درباره مجتهد حی ، جاری است ؛ ولی درباره تقلید از میت قابل اجراء نمی باشد .

۷- راه آگاهی و اطمینان به فتوای مجتهد

مقلد و مستفتی باید خود و یا به وسیله فرستادن کسی - که نقل و خبر او مورد اعتماد می باشد - و یا به وسیله نامه ، از مجتهد استفتاء کند . او می تواند به خط مجتهد در چند صورت اعتماد نماید : ۱- در صورتی که شخص عادلی گواهی کند این جواب به خط مجتهد و مرجع تقلید او است . ۲- خود مستفتی به خط مرجع تقلید خود آشنائی داشته و در اینکه پاسخ نامه استفتاء ، خط مجتهد تقلید او است تقلیدی نکند . ۳- اگر مقلد به لغت و زبان مجتهد آشنا نباشد باید مترجم عادلی ، گفته او را برای مقلد ترجمه کند . در اینکه آیا یک مترجم عادل کافی است و یا باید دو مترجم عادل ، پاسخ مجتهد را برای وی ترجمه کنند ، علماء دو وجه در این باره یاد کرده اند که وجه صحیحتر آنست که باید دو فرد عادل ، فتوای او را ترجمه نمایند .

۸ - رعایت ادب و نزاکت در حین سؤ ال و استفتاء از مجتهد

باید مستفتی با آمیزه ادب و نزاکت با مفتی و مجتهد برخورد کند ، و با تجلیل و احترام - در خطاب و جواب و هر نوع برخورد دیگر - با او مواجه گردد ، و با دست به چهره او اشاره نکند و به او نگوید که در فلان مسئله ، حق مطلب را به خاطر نداری یا محفوظات تو در این مسئله تا چه پایه است ؟ و آنگاه که مفتی به او پاسخ می گوید نباید به رخ او بکشد و بگوید : من هم همینطور فکر می کردم و یا همینگونه به خاطرم رسید ، و امثال اینگونه عبارات (که از ادب و نزاکت به دور است) . مقلد نباید پیش روی مجتهد بگوید : (فلانی نیز چنین و چنان به من فتوی داد ، و یا دیگری و دیگران هم ، چنین فتوی داده اند ، و یا برخلاف آن فتوی صادر کرده اند) . او نباید به مجتهد بگوید : اگر پاسخ شما موافق با جواب مرقوم در این نامه باشد بنویس ، و گرنه چیزی ننویس . مقلد نباید در حالیکه مفتی ایستاده است ، و یا درست در جای خود با اطمینان خاطر ننشسته ، و یا خاطرش به مسائلی مشغول است ، و بالاخره در هر حالتی که آن حالت ، مانع از تمرکز حواس او است سؤ ال و استفتاء خود را با وی در میان گذارد . او نباید از مجتهد ، مطالبه دلیل کند و به او بگوید : برای چه و به چه دلیل چنین فتوائی را صادر کردی . اگر مستفتی علاقه مند است که خاطرش با شنیدن دلیل جواب مسئله ، آرام گیرد ، دلیل آنرا در جلسه دیگر درخواست کند ، و یا می تواند در همان مجلس - پس از تسلیم در برابر فتوای عاری از دلیل - دلیل پاسخ استفتاء خود را از مفتی تقاضا کند .

۹- کیفیت فراهم آوردن خطوط جوابیه مجتهدان بر روی نامه استفتاء

اگر مقلد بخواهد پاسخ کتبی دو و یا چند مجتهد را در ذیل یک نامه استفتاء فراهم آورد سزاوارترین راه این است که به ترتیب از مجتهدان عالم تر - بر حسب مراتب علمی آنها - کار خود را آغاز کند ، سپس مجتهدان اتقی ، یعنی باتقوی تر ، و پس از آن با عادل تر و سپس با مسن تر و بدینسان به ترتیب با در نظر گرفتن مرجحات و علل برتری در پیشوائی ، کار خود را در جمع آوری خطوط مجتهدان در نامه خود ادامه دهد . و اگر بخواهد به طور جداگانه و بر روی برگهای متعددی فتوی های آنها را جمع آوری کند می تواند به دلخواه خود ، از هر یک از آنها کار خود را آغاز نماید . باید نامه استفتاء ، بزرگ و دارای گنجایش کافی باشد تا

مفتی بتوانـد جواب لازم و کامل و روشن را روی آن بنویسـد . نه آنکه ناگزیر گردد پاسـخ را به گونه ای مختصـر و فشـرده برگزار کند که به فتوی و پاسخ و فهم مستفتی خلل و زیانی وارد سازد .

۱۰- اهمیت کیفیت نگارش نامه استفتاء

بایـد نویسـنده نـامه اسـتفتاء ، سؤ ال را درست و در جهت هـدف مورد سؤ ال بنویسـد . و علاـوه بر آنکه لازم است با خط و تعبیری خوانا و روشن نوشـته شود باید طوری تنظیم گردد که از دسـتبرد و اضافه شدن مصون باشد . نویسـنده نامه استفتاء باید موارد سؤ ال را مشـخص ساخته و مواضع اشتباه را نقطه گذاری کرده و ضبط صحیح آنرا بنگارد . بهتر است که نویسنده نامه استفتاء ، خود نیز از اهل علم باشد ؛ لذا عده ای از علماء - جز بر روی نامه استفتائیه ای که آنرا اهل علم نگارش می کردند - فتوای خود را نمی نوشتند .

۱۱- دعاء به مجتهد هنگام نگارش نامه استفتاء

مقلد را سزا است در نامه ای که به عنوان اسـتفتاء به مفتی می نگارد از دعای به او دریغنورزد . اگر خواهان فتوای یک مفتی اسـت باید این گونه بنویسد : چه می فرمائی : (رحمک الله خدای ترا بیامرزاد) یا (رضـی الله عنک = خدا از تو راضـی باد) یا(وفقک الله = خـدا ترا موفق بـدارد) یا (ایدک الله = خدای ترا تاءیید فرماید) یا(سددک الله و رضـی الله عن والدیک = خداوند ترا اسـتوار و ثابت نگاهـدارد و خـدا ازپـدر و مـادرت ، راضـی باشـد) و یا امثال اینگونه ادعیه را در صـدر نامه اسـتفتاءبنویسد . خوش آینـد نیست که مسـتفتی ، خویشـتن را در ضـمن دعای به مفتی ، وارد سازد . چنانچه مسـتفتی بخواهد از عده ای مجتهدان ، پاسخ استفتاء خویش را دریافت دارد باید سؤ ال خود را اینگونه آغاز کند : چه می فرماید یا راءی شـما چیست (رضی الله عنکم خدای از شما راضی باد) و یابنویسـد : چیست نظر فقهاء (سددهم الله - یا - ایدهم الله) ، وامثال این دعاها را در آغاز نامه اسـتفتاء بیاورد . اگر مسـتفتی ، صـیغه جمع را به منظور احـترام در اسـتفتاء از یـک مجتهـد بکـار برد ، بهـتر است (یعنی بجـای چه می فرمـائی ، بگویـد چه می فرمائیـد) . مسـتفتی باید نامه اسـتفتاء را به صورت باز به مفتی تقدیم کند ، و به همان صورت تانشده از او دریافت نماید تا او را به باز کردن و یا پیچیدن و تا کردن آن وادار نکند .

۱۲- در صورت عدم دسترسی به مفتی ، تکلیف مستفتی چیست ؟

اگر مقلد و مستفتی راجع به مسئله ای در شهر و دیار خویش به مفتی دسترسی نداشته باشد ، در صورتی که حکم مسئله درباره او به سر حد وجوب رسـیده باشد واجب است به سوی شهر و دیار مفتی مسافرت کند ؛ همانطور که قبلا نیز همین مطلب را یادآور شدیم . اگر مسـتفتی در شـهر و دیار خود و نیز در شهرهای دیگر به مجتهد و مفتی دسترسی نداشت - بر این مبنی و فرض که مجتهد میت ، قابـل تقلیـد نیست و این امکان هم وجود داشـته باشـد که در یک دوره و زمانه اساسا وجود مجتهـد ، نایاب گردد - (و ما از چنین دوره و زمانه ای به خـدا پناه می بریم) ، در چنین شـرایطی بر مقلد لازم است که حتی الامکان در مسائل مورد ابتلاء خود ، عمل به احتیاط کنـد . و اگر عمل به احتیاط برای او ممکن نبود ، در اینکه آیا این شـخص مکلف به عملی در این مسـئله هست یا نه ، محل تاءمل و شایان دقت و بررسی بیشتری می باشد .

باب سوم : در مناظره و شرایط و آداب و آفات آن

فصل اول : در شرائط و آداب بحث و مناظره

مقدمه

باید متوجه باشیم که مناظره و تبادل فکر و راءی و نظر در احکام دینی به عنوان بخشی و عضوی از پیکره دین تلقی می شود . ولی مناظره و تبادل نظر دارای شرایط و آداب و موقعیت و فرصت مناسب (و مخصوص به خود) می باشد . اگر کسی دست اندر کار بحث و مناظره - بر اساس وجه صحیح آن - گردد ، و شرایط و آداب آن را رعایت کند قطعا در قیام به حدود مناظره ، موفق و کامیاب بوده و در این کار مهم از پیشینیان پیروی کرده است ؛ زیرا آنان در مسائل مختلفی به بحث و مناظره می پرداختند و هدف آنها - صرفا - الهی بوده و می خواستند از رهگذر مناظره ، جویای حقایقی گردند که از دیدگاه خداوند متعال ، به حق بوده است . کسی که برای خدا و در راه او مناظره می کند دارای علائم و مشخصاتی است که از رهگذر آن ، شروط و آداب مناظره روشن می گردد . (حقایق مربوط به این فصل در ضمن هشت مسئله ، مورد بحث قرار می گیرد) :

۱- باید مناظره به منظور اثبات حق انجام گیرد نه به خاطر تظاهر و ریاء

هدف و مقصود مناظره کننده باید عبارت از رسیدن به حق و جویا شدن ظهور و پدیدار گشتن حق باشد ، ولو آنکه به هر کیفیتی این حق ثابت شود . نباید منظور اهل بحث و مناظره چنین باشد که گفتار و نظریه خود را به کرسی نشانده و حق به جانب بودن خویشتن را اظهار نموده و سرشار بودن مایه های علمی و صحت راءی خود را اثبات کنند ؛ زیرا اینگونه هدف گیری در بحث و مناظره به عنوان جدال و ستیز و ریاکاری تلقی می شود که ما قبلا ضمن بحثهای گذشته از قبح و زشتی های این شیوه و نهی اکید از آن ، آگاه شدیم . یکی از نشانه های وجود قصد و هدف الهی در مناظره ، این است که مناظره کننده - جز در مواردی که امید تاءثیر در طرف مناظره وجود دارد - وارد مناظره نگردد ، و اگر بداند که طرف بحث او ، سخن وی را نمی پذیرد و زیر بار حق نمی رود (و در راءی شخصی خود پافشاری می کند) ، و اگرچه خطاء و اشتباه او کاملا- روشن گردد ، به هیچوجه دست از سلیقه شخصی خویش برنمی دارد ، مناظره با او جائز نیست ؛ چون آفات و نتایج سوئی - که بعدا درباره آنها بحث خواهیم کرد - بر این گونه مذاکره مترتب خواهد شد ، و هیچ هدف مطلوب و صحیحی از رهگذر آن به دست نخواهد آمد .

۲- اولویت و اهمیت والای امر به معروف و نهی از منکر نسبت به مناظره

اشتغال به مناظره در صورتی صحیح است که وظائف و تکالیف دیگری که از آن مهمتر است در میان نباشد ؛ چون اگر مناظره درباره امر واجب به صورت مشروع برگزار گردد به عنوان انجام و اداء یکی از واجبات کفائی محسوب می شود . اما اگر وظیفه دیگری که دارای وجوب عینی و یا کفائی و مهمتر از خود مناظره است در میان باشد اقدام به مناظره جائز نخواهد بود . از جمله وظائف و تکالیف واجب - که هم اکنون و در دوره ما کسی بدان قیام نمی کند - مسئله امر به معروف و نهی از منکر است (که از لحاظ اهمیت در درجه نخست قرار دارد ، و اقدام به آن نسبت به مناظره دارای اولویت می باشد) . باری ، ممکن است مناظره کننده در مجلس مناظره با یک سلسله از منکرات مواجه گردد ؛ - چنانکه این حقیقت بر کسانی که نسبت به حالات واجب و حرام ، مجرب هستند مخفی نیست . علاوه بر این ممکن است مناظره کننده راجع به مسئله ای بحث و مناظره کند که هیچوقت و ابدا مورد ابتلاء کسی نباشد و یا به ندرت اتفاق می افتد ، از قبیل برخی از دقائق علمی و فروع و شاخه های جزئی احکام دینی (که کمتر در عمل اتفاق می افتد) . و نیز احیانا ممکن است از او و دیگر حاضران ، حالاتی سر زند که گوینده و مستمع هر دو دچار گناه گردند از قبیل : ایجاد محیط وحشت ، ناسزا و زشت گوئی و آزاررسانی و کوتاهی و غفلت نسبت به امر واجب ، مانند نصیحت و سفارش مسلمین و ترغیب به محبت و مودت ، که مناظره کنندگان موظف به رعایت اینگونه وظائف اخلاقی هستند ؛ ولی متاءسفانه در حین

مناظره ناخودآگاه از این وظائف سر باز می زنند و گرفتار این آلودگیها می گردند و خود متوجه آن نیستند و تصور می کنند که با هدفی الهی به مناظره می پردازند .

۳- اجتهاد - یا - شرط مناظره در احکام دینی

کسی که در مسائل دینی مناظره می کند باید مجتهد باشد ، مجتهدی که بتواند بر طبق نظر خود فتوی دهد نه آنکه پیرو راءی و نظر شخص دیگر باشد و بر طبق راءی او اظهار نظر کند . و آنگاه که حق و حقیقت به زبان طرف مناظره ، ظاهر گردد باید از راءی و نظر او پیروی کند و بدان گرایش یابد . اما کسی که به درجه اجتهاد نرسیده است نمی تواند در ضمن مناظره ، با مذهب و راءی و نظر کسی که خود از وی تقلید می کند به مخالفت برخیزد . آیا اگر مخالفت کند چه فائده ای می توان از رهگذر مناظره او تصور نمود ؛ در حالیکه او نمی تواند - در صورت بروز و آشکار شدن ضعف و بطلان نظریه اش - از مذهب و راءی خود دست بردارد ؟ بر فرض که این فرد فاقد اجتهاد ، با شخص مجتهدی به مناظره پردازد و ضعف و سستی دلیل ، و بالمآل بی پایگی نظریه او روشن شود چه کمک و مددی به مجتهد خواهد کرد ؟ ؛ زیرا او بر این اساس فکر می کند که باید مسئله ، بر طبق نظریه وی سرانجام گیرد ، نظریه ای که از دیدگاه او به حق است و در نظر او بر راءی مجتهد ترجیح دارد - اگرچه در واقع و فی نفسه ، نظریه او ضعیف باشد - چنانکه همین امر در میان سایر مجتهدین نیز اتفاق افتاده است ؛ زیرا آنها نیز قبلا به ادله و شواهدی برای اثبات نظریه خود متمسک می شدند ؛ سپس برای آنها یا دیگران روشن می شد که ادله آنها سخت سخیف و سست بوده ، و در نتیجه پس از ظهور ضعف ادله آنها ، فتوای آنها نیز تغییر می کرد ، که این تغییر راءی را در یک کتاب و حتی در محدوده یک برگ کتاب آنها نیز احیانا می بینیم .

۴- حق و حقیقت - یا - هدف اساسی مناظره

باید مرزهای بحث و مناظره به وقایع مهم دینی و یا مسئله قریب الوقوع ، محدود باشد (و نباید در هر مسئله کم ارزش و یا مسائلی که در آینده بسیار دوردستی اتفاق می افتد ، وقت و فرصت را تلف کرد) ؛ لذا مناظره کننده باید متوجه این نکته اساسی بوده و بدان اهتمام ورزد . آنچه در مناظره دارای اهمیت است ، مسئله ظهور و روشن شدن حق و حقیقت می باشد . ضمنا نباید مناظره کننده برای اثبات حق ، سخن و گفتار خویش را بیش از اندازه - طولانی سازد . مناظره کننده نباید مغرور و فریفته شود و این تصور در او به وجود آید که بحث و مناظره در مسائل نادره یعنی مطالبی که به ندرت اتفاق می افتد و شگفت انگیز می باشد موجب ورزش و رشد ملکه و نیروی استدلال و تحقیق انسان است ؛ چنانکه این تصور غالبا برای کسانی پیش می آید که خواهان حظ نفس بوده و می خواهند از طریق اظهار فضل و ابراز علم ، کامروا گردند . لذا در تعریفات ، و نقض و ایرادهائی که بر این تعریفات وارد است ، و همچنین در مغالطات و امثال آنها مناظره می کنند . اگر حالات روحی اینگونه افراد دقیقا و به درستی در بوته امتحان و آزمایش قرار گیرد می بینیم هدف و آماج آنها در مناظره حتی چنین چیزی نیست (یعنی نمی خواهند از رهگذر مناظره به ورزش فکر و تقویت ذهنی روی آورند چه رسد به اینکه دارای هدف الهی باشند) .

۵ - شایسته است جلسه مناظره از تیررس دید مردم بدور باشد

باید مکان خلوت و دور از چشم مردم - از دیدگاه مناظره کننده - برای امر مناظره ، محبوب تر از مناظره در مجالس و محافل باشد ؛ زیرا اگر مناظره در محلی به اصطلاح دنج و خلوت انجام گیرد این امر به تمرکز فکر و صفاء اندیشه - برای درک حقیقت - کمک بیشتری می کند . مناظره در حضور توده مردم ، انگیزه های ریاء و تظاهر و حرص در غلبه و اسکات خصم را - ولو به هر

دلیل باطلی هم باشد - تحریک می نماید . کسانی که دارای مقاصد و اهداف فاسد هستند شیوه آنها این است که از جواب به سؤ ال دیگران در جای خلوت ، احساس کسالت و سستی می نمایند ؛ ولی در مجالس و محافل در پاسخ به مسائل ، با هم به رقابت برمی خیزند ، و برای اینکه پاسخ به مسائل را در مجامع به خود منحصر سازند (سخت به تکاپو افتاده) و دست اندر کار حیله و چاره جوئی و نیرنگ می گردند .

۶- باید مناظره کننده ، پویای حق باشد

مناظره کننده باید در پویائی از حق همچون کسی باشد که دنبال گم گشته خویش در تکاپو است . و آنگاه که گمشده خود ، یعنی حق را پیدا کرد باید در حالیکه اشک شوق می ریزد ، خدای را سپاس گوید . او نباید در اینکه حق به دست او و یا به دست شخص دیگری ظاهر می شود فرق و امتیازی ببیند . باید او را چنین تصور کند که طرف و شریک مناظره او ، یار و یاور او می باشد ، و نباید او را به عنوان خصم و دشمن خویش تلقی نماید . لذا اگر شریک مناظره وی ، او را به اشتباهش واقف سازد و یا حق را برای او ظاهر و روشن نماید باید از او تشکر کند ؛ چنانکه اگر کسی راهی را در پویش و جستجوی گمشده خویش طی می کند ؛ ولی شخص دیگری او را از طریق دیگر به گمشده اش رهنمون می گردد ، (مسلما ارشاد او شایسته تشکر و سپاسگزاری است) . حق و حقیقت نیز گمشده هر فرد باایمانی است که باید هر مؤ منی بدینسان در صدد پویائی از آن برآید . پس بنابراین اگر حق به وسیله بیان طرف و شریک مناظره او پدیدار گردد باید بدان شادمان گشته و از او سپاسگزاری کند ؛ نه آنکه احساس شرمساری نموده ، و کوشش خویش را در مبارزه و دفع و طرد او بکار گیرد .

۷- ضرورت بکار داشتن انصاف در مناظره

مناظره کننده نباید یار و یاور (یعنی شریک مناظره) خود را در انتقال از دلیلی به دلیل دیگر ، و از سؤ الی به سؤ ال دیگر بازدارد ؛ بلکه باید امکاناتی برای او به وجود آورد تا آنچه در ذهن خویش فراهم آورده بکار گرفته و آنرا ایراد نماید ، و از خلال مجموع سخنان و بیانات وی آنچه را مورد احتیاج او در رسیدن به حق است استخراج کند . اگر مناظره کننده ، حق را ضمن تعبیر و بیانات او به دست آورد ، و یا ملاحظه کرد که سخن او مستلزم ثبوت حق است - اگرچه خود او از این استلزام ، غافل باشد - باید از او بپذیرد و خدای متعال را سپاس گوید (که حق و صواب به دست شریک مناظره او پدیدار گشته است) ؛ زیرا هدف مناظره عبارت از رسیدن به حق است ولو آنکه این حق در طی سخن و بیان نامتناسب و غیرموزون و ناهماهنگ جلب نظر کند ، سخن و بیانی که هدف و مطلوب او از لابلای آن به دست می آید . اینکه مناظره کننده به طرف بگوید : این نظریه ، - با توجه به اینکه تو سخن و راءی نخستین خود را رها کردی - لازمه سخن من نیست و نمی توانی چنین و چنان بگوئی ، و امثال اینگونه سخنها - که باید آنها از اراجیف و یاوه گوئیهای مناظرین تلقی کرد - صرفا عبارت از عناد و لجاج محض و خروج و انحراف از طریق حکمت و استواراندیشی است . غالبا ملاحظه می کنید که مناظره ها در محافل به ستیزه جوئی و جدالها و نزاعهای محض ، منتهی می شود تا آنجا که شخص معترض ، مطالبه دلیل می کند ، ولی مدعی در حالیکه بدان آگاهی دارد از اقامه دلیل خودداری می نماید . و بالاخره جلسه مناظره سرانجام به انکار و اصرار و عناد و کینه منقضی می شود . بدیهی است که چنین مناظره ای عین تباهکاری و خیانت به شرع مقدس و موجب ورود فرد در سلک و کادر کسانی است که در قرآن کریم - به خاطر کتمان علم - ، مورد نکوهش قرار گرفته اند .

۸ - مناظره باید با افراد برجسته علمی صورت گیرد

باید با افرادی مناظره کرد که دارای استقلال علمی (و صاحب نظر) می باشند - تا در صورتیکه مناظره کننده ، طالب حق باشد - بتواند از بیاناتشان سودمند گردد . اکثر مناظره کنندگان از مناظره با دانشمندان چیره دست و بزرگان علم احتراز می جویند ؛ چون می ترسند که مبادا حق از رهگذر بیان آنها پدیدار گردد . لذا علاقه دارند با اشخاصی به مناظره برخیزند که از لحاظ علمی در درجه پائین تری قرار دارند تا بتوانند حس آزمندی و طمع خود را در ترویج باطل ، بر افراد ضعیف العلم تحمیل کنند . علاوه بر این شرائط و آدابی که یاد شد ، شرائط و آداب دقیق دیگری نیز برای مناظره کننده وجود دارد ؛ لکن شرائط و آدابی که ما از آنها یاد کردیم می تواند ترا به شناخت مناظره ای که با هدف الهی صورت می گیرد ، و شناخت کسی که به خاطر خود مناظره و یا به خاطر انگیزه ها و هدفهای ناروای دیگر به مناظره می پردازد ، رهنمون گردد .

فصل دوم : آفات و نتایج سوء بحث و مناظره نادرست

مقدمه

در این فصل ، آفات مناظره و نتایج سوئی که از رهگذر مناظره نادرست عائد انسان می گردد ، و از بلیاتی که از مهلکات اخلاقی به شمار می آید ، بحث و گفتگو می شود . لذا باید متوجه باشیم مناظره ای که به منظور غلبه بر دیگران و اسکات طرف و مباهات ، و شوق و تمایل عصبی به اظهار فضل ، صورت می گیرد منبع و سرچشمه همه خویها و رفتارهائی است که از نظر خداوند متعال ، ناستوده است ؛ ولی از دیدگاه ابلیس ستوده می باشد . رابطه و نسبت اینگونه مناظرات با زشتیهای باطنی - از قبیل تکبر و خودبزرگ بینی ، عجب و خودستائی ، ریاء ، حسد ، رقابت ، تزکیه نفس و خودپسندی ، جاه طلبی و امثال آنها - همچون نسبت خمر و شراب با زشتیها و زشتکاریهای ظاهری از قبیل : زنا ، قتل ، و نسبت و تهمت زنا به دیگران است . همانگونه که اگر کسی میان شرب خمر و سایر گناهان و زشتکاریها مخیر باشد ، و شرب خمر را - به خاطر ناچیز شمردن جرم آن - بر دیگر گناهان ترجیح دهد ؛ در نتیجه ، همین گناه ، وی را به طرف گناهان و زشتکاریهای دیگر سوق می دهد ؛ همینگونه نیز اگر بر روحیه کسی حس علاقه به غلبه بر دیگران و اسکات آنها در مناظره ، و جاه طلبی و مباهات بر اقران ، چیره و مستولی گردد ، اینگونه تمایلات ، او را به اظهار و ارتکاب علنی تمام پلیدیها سوق می دهد (که می توان آنها را به عنوان آفات و نتایج سوء مناظره های نادرست تلقی کرد) . (مطالب مربوط به این فصل ، طی گزارش دوازده آفت بررسی میشود) :

۱- عدم پذیرش حق از رهگذر مناظره توءم باجدال و ستیزه جوئی

یکی از آفات مناظره ، مسئله عدم پذیرش حق و ناخوش انگاری آن و حرص و تمایل شدید به مبارزه با حق از طریق جدال و ستیزه کاری است . این حالت ناپسند تا آنجا در روح مناظره کننده ستیزه جو پیشروی می کند که نامرغوب ترین حادثه و نامطلوب ترین رویداد زندگانی - از دیدگاه او - این خواهد شد که مبادا حق بر زبان طرف مناظره او پدیدار گردد . و هر چند که حق بدینصورت چهره می نمایاند با توسل به تلبیس و بیان حق به جانب و حربه نیرنگ و چاره اندیشی می کوشد به منظور انکار حق - بر حسب مقدورات و توانائیش - مناظره وی ادامه یابد تا سرانجام ، حق را پایمال سازد . از این پس ، ممارات و ستیزه جوئی به صورت عادت و طبیعت ثانوی در او درمی آید ، آنهم به گونه ای که هر سخنی به گوشش می رسد - برای اظهار فضل و خرده گیری از خصم - حالت اعتراض و اشکال تراشی هر لحظه در دلش برانگیخته می شود ، اگرچه طرف او بر حق باشد ؛ چون می خواهد باصطلاح : خودی را بنمایاند ؛ لذا به هیچوجه در صدد اظهار حق برنمی آید . و ما پیش از این درباره نکوهش مراء و ستیزه جوئی و آثار سوئی که بر آن مترتب است ، آیات و روایاتی را یاد کردیم . خداوند متعال میان کسی که به او دروغ و افتراء می بندد و میان

کسی که حق را تکذیب می کند جدائی نمی بیند ، بلکه آندو را از نظر جرم و گناه روحی و اخلاقی ، با هم برابر می داند آنجا که می فرماید : (((و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا او کذب بالحق لما جائه (۴۰۱)))) چه کسی ستمگرتر از کسی است که بر خداوند متعال ، دروغ و افترا بسته و یا آنگاه که حق بدو رسیده ، آنرا دروغ پندارد و آنرا تکذیب نماید . عدم پذیرش حق و تکذیب آن ، نوعی از کبر و خودبزرگ بینی به شمار می آید ؛ زیرا قبلا گفتیم که کبر و استکبار ، در واقع عبارت از رد کردن حق به گوینده آن می باشد . و مراء و جدال ، مستلزم چنین حالتی است ، (یعنی انسانرا وامی دارد که زیر بار حق نرود و آنرا تکذیب نماید) . ابی درداء و ابی امامه و واثله و انس می گفتند : روزی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بر ما وارد شد در حالیکه ما راجع به یکی از مسائل دینی سرگرم بحث و مجادله و ستیزه جوئی بودیم ، دیدیم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنان خشمگین شد که شدت خشم او برای ما بی سابقه بود . سپس فرمود : (ملتهائی پیش از شما به علت جدال و ستیزه جوئی ، گرفتار انحطاط و نابودی شدند . از ستیزه جوئی دست بردارید ؛ زیرا یک فرد باایمان با کسی به جدال و ستیز برنمی خیزد . ستیزه جوئی نکنید ؛ چون ستیزه جو کاملا و سخت زیانکار است . جدال را کنار بگذارید ؛ زیرا من در روز قیامت از ستیزه گر شفاعت و وساطت نمی کنم . با هم به ستیز نپردازید ؛ چون من برای کسی که اگر از جدال - در حالیکه حتی حق با او است و راستین می باشد - دست بردارد ، سه خانه و جایگاه آرام بخشی در بوستانها و اطراف و مرغزار و میان بهشت و قله های آن ، ضمانت می کنم . از مراء و جدال دست بردارید ؛ زیرا نخستین کاری که پروردگار من - پس از منع بت پرستی - مرا از آن نهی فرمود عبارت از ستیزه جوئی با مردم است (۴۰۲)) از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است که فرمود : (سه خصلت است که هرگاه کسی خدای عزوجل را با احراز آنها ملاقات کند - می تواند از هر دری که دلخواه او است وارد بهشت گردد : ۱- کسی که دارای اخلاق نیکو و رفتار پسندیده باشد . ۲- فردی که در سر و علن و آشکارا ، و در نهان ، بیم خدای را در دل نگاه دارد . ۳- شخصی که از جدال و ستیزه جوئی خودداری کند ، اگرچه بر حق باشد(۴۰۳)) . امام صادق (علیه السلام) از امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود : (از ستیزه جوئی و خصومت با مردم بر حذر باشید ؛ زیرا این دو حالت ، قلب انسان را نسبت به برادران ایمانی بیمار می سازد . و نفاق و دوروئی را در دلها ریشه دار می سازد و به رویش و رشد آنها کمک می کند(۴۰۴)) . امام صادق (علیه السلام) فرمود که جبرئیل (علیه السلام) به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عرض کرد : (از ستیزه جوئی و درگیری با مردم بر حذر باش (۴۰۵)) .

۲- تظاهر و ریاکاری

یکی از آفات و عوامل زیانبار مناظره ، ریاء و تظاهر و ملاحظه از توده مردم و سعی و تلاش برای جلب قلوب آنان و معطوف ساختن توجه آنها به خویشتن می باشد ؛ تا بدینوسیله ، دیگران راءی و نظریه او را تاءیید نموده ، و او را نسبت به طرف مناظره وی یاری داده ، و با او اظهار هماهنگی کنند . چنین کاری عین ریاء و تظاهر و بلکه بخشی ناچیز از آن است . ریاء و صحنه سازی ، یکنوع دردی سخت و درمان ناشدنی و مرضی خوفناک و عامل مهلک و کشنده است . خداوند متعال می فرماید : (((و الذین یمکرون السیئات لهم عذاب شدید و مکر اولئک هو یبور)) (۴۰۶) و آنانکه نیرنگهای زشت آرند آنها را است شکنجه ای سخت ، و نیرنگ آنان تباه و نابود خواهد شد و اثری از خود بجای نخواهد گذاشت . برخی از مفسرین گفته اند : این افراد عبارت از ریاکاران می باشند . و نیز خداوند متعال می فرماید : (((فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لایشرک بعبادة ربه احدا(۴۰۷)) اگر کسی به لقاء رحمت پروردگار خویش امیدوار است باید دست اندر کار اعمال شایسته شود ، و در بندگی پروردگارش ، هیچ چیزی را انباز او قرار ندهد . ریاء و تظاهر عبارت از (شرک خفی) است . رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود : سهمگین ترین امری که از آن نسبت به شما سخت بیمناکم (شرک اصغر) است . عرض کردند شرک اصغر چیست ؟

فرمود : ریاکاری و تظاهر . خداونـد متعال – آنگاه که می خواهـد بندگان خود را به مجازات اعمال آنها برساند – در روز قیامت به آنها خطاب می کنـد : به کسانی پناهنـده شویـد که به خاطر آنها ریاء و تظاهر می کردیـد ؛ بنگریـد که آیا می توانیـد پاداش اعمال خویش را نزد آنها بیابیـد ؟ (۴۰۸)) . و نیز فرمود : (از سـقوط در چـاه مـذلت و خواری (یـا از سـقوط در وادی حزن و انـدوه) ، به خداونـد متعـال پنـاه ببریـد ، عرض کردنـد یـا رسـول الله این چـاه مـذلت چیست ؟ فرمود : دره و پرتگـاهی است در دوزخ که برای ریاکاران ستیزه جو آماده گشته است (۴۰۹)) . و همو فرموده است : (به ریاکار در روز قیامت می گویند : ای فاجر و گناهکار و ای فریبکـار متظـاهر ، عمل و رفتار تو سـردرگم ، و اجر و پاداش تو تباه گشـته است ، بایـد اجر و پاداشت را از کسـی مطالبه و دریافت کنی که به خـاطر او عمل می کردی (۴۱۰)) . جراح مـدایینی از امـام صـادق (علیه السـلام) درباره آیه (((فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لایشـرک بعبادهٔ ربه احدا))) سؤ ال کرد ، حضـرت فرمود : مصداق و منظور این آیه عبارت از کسی است که دست اندر کار عملی می گردد که پاداش آفرین است ؛ ولی هدف او رضای خداوند متعال نیست ؛ بلکه او می خواهد صرفا مردم ، وی را پـاکیزه و مبری بپندارنـد ، و در میـان جـامعه به پـاکی نامور گردد . این شـخص عبارت از همان کسـی است که در عبادت و پرستش خداوند متعال ، دچار شرک می باشد(۴۱۱)) . از همان امام (علیه السـلام) روایت شده است که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود : (فرشـته الهی ، اعمال بندگان خدا را با خوشحالی و رضایت خاطر به ملاء اعلی برمی فرازد . و آنگاه که حسنات آنانرا بدانسو بالا می برد خداوند (عز و جل) به ماءموران خود می گوید : حسـنات این شـخص را در (سـجین) و دیوان اعمال گنهکاران قرار دهیـد ؛ زیرا او در اعمال خویش ، مرا منحصـرا در مد نظر قرار نداده بود)(۴۱۲) . (سـجین عبارت از محلی است که نامه فجار و کفـار را در آنجـا می نهنـد) . از امیرالمـؤ منین علی (علیه السـلام) است که فرمود : (برای ریاکـار سه ممیز و نشـانه وجود دارد : ۱– آنگاه که مردم را می بینـد با نشاط و شادمان می گردد ۲– و به هنگـامی که تنها است کسل و بیحال می شود ۳– و دوست می دارد که مردم ، او را در تمام کارهایش بستایند)(۴۱۳) .

۳– خشم و غضب

سـومین عـارضه سـوء و آفـت منـاظره نـادرست ، خشم و غضب است . منـاظره کننـده غالبـا نمی توانـد خـود را از تیررس خشم دور نگاهـدارد ، و بیشتر اوقات اینـدو از هم جـدائی پـذیر نیسـتند . بویژه اگر به سـخن او ایراد و اشـکال کنند و گفتار او را مردود اعلام کننـد ، و بیـان او مورد اعـتراض و انتقـاد واقع شود ، و اسـتدلال او در حضور مردم ، غیرقابـل قبول تلقی گردد . در چنین شـرائطی ، ناگزیر خشـمگین می شود . خشم و غضب مناظره کننده ، گاهی به حق ، و احیانا نادرست و نا به حق است . خداوند متعال و رسول گرامی او ، خشم و غضب را – به هر کیفیـتی که اتفـاق افتـد – نکوهش کرده و نسـبت به آن ، همه مردم را سـخت – و بیش از حد انتظار – به عـذاب تهدیـد فرموده است . خداونـد متعال می فرماید : (((اذا جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیهٔ الجاهلیهٔ فانزل الله سکینته علی رسوله (۴۱۴)))) . آنگاه که افراد کافر و ناسپاس ، حمیت و غیرت را در دلهای خود برقرار ساختند ، آنهم غیرت و تعصب جاهلی ؛ لـذا خداونـد متعال آرامش و اطمینان خاطر را بر فرسـتاده خود فروآورد . به همین جهت خداوند متعال ، کفار را به خـاطر تظاهر به عصبیت – آنهم عصبیتی که بازده خشم است – نکوهش کرده و مؤ منین را به خاطر آرامشـی که پروردگار متعال به آنان مرحمت فرموده مورد سـتایش قرار داده است . از عکرمه (مولی ابن عباس) در تفسـیر (سـیدا و حصورا) روایت شـده است که (سـید) عبارت از کسی است که خشم و غضب بر او چیره نگردد . روایت کرده اند که شخصی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرض کرد : مرا بـه عملی راهنمـائی و توصـیه فرمـا ، ضـمن آنکـه آن عمـل ، مختصـر اسـت ، مفیـد و سودمنـد هم باشـد ، فرمـود : خشـمگین مشو . آن مرد دوباره همان درخواست را تکرار کرد ، باز هم فرمود : خشمگین مشو(۴۱۵) . از معصوم (علیه السلام) سؤ ال شـد که چه عاملی می توانـد انسان را از خشم .....e...دور سـازد ؟ فرمود : خشم روائی مکن (تـا گرفتار غضب الهی نگردی) . از

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که فرمود : (اگر کسی از خشم و غضب خودداری کند ، خداوند متعال بر روی عیوب و زشتیهای او پرده می افکند(۴۱۶)) . ابودرداء می گوید : به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عرض کردم یا رسول الله مرا به عملی ارشاد کن که زیر سایه آن وارد بهشت گردم ، فرمود : خشم مگیر(۴۱۷)) . رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود : (خشم و غضب ، ایمان انسان را تباه می سازد آنچنانکه (صبر) یعنی گیاه تلخ و تبرزد ، عسل را فاسد می کند و ، شهد و شیرینی آنرا از میان برمی دارد(۴۱۸)) . و نیز فرمود : (هیچ کسی دچار غضب نگردید مگر آنکه بر لبه پرتگاه دوزخ قرار گرفت (۴۱۹)) . امام صادق (علیه السلام) فرمود : از پدرم شنیدم که می گفت : مردی صحرانشین و بیابانگرد ، حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید و عرض کرد : روزگار و زندگانی من در بیابان سپری می گردد ، به من مطالبی جامع و سودمند تعلیم فرما . حضرت فرمود : من به تو دستور می دهم که خشمگین نشوی . این مرد صحرانشین درخواست مذکور را سه بار تکرار کرد و همان پاسخ را دریافت نمود . سپس گفت : از این پس راجع به چیزی پرسش نخواهم کرد ؛ چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرابه چیزی جز خیر و خوبی ، امر نفرموده است (۴۲۰)) . از همان امام علیه السلام است که گفت : رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود : (خشم روائی ، ایمان انسان را تباه می کند همانطور که سرکه ، عسل را تباه می سازد(۴۲۱)) . روزی در حضور امام باقر (علیه السلام) سخن از غضب به میان آم□Ş□ř□Xлъ، □: (فردی که دچار غضب می گردد هرگز روی سعادت به خود نمی بیند و قانع و راضی و آرام نمی شود مگر آنگاه که وارد آتش دوزخ گردد(۴۲۲)) . (یعنی تا مرتکب گناهی نشود خشمش تسکین نمی یابد) . همو فرموده است : (در کتاب توراة آمده است : وقتی موسی (علیه السلام) با خدای عز و جل مناجات می کرد خدا به او فرمود : ای موسی ، نسبت به کسی که زمام اختیار او را در دست تو قرار داده ام و ترا بر او مسلط ساختم از خشم روائی بر او ، خویشتن داری کن تا من از خشم روائی بر تو خودداری کنم (۴۲۳)) . از ابی حمزه ثمالی است که گفت امام باقر (علیه السلام) فرمود : (این خشم و غضب ، پاره ای از آتش شیطانی است که در قلب آدمی برافروخته می گردد ، و آنگاه که یکی از شما دچار خشم می شود چشمانش برافروخته شده و رگهای گردن او برآمدگی پیدا می کند و از این طریق است که شیطان به قلب آدمی راه می یابد و در آن نفوذ می کند(۴۲۴)) . اخبار و احادیث در مذمت و نکوهش غضب ، فراوان می باشد : در اخبار کهن آمده است : یکی از انبیاء به کسانی که با او مصاحب بودند گفت : چه کسی با من پیمان می بندد که خشمگین نشود تا بدینوسیله از لحاظ مقام و مرتبت نبوت با من همطراز گردد و پس از من جانشینم باشد ؟ یکی از جوانان مجلس گفت : من چنین تعهدی را قبول می کنم . سپس آن پیامبر (علیه السلام) سخن و پیشنهاد خود را تکرار کرد ، باز هم همان جوان گفت : من این مسئولیت انسانی را به عهده می گیرم . او عملا نیز نسبت به تعهد خود وفادار ماند (و هرگز خشمگین نشد) . وقتی آن پیامبر (علیه السلام) از دنیا رفت ، جوان مذکور به مقام و مرتبت او (پس از رحلتش) نائل آمد ، و آن جوان همان (ذوالکفل نبی) (علیه السلام) است که متکفل و متعهد شد خشمگین نگردد و به تعهد خود نیز کاملا وفا نمود .

۴- حقد و کینه توزی

چهارمین آفت زیانبار مناظره ، حقد و کینه توزی است که خود نیز بازده و زاده غضب می باشد ؛ چون وقتی انسان به خاطر عدم توانائی بر اعمال غضب و تشفی قلب ، خشم خویش را فرو می نشاند و آنرا به دل می گیرد این حالت به درون او بازمی گردد و در آن نفوذ کرده و در آنجا پایدار و پنهان و محفوظ می ماند ، و بالاخره به صورت حقد درآمده و از کینه سر برمی آورد . مقصود از حقد این است که قلب انسان همواره با احساس سنگینی و بغض و نفرت دست به گریبان است با اینکه می دانیم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود : (یک فرد مؤ من ، کینه به دل خود راه نمی دهد و کینه توز نیست) . بنابراین حقد و کینه توزی ، ثمره و میوه تلخ خشم و غضب می باشد که ضمنا امور زشت و حالات ناپسندی را برای انسان به ارمغان می آورد که این امور

عبارتند از : حسد ، ناسزاگوئی در برابر حوادث ناخوش آیندی که به طرف وی آسیب می رساند ، عزلت و کناره جوئی و قهرکردن ، بریدن از خویشاوندان و نزدیکان ، سخنهای ناروا و نامشروع از قبیل : دروغ ، غیبت ، افشای اسرار مردم ، پرده دری ، نقل مطالبی که به استهزاء منجر می گردد ، آزار رساندن با زبان و کردار . و تا آنجا که امکانات فرد کینه توز به وی اجازه می دهد (در این مسیر ، توسنی می کند) . همه این امور نابخردانه و نکوهیده ، پاره ای از نتایج و آثار سوء حقد و کینه ورزی است . حداقل نتیجه سوء کینه توزی تو - در صورتیکه بتوانی از این امور زشت هم بر حذر باشی - این است که از وجود این حالت در قلب و درون خود احساس سنگینی می کنی ، و نمی توانی دلت را از بغض نسبت باو بازداری تا آنجا که ناگزیر می شوی از اداء وظیفه در مورد کارهای مطلوب و مورد پسند خداوند - از قبیل : خوشروئی و رفق و مدارا و عنایت و اهتمام نسبت به طرف مناظره و قیام و اقدام در احسان به او و همیاری و تعاون با او - امتناع ورزی . تمام این حالات درونی و جنبشهای روانی ، درجه و پایه دین و ایمان تو را به انحطاط و سقوط و نقصان می کشاند و میان تو و تفضل عظیم و پاداش بزرگ پروردگار متعال ، فاصله و جدائی برقرار می سازد ، اگرچه ، ترا در معرض کیفر و عذاب قرار ندهد . باید متوجه بود که فرد کینه توز - در صورتیکه قادر بر مجازات طرف مناظره خود باشد - می تواند سه حالت را در پیش گیرد : ۱- حق طرف خود را به طور کامل و بدون کم و کاست اداء نماید ، که این کار ، عین (عدل) و عدالت خواهی است . ۲- نسبت به او از طریق عفو و گذشت احسان کند ، که البته چنین گذشتی را می توان (تفضل) نامید . ۳- ناروا عمل کند و بی جهت و بدون آنکه مستحق ظلم باشد به وی ستم نماید که چنین عملی را (جور) می نامند . رفتار سوم ، شیوه اراذل و اوباش می باشد ، یعنی افرادی فرومایه ، چنین شیوه ای را انتخاب می کنند . رفتار دوم ، راه و رسم صدیقین و افراد راستین است . و رفتار اول ، اوج پایه و درجه مردمان صالح و شایسته ای است ، که باید فرد مؤ من - اگر نتواند مقام و فضیلت عفو را تحصیل کند - با چنین خصلتی خو گرفته و شخصیت او با همان خصلت درآمیخته و بدان نامور گردد . عفوی که خداوند متعال ، افراد بشر را بدان امر و دعوت کرده و فرستاده گرامی خود (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) را به خاطر داشتن چنین حالتی ، ویژگی بخشیده ، و آنانرا از سایر مردم ممتاز ساخته است . خدای متعال به پیامبرش فرمود : (((خذ العفو(۴۲۵)))) عفو و گذشت را در پیش گیر . و یا فرمود : (((و ان تعفوا اقرب للتقوی))) (۴۲۶) اگر عفو کنید ، چنین شیوه ای با تقوی و پرهیزگاری ، در خور و مناسب تر و دارای پیوند نزدیک تری است . رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود : (سوگند به خدائی که جان و حیات من در ید قدرت او است سه چیز است که اگر در مورد آن ها قسم یاد کنم بجا و به مورد است : ۱- هیچ صدقه و انفاقی ، مال و خواسته بشر را کم نمی سازد و از آن نمی کاهد ، بنابراین صدقه بدهید و انفاق کنید . ۲- هر فردی که بر او ستم رفته اگر به منظور کسب رضای خداوند ، راه و رسم عفو و اغماض را در پیش گیرد ، خداوند متعال بر عزت و سرفرازی او در روز قیامت می افزاید . ۳- هر کسی که دری از سؤ ال و درخواست مالی خویش را به روی مردم بگشاید ، خداوند متعال دری از فقر و تهیدستی را فراسوی او باز می کند)(۴۲۷) . و نیز فرمود : (تواضع و فروتنی ، جز رفعت و والائی مقام چیزی بر انسان نمی افزاید ؛ پس فروتنی کنید تا خداوند متعال مقام و منزلت شما را رفیع گرداند . عفو و گذشت ، پایه های عزت و سرفرازی انسان را بالا می برد ؛ لذا عفو را پیشه خود سازید تا خداوند متعال شما را سرفراز گرداند . صدقه و انفاق مالی ، مال و ثروت انسان را فزاینده تر می سازد پس صدقه دهید تا مشمول رحمت الهی باشید(۴۲۸)) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود : موسی (علیه السلام) به خدا عرض کرد : (پروردگار من ، کدامیک از بندگانت در پیشگاه تو عزیزتر است ؟ فرمود : آن کسی که در عین توانائی بر مجازات ، عفو و گذشت نماید(۴۲۹)) . ابن ابی عمیر از عبدالله بن سنان و او از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که آنحضرت گفت ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در ضمن یکی از سخنرانی ها فرمود : (هان ای مردم ، می خواهید شما را به بهترین پدیده های آفرینش و عالیترین خصلت و اخلاق پاداش آفرین دنیا و آخرت آگاه سازم ؟ (این خصلتها عبارتند از اینکه) : ۱- نسبت به کسی که بر تو ستم روا داشته است عفو و اغماض را در پیش گیری . ۲- با کسی که ارتباط خود را از تو گسسته و

قطع رحم کرده ، صله رحم کنی و با وی در ارتباط باشی . ۳- به کسی که نسبت به تو بدی کرده است نیکی کنی . ۴- از عطاء و بخشش نسبت به کسی که ترا از بخشش و عطای خویش محروم ساخته ، دریغ نورزی (۴۳۰) . اخبار و احادیث درباره فضیلت عفو و گذشت ، بسی فراوان و چشمگیر است ؛ لکن ذکر همه آنها در خور اقتضاء این کتاب نیست .

۵ – رشک و حسد

پنجمین آفات و عوارض مضر مناظره عبارت از رشک و حسد است که خود نیز بازده و نتیجه حقد و کینه ورزی است ، و حقد و کینه ورزی نیز ثمره خشم غضب می باشد ، چنانکه قبلا در این باره سخن گفتیم . غالبا مناظره کننده از حسد نسبت به طرف خود در امان نیست ؛ زیرا گاهی بر طرف خود ، غالب و گاهی در برابر او مغلوب می گردد ؛ و گاهی فقط سخن او مورد ستایش قرار گرفته و نیز گاهی فقط سخن طرف او مشمول تمجید و تحسین دیگران واقع می شود . آنگاه که غلبه با او نباشد و یا سخن او مورد ستایش دیگران قرار نگیرد چنین آرزو می کند که غلبه و پیروزی از آن او بوده و دیگران نیز از سخن او ستایش کنند و طرف او از این مزایا محروم باشد . اینگونه تمنی و آرزو ، عین حسد است ؛ چون علم و دانش از بزرگترین و مهمترین نعمت های الهی است پس وقتی مناظره کننده آرزو کند که چنین غلبه و پیروزی و لوازم آن از آن او باشد ، (و طرف مناظره وی از چنین مزایائی محروم بماند) ، در حقیقت نسبت به او حسد ورزیده است . چنین حالتی به هر مناظره کننده ای دست می دهد و دچار چنین روحیه ناستوده ای می گردد . البته – بجز کسانی که خداوند متعال آنانرا در پناه صیانت خود قرار می دهد – اکثر مناظره کنندگان از چنین گرفتاریهای روحی مصون نیستند ؛ لذا ابن عباس گفته است : (علم و دانش را در هر جائی که یافتید فرا گیرید و آنرا در اختیار خود قرار دهید ، و گفتار و ایراد برخی از فقهاء درباره برخی دیگر را نپذیرید ، و برخورد و اختلاف آنها را ملاک و معیار قرار ندهید ؛ چون اختلاف ورزیدن آنها و در نتیجه ، تفاوت آراء آنان ، همانند مخالفت بزهای نر و یا آهوان نر در میان آغل و یا در کمینگاه شکارچی است) . اما آنچه درباره نکوهش حسد و تهدید نسبت به آن به ما رسیده است از حد شمار و آمارگیری بیرون است . راجع به مذمت حسد ، همینقدر کافی است که همه رویدادهای آمیخته به گناه و فساد – که در روی زمین اتفاق افتاده است از نخستین زمان آفرینش آدم تا آخرین هنگام برپائی جهان هستی – از همین رشک و حسد ریشه می گیرد . آنگاه که ابلیس نسبت به آدم ابوالبشر (علیه السلام) حسد ورزید ، فرجام کار وی بدانجا انجامید که خداوند متعال او را از درگاه رحمت خویش طرد فرمود ، و شکنجه آتش دوزخ را برای وی آماده کرد تا جاودانه در آن رنج بیند . حسد – پس از سقوط و ابتلاء ابلیس به سرنوشت شوم خود – بر بشر مسلط گردید و همچون روح و خون در بدن انسانی راه یافته و در آن نفوذ کرد ، و سرانجام بصورت عامل و انگیزه دائمی فساد و تبه کاری درآمد . آری حسد ، نخستین لغزش و گناهی بود که بلافاصله پس از آفرینش آدم روی داد ، و همین حالت نابسامان روانی ، موجب قتل و شهادت فرزند آدم ابوالبشر (یعنی هابیل) به وسیله برادرش (یعنی قابیل) گردید ؛ چنانکه خداوند متعال داستان این دو برادر و مسئله برادرکشی را در نبشتار گرامی خود بازگو نمود ، و نیز در قرآن کریم حاسد را با شیطان و ساحر و افسونگر ، قرین و همپایه معرفی کرده و فرموده است : (((و من شر غاسق اذا وقت ، و من شر النفاثات فی العقد ، و من شر حاسد اذا حسد)) (۴۳۱) و از شر تاریکی آنگاه که فراگیرد و یا فرو رود و از شر زنانی که در گرهها می دمند ، و از شر حسود آنگاه که حسادت می ورزد ، به پروردگار خود پناه می برم . رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود : (حسد ، حسنات و کارهای نیک (و ایمان) انسان را می بلعد و نابود می سازد آنچنانکه آتش ، هیزم را(۴۳۲)) . و همو فرمود : (دردها و بیماریهای جامعه های پیشین – که عبارت از حسد و کینه ورزی است – به طرف شما آرام آرام و بی سر و صدا به حرکت درآمده و به شما روی آورده است ، دردهائی که می تراشد و می زداید ، نمی گویم که موی بدن را می تراشد و آنرا می زداید ؛ بلکه دین و ایمان شما را می تراشد و آنرا از صفحه درون و خاطر شما دور می کند . سوگند به خدائی که جان محمد در ید قدرت او است هیچیک از

شما وارد بهشت نخواهید شد مگر آنگاه که با سلاح دین و ایمان مجهز باشید . و نمی توانید سلاح ایمان را در بر گیرید مگر آنگاه که نسبت به هم محبت ورزیده (و به هم حسادت نکنید)(۴۳۳)) . و نیز فرمود : شش فرقه از مردم - بدون محاسبه و بازپرسی ، به خاطر شش امر - وارد دوزخ می شوند . عرض کردند این شش فرقه چه کسانی هستند ؟ فرمود : ۱- امراء و فرمانروایان به علت جور و ستم . ۲- عرب ها و تازیان به خاطر حمیت و عصبیت جاهلی . ۳- رؤ سا و اشراف و مالداران به علت تکبر و خودبزرگ بینی . ۴- تجار و سوداگران به خاطر خیانت . ۵ - روستائیان به علت نادانی . ۶- علماء و دانشمندان به خاطر حسد(۴۳۴)) . محمد بن مسلم از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود : (شخصی که خشم آلود با شتابزدگی وارد هر کاری می گردد (و سخنی عاری از اندیشه بر زبان می آورد و به شدت خشمگین می شود) ، در نتیجه دچار کفر می گردد . و حسد ، ایمان انسان را می بلعد آنچنانکه آتش ، هیزم را در کام خود فرو می برد(۴۳۵)) . امام صادق (علیه السلام) فرمود : (آفتهای دین و ایمان بشر عبارتند از : حسد ، عجب و خودبینی ، و فخر و مباهات بر دیگران (۴۳۶)) . همان امام (علیه السلام) فرمود : خداوند متعال به موسی (علیه السلام) چنین خطاب کرد : ای پسر عمران ، نسبت به مردم - به خاطر اینکه لطف و تفضلم را به آنها ارزانی داشته ام - حسادت مکن و به مزایای آنها چشم ندوز ، و در دل خود ، آنرا پی گیری مکن ؛ زیرا انسان حسود نسبت به احسان من به دیگران ، خشمگین می باشد و می خواهد از کم و کیف بهره هائی که میان مردم تقسیم کرده ام جلوگیری کند ؛ اگر او بدینسان باشد من از آن او نیستم و او نیز از آن من نخواهد بود)(۴۳۷) . (یعنی نسبت به هم بیگانه ایم) . و همان امام (علیه السلام) فرمود : یک فرد باایمان ، غبطه می خورد (یعنی خواهان همانگونه نعمتی است که خداوند متعال به دیگران عطاء فرموده است) ؛ ولی او نسبت به دیگران ، حسد نمی ورزد (یعنی خواهان سلب نعمت از دیگران و جلب آن به خود نیست) ؛ لکن منافق حسادت می ورزد و غبطه نمی خورد(۴۳۸)) .

۶- بریدن از افراد و کناره جوئی از مردم

ششمین آفت مناظره ، قهر و فاصله گرفتن از مردم و قطع رابطه با آنها است ، و این حالت نیز از لواحق و پی آمدهای حقد و کینه توزی می باشد ؛ زیرا وقتی میان اهل مناظره ، نفرت و انزجار برانگیخته می شود و بالا می گیرد و خشم و غضب از رهگذر آن ، چهره می نمایاند ، و هر یک از دو طرف مدعی می گردد که حق با او است و دیگری اشتباه می کند ، و چنین می پندارد و یا چنین اظهار می کند که طرف وی روی امر باطلی اصرار می ورزد و با اراده ای مستحکم برخلاف راءی او در مخالفت خویش پافشاری می نماید (خشم و کینه ، نتیجه قهری چنین روشی خواهد بود) ، و لازمه کینه و خشم او این است که با او قطع رابطه کرده و از او فاصله گیرد . و این کار از بزرگترین گناهان و از معاصی کبیره است . داود بن کثیر می گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که گفت پدرم روایت کرد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرمود : (اگر دو فرد مسلمان از هم دوری گزینند (و به اصطلاح از هم قهر کنند) و مدت سه روز با چنین حالتی بسر برند و با هم صلح و سازش و آشتی ننمایند از حوزه اسلام بیرون هستند و نمی توان میان آنها هیچگونه ولایت و پیوند دوستی تصور کرد . اگر هر یک از آندو در اعاده ارتباط ، پیشقدم گردند و سر صحبت را با یکدیگر باز کنند ، آن کسی که در این کار پیشقدم می شود در روز حساب به سوی بهشت ، پیشتاز است (۴۳۹)) . از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود : (هیچوقت دو فرد مسلمان از هم قهر و دوری نمی کنند مگر آنکه یکی از آنها مستوجب برائت و بیزاری خداوند و مستحق لعنت او می باشد ؛ و گاهی هر دو ، مستحق چنین کیفری هستند . (معتب (۴۴۰)) به آنحضرت عرض کرد : فدایت شوم این یکی که قهر کرد و در قطع رابطه پیشقدم شد ظالم و متجاوز است و مستحق چنین کیفری می باشد . پس بنابراین به چه دلیل آن دیگری که مظلوم است باید کیفر بیند ؟ فرمود : چون او برادرش را به ارتباط و آشتی دعوت نمی کند و برای خاطر او خشمش را فرو نمی خورد ، و از سخن او صرف نظر نمی نماید . از پدرم شنیدم که می فرمود :

اگر دو فرد با هم درگیر شونـد و با هم به نزاع برخیزند و یکی از آنها به دیگری چشم زخمی وارد سازد و بدو آزار روحی رساند و بر او غالب آید باید مظلوم و ستمدیده به رفیق ستمگر خود بازگردد و به او بگوید : برادر! من ستم کارم و مرا عفو کن تا بدینوسیله خلاء و جدائی قهر و قطع رابطه میان او و رفیقش جبران گردد ؛ زیرا خداوند متعال ، داور عادل و دادگری است که حق مظلوم را از ظالم می ستاند(۴۴۱)) . زرارهٔ بن اعین از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده که فرمود : (شیطان – تا آنگاه که یکی از مؤ منان از دینش برنگردد – میان آنها دشمنی و جدائی و بیگانگی به وجود می آورد و میان آنها افساد می کند . وقتی آنها از هم فاصله گرفتند به پشت می خوابد و به تمدد و استراحت می پردازد و سپس می گوید : من پیروز و کامیاب شدم . آنحضرت فرمود : بنابراین ، خدای ، آن کسی را بیامرزاد که میان دو دوست ، انس و آشتی به وجود آورد . ای گروه مؤ منان نسبت به هم ماءنوس باشید و به یکدیگر مهربانی کنید(۴۴۲)) . ابی بصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود : (تا آن وقتی که دو فرد مسلمان از هم دوری می جویند شیطان همواره خرسند و شادمان است . و وقتی به هم رسند و دوستی خود را تجدید کنند زانوهای شیطان سست می گردد و می لرزد به گونه ای که نمی تواند در جائی قرار گیرد ، و رگ و پیوندش از هم گسیخته شود و فریاد میزند : وای بر او (یعنی بر من) که سقوط و نابودی و بدبختی بدو آسیب رسانده (۴۴۳) (یعنی بر من آسیب وارد ساخت) .

۷– سخنان ناروا و گفتارهای حرام

هفتمین آفت مناظره ، سخنان ناروا از قبیل دروغ و غیبت و امثال آنها است که از لوازم کینه توزی و بلکه از نتایج مناظره می باشد ؛ زیرا مناظره نادرست ، هرگز از نقل سخنی که به منظور نکوهش و توهین به صاحب آن سخن ، ایراد می شود عاری نیست . بنابراین مناظره کننده سخنان طرف را تحریف و دگرگونه وانمود می کند ، و در نتیجه مرتکب دروغ و افتراء و دغلکاری می گردد . و گاهی نیز آشکارا طرف خویش را جاهل و احمق قلمداد می نماید و نادان و نابخرد برمی شمارد . پیدا است که ثمره این کار عبارت از این است که فرد آبرومندی را بی آبرو می سازد و حرمت او را از میان می برد . همه رفتار سابق الذکر از گناهان کبیره می باشد ، و به گونه ای در قرآن و حدیث نسبت به آنها تهدید شده است که می توان گفت که شعار آن از حد احصاء بیرون است . برای اطلاع از نکوهش غیبت ، همینقدر کافی است که خداوند متعال این عمل را به (اکل میته) یعنی خوردن گوشت مردار تشبیه کرده و می فرماید : (((و لایغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاءکل لحم اخیه میتا فکرهتموه (۴۴۴)) . نباید هیچیک از شما در غیاب دیگری از او بدگوئی کند ، آیا هیچیک از شما دوست می دارد که گوشت بدن برادر مرده خود را بخورد ؟ بدیهی است که از چنین کاری متنفر و بیزار می باشید . نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود : (تمام شئون و حیثیات یک مسلمان بر مسلمان دیگر حرام ، یعنی از حرمت و اعتبار برخوردار است : خون ، مال و آبروی او دارای حرمت می باشد(۴۴۵)) و غیبت ، مسئله ای است که در ارتباط با آبروی مسلمان می باشد ، (یعنی کسی که از دیگری غیبت می کند در حقیقت به حریم آبروی او تجاوز می کند) . و نیز فرمود : (از غیبت کردن بر حذر باشید ؛ زیرا غیبت از لحاظ جرم و گناه ، سخت تر و بدتر از زنا است ؛ چون ممکن است گاهی انسان ، گرفتار زنا گردد و توبه کند و خداوند هم توبه او را بپذیرد . اما کسی که غیبت می کند – تا آنگاه کسی که از او غیبت شده است ، او را مورد عفو و گذشت قرار ندهد – مشمول آمرزش پروردگار واقع نمی شود(۴۴۶)) . براء می گوید : رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای ما سخنرانی می کرد که حتی جوجه پرنده ها و یا دختران نوجوانی که در لانه ها و خانه های خود اقامت داشتند صدای آنحضرت را می شنیدند و آنرا درک می کردند . رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) ضمن این سخنرانی فرمود : ای مردمی که با زبان اظهار ایمان می نمائید ؛ ولی قلب و درون شما از دین و ایمان تهی است ، از غیبت کردن بپرهیزید و در صدد پی جوئی از عیوب و نقائص برادران مسلمان برنیائید ؛ زیرا اگر کسی نسبت به عیوب دیگران ، کنجکاو باشد خدا نیز از عیوب وی پی جوئی می کند . و کسیکه خداوند متعال از خرده ها و عیوبش پی جوئی کند او را – حتی در میان خانه

اش - رسوا و بی آبرو می سازد(۴۴۷)) . از امام صادق (علیه السلام) است که فرمود : (اگر یک فرد باایمان درباره یک فرد مؤ من ، آنچه از زشتیها که با چشمان خود در او دیده و یا با گوش خود راجع به وی شنیده ، برای دیگران بازگو کند (در صورتیکه طرف راضی نباشد) از جمله کسانی است که خداوند در مورد آنها می گوید : (((ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم (۴۴۸)) . محققا کسانی که مایلند بدیها و زشتیهای افراد باایمان در میان جامعه شایع و افشاء گردد ، برای آنان شکنجه ای دردناک در پیش است . نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود : (غیبت مؤ من - از لحاظ اهمیت جرم و گناه - سخت تر از سی بار زنا کردن است) . و در حدیثی دیگر آمده است که (غیبت ، سخت تر از سی و شش بار زنا کردن می باشد) . بحث و گفتار درباره غیبت - اگر بطور کامل مطرح گردد - به طول می انجامد ، و هدف ما در اینجا اشاره به اصول و ریشه های اینگونه رذائل اخلاقی است . مفضل بن عمر از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود : (اگر کسی راجع به مؤ منی ، مطالبی را بازگو کند که بدانوسیله آبروی او را از میان ببرد ، و سازمان شخصیت و جوانمردی او را ویران نماید ، و حیثیت او را لکه دار سازد ، تا آنکه از دیدگاه مردم سقوط کند ، خداوند متعال وی را از حدود و مرزهای ولایت و دوستی خود بیرون می راند و در حوزه ولایت و دوستی شیطان وارد می سازد ، و شیطان نیز از دوستی وی استقبال نمی کند و او را نمی پذیرد(۴۴۹)) . امام صادق (علیه السلام) در گزارش حدیثی که می گوید : (عیب مؤ من بر مؤ منان دیگر حرام است) فرمود : (منظور ، صرفا این نیست که عیبی و نقصی از یک فرد مؤ من ، نمایان و مکشوف گردد و فقط تو آنرا ببینی ؛ بلکه مقصود این است که تو آن عیب و نقص را برای دیگران نقل نموده و از این طریق از او انتقاد کنی (۴۵۰)) . زراره از امام باقر و امام صادق (علیهماالسلام) روایت کرده است که فرمودند : (نزدیکترین مرزی که بنده خدا را به وادی کفر نزدیک می سازد این است که او بر اساس دین و ایمان با فرد دیگری طرح برادری و دوستی برقرار سازد ؛ ولی در زیر ماسک دوستی ، لغزشها و عیوب وی را برشمرده و در روز مبادا او را به وسیله آنها سرزنش کند(۴۵۱)) . ابوبصیر از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود : (ناسزا گفتن به مؤ من ، فسق و گناه محسوب می شود . جنگ با او به عنوان کفر و خروج از ایمان به شمار می آید . خوردن گوشت او (یعنی غیبت کردن از او) ، معصیتی است (نابخشودنی) . و حرمت مال او همسان با حرمت خون او می باشد(۴۵۲)) . (اگر یک فرد مؤ منی به برادر ایمانی خود (اف) بگوید (و بدینوسیله نسبت به او اظهار دلتنگی و تنفر کند) ، در حقیقت از حدود و مرزهای دوستی با وی خارج می شود . و اگر به او بگوید (تو دشمن من هستی) قهرا یکی از آندو کافر و ناسپاس خواهند بود . خداوند متعال از مؤ منی که در باطن خود نسبت به برادران ایمانی خویش دارای نظر سوئی باشد هیچ عملی را نمی پذیرد(۴۵۳)) . فضیل (بن یسار) از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده که فرمود : (هر انسانی - اگر در پیش روی مؤ منی به وی طعنه زند و شخصیت او را مخدوش سازد - به بدترین وضع می میرد ، و او نیز در خور آنست که به خیر و نیکی بازگشت نکند و بهره ای از آن نبرد(۴۵۴)) .

۸ - تکبر و خودبزرگ بینی و برتری جوئی نسبت به دیگران

هشتمین آفات و عواقب سوء مناظره ، تکبر و خودبزرگ بینی و ترفع و برتری بینی خود بر دیگران است . بحث و مناظره در جلسات و محافل ، همواره با تکبر بر اقران و همگنان و اظهار برتری بیش از اندازه نسبت به آنان ، همراه است و از این حالات نابسامان روانی ، جدائی پذیر نیست . آری مناظره در محافل و مجالس در شرائطی صورت می گیرد که انسان می خواهد زیر بار حرف حق دیگران نرود و سعی می کند آراء آنان را نپذیرد ولو آنکه حقانیت سخن آنها بر مناظره کننده کاملا ثابت و روشن گردد ؛ چون از آن بیم دارد که مبادا غلبه و پیروزی آنان بر وی ثابت شود . و حتی اگر عجز و ناتوانی ومغلوبیت او نیز برای دیگران محرز و علنی شود حاضر نیست صریحا به اشتباه خویش اعتراف کند و بگوید : (من اشتباه کرده ام و حق همان است که طرف مقابل او می

گوید) . چنین روحیه ای ، نمایانگر کبر و خودبزرگ بینی است ، همان کبر و خودبزرگ بینی که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) (در مقام بیان نکوهش آن) فرموده است : (اگر کبر و خودبزرگ بینی - حتی به مقدار ذره ای - در قلب کسی وجود داشته باشد ، به بهشت راه ندارد)(۴۵۵) . پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) ضمن حدیثی - که در بحثهای گذشته از آن یاد کردیم - کبر و منش های نابخردانه را به (بطر الحق و غمص الناس) تعبیر فرمود . منظور از (بطرالحق) ، مردود ساختن سخن گوینده آن و عدم اعتراف به حقانیت آن پس از اثبات و محرز بودن حقانیت آن است . و منظور از (غمص الناس) پست و حقیر شمردن مردم می باشد . چنان مناظره کننده کذائی در صدد است که حق و حقیقت - با وجود اینکه کاملا برای وی واضح و روشن است - از نظر دیگران مخفی مانده تا بتواند آنرا بر گوینده ، رد نموده و احیانا وی را تحقیر کند ؛ چون می پندارد که فقط او محق است و طرف او به حق آشنائی ندارد و به باطل می اندیشد . و نیز تصور می کند که طرف او فاقد ملکه و نیروی علمی و قابلیت شناخت قوانینی است که علم و دانش را برای انسان به ارمغان می آورد . از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت شده که خداوند متعال فرمود : شکوه و عظمت ، پوشش مرا تشکیل میدهد و کبریاء و بزرگی ، رداء مرا می نمایاند . اگر کسی در این دو سمت و صفت الهی با من به نزاع و هماوردی برخیزد او را در هم شکسته و نابودش می سازم (۴۵۶)) . از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود : (عظیم ترین و پرمخاطره ترین کبر ، عبارت از (غمص الخلق و سفه الحق) ، یعنی خوار شمردن مردم و سبک انگاری حق است . راوی می گوید : به آن حضرت عرض کردم (غمص الخلق و سفه الحق) چیست ؟ فرمود : محتوای این تعبیر آنست که تو حق را نشناسی و در برابر حق ، نادانی کنی و از اهل حق ، خرده گیری کرده و بیجهت آنها را مورد انتقاد قرار دهی . اگر کسی با چنین روحیه ای با افراد جامعه رفتار کند در حقیقت با شئون خداوند متعال به نزاع و درگیری برخاسته و با او در عظمت و کبریائی و بزرگیش به هماوردی و همتائی دست یازیده است (۴۵۷)) . حسین بن ابی العلاء گفته است از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود : (کبر و خودبزرگ بینی در هر طائفه و نژادی از مردمان بد سیرت وجود دارد ، در حالیکه این صفت و چنین خصیصه ای ، جامه و تن پوشی است که صرفا بر قامت وجود الهی ، موزون می باشد . اگر کسی در این صفت با خداوند متعال درگیر شود ، خدای عز و جل - جز پستی و حقارت و فرومایگی - هیچگونه حالتی را در او فزونی نمی بخشد(۴۵۸)) . از همان امام (علیه السلام) سؤ ال کردند : (کمترین و ناچیزترین درجه الحاد و بیدینی چیست ؟ فرمود : کبر و خودبزرگ بینی ، پائین ترین درجات الحاد و بی ایمانی است)(۴۵۹) . زراره از امام باقر و امام صادق (علیهماالسلام) چنین روایت کرده است که فرمودند : (آنکه ذره ای کبر در قلب او وجود دارد ، وارد بهشت نخواهد شد .)(۴۶۰) (محمد بن) عمر بن یزید می گوید به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم : من غذای خوب و گوارا تناول می کنم ، و بوی خوش و عطر را استشمام کرده و از آن لذت می برم ، و بر مرکب چابک و راهوار سوار می شوم ، و نوکری هم در پی من حرکت می کند . آیا به نظر شما در اینگونه بهره گیری های مادی و رفتار من ، تجبر و بزرگ منشی و کبر وجود دارد که من باید از آنها بر حذر باشم ؟ امام صادق (علیه السلام) اندکی درنگ نمود و سر به زیر انداخت و سپس فرمود : (جبار ملعون و متکبری که از رحمت و مهر الهی مطرود می باشد ، عبارت از کسی است که با افراد جامعه با حالت (غمص) در ارتباط است و در برابر حق و حقیقت نادانی و بی خردی کند . عمر بن یزید عرض کرد : من حق را می شناسم و نسبت به آن ناآگاه و منکر نیستم و در برابر آن نادانی نمی کنم ؛ نمی دانم معنی و مفهوم (غمص) چیست ؟ فرمود : (غمص) عبارت از کسی است که مردم را تحقیر نموده و به آنها زور گوید و نسبت به آنها تکبر ورزد . این چنین فردی همان مصداق (جبار) و متکبر و گردنکش می باشد)(۴۶۱) . ابوحمزه ثمالی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که گفت : رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود : (خداوند متعال در روز قیامت با سه دسته از مردم هم سخن نمی گردد و به آنان با دید لطف و مرحمت نمی نگرد ، و آنها را از آلودگی و زشتی رفتار ، مبری و پاکیزه نمی سازد . برای این سه گروه شکنجه ای دردناک فراهم می باشد : (پیر و سالخورده زناکار ، و سلطان جبار ، و فقیر

خودخواه ، لذا) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) (جباران و متکبران) را در شمار این سه گروه یاد کرد)(۴۶۲) .

۹- کنجکاوی از عیوب مردم و خرده گیری از آنها

نهمین آفت و عارضه زیان بخش مناظره ، پی گیری و تجسس از عیوب و زشتیهای افراد جامعه می باشد . شخص که مناظره می کند در صدد یافتن و جستجوی لغزش زبانی و یا لغزشهای دیگر در بیان طرف خود می باشد تا آنرا برای روز مبادا! برای خود علیه طرف ذخیره و آماده ساخته و وسیله ای برای تحکیم مبانی سخن و شخصیت خود ، و ابزاری برای پاکی کاذب خویش قرار دهد ، و یا احیانا کمبود و نقائص خود را بدان وسیله جبران و دفع نماید . حتی چنین حالتی برای بی خبران و افرادی که از مجاری علم و دانش ، جویای دنیا هستند نفوذ و گسترش پیدا می کند ؛ لذا از کم و کیف حالات و عیوب و نقائص طرف مقابل خود ، تحقیق و کنجکاوی می نمایند تا در پی آن ، چنین عیوب و نواقص را در حضور وی به رخ او کشیده و شفاها آنها را در برابر او مطرح سازند . و احیانا فردی این چنین می کوشد این عیوب را دلیل و دستاویزی برای کوباندن طرف قرار داده و به اطرافیان می گوید : دیدید چگونه طرف را شرمسار و بی آبرو ساختم ؟ !! و از این قبیل افکار و رفتار ناستوده ای که بی خبران از دین و ایمان ، و رهروان طریقه شیطان و ابلیس مآبان ، دچار و گرفتار آن می باشند ؛ در حالیکه خداوند متعال فرمود : (و لاتجسسوا)(۴۶۳) یعنی در حالات و کیفیات رفتار مردم تجسس نکنید . پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود : (ای مؤ منان ، مؤ منانی که زبان شما گویای ایمان است ؛ ولی این ایمان در قلب شما نفوذ نکرده است ، از عیوب و زشتیهای مردم کاوش نکنید . اگر کسی در صدد کاویدن و پی جوئی از عیوب و خرده های دیگران برآید ، خداوند متعال نیز خرده ها و نواقص او را پی جوئی می کند . و کسی که خدای مهربان در صدد کنجکاوی عیوب وی برآید او را - حتی در درون خانه اش - رسوا می کند)(۴۶۴) . از امام صادق (علیه السلام) است که فرمود : دورترین و بیگانه ترین انسان از خداوند متعال ، عبارت از کسی است که با فردی دیگر طرح برادری و الفت ببندد ، و در صدد آن باشد که لغزشهایش را ذخیره کند تا در روز و فرصت مناسبی به وسیله آنها وی را مورد ملامت و سرزنش قرار دهد)(۴۶۵) (و شخصیت او را در هم بکوبد و آبروی او را از میان بردارد) . از امام صادق (علیه السلام) است که فرمود : (نزدیکترین راهی که انسان را به مرز کفر می رساند این است که فردی با فرد دیگر بر اساس دین ، طرح دوستی بریزد ، و در صدد پی جوئی و برشمردن لغزشهای او برآید تا بدانوسیله در روز مورد نظر خودش ، او را به باد انتقاد و ملامت گیرد)(۴۶۶) . همان امام (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کرده است که فرمود : (اگر کسی زشتیها و خرده های مردم را برای دیگران فاش کند و آنرا در میان آنها منتشر سازد از نظر سنگینی جرم ، همانند کسی است که دست اندر کار همان اعمال زشت گشته است . و اگر کسی ، فرد مؤ منی را (به خاطر زشتی کار و اشتباهش) سرزنش کند ، پیش از مرگ خود دچار همان زشتی و اشتباه خواهد شد)(۴۶۷) . امام صادق (علیه السلام) می گوید : (اگر کسی با برادر ایمانیش با ملامت و سرزنش برخورد کند ، خداوند متعال ، او را در دنیا و آخرت مورد ملامت و عتاب قرار خواهد داد)(۴۶۸) . از همان امام (علیه السلام) است که گفت : امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) طی سخنانی فرمود : (رفتار برادر ایمانی خود را به نیکوترین وجه حمل کن ، مگر آنگاه که دلیل قاطعی برخلاف توجیه خدا پسندانه تو برایت پدیدار گردد و رفتار او ، راه توجیه ترا مسدود سازد . و تا آنجا که می توانی برای گفتار به ظاهر نادرست برادر دینی خود - در جهت خیر و خوبی - توجیه نیکوئی می یابی ، نسبت به آن گفتار ، گمان بد مبر(۴۶۹)) .

۱۰- بدخواهی و احساس شادی از اندوه و بدبختی دیگران

دهمین آفت مناظره ، این است که مناظره کننده از بیچارگی و بدبختی دیگران احساس شادی می کند ، و از خوشی و سعادت آنها

رنجور و اندوهگین می گردد . اگر یک فرد مسلمان نسبت به برادر ایمانی خود ، دوستدار و خواهان حالت و کیفیتی نباشد که خود احساس علاقه به آن می نماید چنین مسلمانی از لحاظ ایمانی دچار نقص و گرفتار کمبود بوده و از خلق و خوی و راه و رسم اهل دین ، سخت بدور است . این حالت پریشان و پریشانی زا غالبا در قوت افرادی راه دارد که گرفتار اشتیاق و علاقه به اسکات و کوباندن همگنان هستند ، و حس اشتیاق به اظهار فضل نسبت به برادران ایمانیشان بر قلب آنها چیره شده است . در طی احادیث متعدد و بی شماری می بینیم که هر فرد مسلمان نسبت به فرد همنوع خود ، دارای حقوق و وظائفی است که اگر نسبت به هر یک از آنها اهمال و کوتاهی نماید و آن حق را اداء نکند از حدود و مرزهای ولایت و دوستی خداوند متعال و طاعت از او تجاوز کرده و پافراتر می نهد ، که از جمله آنها همین حق خیرخواهی نسبت به برادران ایمانی است . محمد بن یعقوب کلینی از معلی بن خنیس و او از امام صادق (علیه السلام) روایتی را در کتاب خود آورده است که معلی گفت به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم : یک فرد مسلمان نسبت به مسلمان دیگر چه حقی دارد ؟ فرمود : هر یک از آنها نسبت به دیگری دارای هفت حق است که واجب و حتمی الاجراء می باشد ، و این حقوق از نظر ضرورت اجراء ، در حدی قرار دارد که اگر نسبت به هر یک از آنها اجحاف کند و در اداء آن سهل انگاری نماید از حوزه ولایت و طاعت خداوند بیرون می رود ؛ و البته خدای را در این حقوق ، نصیبی نیست (یعنی این حقوق را باید به عنوان (حق الناس) تلقی کرد و از آن خدا نیست که بتواند - در صورت اهمال - از آن درگذرد ؛ و در صورت پایمال شدنش ، فرد متجاوز و سهل انگار را مورد مغفرت و آمرزش قرار دهد . معلی می گوید :) به امام (علیه السلام) عرض کردم : قربانت گردم ، چه چیزهائی این حقوق هفت گانه را تشکیل می دهد ؟ فرمود : معلی ! من نسبت به تو احساس ترس و دلسوزی می نمایم و بیم آن دارم که مبادا این حقوق را تباه سازی و نتوانی از آن صیانت و مراقبت کنی (و با پاسخ من) به این حقوق ، آگاهی پیدا کنی ؛ ولی در بکار بستن آن سهل انگاری نمائی ؟ معلی می گوید : عرض کردم : (لا قوة الا بالله) (یعنی امیدوارم در ظل مشیت و با استمداد از حول و قوه الهی ، توان اداء چنین حقوقی را به دست آورم . امام صادق (علیه السلام) این حقوق را به شرحی که ذیلا یاد می شود گزارش فرمود : ۱- ساده ترین و ناچیزترین حق یک مسلمان بر مسلمان دیگر آنست که تو خواهان همان چیزهائی برای او باشی که خود جویا و دوستدار آن برای خویشتن هستی . و درباره او از همان چیزهائی احساس گریز و تنفر نمائی که خود از آن متنفر و گریزان هستی . ۲- از خشمگین شدن و ناخرسندی او بر حذر بوده ، و پویا و جویای مراتب رضا و خوشنودی او باشی و از دستور او فرمان بری . ۳- باید به او با جان و مال و دست و پا (و همه وجودت) مدد رسانی . ۴- باید چشم بینا و رهنمودپرداز و آئینه او باشی . ۵ - نباید تو سیر باشی و او گرسنه ، تو سیراب باشی و او تشنه ، تو تن پوش داشته باشی و او برهنه . ۶- اگر تو دارای خادم و نوکر هستی و او فاقد آن باشد بر تو لازم است که نوکر خود را در جهت خدمت به نزد وی گسیل داری تا جامه او را بشوید و غذای او را فراهم آورد و بسترش را آماده سازد . ۷- باید سوگند او را باور داشته و بدان ترتیب اثر دهی و دعوت او را بپذیری و هنگام بیماری عیادتش کنی و (پس از مرگش) در کنار جنازه او حضور به هم رسانی ، و اگر احساس کنی که او به چیزی نیازمند است در تاءمین آن مبادرت و پیشدستی کنی . نباید در تاءمین حوائج او تعریفی را روا داری تا وی را ناگزیر سازی که درخواست خود را با تو در میان گذارد و دچار شرم سؤ ال گردد ؛ بلکه باید در تاءمین آن حوائج پیشدستی کنی . اگر بدین شیوه با وی عمل کنی توانسته ای رشته ولایت و دوستی خود را با او پیوند داده و دوستی او را با رشته دوستی خود مربوط سازی (۴۷۰)) . اخبار و روایات درباره حقوق برادران ایمانی و مسلمانان نسبت به یکدیگر ، بسیار فراوان (و شایان توجه می باشد که باید در این زمینه به کتب حدیث مراجعه شود)(۴۷۱) .

۱۱- تزکیه نفس و خودستائی

یازدهمین آفت مناظره ، عبارت از تزکیه نفس و خودستائی است که با مناظره کننده ای - یا با صراحت بیان و یا با ایماء و اشاره و یا

با کنایه ، - از رهگذر تاءیید سخن خود و زشت و نادرست وانمود ساختن سخن دیگران - به این خودستائی دست می یازد . و غالبا این حالت درونی ، یعنی خودستائی را اظهار کرده و آنرا آشکارا به زبان می آورد و می گوید : (من از آن افرادی نیستم که امثال اینگونه مطالب بر آنها ناآشنا و مبهم است) ، در حالی که (همو می داند) خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است : (((فلاتزکوا انفسکم)) خودستا و خویشتن آرا نباشید) . به یکی از بزرگان گفتند : آن سخن راست و درستی که اظهار آن ، زشت و نادرست می باشد چیست ؟ در پاسخ گفت : (چنین سخن راستی که - علیرغم صدق و راستی - زشت می باشد این است که انسان ، زبان به خودستائی بگشاید . باید متوجه باشی که خودستائی تو ، - علاوه بر آنکه زشت است و خداوند متعال از آن نهی فرمود - از قدر و منزلت تو در نظر دیگران می کاهد ، و موجب می گردد که مشمول خشم خدا واقع شوی . اگر می خواهی بدانی که خودستائی بر قدر و منزلت تو نمی افزاید ، به اقران و همگنان خود بنگر ، آنگاه که آنان از طریق اظهار فضل ، به خودستائی دست می یازند ، زشتی آنرا در قلب خود احساس می نمائی و طرز رفتار آنان بر روح و جانت سنگینی می کند . و تو چطور به خود اجازه می دهی - در آن لحظه که از آنان جدا می شوی - آنها را نکوهش کنی ؟ باید بدانی که آنان نیز به گاه خودستائی تو ، بلافاصله و باطنا و با جان و دل ، ترا مورد انتقاد و نکوهش قرار می دهند و خرده گیری از تو را دست به دست می کنند و در غیاب تو و آنگاه که از آنها جدا می شوی مکنونات قلبی و خاطره تلخ خودستائی ترا با آمیزه ای از نکوهش اظهار می کنند) .

۱۲- نفاق و دوروئی

دوازدهمین آفت مناظره ، نفاق و دوروئی و دوگانگی شخصیت می باشد که اهل مناظره ناگزیر به چنین حالتی کشانده می شوند ؛ زیرا آنان با هماوردان و رقیبان و پیروان خود با وضعی دردناک و خاطری درگیر و آشفته مواجه می گردند . و در حالیکه احیانا به ملاقات آنها اظهار محبت و اشتیاق کرده و در برخورد با آنان ، تظاهر به خوشحالی می نمایند ؛ ولی در همان حال به علت بغض و کینه ای که درون آنها را می خلد و می خراشد رگ گردن و اعضاء و اندام بدن آنها می لرزد . و همه آنها می دانند که نسبت به یکدیگر در مورد اظهار محبت و اشتیاق ، دروغگو هستند و باطنا خلاف آنچه را که اظهار می کنند در دل دارند . پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود : (آنگاه که مردم ، علم و دانش را فرامی گیرند ؛ ولی آنرا به کار نمی بندند ، و با زبان نسبت به هم اظهار دوستی می کنند ؛ لکن قلبا کینه یکدیگر را به دل دارند و قطع رحم می کنند و رشته ارتباط با خویشاوندان و نزدیکان را از هم می گسلند ، همانگاه خداوند متعال آنان را از رحمت خویش ، طرد نموده و آنها را کور و کر می سازد)(۴۷۲) . از خداوند می خواهیم که ما را از آسیب چنین آفات و عوارض سوئی ، مصون دارد . این بود دوازده آفت و خصلتی که موجب انحطاط و سقوط شخصیت انسان می گردد که نخستین آفت از این آفت های دوازده گانه میان انسان و بهشت و سعادت او حریمی ایجاد کرده و او را از خوشبختی محروم می سازد ، و بهشت را بر او حرام می گرداند و آخرین آن - که عبارت از نفاق و دوروئی است - آتش جهنم را برای وی به ارمغان می آورد . مناظره کنندگان در رابطه با این آفات از لحاظ پایه و موقعیت ، اوضاع مختلفی دارند ، (و به هر حال از رهگذر مناظره ، بدآنها مبتلا می گردند) ، حتی عظیم ترین شخصیتهای دینی و خردمندترین اشخاص ، حامل موادی از این میکروبها و آفات کشنده روحی هستند و کمتر توان آنرا دارند که از آنها برهند منتهی می کوشند که این بیماریهای بدخیم و آفات ناستوده در وجودشان ، نهان و پنهان بماند ، و تلاش می کنند که حالات درونی آنها برای مردم ظاهر نشود و خود نیز به درمان آنها برنمی خیزند . آن علت اساسی و عامل عمده ای که چنین آفات و خصلت های ناستوده ای را در قشرهای مختلف انسان به ثمر می رساند این است که انسان علم و دانش را برای هدفی غیرالهی فرامی گیرد (و چون در مسیر پویائی افراد از علم ، غیر خدا مطرح است ، و اهداف دنیایی سراسر این مسیر را زیر پوشش خود قرار می دهد از این جهت گرفتار چنین آفاتی می شوند) . بطور فشرده باید گفت که خود علم و دانش فی نفسه ، عالم و دانشمند را ابدا گرفتار اهمال نمی سازد ؛ ولی ممکن است همین علم و

دانش (به علت انحراف عالم از مسیر الهی و صراط مستقیم) ، او را به سقوط و نابودی شخصیت و شقاوت و بدبختی سوق دهد ؛ چنانکه همان علم (از برکات گامهای راستین و استوار عالم و دانشمند) موجبات سعادت و نیکبختی و قرب او به خداوند را فراهم آورده تا در جوار رحمت وی قرار گیرد . آیا مناظره می تواند متضمن فائده ای باشد ؟ اگر کسی به ما ایراد کند و چنین سؤ الی را مطرح سازد که مناظره ، (کار لغو و بیهوده ای نیست ؛ بلکه) می تواند دو بهره و فائده را برای مناظره کننده به ثمر رساند : ۱- مناظره ، عامل و انگیزه تمایل و گرایش افراد به علم و دانش است ؛ زیرا اگر علاقه به ریاست و سیادت و حب جاه از دل و دماغ مردم ، بیرون ریخته شود ، علوم و دانشها دچار اندراس و فرسودگی می گردد ؛ و اگر ما تمام طرق و ابواب مناظره را مسدود سازیم موجب ضعف و سستی حس گرایش مردم به علم و دانش می شویم . ۲- چون مناظره به منظور بازیافتن دقیق مآخذ و اسناد علم و آگاهی صورت می گیرد ، ذهن انسان از مجرای چنین مناظره ای ، ورزیده شده و جان و روح آدمی نیرومند می گردد . قبل از پاسخ به این ایراد باید یادآور شویم که اگرچه چنین ایرادی درست ، و سخنی راست به نظر می رسد که باید آنرا پذیرفت ؛ لکن مطالب و حقائقی را که ما راجع به آفات مناظره یاد کردیم بدین منظور نبوده است که همه ابواب مناظره و بحث و مناقشه را مسدود سازیم ؛ بلکه هدف ما از گزارش و توضیح این آفات و تبیین نتائج سوء مناظره ، این بود که مناظره دارای هشت آئین است ؛ و ضمنا دوازده آفت و عارضه سوء و زیانبار را نیز به دنبال دارد تا مناظره کننده این شرائط و آفات را شناسائی و مراعات کرده ، و بحث و مناقشه خود را با رعایت این شرائط و احتراز از این آفات برگزار نموده ، و در پی آن فوائد و عوائد سودمند مناظره که عبارت از رغبت و گرایش به علم و دانش و ورزیدگی ذهن می باشد در وی رو به فزونی گذارد . اگر منظور از طرح چنین سؤ ال و ایراد ، چنان باشد که باید مناظره کننده دارای آزادی کامل بوده ، و بدون قید و شرط به بحث و مناقشه بپردازد ، و آفات و نتایج زیانبار آنرا نادیده بگیرد ، و به خاطر اینکه در او رغبتی به علم و دانش به وجود آید ، همه این آفات را تحمل کند ، چنین سخنی را باید یک نوع داوری زشت و نادرستی تلقی کرد ؛ زیرا خداوند متعال و رسول او و شخصیتهای برگزیده الهی ، مردم را از آنجهت به علم و دانش ترغیب و تشویق کردند تا از مجرای آن به پاداش معنوی و اجر اخروی دست یابند ، نه به ریاست و جاه و مقام . آری ریاست یک انگیزه طبیعی برای رغبت و اشتیاق به علم و دانش به شمار می آید و شیطان نیز ماءمور به تحریک این انگیزه و ترغیب و تحریص انسان می باشد ، شیطانی که هیچ نیازی به نیابت و مدد و یاوری انسان در این امر ندارد ؛ ولی باید بدانیم گرایشی که در انسان نسبت به علم و دانش از طریق تحریک شیطان و تشویق او به ثمر می رسد ، این چنین رغبت و گرایش در افرادی به وجود می آید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره آنان فرمود : (((ان الله یؤ ید هذا الدین بالرجل الفاجر ، و باقوام لاخلاق لهم))) (۴۷۳) خداوند متعال این دین و آئین مقدس را به وسیله مردی فاجر و گناهکار و در سایه همت گروهی تاءیید می کند که از بهره دینی و نصیب اخروی محرومند . در نقطه مقابل ، اگر در کسی زیر سایه تعالیم انبیاء و پیامبران و تشویق آنها به سعی در وصول به پاداش الهی ، رغبت و گرایشی به علم و دانش فراهم آید ، چنین کسی از جمله وارثان انبیاء و خلفاء و جانشینان و نمایندگان راستین خداوند بر بندگانش او به شمار می آیند . اما مسئله تشحیذ ذهن و ورزیدگی نیروی عقل (که از طریق مناظره به ثمر می رسد) مسئله راست و درستی است ؛ (ولی چرا مناظره کننده صرفا در جهت ورزیدگی ذهن و تیزهوشی خویش به بحث و مناقشه روی نمی آورد و غائله سوء و آفات آنرا نادیده می گیرد و در صدد از میان بردن چنین آفاتی برنمی آید ؟ !) بر او لازم است که صرفا در رابطه با مسئله تشحیذ ذهن و تقویت نیروی عقل ، دست اندر کار مناظره گردد و نیز سعی کند که آثار سوء و آفات آنرا از خود دور سازد ، آفاتی که مشروحا از آنها یاد کردیم . اگر مناظره کننده ، فاقد توانائی احتراز و اجتناب از چنین آفاتی باشد موظف است از تشحیذ ذهن و تقویت عقل - (که از رهگذر مناظره ، امکان پذیر است) - خودداری نماید ، و به فراگرفتن علم و دانش و استمرار تفکر و ادامه دقتهای علمی ، فرصت خویش را مصروف سازد و جان و دلش را از آلودگیها و تیرگیهای اخلاقی پاکیزه نماید ؛ چون چنین شیوه ای برای تشحیذ ذهن و ورزیدگی عقل ، از مناظره ، رساتر و کارآتر است . و ما

نیز می دانیم که ذهن و خاطر دینداران و علماء پای بند به ایمان - بدون آنکه دست اندر کار چنین مناظره های نابخردانه ای گردند - از ورزیدگی و نیروی کافی برخوردار بود . (یک مطالعه سطحی و بررسی ساده ، ما را به این نتیجه می رساند که) اگر چیزی ، تنها واجد یک فائده باشد - فائده ای که آفات و زیانهای فراوانی را به دنبال خود به بار می آورد - انسان نباید به خاطر آن فائده ناچیز ، خویشتن را در معرض آنهمه آفات قرار دهد ؛ بلکه حکم و قانون چنین چیزی ، همانند حکم و قانون باده و قمار است (که نفع آنها ناچیز ، ولی مضار و زیانهای آن فراوان می باشد ، و) خداوند متعال درباره باده و قمار می فرماید : (((یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما))) (۴۷۴) از تو راجع به باده و قمار سؤ ال می کنند ، تو در پاسخ آنها بگو : در این دو کار ، جرم و گناه بزرگ ، و منافعی نیز برای مردم وجود دارد ؛ ولی جرم و گناه و زیان آندو ، مهمتر و بزرگتر از نفع و فائده آنها است . (نظر به اینکه آفات و مضار شراب و قمار از منافع آن ، فزونتر می باشد) خداوند متعال شرب خمر و قماربازی را - به خاطر اهمیت و شدت مضار و آفات آنها - تحریم فرموده و با تاءکید و شدت لحنی هر چه تمامتر ، حرمت آنها را علنا اعلام کرد . آری خداوند متعال است که می تواند اسباب و موجبات توفیق آدمی را فراهم آورد .

باب چهارم : آداب و آئین نگارش و نگاهداری کتاب که ابزار علم و دانش است

آداب و آئین نگارش و موضوعات و مسائلی مربوط به کتاب

۱- اهمیت کتابت و نگارش و فوائد آن

موضوع کتابت و نگارش از ارجمندترین و مهمترین مطالب دینی و بزرگترین عامل صیانت نگهبانی شریعت مقدس اسلام است ، شریعت مقدس و قوانین الهی که از کتاب (قرآن) ، و سنت ، و مجموعه ای از علوم شرعی ملهم از آندو ، و نیز آن سلسله از معارف عقلی که فهم و شناخت کتاب و سنت بدآنها وابسته است ، تشکیل می شود . حکم و قانون کتابت و نگارش - بر حسب اهمیت علمی که نگارش می یابد - به چند قسم تقسیم می گردد : ۱- چنانچه فراگرفتن آن علمی که نگارش می یابد ، واجب عینی باشد ، نگارش آن نیز واجب عینی است ؛ زیرا حفظ و نگاهبانی چنین علمی ، متوقف بر نگارش آن می باشد . ۲- اگر تعلم آن علم ، در حد واجب کفائی باشد ، کتابت و نگارش آن نیز ، واجب کفائی است . ۳- و اگر یادگیری آن علم ، مستحب باشد ، نگارش آن نیز مستحب خواهد بود . ولی باید گفت که مسئله نگارش در رابطه با قرآن و حدیث در زمان ما ، یعنی (عصر مؤ لف) - بطور مطلق یعنی بدون هیچ قید و شرطی - واجب و ضروری است ؛ زیرا اگر ما مناطق و اقطار مختلف جهان را در نظر گیریم به این حقیقت واقف می گردیم که کتب دینی ، چنان دچار کمبود کمی و کیفی است که می توان گفت تاکنون در اداء و اداء چنین تکلیفی - که دارای وجوب کفائی است - کاری رسا و کامل انجام نگرفته و به اداء وظیفه واجب کفائی قیام نشده است ، به ویژه در مورد کتب تفسیر قرآن و حدیث که در واقع آثار این دو علم رو به آشفتگی و فرسودگی نهاده ، و اعلام و رایات آن دستخوش واژگونگی گشته و دچار سرنگونی شده است . لذا در چنین دوره و زمانه ای بر هر فرد مسلمان کارآمد ، واجب کفائی است که دست اندر کار نگارش و حفظ و صیانت و تصحیح و روایت مطالب این دو علم گرانقدر شده ، و در این جهت از بذل هر گونه مساعی دریغ نورزد . از جمله قواعد قطعی و مسلم این است که اگر در اداء تکلیفی که دارای وجوب کفائی است ، در حدی - که حوائج مردم از رهگذر آن تاءمین گردد - قیام و اقدامی نشود باید همه افراد جامعه نسبت به آن ، احساس وظیفه و مسئولیت نمایند و در انجام آن بکوشند ؛ و در صورتیکه نسبت به آنها کوتاهی و سهل انگاری شود همگی مجرم و گناهکار خواهند بود . بنابراین ، تکالیفی که به عنوان واجب کفائی در عهده مردم قرار گرفته است تا وقتی که فرد و یا افراد کارآمد و باکفایتی درباره آنها اقدام نکنند ، و نیاز مردم را در رابطه با آن برطرف نسازند ، مسئولیت اداء آنها - همسان و هموزن با واجب عینی - بر دوش همه افراد ،

سنگینی می کنـد که بایـد آنها را انجام دهند . علاوه بر این ، درباره کتابت و نگارش آثار دینی و علمی ، احادیث فراوانی به چشـم می خورد که بر طبق آنها مسئله نگارش ، مورد تشویق و تحریص قرار گرفته و پاداش مهمی در برابر اداء این وظیفه دینی مقرر شده است ، از آن جمله پیامبر گرامی اسـلام (صلی الله علیه و آله) فرمود : (علم و دانش را به بند آرید و از آن صیانت و نگاهبانی کنید .) عرض کردنـد : راه و رسم به بنـد کشـیدن علم و دانش چیست ؟ فرمود : (کتابت و نگارش آن (۴۷۵)) (که این کار از تـداوم و اسـتمرار و بقاء علم و دانش ، صـیانت می کند) . روایت شده است که مردی از انصار حضور پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) می رسید و در مجلس او شرکت می جست و سخنانی از آن حضرت می شنید که سخت او را به وجد می آورد و برای او شگفت انگیز می نمود بطوریکه شیفته سخنان آن حضرت می شد ؛ ولی نمی توانست آنها را به خاطر بسپارد : لذا نگرانی خود را از جهت ضعف و کمبود حافظه ، با حضـرت در میان گذاشت ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او فرمود : برای حفظ و نگاهداری این سخنان ، از دست خویش مـدد گیر و به دسـتش اشـاره فرمود که گفتـار و بیاناتش را بنویسـد(۴۷۶) . حسـن بن علی یعنی امـام مجتـبی (علیه السـلام) فرزندان و خواهرزادگان خود را فرا خواند و به آنها فرمود : اگرچه شما هم اکنون به عنوان افراد کوچک و خردسال فامیل و قوم خویش خود به شمار می آیید ، ولی این امید هم وجود دارد که بزرگان قوم و گروهی دیگر باشید ؛ لذا بر شما لازم است که علم و دانش را فراگیریـد . و اگر در جمع شـما کسانی دیـده شوند که نتوانند علم و دانش را فراگیرند و یا در خاطر بسپارند باید به نگارش علم قیام کرده و آن نوشته علمی را در خانه های خویش قرار داده و از آن نگهبانی کنند(۴۷۷) . ابی بصیر می گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود : (برای نگارش (حقایق دینی) دست به کار گردید ؛ زیرا شما نمی توانید این حقایق را – جز از طریق نگارش آن – در خاطر خود حفظ نموده و از آن نگاهبانی کنیـد(۴۷۸)) . و همو فرمود : (جـان و دل و روح انسان ، بر نبشتار تکیه کرده و بدان آرام و اطمینان می گیرد(۴۷۹)) . از عبید بن زراره روایت شده است که امام صادق (علیه السلام) فرمود : (کتابها و نبشـتارهای خود را حفظ کنیـد و از آن نگاهـداری نمائید ؛ زیرا در آینده نزدیکی بدان نیاز پیدا می کنید(۴۸۰)) . مفضل بن عمر گفت ، امام صادق (علیه السلام) به من فرمود : (دست اندر کار نگارش باش ، و علم و آگاهی خود را میان برادران ایمانی خود منتشـر سـاز ؛ و چون از دنیا بروی ، برای فرزنـدانت این نبشـتارها را به ارث گـذار ؛ زیرا روزگاری پرآشوب در پیش است که مردم – جز با نوشـته ها و کتب خود – نمی تواننـد خویشـتن را با چیز دیگری ماءنوس و سـرگرم سازند(۴۸۱)) . مرحوم صـدوق در کتـاب (امـالی) با اسـناد خود به پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) آورده است که آنحضـرت فرمود : (آنگاه که یک فرد مؤ من از دنیـا می رود حـتی اگر برگی از نبشـتار از خـود بـاقی بگـذارد ، نبشـتاری کـه مطـالب علمی در آن انعکـاس یـافته است ، این برگ بصورت پرده و حفـاظ و سپری میـان او و میان آتش جهنم خواهـد بود ، و او را صـیانت خواهـد کرد . و خداونـد متعال در برابر هر حرفی که در آن نگـارش یـافته است ، شـهری گسترده تر از دنیـا و آنچه در آنست به وی عطـا می کنـد . و اگر کسـی لحظه ای در حضور عالم و دانشـمند بسـر برد ، فرشـته ای از جانب خداونـد متعال به او چنین خطاب می کند : (چون تو در کنار بنده من جلوس کردی ، به عزت و جلال خود سوگند یاد می کنم که ترا در معیت او در بهشت سـکنی دهم ، و در این کار هیچ ایراد و اشـکالی بر من وارد نیست (۴۸۲)) .

۲– باید نویسنده دارای خلوص نیت باشد

بر هر نویسـنده ای لازم است که خداوند متعال و خواسـته او را خالصانه ، هدف نگارش خویش قرار دهد – چنانکه بر او لازم اسـت در دانش آموختن و طلب علم نیز دارای خلوص نیت باشـد ؛ زیرا کتـابت و نگـارش به عنوان یـک امر عبـادی و نوعی از تحصـیل و صیانت علم و دانش به شمار می آید . اگر کسی در مسئله کتابت و نگارش ، جز خداوند متعال ، امثال : حظوظ و بهره های نفسانی و لـذتها و بالاخره مطامع دنیوی را هدف و منظور خود قرار دهد ، همانند کسـی است که در طلب علم ، چنین اهدافی را در مد نظر

خود قرار داده باشد . (مسلما چنین فردی - که در کار نگارش و نویسندگی ، خود را به رنج وامی دارد - بهره و نصیبی در آخرت نداشته ، و در مسیر کوشش خود با ناکامی مواجه خواهد بود) . قبلا در بحثهای مربوط به آداب تعلیم و تعلم ، مطالبی درباره اهمیت اخلاص نیت و حس جهت یابی مشروع ، مطالبی بیان شد که اگر انسان در این مسیر مقدس ، دارای هدفی غیرالهی باشد ، شایسته نکوهش است . و بیان شد که این گونه افراد به کیفرهای اخروی و معنوی تهدید شده اند . و همان گزارشی که قبلا در مسئله لزوم خلوص نیت در امر دانش آموختن بیان شد درباره موضوع کتابت و نگارش نیز جاری است . تهدید و نکوهش و یا تشویق و ستایشی که در مورد دانش جوئی و علم اندوزی برای غیر خدا یادآوری شد ؛ در مورد کتابت و بازده خیر و شر آن فزونی می یابد ؛ به این صورت که کاتب و نویسنده ، با دست خود حقائقی را می نگارد که ممکن است نبشتار او در روز قیامت به عنوان حجت و دلیلی به نفع و یا ضرر او درآید . پس باید نویسنده دقت کند که چگونه مطالبی را می نگارد ، و بر نبشتار او چه نتایجی از لحاظ خیر و شر مترتب است ، خیر و شر و یا بدعت و سنتی که همزمان با حیات او و نیز پس از مرگ او ، در مدتهای دور و درازی مورد عمل و استناد قرار می گیرد . بنابراین ، نویسنده کتاب و یا نگارنده هر مطلبی باید متوجه باشد که در پاداش کسانی که از نوشته او بهره مند می گردند و آنرا ماءخذ و دستاویز کار خود قرار می دهند ، و در وزر و گناه مردمی که از رهگذر نوشته او دچار آن می شوند ، سهیم و شریک خواهد بود . پس باید هر نویسنده ای ، دقیق بنگرد که چه انگیزه و علتی او را به نوشتن وامی دارد ، و باید بداند که پاداش نگارش مطالب سودمند دینی - احیانا - در برخی از موارد ، فزونتر از پاداش علم و دانش می باشد ؛ چون نبشتار مفید - از لحاظ امکان انتفاع بیشتر ، و دوام و استمرار منافع آن - بر علم و دانشی که شفاها به دیگران منتقل می شود ، دارای اهمیت فزونتری است ، به همین جهت است که در منطق حدیث ، نوشته های دانشمندان دینی بر خون شهداء و جانبازان راه حق مزیت دارد ؛ زیرا نوشته های دانشمندان - پس از مرگ آنها نیز - به مردم سود می رساند ، و سود آن استمرار دارد ؛ ولی برای خون شهداء - پس از مرگ آنان - چنین منافع و مزایائی پربار و مستمر وجود ندارد . ؟ !

۳- اهمیت جمع آوری کتب مفید و مورد نیاز

باید دانشجو در فراهم آوردن کتب علمی سودمندی که مورد احتیاج او است - به قدر امکانات خویش - اهتمام ورزد ، و از راه نگارش و خریدن (۴۸۳) - و اگر نه ، با اجازه و عاریه گرفتن کتب مورد نیاز - کوشش خود را به کار گیرد ؛ زیرا کتب سودمند علمی ، ابزار تحصیل علم می باشد . در دوره های سابق برای جمع کثیری از فضلاء و فرزانگان علمی این حقیقت به تجربه رسید ، و نیز بسیار اتفاق افتاد که آنان در سایه جمع آوری کتب سودمند و مورد نیاز ، از لحاظ علمی به ترقیات و پیشرفتهائی فزاینده و جالب توجه نائل شدند ؛ در حالیکه چنین توفیق و پیشرفتی - برای کسانی که موفق به تهیه کتب مورد نیاز نشدند - دست نداد . در این باره داستانهای فراوانی وجود دارد که نقل و گزارش آنها موجب اطاله سخن خواهد گشت (۴۸۴) . ضمنا باید بدانیم که شایسته نیست دانشجو ، حظ و نصیب خود را از لحاظ علم و فهم صرفا به فراهم آوردن کتب و افزودن شمار آنها محدود و منحصر کرده و خویشتن را به داشتن کتب متعدد و فراوان ، دلخوش سازد ؛ بلکه او - علاوه بر اهتمام به جمع آوری کتب مورد نیاز - به کوشش و تحمل رنج تحصیل علم و مطالعه و جلوس در محضر استادان ، نیازمند است . شاعری در این مورد (مبنی بر اینکه صرف جمع آوری کتب نمی تواند ، توان علمی و حوائج معنوی و روحی انسان را برآورده سازد) می گوید : ((اذا لم تکن حافظا واعیا فجمعک للکتب لاینفع)) اگر در فهم و درک و دریافت و حفظ مطالب علمی ، کوشا نباشی ، صرف جمع آوری کتب به تو سودی نمی رساند .

۴- استنساخ کتب در چه شرائطی روا است ؟

تا وقتی که دانشجو قادر به خریدن و یا امانت گرفتن کتاب و یا امثال آن می باشد نباید خود را به نسخه برداری از آن سرگرم سازد ؛ زیرا اشتغال به تحصیل علم ، مهمتر و پرارزش تر از استنساخ کتب است . اما چنانچه خریدن کتب برای دانشجو امکان پذیر نباشد ، به این معنی که دانشجو ، فاقد امکانات مالی است و یا اینکه افراد دست اندر کار استنساخ کتب ، کمیاب اند ، می تواند کتاب مورد نظر خود را به منظور استفاده خویش استنساخ نماید . و نیز در صورتیکه واجد امکانات مالی برای خریدن و تملک کتاب باشد نباید با عاریه گرفتن آن ، خویشتن را قانع سازد . و اگر ناگزیر به استنساخ کتاب باشد باید بدان همت گماشته و در تکمیل آن بکوشد ؛ چون خداوند متعال نیز او را از مدد خویش بهره مند کرده و حظ و بهره او را نسبت به علم و دانش در این مسیر ، ضایع نمی سازد ؛ زیرا جز به علت کسالت و تن آسانی - حظ و نصیب انسان در زندگانی ، ضایع نمی گردد . اگر کسی وقت و فرصت خود را بیاید و قدر عمر را بشناسد به هدف خویش دست می یابد . در این باره قبلا مطالبی سودمند و سخنانی مناسب ، به نظر مطالعه کنندگان رسید .

۵ - فوائد معنوی عاریه و امانت دادن کتب به دیگران

اگر کسی کتاب را به دیگران عاریه دهد ، به گونه ای که خود از رهگذر عاریه دادن کتاب خویش ، متضرر نگردد و شخصی که آنرا عاریه می گیرد به کتاب زیانی نرساند ، چنین کاری بسیار بجا و به مورد می باشد ، و به عنوان یک عمل (مستحب مؤ کد) ، اجر و پاداش جالبی را به دنبال دارد ؛ زیرا امانت دادن کتاب ، نوعی از اعانه علمی ، و معاضدت و همیاری در کار نیک ، و مساعدت به احسان و تقوی به شمار می آید . علاوه بر آنکه عاریه دادن هر چیزی که مورد نیاز دیگران می باشد ، پاداش آفرین و دارای فضیلت است . یکی از پیشینیان گفته است : (عاریه و امانت دادن کتب به دیگران ، موجب خیر و برکت و فزونی سرمایه های علمی و انسانی می گردد) . دانشمند دیگری گفته است : (اگر کسی از بذل علم و دانش دریغ کند و از عاریه دادن کتاب ، بخل ورزد ؛ به یکی از عواقب و فرجام های نامطلوب ، دچار می گردد : ۱- نسبت به آن علم و کتب و یا محتوای آن ، گرفتار نسیان و فراموشی می شود . ۲- و یا تا وقتی که زنده است از این علم و کتب ، سودی نمی برد . ۳- و سود نابرده از این کتب ، می میرد و یا آنکه کتابهای او از میان می رود . ضمنا باید متذکر شد که اگر کسی به عاریه گرفتن کتاب از کسی دیگر موفق گشت باید از عاریه دهنده - به خاطر احسانش - تشکر کند ، و پاداش نیکی او را عملا و لسانا بپردازد .

۶- لزوم صیانت و اعاده سریع کتب عاریتی به صاحبان آنها

کسی که کتابی از دیگری به امانت و عاریت می گیرد باید در حفظ و صیانت آن بکوشد که مبادا تلف شود و یا عیب و نقصی در آن پدید آید . او نباید کتاب را حبس کرده و نگاهداری آنرا طولانی سازد ؛ بلکه باید آنرا پس از رفع احتیاج به صاحب آن برگرداند . و آنگاه که نیاز خویش را از کتاب برگرفت به چند دلیلی که ذیلا یاد می شود نباید آنرا نزد خود نگاهدارد : ۱- حبس کتاب ، موجب می شود که صاحب آن احیانا بدان نیاز پیدا کند ، ولی نتواند بهره خویش را از آن برگیرد . ۲- این کار باعث می شود که عاریه گیرنده کتاب در استفاده از آن دچار سستی و ملال خاطر گردد . ۳- حبس کتاب و عدم اعاده سریع آن احیانا موجب می شود که صاحب کتاب از عاریه دادن آن به دیگران استنکاف و دریغ نماید . اگر صاحب کتاب ، بازگشت آنرا از امانت گیرنده مطالبه کند - از آن پس - حبس و نگاهداری آن حرام می گردد ، و نیز موجب ضمان او خواهد بود . (به این معنی که حتی اگر بدون افراط و تفریط ، کتاب عاریتی از میان برود و یا دچار نقص و عیب گردد امانت گیرنده ، ضامن جبران آن می باشد) . از بزرگان سلف ، سخنان فراوانی به نظم و نثر ، جلب نظر می کند که آنها را در مقام نکوهش مماطله در رد و اعاده کتب عاریتی اظهار داشته اند . و نیز همان بزرگان یادآور شده اند که افراد زیادی به خاطر حبس کتاب و سهل انگاری در حفظ و

صیانت آن و عدم اعاده به صاحبانش و یا مماطله در اعاده آن ، از عاریه دادن کتب به دیگران امتناع ورزیدند .

۷- حدود استفاده و بهره گیری از کتب عاریتی

کسی که کتابی را - به عنوان عاریه و یا اجاره - از دیگری می گیرد حق ندارد بدون اجازه صاحب آن ، اشتباهات آنرا اصلاح کند ، و یا در حاشیه آن چیزی بنویسد . و نیز مجاز نیست در جاهای سفید و نانوشته آن - چه در آغاز و چه در پایان صفحه - چیزی را بنگارد ، مگر آنگاه که بداند و احراز کند مالك آن به چنین کاری راضی است . باید نوشتن او نیز همانند نوشتن (محدث) باشد که باید به نوشتن بر همان جزئی که شنیده است اکتفاء نماید ، یعنی باید عاریه گیرنده بر حسب آنچه شنیده و به همان اندازه ای که اجازه دارد روی کتاب عاریتی بنویسد . عاریه گیرنده نباید کتاب را سیاه و کثیف کند ، و یا آنرا - بدون ضرورت - به عنوان عاریه و یا ودیعه و امانت در اختیار شخص دیگری قرار دهد ؛ حتی در موردی که چنین کاری شرعا جائز می باشد . او همچنین حق ندارد بدون اجازه صاحب آن ، از روی کتاب نسخه برداری کند ؛ زیرا استنساخ از کتاب ، یکنوع بهره برداری و استفاده دیگری است که با بهره برداری از کتاب به عنوان مطالعه ، فرق دارد و از آن ، سنگین تر و فزون تر است . اگر کتابی به صورت (وقف عام) باشد و بهره برداری از آن برای افراد مشخصی محدود نباشد ، نسخه برداری از آن - برای کسی که نگاهداری کتاب وقفی و انتفاع و استفاده از آن برای وی جائز باشد - بلامانع است . البته باید این استنساخ تواءم با حزم و احتیاط انجام گیرد . و اگر ناظر کتاب وقفی و یا کسی که از طرف ناظر ، ماءذون و مجاز است دارای اهلیت اصلاح کتاب باشد می تواند آنرا اصلاح کند ؛ بلکه می توان گفت گاهی چنین اصلاحاتی به سر حد وجوب می رسد . و چنانچه کتاب دارای ناظر خاصی نباشد ، حق نظارت بر آن ، با حاکم شرع خواهد بود . آنگاه که عاریه گیرنده با اجازه صاحب کتاب و یا ناظر ، در صدد استنساخ کتاب برمی آید ، نباید (از کتاب عاریتی به عنوان زیردستی استفاده کند و) کاغذ را در میان صفحات آن قرار دهد ، و نیز حق ندارد قلمدان را روی آن بگذارد و روی نوشته های کتاب ، خط بکشد . و بطور خلاصه : باید کتاب را از هر گونه ضایعه - که ناشی از مسامحه و سهل انگاری و کوتاهی ورزیدن در نگاهداری آن است - حفظ و صیانت کند . کیفیت نگاهداری و صیانت کتب دیگران با کیفیت نگاهداری کتبی که ملك شخصی است تفاوت دارد ؛ زیرا نوعی از تصرفاتی وجود دارد که درباره کتب ملکی ، جائز و روا می باشد ؛ ولی همان تصرفات در مورد کتب عاریتی و امانتی روا نیست ؛ به ویژه در مورد کسانی که در امر نگاهداری کتب ، سهل انگار هستند ؛ چون بسیاری از مردم بیحال و سردمزاج در مورد کتابهای خود تصرفات و روش هائی تحقیرآمیز و نامناسب در پیش می گیرند (و از کتابهای شخصی به گونه ای بهره کشی می کنند) که در مورد کتاب های امانتی و عاریتی ، اعمال چنین روش هائی به هیچ وجه روا نمی باشد .

۸ - دقت در نگاهداری کتاب به هنگام مطالعه و استنساخ

هنگام نسخه برداری از کتاب و یا مطالعه آن ، نباید آن را به صورت باز و گسترده بر روی زمین قرار دهد ؛ بلکه موظف است - به همان صورتی که معمول و متداول می باشد - آنرا میان دو کتاب و یا روی میز مخصوص به کتاب ، یعنی (رحل) بگذارد تا رشته ها و پیوندهای اوراق آن از هم گسیخته نشود و جلد و برگهای آن سائیده و فرسوده و پاره نگردد .

۹- کیفیت چیدن کتب و ترتیب آنها

وقتی که می خواهد کتاب را در کنار کتب دیگر قرار دهد و آنها را پهلوی هم بچیند باید این کار را روی میز و یا تخته چوب و یا تخت بند و امثال آن بگذارد . بهتر است میان کتب و زمین فاصله ای وجود داشته باشد و آنها را در جائی مرتفع تر از زمین بگذارد

تـا دچـار رطوبت و آبدیـدگی و سائیـدگی نشود . اگر می خواهـد کتـاب ها را روی تخته چوب مرتب سازد بایـد زیر و روی آن با عائقی صاف پوشانـده شود ، و نیز باید میان کتاب و چیزی که ممکن است احیانا بدان صدمه ای وارد سازد و همچنین میان کتاب و تکیه گاه آن ، دیواره و ماننـد آن ، قرار دهد که موجب فرسایش و سائیدگی کتاب نگردد . لازم است در امر چیدن و نهادن کتب ، ادب و نزاکـت را از لحـاظ ارزش و حیـثیت علـوم و شـرف آنهـا و شـرف مصـنفان و مؤ لفـان آنهـا ، رعـایت کنـد . بنـابراین بـاید ارزشـمندترین و شـریف ترین کتاب را بر روی همه کتابها قرار داده ، و بقیه کتب را بر حسب ارزش و اهمیت مذکور ، به تدریج بر روی هم بچینـد . اگر در میان کتب ، قرآن کریم وجود داشـته باشد باید آنرا بر فراز همه کتب و بر تارک تمام آنها قرار دهد ؛ ولی بهتر است قرآن کریم را در کیف دسـته دار بر میـخ آهنین و یا هر نوع میخی که بر روی دیوار طاهر کوبیده شده است بیاویزد ؛ و به ترتیبی که در زیر یاد می شود کتابهای دیگر را بچینند : کتب حدیث صـرف ، (یعنی کتبی که صرفا سخنان معصومین (علیهم السلام) در آن نگارش شده است) ، تفسـیر قرآن مجید ، شرح و تفسیر حدیث ، اصول دین و اعتقادات ، اصول فقه ، فقه ، قواعد و دستور زبان عربی (صـرف و نحو و معانی و بیان و و) . ضـمنا باید دانست که نباید کتابهای دارای قطع بزرگ و پرحجم را بر روی کتابهای دارای قطع کوچک تر قرار دهد تا مرتبا فرو نیفتند . و نیز نباید دریچه جلد کتاب را – که متصل به جلد طرف چپ می باشد و روی کتاب را می پوشانـد – مرتب به منظور نشانه گذاری ، در میان اوراق کتاب جا دهد ؛ چون زیاده روی در این کار ، موجب سـرعت فرسایش و شکنندگی کتاب می گردد ، و لذا لازم است برای جلوگیری از چنین فرسایشی ، در این کار ، زیاده روی نشود . شایسته است نام و عنوان کتاب را در کنار آخر صـفحات ، از پائین آن بنویسد . فائده چنین کاری آنست که می تواند به هنگام نیاز ، کتاب مورد نظر را شناسائی کرده و آنرا از لابلای کتابهای دیگر بیرون بکشد .

۱۰– نباید کتاب را دست افزار حوائج روزمره قرار داده ، و به آن صدمه ای وارد ساخت

(برای اینکه به کتـاب ، صـدمه ای وارد نشود) نبایـد آنرا مخزن و جایگـاه ذخیره جزوه هـا و کاغـذپاره هـا و امثـال آنهـا قرار داده و لابلای آنرا با اینگونه چیزها انباشته نمود . و نیز نباید از کتاب به عنوان : مخده ، بادزن ، ابزار کوبیدن و فشردن ، پشتی ، محل اتکاء ، متکـا ، قتلگـاه کـک و حشـرات دیگر و امثـال آنها بهره برداری کرد ؛ به ویژه بایـد سـعی نمود که لابلای اوراق کتاب از رهگـذر کشتن حشرات ، آلوده نگردد . نباید حاشیه کتاب و دو گوشه اوراق آنرا تا نمود ، و برای نشانه گذاری از خرده چوب و یا چیزهای خشک و زمخت اسـتفاده کرد ؛ بلکه باید با کاغذی لطیف و نازک ، محل مورد نظر را نشانه گذاری نمود . و چنانچه بخواهد محل مورد نظرش را با ناخن ، مشخص سازد نباید آنرا به شدت روی اوراق کتاب بفشارد .

۱۱– باید کتب خریداری شده را بازبینی ووارسی کرد

آنگاه که کسـی ، کتابی را به عاریت گرفت شایسـته است به هنگام گرفتن و نیز هنگام اعاده ، آنرا با دقت نگاه کرده و در شناسائی آن اهمال ننمود . و نیز وقتی کتابی را خریداری می کند باید آغاز و انجام و میانه ها و ترتیب ابواب و اجزاء اوراق آنرا وارسی نمود و صـفحات آنرا بازبینی کرد ، و بالاخره صحت و درستی (و کمال و تمامیت) آنرا معاینه نمود و بدان اهتمام ورزید . یکی از طرقی که می توانـد – به هنگام ضـیق مجال و فرصت انسان برای بازرسـی کتاب – در جهت اطمینان نسبی نسـبت به صـحت و کامل بودن کتـاب ، آدمی را یـاری دهـد ، وجود پیوسـتها و اصـلاحات موجود در خود کتاب است ؛ چون وجود همین پیوسـتها و اصـلاحات ، نمایانگر و شاهد و گواه بر صحت و تمامیت آن می باشد(۴۸۵) . یکی از بزرگان گفته است : (((لایضی ء الکتاب حتی یظلم))) : کتاب نمی تواند درون خود را از لحاظ صـحت و تمامیت ، بنمایاند و روشـنگر درستی و کمال خود باشد مگر آنگاه که از رهگذر اصـلاح و الحـاق ، دچار تیرگی گردد (و یا از راه اصـلاح و الحاق ، بر آن سـتم رود و به حـدود نوشـته ها تجاوز شود) . منظور این

است که انسان با مشاهده حک و اصلاح و تصرف در نوشته ها نسبهٔ مطمئن می گردد که از طریق (ضرب و کشط و الحاق)(۴۸۶) ، کوششهائی در جهت اصلاح و تکمیل آن انجام گرفته است .

۱۲- باید نگارش نام مقدسات و بزرگان دین ، باتجلیل از آنهاتواءم باشد

بهتر است انسان به هنگام نگارش و استنساخ کتب دینی ، طاهر و رو به قبله بوده ، و بدن و جامه و مرکب و کاغذ (و سایر نوشت افزارهای دیگر) ، پاک و طاهر باشند ، و نبشتار خود را با نام خدای مهربان و سپاس و ستایش او ، و درود بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و خاندانش (علیهم السلام) آغاز کند . به عنوان نمونه : نبشتار خود را با عبارات زیر افتتاح نماید : (((بسم الله الرحمن الرحیم ، الحمد لله رب العالمین ، و الصلوة و السلام علی رسوله محمد و آله الطاهرین))) . باید استنساخ کننده کتاب با چنان جمله هائی ، کار خود را شروع کند ؛ اگرچه مؤ لف کتاب ، این جمله ها را در آغاز کتاب خود نیاورده باشد . در چنین صورتی باید استنساخ کننده کتاب ، مراتب را اعلام نماید و هشدار دهد که مؤ لف در کتاب خود ، چنین جمله هائی را به کار نبرده است . به عبارت دیگر : باید استنساخ کننده کتاب - پس از نوشتن نام خداوند متعال و ستایش او ، و درود بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) - بنویسد : (مؤ لف یا استاد ، چنین گفته و یا نوشته است) . و بالاخره بدین ترتیب ، یادآور گردد که مؤ لف کتاب ، (بسمله و حمدله) را در کتاب خود نیاورده است . و بدینسان نیز باید با ستایش و سپاس خداوند متعال و درود بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و درود بر خاندانش ، نگارش و یا استنساخ کتاب را پایان برد . و البته باید این کار را - پس از آنکه کیفیت و کمیت تمام بودن و یا ناتمام بودن مجلدات و اجزاء کتاب را اعلام کرد - انجام دهد . به این معنی که قبل از نگارش (حمدله و صلوة) - در صورتی که کتاب به پایان خود نرسیده باشد - چنین بنویسد : (این است پایان جزء فلان ، و پس از آن جزء فلان ، نگارش خواهد شد) . و سپس بنویسد : (الحمد لله . . . والصلوة . . .) . و اگر کتاب ، به پایان کامل خود رسیده باشد باید بنویسد : (کتاب ، کامل گشت) و یا (جزء فلان از کتاب ، به پایان رسید ، و با کامل شدن این جزو ، مجموع کتاب ، کامل گردیده و به پایان خود رسیده است) ؛ سپس بنویسد : (الحمدلله ، والصلوة . . .) . و امثال اینگونه یادداشتها که متضمن فوائد فراوانی می باشد . در هر جا که نام خداوند متعال را می نگارد باید به دنبال آن ، عباراتی را بنویسد که حاکی از تعظیم و احترام است ، امثال : (تعالی) ، (سبحانه) ، (عز و جل) ، (تقدس) و مانند آنها . و یا شایسته است هنگام نگارش نام خداوند متعال ، این اوصاف احترام آمیز را به زبان آورد . و آنگاه که اسم مبارک پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را می نگارد ، (صلوة و سلام) ، یعنی درود و تحیات خداوند بر او و خاندانش را پس از آن بنویسد ، مثلا بدینصورت : (صلی الله علیه و آله) . و همین (صلوة و سلام) را - علاوه بر نگارش - به زبان آورد . در مسئله نگارش (صلوة و سلام) ، فشرده نویسی نکند و آنرا به رمز ننگارد ، و از اینکه ناگزیر می گردد که (صلوة و سلام) را بارها و مکرر بنویسد آزرده خاطر و ملول نشود ؛ اگر چه ناچار باشد این (صلوة و سلام) را - به خاطر تکرار نام آنحضرت در یک سطر - مکررا بنگارد . چنانکه عده ای از افراد محروم و بی بهره ، یا محررین متخلف ، در (صلوة و سلام) و درود بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به فشرده نویسی پناه می آورند ، مثلا می نویسند : (صلعم) ، (صلم) ، (صم) ، (ص -) و (صلسم)(۴۸۷) که چنین کاری باید به عنوان (ترک اولی) و شانه خالی کردن از زیر بار تکلیف و وظیفه ای شایسته ، و مغایر با نصوص دینی (۴۸۸) تلقی کرد . حتی یکی از دانشمندان گفته است : (نخستین کسی که (صلعم) نوشت ، سرانجام ، دستش از بدنش جدا گشت) . کمترین نتیجه و عاقبت سوئی که از رهگذر اهمال در تکمیل و تفصیل درود بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) - به هنگام نگارش نام آنحضرت - عارض انسان می گردد عبارت از : دست دادن پاداش عظیمی است که فقط ممکن است از طریق نگارش درود و (صلوة و سلام) تفصیلی بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عائد او شود(۴۸۹) . از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرمود : (اگر کسی در نبشتاری (که نام من در آن یاد می شود) بر من

درود فرستد (و آن درود را در پی نام من بنگارد) فرشتگان الهی - مادامی که نام من در آن نبشتار ، باقی است - همواره از خداوند متعال برای او طلب مغفرت می نمایند)(۴۹۰) . کاتب و نویسنده - آنگاه که در نوشته خود به نام یکی از صحابه و بخصوص ، صحابه برجسته و بزرگوار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می رسد - باید بهدنبال آن ، عباراتی از قبیل : (رضی الله عنه خدای از او راضی باشد) ، (رضوان‌الله علیه = رضای خدا بر او باد) را بنویسد . و چنانچه به نام یکی از بزرگانسلف رسید باید در پی آن بنویسد : (رحمهٔ الله = خدای او را رحمت کناد) ، (تغمدهالله برحمته = خدای ، او را زیر پوشش رحمت خویش قرار دهاد) ؛ وامثال اینگونه عبارات (را که نمایانگر تجلیل و احترام و دعاء نسبت به کسی است کهنویسنده ، نام او را در نبشتار خود یاد می کند) . رسم و عادت علماء و بزرگان دینی بر آن بوده است که (صلوهٔ و سلام) را به دنبال نام هر یک از انبیاء و پیامبران (صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین) ، و (سلام) را در پی نام هر یک از ائمه (علیهم السلام) می نگاشتند . اگرچه تخلف از این قاعده و رسم معمول ، جائز و روا است . و حتی جائز است (صلوهٔ) را به دنبال نام هر فرد مؤ من و متدینی ، نگاشته و یا بر زبان آورد ؛ چنانکه قرآن و حدیث نیز این مسئله را تاءیید می کند . باید نگارش عبارات ستایش آمیز را به دنبال اسامی این برجستگان ، به عنوان دعائی تلقی کرد که باید کاتب و نویسنده ، آنرا انشاء کرده و در پی این اسامی بیاورد ، و نباید این عبارات را به عنوان سخنی برشمرد که باید نویسنده ، آنرا از یک اصلی روایت می کند . بنابراین ، کاتب و نویسنده در نوشتن این عبارات ، نیازی به مشاهده آن در کتاب مورد استنساخ ندارد ، و نیز اداء این وظیفه هیچ ارتباطی با طرز نوشته مؤ لف کتاب ندارد ؛ بلکه باید کاتب و نویسنده احساس وظیفه کند که باید اینگونه تعابیر ستایش آمیز را در پی نامهای مذکور بنگارد ، اگر چه در نسخه اصل و یا سخنانی که شنیده ، چنین تعابیری را نیابد . اگر استنساخ کننده کتاب ، امثال اینگونه تعابیر تجلیل آمیز را در پی این اسامی - ضمن روایت و حدیث و یا در نسخه اصل مصنف و مؤ لف - مشاهده کرد ، اقدام او به نگارش آنها دارای اهمیت و ضرورت فزونتری خواهد بود . نظریه فوق - که باید پس از نگارش اسامی مذکور ، کتبا و شفاها از آنها تجلیل کرد) - نظریه ای است که بر سایر نظریه های دیگر رجحان دارد ؛ و اکثر دانشمندان نیز همین راءی و نظریه را تاءیید و انتخاب کرده اند . ولی گروهی از علماء معتقدند که می توان این عبارات تجلیل آمیز را - در صورتیکه آنها را نویسنده و یا استنساخ کننده بر زبان آورده باشد - از نبشتار حذف کرد . رویهمرفته بهتر است (سلام) را تواءم با (صلوهٔ) بدنبال نام گرامی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چه در گفتار و چه در نبشتار ، یاد نمود (یعنی بدنبال نام شریفش باید گفت و یا نوشت : (صلی الله علیه و آله و سلم)) تا نگارش او بر طبق آیه ای باشد که می فرماید : (ان الله و ملائکته یصلون علی النبی ، یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما))) (۴۹۱) (خداوند متعال و فرشتگان ، بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درود می فرستند . شما مؤ منان ، صلوهٔ و سلام خود را بر آنحضرت نثار کنید) . اگر نویسنده به (صلوهٔ) تنها اکتفاء کند و (سلام) را ننویسد مانعی ندارد .

۱۳- نباید نویسنده ، اهتمام را به حسن خط محدود سازد ؛ بلکه باید روشن وخوانا بنویسد

دانشجوئی که سرگرم تحصیل و اندوختن ذخائر علمی است نباید به خاطر حسن خط و زیبا نوشتن - در حین استنساخ و یا تاءلیف کتاب - خویشتن را به رنج و زحمت واداشته و همه قوای خود را در این جهت مصروف سازد ؛ بلکه باید به صحت و خوانا بودن و یا تصحیح آن اهمیت دهد . نگارنده هر نوشته ای باید از (تعلیق) در نگارش سخت بپرهیزد ، تعلیق عبارت از آمیختن حروفی است که باید به صورت گسسته از هم و جدای از حروف دیگر نگارش یابد . و نیز از (مشق) بپرهیزد ، و آن عبارت از سرعت در نگارش و تندنویسی است که با لغزش و افتادگی حروف ، تواءم است . یکی از دانشمندان می گوید : معیار ارزش و سنجش خط و نگاره هر کسی عبارت از سهولت قرائت ، و به اصطلاح : خوانا بودن آنست . بهترین قرائت عبارت از قرائتی است که کاملا آشکار و روشن باشد ، چنانکه بهترین خط و نگاره عبارت از نگاره ای است که حروف و کلمات آن کاملا پدیدار و روشن و خوانا باشد .

شایسته است که کاتب از ریزنویسی و نازک نگاری در نگارش کتاب و حتی در نگارش هرگونه نوشته های دیگر خودداری کند ؛ چون از چنین شیوه ای ، هیچ بهره ای عائد او نخواهد شد ، یا آنکه بهره کاملی برای کسانی که دچار ضعف باصره و بینائی هستند به ارمغان نخواهد آورد . و نیز احیانا ممکن است چنین شیوه ای در نگارش ، قوه بینائی نویسنده را از این پس ضعیف ساخته و خود نتواند از نوشته خویش بهره مند گردد . یکی از پیشینیان به نویسنده ای - که همین شیوه را در نگارش پیش گرفته و بسیار نازک و ریز می نوشت - گفته بود : چنین مکن ؛ زیرا این روش به چیزی که بدان نیاز فزونتری داری خیانت می کند و برای تو زیانبار است . دانشمندی دیگر گفته است : به گونه ای بنویس که به هنگام نیاز ، به کار تو آید و ترا سودمند افتد ؛ طوری ننویس که به هنگام نیاز و حاجت - یعنی در بزرگسالی و به گاه ضعف قوه بینائی - سودی از آن عائد تو نگردد . (۴۹۲) همه این رهنمودها در امر نگارش ، مربوط به غیر مسوده ها و سیاهه های نوشته مصنفان کتب است ، (یعنی درباره مسوده ها ، رعایت این ضوابط ، ضروری نیست) ؛ زیرا دقت و تاءمل مصنفان در شیوه نگارش مسوده کتاب ، موجب از دست رفتن بسیاری از اغراض و فوائدی می گردد که این اغراض از مسئله خط و خوشنویسی ، بسیار مهمتر و پرارزش تر می باشد . به همین جهت است که می بینیم خواندن مسوده ها و چرک نوشت های مصنفان کتب ، بسیار دشوار بوده و حروف و کلمات این نوشته ها - به علت سرعت در نگارش و اشتغال فکری و توغل در محتوای علمی نوشته ها - به هم آمیخته شده و در هم فرورفته است (بطوریکه تشخیص و بازیافتن آنها سخت ناهموار است) .

۱۴- کیفیت انتخاب و آماده ساختن قلم برای نگارش

علماء و دانشمندان چنین نظر داده اند که نباید قلم آنچنان سخت و سفت باشد که مانع سرعت عبور آن از روی کاغذ گشته و از روانی باز ماند ، و نه آنچنان سست و قابل انعطاف و نرم باشد که به سرعت سائیده شده و از کار افتد و از نوشتن لنگ ماند . یکی از بزرگان گفته است : (اگر می خواهی خط و نگاره تو ، خوش و زیبا گردد ، خانه قلم (یعنی از مبداء تراش تا زبان و نوک آنرا) بلند و درشت گردان . و نوک و زبان آنرا اندکی متمایل به راست قطع کن)(۴۹۳) . باید چاقو و قلمتراشی که برای تراشیدن قلم و نیز چاقوئی - که برای کشط و حک و محو کردن نوشته های کاغذ از آن استفاده می شود - کاملا تیز و برا بوده و اختصاصا برای تراشیدن قلم و یا برای (کشط) بکار رود : لذا نباید از چنین چاقوها برای کارهای دیگر استفاده نمود . وسیله ای که قلم را روی آن ، نوک زنی می کنند و یا شکافی در آن به منظور سهولت نگارش ایجاد می نمایند باید سفت و سخت (و صاف) باشد . در این باره ، بزرگان علم ، قلم نی ایرانی را که سخت خشک می باشد ، و نیز آبنوس سفت و براق را برای نگارش می ستودند .

۱۵- شیوه نگارش حروف و کلمات

بجا و شایسته است که حروف را بریده و ناقص و ناتمام ننویسد ، و آنها را مبهم و مشتبه و همانند یکدیگر نگارش نکند ؛ بلکه لازم است حق هر حرفی را از لحاظ طرز نگارش ، اداء نموده و آدابی را که درباره کتابت حروف وارد شده است مراعات نماید : از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که به یکی از نویسندگان خود فرمود : (لیقه را در دوات قرار ده ، و قلم را کج و منحرف نگاهدار ، و یا نوک آنرا اندکی منحرف قط کن ، و باء (بسم الله) را برافراز و آنرا کشیده و بلند بنگار ، دندانه های سین را مشخص و روشن بنویس ، و میم را کور و توپر و زشت ننویس ، و (الله) را نیکو و زیبا بنگار ، و (رحمن) را کشیده ، و (رحیم) را خوش بنگار . (پس از فراغ از نگارش) ، قلم را روی گوش چپ خود قرار ده ؛ زیرا اینکار بهتر می تواند ترا به قلم دسترسی داده و بدان یادآورت گردد)(۴۹۴) . از زید بن ثابت است که گفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود : (آنگاه که می خواهی (بسم الله الرحمن الرحیم) را بنگاری ، سین را واضح و دندانه های آنرا روشن بنویس)(۴۹۵) . ابن عباس گوید رسول خدا (صلی

الله علیه و آله) فرمود : (باء) بسم الله را به (میم) نپیوند و بدان نکشان ، مگر آنگاه که دندانه های سین را بلند و برافراشته بنویسی)(۴۹۶) . انس میگوید رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود : (چنانچه کسی (بسم الله الرحمن الرحیم) را بنویسد ، باید (الرحمن) را کشیده بنگارد(۴۹۷) . همان انس گفته است رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود : (اگر کسی (بسم الله الرحمن الرحیم) را بنگارد و آنرا به منظور تجلیل از خداوند متعال ، با خط خوش و زیبا بنویسد ، خدای متعال او را مورد رحمت و مغفرت خویش قرار می دهد)(۴۹۸) . از امیرالمؤ منین (علیه السلام) است که فرمود : مردی در (خوش نگاری) (بسم الله الرحمن الرحیم) اظهار اشتیاق کرد و بدان اهتمام ورزید و مورد آمرزش الهی قرار گرفت) . (۴۹۹) جابر (بن عبدالله انصاری) گوید ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود : (آنگاه که یکی از شما چیزی نوشته باشد باید بر آن خاک افشانی کند) (و رطوبت مرکب آن را بدینوسیله بخشکاند) ؛ چون این کار از لحاظ حفظ خط و نگاره ، موفقیت آمیزتر و به هدف ، نزدیک تر است) . (۵۰۰)

۱۶- پیوسته نگاری کلمات وابسته بهم

علماء و دانشمندان در مورد اسماء و عناوینی که به (الله) اضافه می شود ، ایجاد فاصله میان مضاف (الله) و خود (الله) را در نگارش ، مکروه و ناخوش آیند می دانند ، مانند (عبدالله) و (رسول الله) . بنابراین نباید (عبد) و یا (رسول) را در پایان سطر ، و (الله) را پس از آن در آغاز سطر بعدی نوشت ؛ چون این طرز نگارش ، صورت و وضع زشت و ناموزونی را در نوشته به وجود می آورد . اینکه علماء چنین روشی را در نگارش ، مکروه می دانند ، کراهت آن ، نه منظور تنزیه است . (به عبارت دیگر : ایجاد فاصله میان (الله) و مضاف آن ، کاری است که مانع از انجام یافتن کار پاکیزه تر از آن می باشد و نهیی که درباره آن وارد شده است ، نهیی تکلیفی و الزام آور نیست ؛ بلکه صرفا در جهت انجام کار نیکو و پاکیزه تری ، چنین نهیی وارد شده است) . نامهای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و صحابه و یاران او و سایر مردم نیز مشمول همین قاعده می باشند که نباید میان مضاف و مضاف الیه - در مورد نامهای مذکور - چنان فاصله ای در نگارش به وجود آید ؛ چون ممکن است ایجاد این فاصله ، موهم خلل و موجب اشکال و پیچیدگی در مفهوم آنها گردد . به عنوان نمونه : (عبارت ساب النبی ، کافر ناسزاگوینده پیامبر ، کافر است) رانباید به گونه ای نوشت که کلمه (ساب) در پایان سطر ، و (النبی ، کافر) درآغاز سطر بعدی قرار گیرد . (مسلما چنین گونه نگارشی ، سخت ناپسند و زشت میباشد ؛ زیرا ممکن است کسی پایان سطر قبلی ، یعنی کلمه (ساب) را نبیند و خواندنخود را از آغاز سطر بعدی یعنی (النبی ، کافر) شروع کند که قهرا این جمله - منهایمضاف آن یعنی (ساب) - ، مفهومی نادرست و غیرمشروعی را ارائه می نماید) . باید گفت که کراهت ایجاد فاصله ، منحصر به متضایفین یعنی مضاف و مضاف الیه نیست ؛ بلکه این کراهت شامل هر نوع ایجاد فاصله ای است که جدائی میان کلمات ، مفهوم زشت و نادرستی را احیانا القاء می نماید . همچنین علماء ، ایجاد فاصله میان اجزاء کلمه را نیز مکروه و ناپسند می دانند ، به این معنی که قسمتی از کلمه در پایان سطر ، و قسمت باقیمانده آن در آغاز سطر بعدی نوشته شود .

۱۷- اطمینان به صحت نوشتار از طریق مقابله آن با نسخه مورد اعتماد

لازم است نویسنده و استنساخ کننده ، نوشته خود را با اصل صحیح و مورد اعتماد ، مقابله کند . مهمترین نسخه اصل همان نسخه ایست که در اختیار مؤ لف و از آن او و با او بوده است . و در درجه دوم ، نسخه ای است که در دست دیگران قرار داشته ؛ ولی از روی نسخه اصل خط مؤ لف تحریر شده است . و پس از آن ، نوبت به نسخه ای می رسد که با نسخه اصل مقابله شده و خط خود مؤ لف نیز در تاءیید آن بر آن نگاشته شده است . در مرحله آخر و واپسین ، نوبت به نسخه ای می رسد که با نسخه غیراصلی مقابله شده ؛ لکن نسخه ای درست است که فاقد خط مؤ لف در تاءیید آن می باشد . و چون هدف نهائی مقابله ، این است که نوشته ها

مطابق با نسخه اصل مصنف باشد (این هدف را می توان از راه مقابله با هر نوع نسخه صحیح و مورد اعتماد ، برآورده ساخت) . بطور خلاصه : مقابله کتاب و هر نوع نوشته ای - که منظور از آن ، استفاده و بهره برداری علمی به هر نحوی است - باید به گونه ای باشد که این مقابله ، موجب صحت و درستی ویژه ای در نوشته گردد . بنابراین شایسته است که هر کاتب و نویسنده ای در مسئله کتاب و کتابت ، اهتمام و عنایت فزونتری را مبذول داشته و از بذل سعی و کوشش در این راه دریغ نورزد . یکی از پیشینیان به فرزندش گفت : آیا فلان کتاب را نوشتی ؟ گفت : آری . پرسید آیا آنرا (با نسخه اصل و یا نسخه مورد اعتماد) مقابله نمودی و بر آن عرضه کردی ؟ فرزند ، جواب منفی داد و گفت : نه . پدر به او خطاب کرد : پس چرا می نویسی ، (یعنی به چه مجوزی دست اندر کار نگارش هستی و به کار نگارش خود ادامه می دهی ، در حالیکه از مقابله آن با نسخه مورد اعتماد ، کوتاهی می نمائی ؟) . اخفش گفته است : هرگاه کتابی استنساخ گردد و با نسخه اصل و یا نسخه مورد اعتماد ، مقابله و مطابقت نشود ، و پس از آن از روی همان نسخه ، نسخه دیگری تحریر شود و با نسخه اصل ، مقا...şęو بر آن عرضه نگردد ، سرانجام به صورت کتابی گنگ و نامفهوم درمی آید . خلیل بن احمد ، پیش از اخفش همین نکته را اظهار کرده بود که اگر نبشتار و کتابی به زبان عربی ، سه بار استنساخ شود و با نسخه اصل و مورد اعتماد مقابله نگردد ، سرانجام زبان عربی کتاب به زبان عجمی ، دگرگونی یافته و گرفتار ابهام می شود . (تفاوت گفتار خلیل و اخفش در این است که) اخفش می گوید : حتی دوبار استنساخ - منهای مقابله - ، موجب گنگی و نادرست شدن کتاب می شود (در حالیکه خلیل ، چنین نتیجه ای را معلول سه بار نسخه برداری - منهای مقابله - می داند) .

۱۸- بکاربردن مشخصات املائی در مورد حروف و کلمات

اگر استنساخ کننده - از طریق مقابله نوشتار خود با نسخه مورد اعتماد - به تصحیح آن موفق گردید باید دست اندر کار ضبط و مشخص ساختن موارد مورد نیاز شود ؛ به این معنی که حروف نقطه دار را منقوط ساخته و کلمات را اعراب گذاری کند ، و موارد مشتبه را از هم بازیافته و آنها را تدارک نماید و در صدد آن باشد که اشتباهات و تحریفات و جابجاشدن حروف و کلمات را بیابد و آنها را جبران کند . اما آن حروف و کلماتی - که حتی بدون نقطه و اعراب ، خواندن آنها آسان و معلوم همگان است - به نقطه و اعراب گذاری آنها وقعی ننهد ؛ زیرا اگر بخواهد وقت خود را در ضبط اینگونه کلمات صرف کند ، در حقیقت سرگرم کاری می گردد که اشتغال به غیر آن سزاوارتر بوده و باید این کوشش او را به عنوان رنج و تعبی نازا ، و تلاشی بی ثمر تلقی نمود . چه بسا ممکن است این کار موجب گردد که کتاب ، تناسب خود را برای انتفاع بزرگان و دانشمندان از دست بدهد ، و نوشته ها تاریک و فشرده و مبهم گردد ؛ لکن باید گفت : افراد مبتدی و تازه کار و گروه فراوانی از توده مردم از نوشته هائی که نقطه و اعراب گذاری شده ا...ə سود بهتر و فزونتری به دست می آورند . جمیل بن دراج گفت که امام صادق (علیه السلام) فرمود : (حدیث و سخنان ما را صحیح تلفظ کنید ، و آنرا معرب و با مشخصات املائی و مشکول و درست بنویسید و آنرا اعراب گذاری نمائید ؛ زیرا ما گروهی هستیم که از سخنان و بیانات فصیح و شیوائی برخورداریم)(۵۰۱) (و گفتار ما در عین فصاحت ، دارای بلاغت و رسائی در اداء مطلب ، و نیز روشن می باشد) . از جمله مواردی که ضبط حروف و کلمات دارای اهمیت ویژه ای می باشد ، موردی است - که به خاطر کیفیت ضبط آن - اختلافی در معنی و مفهوم آن پدید می آید ، مانند حدیث : (((ذکاة الجنین ذکاة امه))) (۵۰۲) و همچنین ضبط اسماء و نامهائی که ممکن است خواننده کتاب درباره آنها دچار اشتباه گردد از جمله مواردی است که باید در ضبط و مشخص ساختن کیفیت تلفظ آن ، توجه کافی مبذول گردد ؛ زیرا این اسماء ، سماعی است و منحصرا باید تلفظ صحیح آنرا از عربهای زباندان شنید ؛ لذا باید به ضبط آنها توجه شود ، اگرچه نویسنده ناگزیر گردد که ضبط آنها را در حاشیه کتاب و در مقابل آنها بنویسد ؛ زیرا اینگونه تدارکات و پیشگیری ها در امر نگارش کتاب ، هر خواننده را از لغزش و اشتباه

در قرائت سخت بدور می دارد ، بخصوص اگر کتاب با خط ریز ریز و نازک و در عین فشردگی سطور ، نگارش شود . آنگاه که نویسنده ناچار گردد که ضبط کلمات را در حاشیه بیاورد باید در ذیل توضیح خود ، کلمه (بیان) و یا (ن) را بنویسد (تا مطالعه کننده و یا خواننده کتاب ، آنرا به عنوان توضیح ضبط کلمات موجود در متن ، تلقی کند ، نه از اصل متن) . معمولا شیوه نگارش بر این جاری بود که حروف نقطه دار را با نقطه های متناسب ، مشخص می ساختند . و در مورد حروف بی نقطه - برای ارائه ضبط و مشخص ساختن آن - از طرق و شیوه های متنوعی استفاده می کردند که ذیلا گزارش می شود : ۱- اساسا این حروف را به همان حال و بدون نقطه برگزار می کردند ، و حذف و اهمال نقطه ها را نمایانگر ضبط آن می دانستند ؛ ولی این شیوه و نظریه را گروهی از علماء تاءیید نکردند ؛ زیرا این احتمال وجود داشت که نویسنده - سهوا - در نقطه گذاری حروف نقطه دار ، دچار اهمال شده باشد و در نتیجه ، آن حروف با حروف بی نقطه اشتباه می شد . ۲- حروف بی نقطه - به همان مقدار - که در مورد حروف نقطه دار ، از بالا نقطه گذاری می شود - باید از پائین ؛ نقطه گذاری گردد ؛ به این معنی که در زیر (را) و (دال) [ر ، د] نقطه ای نوشته شود . و در زیر حرف (سین) ، سه نقطه رسم کنند : [س] . و به همین منوال سایر حروف بی نقطه از زیر نقطه گذاری گردد . ولی پیشینیان ، حرف (حاء) را از این قاعده مستثنی می دانستند و حتی در زیر آن نیز نقطه ای رسم نمی کردند تا مبادا با حرف (جیم) اشتباه شود . ۳- حروف بی نقطه ، همانند همان حرفی که به طور پیوسته و متصل به حروف دیگر ، نگارش یافته است آنرا گسسته و به صورت تک حرفی نیز بنگارند . و بهتر این است که این تک حرفی ها ، ریزتر از آن و در زیر همان حروف اصلی نوشته شود . ۴- بر روی حرف بی نقطه ، شکل کوچکی همانند هلال () رسم کنند و یا مانند ناخن و ریزه قلمی که به پشت افتاده () علامتی بنگارند ، مثلا حرف (راء) را بدینصورت () و یا بصورت () بنویسند . ۵ - و یا آنکه روی حروف بی نقطه ، خط افقی کوچکی رسم نمایند . مثلا حرف عین را بدینصورت () بنویسند ؛ چنانکه همین شیوه نگارش در بسیاری از نبشتارهای کهن ، معمول بوده است ؛ لکن به علت آنکه چنین نشانه ای ، بسیار ظریف و نازک و غیر جلی رسم می شد توجه خواننده را به خود جلب نمی کرد . از جمله نکاتی که باید در ضبط و ربط حروف از لحاظ شیوه نگارش مورد توجه قرار گیرد این است که بهتر است در درون حرف (کاف معلقه)(۵۰۳) کاف کوچک و یا همزه بدینصورت () بنویسند ، و نیز در میان حرف (لام) لام کوچکی به این شکل () رسم کنند .

۱۹- نکاتی که باید پس از تصحیح کتاب رعایت گردد = تدارک اشتباهات

شایسته است که آن مقدار از کتاب را که تصحیح کرده و به ضبط آنها اقدام نموده است -به منظور اینکه چون ممکن است احیانا به هنگام مطالعه کتاب ، مورد شک و تردید واقعشود و یا شبهه و احتمال شک در آن راه دارد - با حروف ریزتر ، تصحیح آنها را اعلام کند ، به این معنی که با قلمی ریزتر و کوچکتر ، حرف (ح) را بنویسد . و یا اگر بهنگام تاءلیف و استنساخ کتاب ، با خطاء و اشتباهی در کتاب مواجه شد روی کلمه و یاعبارت مورد نظر با قلم ریز ، (کذا)ی کوچکی را نوشته و واژه و یا عبارت صحیح را -در صورتیکه با علم و تحقیق تواءم باشد - در حاشیه چنین بنویسد : (صوابه کذا) . واگر بر مبنای احتمال قوی و گمان نزدیک به یقین ، به واژه و عبارت صحیح دست یابد ، باید آنرا در حاشیه نوشته و در پی آن با حروف ریز : (لعله کذا شاید بدینصورتباشد) را بنگارد . و در صورتیکه صحت و عدم صحت آن ، مشکوک ومشکل به نظر آید ، و مبنی و علت صحت آن بر نویسنده روشن نباشد باید به جای کلمه(صح) ، سر حرف (صاد) را بدینصورت (ص -) در پایان آن رسم نماید . بعضی گفته اند که اگر سر حرف (ضاد) یعنی (ض -) و جای (ص -) در چنینمواردی بنویسد ، بهتر است ؛ و این رمز یعنی (ض -) ، خلاصه و فشرده کلمه (ضبۀ) می باشد . باید نشانه و رمز مذکور (ص -) و یا (ض -) را - (که حاکی از عدم علم به صحت کلمه و یا عبارات مورد نظر می باشد) - با حفظ فاصله ای از اصل کلمه موجود در متن بنویسد تا احتمالا موجب اعراض خواننده از کلمه موجود در متن نگردد

و آنرا به عنوان (ضرب) و امثال آن تلقی نکند . اگر نویسنده و یا شخص دیگری پس از تحقیق و بررسی لازم ، واژه و کلمه صحیح را به دست آورد و ملاحظه کرد که تصحیح او به همان صورت ، درست بوده است به دنبال نشانه (ص -) حرف (حا) را اضافه کند تا به صورت (صح) درآید (و در نتیجه ، مطالعه کنندگان با اطمینان خاطر به صحت آن اعتماد نمایند) . می گویند : رمز و نشانه (ض - ضبهٔ) برای ارائه صحت ناتمام و نیمه کاره کلمه وعبارت ، و نمایانگر این نکته می باشد که هنوز صحت کلمه و عباراتی که این رمز برروی آن نگاشته شده است ، محقق و کامل نشده است ؛ اگرچه نویسنده ، درستنقل و منعکس کرده و در مقابله آن کوتاهی نورزیده باشد . و بالاخره رمز مذکور بدینمنظور به کار می رود تا مطالعه کننده و خواننده را هشداری باشد که نویسنده کتاب درنقل و نگارش آن ، دقت و هوشیاری خود را به کار برده و از امعان نظر دریغ نکرده است . واین گمان در خواننده به وجود نیاید که آن کلمه و یا آن عبارت تصحیح شده ، غلط واشتباه بوده و در صدد اصلاح و دگرگونی آن برآید . برخی از نویسندگان و مصححان ؛ بی باکانه و به گونه ای جسارت آمیز و بدون حزمو احتیاط ، کلمه ای را - که حق و صواب در آنست که به همان صورتاول ، حفظ و ابقاء گردد - به تصحیح آن دست می یازند ، و برای نشان دادن منظور خود ازرمز و نشانه (ضبهٔ) استفاده می کنند ، از آن نظر که کار آنها همانند (ضبهٔ الاناء لحیمکاری و ترمیم ظروف) می باشد (و می خواهند بفهمانند که با دستکاری خود ، خلل و یا نقائص را از پیش خود ترمیم و اصلاح می نمایند) . کار چنین مصححانی با کارلحیم کاران و ترمیم کنندگان ظروف ، دارای وجه اشتراک می باشد کهخلل و رخنه ها را اصلاح می نمایند . و یا آنکه کار اینگونه نویسندگان و مصححان بهمنزله (ضبهٔ الباب) است (یعنی همان کلون وقفل درب و آهن پهنی است که درب را قفل می کند) ؛ چون با چنین تصحیحی ، آن کلمه درمحیطی بسته و محدود می ماند که قرائت آن دارای وجه صحیحی نیست ؛ چنانکه کلون وقفل ، وسیله ای است که برای بستن و قفل کردن درب ، مورد استفاده قرار می گیرد .

۲۰- راه و رسم پیراستن نوشته های زائد و بکاربردنعمل (ضرب) در نوشتار

اگر در کتاب ، نوشته های زائد و اضافی و یا چیزی بی مورد و در غیر جهت و نامناسب وجود داشته باشد ، مصحح برای جبران و پیراستن آن می توانند از سه شیوه استفاده کند : ۱- کشط : و آن عبارت از سلخ و کندن و تراشیدن و زدودن نوشته های اضافی به وسیله چاقو و قلم تراش و امثال آن از آلات تیز می باشد . اینگونه پیرایش را (بشر) و (حک) نیز می نامند . در مورد شیوه های بعدی خواهیم دید که در امر پیرایش نوشته های زائد ، نحوه های دیگری وجود دارد که از شیوه (کشط) بهتر و شایسته تر می باشد . البته بکار گرفتن روش (کشط) برای زدودن و پیراستن نقطه و اعراب اضافی و غلط و امثال آنها ، کاری به سزا و درخور به نظر می آید . ۲- محو : و آن عبارت از پاک کردن و پیراستن و ستردن نوشته های زائد - بدون استعمال قلم تراش و بدون نیاز به زدودن آنها به وسیله تراشیدن - می باشد . البته بکار گرفتن این شیوه در صورتی درست و بجا است که پاک کردن نوشته های زائد - بدون نیاز به تراشیدن آن - امکان پذیر باشد ، به این معنی که این نوشته ها بر روی کاغذ براق و شفاهی منعکس شده باشد ، و نوشته های زائد نیز دارای طراوت و تازگی بوده و مرکب آن هنوز در کاغذ و برگ ، نفوذ نکرده باشد . این نحوه پیراستن مطالب اضافی ؛ از تراشیدن آن بهتر است ؛ چون فرصت کمتری را اشغال می کند و نیز محل نوشته و برگ کاغذ از فرسایش و تباهی مصون می ماند . یکی از چاره جوئی های بسیار خوب در چنین شیوه ای آنست که کلمه و یا عبارت اضافی با رطوبت زبان آنهم با لطافت و ظرافت ، محو گردد . به همین جهت است که برخی از پیشینیان گفته اند : یکی از آثار مروءت و جوانمردی شخص (در رابطه با نگارش و تصحیح کتاب) ، آن است که مرکب در لبها و جامه او مشاهده گردد و بدان آلوده و آغشته باشد . ۳- ضرب : این شیوه ، سومین روش برای پیراستن زوائد در نبشتار می باشد ، و از روش(کشط تراشیدن) و (محو = پاک کردن) بهتر است ، بخصوص در مورد کتب حدیث ، چنین شیوه ای راه چاره پسندیده ای می باشد ؛ زیرا تراشیدن و پاک کردن ، موجب سستی

وفرسودگی کتاب گردیده و تهمت برانگیز می باشد ، یعنی نویسنده و استنساخ کننده آنرا در معرض تهمت قرار می دهد ، و احیانا ممکن است موجب تباهی و خرابی کاغذ و اوراق کتابشود . از یکی از بزرگان نقل شده است که می گفت : اساتید برجسته ، دوست نمی داشتند کسی در مجلس (سماع کتاب حدیث) قلم ترش را با خود همراه داشته باشد تا مبادا کلمه ای از حدیث در نبشتار ، تراش خورد . علاوه بر این می توان گفت ممکن است همان کلمه ای که در نبشتار آمده است - با همان گونه ضبط - در طریق نقل و روایت دیگری صحیح باشد (که نباید در آن دست برد) . و نیز ممکن است به هنگام (سماع کتاب حدیث) در نزد استادی دیگر و در مرتبه دوم ، همان کلمه ای که در آن دستبرد به عمل آمده و تراش خورده است ، در نقل و روایت دیگر ، صحیح به نظر آمده و او ناگزیر گردد برای باری دیگر همان کلمه را به همان گونه اول پس از تراشیدن ، دوباره نویسی کند و بدان بپیوندد . و اگر در نقل و روایت نخست ، کلمه و یا عباراتی ، خطخوردگی پیدا کند و در نقل و روایت دیگر ، صحیح به نظر آید باید برای اعاده صحت آن فقط به علامت و نشانه ای دیگر اکتفاء کند که آن علامت ، نمایانگر صحت آن می باشد . کیفیت عمل (ضرب) برای پیراستن اضافی و بی مورد : درباره ضرب و کیفیت انجام آن بر روی نوشته های زائد ، پنج نظریه به شرح زیر جلب نظر می کند : ۱- حروف و کلماتی که باید (ضرب) بر آنها واقع شود به هم پیوسته شود ، و بر روی آن خط ممتدی رسم گردد . اهل مغرب این شیوه را (شق) می نامند . و بهترین نحوه عمل در چنین موردی آن است که خط نازک و ظریف و روشنی روی آن ها رسم شود بدانگونه که فقط مقصود و هدف نویسنده را به خواننده تفهیم کند ، بنابراین نباید برگ نبشتار را سیاه و چرکین کرده و به خاطر این کار ، حروف را محو و نابود سازد و باعث آن گردد که سطرهای زیرین ، ناخوانا شود . ۲- خطی که علامت ضرب است بر فراز حروف مورد نظر - با حفظ فاصله آن با سطر - بکشد و دو طرف این خط ممتد را بر اولین و آخرین قسمتی که باید باطل شود بدین صورت منحنی سازد . ۳- حرف (لا) یا (من) را بالای نخستین قسمت ، و حرف (الی) را بالای آخرین قسمت عبارات زائد بنویسید ، و این علامت گذاری به معنی آنست که از اینجا تا آنجا ساقط و یا نادرست می باشد . چنین روشی - برای ارائه قسمت های زائد در مورد عباراتی که در نقل و روایتی ، صحیح ؛ ولی در نقل و روایت دیگر ، ساقط و نادرست است - روش و شیوه ای نیکو و پسندیده می باشد ، و نمودار آن ، چنین است : لا . . . . . الی من . . . . . الی ۴- چهارمین راءی و روش انجام عمل (ضرب) این است که در آغاز و انجام عبارات زائد و ساقط ، دو نیم دائره رسم کنند ، (یعنی به اصطلاح امروز ، آن را در میان پرانتز قرار دهند) بدین صورت : (. . . . .) در صورتی که نوشتار زائد ، دارای جائی برای رسم این دو نیم دائره نباشد می تواند آن دو نیم دائره (پرانتز) را در فراز آغاز و انجام همان عبارت بنویسد و محدوده عبارت ساقط و باطل را بدین صورت : (. . . . .) مشخص سازد . ۵ - در آغاز و انجام عبارت مورد نظر ، صفر را بدین صورت : ۰ . . . . . ۰ رسم کند . منظور از صفر ، عبارت از دائره ریز و کوچک است ، و از آنجهت آنرا صفر می نامند چون عباراتی که میان آندو قرار گرفته است خالی و عاری از صحت می باشد ؛ چنانکه صفر در علم حساب و ریاضیات نیز دارای چنین مفهومی است ؛ زیرا این کلمه در علم حساب بدین معنی است که محل و مورد آن ، خالی و عاری از عدد می باشد . اگر رسم و نگارش صفر در آغاز و انجام عبارت و یا کلمه اضافی و ساقط - به علت فشرده بودن نوشته - ممکن نباشد آنرا در بالای آغاز و انجام آن بنویسد . برخی از علماء برای انجام عمل (ضرب) ، نقطه های متوالی و پی درپی را روی عبارات زائد می نگارند . اگر عبارت زائد و ساقط ، از یک سطر فزونتر باشد می توان یکی از نوشته های سه گانه اخیر را در مورد هر سطری بکار برد . و یا آنکه یکی از علائم را فقط در دو طرف ، یعنی آغاز و انجام مجموع سطرهای ساقط و اضافی رسم نمود . اگر در نوشته ، یک کلمه و یا چند کلمه سهوا تکرار شود باید روی کلمه و یا کلمات مکرر بعدی ، عمل ضرب انجام گیرد ؛ چون کلمه و عبارت نخستین در جای خود و نیز درست نوشته شده است ؛ مگر آنکه نوشته مکرر بعدی از لحاظ صورت و فرم خط ، بهتر و صحیحتر و زیباتر و یا از لحاظ خواندن ، رساتر باشد . و همچنین اگر نوشته اولی در عبارت مکرر ، در پایان سطر قرار گرفته باشد انجام عمل ضرب نسبت به آن شایسته تر است ؛ چون این

کار موجب صیانت آغاز سطر بعدی از عمل ضرب و دستبرد در آن می گردد . هرگاه کلمه مکرر ، عبارت از مضاف و مضاف الیه ، صفت و موصوف ، معطوف و معطوف علیه ، و یا مبتداء و خبر باشد باید ضرب به کیفیتی انجام شود که میان آنها فاصله ای به وجود نیاید ، به این معنی که باید ضرب روی کلمه مکرری که در دو طرف آنها قرار دارد انجام گیرد ، نه بر آن کلمه ای که در میان قرار گرفته است تا از رهگذر عمل ضرب ، بین دو کلمه ای که میان آنها ارتباط و همبستگی عمیق وجود دارد جدائی به وجود نیاید . و این شیوه بهتر از آنست که مسئله اول یا آخر سطر بودن و یا زیبا و بهتر بودن نوشته ، ملاک عمل قرار گیرد ؛ زیرا رعایت معانی و مفاهیم عبارت ، شایسته تر از رعایت حسن صورت از لحاظ خط و نگاره است . چنانچه عمل ضرب روی نبشتاری پیاده شود ، و نویسنده سپس متوجه گردد که آن نبشتار ، صحیح بوده است ؛ و لذا در صدد اعاده صحت آن برآید ، باید روی آغاز و انجام همان عبارت و کلمه مضروب ، علامت (صح) را با قلم ریز و کوچک بنویسد ، و نیز می تواند (صح) را - در صورتی که موجب سیاهی و چرکین شدن نوشته نگردد - در روی همان عبارت بطور مکرر و پی هم رسم کند . در مواردی که جمله و عبارت زائد و اضافی به وسیله خط ممتد و پیوسته و یا خط منفصل و گسسته و یا نقطه های متوالی ، عمل ضرب آن ارائه می شود (پس از توجه به صحت آن) تکرار کلمه (صح) در مورد آنها تکراری مطلوب و بجا است . ولی چنانچه عمل ضرب با نشانه گذاریهای دیگر انجام شود ، عدم تکرار آن کاری بجا و پسندیده می باشد . بهتر این است که در چنین صورتی ، خط و سطری که بر اساس نشانه های (من) (لا) (الی) و نیم دائره و صفر ، مضروب واقع شده است (صح) را روی آنها بنویسد .

۲۱- کیفیت تخریج و تدارک عبارت از قلم افتاده در نبشتار

در صورتی که نویسنده کتاب بخواهد عبارت و یا کلمه ای که از قلم افتاده است تدارک و جبران نماید ، باید این تدارک و ترمیم در حاشیه کتاب انجام گیرد . چنین عملی را (لحق) می نامند و ریشه آن (لحاق) به فتح لام و به معنی تدارک و به پیوست آوردن است . علت برگزار نمودن این جبران و تدارک در حاشیه کتاب ، آنست که - برخلاف نگارش آن در میان سطرها - باعث حفظ و سلامت نبشتار از فشردگی و تراکم می گردد ، و از نظر خواندن نیز از تیرگی و تاریکی و ابهام محفوظ می ماند ؛ بویژه اگر سطرها تنگ همدیگر قرار گرفته و نزدیک به هم و چسبیده نگارش یافته باشد . عده ای می گویند : برای تدارک مطالبی که از قلم افتاده است ، نوشتن آن در حاشیه سمت راست متن ، بهتر می باشد ، البته در صورتیکه چنین کاری امکان پذیر باشد ، به این معنی چنانچه حاشیه سمت راست کتاب دارای گنجایش کافی برای تدارک آن مطالب باشد - به خاطر شرافت سمت راست - جبران آن در این مسیر شایسته تر است . علاوه بر این اگر احیانا مطالب از قلم افتاده دیگری به نظر رسد می تواند عمل تخریج و تدارک را در حاشیه سمت چپ برگزار نماید ، و نیز اگر مطالبی که نخست از قلم افتاده - در مرحله اول - در حاشیه سمت چپ تدارک شود و سپس افتادگی دیگری در همان سطر به نظر رسد و آنرا نیز در همان سمت چپ تدارک نماید این دو مورد با هم اشتباه می شوند . و اگر بخواهد تخریج و تدارک هر دو مورد را در حاشیه سمت راست برگزار کند ، دو تخریج در برابر و کنار یکدیگر قرار می گیرند و چه بسا به علت نزدیک بودن با هم ، به هم برسند و در ذهن خواننده کتاب ، این گمان و تصور را پدید آورد که عمل ضرب در میان دو موردی که از قلم افتاده ، انجام گرفته است ؛ چنانکه در بحث از کیفیت ضرب ، این نکته را بازگو کردیم . علیهذا اگر عمل تخریج و تدارک کلمات و عبارات از قلم افتاده در حاشیه سمت راست انجام شود ، و نیز همین شیوه را ضابطه ای برای تخریج قرار دهیم ، خواننده از چنان اشتباه و احتمال ، مصون خواهد بود ، مگر آنگاه که سقطات و افتادگیها در یک سطر ، زیاد باشد . پیدا است که چنین وضعی در یک سطر ، کمتر اتفاق می افتد . (ولی بر فرض اینکه افتادگی ها در یک سطر ، متعدد باشد ، رعایت ضابطه مذکور ضرورتی ندارد) . چنانچه مطلب و کلمه ای که از قلم افتاده است مربوط به پایان سطر باشد باید مطلقا و بدون هیچ قید و شرطی ، عمل تخریج را در پایان همان سطر برگزار کند ، زیرا در چنین وضعی هیچ خواننده ای آنرا با قلم

افتادگی های دیگر اشتباه نمی کند . البته باید توجه داشت که لازم است تخریج را بلافاصله و متصل به همان سطر انجام دهد ؛ یعنی نباید به منظور تدارک افتادگیها ، تخریج را در آغاز سطر بعدی و یا در حاشیه سمت راست برگزار کند . ولی اگر پایان سطر - به علت نزدیک بودن آن به کنار برگ و یا به علت نزدیک بود آن به ته دوزی و محل صحافی کتاب - فاقد گنجایش کافی برای تخریج و تدارک باشد می تواند هر سمت مناسب دیگری را برای عمل تخریج انتخاب نماید . البته با حفظ این جهت که اگر عبارت از قلم افتاده در هر سمتی باشد عمل تخریج را در قسمت فوقانی صفحه از پائین به طرف بالا انجام دهد ، نه آنکه از بالا به پائین بنویسد ؛ زیرا ممکن است به تخریج و تدارک بعدی نیاز پیدا کند ، و محل و جای مناسبی برای آن و در برابرش نیابد . برای تخریج و تدارک سقطات و از قلم افتاده ها ضرورت دارد که راءس و آغاز حروف را به طرف سمت راست قرار دهد ، اعم از آنکه تخریج در طرف راست نوشته اصلی و یا در سمت چپ آن انجام گیرد . نویسنده و مصحح کتاب باید از قلم افتاده ها را محاسبه کرده و پیش از تدارک و نوشتن آنها - از لحاظ آنکه به چند سطر می رسد - مقدار آنرا ارزیابی کند . اگر به دو سطر و یا بیش از آن برسد باید سطرها را در بالای حاشیه قرار داده و از همانجا به سمت پائین ، تدارک خود را ادامه دهد به طوریکه این سطرها به همان محل افتادگیها در متن اصلی پایان گیرد . در صورتی این روش ، صحیح است که تخریج در سمت راست کتاب برگزار شود ، و چنانچه در حاشیه سمت چپ تدارک شود باید سطرهای تدارکی را از کنار نوشته اصلی ، آغاز کند به گونه ای که این سطرها به پایان صفحه منتهی گردد . اگر حاشیه کتاب قبل از تکمیل تخریج ، ظرفیتش کامل گردد باید در قسمت بالای صفحه و یا در سمت پائین - آنهم متناسب با جهت نوشته اصلی - این تدارک را برگزار سازد ؛ ولی نباید این نوشته ها و سطور را به حاشیه برگها در هر سو ادامه دهد ؛ بلکه باید مقداری از حاشیه را رها سازد ؛ چون ممکن است احتمالا کتاب ، چندین بار به حک و تدارک نیاز پیدا کند . اما کیفیت تدارک و الحاق محلی که از قلم افتاده است به این صورت ارائه می گردد که از همان نقطه ، خطی رسم کند که این خط را به صورت عمودی بکشد و روی آن ، خطی افقی و کوتاه به طرف محل تدارک بدینصورت بنگارد تا محل افتادگی را به وسیله آن نشان دهد . گروهی از دانشمندان معتقدند : بهتر است - به منظور نشانه گذاری محل از قلم افتاده - میان خط و آغاز قسمتی که از قلم افتاده است با خط ممتدی بدینصورت : مشخص کند . ولی سایر علماء چنین شیوه ای را نمی پسندند ، چون این کار را باعث سیاه گشتن و چرکین شدن کتاب می دانند ، بخصوص اگر عمل تخریج در یک کتابی ، بیش از حد متعارف باشد . لکن اگر در برابر کلمه و یا عبارت از قلم افتاده ، جای خالی و مناسبی وجود نداشته باشد ، و ناگزیر گردد که در محل دیگری تخریج کند ، و از قلم افتادگی را ترمیم نماید ، می تواند از دو راه و روش استفاده کند : یا آنکه از محل انجام تخریج تا آغاز افتادگی ، خط ممتدی را رسم کند ، و یا آنکه در برابر محل افتادگی بنویسد : (تخریج و تدارک افتادگی ، در فلان جا انجام می گیرد) . و باید بالاخره علائمی را یادداشت کند که اشتباه خواننده را برطرف ساخته و او را به محل تخریج ، رهنمون گردد . پس از فراغ از عمل تخریج و جبران از قلم افتاده ها ، در پایان آنها کلمه (صح) را بنویسد ؛ اگرچه بهتر است به جای آن ، فشرده این کلمه یعنی (ص -) را در آخر عبارات و یا کلمات تخریج شده ، اضافه کند . برخی از دانشمندان در پی آن می نویسند : (صح رجع) و برخی دیگر به صرف نگارش (رجع) اکتفاء می کنند .

۲۲- فوائد مقابله و تصحیح کتاب در معیت شخصیتهای علمی مورد اعتماد

آنگاه که مقابله و تصحیح کتاب را در حضور استاد انجام داد ، به وسیله عباراتی از قبیل (بلغ) (بلغت) (بلغ العرض) و امثال آنها - یعنی عباراتی را که مفید مفاهیم این تعابیر باشد - در همان محلی که تصحیح و مقابله کتاب بدانجا منتهی شد ، علامت گذاری کند . اگر این علامت گذاری با دستخط خود استاد انجام گیرد شایسته تر خواهد بود . اینگونه نشانه گذاری دارای پنج فائده است که مهمترین آنها عبارت از وثوق و اطمینان به نسخه - حتی پس از گذشت سالها و قرنها - است ؛ بخصوص که اگر استاد و یا

شخصی که نسخه را در معیت او مقابله می کند ، فردی موثق و ضابط و مورد اعتماد باشد . به این مسئله - بخصوص - در دوره معاصر ، (یعنی عصر مولف) احساس نیاز می شود ؛ چون می بینیم اقدام و اهتمام مردم معاصر و یا کسانی که قریب به عصر ما بسر می برده و می برند در تصدی کار تصحیح و ضبط نوشته های کتب ، به ویژه در مورد کتب حدیث ، دستخوش ضعف و سستی گشته است . پس بنابراین ناگزیر باید بر تصحیح و مقابله دانشمندان موثق پیشین اعتماد کرد ؛ علاوه بر آنکه لازم است به قدر وسع و توان و امکان ، در تحقیق و بررسی و بازیافتن حق و صواب ، اجتهاد و کوشش نمود .

۲۳- بکاربردن مشخصات املائی و تنوع قلم در راءس مطالب

شایسته به نظر می رسد (به منظور تفکیک مطالب مستقل و) ایجاد جدائی میان دو حدیث و دو سخن ، دائره ای رسم گردد ، و یا از راه نگارش با قلمی درشت تر ، میان آنها تمایز برقرار ساخت ، یعنی همه نبشتار را بر یک منوال از لحاظ خط و قلم ننویسد و به هم نپیوندد ؛ زیرا ممکن است به هنگام استخراج و پیداکردن مطلب مورد نظر خود ، به زحمت افتاده و اوقات او به خاطر یکنواخت بودن قلم (و ناپیدا بودن و عدم برجستگی مطلب دلخواه او) در راه دست یافتن به مطلوب ، ضایع گردد . علماء ، رسم دائره را بر سایر مشخصات املائی دیگر ترجیح می دادند چنانکه غالب محدثین نیز به همین شیوه عمل می کردند . عده ای از دانشمندان ترجیح می دادند که قبل از تمام شدن مقابله ، هیچگونه دائره ای را نباید رسم کنند ؛ و می گفتند در پی هر سخن و کلامی که پایان گرفت ، نخست باید (پس از مقابله اول) دائره ای را پس از آن رسم نمود و در میان آن ، نقطه ای نهاده و پس از مقابله دوم ، نقطه دوم ، و همینگونه پس از هر مقابله ای نقطه ای را اضافه کرد .

۲۴- کیفیت حاشیه نویسی و نگارش نکات سودمند درهامش کتاب

نگارش حواشی و نکات سودمند و تنبیهاتی که حاکی از وجود اشتباه و غلط و یا اختلاف روایت و نقل از نسخه ای خاص : (نسخه بدل) و امثال آنها است که اگر درهامش کتابی که در ملک نویسنده است صورت گیرد ، هیچگونه اشکالی ندارد . و چنانچه مالک آن نباشد پس از کسب اجازه از صاحب آن ، حاشیه نگاری بدون اشکال خواهد بود . ولی نباید ، کلمه (صح) را در پایان آن بنگارد ، و نیز باید نشانه تخریج را در فراز کلمه ای که درباره آن حاشیه نویسی کرده است قرار دهد و آنرا در میان دو کلمه بنویسد . یا آنکه به جای هر تخریج ، به وسیله زنگار اشاره کند ؟ . همه این کارها برای آنست که حواشی از تخریج متن ، متفاوت و ممتاز باشد . برخی از علماء در آغاز اینگونه نوشته های موجود درهامش کتاب ، عنوان (حاشیهٔ) یا (فائدهٔ) یا (حشهٔ) (که اخیری فشرده از کلمه (حاشیه) است) می نویسند ، و برخی دیگر این عناوین را در پایان آنها می نگارند . شایسته نیست که غیر از فوائد مهم و باارزش مربوط به مورد ، چیز دیگری را درهامش کتاب بنویسد ، و با نقل مباحث و فروع و شاخه های نامتناسب و بیگانه از مطلب ، کتاب را سیاه و چرکین سازد ؛ چنانکه این کار برای عده ای از افراد بی اطلاع معاصر - یعنی افرادی که به اصطلاحات و طریقه کار علماء ، آگاهی کافی ندارند - اتفاق می افتد ، و شمار زیادی از کتب را با چنین کارهای بی رویه ای تباه نموده و از حیز استفاده و انتفاع خارج می سازند . ضمنا باید یادآور گردیم که نباید میان دو سطر نبشتار ، مطلقا چیزی نوشت .

۲۵- عناوین و ابواب و فصول و شرح و متن کتاب را باید چگونه نوشت ؟

بهتر است عناوین و ابواب و فصول و امثال آنها را با قلم سرخ و یا قلمی متفاوت از رنگ متن بنویسد ؛ چون این کار موجب ظهور و برجستگی فزونتری در مطالب متنوع کتاب می گردد ، و فواصل آن را بهتر مشخص می سازد . در مورد کتابهائی که به صورت (شرح مزجی) تاءلیف شده است ، (یعنی شرح متنی که گزارش و متن در هم آمیخته است) می تواند متن کتاب را با قلم سرخ

بنویسد . و یا آنکه روی متن ، خط ممتدی را با حفظ فاصله آن از سطر ، رسم کند . و به همان کیفیتی که درباره نوع دوم (ضرب) بیان شد ، متن را از شرح جدا سازد با این تفاوت که دو طرف این خط ممتد را منحنی نسازد . اگر در مورد کتابی که به صورت (شرح مزجی) تحریر شده است تمام متن را با خط سرخ و شنگرف بنویسد از هر روش و شیوه دیگری بهتر است ؛ زیرا ممکن است این متن – حتی در مورد یک حرف – با خود شرح ، مخلوط گردد . و گاهی یک کلمه نیز به گونه ای است که قسمتی از آن به عنوان متن ، و قسمت دیگرش به عنوان شرح می باشد که با کشیدن خط در فراز آن ، آنگونه روشن نمی گردد که از راه نگارش آن به وسیله قلم سرخ ، روشن و مشخص می شود . و توفیق را باید از خداوند متعال درخواست نمود .

خاتمه : درباره مطالب مهم و باارزش

مطلب اول : درباره اقسام علوم شرعی و دانشهای دینی و علوم عقلی و ادبی

فصل اول : در اقسام علوم شرعی و دانشهای اصیل دینی

مقدمه

علوم شرعی و دانشهای اصیل به چهاربخش ، یعنی : علم کلام ، علم به کتاب : (قرآن کریم) ، علم به احادیث نبوی ، و علم به احکام شرعی – که از اخیری به عنوان (فقه) یاد می شود – تقسیم می گردد :

۱– علم کلام

که آنرا (اصول دین) نیز می نامند ، باید به عنوان اساس و زیربنای علوم شرعی و ستون دانشهای اصیل دینی تلقی گردد ؛ زیرا انسان از مجرای همین علم می تواند خدا و رسول و جانشین او و نیز حقایق دیگر را شناسائی کند ، حقایقی که مسائل علم کلام ، در بر گیرنده آنها است . و نیز از رهگذر این علم می توان آراء و عقائد صحیح و فاسد ، و حق و باطل را از هم بازیافت . در قرآن کریم و نیز در سنت ، انگیزه هائی وجود دارد که انسان را به فراگیری علم کلام و آگاهی از علوم دین تشویق می کند و شرف و فضیلت آنرا بیان می نماید ، انگیزه هائی که فراوان و چشمگیر می باشد ، خداوند متعال می فرماید : (((فاعلم انه لا اله الا الله))) (۵۰۴) بدان که جز خداوند بی همتا ، معبودی دگر ، شایسته پرستش نبوده و وجود ندارد . و یا می گوید : (((اولم یتفکروا فی انفسهم ما خلق الله السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق))) (۵۰۵) آیا با خود نمی اندیشند که خداوند متعال ، آسمانها و زمین و پدیده های میان آندو را جز بر اساس حق ، نیافرید . و یا آنکه می فرماید : (((اولم ینظروا فی ملکوت السموات و الارض و ما خلق الله من شی ء))) (۵۰۶) آیا در عجایب و شگفتی های آسمان ها و زمین ژرف نمی نگرند ، و آیا عمیقا در برابر پدیده های آفرینش خداوند ، چشم بصیرت را باز نمی کنند ؟ محتوی و مآل این چند آیه ، فرمان و هشداری است به انسان که باید فکر و نظر خویش را عمیق ساخته و در ظل سازمان دقیق و مستحکم و آثار پیچیده و متقن جهان آفرینش ، به وجود صانع و خالق یگانه و آفریدگار توانای عالم و حکیم ، استدلال کند (و جویای رهنمودهائی باشد که او را به حق می رساند) . از ابی سعید خدری است که گفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود : (من و هیچ گوینده ای پیش از من ، همانند (لا اله الا الله) – که گویای وحدانیت خداوند متعال است سخنی بر زبان نیاورد)(۵۰۷) . امام صادق (علیه السلام) از پدرش و او از نیایش و او از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کرده اند که آنحضرت فرمود : (اگر کسی با روح توحید و یگانه پرستی از دنیا برود و هیچ پدیده ای را شریک و انباز خدا قرار ندهد به بهشت درآید) . (۵۰۸) و نیز همان امام (علیه السلام) از اجداد خود روایت کرده است که امیرالمؤ منین علی

(علیه السلام) درباره آیه (((هل جزاء الاحسان الا الاحسان))) (۵۰۹) گفت که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود : (منظور آیه ، این است که خداونـد (عز و جل) می فرمایـد : (جزا و پاداش کسـی که او را با نعمت توحیـد و یگانه پرستی ، مـورد مرحمت و احسـان خویش قرار دادم - جز بهشت و سـعادت اخروی - چیز دیگری نخواهـد بود)(۵۱۰) . از ابن عبـاس روایت کرده اند که مردی صحرانشـین حضور پیامبر گرامی اسـلام (صلی الله علیه و آله) رسید و عرض کرد : یا رسول الله ، از عجائب علم و شـگفتیهای دانش مرا آگـاه سـاز و آنرا به من بیـاموز ، نـبی اکرم (صـلی الله علیه و آله) فرمود : دربـاره راءس علم و عضو حیـاتی دانش چه کاری صورت دادی که هم اکنون از غرائب آن می پرسی ؟ ! عرض کرد : یا رسول الله ، راءس و اندام حیاتی علم چیست ؟ فرمود : شـناخت درست و صـحیح خداونـد ، عرض کرد : معرفت و آگاهی نسـبت به خداوند متعال چگونه است ؟ فرمود : (بدین صورت است که او را بی مثل و ماننـد بدانی و او یگانه و یکتا ، ظاهر و باطن ، اول و آخر بشناسـی که بی همتا و بی نظیر می باشد . و معرفت صـحیح خداوند ، این چنین است)(۵۱۱) . روایـات و احادیث منقول از خانـدان پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) در این مورد جدا فراوان و فزون از حد است ، و اگر کسـی خواهان آن باشد که از بیانات آنها در زمینه توحید ، آگاهی به دست آورد می تواند به کتاب (توحید) الکافی کلینی و کتاب (توحید) صدوق بن بابویه (رضوان الله علیهما) ، مراجعه نماید .

۲- علم کتاب

یعنی علوم و معارف مربوط به قرآن کریم ، اصـطلاحا در سه فن ، استقرار یافته است که درباره هر یک از این سه فن ، کتب مستقل و جـداگانه ای تـاءلیف و بر هر یـک از آنهـا کلمـه (علم) اطلاـق شـده است : فن اول - علم تجویـد است که غرض و هـدف آن ، شناخت اوضاع و احوال حروف و کلمات مفرده و مرکبه قرآن کریم می باشد . و قهرا شـناخت مخارج حروف و خصوصیات آنها و مـد و اظهـار و اخفـات و ادغام و اماله و تفخیم حروف و امثال آنها در همین علم ، منـدرج است . فن دوم - علم قرائت که منظور از آن ، شـناخت وجوه مختلف اعراب و بنائی است که قرآن کریم بر طبق آنها نازل گردیده ، و به همان صورت از پیامبر اکرم (صـلی الله علیه و آله) به تواتر نقل شـده است . در این علم ، سلسـله ای از مباحث مربوط به فن اول ، یعنی علم تجویـد ، مندرج است . لذا گـاهی این دو علم : (تجویـد و قرائت) را یک علم نامیـده و مباحث مربوط به آنها را مجموعا در یک کتاب تاءلیف می کننـد . فن سوم - علم تفسـیر که هـدف آن ، شـناخت معانی و مقاصد قرآن کریم و اسـتخراج احکام و حکمتهای آنست تا مضامین و محتوای این کتاب آسـمانی در مورد احکام و مواعظ و امر و نهی و امثال آنها به کار گرفته شده و مسلمین عملا پای بند آن گردند . در این علم غالبـا مسائل مربوط به شـناخت ناسـخ و منسوخ و محکم و متشابه و امثال آنها مورد تحقیق قرار می گیرد ، اگرچه گاهی مسـئله ناسخ و منسوخ قرآن کریم - مسـتقلا و جداگانه - بحث و بررسی شده و اختصاصا به عنوان یک علم و دانش جدای از علم تفسیر ، تلقی می گردد . ولی بایـد یادآور گردیم که اکثر کتب تفسـیر قرآن کریم ، مسائل مربوط به ناسخ و منسوخ را - به مناسـبت تفسـیر پاره ای از آیات که شامل هدف این مسـئله است - مورد بحث و بررسی قرار می دهند . درباره اهمیت و ارزش علم تفسیر و تشویق به آموختن آن ، احادیث و اخبار و آثار فراوانی به چشم می خورد (که شمه ای از آن یاد می شود) : در طی حدیثی (مرفوع) از ابن عباس درباره آیه (((یؤ تی الحکمـۀ من یشاء و من یؤ تی الحکمـۀ فقد اوتی خیرا کثیرا))) (۵۱۲) آمده است که وی گفت : منظور از حکمت ، همان قرآن کریم می باشـد . و در توضیح آن از همو نقل شده است که مقصود از حکمت ، تفسـیر قرآن کریم است ؛ زیرا هر کسـی - اعم از خوب یا بـد ، و بی گناه و گناهکار - قرآن کریم را قرائت کرده انـد . و از همین ابن عباس است که گفت : مراد از حکمت ، شـناخت ناسـخ و منسوخ ، محکم و متشـابه ، مقـدم و مؤ خر ، حلاـل و حرام و امثال ، یعنی مثلهای قرآن کریم می باشد(۵۱۳) . نبی اکرم (صـلی الله علیه و آله) فرمود : (قرآن را با رعایت ضوابط عربی و درست قرائت کنیـد ، و شـگفتیهای آنرا پی جوئی کرده و جویا و خواهان این شـگفتیها از لابلای آن باشـید)(۵۱۴) . از ابو عبدالرحمن سـلمی است که گفت : یکی از صـحابه

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) که نسبت به ما قریب العهد بود برای ما چنین نقل کرد که یاران آنحضرت ، ده آیه ای را که از لحاظ علم و عمل ، آگاهی به هم نمی رساندند - به فراگرفتن ده آیه دیگر نمی پرداختند . ابن عباس می گفت : (کسی که قرآن را قرائت می کند ؛ ولی به تفسیر آن آگاهی درستی ندارد ، همچون عرب بادیه نشینی است که با شتابزدگی ، اشعار را تقطیع کرده و آنرا با عجله می خواند)(۵۱۵) نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود : (اگر کسی بدون علم و آگاهی لازم ، سخنی درباره قرآن بگوید ، باید جایگاه و ماءوای خود را از آتش دوزخ فراهم آورد . (۵۱۶) و همو فرموده است : (اگر کسی در تفسیر و توضیح آیات قرآنی - بر اساس راءی و نظر شخصی خویش - سخنی بر زبان آورد ، هر چند که به صواب سخن گوید ، کار اشتباه و غلطی را در پیش گرفته است)(۵۱۷) . و نیز فرمود : (اگر کسی در مورد قرآن ، سخنی عاری از علم را ابراز کند ، با لگام و دهان بندی آتشین در روز قیامت میان مردم خواهد آمد)(۵۱۸) . همچنین آنحضرت فرمود : (موضوعی که بیش از هر چیز مرا نسبت به امت و پیروان من - پس از مرگم - بیمناک می سازد ، وجود امثال آن کسانی است که قرآن را بر حسب معیار شخصی ، تاءویل نموده و بیجا و بی مورد ، مسائلی را در رابطه با آن ، گزارش و تفسیر می نمایند)(۵۱۹) . از امام صادق (علیه السلام) است که گفت پدرم فرمود : (اگر کسی بخشی از قرآن را با بخشی دیگر به هم زند (و از این رهگذر ، نتیجه گیری کند) وارد مرز کفر می گردد) (یعنی اگر قرآن را با مقیاس نظریه و صلاح شخصی خود - بدون علم و آگاهی درست - تفسیر کند رسما کافر می شود)(۵۲۰) . (در طی بحثی که راجع به علم ، در این کتاب گفتگو کردیم) سخن از کسی به میان آوردیم که لقب و عنوان (علامه) را از مردم دریافت کرده بود ، کسی که درباره وی به نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) عرض کردند که او از لحاظ شناخت انساب عرب و رویدادهای زندگانی آنها و ایام جاهلی و اشعار عربی ، آگاه ترین فرد می باشد . رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود : چنین آگاهی ها به به کسی که فاقد آنها است ضرری می رساند ، و نه به حال کسی که واجد آنها است سودمند می افتد . سپس فرمود : علم و آگاهی مفید و سودمند ، صرفا عبارت از سه چیز است : آیه محکمه ، فریضه عادله ، سنت قائمه . و علم و آگاهیهائی که از این سه امر بیرون باشد ، فضل و فزونی غیرقابل توجه و بی ثمر است (۵۲۱) . سخن درباره اهمیت علم تفسیر قرآن بدان اندازه است که ممکن است ذکر آنها موجب اطاله کلام گشته و از حدود متناسب این کتاب ، تجاوز کند . لذا در ارائه ارزش والای علم تفسیر به همین مقدار اکتفاء می نمائیم .

۳- علم حدیث

درباره این علم باید گفت : پس از علوم قرآنی ، ارجمندترین و والاترین علوم و دانشهای بشری است و از لحاظ اهمیت اجر و پاداش ، شکوهمندترین معارف انسانی به شمار می آید . محتوای این علم عبارت از حقایقی است که به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) منسوب می باشد ؛ این حقایق - که به صورت گفتار و کردار و تقریر و یا صفت - از این شخصیتهای پاک و معصوم ، نقل شده است به عنوان (حدیث) تلقی می شود ، حتی حرکات ، سکنات ، خواب ، بیداری (و بالاخره هرگونه حالاتی که در مقام بیان حکم از این افراد مقدس و پاکیزه ، مشاهده می شود می تواند دستورالعمل و سرمشق سازنده ای برای مردم باشد که تحت عنوان (حدیث) برای ما نقل می شود) . علم الحدیث به دو بخش : روایت و درایه تقسیم می شود : الف - علم روایت ، عبارت از علم به حقایقی است که به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و معصومین (علیهم السلام) منسوب است . به این معنی که اطلاع و آگاهی از قول و فعل و تقریر آنان ، عبارت از علم روایت می باشد . ب - علم درایه - که اگر بطور مطلق یاد گردد - هدف و منظور از آن عبارت از علم الحدیث می باشد ، به این معنی که علم درایه به معنی شناخت و آگاهی به معانی حدیث و متن و طرق روایت و اطلاع از حدیث صحیح و سقیم و شرائط راوی و انواع منقولات و روایات می باشد که انسان از این مطالعات موفق به شناخت امتیاز میان روایات مقبول و روایات مردود می شود و در نتیجه ، روایات مقبول را ملاک و معیار فعل و

ترک خود قرار می دهد . چنین علمی - که به عنوان (درایة الحدیث) معرفی شده است - از جمله مهمترین علم - در رابطه با دو علم روایت و درایه - محسوب می گردد ؛ زیرا غرض و هدف اصلی این علم عبارت از عمل می باشد ، و درایه را نیز باید علت مستقیم و عامل بلاواسطه و سبب نزدیک نسبت به عمل برشمرد . امام صادق (علیه السلام) فرمود : (حدیث و خبری که آنرا کاملا درک کنی و معنی آنرا بازیابی (و در نتیجه ، به عمل بر طبق آن موفق گردی) بهتر از هزار خبر و حدیثی است که آنها را روایت کنی و خود را به نقل آن دلخوش سازی (۵۲۲)) . همو فرمود : (بر شما است که در مورد روایات ، درک و فهم خود را کامل سازید و درک دقیقی را درباره آنها به هم رسانید)(۵۲۳) (تا سرانجام ، موفق به عمل به طبق آنها گردید ، نه آنکه صرفا به نقل و روایت آنها اکتفاء کنید) . و از طلحة بن زید است که امام صادق (علیه السلام) فرمود : (روایت کنندگان قرآن کریم ، بسیارند ، و رعایت کنندگان ، یعنی افراد پای بند به عمل در مورد آن در اقلیت قرار دارند و شمار اندکی را تشکیل می دهند . چه بسا افرادی که نسبت به حدیث ، خیرخواه هستند و نسبت به قرآن ، غش و دغل و خیانت روا می دارند . علماء و دانشمندان را ندانستن و یا عدم رعایت نسبت به سنن ، غمگین می سازد ؛ و جاهلان را عدم روایت ، اندوهگین می کند(۵۲۴)) . سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره اهمیت حدیث : از جمله اخبار و احادیثی که در فضیلت و شرافت حدیث به ما رسیده است سخن پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می باشد که فرمود : (حاضران باید به افراد غائب ، سخن مرا ابلاغ کنند ؛ زیرا این امید وجود دارد که حاضران ، مسموعات خود را به افرادی ابلاغ نمایند که از خود آنها پذیراتر و دارای گوش شنواتر و آگاه تر باشند)(۵۲۵) . (خداوند متعال ، روزگار خوش و زندگانی پرنشاطی را برای کسی فراهم آورد و خرم و شادمانش سازد که سخنی از ما بشنود و آنرا درست حفظ و نگاهبانی کند تا آنرا به دیگران ابلاغ نماید ؛ زیرا گاهی چنین اتفاق می افتد که حاملان فقه و دارندگان مایه های بصیرت دینی ، بینش دینی خود را به کسانی منتقل سازند که آنها دارای بینش فزونتری در دین باشند . و نیز گاهی حامل فقه ، بهره ای از آن ندارد)(۵۲۶) . (اگر کسی حدیث و سخنی از ما را به امت و پیروان اسلام ، ابلاغ کند تا از این رهگذر ، سنت و شیوه درست و مشروعی برپا گردد و یا بدعت و نوآوری سخیفی درهم شکند و رخنه بردارد ، بهشت و سعادت ، پاداش چنین کسی خواهد بود)(۵۲۷) . (خداوند متعال ، جانشینان مرا مورد مرحمت خویش قرار دهاد . حاضران مجلس گفتند : پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عرض کردیم که خلفاء شما چه کسانی هستند ؟ فرمود : کسانی هستند که پس از من می آیند و احادیث و سخنان مرا برای دیگران نقل می کنند و آنها را به مردم تعلیم می دهند)(۵۲۸) (اگر کسی برای پیروان من ، چهل حدیث را - که با دین و آئین این امت ، پیوندی دارد - حفظ کند ، خداوند متعال او را در روز قیامت به عنوان یک دانشمند فقیه و شخصیتی واجد بصیرت دینی مبعوث و محشور خواهد فرمود ، و من نیز شفیع و یار نیروبخش او و گواه بر این حیثیت وی خواهم بود)(۵۲۹) . این سخن ، پاره و بخشی از عبارات حدیثی است که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به ما رسیده است . رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود : (اگر کسی دو حدیث را فراگیرد و خویشتن را از رهگذر آندو حدیث ، سودمند گرداند ، و یا آنها را به دیگران تعلیم دهد تا آنان نیز از آندو حدیث بهره مند شوند (چنین سعی و کوشش کوتاه مدتی) بهتر از عبادت و بندگی خداوند متعال به مدت شصت سال می باشد)(۵۳۰) . (اگر کسی ، حدیث و سخنی که از ناحیه من بدو رسیده (و بداند که از من است ، و در عینحال) آنرا مردود سازد ، در روز قیامت با او به محاکمه و مخاصمه برمی خیزم . بنابراینا‌گر حدیثی از من به شما رسید - که کاملا آنرا شناسائی نکرده اید - (و نمی دانید که ازمن است) ، بگوئید : (الله اعلم خداوند متعال بهتر می داند)(۵۳۱) . (چنانچه کسی عمدا و دانسته و خواسته بر من دروغ بندد ، و یا چیزی را رد کند که من بدان امر کرده ام ، باید خانه ای را در جهنم آماده باشد تا در آن ماءوی گیرد)(۵۳۲) . (اگر کسی حدیثی را - که از ناحیه من بدو رسیده است - تکذیب کند (باید بداند که) سه کس ، یعنی خدا ، و رسول ، و راوی و ناقل حدیث را مورد تکذیب قرار داده است)(۵۳۳) . (با هم به مذاکره برخیزید و همدیگر را ملاقات کنید و با هم به گفتگو بنشینید ؛ زیرا حدیث ، دلها را صیقلی داده و آنرا روشن می سازد . آری دل ها همانند شمشیر ، زنگار می گیرد که

آن زنگار به وسیله حدیث زدوده می شود و جلاء و شفافیت خود را بازمی یابد)(۵۳۴) . سخنان امام صادق (علیه السلام) درباره ارزش و اهمیت حدیث : علی بن حنظله می گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود : (مراتب و منزلهای مردم را بر حسب روایاتی که از ما نقل می کنند ارزیابی و شناسائی کنید)(۵۳۵) . (علماء و دانشمندان دینی ، وارثان انبیاء هستند ؛ به خاطر آنکه انبیاء از خود ، درهم و دیناری به ارث نگذارند . میراث آنان ، احادیث و بیاناتی از احادیثشان می باشد که از خود به جای گذاشتند . اگر کسی پاره ای از این احادیث را برگیرد ، به حظ و بهره ای وافر و فزون از حد ، دست می یابد . بنابراین بنگرید که اینگونه آگاهی ها و معارف را از چه مجرائی فراهم کرده و آنها را از چه کسانی به دست می آورید ؛ زیرا در میان خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در هر عصری جانشینان و افراد عادلی وجود دارند که تحریف گزافه گویان و انتساب یاوه سرایان و تاءویل و توجیه نادرست افراد نادان را از دین رفع و طرد می نمایند)(۵۳۶) . از معاویة بن عمار روایت شده است که گفت به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم : فردی است که حدیث شما را فراوان نقل می کند و آنرا در میان مردم منتشر می سازد و مضامین و محتوای آنرا در قلوب این مردم و نیز شیعیان شما جایگزین و استوار می دارد . و شاید در میان پیروان شما فرد عابد و پارسائی وجود داشته باشد که چنین موفقیتی برای او دست ندهد ، آیا کدامیک از این دو فرد از دیدگاه شما دارای فضیلت و شرافت فزونتری هستند ؟ حضرت فرمود : (آنکه حدیث ما را فراوان نقل می کند تا بدانوسیله قلوب شیعیان و پیروان ما را استوار بدارد ، او بر هزار عابد فضیلت و برتری دارد(۵۳۷)) . ابی بصیر می گوید : از امام صادق (علیه السلام) راجع به آن افرادی - که در آیه (((الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه))) (۵۳۸) از آنها یاد شده است - سؤ ال کردم . فرمود : (آنان عبارت از کسانی هستند که به سخنان گوش فرامی دهند ، و آنرا بی کم و کاست - همانطور که شنیده اید - برای دیگران بازگو می کنند)(۵۳۹) . از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که گفت امیرالمؤ منین (علیه السلام) فرمود : (وقتی حدیث و سخنی را بر زبان می آورید آنرا به کسی که برای شما بازگو کرده است نسبت دهید . اگر آن حدیث ، به حق باشد به نفع شما خواهد بود ، و اگر دروغ و نابحق باشد به زیان راوی و گوینده آن ، منجر خواهد شد)(۵۴۰) . هشام بن سالم و حماد بن عثمان و دیگران گفته اند که از امام صادق (علیه السلام) شنیدیم که فرمود : (حدیث من ، حدیث پدرم . و حدیث پدرم ، حدیث جدم . و حدیث جدم ، حدیث امام حسین (علیه السلام) . و حدیث امام حسین ، حدیث امام حسن (علیه السلام) . و حدیث امام حسن ، حدیث امیرالمؤ منین (علیه السلام) . و حدیث امیرالمؤ منین ، حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) . و حدیث رسول خدا ، گفتار خداوند (عز و جل) می باشد)(۵۴۱) .

۴- فقه

این واژه در اصل و ریشه آن به معنی مطلق درک و فهم و یا به معنی درک و فهم امور و مطالب دقیق می باشد . و اصطلاحا عبارت از آگاهی به احکام شرعی فرعی و عملی است مشروط بر آنکه این علم و آگاهی از دلیلهای تفصیلی آن به دست آید ؛ اعم از آنکه مستند به نص دلیل باشد و یا آنکه از طریق استنباط از نص و دلیل ، چنین عملی فراهم آید . فائده فقه و علم استدلالی به احکام شرعی فرعی ، اطاعت از اوامر الهی و اجتناب از منهیات او است که چنین طاعتی ، فوائد و بهره های دنیوی و اخروی را برای انسان به ثمر می رساند . از جمله احادیثی که در فضیلت و شرافت علم فقه و آئین ها و آداب مربوط به آن وارد شده است حدیثی است که در طی آن آمده است : (کسی که خداوند متعال ، خیر و سعادت او را خواهان است ، توفیق فقاهت و بصیرت دینی را به وی ارزانی می دارد)(۵۴۲) و یا حدیثی که می گوید : (وجود یک فقیه و دانشمند واجد بصیرت دینی - از دیدگاه شیطان - طاقت فرساتر و ناخوش آیندتر و سخت تر از وجود هزار فرد عابد و پارسا می باشد)(۵۴۳) . پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود : (دو خصلت و دو خصوصیت در هیچ فرد منافقی به هم نمی رسد : یکی راه و روش نیکو و پسندیده ، و دیگری فقه و بصیرت دینی

)(۵۴۴) . و همو فرموده است : (پرفضیلت ترین عبادت و بندگی خداوند متعال ، تحصیل فقه و کسب بینش دینی است . و پرارج ترین راه و رسم دینداری ، ورع و پرهیزکاری است)(۵۴۵) . از ابی سعید (خدری) است که گفت : (پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اصحاب و یاران او - آنگاه که در نشستی گرد هم می آمدند - سخن آنان ، به فقه و آگاهی از مسائل دینی مربوط می شد ، مگر وقتی که کسی سوره ای را قرائت می کرد و یا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کسی را به قرائت سوره ای ، امر می فرمود)(۵۴۶) . حماد بن عثمان از : امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود : (آنگاه که خداوند متعال ، خواهان خیر و سعادت کسی باشد ، او را در امر دین ، فقیه و آشنا می فرماید)(۵۴۷) . بشیر دهان می گوید : امام صادق (علیه السلام) فرمود : (هیچیک از یاران ما که فاقد فقه و بصیرت دینی هستند از خیر و نیکی بهره ای نخواهند داشت . ای بشیر هر فردی از یاران ما - به خاطر داشتن بینش دینی - احساس بی نیازی نکند ، سرانجام به عامه و مخالفین نیازمند خواهد شد ، و آنگاه که به مخالفین نیازمند گردد ، او را ناخودآگاه - و بدون آنکه بفهمد - در مسیر گمراهی و باب ضلالت سوق می دهند)(۵۴۸) . از مفضل بن عمر است که گفت از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود : (باید در دین و آئین خود ، دارای فقاهت و بصیرت باشید ، و همچون اعراب و بادیه نشینان و به سان صحراگرد نباشید ؛ زیرا اگر کسی در دین و آئین الهی از فقه و بینش لازم ، محروم باشد خداوند متعال نظر و لطف و مرحمت خود را از او برمی گیرد و هیچگونه عملی را به عنوان کاری سالم و پاکیزه ، از او نمی پذیرد و یا عمل او را پاکیزه نمی گرداند)(۵۴۹) . ابان بن تغلب از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود : (حتی دوست می دارم که سر و صورت یاران من زیر فشار شکنجه تازیانه قرار گیرد تا در امر دین ، دارای فقه و بینش کافی گردند)(۵۵۰) . همان ابان گفته است : (مردی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد : قربانت گردم ، اگر فردی این حقیقت ، یعنی امامت را بازیابد و فقاهتی کسب کند ؛ ولی خانه نشینی اختیار نماید و در میان جمع دوستان و یاران ، نمایان نگردد و شناخته نشود (و با آنها آشنائی به هم نرساند ، نظر شما درباره او چیست ؟) فرمود : چگونه می توان گفت چنین شخصی دارای فقاهت و بینش دینی است)(۵۵۱) (با اینکه به بینش دینی درباره شخص خود اکتفاء می کند و از تعلیم آن به دیگران ، دریغ می ورزد ؟) . از علی بن حمزه است که گفت از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود : (در دین و آئین خود کسب بصیرت نمائید ؛ زیرا اگر شما فاقد بصیرت و بینش دینی باشید ، در سطح فردی اعرابی و بادیه نشین ناآگاه تنزل خواهید کرد . خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید : (((لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون))) (۵۵۲) تا در دین ، بصیرتی کسب کنند و آنگاه که به زادبوم و جامعه خویش برمی گردند آنانرا تهدید کرده و بترسانند ، تا شاید آنان از گناه بترسند و از آن بر حذر باشند . امام باقر (علیه السلام) می فرماید : (کمال و تمامیت شخصیت انسان ، همان تحصیل فقاهت و بینش دینی ، و صبر و پایداری در برابر مصائب و حوادث ناگوار ، و اندازه گیری و ارزیابی حوائج زندگانی ، یعنی اقتصاد در معیشت است (۵۵۳)) . سلیمان بن خالد از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود : (مرگ هیچیک از مؤ منین - از دیدگاه شیطان - محبوب تر از مرگ یک فقیه و انسان آگاه دینی نیست (۵۵۴)) . و نیز امام صادق (علیه السلام) فرمود : (آنگاه که یک فقیه مؤ من و فردی واجد بینش دینی از دنیا می رود ، رخنه و شکافی در سازمان اسلام پدید می آید که هیچ چیز نمی تواند آنرا ترمیم و جبران نماید(۵۵۵)) . علی بن حمزه می گوید از امام ابی الحسن موسی بن جعفر (علیهماالسلام) شنیدم که می فرمود : (وقتی یک فرد باایمان (و فقیه و آگاه در امر دین) از دنیا می رود ، فرشتگان و همچنین سرزمین و منطقه ای که او در آن ، خدای را عبادت می کرد ، و ابواب و گذرگاههای آسمان که اعمال این فرد مؤ من را به اوج عالم ملکوت می برد ، در فقدان او می گریند ؛ و رخنه ای در اسلام به وجود می آید که هیچ چیز دیگری نمی تواند آنرا ترمیم کند ؛ زیرا افراد باایمانی که واجد فقاهت و آگاهی دینی هستند همچون دژ و باره و قلعه های مستحکم شهر برای حفظ و صیانت می باشند)(۵۵۶) . امام صادق (علیه السلام) فرمود : مردم نمی توانند خود را در فراخی و گشادگی ببینند مگر آنگاه که جویا و پویا و پرسان بوده ، و در امر دین کسب بصیرت نموده و امام و پیشوای خود

را شناسائی کنند . فقط برای چنین افرادی روا است گفته های آن امام را - ولو به صورت تقیه و رازداری هم باشد - فراگیرند)(۵۵۷) و بدان عمل نمایند . روایات مذکور ، بخشی از احادیثی است که اختصاصا در ارتباط با علوم شرعی و دانشهای دینی به ما رسیده است ، و باید بر مجموعه این اخبار ، روایاتی را افزود که درباره مطلق علم وارد شده است ، روایاتی که شمه ای از آن در طی بحثهای گذشته این کتاب یادآوری شد .

فصل دوم : علوم و دانشهای فرعی دینی

اما معرفت به خداوند متعال و متعلقات آن

علوم و دانشهای فرعی عبارت از علومی است که معرفت و شناخت علوم دینی و شرعی متوقف بر آنها است : اما معرفت به خداوند متعال و متعلقات آن ، تحقق مسائل مربوط به آن ، بر هیچیک از علوم ، مبتنی نیست ؛ بلکه صرف مطالعه و بررسی و تاءمل سطحی و ساده برای تحقق شناخت مذکور ، کافی می باشد . و این موضوع ، مسئله ای است عقلی که تحصیل آن (یعنی معرفت خداوند متعال) بر هر فرد مکلف (اعم از زن و مرد) ، واجب و ضروری می باشد ، و در کنار اموری که ذاتا دارای وجوب و ضرورت هستند در نخستین نوبت قرار دارد . اگرچه غوررسی در مباحث مربوط به معرفت خداوند متعال و تحقیق و بررسی مطالب آن و نیز شناخت کیفیت دفع شبهات ملحدان و یاوه سرایان درباره خداوند ، به پاره ای از علوم عقلی از قبیل منطق و امثال آن متوقف می باشد .

اما کتاب عزیز ، یعنی قرآن کریم

چون به زبان عربی واضح و رسائی نازل شده است ؛ لذا معرفت و شناخت محتوای آن بر علوم عربیت از قبیل : صرف و نحو و اشتقاق و معانی و بیان و بدیع و لغت عربی و نیز اصول فقه ، مبتنی است تا از رهگذر این علوم ، حکم عام و خاص ، مطلق و مقید ، محکم و متشابه قرآن و امثال آنها از انواع دیگر علوم قرآنی ، شناخته شود . پس بنابراین ، معرفت و تحصیل علومی که فهمیدن احکام و آیات قرآن کریم بر آنها مبتنی است واجب و ضروری می باشد به گونه ای که اگر معرفت قرآن کریم ، واجب عینی باشد معرفت این علوم نیز واجب عینی خواهد بود . و چنانچه معرفت قرآن کریم ، واجب کفائی باشد تحصیل و شناخت این علوم نیز واجب کفائی خواهد بود . و ما - ان شاء الله - در مباحث بعدی از این موضوع مفصلا گفتگو خواهیم کرد .

اما حدیث نبوی

سخن درباره آن ، همانند سخنی است که راجع به قرآن کریم بیان شد . و علوم حدیث ، نیز همانند علوم قرآنی است ؛ با این تفاوت که باید در علوم حدیث ، معرفت احوال روات و ناقلان حدیث را - از لحاظ مسئله جرح و تعدیل - اضافه نمود تا بر اساس آن ، احادیث مقبول از احادیث مردود ، بازشناخته شود . شناخت حدیث از این نظرگاه ، ویژه علم رجال است .

اما فقه

معرفتی که انسان درباره این علم به هم می رساند ، بر تمام علوم سابق الذکر - اعم از علوم فرعی دینی و علوم اصلی دینی - توقف دارد .

اما کلام

از آنجا که معرفت شرع و قوانین دینی به شناخت شارع و قانونگزار و عدل و حکمت آن قانونگزار و نیز شناخت مبلغ و حافظ و پاسدار این قانون ، یعنی پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) مبتنی است (باید قبلا این علم را تحصیل کرد) . در قرآن کریم ، حدود پانصد آیه وجود دارد که به احکام شرعی و مسائل فقهی ، مربوط است ؛ لذا بر هر فردی که دست اندر کار آموختن علم فقه استدلالی می باشد لازم است تفسیر این آیات را بداند . ولی در مورد حدیث باید آن مقدار از احادیثی را که درباره احکام و مسائل فقهی است شناسائی کند تا بتواند احکام دین را از این احادیث و نیز آیات قرآنی ، استنباط نماید . و اگر استنباط احکام از این دو ماءخذ امکان پذیر نبود (یعنی آیات و احادیثی در زمینه حکم مورد نظر به دست نیامد) باید به سایر ادله مراجعه کند ، ادله ای که می توان احکام فقهی را از آنها استخراج نمود از قبیل : اجماع و دلیل عقل که ضوابط این دو دلیل در علم (اصول فقه) مشخص شده است .

اما منطق

یک علم آلی و ابزاری پرارزشی است که می توان هرگونه ادله را در سایه آن از نظر صحت و سقم ، بررسی و ارزیابی نمود ، و می توان با میزان منطق ، مقدماتی که انسان را به مطلوب و نتیجه صحیح می رساند از مقدماتی که موصل به مطلوب نیست بازیافت . علیهذا ده علم (۵۵۸) ، علوم بنیادی و دانشهای زیربنائی علوم شرعی را تشکیل می دهند . و مجموع علومی که علوم پایه و دانشهای مبنائی فقه را سازمان می دهند عبارت از دوازده علم می باشد(۵۵۹) . این علوم از لحاظ تاءلیف و تدوین ، مجموعا به هشت علم می رسد ؛ زیرا علم اشتقاق غالبا در علم اصول فقه و یا برخی از علوم عربیت مندرج است (و ایندو به صورت یک علم ، تدوین و تاءلیف می شوند) . و علم معانی و بیان و بدیع در اکثر کتب و مدونات ، یکجا جمع شده و به صورت یک علم ، فرض می شوند ، چنانکه علم صرف ، تواءم با نحو در اکثر کتب مدون ، به چشم می خورد و کمتر اتفاق افتاده که کسی این علوم را مستقل و جدا از یکدیگر تدوین کرده باشد ؛ بویژه ، این علوم در کتب پیشینیان در کنار هم تواءما تاءلیف شده اند . علیهذا با تاءمل و دقت می توان میان آراء کسانی که علوم پایه فقه را دوازده علم می دانند و راءی کسانی که این علوم را عبارت از هشت علم معرفی می کنند ، سازش و هماهنگی برقرار ساخت . به امید موفقیت ، خواهان آن هستم که در این زمینه از بذل دقت دریغ نگردد .

مطلب دوم : درجات و مراتب اهمیت علوم دینی و مسائل مربوط به آن

الف – واجب عینی

عبارت از امر واجبی است که اداء و انجام آن جز به صورت واجب عینی امکان پذیر نباشد (یعنی اداء آن به وسیله عده ای از افراد ، موجب سقوط تکلیف از دیگران نمی شود) و باید گفت منظور از حدیث (((طلب العلم فریضة علی کل مسلم))) (۵۶۰) این است که تحصیل علم و دانش بر هر فرد مسلمان – اعم از زن و مرد – واجب عینی است . و واجب عینی مآلا ـ به : اعتقاد و فعل و ترک بازمی گردد . ۱– اعتقاد : اعتقاد عبارتست از اعتقاد به شهادتین و اقرار و گواهی درونی به وحدانیت خداوند متعال و رسالت حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) و اعتقاد به حقایقی که در مورد خداوند ، واجب و یا نسبت به او ممتنع است ، و ایمان به امامت امام و باورداشت احکامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) – در مسائل مربوط به دنیا و آخرت – از جانب خداوند متعال به مردم ابلاغ کرده است ، مسائل و حقایقی که با تواتر و از طریق ادله اطمینان بخش و یقین آفرین به ثبوت رسیده که از

جانب رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشد . تحصیل مازاد بر این مسائل از قبیل ادله متکلمین و تحقیق و کاوش در مباحث دقیق علم کلام ، به عنوان واجب کفائی - آنهم به منظور صیانت و پاسداری از دین مقدس اسلام و رفع شبهات معاندان و یاوه سرایان - بر مسلمین لازم می باشد . ۲- فعل : فعل و عمل عبارت از فراگرفتن واجبات نماز - البته در صورت مکلف بودن و رسیدن وقت نماز ، و یا پیش از رسیدن وقت نماز به مقداری که بتوان در آن مدت ، مراسم نماز را فراگرفت - که در این صورت تعلم آن واجب می باشد . شناخت احکام سایر تکالیف دیگر از قبیل : زکوة ؛ روزه ، حج ، جهاد ، امر به معروف ، فراگرفتن آنها همانند نماز و به همان صورتی است که در واجب عینی ذکر شد . و اما ابواب دیگر فقه مانند : عقود و ایقاعات ، تحصیل و آموختن احکام آنها در صورتی واجب عینی است که بر حسب مقررات و اسباب مذکور در کتب فقه ، به این مرحله از وجوب برسد ، و در غیر اینصورت آموختن آنها به صورت واجب کفائی خواهد بود . تحصیل علم درباره حلال و حرام در رابطه با خوراکیها و نوشیدنی ها و ملبوسات و امثال آنها - که انسان در زندگانی ناگزیر ، بدانها نیازمند است - واجب عینی می باشد . و همچنین شناخت احکام مربوط به روابط زوجیت و همسری - برای کسانی که دارای همسر هستند - و نیز حقوق بردگان ، برای کسانی که دارای مملوک می باشند ، در حد وجوب عینی است . ۳- ترک : این مسئله به همان موضوعاتی مربوط می گردد که درباره فعل ، از آنها یاد کردیم تا از اموری اجتناب کند . از جمله مطالبی که به مسئله ترک و اجتناب ، ارتباط دارد - و بلکه باید به عنوان مهمترین موضوعات مربوط به ترک ، تلقی گردد ، همانطوریکه در آغاز این کتاب آوردیم - فراگرفتن حقایقی است که انسان در سایه آنها می تواند قلب خویش را از صفات مهلک و کشنده شخصیت انسانی از قبیل : ریاء ، حسد ، عجب و خودستائی ، تکبر و امثال آنها تصفیه و پاکسازی کند . مسائل مربوط به این مطلب در علم جداگانه دیگری مورد بحث و بررسی قرار گرفته است ، علمی که پرارزش ترین و شکوهمندترین علوم و دانشها به شمار می آید . ولی متاءسفانه این علم (یعنی علم اخلاق) آنچنان رو به اندراس و فرسودگی نهاده که گویا اثری از آن به چشم نمی خورد . و چون فراگرفتن علم اخلاق و اینگونه واجبات عینی باید قبل از بلوغ انجام گیرد - به خاطر آنکه وقت و فرصت افراد پس از بلوغ ، بسیار کوتاه می باشد - لذا بر هر ولی و سرپرست خانواده ای لازم است که زیردستان و فرزندان خود را از باب (حسبه)(۵۶۱) تحت تعلیم اخلاقی قرار دهد . بلکه بر حسب دستوریکه وارد شده است باید هر فردی از افراد خانواده - اعم از زن ، مرد و فرزند - را با تعلیمات اخلاقی مجهز ساخت تا بدینوسیله موجبات نجات آنان را از آتش دوزخ به ثمر رسد . خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است : (((قوا انفسکم و اهلیکم نارا))) (۵۶۲) از مؤ منان ، سعی کنید که خود و خانواده خویش را از آتش دوزخ ، صیانت نمائید . امیرالمؤ منین (علیه السلام)(۵۶۳) و گروهی از مفسرین (۵۶۴) درباره این آیه گفته اند : (حقایقی را به افراد خانواده خود تعلیم دهید تا آنها در ظل آن در روز قیامت از آتش دوزخ رهائی یابند) . پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود : (همه شما (اعم از خواص و توده مردم) ، نگاهبان هستید و تمام شما مردم نسبت به زیردستان خویش دارای رسالت و مسئولیت می باشید)(۵۶۵) .

ب - واجب کفائی

عبارت از علومی است که مردم در اقامه دین و آئین خود ، ناگزیر از تحصیل آن ها می باشند از قبیل : حفظ قرآن و حدیث ، و فراگرفتن علوم قرآنی ، و علوم حدیث ، و اصول فقه ، و علوم عربیت ، و شناخت راویان حدیث و معرفت احوال آنها ، و شناسائی اجماع . و نیز علوم و فنونی که افراد جامعه در مسئله تاءمین معیشت و زندگانی خود بدانها نیازمندند از قبیل پزشکی و حساب و فنون و صنایع ضروری دیگر مانند : خیاطی ، کشاورزی و حتی حجامت (و جراحی) و امثال آنها ، (تحصیل اینگونه علوم و فنون ، واجب کفائی است) . فرع برخی از علماء معتقدند که واجب کفائی دارای فضیلت و شرافت فزونتری نسبت به واجب عینی است ؛ زیرا در صورت قیام عده ای از افراد مکلف در مقام اداء واجب کفائی ، از برکات قیام و انجام وظیفه آنها ، همه مردم مسئول و

مکلف ، از گناهی - که ممکن بود احیانا به خاطر ترک چنان واجباتی دامنگیر آنان گردد - مصونیت می یابند . برخلاف واجب عینی که در مورد آن ، فقط کسی مصون از گناه است که بدان قیام می کند (و با قیام او در اداء تکلیف ، دیگران در صورتیکه شخصا آنرا ترک کنند ، از گناه مصون نمی باشند) .

ج - سنت و وظائف مستحب

اینگونه اعمال عبارتند از فراگرفتن نوافل و عبادات و آداب مستحب دینی و تحصیل مسائل والای معنوی و مکارم اخلاق و امثال آنها از آدابی که الزامی نیستند . می توان فراگرفتن علم هیاءت را - به منظور پی بردن به عظمت خداوند متعال - و نیز تحصیل علوم وابسته به هیئت از قبیل : هندسه و سایر علوم مربوطه را به عنوان انجام یک سنت و وظیفه مستحب تلقی کرد .

د - علومی که تحصیل آن ها مطلقا و یا به طور مشروط حرام است

گذشته از این علوم ، دانشهای دیگری وجود دارد که برخی از آنها مطلقا حرام است از قبیل : سحر و شعبده و برخی از آراء فلسفی . و بالاخره هر علم و دانشی که تحصیل آنها موجب برانگیختن شک و تردید نسبت به مبانی دین می گردد ، تعلم و فراگرفتن آنها حرام می باشد . برخی از علوم ، دارای حرمت مشروط هستند ، مانند علم احکام نجوم و رمل که آموختن اینگونه علوم - در صورت اعتقاد به تاءثیر ، و به واقعیت پیوستن آن - حرام می باشد . ولی به شرط آنکه شخص در طی تحصیل آنها معتقد به این حقیقت باشد که هر اثر و امری ، مستند به خداوند متعال است و به فرمان خداوند متعال - بر حسب جریان عادی و طبیعی - نجوم و رمل دارای علیت در پاره ای از آثار مربوط می باشد و می توان بدانها تفاءل زد ، فراگرفتن آنها با چنین شرائطی ، مباح خواهد بود .

ه - دانشهائی که تعلیم و تعلم آنها مکروه است

فراگرفتن برخی از معارف و آگاهیها ، مکروه می باشد از قبیل آموختن اشعار (مولدین)(۵۶۶) که محتوای آنها شامل غزل و مطالبی است که موجب وقت گذرانی به بطالت در کار بیهوده و بی ثمر ، و تضییع عمر می گردد و هیچ نفع و سودی بر آنها مترتب نیست .

و - علوم و دانشهای مباح

برخی از علوم - از لحاظ تعلیم و تعلم - مباح است (یعنی تحصیل و عدم تحصیل آنها مساوی است ، به مطلوب است و نه نامطلوب) مانند شناخت تواریخ و رویدادهای مربوط به زمان گذشته و اشعاری که از یاوه گوئیها و غزلسرائیها عاری است و موجب اتلاف عمر نمی باشد ، و نیز مطالب واجب و الزام آور در آنها مطرح نشده است از قبیل اشعار عربی (عربهای عاربه)(۵۶۷) و قصائد اصیل در زبان عربی که در خور احتجاج و استشهاد به آنها در رابطه با عبارات کتاب و سنت می باشد ؛ و لذا است که می توان اینگونه اشعار را از ملحقات و مطالب وابسته به علم لغت برشمرد . علوم و معارف دیگر از قبیل : طبیعیات و ریاضیات و صنایع و فنون دیگر ، اکثر آنها - ذاتا و با توجه به خود آنها - مباح می باشد ، و احیانا ممکن است آنها را به عنوان معارف و دانشهای مطلوب و مستحب تلقی کرد ؛ چون فراگرفتن این علوم ، موجب تکمیل نفس و آمادگی برای تحصیل علوم دینی می گردد ، و از رهگذر فراگرفتن آنها قوه نظری و نیروی اندیشه انسان نیز تقویت می شود . و گاهی فراگرفتن همین علوم - در صورتیکه صرف وقت برای تحصیل آنها مستلزم کوتاهی ورزیدن و سهل انگاری در تحصیل واجبات عینی و واجبات کفائی گردد - حرام خواهد بود ؛ چنانکه

این وضع و حالت برای برخی از افراد محروم و بی خبر از حقایق دینی ، در زمان ما پیش می آید (که به علت اشتغال و سرگرم شدن به مباحات و مستحبات ، تکالیف ضروری و واجبات را از دست می نهند) . باید گفت : اگر کسی در علومی که آلت و ابزار و وسیله برای ورود در علوم شرعی و دینی است بیش از اندازه مورد نیاز و فزنتر از حد ابزاری آن ، سرگرم گردد با توجه به اینکه اشتغال به علوم دینی ، به علت آنکه مردم کاملا بدان قیام نمی کنند ، در حد وجوب خود باقی است - لذا اشتغال به اینگونه علوم آلی و ابزاری در این شرائط ، حرام خواهد بود . مسئله توضیح و گزارش اقسام و انواع علوم و دانشها و بیان تفصیلی احکام و مقررات مربوط به آنها ، مسئله ای است که باید در جای دیگر مورد بحث و تحقیق قرار گیرد ؛ زیرا بررسی اینگونه مطالب از حدود و مشخصات متناسب با موضوع این کتاب خارج است . باید متوجه باشیم که انحصار علوم دینی به علوم چهارگانه (اصول دین یا علم کلام . علم به کتاب یا علوم قرآنی . علم حدیث . و فقه) ، اصطلاح خاص گروهی از دانشمندان است ؛ و لذا برخی از علماء ، علوم دینی را به سه علم اخیری تقسیم کرده اند . امکان دارد که هر گونه علم واجب و مستحب را به همین اصطلاح خاص ، ارجاع داد ، و چنین ارجاعی بلااشکال است ، چون اینگونه واژه ها ، صرفا به عنوان اصطلاح اهل فن تلقی می شود که به خاطر مناسبات ویژه ای استعمال می گردد . خداوند متعال از هر کسی نسبت به حقایق ، آگاه تر می باشد .

مطلب سوم : ترتیب و تسلسل علوم دینی در رابطه بامحصل و دانشجو

مقدمه

باید دانست هر یک از این علوم مذکور از لحاظ تعلم و فراگرفتن ، دارای مراحل و درجاتی است که باید دانشجو این مراحل را در نظر گیرد و ترتیب آنها را رعایت کند تا سعی و کوشش او هدر نرود ، و آداب و راه و رسم دانشجوئی بر او دشوار و ناهموار نگردد ، و ضمنا بتواند در مدتی کوتاه و به سرعت ، شاهد مطلوب و موفقیت را در آغوش گیرد . چه بسیار دیده شده که عده ای از محصلین و دانشجویان ، سالیان مدیدی در پی دانشجوئی کوشیدند ولی موفقیتی در این راه کسب نکردند ، و در طی این مدت دور و دراز - به علت عدم رعایت ترتیب مذکور - جز به مایه علمی اندکی - به سرمایه ای کافی دست نیافتند ؛ در حالیکه دسته ای دیگر از دانشجویان در ظرف مدت کوتاهی - به خاطر مراعات ترتیب و تسلسل منطقی علوم - توانستند ذخائر فراوانی از علوم و معارف را کشف کرده و از آن ها برخوردار گردند . ولی ضمنا نیز باید متوجه بود که هدف اساسی این علوم ، تنها خود علم و آگاهی نسبت به آنها نیست ؛ بلکه هدف آنست که تحصیل علم ، همپای با مقصد الهی و هماهنگ با آن باشد . معیار و مقیاس این هماهنگی یا از نقطه نظر آلیت و ابزاری بودن این علوم در وصول به رضای خدا است ، و یا از رهگذر علم و یا عمل برای خدا ، و یا به خاطر اقامه نظام وجود ، و یا راهنمائی بندگان خدا به خواسته های الهی ، و یا امثال آنها می باشد . و به همین علت ، ترتیب تعلم و یادگیری این علوم ، متفاوت می گردد . بنابراین اگر کسی در خردسالی و دوران نوجوانی ، تحصیل علم را آغاز کند ، نظر به اینکه واجد صلاحیت ترقی و پیشرفت در مراحل مختلف علوم است ، و نیز دارای اهلیت و آمادگی برای کسب فقاهت و بصیرت دینی از راه استدلال و براهین می باشد باید در آغاز کار به :

۱- حفظ قرآن کریم و تجوید آن بر مبنای ضوابط معتبر ، اشتغال ورزد

چون حفظ کردن قرآن کریم و تجوید صحیح آن می تواند به صورت یک کلید مشکل گشای متناسب و یاوری توفیق آفرین درآید ؛ و نیز جان و دل ، نورانیت یافته و انسان در زیر سایه آن - برای درک و فهم سایر علوم - آمادگی پیدا کند . آنگاه که محصل از حفظ و تجوید در قرائت قرآن کریم فارغ گشت می تواند سرگرم فراگرفتن علوم عربیت گردد ؛ زیرا علوم عربیت ،

نخستین ابزار فهم و مهمترین اسباب درک علوم دینی است . بنابراین باید نخست پس از حفظ قرآن کریم :

۲- علم صرف

را تحصیل کند و به تدریج ، از کتب ساده تر آغاز کرده و به کتب دشوارتر و پیچیده تر ، و از کتب کوچکتر به کتابهای بزرگتر ، تحصیل در این علم را ادامه دهد تا سرانجام بتواند معلومات متقن و استواری را در علم صرف کسب کرده و دارای احاطه علمی نسبت به آن گردد . سپس باید :

۳- علم نحو

را فراگیرد و به ترتیب مذکور در علم صرف ، در این علم نیز کار خود را آغاز کرده و ادامه دهد و باید پیش از آن مقداری که در علم صرف می کوشید بر مراتب جد و جهد خود در حفظ کردن مطالب نحوی بیفزاید ؛ زیرا کوشش در حفظ ضوابط نحوی دارای اثر پرارزشی در فهم معانی (تعابیر عربی) قرآن و حدیث است ، و در جهت آموختن کتاب و سنت ، سهم به سزائی را دارا است ؛ چون ایندو به زبان عربی است . پس از فراغ از علم صرف و نحو باید به سایر :

۴- علوم عربیت دیگر

(از قبیل : معانی و بیان و بدیع و امثال آن) منتقل گردد . و آنگاه (که در حد نیاز) از تمام علوم عربیت بهره گرفت باید دست اندر کار تحصیل :

۵ - فن منطق

گردد و مطالب آنرا در حد متوسطی بررسی و مطالعه کند ؛ و آنچنانکه در مورد علوم دیگر ، خود را زیاده از حد سرگرم می ساخت خویشتن را در این فن مشغول نسازد ؛ زیرا هدف مطلوب - بدون آنکه نیازی به اطاله تحصیل در منطق پیدا کند - (با مطالعه و تحصیل مختصر در این فن) تاءمین می شود ، و زیاده روی در تحصیل این علم غالبا موجب تضییع وقت و اتلاف فرصت می گردد . پس از فراغ از تحصیل منطق باید به :

۶- علم کلام

منتقل گردد و تدریجا و گام به گام ، آگاهیهای لازم را در این علم در حد متوسطی کسب نماید و از مباحث و مسائل مربوط به بخش طبیعیات این علم مطلع شود . البته تا آنجا تحصیل خود را در این علم ادامه دهد که ملکه و نیروئی در او به ثمر رسد تا او را به بحث و کاوش و اطلاع بر مزایا و خصوصیات عوالم وجود ، توانا سازد . محصل و دانشجو باید پس از علم کلام ، وارد تحصیل :

۷- علم اصول فقه

گردد ، و به همان ترتیب تدریجا در مورد مباحث و کتب این علم از آسان به مشکل و از ساده به پیچیده ، کار خود را ادامه دهد . علم اصول فقه برای کسانی که می خواهند در دین الهی به مقام فقاهت برسند پس از علم نحو - از نقطه نظر تحریر و تحقیق و اهمیت - دارای اولویت می باشد . بنابراین نباید دانشجو در مورد این علم به مایه اندک و ناچیز بسنده کند . به همین جهت هر قدر که در این علم غوررسی و تحقیق نماید ، به همان مقدار ، مباحث فقهی و ادله شرعی ، مورد تحقیق و بررسی قرار می گیرد . پس

از تحصیل علم اصول فقه باید به فراگرفتن :

۸ – علم درایة الحدیث

بپردازد و مسائل این علم را مطالعه نموده و بر قواعد و ضوابط و اصطلاحات آن احاطه و آگاهی یابد . ولی باید متوجه بود که علم درایـة الحـدیث از علوم دقیق و پیچیـده ای به شـمار نمی آید ؛ بلکه این علم صـرفا عبارت از اصـطلاحات مدون و فوائد و ضوابطی است که فراهم گشته است . به همین جهت وقتی دانشجو به مطالب و مقاصد این علم دست یافت باید :

۹– قرائت حدیث

را از نظر روایت ، تفسیر ، بحث و تصحیح – بر حسب اقتضـای احوال و متناسب با مجال و فرصت خویش – آغاز کرده و ادامه می دهد . و لااقل ، اصل (۵۶۸) و متنی را در این علم انتخاب کنـد که شامل ابوابی از مسائل فقهی و احادیث مربوط به آن باشـد . پس از فراغ از قرائت حدیث باید به بحث و :

۱۰– تفسیر آیاتی از قرآن کریم

منتقل شود که مربوط به مقررات شرعی و مباحث فقهی است . علماء و دانشمندان اسلامی ، مباحث مستقل و جداگانه ای را در این علم (یعنی تفسیر آیـات الاحکـام) تنظیم کرده انـد ، و بویژه مصـنفاتی را در این زاویه از تفسیر قرآن ، پرداختنـد و (کتب (احکـام القرآن) یا (آیات الاحکام) و یا (فقه القرآن) را تاءلیف نموده اند) که باید دانشـجو ، یک کتاب را در این علم تحصیل کند تا در اسـرار و مسائـل دقیق آن بحث و کاوش نموده و با امعان نظر ، به کشف مباحث عمیق و مشـکل آن توفیق یابـد . این علم (یعنی فقه القرآن) ، نامحـدود می باشـد به گـونه ای که اذهـان مردم نمی توانـد عمق آنرا غوررسـی نموده و کاملا ـ بر آن واقف گردد ؛ زیرا آیات قرآنی همچون گفتار عادی انسان نیست ؛ بلکه بیان خداونـد دانا و آگاه می باشد که فهم و درک مردم نسـبت به آن به همان اندازه ای است که عقل و فهم آنها اقتضاء می کند . (و بالاخره فهم آنها نسـبت به محتوای نامحدود قرآن ، بسیار محدود و در تنگنا است) . آنگاه که دانشجو از تحصیل فقه القرآن و یا آیات الاحکام فارغ گردید باید قرائت :

۱۱– کتب فقهی

را آغاز نماید و نخست ، تحصـیل خود را از کتابی شـروع کند که بتواند در ضـمن آن به مطالب و رؤ س مسائل فقه و اصـطلاحات فقهاء و قواعد و ضوابط آنان ، آشنائی پیدا کند ؛ زیرا این موضوعات به گونه ای است که نمی توان جز از راه تعلیم شفاهی استادان فقه ، بر آنهـا آگـاهی یـافت ، برخلاـف علوم دیگر (که احیانا می توان مطالب و مباحث آنرا از لابلای کتب اسـتخراج نمود و از راه مطالعه ، از آنها بهره گرفت) . وقتی از تحصـیل در کتب فشـرده و ساده فقهی فراغت یافت می تواند در مرحله بعدی به قرائت کتب دیگر پرداخته و به بحث و اسـتدلال و اسـتنباط فرع از اصـل و ارجاع فرع به علوم متناسب ، و اسـتفاده حکم و قانون الهی از کتاب و سنت – چه از جهت نص و چه از راه اسـتنباط – موفـق شود ، اسـتنباطی که نـتیجه عموم لفـظ و یـا اطلاـق آن می باشـد . و یـا آنکه احکام را از حـدیث صـحیح و حسن و امثال آنها اسـتخراج نموده تا از این طرق درباره این مسائل به تدریـج تمرین نماید و بدان ها انس و آشـنائی پیدا کند . هیچیک از علوم – از لحاظ ارتباط و پیوند با علوم دیگر – به پایه علم فقه نمی رسد ؛ چنانکه هیچ یک از علوم به ماننـد فقه ، مورد نیـاز جـامعه نیست . بنـابراین بایـد دانشـجو از بـذل مساعی در تحصـیل فقه دریغ نورزد ؛ بلکه جـد و جهد خویش را در آموختن آن فزاینده تر ساخته و سعی وافری در آن بکار برد ؛ زیرا باید فقه را به عنوان مقصد نهائی و والاترین مطلوب

، و میراث انبیاء و پیمبران (علیهم السلام) تلقی نمود . باید یادآور شد که مساعی دانشجو وقتی می تواند از لحاظ وصول به هدف ، به مدد و یاری او برخیزد که ضمنا نیز مشمول موهبت الهی و نیروی قدسی پروردگار باشد ، تا بتواند او را به مطلوبش نائل ساخته و او را به چنان مرتبتی برساند . توفیق الهی دارای اهمیت و ارزش ویژه ای در فقه و بصیرت نسبت به دین و آئین خداوند متعال است . و بندگان او را جز این ، چاره ای نیست ؛ بلکه رسیدن به مقام فقاهت ، موهبتی است الهی و نفحه ای است روحانی که خداوند متعال همگام با مشیت و اراده به حق خویش ، آنرا اختصاصا به گروهی از بندگان خاص خود اعطاء می فرماید . آری ، جد و جهد و توجه به خداوند متعال و گسستن از خلق و پیوستن به حق ، در افاضه این موهبت از ناحیه باری تعالی ، دارای اثری آشکار و سهم به سزائی می باشد ، لذا خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید : (((والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین))) (۵۶۹) آنانکه در راه ما می کوشند ، راههای خویش را فراسوی آنها نشان داده و آنانرا بدانها رهنمون می سازیم . و محققا خداوند متعال با نیکوکاران بوده و آنانرا موفق می گرداند . آنگاه که دانشجو از تمام این علوم و معارف بهره لازم را دریافت کرد می تواند در :

۱۲- تفسیر کامل کتاب آسمانی

یعنی قرآن کریم ، کار خویش را آغاز کند . بنابراین همه این علوم و دانشهای مذکور ، مقدمه و زمینه ساز ورود در تفسیر قرآن کریم می باشد . اگر دانشجو به چنین توفیقی دست یابد نباید صرفا خود را در محدوده استنباطات و بداشتها و آراء مفسرین ، مقید سازد و بدانها بسنده کند ؛ بلکه باید خویشتن را هر چه بیشتر به تفکر و تعمق در معانی قرآن و تدبر در محتوای آن وادارد ، و به منظور آگاهی بر نکات اساسی و حقایق نهانی و پوشیده آن ، جان و دل خود را بپالاید و به تصفیه روح بپردازد و روی به درگاه خدا آورده و لابه و زاری کند و از او بخواهد که توان و نیروی درک و فهم نبشتار آسمانی و کتاب گرامی ، و قدرت دریافت اسرار خطابهای آنرا از پیشگاه خود به وی مرحمت فرماید . در چنین اوضاع و شرایطی است که در برابر دیدگان بصیرت و چشم دل و جانش ، حقایق ، چهره می گشاید ، حقایقی که از دیدگاه مفسران دیگر مخفی مانده و بدان نرسیده بودند ؛ زیرا این نبشتار عزیز خداوند متعال ، دریای ژرف و بی کرانی است که در ژرفای آن ، گوهرهای گرانبهائی جای گرفته و در سطح ظاهری آن نیز راه خیر و سعادت انسان ارائه شده است ، و دانشمندان و مردم از لحاظ طرز برداشت و یافتن گوهرهای گرانقدر آن و اطلاع و آگاهی - حتی بر پاره ای از حقایق این کتاب آسمانی - در درجات متفاوتی قرار دارند ، و تلقی و استفاده آنها بر حسب شعاع کاربرد نیروی درک و فهم آنها و به همان اندازه ای است که به توفیق الهی روزنه هائی از حقایق در برابر دیدگان بصیرت آنها گشوده می شود . تنوع تفاسیر قرآن کریم : به همین جهت است که تفسیرهای قرآنی - بر حسب اختلاف مفسرین از دیدگاه مذکور در فوق - بصورتهای متفاوتی تدوین شده است و به میزان کارآئی و تخصص علمی آنان ، تفسیرهای گوناگونی از قرآن کریم به چشم می خورد : ۱- برخی از تفاسیر قرآنی به گونه ای تدوین شده است که جنبه عربیت و مسائل مربوط به ادب عربی ، بر جهات و جنبه های دیگر آن رجحان دارد ، همانند تفسیر (الکشاف) زمخشری . (که ضمنا همین جهات ادبی ناظر به هدف کلامی است و آن عبارت از اثبات مذهب معتزله می باشد) . ۲- بعضی از تفسیرهای قرآن به کیفیتی ساخته و پرداخته شده است که مطالب جالب و چشمگیر آن عبارت از مسائل حکمی و براهین کلامی است از قبیل تفسیر (مفاتیح الغیب) امام فخر رازی . ۳- برخی از تفاسیر دیگر ، جنبه قصص و داستان ها در آنها نظرها را به خود معطوف می سازد مانند تفسیر (الکشف و البیان) ثعلبی . ۴- و در دسته ای دیگر از تفاسیر قرآن ، آنچه بیش از هر جنبه ای جلب نظر می نماید ، تاءویل حقایق و توجیهات باطنی است ، یعنی به گونه ای که تفسیر ظاهری در آنها تحت الشعاع تاءویلات عرفانی آنها می باشد ، مانند کتاب (التاءویلات) ملا عبدالرزاق کاشانی . و بالاخره تفسیرهای دیگری در چهره های گوناگون و تحت تاءثیر تخصص مؤ لفان آنها با دیدگاههای متفاوتی تدوین شده (که

سرانجام ، مکاتب مختلفی را در تفسیر قرآن کریم به وجود آورده است) . بر حسب برخی از روایات مشهور ، قرآن کریم دارای تفسیر و تاءویل و حقایق و دقایق و ظهر و بطن و حد و مطلعی است ، و می توان همه آنها را فضل و مرحمت الهی برشمرد که طبق مشیت به حق خویش ، آنها را در اختیار عده ای قرار می دهد ؛ و خدای را فضلی عظیم و لطفی عمیم است . آنگاه که از مطالعه و تحقیق در تفسیر قرآن کریم فارغ گشت (و در شناخت قرآن کریم و محتوای آن به مایه های پرارزشی دست یافت) و خواست به پیشرفتهای فزونتری نائل آید و جان و روحش را به اوج کمال ، ترقی و تعالی بخشد باید به تحصیل کتب :

۱۳- حکمت

اعم از حکمت طبیعی و ریاضی - بپردازد .

۱۴- حکمت عملی

را - که مسائل مربوط به تهذیب نفس در آن مطرح می باشد - مورد تحقیق و بررسی قرار دهد . و باید دانست که آنچه از این علوم بیرون است از نیازهای مربوط به دنیای فانی است .

۱۵- علم حقیقی

پس از طی این مراحل ، نوبت به علوم حقیقی و فنون حقه الهی می رسد ؛ زیرا این علوم و فنون حقه الهی ، لب و عصاره همه علوم و معارف سابق الذکر و نتیجه و عصاره هرگونه شناختی را تشکیل می دهد . به وسیله همین علوم حقیقی است که انسان به مراتب و مقامات مقربان درگاه الهی ارتقاء یافته و بر مقاصد و اهداف واصلین به حق دست می یابد . امیدواریم که خداوند متعال ، ما و شما را از چنین قرب و منزلتی برخوردار سازد ؛ چون اعطاء و بخشش الهی ، فزونتر از حد انتظار می باشد . همه این حقایق - که در طی مطلب سوم ، راجع به ترتیب علوم و دانشها یاد شد - بدین منظور بوده که افراد واجد اهلیت و شایستگی و کسانی که دارای آمادگی لازم برای دریافت این علوم می باشند ، بدانها آشنائی پیدا کنند . آری برای کسانی این حقایق ارائه شده است که دل و جان آنها از چنان قابلیتی برخوردار است و می توانند در ظل آن ، این چنین معارفی را بازیافته و به درک آنها موفق گردند . اما افرادی که - از لحاظ درک چنین مقام و موقعیت - گرفتار نارسائی هستند ، و به علت عوائق و موانع ، از رسیدن به چنین هدفی ، محروم و ممنوع می باشند ناگزیر باید بر حسب امکانات و استطاعت فکری و ذهنی خویش به قسمتی از آن بسنده نموده ، و گام به گام - به همان کیفیتی که قبلا یاد کردیم - مراحل وصول به این هدف و مقصد را طی کنند . اگر از نظر روحی ، خود را ناگزیر می بینند که در برخی از علوم و معارف سرگرم گردند و بدانها بسنده کنند و دست کم باید این خواسته روحی خود را به وسیله علوم دینی و احکام شرعی ، اشباع نموده و بدانها اکتفاء نمایند . اگر افرادی - به علت ضیق مجال و یا نارسائی فکری و روحی - نتوانند همه علوم دینی و احکام شرعی را فرا گیرند ، باید تحصیل فقه را به خاطر اولویت آن نسبت به سایر علوم - انتخاب نمایند ؛ زیرا نبوات و رسالتهای انبیاء و پیامبران (علیهم السلام) بر فقه ، تکیه زده ، و مسئله انتظام و سازمان امر زندگانی دنیا و مطالب و حقایق مربوط به آخرت و زندگانی روز واپسین ، بر فقه مبتنی است . چنین افرادی که کمبودهای هوش و یا نقص اهتمامشان ، مقتضی اشتغال محدود و سرگرم شدن به تحصیل فقه می باشد باید علاوه بر تحصیل این علم ، خویشتن را به تهذیب نفس و اصلاح و آرایش و پیرایش دل وادارند که می توان این سعی را (طب روحی) و روانپزشکی و روان درمانی دانست . آنها باید در تحصیل مطالب طب روحی بکوشند تا اعتدال و موازنه ای که آسمان و زمین بر اساس آن ، پایدار است ، و تقوائی که ملاک و معیار ارزش هر علمی می باشد در وجود آنها سازمان یابد (و دارای شخصیتی معتدل و موزون گردند) .

۱۶- عمل و رفتار

آنگاه که دانشجو از تحصیل تمام ره آوردهای علوم و معارف ، فارغ شد باید دست اندر کار عمل و رفتار بر طبق موازین علمی گردد چون عمل و رفتار ، زبده و عصاره و خلاصه علم و معرفت ، و علت اصلی آفرینش و هستی می باشد . خداوند متعال فرموده است : (((و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون))) (۵۷۰) جن و انس را فقط از آن جهت آفریدم تا مرا بندگی کنند و آگاهیهای خود را به کار بندند . همه علوم و معارف مذکور به منزله آلات و دست افزارهای دور و نزدیک عمل و رفتار انسان می باشند ، چنانکه در باب اول این کتاب همین نکته را تحلیل و بررسی کردیم . با توجه به این مطالب باید گفت : چقدر زیانکار و نادان و نابخرد است آن کسی که علم و دانش و یا فن و صناعتی را بدان منظور تحصیل کند تا صرفا در جهت معاش و زندگانی مادی او سودمند افتد ، و عمر و فرصت های زندگانی و مساعی و رنج خویش را در مسیر دست یافتن به افزارها و وسائل مصروف دارد ، و از آنطرف ، خود را به گونه ای در آن علم سرگرم نسازد تا از رهگذر آن به هدف و غرض این علوم نائل شود . ای دانشجو ، درست بنگر و نیکو تدبر کن تا به خواست خداوند متعال موفق و کامیاب گردی . تتمه کتاب : سفارش و اندرزهای شهید ثانی به دانشجویان ای دانشجو - یعنی ای کسی که چنین امید دارم به مدد لطف الهی ، موفق و کامیاب گردی - من در لابلای این کتاب ، راه و رسم دانشجوئی و علم آموزی را در برابر تو روشن و گشوده ساختم ، و کیفیت درنوردیدن این راه را به تو آموختم ، و کمال ادب و آئین زندگانی دانشجوئی را به خاطر تو آشکار و پدیدار نموده و بیان کردم ، و ترا بر آن واداشتم که سعی کنی وارد این بارگاه پرشکوه علم شوی . علیهذا بر تو لازم است که بکوشی و دامن همت به کمر زنی ، و روزگار کوتاه و فرصتهای زودگذر عمر خویش را - برای دست یافتن به فضائل روحی و فراهم آوردن نیروهای سازنده علمی - غنیمت بشماری ؛ زیرا تحصیل این فضائل و ملکات علمی ، علت اساسی نیکبختی جاوید و سازنده کمال نعمت و سرور دائمی تو می باشد ؛ چون همین حقایق به عنوان کمال نفس انسانی تو ، به شمار می آید ؛ و نفس انسانی و سعادت و یا شقاوت آن نیز برای همیشه پایدار است و فناء و نیستی بدان راه ندارد ؛ چنانکه این حقیقت در علوم و معارف حکمی و فلسفی کاملا محرز و مسلم گردیده است ، و آیات قرآنی و احادیث نبوی نیز ما را به همین حقیقت رهنمون است . بنابراین ، کوتاهی و سهل انگاری تو در تحصیل کمال - آنهم در ایام و لحظات چنین مدت و مهلت کوتاه - موجب می گردد که حسرت و تاءسف تو در درازمدتی (پیش بینی نشده) ، مستمر و طولانی گردد . اگر تو دارای بصیرت و بینش هستی ، به خود آی و با خویشتن بیندیش که از اندیشیدن خود بدین حقیقت واقف می گردی که : اگر نسبت به همگنان و همالان خود - که آنها همشهری و هموطن و هم برزن تو هستند - اگر تو نسبت به آنها از لحاظ تحصیل علم و کمال ، گرفتار نارسائی و نقصی باشی ، قطعا در درون خویش ، احساس رضایت نخواهی کرد ، آنگاه که احساس کنی که علم و دانش آنان بر علم و دانش تو فزونی دارد و مقام علمی آنها از مقام علمی تو ، برتر و والاتر است ؛ مسلما رنجیده و آزرده می شوی . با اینکه تو و آنها در زیر یک آسمان و در دنیای پست و فرومایه ای به سر می برید ، آن دنیا و زندگانی کم ارزشی که قریبا از دست رفته و نابود خواهد گشت ، و ممکن است تو نسبت به نقص خود - از ناحیه دیگران - جز به مقدار کمی از آن توجه نداشته باشی . اگر تو فردی عاقل و خردمند باشی باید از تو پرسید که چگونه احساس رضامندی می کنی که فردای قیامت در منزلگاه ابدی - آنگاه که افراد برجسته و پدیده های والای الهی از قبیل : انبیاء و مرسلین و شهداء و صالحین و علمائی که به درون و ژرفای علم و دانش راه یافته اند و فرشتگان مقرب ، گردهم آیند و منازل و مقامات آنان در چنین خانه و عرصه پایدار ، بر حسب کمالاتی باشد که آنها در همین دنیای فانی و در همان مدت کوتاه و زودگذر فراهم آورده اند - تو در صف النعال و پائین ترین و دوردست ترین مقامات قرارگیری ؟ در حالیکه هم اکنون می توانی که کمالات مذکور را به دست آورده و مساعی خود را ذخیره و توشه ای برای وصول به چنان مقامات قرار دهی . اگر تو با توجه به این حقایق ، به سهل انگاری خویش تن دردهی

و احساس رضایت نمائی و به داشتن چنین مقام و منزلتی فرومایه ، قانع باشی باید بدانی که این حالت ، ناشی از قصور و نارسائی عقل و یا خواب و غفلت و بی خبری تو است که باید از چنین خواب غفلت و بی خبری و لغزشهای بد ، به خداوند متعال پناه برŠ.... این حسرت و تاءسف تو وقتی است که فرضا در روز قیامت از خطرهای بزرگ و شکنجه های آتش دوزخ آن محفوظ بمانی ؛ ولی از کجا می پنداری که از اینگونه مهلکه ها - در چنان روز بلاخیزی - در امان هستی ؟ پیش از این متوجه شدی که تحصیل اکثر این علوم و دانشها الزامی بوده و به سر حد وجوب عینی و یا کفائی می رسند ، و نیز آگاه گشتی که هرگاه دیگران در مورد واجب کفائی به مقدار کافی و به اندازه ای که نیاز محیط را تاءمین کند بدان قیام ننمایند ، همگی افراد چنین محیطی - به خاطر ترک این امر واجب - گناهکار محسوب می گردند . بنابراین واجب کفائی از این دیدگاه ، همسان و هموزن با واجب عینی ، دارای ضرورت اجراء خواهد بود . باید یادآور شد که در دوره معاصر و بلکه در اکثر دوره ها ، افرادی که در اداء واجب و تکالیف الزامی ، امثال تحصیل علوم دینی بپاخیزند و مقام و مرتبتی را که مورد رضای الهی باشد - به ویژه در رابطه با تحصیل فقه - به دست آورند ، بسیار کمیاب هستند . چنانچه ما تحصیل فقه را واجب و الزامی بدانیم ، لااقل واجب کفائی است . و دست کم ، اداء چنین امر واجبی مقتضی است که در هر منطقه و هر محیطی ، یک فرد ، به این وظیفه - در حد رفع نیاز آن محیط - قیام کند . و اداء چنین وظیفه ای ایجاب می نماید که عده زیادی فقیه در اقطار مختلف گیتی به وجود آیند ؛ راستی کسی در این دوران ، چنین شرائط و اوضاعی ، تحقق یافته و می یابند (که مردم سراسر جهان از وجود فقهاء بهره مند بوده و باشند ؟) . علاوه بر آنکه تحصیل فقه ، دارای وجوب و ضرورت است ، تحصیل و فراهم آوردن لوازم و مقدمات آن از قبیل : تحصیل علوم پایه علوم شرعی و کتبی که این علوم بر آنها مبتنی است ، مانند حدیث و امثال آن و نیز تصحیح و ضبط این احادیث و کتب ، واجب و ضروری می باشد ؛ در حالیکه هیچیک از اینگونه اقدامات در زمان حاضر : (عصر مؤ لف) به چشم نمی خورد . علیهذا تقاعد و خانه نشینی و کسالت و تن آسانی و سرگرمی های غیرعلمی و شانه خالی کردن از زیر با...تحصیل فقه و اشتغالات دیگر علمی ، و یا شانه خالی کردن از اشتغالاتی که باید در زمینه علوم پایه فقه انجام گیرد از بزرگترین گناهان محسوب می شود ؛ اگرچه اینگونه تقاعد و خانه نشینی به عبادت - اعم از دعاء و قرائت قرآن کریم - صرف گردد ، (در عین حال چنین عبادتی که او را از انجام وظیفه شرعی و ضروری بازمی دارد به عنوان فرار از تکلیف و ارتکاب گناه به شمار می آید) . بنابراین به چه دلیل می توان گفت که یک فرد خانه نشین که بدینسان از اشتغال به علوم دینی شانه خالی می کند - بر فرض آنکه اوقات خود را صرف عبادت کرده و با چنین اهتمام ناچیز و فرومایه ای ، قانع و راضی ، و از ارتقاء به مقامات و منازل افراد والامقام ، محروم است - از مصائب هول انگیز و دهشت زای روز رستاخیز در امان می باشد . ثالثا چنین فرض کن که از هول و هراسهای قیامت در امان هستی ؛ ولی این نکته را فراموش مکن که امتیاز تو از سایر جانوران دیگر به خاطر همین قوه عاقله و نیروی خرد تو است ، نیروئی که خداوند متعال به وسیله آن ، ترا از میان همه حیوانات و جانوران ، ممتاز و مشخص ساخته و آنرا به ویژه در اختیار تو قرار داده است . همین قوه و نیرو است که می تواند ترا در بازیافتن درست از نادرست ، یاری دهد ، و برای تو امکاناتی فراهم آورد که در همین دنیا ، دانشهای سودمند به امر دنیا و آخرت خویش را فراگیری . لذا اگر تو این نیرو را در همان جهاتی - که این نیرو به خاطر همان جهات آفریده شده است - بکار نگیری و خویشتن را در لابلای عوامل شخصیت سوز و انسانیت برانداز از قبیل حرص به خور و خواب و نوش ، و اعمالی امثال آنها سرگرم سازی ، اعمالی که تو با سایر حیوانات - حتی با کرمها و خیزدوکها و حشرات در چنان اعمالی ، شریک و همسان هستی ؛ زیرا کرمها و حشرات نیز به مانند تو می خوابند و می خورند و می نوشند و آذوقه فراهم می آورند و از راه اعمال غریزه جنسی به تولید نسل می پردازند . (با وجود اینکه میان تو و این پدیده های پست از نقطه نظرهای مذکور ، تفاوتی وجود ندارد) معهذا می توانی از طریق بکارگرفتن نیروی عقل و تمرین و ورزش آن به وسیله تحصیل علم ، و عمل بر طبق موازین آن ، در رده فرشتگان و یا در مقام و پایه ای شکوهمندتر از آنها قرارگیری . چنانچه از این قوه و نیروی عالی بهره گیری نکنی ، و این نیرو را با ترک

تحصیل علم ، عاطل و باطل سازی ، و به خور و خواب و شکم و دامن بپردازی ، این کار تو عین زیان و ضرر آشکاری است (که هیچ زیانی را نمی توان با آن برابر دانست) . برادران و دوستان من - که امیدوارم خداوند متعال ما و شما را از خواب غفلت و بی خبری ، بیدار سازد - به هوش باشید ، و مهلت عمر و روزگار محدود زندگانی خویش را مغتنم شمرده ، و گذشته تباه گشته خود را - پیش از دست دادن امکانات و گذشت آنات - تدارک و تلافی و جبران کنید ، و سعادت از دست رفته خود را بازیابید . جای بسی تاءسف است برای کسی که گذشته از دست رفته و ندامت محنت زای دائمی را از پیش جبران نمی کند . امیدوارم خداوند متعال همه ما را از بسترهای سکوت و سکون و آرامگاههای طبیعت و جبلت و غفلت ، هشیار و بیدار سازد و به ما توفیق دهد تا بازپس مانده عمر و ایام چنین مهلت کوتاهی را در طریق تحصیل علوم دینی مصروف سازیم . خداوند متعال جایگاه همگی ما را در خانه کرامت و در مراتبی والا و بر اوج منازل شرف قرار دهد ؛ چون او کریم ترین بزرگواران و با بخشش ترین بخشایش گران است . این رساله را تا همینجا به پایان می بریم (و به خاطر توفیق در نگارش آن و نیز در برابر نعمتهای بزرگ الهی) ، خداوند متعال را سپاسگزاریم ، و بر خاتم رسالت و آخرین فرستادگان و نیز بر خاندان او (علیهم السلام) - که همگی دارای مقام عصمت و عدالت هستند - درود و تحیات خویش را تقدیم می داریم ، و از گناهان خود از پیشگاهش آمرزش می جوئیم چراکه او آمرزنده مهربان است . مؤ لف این رساله : زین الدین علی بن احمد شامی عاملی - که نیازمند عفو و مرحمت الهی است - در روز پنجشنبه بیستم ربیع الاول سال نهصد و پنجاه و چهار (هجری قمری) ، از نگارش آن فراغت یافت . مترجم این رساله : سید محمد باقر ابن سید محمد ابن سید محمد باقر ابن سید ابراهیم ابن سید محمد ابن سید شریف حسینی حجتی طبرستانی بارفروشی (بابلی) ملامحلی ، مسوده ترجمه را در ساعت دوازده شب چهارشنبه ، نوزدهم ربیع الاول سال یکهزار و چهارصد هجری قمری به پایان برده ، و نگارش مبیضه آن را در ساعت شش بعد از ظهر روز شنبه ، پنجم جمادی الاولی - همزمان با زادروز حضرت زینب کبری (سلام الله علیها) - به سال یکهزار و چهارصد هجری قمری ، مطابق دوم فروردین یکهزار و سیصد و پنجاه و نه هجری شمسی در تهران به انجام رسانده است . ضمن سپاس الهی و تقدیم درود و تحیات بر پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) و خاندان بزرگوار او (علیهم السلام) ، از خداوند متعال می خواهم که این بنده گناهکار را مشمول الطاف خویش قرار داده و این خدمت ناچیز را به عنوان اندک توشه ای برای این تهیدست در روز قیامت محسوب فرماید .

پیوست ترجمه کتاب منیة المرید در : آداب سکنی و اقامت در مدارس (۵۷۱)

مقدمه

چون محصلان - اعم از مبتدی و یا دانشجویان مقطع نهائی - غالبا در مدارس بسر می برند و در معظم ساعات شبانه روزی در مدرسه ها اقامت دارند ، آداب و آئینهای برای سکنی و اقامت آنان در مدارس مقرر است که این آداب ، طی یازده نوع ، گزارش می شود :

۱- انتخاب مدارس با توجه به حال و هدف بنیانگذاران و وقف کنندگان آنها

محصل و شاگرد باید به گزین بوده ، و تا حدودی که امکانات اجازه می دهد سعی کند برای اقامت و سکنای خود ، مدرسه ای را انتخاب نماید که واقف و بنیانگذار آن دارای تقوی و پرهیزکاری فزونتری از دیگران بوده ، و از بدیها و بدعتها و نوپردازیهای سخیف و اهداف نادرست ، دورتر و بیگانه تر باشد ؛ (یعنی دستش به ظلم و تجاوز از حدود الهی آلوده نباشد) . بنابراین باید محصل ، مدرسه ای را برای سکنای خویش جویا باشد و در پی یافتن محلی برای اقامت خویش برآید که آن محل یعنی مدرسه در

جهت و هدف مطلوب و مرضی خداوند متعال تاءسیس شده و از رهگذر جریانی خداپسندانه - که به منظور بنیانگذاری یک مؤ سسه علمی و دینی - بر سر پا گشته ، و شهریه و مقرری و هزینه های جاری آن نیز از مال حلال و پاکیزه ای تاءمین شده باشد ، و باید در این جهات ، اطمینان نسبی در او به هم رسد تا محل و مدرسه ای را که واجد این جهات است برای اقامت خویش انتخاب کند ؛ زیرا نیاز به حزم و احتیاط و دوراندیشی و احتیاج به ملاحظات دینی در امر مسکن ، همانند نیاز به احتیاط و دقت در امر خوراک و پوشاک و امثال آن ، از اهمیت خاصی برخوردار است . اجتناب از مدارسی که بنیانگذارانشان ناشناخته و یا فاقد تقوی به نظر میرسند : محصل و دانشجو (و حتی مدرس و استاد) باید حتی الامکان از سکنی گزیدن در مدارسی که ملوک و پادشاهان (و اعوان و انصارشان) بناء کرده اند خودداری نمایند ، ملوک و پادشاهان و دولتمردانی که حال و هوای آنان از نظر هدف تاءسیس آن مدارس و غرض آنان از وقف آن مدارس ، کاملا معلوم نیست . بنابراین بهتر آن است که مدرسه ای برای سکنی انتخاب گردد که چنان افرادی آنها را بناء نکرده اند ؛ چون نظر و هدف اینگونه افراد و نیز هزینه هائی که در تاءسیس این مدارس صرف نموده اند دارای وضع مشخص و مطلوبی نیست . و در صورتی که وضع و حال و هدف بنیانگذاران مدارس از نظر مشروعیت و عدم مشروعیت کاملا معلوم باشد ، وظیفه محصل و یا مدرس در چنین صورتی ، واضح و روشن است (و نیازی به توضیح ندارد) ؛ لکن باید یادآور شد که در میان (پادشاهان) و اعوان و انصارشان ، کمتر افرادی به چشم می خورند که دستشان به ظلم و تجاوز آلوده نبوده و اهدافشان خالص و بی شائبه باشد .

۲- ویژگیها و وظائف مدرس و معید : (دستیار) در مدارس

مدرس : مدارسی که از نظر تاءسیس و بنیاد در رابطه با واقف و مدرس آنها دارای وضع مطلوب و مشروعی می باشد باید مدرس آنها نیز از لیاقت و صلاحیت برخوردار باشد . یعنی دارای فضل و ریاست و دیانت و بخردی و مهابت و جلالت و آوازه نیک و عدالت بوده ؛ و نسبت به فضلاء ، علاقه مند ، و در برابر ضعفاء ، دلسوز و مهربان باشد ، و محصلین را از قرب به خویشتن بهره مند ساخته و دانشجویان شاغل و سرگرم به درس را تشویق نموده ، و افراد بازیگوش و یاوه کار و بی بند و بار را از خود براند ، و نسبت به اهل بحث و تحقیق و مذاکره منصف باشد ؛ آری ، مدرس و استاد باید در جهت سود رساندن و افاده و افاضه به شاگردان دارای حس اشتیاق بوده ، و سعی کند از فیض رساندن به دیگران دریغ نورزد و در اداء این وظیفه ، غفلت نکند ، ما قبلا درباره آداب معلم و مدرس ، وظائف اخلاقی و آدابی را که باید در رابطه با شاگردانش رعایت کند مطالب مفصل تری را بازگو نمودیم . معید : اگر لازم است مدرس و معلم دارای معید و دستیاری باشد باید این معید از میان صلحاء فضلاء ، و فضلاء صلحاء انتخاب شود و واجد صبر و تحمل در برابر اخلاق و رفتار ناخوش آیند شاگردان باشد ، و از رهگذر معید بودن به شاگردان سود رسانده و شاگردان نیز بتوانند از او سودمند گردند و نسبت به کار و وظیفه اش حریص و پراشتیاق بوده و در امر تحریص شاگردان به درس و اهتمام به اشتغال آنها در اداء تکالیف درسی ، کوشا و نستوهانه به وظیفه خویش قیام نماید . وظائف مدرس و معلم ساکن در مدرسه : شایسته است مدرسی که در مدرسه سکنی دارد ، خود را زیاده از حد در تیررس دید دیگران قرار ندهد ، و بدون نیاز و ضرورت از محل سکنی و حجره خویش بیرون نیاید ، زیرا زیاده روی در این کار موجب سقوط حرمت و حیثیت ابهت آمیز مدرس در نظر دیگران می گردد ، و به اصطلاح (از چشم) مردم می افتد . مدرس و استاد باید در محیط مدرسه به اقامه نماز به صورت جماعت اهتمام ورزد تا اهل مدرسه از او تاءسی کرده و بدین شیوه و سیره استاد ، انس و عادت برقرار سازند و همواره نماز را به جماعت برگزار نمایند . رعایت برنامه و وقت معین برای جلوس در مدرس ومحل افاضه درس : سزا است که مدرس در تمام روزهای درسی هفته در ساعت و وقت معینی در جایگاه تدریس خود جلوس کند تا گروه شاگردان و علاقه مندان محضرش در چنین وقت مشخصی همواره او را در دسترس خود بیابند ، و شاگردانی که سرگرم مطالعه درس از روی کتب هستند و یا به تصحیح

این کتب اشتغال دارند ، و یا به ضبط مشکلات کتب و لغات و واژه های آن می پردازند ، و یا اختلاف نسخه ها : (نسخه بدل ها) و الفاظ و عباراتی را که به صحت مقرون تر است یادداشت می کنند و در چنین ساعت معین در محل جلوس و مدرس استاد حضور یابند با نظرخواهی از او مطالعات و بررسیهای درسی آنها بر اساس اطمینان و یقین ادامه پیدا کند و کوششهای فکری و تحقیقی آنان ، دچار ضایعه و تباهی نگشته ، و چون بدون استاد احیانا ممکن است شک و تردید در مطالعات آنها راه یابد دل و جان و درون و فکرشان رنج و آزار نبیند و خستگی و بی حالی در روحشان پدید نیاید . وظائف معید و دستیار مدرس نسبت به شاگردان رسمی و غیررسمی : باید معید و دستیار موظف مدرسه در اداء وظیفه خویش ، اهل مدرسه را – چه در ساعت عادی و روزمره و چه در ساعات مشروط و معین – بر غیر اهل مدرسه مقدم دارد ؛ البته در صورتی که اداء این وظیفه مربوط به اموری باشد که اعاده آنها بر وی تکلیف شده و نسبت به او دارای وجوب عینی باشد ؛ در چنین شرائطی باید نخست درسهای اهل مدرسه و شاگردان رسمی را اعاده نماید ؛ چون این وظیفه برای او – تا وقتی که در سمت (معید) کار می کند – تعیین شده است . و نیز چون اداء وظیفه نسبت به شاگردان غیررسمی و کسانی که اهل مدرسه نیستند در حد استحباب و یا وجوب کفائی است لذا باید نخست وظیفه خویش را در مورد اهل مدرسه ایفاء نموده و سپس به اداء تکلیف خود درباره سایرین قیام کند . باید مدرس و یا ناظر مدرسه ، فردی را که به موفقیت و پیشرفت او امیدی هست (به تدریج) در سمت (معید) ، به شاگردان معرفی و اعلام نمایند تا بهره گیری و استعانت از او رو به فزونی گذارده و شرح صدر و ظرفیت گسترده تری در افاده به دیگران در او بارور گردد . و چنانچه فرد دیگری را به عنوان (معید) تعیین نکرده باشند باید از محصلین بخواهند که محفوظات و فراورده های علمی خود را بر چنین فردی عرضه نمایند ، و او نیز آن بخش از مطالبی را – که در طی درس مدرس ، فهمش برای شاگردان مبهم مانده است – بر آنها اعاده کند . به خاطر همین نکته است که چنین فردی را (معید) نامیده اند . اگر واقف مدرسه چنان شرط کند که باید معید – در هر ماه و یا در هر فصل – عرضه کردن محفوظات را از شاگردان بخواهند ، او باید در مورد محصلینی که دارای شایستگی کافی در بحث و تحقیق و مناظره و مناقشه علمی هستند از لحاظ کمیت و مقدار عرضه آنها تخفیف دهد ؛ زیرا جمود بر کمیت نوشته ها ، محصل پویا و اندیشمند را از تدبر و اندیشیدن – که اساس و مبنای تحصیل و علم آموزی است – بازداشته و موجب رکود در تحرک فکری می گردد . اما در مورد افراد مبتدی و تازه کار و نیز درباره محصلینی که در سطح نهائی سرگرم تحصیل هستند برای عرضه معلومات و محصولات علمی ، آن مقداری را از آنها مطالبه نماید که در خور حال و ذهن و هوش آنها است . سائر آداب و مطالب مربوط به روابط مدرس و محصل قبلا در مباحث مناسب خود گزارش شد .

۳– آگاهی از شرائط مدرسه و اهتمام در عمل به آنها

باید شاگرد و یا مدرسی که در مدرسه سکنی و اقامت دارند از شرائط آن آگاهی به دست آورند تا از طریق چنین آگاهی به اداء حق و حقوق مدرسه قیام کرده و این شرائط را عملا رعایت نمایند . ضمنا تذکر این نکته لازم است که بهتر است ، مدرس یا محصل حتی الامکان از دریافت شهریه و مقرری مدرسه خودداری کنند ؛ به ویژه در مورد مدارسی که دارای شرائط سخت و دقیق و سنگین می باشند ؛ چنانکه غالب محصلین دینی در زمان معاصر به این امر مبتلا هستند و از چنین مدارسی شهریه دریافت می کنند (از خداوند متعال درخواست می کنیم که با نعمت خیر و عافیت در سایه احسان و کرم خویش ، ما را از روح قناعت برخوردار ساخته و به ما روحیه کفاف و عفاف مرحمت فرماید) . اما باید یادآور گردید : اگر محصل و مدرس در شرائطی باشند که چنانچه در پی تحصیل معاش و حوائج زندگانی تلاش کنند وقت و فرصت تحقیق و تحصیل علمی آنها ضایع گردد و چنان تلاش و فعالیتهای مادی ، آنانرا از اشتغال کامل در تحصیل و تدریس بازدارد ، و یا آنکه دارای حرفه و شغل دیگری نیستند که از مجرای آن ، حوائج زندگانی مادی خود و خانواده خویش را تاءمین کنند ، دریافت شهریه و مقرری مدرسه – برای تاءمین معاش – در

چنین صورتی بلامانع است . البته باید هدف آنها چنان باشد که در تعلیم و یا تعلم و به عبارت دیگر : در بهره رساندن به دیگران از نظر علمی ، و نیز در بهره گیریهای علمی ، فارغ البال بوده و گرفتار دل مشغولی مسائل دیگری نباشد . لکن باید سعی کنند که به تمام شرائط مدرسه عمل کرده و بدان سخت اهتمام ورزند . باید مدرس و محصل رفتار و فعالیتهای خود را - در جهت اداء وظیفه نسبت به شرائط مدرسه - تحت محاسبه قرار داده و به اصطلاح در رابطه با شرائط مدرسه (به محاسبه نفس) خود برخیزند ، و در خویشتن مطالعه کنند که آیا به این شرائط پای بند هستند و به آنها عمل می کنند یا نه ؟ بنابراین اگر اداء شرائط مدرسه از آنها مطالبه شود و یا در این رابطه مورد بازخواست قرار گیرند و یا به خاطر کوتاهی و سهل انگاری در عمل به شرائط و تکالیف واجب مدرسه ، هدف سرزنش واقع شوند نباید در خویشتن فرو رفته و نگران و آزرده خاطر گردند ، بلکه باید چنین پیش آمد و هشدار را به عنوان نعمتی از جانب خداوند متعال برشمرده ، و به خاطر چنین تنبیهی ، خدای خویش را سپاسگزار باشند ؛ زیرا خداوند متعال به مدد فردی هشداردهنده و بیدارگر ، به آنان توفیقی ارزانی داشته که آنها را در قیام به تکالیف و شرائط مدرسه یاری داده است . نتیجه و بازده چنین تنبیهی ، عبارت از رهائی از جرم و گناه می باشد ، (جرم و گناهی که ثمره تقصیر و اهمال در عمل نسبت به شرائط مدرسه بوده که چنان فرد بیدارگری از استمرار و تداوم این گناه و تخلف پیش گیری کرده است) . یک فرد عاقل و هوشیار ، عبارت از کسی است که دارای همتی عالی و برخوردار از جان و روحی واقع بین بوده ، و در برابر هشدارها و تنبیه و انتقاد بجا و به مورد ، هیچگونه آزردگی خاطر و دلسردی به خود راه ندهد .

۴- وظائف محصلین غیررسمی نسبت به دروس و شاگردان رسمی مدرسه

اگر واقف مدرسه ، سکنای در آن را فقط به (مرتبین) یعنی افراد حقوق بگیر و رسمی ، منحصر کرده باشد نباید افراد غیررسمی و غیر موقوف علیهم در آنجا سکنی اختیار کنند . لذا سکنای افراد غیررسمی در چنین مدرسه ای یک عمل غاصبانه و عاصیانه محسوب می شود ؛ ولی اگر وقف مدرسه ، منحصر به افراد رسمی و مرتبین نباشد ، سکنای افراد غیررسمی در آنجا - در صورتی که واجد اهلیت اقامت در مدرسه باشند - بلامانع خواهد بود . اگر فرد و یا افراد غیررسمی در مدرسه ای که منحصرا برای اقامت افراد رسمی وقف نشده است سکنی گزینند باید به اهل مدرسه و ساکنان رسمی آن احترام گذاشته ، و آنانرا در استفاده از لوازم و تشکیلات دیگر مدرسه بر خویشتن مقدم دارند ، و در جلسات درس مدرسه حضور به هم رسانند ؛ زیرا شرکت در درس و مسئله علم آموزی ، مهمترین شعاری است که می توان گفت : هدف اساسی تاءسیس و بنیانگذاری مدرسه می باشد ؛ چون جلسه درس با قرائت قرآن و دعای به واقف و تجمع و تشکل افراد در مجلس ذکر و مذاکره علمی همراه می باشد . اگر فردی که در مدرسه سکنی دارد و در آن بسر می برد در جلسات درس آن حضور بهم نرساند و مجالس درس آنرا بکلی نادیده انگارد ، در واقع آن هدفی را نادیده انگاشته که بر اساس آن ، مدرسه وقف و تاءسیس شده است ، آنهم مدرسه ای که خود در آن بسر می برد . و این بی اعتنائی به جلسات درس و عدم شرکت در آن ظاهرا به هیچوجه با هدف و مقصود واقف و مؤ سس مدرسه سازگاری ندارد . در صورتی که نخواهد در جلسه درس حضور یابد باید هنگام دائر شدن درس ، در خارج از مدرسه بسر برد ؛ زیرا در صورتی که در مدرسه حضور داشته باشد و بدون داشتن عذر موجه با اهل مدرسه در درسشان اشتراک مساعی نکند و در جلسه درس آنها حضور بهم نرساند و با آنان همنشین نگردد ، این عدم مشارکت به عنوان اسائه ادب و تکبر نسبت به اهل مدرسه و بی نیاز وانمود ساختن خویش از فوائد تجمع و تشکل شاگردان و بی باکی و بی بند و باری نسبت به جمع و گروه آنان تلقی می شود . اگر در مدرسه حضور داشته باشد ؛ لکن در درس شرکت ننمایند نباید در حال گردهم آئی اهل مدرسه در جلسه درس - جز برای انجام کارهای ضروری - از حجره و اتاق خود بیرون آید و یا به رفت و آمد بپردازد . او نباید کسی را به طرف خود دعوت کند و یا فردی را از اتاقش به بیرون فراخواند . او نباید همزمان با انعقاد جلسه درس ، در مدرسه راه برود ، و صدای خود را برای قرائت

درس و یا تکرار و مباحثه و مـذاکره آن بیش از انـدازه بلنـد سازد . و درها را تواءم با سـر و صـدا نبندد و نگشاید . و بالاخره باید از ارتکـاب اینگـونه کارهـا - که به عنـوان اسـائه ادب و جهـالت و حمـاقت و نـابخردی نسـبت به اهـل مـدرسه تلقی می شـود - جـدا خودداری کند . من به چشم خود دیده ام : یکی از علماء و دانشـمندانی که در سـمت قاضی شخصیت های صالح و برجسته ، انجام وظیفه می نمود محصـل و دانشـجوئی را که همزمان با اشـتغال شاگردان به درسـشان ، در مـدرسه راه می رفت سـخت مورد انتقاد و سرزنش قرار داده و از کـار او بـا خشونت نهی کرد ؛ بـا اینکه این محصـل ، سـرگرم تیمـار و پرسـتاری بیمـاری بود که آن بیمار در محلی نزدیک به جایگاه تـدریس بسـرمی برد ، و این محصل به منظور رسـیدگی و تاءمین حوائـج این بیمار ، ناگزیر به رفت و آمد بود .

۵ - ترک معاشرت بی ثمر با همگنان و اهتمام به اداء وظائف مربوط به اهداف مدرسه

محصـلی کـه در مـدرسه اقـامت دارد بایـد خویشـتن را به مصـاحبت و معاشـرت هـای بی ثمر ، بـا دیگران سـرگرم نسـازد و وقت و فرصـتهای گرانبهای خود را در اختیار چنین بطالت و سـرگرمی های بی فائـده قرار ندهـد . و در دلش رضایت ندهد که در کوچه و راه عبور و مرور ، جا خوش کند ؟ بلکه باید از رهگذر ترک هرگونه معاشرتهای بی فائده ، به کار و تحصیلات خویش روی آورده و در جهت تحقق بخشیدن آرمان و اهداف مربوط به بناء و تاءسیس مدرسه بکوشد ؛ زیرا عشرت بارگی و اعتیاد به مصاحبتهای بی ثمر ، حـال و مـآل و فرصت های دور و نزدیک عمر آدمی و شـرائط و اوضاع موجود و آینـده انسان را تباه می سازد . یک محصـل عاقل و هشـیار باید مدرسه را به صورت منزلی در نظر گیرد که باید در طی اقامت خویش در آن ، نیازهای اساسـی خود را برآورده سـاخته و از آن برای تحصـیل علـم بهره برداری کنـد ، و پس از رفع نیـاز علمی ، آنجـا را ترک گویـد و از آن بکوچـد . لکن اگر محصل باکسـی مصاحبت و معاشـرت کنـد که از رهگـذر آن ، او را بر تحصـیل اهـداف و مقاصد دینی و علمی و تکمیل بهره های معنویش یاری دهد ، و در او جنبش و تحرک و نشاطی در جهت ازدیاد معلوماتش بارور سازد ، و رنج و افسـردگی خاطر را از جان و روحش بسترد ، و چنین معاشـری آنچنان از دین و امانت و مکارم اخلاق برخوردار باشد که بتوان به مصاحبتش اطمینان کرد ، در چنین شـرایطی همنشـینی و معاشرت با او مانعی ندارد ؛ بلکه چنین معاشرت و مصاحبتی پربرکت ، مطلوب و پسندیده است ؛ البته به شرط آنکه چنین یار و رفیق و همدم محصل با هدفی الهی نسبت به او خیرخواه و دلسوز بوده و گرفتار هوس و بازیگوشی و بطالت گرائی نباشـد . محصل بایـد در هر شـرائط از نظر علمی و در جهت اسـتفاده و علم آموزی ، حریص وپراشتیاق باشـد : اگر سـکنی و اقـامت محصـل در مـدرسه و مصـاحبت او بـا فضـلاء و تکرار سـماع درس ، طولانی گردد و ملاحظه کنـد که دیگران بیش از او در اندوختن ذخائر علمی موفق هسـتند ؛ ولی او از چنین پیشرفت و پس انداز جالب ، محروم می باشد علیرغم چنین وضع نامطلوبی باید همتش را والا نگاهداشته و حمیت و غیرت تحصیلی خود را از دست ندهد . او باید از خود بخواهد و خویشتن را وادارد که هر روز به اسـتفاده معلومات جدیدی دست یازد ، و با خود در کمیت و کیفیت فراورده های علمی اش به محاسـبه برخیزد ، و سـعی کند که از کوششهای تحصیلی بازنایستد تا دریافت شهریه و مقرری مدرسه بر او حلال و روا بوده و استفاده از آن برای وی مشروع باشد .

۶- رعایت حقوق اهل مدرسه و عفو و گذشت از بدیهای آنها

بایـد محصـل ، خود را موظف بدانـد که بـا سـلام گرم و صـمیمانه خود ، دیگران را محفوظ ساخته و نسـبت به آنها اظهار محبت و احترام نمایـد ، و حق جوار و همسـایگی و مصـاحبت و اخوت دینی و حرفه ای را در مورد آنها کاملا رعایت و اداء کنـد ؛ زیرا همه آنهـا را می توان حاملاـن علم و اهل دانش و طالبان علم نامیـد ، از آنجهت که رگه های مشترکی ، میان آنها پیونـد و خویشاونـدی معنوی برقرار می سازد . بایـد محصل در برابر تقصـیر و اهمال کاریهای همگنان (از لحاظ آنکه به او چنـدان محبت نمی ورزند و یا

احترام شایسته ای درباره او معمول نمی دارند) راه عفو و اغماض را در پیش گرفته ، و از لغزشهای آنها چشم پوشی کرده ، و در صدد برآید که عیب آنها را بپوشاند ، و از نیکوکارانش سپاسگزاری کند ، و از کسانی که به او بدی نمودند درگذرد . اگر قلب و درون محصلی - به علت سوء رفتار همجواران ، و حالات زشت و گزنده آنان - دچار نگرانی و ناامنی و ناآرامی گردد و موجب شود که استقرار روانیش را از دست دهد باید از چنین مدرسه و اهل آن بکوچد ، و با سکنی گزیدن در مدرسه ای دیگر ، موفق به اعاده استقرار نفسانی خویش گردد . و آنگاه که چنین استقرار و آرامشی در مدرسه جدید برای او فراهم آمد نباید بی جهت و بدون نیاز و ضرورت از آن مدرسه منتقل گردد ؛ زیرا اینگونه انتقال و جابجا شدن شاگرد از مدرسه ای به مدرسه دیگر ، برای افراد مبتدی جدا مکروه و زشت و زیانبار می باشد . نوع دیگری از انتقال و جابجا شدن در رابطه با کار محصل وجود دارد که دارای کراهت فزونتر و شدیدتری است ، و آن این است که بی جهت (و پی در پی) از کتابی به کتاب دیگر جابجا شود . قبلا راجع به مضرت و زیانبار بودن اینگونه انتقال سخن گفتیم که نمایانگر دلسردی و آزردگی خاطر و تنفر و بازیگوشی و بی بند و باری و ناکامی محصل می باشد و چنین اوضاع نابسامان ثمره چنین جابجائی است .

۷- باید قبل از سکنای در مدرسه و انتخاب اتاق ، همسایگان را ارزیابی کرد

محصل باید - در حد امکان و توانائی خود - ، صالح ترین و پرکارترین و کوشاترین و نیک طبع ترین و آبرومندترین حجره و یا غرفه بپردازد تا همسایه و مجاور او با او در جهت رسیدن به اهداف عالیه علمی و معنوی همیاری کرده و بدو مدد رساند . در مثل ها آمده است : (((الجار قبل الدار . و الرفیق قبل الطریق . و الطباع سراقة . و من داءب الجنس ، التشبه بالجنس) . همسایه را قبل از انتخاب خانه در نظر گیر ، و قبل از پیمودن راه سفر ، یار و رفیقی برای خویش برگیر . طبع و سرشت آدمی ربایندہ طبع دیگران است . و هر جنسی را عادت بر آن است که همانند هم جنس خود گردد . باید یادآور شد که انتخاب اتاقهای طبقات فوقانی برای سکنای کسانی که از نیرو و توانائی کافی برای پیمودن و بالا رفتن از پله ها برخوردارند ، کار مناسب تر و شایسته تری است ، و چنین اتاقها برای تجمع خاطر و تمرکز فکر و حواس آدمی سازگارتر می باشد . البته نباید فراموش کند که علاوه بر این باید همجواران او در طبقات فوقانی ، افرادی صالح و لایق باشند . قبلا (در این کتاب) یادآور شدیم که خطیب بغدادی می گفت : (غرفه ها ، یعنی اتاقهای طبقات فوقانی برای حفظ و ایمنی از تشتت خاطر ، و یا حفظ کردن مطالب علمی ، جای مناسب تری است) . اما افراد ضعیف و ناتوان ، و یا کسانی که متهم هستند ، و نیز کسانی که مردم در فتوی و اشتغالات علمی به آنها مراجعه می کنند ، سکنی و اقامت آنها در طبقه پائین مناسب تر و شایسته تر است . صعود از پله ها و نردبانهائی که به در ورودی مدرسه و یا دهلیز و دالان آن نزدیک است در خور افرادی است که مورد اعتماد و خوش نام می باشند . اما پله های داخل مدرسه - که اهل مدرسه ناگزیرند برای پیمودن و بالارفتن از آن ، از حیاط مدرسه عبور کنند - مناسب افراد ناشناخته و متهم و بدنام است . کسانی که شایسته سکنی و بیتوته در مدارس نیستند : بهتر است محصل خوش سیما و زیباچهره و نیز افراد خردسالی که سرپرست و مراقبی هشیار بر آنها گمارده نشده است در مدرسه سکنی اختیار نکرده و در آن بیتوته نکنند . و نیز (دانشجویان و محصلین از طائفه) نسوان ، بهتر است از سکنای در جایهائی که مردها از کنار در آنها عبور و رفت و آمد می کنند و یا اقامت در محلی که دارای پنجره و روزنه ای مشرف بر حیاط مدرسه می باشد خودداری نمایند . محصلی که در مدرسه اقامت دارد نباید وارد اتاق کسی گردد که مشکوک و یا بدنام و یا متهم به ضعف دینی می باشد . و نیز شایسته است کسی بر او وارد نشود که اهل مدرسه از او بدشان می آید ، و یا بدیهای ساکنان مدرسه را بر سر زبانها می اندازند ، و یا به ضرر آنها نمامی و سخن چینی می کند ، و یا اهل مدرسه را با هم درگیر می سازد ، و یا آنانرا از تحصیل و اشتغالات منصرف ساخته و موجب بیگانگی آنان با علم می گردد . باری ، محصل نباید در محیط مدرسه ، جز با اهل مدرسه ، با هیچ فرد و یا قشر دیگری معاشرت و شدآمد کند .

۸ – آداب ورود و خروج و راه رفتن و بالا رفتن و پائین آمدن در مدرسه

اگر محل سکنای محصل (و یا ورود به حجره و اتاقش) در مسجد و یا محل اجتماع و گردهم آئی مردم و یا شاگردان قرار داشته باشد ، و او هم ناگزیر باشد برای ورود به اتاق خویش از روی حصیر و فرش مدرس و محل انعقاد درس عبور کند ، باید هنگام بالا رفتن در سوی اتاق خویش از افتادن کفشهایش جلوگیری کند و پاافزار و کفش خود را وارونه در جهت قبله و یا در پیش روی مردم قرار ندهد ، و نیز جامه و لباسش را در جهت قبله و در برابر دید مردم ننهد و نیاویزد ؛ بلکه باید پس از تکاندن کفش از گل و گرد و غبار آنها آن ها را از بیرون بر روی هم قرار دهد و آنها را پرت نکند ؛ و این کفشها را در محلی که احتمالا مردم در آنجا هستند و یا طبق معمول از آنجا می گذرند – از قبیل ایوان و پیشخوان اتاق خود – نگذارد ؛ بلکه پس از درآوردن آنها از پاهایش در قسمت پائین وسط پیشخوان بر زمین نهد . او نباید کفشهایش را طوری زیر حصیر مسجد قرار دهد که موجب شکستگی و از هم دریدن تار و پود آن گردد . اگر محل سکنای محصل در طبقه فوقانی باشد باید در اتاق خویش آهسته راه برود ، و آهسته بر روی کف اتاق به پشت و پهلو افتد ، و اشیاء سنگین را آهسته بر زمین نهد تا ساکنان طبقه تحتانی را نیازارد . اگر دو محصل از ساکنان طبقه فوقانی و یا اشخاصی دیگر ، در پله بالائی در موقع فرود آمدن به هم برسند باید محصل و یا شخص کم سال تر ، قبل از بزرگ سال تر از پله ها فرود آیند . ادب و نزاکت اقتضاء می کند بطور کلی آنکه دنبال تر قرار دارد با درنگ و تاءمل و آهسته آهسته از پله ها پائین آید و در فرود آمدن از پله ها – تا وقتی کسی که جلوتر است به آخرین پله زیرین نرسد – شتاب نگیرد ؛ بلکه صبر کند تا او از پله ها فرود آید و پس از او فرود آمدن خود را آغاز نماید . ولی رعایت این نکته – در صورتی که فرد بزرگ سال تر به دنبال کم سال تر فرود می آید – از ضرورت فزونتری برخوردار است . ولی چنانچه دو و یا چند نفر در پله پائین ، برای بالا رفتن به هم برسند باید کم سال تر به دنبال بزرگ سال تر ، این پله ها را طی کند تا آنکه بزرگ سال تر – قبل از او – از پله ها صعود نماید .

۹– باید از نشستن و راه رفتن در جای های نامناسب خودداری کرد

محصل نباید بطور عموم و به ویژه به هنگام درس ، دم در مدرسه و یا مدرس را به عنوان محل جلوس خویش اتخاذ کرده و در آنجا بنشیند ؛ بلکه حتی الامکان باید از جلوس در کنار در مدرسه خودداری نماید ، مگر آنگاه که ضرورت و نیاز و یا تنگی نفس و خفگی سینه ، او را ناگزیر سازد که در چنین جایگاهی نامناسب بنشیند . او نباید در دهلیز و دالانی – که به منظور گذرگاه و راه ورود به مدرسه تعبیه شده است – جلوس نماید . در طی اخبار ، از جلوس در معابر و گذرگاههای مردم نهی شده است ؛ دهلیز مدرسه نیز به عنوان گذرگاه عمومی و معبر و یا چیزی به منزله و مفهوم آن تلقی می گردد . به ویژه اگر جلوس کننده کسی باشد که دیگران نسبت به او در خویشتن احساس شرم و حیاء نموده و یا از کسانی باشد که بدنام و مورد تهمت است و یا او را به بازی و شوخی می گیرند ، (که جلوس اینگونه اشخاص در چنین محلی به هیچوجه روا نیست) . علاوه بر این ، غالبا محصلین و طلاب ، همراه با خوراک (و لباس حمام) و لوازم ضروری دیگری که از بیرون با خود آورده اند از این دهلیز عبور کنند و از فردی که در چنین محلی نشسته است شرم و حیاء می نمایند و دچار خجلت زدگی می گردند و یا ناگزیر می شوند به فرد فرد اشخاصی که در این دهلیز نشسته اند تک تک سلام کنند . علاوه بر همه این عوارض ، اگر زنانیکه وابسته و فامیل و مربوط به اهل مدرسه هستند بخواهند از گذرگاه عبور نمایند ، جلوس افراد در این رهگذر برای طلاب وابسته به این زنها دشوار و گران تمام می شود و موجب آزار و شکنجه روحی آنان می گردد . اضافه بر تمام این نتائج سوء ، باید چنین جلوسی را به عنوان نداشتن حس تصون و فقدان حیثیت و آبرو و بطالت و یاوه کاری برشمرد . محصل نباید بدون ضرورت و باری که به هر جهت و عدم نیاز به استراحت و یا به

ورزش و یـا بـدون آنکه در انتظار کسـی باشـد ، در صـحن و حیاط مـدرسه راه برود ، و از ورود و خروج مکرر خویش در مدرسـه بکاهد . او موظف است به هر کسـی که بر در مدرسه ایستاده است سلام و تحیت خود را تقدیم نماید . محصل و دانشجو نباید – به گـاه ازدحـام مردم – جز به حکم ضـرورت ، وارد دسـتشوئی خـانه و محـل وضـوء و تـوالت عمـومی گردد ؛ چـون ورود او به چنین جایگاهی در چنان هنگام ، نمایانگر ترک حفظ و صـیانت حیثیت و حاکی از بی بند و باری است . لذا او باید مقداری درنگ نماید و درب آنرا – در صورتیکه بسـته باشـد – سه بار آهسـته بکوبـد ؛ وقتی مطمئن شـد که کسـی در آنجا نیست آنرا بگشایـد . نباید از سنگ و کلوخ دیوار باری (استنجاء) استفاده کند ، و دست آلوده به نجاست را بر روی دیوار بکشد .

۱۰– تجنب و خودداری از پاره ای اعمال مباح در مدرسه

نباید محصل به هنگام عبور و مرور در صـحن و حیاط مدرسه ، به اتاق کسـی که از لای شـکاف در و یا از روزنه های دیگری نگاه کند . و در صورتی که درهای اتاق باز باشد به درون آن ننگرد . و اگر بر او سـلام کردند و یا او بر اهل حجره سـلام نمود ، سلام و یا جواب سـلام را عابرانه و در حال گـذر برگزار کنـد ، بـدون آنکه به درون حجره چشم بـدوزد . و نیز نباید به طاقها و ایوانها – به ویژه وقتی که زنها در آنها بسر می برند – زیاد اشاره نماید . او نباید صدای خود را برای تکرار درس و یا به منظور اینکه شخصی را به سوی خود فرا خواند و یا برای بحث و مذاکره ، به صورت فریاد ، بلند سازد ؛ چون سر و صدای او موجب تشویش و تشتت خاطر و تفتت افکـار اطرافیان می گردد . بلکه بایـد در هر مورد و هر موقع و به ویژه به هنگام حضور نمازگزاران در مسـجد ، و اهل درس در مدرس ، از صدای آهسته برای تاءمین منظور خود استفاده کند و کفش چوبین خود را با شدت به زمین نساید و نکوبد ، و در را با خشونت نبنـدد ، و ورود و خروج خود را به گونه ای آزاردهنده برگزار نکند ؛ و در مدرسه را به سـختی – در صورت عدم نیاز و ضرورت – به هم نکوبـد ، و از طبقه پـائین ، کسـی را که در طبقه فوقـانی است صـدا نزنـد ؛ بلکه صـدای خود را در حـد نیاز تنظیم کرده و با حفظ تعادل صـدایش ، او را از پائین بخوابـد . اگر اتاق و مدرسه از طریق در و یا پنجره فراسوی راه عبور و مرور مردم باز باشـد بایـد در صورتیکه ضـرورتی در کار نباشـد از برهنه بودن طولانی سر و تن خویش خودداری نمایـد . برحذر بودن محصل از عادات و کارهای زشت : محصل بایـد از کارهائی که اخلاقا نقص و عیب تلقی می شود برحـذر باشـد ، از قبیل خوردن در حال راه رفتن ، سخن هزل و بیهوده ، کشیدن کفش بر روی زمین ، افراط در خمیازه ، به پشت یا به پهلو افتادن در میان جمع ، قهقهه و خنده های بلند . ضمنا محصل نباید بی جهت و بدون ضرورت ، روی پشت بام مدرسه – که مشرف بر جاهای دیگر است – برود .

۱۱– نکاتی ظریف درباره آداب مربوط به جلسه درس

محصل بایـد – قبل از حضور به هم رسانـدن معلم و مدرس در مدرس و مجلس درس – در آنجا حضور یابد ، و شـرکت در جلسـه درس اسـتاد را تا پس از جلوس او و جلوس شاگردان دیگر ، به تاءخیر نیـندازد که در نتیجه ، همه را ناگزیر سازد که طبق معمول و به حکم وظیفه ، از جای خود برخاسـته و در اثناء کار به سـلام او پاسخ گویند . علاوه ، ممکن است احیانا کسی در میان جمع باشد که از برخاسـتن و جواب سـلام معـذور باشد و این شاگرد تازه از راه رسـیده حالت ناخوش آیندی را در قلب احساس کند و ضـمنا نداند که عذر این شخص چیست . پیشینیان گفته اند : (ادب و نزاکت اقتضاء می کند که محصلین و طلاب در انتظار استاد بسر برند نه آنکه او در انتظارشـان بمانـد) . محصـل بایـد برای حضور در دروس ، موازین ادب و نزاکت را در رابطه بـا پوشـاک و جنبه های ظـاهر و برونی خویش رعـایت کنـد ، به این معنی که با بهترین هیئت و زیبنـده ترین وضع و نظیف ترین جامه و تن پوش و بـدن در جلسه درس حضور یابد . ابوعمر ، معروف به (شـیخ بن صـلاح) ، مانع از حضور شاگردانی در درس خود می شد که عمامه بر سـر نداشـتند و یا دکمه های قبا و لباس زیرین آنها باز بوده است . باید شاگرد و محصل به طرز نشسـتن خویش در محضـر استاد ، سر و

سامان بخشیده و دقیقا به درس مدرس گوش فرا دهد و به نحو شایسته ای - از نظر اخلاق - اشکال و ایراد خود را القاء نماید ، و در مکالمه و گفتگو و و خطاب و جواب با استاد ، موازین ادب را مرعی دارد . محصل نباید - قبل از مدرس و استاد (و اجازه او) - به قرائت درس و استعاذه (و دعای قبل از درس) آغاز کند . و آنگاه که مدرس در آغاز تدریس ، برای حاضران دعاء می کند ، باید حاضران نیز به نوبه خود با دعای به استاد ، دعای وی را پاسخ داده (و بدینوسیله از دعای او تشکر نمایند) . یکی از اساتید من - که از شخصیتهای برجسته از لحاظ زهد و پارسائی و تقوی به شمار می رفت - شاگردانی را که این موازین اخلاقی را مراعات نمی کردند مورد سرزنش قرار می داد ، و آنها را با تنبیه و هشدارش بر سر ادب می آورد . محصل باید در مجلس درس ، از خوابیدن و پینکی و چرت زدن و سخن گفتن با دیگران و خنده و امثال آن خودداری کند . و ما طی مبحث مربوط به آداب محصل و شاگرد از حالاتی که در مجلس درس ، ناستوده تلقی می شوند گفتگو نمودیم . آنگاه که درس اول مدرس - با گفتن : (الله اعلم) - به پایان رسید ، نباید شاگرد میان این درس و درس بعدی جز با اذن و اجازه مدرس ، سخنی به میان آورد ؛ و وقتی مدرس ، وارد بیان مسئله ای شد نباید محصل درباره مسئله دیگر سخن گوید . اساسا نباید هیچگاه در حضور مدرس راجع به هیچ چیزی ، مطلبی را بر زبان سازد مگر آنگاه که احساس کند سخن گفتن او مفید و بجا است . محصل باید از جدال و ستیز در بحث ، و از غلبه جوئی و سلطه گری بر دیگران بپرهیزد . و اگر چنین دریابد که جان و روح وی در این رهگذر ، دستخوش هیجان و طغیان گشته است باید با زمام و لگام سکوت ، و صبر و انقیاد و رامش ، اختیار آنرا به دست گرفته و مانع از غلیان و فوران روحی گردد ؛ چون از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرمود : اگر کسی - علیرغم آنکه حق با او است - دست از مراء و جدال بردارد ، خداوند متعال برای او خانه ای در قله و نقطه ای فرازا در بهشت بناء خواهد کرد)(۵۷۲) ؛ زیرا ترک ستیز و اجتناب از مجادله ناخوش آیند ، برای جلوگیری از هیجان و گسترش غضب ، وسیله بسیار مناسبی است و می توان آن را عامل مؤ ثرتری برای جلوگیری از نفرت و گریز دلها از یکدیگر برشمرد . باید هر یک از حاضران جلسه درس سعی کنند که قلبشان نسبت به یار و مصاحبشان از هرگونه شوائبی پاک و پاکیزه و عاری از حقد و کینه باشد . و آنگاه که پس از پایان یافتن درس از جای برمی خیزند در درونشان نسبت به دوست و رفیقشان کمترین حالت ناخوش آیندی وجود نداشته باشد . وقتی محصل و یا مدرس از مجلس درس برمی خیزند ، باید دعائی را که در طی احادیث ، وارد شده است برخوانند ، و آن دعاء این است : (((سبحانک اللهم و بحمدک ، و لا اله الا انت ، استغفرک و اتوب الیک ، فاغفرلی ذنبی ؛ انه لایغفر الذنوب الا انت))) . بار خدایا ترا تقدیس می کنم و ترا ستایشگرم ، هیچ معبودی جز تو در خور پرستش نیست ، خدایا از تو آمرزش می طلبم و به تو بازمی گردم ، پس تو از گناهانم درگذر و مرا بیامرز ، زیرا جز تو هیچکسی را نشاید که گناهان را مشمول آمرزش و گذشت قرار دهد . ((سبحان ربک رب العزة عما یصفون ، و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی رسوله محمد و آله الغر المیامین .)) اضافات و تجدید نظر در ترجمه در ساعات پنج و پنج دقیقه بعد از ظهر روز یکشنبهبیستم شهریور ۱۳۶۲ ه ش سوم ذی حجه ۱۴۰۳ ه ق در تهران به پایان رسید . ازخداوند متعال می خواهم این بنده خائب و خاسر : سید محمد باقر حجتی (حسینی) رامشمول آمرزش خویش قرار داده ، و این کوششناقابل را برای این ناتوان به عنوان ذخری در روز تهی دستی بپذیرد . ** بالنبی محمد و آله الطاهرین***

پی نوشتها

۱ تا ۱۰۰

۱- بنگرید به ، مقدمه کتاب (کشف الریبة عن احکام الغیبة). ۲- الذریعة ۱۱/۲۷۵. ۳- رساله ابن العودی ، نسخه خطی است . ۴- روضات الجنات ، ط سنگی ، ص ۲۹۵. ۵- رساله ابن العودی . ۶- روضات الجنات ، ص ۲۹۶. ۷- رساله ابن العودی . ۸- روضات

الجنات ، ص ۲۹۴. ۹- الذریعة ۵/۲۷۸. ۱۰- بنگرید به : الذریعة ۶/۹۰ - ۹۸ و ۱۳/۲۹۳ - ۲۹۶. ۱۱- الذریعة ۴/۴۳۴. ۱۲- الذریعة ۱/۱۹۳، ۱۹۴. ۱۳- الذریعة ۱/۱۹۳، ۱۹۴. ۱۴- روضات الجنات ، ص ۲۹۶. ۱۵- بنگرید به : مقدمه (المقابیس). ۱۶- امل الآمل : ۱/۸۵. ۱۷- لؤ لؤ تی البحرین ، ص ۲۵. ۱۸- نقد الرجال ، ص ۱۴۵. ۱۹- روضات الجنات ، ص ۲۸۷، ۲۸۸. ۲۰- محدث نوری عینا همان سخنان صاحب (مقابیس) را آورده است (رک : مستدرک تفصیل وسائل الشیعة ۳/۴۲۵). ۲۱- تنقیح المقال فی احوال الرجال . ۲۲- شهداء الفضیلة ، ص ۱۳۲ . ۲۳- اشاره ایست به حدیث : (مدادالعلماء افضل من دماءالشهداء) و یا حدیث : (... فتوزن دماءالشهداء مع مدادالعلماء، فیرجح مدادالعلماء علی دماءالشهداء). (رک : سفینة البحار ۲/۲۲۰. در (مختصر کتاب العلم : ابن عبدربه ، ص ۲۰: آمده است : یوزن یوم القیامة مدادالعلماء و دم الشهداء)). کنزالعمال ۱۰/۱۷۳). ۲۴- تذکرة السامع ، ص ۸. ۲۵- ناظر است به حدیث : (ساعة من عالم یتکی علی فراشه ینظر فی عمله خیر من عبادة العابد سبعین عاما) (رک : بحارالانوار ۲/۲۳. مجمع البیان ۱/۴۲۱). کنز ۱۰/۱۵۴). ۲۶- سوره فاطر، آیه ۲۵. ۲۷- سوره طلاق ، آیه ۱۲. ۲۸- سوره علق ، آیه های ۱-۴. ۲۹- سوره علق ، آیه های ۳-۵. ۳۰- سوره اعلی ، آیه ۱۰. ۳۱- سوره فاطر، آیه ۹. ۳۲- سوره بقره ، آیه ۲۶۹. ۳۳- سوره مریم ، آیه ۱۲. ۳۴- سوره نساء، آیه ۵۴. ۳۵- سوره زمر، آیه ۹. ۳۶- سوره مائده ، آیه ۱۰۰. ۳۷- این سخن ناظر به آیه ۱۹ تا ۲۱ سوره فاطر می باشد: ((و ما یستوی الاعمی و البصیر، و لا الظلمات و لا النور، و لا الظل و لا الحرور، و ما یستوی الاحیاء و لاالاموات ...)) ۳۸- سوره آل عمران ، آیه ۱۶. ۳۹- سوره آل عمران ، آیه ۷. ۴۰- سوره رعد، آیه ۴۳. ۴۱- سوره مجادله ، آیه ۱۱. ۴۲- سوره انفال ، آیه های ۲-۴. ۴۳- سوره نساء، آیه ۹۵. ۴۴- سوره طه ، آیه ۷۵. ۴۵- سوره آل عمران ، آیه ۷. طبق راءی اکثر مفسران ، حرف (واو) در (والراسخون) واو استیناف و نمایانگر آغاز شدن جمله است ، و به ماقبل خود معطوف نمی شود. استشهاد فوق نیز بر اساس همین نظریه می باشد. در حالیکه مؤ لف ، پیش از این ، طوری از آیه برداشت کرد که (واو) را بعنوان حرف عطف تلقی نمود. ۴۶- سوره بنی اسرائیل (اسراء)، آیه ۱۰۷ و ۱۰۹. ۴۷- سوره طه ، آیه ۱۱۴. ۴۸- سوره عنکبوت ، آیه ۴۹. ۴۹- سوره عنکبوت ، آیه ۴۳. ۵۰- احادیث نبوی ، روایاتی است که از خود نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده و محتوای این چنین روایاتی ، گفتار خود آنحضرت است . ۵۱- و من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین (منیة المرید ص ۷. الکافی ۱/۳۹ صحیح بخاری ۱/۱۶). ۵۲- ((طلب العلم فریضة علی کل مسلم)) (منیة المرید ص ۷. المحجة البیضاء ۱/۸. الکافی ۱/۳۵، ۳۶) در (الکافی) بدنبال این حدیث آمده است : (((الا ان الله یحب بغاة العلم))) : یعنی بدانید که خداوند متعال ، دوستدار طالبان علم است . ۵۳- ((من طلب العلم فادرکه کتب الله له کفلین من الاجر، و من طلب علما فلم یدرکه کتب الله له کفلا من الاجر)) (منیة المرید ص ۷. کنزالعمال ۱۰/۱۶۲). ۵۴- من احب ان ینظر الی عتقاء الله من النار فلینظر الی المتعلمین . فوالذی نفسی بیده مامن متعلم یختلف الی باب العالم الا کتب الله له بکل قدم عبادة سنة ، و بنی له بکل قدم مدینة فی الجنة ، و یمشی فی الارض و هی تستغفر له ، و یمسی و یصبح مغفورا له و شهدت الملائکة انهم عتقاء من النار (منیة المرید ص ۷. المحجة البیضاء ۱/۱۲، بحار۱/۱۸۴). ۵۵- ((طالب العلم کالصائم نهاره ، والقائم لیله . و ان بابا من العلم یتعلمه الرجل خیر له من ان یکون ابوقبیس ذهبا فانفقه فی سبیل الله)) (منیة المرید ص ۷، بحار ۲/۱۸۴). ۵۶- ((من جائه الموت و هو یطلب العلم ، لیحیی به الاسلام ؛ کان بینه و بین الانبیاء درجة واحدة .)) (منیة المرید ص ۸، بحار ۲/۱۸۴. کنزالعمال ۱۰/۲۶۰). ۵۷- ((فضل العالم علی العابد سبعین درجة بین کل درجتین حضرالفرس سبعین عاما. و ذلک ان الشیطان یضع البدعة للناس فیبصرها العالم فیزیلها. و العابد یقبل علی عبادته)) (منیة المرید ص ۸، کنزالعمال ۱۰/۱۷۵ با اندکی اختلاف). ۵۸- ((فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم . ان الله و ملئکته و اهل السموات و الارض - حتی النملة فی جحرها و حتی الحوت فی الماء - لیصلون علی معلم الناس الخیر.)) (منیة المرید ص ۸. صحیح ترمذی ، ص ۳۲۵). ۵۹- ((من خرج فی طلب العلم فهو فی سبیل الله حتی یرجع)) (منیة المرید ص ۸ کنز ۱۰/۱۵۸). ۶۰- ((من خرج یطلب بابا من العلم لیرد به باطلا الی حق ، و ضالا الی هدی ، کان عمله کعبادة اربعین عاما)) (منیة المرید ص ۸ کنزالعمال ۱۰/۱۶۱). ۶۱- ((لان یهدی الله بک رجلا واحدا خیر من ان یکون لک حمرالنعم .))

(منیهٔ المرید ص ۸ کنز ۱۰/۱۴۰). ۶۲- ((لان یهدی الله بک رجلا واحدا خیر لک من الدنیا و ما فیها)) (همان کتاب و همان صفحه). ۶۳- ((رحم الله خلفائی . فقیل یا رسول الله و من خلفائک ؟ قال : الذین یحیون سنتی و یعلمونها عبادالله)) (منیهٔ المرید ص ۸. کنزالعمال ۱۰/۲۶۰ و ۲۲۹، بحار ۲/۱۴۴، ۱۴۵). ۶۴- روایت مزبور نسبهٔ طولانی است ، لذا به ترجمه آزاد و گزارش گونه آن اکتفاء می شود. ۶۵- ((لا حسد (یعنی لاغبطهٔ) الا فی اثنین : رجل آتاه الله مالا فسلطه علی هلکته فی الحق ، و رجل آتاه الله الحکمهٔ و هو یقضی بها و یعلمها)) (منیهٔ المرید ص ۸ نظیر چنین حدیثی با اختلافی اندک در (کنزالعمال) ۱۰/۱۸۰) آمده است). ۶۶- ((من دعا الی هدی کان له من الاجر مثل اجورمن تبعه ، لا ینقض ذلک من اجورهم شیئا و من دعا الی ضلالهٔ ، کان علیه من الاثم مثل آثام من تبعه ، لاینقض ذلک من آثامهم شیئا)) (منیهٔ المرید ص ۸. بحار ۲/۱۹، به نقل از المحاسن برقی). ۶۷- ((اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا من ثلث صدقهٔ جاریهٔ ، او علم ینفع ، او ولد صالح یدعو له)) (منیهٔ المرید ص ۹ بحار ۲/۲۲، ۲۳، به نقل از روضهٔ الواعظین). ۶۸- ((خیر ما تخلف الرجل من بعده ثلث : ولد صالح یدعوله و صدقهٔ تجری یبلغه اجرها و علم یعمل به من بعده)) (منیهٔ المرید ص ۹. سنن ابن ماجه ، مقدمه ، ۲۰. بخاری ، تفسیر). ۶۹- ((ان الملائکهٔ لتضع اجنحتها لطالب العلم رضی بما یصنع)) منیهٔ المرید ص ۹. کنز ۱۰/۱۴۷). ۷۰- ((اطلبواالعلم و لو بالصین)) (منیهٔ المرید، ص ۹. المحجهٔ البیضاء ۱/۸. بحارالانوار ۱/۱۷۷ و ۲/۳۲). ۷۱- ((من غدافی طلب العلم اظلت علیه الملائکهٔ ، و بورک له فی معیشته ، و لم ینقض من رزقه)) (منیهٔ المرید ص ۹، کنزالعمال ۱۰/۱۶۲. در این کتاب به جای (اظلت) صلت آمده است). ۷۲- ((من سلک طریقا یطلب فیه علما سهل الله له طریقا الی الجنهٔ)) (منیهٔ المرید ص ۹ الجامع الصحیح . بخاری ۱/۱۶. کنزالعمال ۱۰/۱۳۹. صحیح ترمذی ، علم ، حدیث ۲۶۴۸). ۷۳- ((نوم مع علم خیر من صلوهٔ مع جهل)) (منیهٔ المرید ص ۹. المحجهٔ البیضاء ۱/۸ کنز ۱۰/۱۴۰). ۷۴- ((فقیه اشد علی الشیاطین من الف عابد)) (منیهٔ المرید ص ۹. کنزالعمال ۱۰/۱۵۵). ۷۵- ((ان مثل العلماء فی الارض کمثل النجوم فی السماء یهتدی بها فی ظلمات البر و البحر، فاذا انطسمت اوشک ان تضل الهداهٔ)) (منیهٔ المرید ص ۹، کنزالعمال ۱۰/۱۵۱). ۷۶- ((ایما ناشی نشا فی العلم و العبادهٔ حتی یکبر، اعطاه الله یوم القیمهٔ ثواب اثنین و تسعین صدیقا)) (منیهٔ المرید ص ۹. کنزالعمال ۱۰/۱۵۱ و ۱۶۱ بحار ۱/۲۱۸۵). ۷۷- ((یقول الله عز و جل للعلماء یوم القیمهٔ ، انی لم اجعل علمی و حلمی فیکم الا و انا ارید ان اغفرلکم علی ما کان فیکم و لاابالی)) (منیهٔ المرید ص ۹. کنز ۱۰/۱۷۲). ۷۸- ((ما جمع شی ء الی شی ء افضل من علم الی حلم)) (منیهٔ المرید ص ۹). ۷۹- ((ما تصدق الناس بصدقه مثل علم الی ینشره)) (منیهٔ المرید ص ۹. کنز۱۰/۱۵۷ و ۱۷۱). ۸۰- ((ما اهدی المرء المسلم الی اخیه هدیهٔ افضل من کلمهٔ حکمهٔ یزیده الله بها هدی و یرده عن ردی)) (منیهٔ المرید ص ۹. کنزالعمال ۱۰/۱۷۲). ۸۱- ((افضل الصدقهٔ ان یعلم المرء علما ثم یعلمه اخاه)) (منیهٔ المرید ص ۹. سنن ابن ماجه ، ۲۰). ۸۲- ((العالم و المتعلم شریکان فی الاجر، و لا خیر فی سائر الناس)) (منیهٔ المرید ص ۹، ۱۰). ۸۳- ((قلیل العلم خیر من کثیر العبادهٔ)) (منیهٔ المرید ص ۱۰. کنز۱۰/۱۵۵ و ۱۷۷ ؛ به جای العلم ، الفقه). ۸۴- ((من غدا الی المسجد لا یرید الا لیتعلم خیرا او لیعلمه کان له اجر معتمر تام العمرهٔ و من راح الی المسجد لایرید الا لیتعلم خیرا او لیعلمه فله اجر حاج تام الحجهٔ)) (منیهٔ المرید ص ۱۰. کنزالعمال ۱۰/۱۶۶). ۸۵- ((اغد: عالما او متعلما او مستمعا او محبا، و لاتکن الخامسهٔ فتهلک)) (منیهٔ المرید ص ۱۰. در طی دو روایت در (الکافی ۱/۴۱ و ۴۲) نظیر چنین روایتی آمده است کنز ۱۰/۱۴۳). ۸۶- ((اذا مررتم فی ریاض الجنهٔ فارتعوا. قالوا: یا رسول الله و ما ریاض الجنهٔ ؟ قال : حلق الذکر، فان لله سیارات من الملائکهٔ یطلبون حلق الذکر. فاذا اتوا علیهم حفوا بهم)) (منیهٔ المرید ص ۱۰. کنزالعمال ۱۰/۱۳۸، ۱۳۹). ۸۷- ((کلا المجلسین الی خیر: اما هؤ لاء فیدعون الله . و اما هؤ لاء فیتعلمون و یفقهون الجاهل . هؤ لاء افضل . بالتعلیم ارسلت)) (منیهٔ ۱۰. نظیر آن در کنز۱۰/۱۴۷ و۱۶۹). ۸۸- ((مرحبا بطالب العلم ، ان طالب العلم لتحفه الملائکهٔ باجنحتها، ثم یرکب بعضها بعضا حتی یبلغوا السماء الدنیا من محبتهم لما یطلب)) (منیهٔ المرید ص ۱۰. کنز۱۰/۱۶۰). ۸۹- ((من سلک طریقا یلتمس فیه علما سلک الله به طریقا الی الجنهٔ ، و ان الملائکهٔ لتضع اجنحتها رضی لطالب العلم ، و ان العالم یستغفرله من فی السموات و من فی الارض : حتی الحیتان فی الماء. و فضل العالم علی

العابد کفضل القمر علی سائر الکواکب . ان العلماء ورثة الانبیاء، ان الانبیاء لم یورثوا دینارا و لادرهما، انما ورثوا العلم . فمن اخذ بحظ وافر)) (منیة المرید ص ۱۱. الکافی ۱/۴۲. سنن ابی داود ۲/۷۷. سنن ابن ماجه ، ص ۲۱). ۹۰- ((اقرب الناس من درجة النبوة اهل العلم و اهل الجهاد)) (المحجة البیضاء ۱/۱۱). ۹۱- ((موت قبیلة ایسر من موت العالم)) (همان کتاب ص ۱۰، کنزالعمال ۱۰/۱۶۶). ۹۲- ((ان الحکمة تزید الشریف شرفا و ترفع العبید حتی یجلس مجالس الملوک)) (کنز۱۰/۱۶۴). ۹۳- ((یبعث الله عز و جل العباد یوم القیمة ، ثم یبعث العلماء فیقول : معشر العلماء! انی لم اضع علمی فیکم الا لعلمی بکم ، و لم اضع علمی فیکم لاعذبکم . اذهبوا فقد غفرت لکم)) (همان کتاب ص ۱۱ چندین روایت نظیر آنرا بنگرید در (کنزالعمال) ۱۰/۱۷۲، ۱۷۳). ۹۴- ((من جلس مجلسا و لم یزدد فیه علما ازداد من الله بعدا)) (همان کتاب و صفحه). ۹۵- ((اعلم الناس ، من جمع الناس . و اکثر الناس قیمة ، اکثرهم علما. و اقل الناس قیمة اقلهم علما)) (سفینة البحار ۲/۲۱۹). ۹۶- ((ما الی الله سبحانه عالما علما الا اخذ علیه من المیثاق ما اخذ علی النبیین ان یبینه للناس و لا یکتمه)) (المحجة البیضاء ۱/۹۹. کنزالعمال ۱۰/۱۹۰). ۹۷- ((ایها الناس ! اعلموا ان کمال الدین طلب العلم و العمل به . الا! و ان طلب العلم اوجب علیکم من طلب المال : ان المال مقسوم مضمون لکم قد قسمه عادل بینکم و قد ضمنه ، و سیفی لکم . و العلم مخزون عند اهله فاطلبوه)) (منیة المرید ص ۱۲. الکافی ۱/۳۵). ۹۸- ((العالم افضل من الصائم القائم المجتهد. و اذا مات العالم ثلم فی الاسلام ثلم لا یسدها الا خلف منه)) (منیة المرید ص ۱۲). ۹۹- ((کفی بالعلم شرفا ان یدعیه من لایحسنه و یفرح اذا نسب الیه . و کفی بالجهل ذما ان یتبرا منه هو فیه)) (منیة المرید ص ۱۲. تذکرة السامع ، ص ۱۰). ۱۰۰- ((یا کمیل ! العلم خیر من المال : العلم یحرسک و انت تحرس المال . و العلم حاکم و المال محکوم علیه . و المال ینقصه النفقة و العلم یزکو علی الانفاق)) (منیة المرید ۱۲ و ۱۳. ترجمه و شرح نهج البلاغة : فیض الاسلام ، ص ۱۱۴۵).

۱۰۱ تا ۱۸۰

۱۰۱- ((قیمة کل امرء ما یعلمه)) (منیة المرید ص ۱۳. نهج البلاغة ، حکم ،۸۱). ۱۰۲- ((لو یعلم الناس ما فی طلب العلم لطلبوه و لو بسفک المهج و غوص اللجج . ان الله تبارک و تعالی اوحی الی دانیال : ان امقت عبادی الی : الجاهل المستخف باهل العلم ، التارک للاقتداء بهم . و ان احب الناس (عبیدی) الی : التقی الطالب للثواب الجزیل ، اللازم للعلماء، القابل عن الحکماء)) (منیة المرید ص ۱۳. الکافی ۱/۴۳). ۱۰۳- ((عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد)) (منیة المرید ص ۱۳. الکافی ۱/۴۰). ۱۰۴- ((ان الذی یعلم العلم منکم له مثلا اجرالمتعلم علیه . فتعلموالعلم و علموه اخوانکم کما علمکموه العلماء)) (منیة المرید ص ۱۳. الکافی ۱/۴۲). درالکافی آمده است : ((له مثل اجرالمتعلم و له الفضل علیه)) . بنابراین ، معنی حدیث چنین خواهد بود که معلم همانند پاداش شاگرد، اجری را دریافت می کند آنهم با چیزی فزونتر از آن . ۱۰۵- الکافی ۱/۴۹. ۱۰۶- الکافی ۱/۴۲ و ۴۳. ۱۰۷- ((تفقهوا فی الدین ، فان من لم یتفقه فی الدین فهو اعرابی)) (منیة المرید ص ۱۴. الکافی ۱/۳۶). ۱۰۸- سوره برائت ، آیه ۱۲۲. ۱۰۹- الکافی ۱/۳۶ و ۳۹. ۱۱۰- الکافی ۱/۳۶. ۱۱۱- الکافی ۱/۳۹ نظیر چنین حدیثی در (المدخل) بیهقی ، ص ۳۶، آمده است . ۱۱۲- ((اذا اراد الله بعبد خیرا فقهه فی الدین)) (منیة المرید ص ۱۴. الکافی ۳۹) در صحیح بخاری ۱/۶ آمده است : ((من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین)) (نقل از تذکرة السامع ، ص ۶). ۱۱۳- الکافی ۱/۴۰. ۱۱۴- ((ما من احد یموت من المؤ منین احب الی ابلیس من موت فقیه)) (منیة المرید ص ۱۴ الکافی ۱/۴۶). ۱۱۵- منیة المرید ص ۱۴. الکافی ۱/۴۶. ۱۱۶- ((اذا مات المؤ من ، بکت علیه الملائکة و بقاع الارض التی کان یعبد الله علیها، و ابواب السماء التی کان تصعد منها اعماله ، و ثلم فی الاسلام ثلمه لایسدها شی ء، لان المؤ منین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینة)) (منیة المرید ص ۱۴ و ۱۵. الکافی ۱/۴۷). ۱۱۷- ((ذلک علم لا یضر من جهله و لا ینفع من علمه . انماالعلم ثلثة : آیة محکمة ، او فریضة عادلة ، او سنة قائمة ؛ و ما خلاهن فضل)) (منیة المرید ص ۱۵. الکافی ۱/۳۷). ۱۱۸- سوره بقره آیه ۸۳: آنگاه که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدای را نپرستید و

نسبت به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان ، نیکی کنید. ۱۱۹- کم نورترین ستاره ای که در جمع ستارگان (بنت النعش صغری) به چشم می خورد. ۱۲۰- ((فضل کافل یتیم آل محمد (صلی الله علیه و آله) عن موالیه ، الناشب فی الجهل ، یخرجه من جهله و یوضح له ما اشتبه علیه ، و یطعمه و یسقیه ، کفضل الشمس علی السها)) (منیهٔ المرید ص ۱۷. تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام)، برگ شمار ندارد). ۱۲۱- قسمت اخیر متن حدیث این است : (((قال فمن الضال عن فنائک ؟ قال : الجاهل بامام زمانه تعرفه ، و الغائب عنه بعد ما عرفه الجاهل بشریعهٔ دینه ، تعرفه شریعته و ما یعبد به ربه و یتوصل به الی مرضاته))) (رک : تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام)، برگ شمار ندارد. بحارالانوار ۲/۴). ۱۲۲- در این حدیث کلمه (قنطار) بکار رفته است که مفهوم آن عبارت از پوست گاوی است که انباشته از سکه و پول می باشد. ولی ما در اینجا از آن با عنوان (خروار) یاد کردیم . و اصولا قنطار را به چندین معنی تفسیر کرده اند: مال عظیم ، چهل وقیه طلا یا نقره ، هزار دینار، هشتاد هزار درهم ، و پوست گاوی که انباشته از طلا و نقره باشد. (رک : فرهنگ نفیسی (قنطار). بحارالانوار۲/۵). ۱۲۳- سفینهٔ البحار ۲/۶۷۷. ۱۲۴- بحارالانوار ۱/۲۰۱، به نقل از علل الشرایع . ۱۲۵- در تذکرهٔ السامع ص ۱۲ و ۱۳ متن سخن با اضافاتی چنین آمده است : ((عن ابی ذر و ابی هریرهٔ قالا: باب من العلم نتعلمه احب الینا من الف رکعهٔ تطوعا، و باب من العلم تعلمه - عمل به او لم یعمل - احب الینا من مائهٔ رکعهٔ تطوعا.)) ۱۲۶- وی را دانشمندی از اهل یمن بوده است (م ۱۱۴ ه ق) رک : تذکرهٔ الحفاظ ۱/۹۵. ۱۲۷- این سخن تا اینجا در تذکرهٔ السامع ، ص ۱۰ و ۱۱ آمده است . ۱۲۸- مرحوم شهید ثانی (رضوان الله علیه) می نویسد: (((من جلس مع ثمانیهٔ اصناف ، زاده الله ثمانیهٔ اشیاء...))) ؛ ولی اصنافی که یاد کرده است به بیش از هفت صنف نمیرسد؟ ۱۲۹- سوره آل عمران ، آیه ۴۸. ۱۳۰- اقتباسی است از آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره کهف که می گوید: (((قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا، الذین ضل سعیهم فی الحیوهٔ الدنیا هم یحسبون انهم یحسنون صنعا))) . ۱۳۱- سوره زمر، آیه ۲، ۳. ۱۳۲- سوره بینه ، آیه ۴. ۱۳۳- سوره کهف ، آیه ۱۰۰. ۱۳۴- سوره شوری ، آیه ۱۹. ۱۳۵- سوره اسراء، آیه ۱۹. ۱۳۶- ((انما الاعمال بالنیات ، و انما لکل امری مانوی . فمن کان هجرته الی الله و رسوله ، فهجرته الی الله و رسوله . و من کان هجرته الی دنیا یصیبها او امراءهٔ ینکحها، فهجرته الی ما هاجر الیه)) (منیهٔ المرید ص ۲۷. کنزالعمال ۳/۴۲۲ و ۴۲۴). ۱۳۷- ((نیهٔ المؤ من خیر من عمله - نیهٔ المؤ من ابلغ من عمله)) (الکافی ۳/۱۳۴. کنز ۳/۴۲۴). ۱۳۸- ((انما یبعث الناس علی نیاتهم)) (شرح شهاب الاخبار، ص ۲۶۲. کنزالعمال ۳/۴۱۹). ۱۳۹- ((الاخلاص سر من اسراری استودعته قلب من احببت من عبادی)) (منیهٔ المرید ص ۲۷). ۱۴۰- منیهٔ المرید ص ۲۷، ۲۸. صحیح مسلم ۲/۱۴۰. ۱۴۱- ((من تعلم علما مما یبتغی به وجه الله عز و جل ، لا یتعلمه الا لیصیب به غرضا من الدنیا، لم یجد عرف الجنهٔ)) (منیهٔ المرید، ص ۲۸. سنن ابی داود ۲/۲۸. کنز ۱۰/۱۹۳ و ۲۰۲). ۱۴۲- منیهٔ المرید، ص ۲۸: ((من تعلم علما لغیرالله ، او اراد به غیر وجه الله فلیتبوء مقعده من النار)) (نیز بنگرید به صحیح ترمذی ، ص ۳۲۱. حدیث فوق را بنگرید در کنز ۱۰/۱۹۷ و ۲۰۱). ۱۴۳- ((لا تتعلموا العلم لتماروا به السفهاء، و تجادلوا به العلماء، و لتصرفوا وجوه الناس الیکم . و ابتغوا بقولکم ما عندالله ، فانه یدوم و یبقی ، و ینفد ماسواه . کونوا ینابیع الحکمهٔ ، مصابیح الهدی ، احلاس البیوت ، سرج اللیل ، جددالقلوب ، خلقان الثیاب ، تعرفون فی اهل السماء، و تخفون فی اهل الارض)) (منیهٔ المرید ص ۲۸). ۱۴۴- ((من طلب العلم لاربع ، دخل النار: لیباهی به العلماء، او یماری به السفهاء، او لیصرف وجوه الناس الیه ، او یاءخذ به من الامراء.)) ۱۴۵- ((ما ازداد عبد علما فازداد فی الدنیا رغبهٔ الا ازداد من الله بعدا.)) ۱۴۶- ((کل علم وبال علی صاحبه یوم القیمهٔ الا من عمل به .)) ۱۴۷- ((اشد الناس عذابا یوم القیمهٔ عالم لم ینفعه علمه)) (منیهٔ المرید ص ۲۸. کنز ۱۰/۱۸۷) ۱۴۸- ((مثل الذی یعلم الناس الخیر و ینسی نفسه ، مثل الفتیلهٔ یضی ء للناس و یحرق نفسه .)) (کنزالعمال ۱۰/۱۸۶). ۱۴۹- ((علماء هذه الامهٔ رجلان : رجل آتاه الله علما فبذله للناس ، و لم یاءخذ علیه طمعا، و لم یشر به ثمنا، فذلک تستغفرله حیتان البحر و دواب البر و الطیر فی جوالسماء، و یقدم علی الله سیدا شریفا حتی یرافق المرسلین . و رجل آتاه الله علما فبخل به عن عبادالله و اخذ علیه طمعا و شری به ثمنا، فذلک یلجم یوم القیمهٔ بلجام من نار و ینادی مناد: هذاالذی آتاه الله علما فبخل به عن عبادالله و اخذ علیه طمعا و

اشتری به ثمنا. و کذلک حتی یفرغ الحساب)) (منیهٔ المرید ص ۲۹. بحارالانوار ۲/۵۴، کنزالعمال ۱۰/۲۰۶) ۱۵۰- ((العلم علمان : فعلم فی القلب فذاک علم نافع . و علم علی اللسان ، فذاک حجهٔ الله علی ابن آدم .)) (کنزالعمال ۱۰/۱۳۳ و ۱۸۲). ۱۵۱- ((انی لا اتخوف علی امتی مؤ منا و لا مشرکا. فاما المؤ من فیحجزه ایمانه و اماالمشرک فیقمعه کفره . ولکن اتخوف علیکم منافقا علیم اللسان ، یقول ما تعرفون و یعمل ما تنکرون)) (منیهٔ المرید، ص ۲۹، کنزالعمال ۱۰/۱۹۹). ۱۵۲- ((ان اخوف ما اخاف علیکم بعدی : کل منافق علیم اللسان)) (منیهٔ ، ص ۲۹. کنز ۱۰/۱۸۶). ۱۵۳- ((الا! ان شرالشر: شرارالعلماء و ان خیرالخیر: خیارالعلماء.)) (منیهٔ المرید، ص ۲۹). ۱۵۴- ((من قال : انا عالم ، فهو جاهل)) (منیهٔ المرید، ص ۲۹. کنزالعمال ، ۱۰/۲۴۳). ۱۵۵- ((منهومان لایشبعان : طالب دنیا و طالب علم . فمن اقتصر من الدنیا علی ما احل الله له ، سلم . و من تناولها من غیر حلها هلک ، الا ان یتوب و یراجع . و من اخذالعلم من اهله و عمل به ، نجی . و من اراد به الدنیا، فهی حظه)) (منیهٔ المرید ص ۲۹، ۳۰. الکافی ۱/۵۷، ۵۸ بحارالانوار ۱/۱۶۸ - ۲/۳۵، کنز ۱۰/۱۷۹). ۱۵۶- ((من اراد تحصیل الحدیث لمنفعهٔ الدنیا، لم یکن له فی الآخرهٔ نصیب . و من اراد به خیر الآخرهٔ اعطاه الله خیرالدنیا و الآخرهٔ)) (منیهٔ المرید، ص ۳۰. الکافی ۱/۵۸). ۱۵۷- ((اذا راءیتم العالم محبا للدنیا فاتهموه علی دینکم ، فان کل محب الشی ء یحوط ما احب)) (منیهٔ المرید، ص ۳۰. بحارالانوار ۲/۱۰۷). ۱۵۸- ((لاتجعل بینی و بینک عالما مفتونا بالدنیا فیصدک عن طریق محبتی ، فان اولئک قطاع طریق عبادی المریدین . ان ادنی ما انا صانع بهم : ان انزع حلاوهٔ مناجاتی من قلوبهم)) (الکافی ۱/۵۸. منیهٔ المرید ص ۳۰. قسمت اول این حدیث را بنگرید در: تذکرهٔ السامع ، ص ۱۴، ۱۵). ۱۵۹- ((الفقهاء امناء الرسل مالم یدخلوا فی الدنیا. قیل یا رسول الله : و ما دخولهم فی الدنیا؟ قال : اتباع السلطان . فاذا فعلوا ذلک فاحذروهم علی دینکم)) (منیهٔ المرید ص ۳۰ الکافی ۱/۵۸ بحارالانوار ۲/۳۶ و ۱۱۰، به نقل از نوادر راوندی). ۱۶۰- برای اطلاع از متن عربی این حدیث رجوع کنید به : منیهٔ المرید، ص ۳۰، ۳۱. الکافی ۱/۶۱، ۶۲. ۱۶۱- این بخش از حدیث نسبت به مساءله غرب زدگی مسلمین و بیگانه پرستی ، جالب و شایان بحث و گفتگوهای مفصلی است که امام باقر (علیه السلام) گویا به طرز برداشت دانشمندان کوتاه بین نیز التفات نموده ، و اصولا- حالت غرب زدگی و بیگانه پرستی را در هر دوره و زمانه ای بدینوسیله نکوهش فرموده است . ۱۶۲- منیهٔ المرید، ص ۳۱، ۳۲. بحارالانوار ۲/۱۰۸. ۱۶۳- منیهٔ المرید ص ۳۲، ۳۳. بحارالانوار ۲/۱۰۹، به نقل از امالی شیخ طوسی . ۱۶۴- ((ویل للعلماء السوء تصلی علیهم النار. ثم قال : اشتدت مؤ ونهٔ الدنیا و مؤ ونهٔ الآخرهٔ : اما مؤ ونهٔ الدنیا: فانک لا تمد یدک الی شی ء منها الا وجدت فاجرا قدسبقک الیه . و اما مؤ ونهٔ الآخرهٔ فانک لا تجد اعوانا یعینوک علیها)) (منیهٔ المرید ص ۳۳. در الکافی ۱/۵۹، آمده است : ((ویل للعلماء السوء کیف تلظی علیهم النار!؟.)) ولی بقیه این حدیث دیده نمی شود. ۱۶۵- ((من تعلم علما من علم الآخرهٔ لیرید به غرضا من غرض الدنیا، لم یجد ریح الجنهٔ)) (منیهٔ المرید ص ۳۳. حدیثی قریب به این مضمون در کنزالعمال ۱۰/۲۰۲، آمده است . ۱۶۶- منیهٔ المرید، ص ۳۵. کنزالعمال ۱۰/۱۸۳، ۱۸۴. شرح شهاب الاخبار، ص ۳۶۸. ۱۶۷- همان مراجع قبلی و صفحات . ۱۶۸- ((حب الجاه و المال ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل .)) ۱۶۹- ((ما ذئبان ضاریان ارسلا فی زریبهٔ غنم باکثر فسادا منهما من حب الجاه و المال فی دین المرء المسلم)) (منیهٔ المرید ص ۳۵) در شرح شهاب الاخبار، ص ۳۳۶ آمده است : ((ما ذئبان ضاریان فی زریبهٔ غنم باسرع فیها من حب الشرف و المال فی دین المرء المسلم .)) و نیز حدیثی قریب به همین مضمون در (الکافی) ۳/۴۰۵ آمده است). ۱۷۰- سوره ص ، آیه ۸۶. ۱۷۱- ((العلماء رجلان : رجل آخذ بعلمه ، فهذا ناج . و عالم تارک لعلمه ، فهذا هالک . و ان اهل النار لیتاذون من ریح العالم التارک لعلمه . و ان اشد اهل النار ندامهٔ و حسرهٔ رجل دعا عبدالله الی الله تبارک و تعالی فاستجاب له و قبل منه فاطاع الله فادخله الجنهٔ و ادخل الداعی ، النار بترکه علمه و اتباعه الهوی و طول الامل . اما اتباع الهوی فیصد عن الحق ، و طول الامل ینسی الآخرهٔ)) (منیهٔ المرید، ص ۳۶. الکافی ۱/۵۵). ۱۷۲- ((ان العالم اذا لم یعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب کما یزل المطر عن الصفا)) (منیهٔ المرید، ص ۳۶. الکافی ۱/۵۶). ۱۷۳- ((لاتطلبوا علم ما لا تعلمون و لما تعملوا بما علمتم ، فان العلم اذا لم یعمل به لم یزدد صاحبه الا- کفرا و لم یزدد من الله الا بعدا)) (منیهٔ المرید، ص ۳۶. ۳۷

الکافی ۱/۵۶). ۱۷۴- ((من کـان فعله لقوله موافقـا فآت له بالشـهادة (للنجاة) و من لم یکن فعله لقوله موافقا فانما ذلک مستودع)) (همان کتابها و صفحات). ۱۷۵- منیة المرید، ص ۳۷. الکافی ۱/۵۶، ۵۷. ۱۷۶- ((یـا رسول الله ماالعلم ؟ قال : الانصات . قال ثم مه یـا رسول الله ؟ قـال : الاسـتماع . قـال ثم مه ؟ قـال : الحفظ. قال ثم مه ؟ قال : العمل به . قال ثم مه یا رسول الله ؟ قال : نشـره)) (منیة المرید، ص ۳۷). بحارالانوار ۲/۲۸، به نقل از خصال صدوق . الکافی ۱/۶۱). ۱۷۷- منیة المرید، ص ۳۷، ۳۸. ۱۷۸- منیة المرید، ص ۳۸. الکافی ۱/۶۰. ۱۷۹- ((لیس العلم بکثرة التعلم ، انمـا هو نور، یقع فی القلب من یریـد ان یهـدیه . فاذا اردت العلم فاطلب اولا فی نفسک العبودیة ، و اطلب العلم باستعماله ، و استفهم الله بفهمک)) (منیة المرید، ص ۳۸). ۱۸۰- سوره الشمس ، آیه ۹.

۱۸۰ تا ۲۳۰

۱۸۱- سـوره اعراف ، آیه ۱۷۵. ۱۸۲- سـوره جمعه ، آیه ۵. ۱۸۳- در تفسـیر روح البیـان این ابیات چهارگانه اخیر به (ملا حسـین) کاشـفی منسوب است (رک روح البیـان ۹/۵۱۷)، ولی این ابیـات در دفتر اول مثنوی آمـده و از آن مولـوی رومی است و عبـارات مثنوی در پاره ای از کلمات با عبارات ابیات مذکور، تفاوت دارد. ۱۸۴- ((من ازداد علما و لم یزدد هدی لم یزدد من الله الا بعدا)) (منیـة المرید، ص ۴۱. بحارالانوار ۲/۳۷، به نقل از عـدة الـداعی). ۱۸۵- ((یلقی العالم فی النار فتنـدلق اقتابه ، فتـدور به کما یـدور الحمـار فی الرحی)) (منیـة المریـد، ص ۴۱. حـدیثی قریب به همین مضـمون در کنزالعمـال ۱۰/۴۹ و ۲۰۸، آمـده است .) ۱۸۶- ((شرالناس : العلماء السوء)) (منیـة المرید، ص ۴۱. کنز ۱۰/۱۹۷: ((ویـل لامتی من علماء السوء))). ۱۸۷- ((ان اشد الناس عذابا یوم القیمة : عالم لم ینفعه الله بعلمه)) (منیة المرید، ص ۴۱. شرح شهاب الاخبار، ص ۳۷۰. کنزالعمال ۱۰/۱۸۷، ۲۰۸). ۱۸۸- سوره بقره ، آیه ۸۵. ۱۸۹- سوره فاطر، آیه ۲۸. ۱۹۰- ((ادنی الریاء: الشـرک)) (منیة المرید، ص ۴۳. الکافی ۳/۴۲۳). ۱۹۱- ((لا یدخل الجنة من فی قلبه مثقال ذرة من کبر)) (منیـة المرید، ص ۴۳. الکافی ۳/۴۲۳). ۱۹۲- ((الحسد یاءکل الحسنات کما تاءکل النار الحطب)) (منیة المرید، ص ۴۳. شرح شهاب الاخبار ص ۳۶۲. کنزالعمال ۳/۴۶۱. در الکافی ۳/۴۱۶ آمده است : ((الحسد یاءکل الایمان کما تاءکل النار الحطب))). ۱۹۳- ((حب المال و الشرف ینبتان النفاق کما ینبت الماء البقل)) (منیة المرید، ص ۴۳). ۱۹۴- سوره توبه ، آیه ۱۲۲. ۱۹۵- الکافی ۳/۱۰۷ - ۱۰۹. منیـة المرید، ص ۴۷، ۴۸. ۱۹۶- منیـة المرید، ص ۴۸. ۱۹۷- ((اطلبـوا العلم و تزینـوا معه بالحلم و الوقار، و تواضـعوا لمن طلبتم منه العلم . و لا تکونوا علماء جبارین فیـذهب باطلکم بحقکم)) (منیـة المرید، ص ۴۹. الکافی ۱/۴۴. احادیثی نیز قریب به همین مضمون در کنزالعمال ۱۰/۱۴۱، آمده است). ۱۹۸- ((الا اخبرکم بالفقیه حق الفقیه ؟ من لم یقنط الناس من رحمة الله ، و من لم یؤ منهم من عذاب الله ، و لم یرخص لهم فی معاصی الله ، و لم یترک القرآن رغبة عنه الی غیره . الا لا خیر فی علم لیس فیه تفهم ، الاـ لا خیر فی قراءة لیس فیها تـدبر، الا لا خیر فی عبادة لیس فیها تفکر)) (منیـة المریـد، ص ۴۹. الکافی ۱/۴۴. کنزالعمال ۱۰/۱۸۱ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۳۰۸ و ۳۰۹، با اختلاف اندکی در تعابیر. در نهج البلاغة آمده است : (((الفقیه کل الفقیه : من لم یقنط الناس من رحمـة الله ، و لم یؤ یسـهم من روح الله ، و لم یومنهم من مکر الله))) رک : بحارالانوار ۲/۵۶. نهج البلاغة ، حکم ، ۹۰). ۱۹۹- ((الفقهاء امناء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا. قیل یا رسول الله : و ما دخولهم فی الدنیا؟ قال : اتباع السـلطان . فاذا فعلوا ذلک فاحـذروهم علی دینکم)) (منیة المرید، ص ۵۰. الکافی ۱/۵۸. بحارالانوار ۲/۳۶، به نقل از نوادر راوندی). ۲۰۰- وی از مردم کوفه و ساکن بغداد بود، و در دستگاه خلافت هرون الرشید در جهت منافع و مصالح شیعیان خدمت می کرد، و سمت وزارت داشت . روزی از حضـرت موسـی بن جعفر (علیه السـلام) اجازه خواست که خدمت سـلطان و خلیفه را ترک گوید. حضـرت به او فرمود: ((عسـی الله ان یجبر بک کسـرا و یکسر بک نائرة المخالفین من اولیائه . یا علی ! کفارة اعمالکم : الاحسان الی اخوانکم)) : یعنی ممکن است که خداوند به وسیله تو در این دستگاه ، شکستی را جبران کند و لهیب آتش مخالفان ما را در هم شکند. ای علی بن یقطین ، کفاره خدمت های تو به سـلطان و خلیفه ، این است که به برادران ایمانی خود احسان کنی . (برای اطلاع بیشتر از شـرح

حال او، بنگرید به سفینهٔ البحار ۲/۲۵۲). ۲۰۱- عبدالله نجاشی در آغاز، زیدی مذهب بود و سپس از این مذهب روی گردان شد و در سلک اصحاب امام صادق (علیه السلام) درآمد. و در زمان این امام به وسیله خلیفه وقت به عنوان والی و استاندار اهواز منصوب شد. و در نامه ای که به امام صادق (علیه السلام) نوشت ، به عرض رسانید که من گرفتار منصب استانداری اهواز شدم ، اگر سرور من صلاح بیند وظیفه و تکلیف مرا مشخص سازد تا بدانوسیله بتوانم از قرب به خداوند برخوردار گردم . حضرت در نامه مفصلی که در پاسخ عریضه او مرقوم فرمود، مطالبی را آورد که فشرده آن اینست که از رهگذر این خدمت ، باید به دردها و گرفتاریهای بینوایان و ضعفاء رسیدگی کنی ، و از این طریق خسارت خدمت به خلیفه و سلطان را جبران نمائی . (برای اطلاع بیشتر، رک : سفینهٔ البحار ۱/۱۳ و ۲/۵۷۱، ۵۷۲). ۲۰۲- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی معروف به (خلانی) یکی از نواب اربعه (م ۳۲۶ ه ق .) و سومین سفیر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) که نیابت او از (۳۰۵ ه ق . تا ۳۲۶ ه ق) ادامه یافت . وی هوشمندترین مردان نزد فریقین ، یعنی سنی و شیعه به شمار می رفت ، و به نفع شیعیان در دستگاه خلافت ، خدماتی انجام داد و از راه تقیه و رازداری ، نظر مخالفان را به خود جلب می کرد. و از این رهگذر گامهای مفیدی به نفع شیعیان برداشت . مزارش در بغداد در قسمت شرقی بازار عطاران قرار دارد. (رک : سفینهٔ البحار ۱/۲۷۱، ۲۷۲ و ۲/۶۸۱، ۶۸۲). ۲۰۳- محمد بن اسماعیل بن بزیع از شخصیتهای صالح و برجسته شیعه و از ثقات و افراد مورد اعتماد رجال شیعی به شمار می آید. او مردی پرکار بوده و شغل وزارت را در دستگاه خلیفه عباسی به عهده داشت . و امام رضا (علیه السلام) درباره او گفتاری دارد که در خود متن کتاب شهید ثانی ثبت و ضبط شده ، و قریبا از این گفتار یاد خواهیم کرد. (برای اطلاع بیشتر، رک : سفینهٔ البحار ۱/۳۱۵). ۲۰۴- نوح بن دراج ، قاضی هرون الرشید در کوفه و بصره بود؛ ولی قضاء و داوریهایش با معیارها و موازین داوری امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) انجام می گرفت . بعضیها به او اعتراض کردند و گفتند: که چرا در دستگاه خلافت ، شغل و خدمتی را قبول کردی ؟ در پاسخ گفت : مدتی این کار را قبول نمی کردم تا آنگاه که از برادرم (جمیل) پرسیدم چرا در مسجد حضور بهم نمی رساند؟ به من گفت : تن پوش ندارم . (یعنی برای خدمت به مستضعفان چنین کاری را قبول کرده ام) (رک : سفینهٔ البحار ۲/۶۱۵). ۲۰۵- سید مرتضی ، علی بن حسین بن موسی ، معروف به (علم الهدی) و برادر او سید رضی (اولی ، متوفی در ۴۳۵ ه ق . و دومی ، متوفی در ۴۰۶ ه ق .) در جهت خدمت به شیعیان ، با خلفاء وقت از قبیل (القادر بالله) در ارتباط بودند. (برای اطلاع بیشتر، بنگرید به : سفینهٔ البحار ۱/۵۲۵ - ۵۲۷ و ۲/۲۲۷). ۲۰۶- نصیرالدین محمد بن محمد بن حسن طوسی چهرودی (۵۹۷ - ۶۷۲ ه ق .) وزیر هلاکوخان مغول بوده و خدمات او به شیعیان و معارف شیعی ، در کتب تراجم ثبت و ضبط شده است . ۲۰۷- جمال الدین ابومنصور حسن بن ... مطهر حلی (۶۴۸ - ۷۲۶ ه ق) معروف به (علامه حلی) از طریق ارتباط با سلطان محمد خدابنده اولجایتو، توانست به رواج مذهب شیعه در ایران کمک کند، و سلطای را وارد آئین و مذهب جعفری سازد. این موفقیت از رهگذر مناظره ای نصیب علامه حلی شد که در حضور سلطان با جمعی از علماء و دانشمندان اهل سنت انجام گرفت . و علامه (ره) در چنین مناظره ای پیروز و سربلند گردید (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به : سفینهٔ البحار ۲/۲۲۷، ۲۲۸). ۲۰۸- سفینهٔ البحار ۱/۳۱۵. ۲۰۹- منیهٔ المرید، ص ۵۱، ۵۲. سفینهٔ البحار ۱/۳۱۵. البته در کتاب سفینه بخشی از آغاز این حدیث آمده است . ۲۱۰- ((لیس العلم بکثرهٔ التعلم ، و انما هو نور یقذفه الله (تعالی) فی قلب من یرید الله ان یهدیه))) (منیهٔ المرید، ص ۵۴). ۲۱۱- ((لیس العلم بکثرهٔ الروایهٔ ، انما العلم نور یقذف فی القلب)) (منیهٔ المرید، ص ۵۴). ۲۱۲- اقراء یعنی معلم ، شاگرد را وادار به خواندن نماید تا اشتباهات او را در ضبط کلمات و عبارات گوشزد نموده (و یا به توضیح مشکلات آن بپردازد) (رک : مجمع البیان ۱/۱۲۴). ۲۱۳- ((تذاکرالعلم بین عبادی مما تحیی علیه القلوب المیتهٔ اذا انتهوا فیه الی امری)) (منیهٔ المرید، ص ۵۵. الکافی ۱/۵۰. بحارالانوار ۱/۲۰۳). ۲۱۴- ((رحم الله عبدا احیی العلم . قیل : و ما احیاؤ ه ؟ قال : ان یذاکر به اهل الدین والورع)) (منیهٔ المرید، ص ۵۵. الکافی ۱/۵۰. بحارالانوار ۱/۲۰۳). ۲۱۵- ((لا تمار اخاک ، و لا تمازحه ، و لا تعده موعدا فتخلفه)) (منیهٔ المرید، ص ۵۵. کنزالعمال ۳/۶۴۲). ۲۱۶- ((من ترک المراء و هو محق ، بنی له بیت فی اعلی الجنهٔ . و

من ترک المراء و هو مبطل ، بنی له بیت فی ربض الجنـهٔ)) (منیهٔ المرید، ص ۵۵. احادیثی نظیر آن در بحارالانوار ۲/۱۲۸. کنزالعمال ۳/۶۴۲ و ۸۸۴، آمده است). ۲۱۷- ((ذروا المراء فانه لاتفهم حکمته و لاتؤ من فتنته)) (منیـهٔ المرید، ص ۵۵. بحارالانوار ۲/۱۳۵. در کنزالعمال ۳/۸۸۲ آمده است : ((ذروا المراء؛ فان المراء لاتؤ من فتنته و لاتعقل حکمته). ۲۱۸- ((ان اول عهد الی ربی و نهانی عنه بعـد عبـادهٔ الاوثـان و شـرب الخمر: ملاحـاهٔ الرجـال)) (منیـهٔ المریـد، ص ۵۵. حـدیثی قریـب به این مضـمون بـا انـدک تفـاوتی در بحارالانوار ۲/۱۲۷ به نقـل از امـالی صـدوق . و در کنزالعمـال ۳/۶۴۵ آمـده است). ۲۱۹- ((مـا ضـل قوم الا اوتوا الجـدل)) (منیهٔ المرید، ص ۵۵). ۲۲۰- ((لا یستکمل عبـد حقیقـهٔ الایمان حتی یـدع المراء و ان کان محقا)) (منیـهٔ المریـد، ص ۵۵. کنز ۳/۶۴۶). ۲۲۱- ((المراء داء دوی و لیس فی الانسـان خصـلهٔ شـر منه ، و هو خلق ابلیس و نسبته . و لاـ یمـاری فی ای حـال کان ، الا من کان جاهلا بنفسه و بغیره ، محروما من حقایق الـدین .)) (منیهٔ المرید، ص ۵۶. بحارالانوار ۲/۱۳۴، به نقل از مصباح الشریعهٔ . در بحار به جای (داء دوی) آمـده است : داء ردی). ۲۲۲- بحارالانوار ۲/۱۳۵ ۲۲۳- سوره نجم ، آیه ۳۲. ۲۲۴- (((کلمهٔ) الحکمهٔ ضالهٔ المؤ من ، فحیث وجـدها فهو احق بها)) (منیهٔ المرید ص ۵۸. بحارالانوار ۲/۹۹، به نقل از امالی شیخ طوسی). ۲۲۵- ابو عمرو می گوید: سراینـده این شـعر، اصـمعی است (رک : مختصـر کتاب العلم ، ص ۴۴ به نقـل از تـذکرهٔ السـامع و المتکلم ، ص ۷۸. ولی در سفینهٔ البحار ۱/۵۸۵ آمـده است : که امـام بـاقر (علیه السـلام) فرمود: ((الا ان مفتاح العلم السؤ ال . و انشاء یقول)) : یعنی آنحضـرت این بیت را انشـاء فرمـود: ((شـفاءالعمی طول السؤ ال و انمـا تمـام العمی طول السـکوت مع الجهـل)) ۲۲۶- ((انمـا یهلـک الناس لانهم لایسئلون .)) (منیهٔ المرید، ص ۸۵. الکافی ۱/۴۹). ۲۲۷- ((ان هذا العلم علیه قفل و مفتاحه : المسئلهٔ)) (منیهٔ المرید، ص ۵۸. الکافی ۱/۴۹) ۲۲۸- کنزالعمال ۳/۵۲۷، ۵۲۸. دو حدیث قریب به همین مضـمون در (الکافی) ۳/۴۲۴ و ۴۲۵، با اندکی تفاوت آمده است . ۲۲۹- سوره آل عمران ، آیه ۱۸۷. ۲۳۰- سوره بقره ، آیه ۱۵۹.

۲۳۱ تا ۲۷۰

۲۳۱- ((لیبلغ الشاهـد منکم ، الغـائب)) (منیـهٔ المریـد،ص ۶۰. صـحیح بخـاری (علم) ۹، ۱۰، ۳۷. صـحیح مسلم ،ص ۱۳۳، نقل از (المعجم المفهرس لالفاظ الحـدیث النبوی ۱/۲۱۶. در (الکافی) ۱/۲۶۵ از امام رضا (علیه السـلام) روایت شـده است که فرمود: (((... فلیبلـغ الشاهـد، الغـائب))) . در بحارالانـوار ۱/۱۵۲، این حـدیث بـدینصورت ضـبط شـده است : (((لیبلغ الشاهـد، الغائب ؛ فان الشاهد عسی ان یبلغ من هو اوعی له منه))) . ۲۳۲- ((المتشبع بما لم یعط کلابس ثوبی زور)) (منیهٔ المرید،ص ۶۰، سنن ابی داود ۲/۱۹۹، حدیث ۱۷۹۹ (کتاب الادب). صـحیح ترمذی ۸/۱۸۶. نووی در شـرح این حدیث می گوید: علماء گفته اند: معنای حدیث این است که فرد در مورد چیزی اظهار دارائی کنـد که فاقد آن می باشد تا از دیدگاه مردم به عنوان فردی واجد مزایا جلوه نماید، و نیز خویشـتن را به امر باطل می آراید. چنین کاری ناسـتوده است همانگونه که آن فردی که دو جامه زور را در بر می کند ناسـتوده می باشـد. ابوعبید و دیگران گفته اند: این فرد عبارت از کسـی که جامه اهل زهد و عبادت و پارسائی را در بر می کند، و منظور او این است که به مردم بنمایانـد که وی به چنین صـفاتی متصف است . لـذا به خشوع و فروتنی و زهـد - بیش از آن اندازه ای که در قلب او وجود دارد - تظاهر می نمایـد. جامه های زور، عبارت از چنین جامه ها و کنایه از این حالات می باشـد. بعضـی گفته اند (((لابس ثـوبی زور))) عبـارت از کسـی است که دو جـامه ای که از آن دیگری است در بر نمایـد، و چنین وانمود سـازد که این دو جـامه از آن او اسـت . دیگری گفتـه اسـت : وی کسـی است که یـک پیراهن در بر کنـد و دو آسـتین اضـافی را بر روی دو آسـتین موجود بپیوندد! و چنان وانمود سازد که دو پیراهن در بر اوست . خطابی سـخنی دگر آورده است که منظور از ثوب و جامه ، حالت و مـذهب می باشـد. و عرب نیز ثوب را به عنوان تعبیر کنـائی از حـال و مـذهب ، بکار می برد. در چنین صورتی معنای حـدیث این است که این فرد همانند دروغگوئی است که سـخن از آنچه که وجود ندارد به میان می آورد. اسـحق بن راهویه گوید: از ابی الغمر

اعرابی - دخترزاده ذی الرمه - درباره تفسیر و گزارش این حدیث سؤ ال کردم . وی در پاسخ گفت : عربهای (جاهلی) آنگاه که در محافل گرد هم می آمدند جماعتی در این محافل شرکت می کردند که از میان این جماعت ، یکنفر، دو جامه زیبا و فریبا در بر می کرد. اگر جماعت مذکور، نیازی به شهادت و گواهی پیدا می کرد، این شخص زیباجامه و خوش لباس به نفع آنها آنهم به دروغ شهادت می داد. اهل محفل و مجلس به خاطر دو جامه زیبای او، شهادتش را امضاء می کردند و می گفتند: چه جامه زیبائی در بر او است ؟ چه هیئت و قیافه خوش و دلپسندی دارد؟ در نتیجه ، به خاطر ظاهری فریبا و زیبا، شهادت او را تاءیید می نمودند. بهتر این است که راجع به حدیث (((المتشبع بما لم یعط))) بگوئیم : که فردیمدعی شود: به من ، فلان چیز ارزانی و اعطاء شده است ، چیزی که اساسا به وی اعطاءنشده است . یا او خویشتن را متصف به صفاتی جلوه می دهد که فاقد آنها است ، و می خواهدبنمایاند که خداوند متعال این صفات و مزایا را بدو ارزانی داشته است . یا می خواهدوانمود سازد که کسی بدو چیزی رسانده و او را بدان ممتاز ساخته است . چنین فردی بااین ادعاء و گفتارش مرتکب دو دروغ گشته است : ۱- ادعای اتصاف به صفاتی که فاقدآنها است یا ادعاء دریافت چیزی که آنرا از کسی دریافت نکرده است . ۲- کذب و دروغ براعطاءکننده ، یعنی خدا و یا مردم که هیچ چیزی را در اختیار او قرار نداده اند؛ ولی مدعی میگردد که آنها صفات و مزایا و یا چیزی را به وی اعطاء کرده اند. منظور از (ثوبیزور دو جامه دروغین و باطل)، عبارت از این دو حالتی است که فردی احیانا گرفتارآندو می شود. و قبلا نیز یادآور شدیم که ثوب بر صفات - اعم از ستوده و نکوهیده -قابل اطلاق می باشد. بنابراین تثنیه آوردن ثوب دارای مفهوم معقولی خواهد بود. (رک : النهایهٔ فی غریب الحدیث (ثوب) ۱/۲۲۸. شرح صحیح مسلم ۱۴/۱۱۰) پیدا است که اکثر محدثین در تفسیر این حدیث به خاطر مثنی بودن (ثوب) گرفتار نوعی از ابهام و تردید می باشند. در شرح شهاب الاخبار، ص ۱۳۱، ۱۳۲، این حدیث بدینصورت ضبط و تفسیر شده است : (((المتشبع بما لایملک کلابس ثوبی زور))) : سیرنماینده خویشتن را بدانچش نباشد، همچون پوشنده دو جامه دروغ بود. یعنی هر که خود را بزرگ نماید و لاف زند به مالی که نداشته باشد، یا به چیزی که نیاموخته باشد، یا به کرداری که نکرده باشد، دو بار عقابش بود: یک ، عقاب (دروغ). دوم عقاب لاف زدن بر سبیل کبر. اما چون راست گوید و مقصود باز، بارنامه (یعنی تکبر) باشد باکی نباشد. ۲۳۳- این شاعر، عبارت از شبلی زاهد (م ۳۳۴ ه ق) می باشد، رک : وفیات الاعیان ۱/۲۲۶. ۲۳۴- در تذکرهٔ السامع ، ص ۴۵، این سخن به ابوحنیفه منسوب است . ۲۳۵- این دانشمند به (قاضی القضاهٔ) ملقب بوده ، و به سال ۲۹۰ هق زاده شد، و احتمالاـ در سال ۳۶۶ هق از دنیا رفت . ۲۳۶- این بیت در تذکرهٔ السامع (ص ۱۷) بدینصورت ضبط شده است که : ((اءاشقی به غرسا و اجنیه ذلهٔ اذا فاتباع الجهل قد کان احزاما)) ۲۳۷- سوره بقره ، آیه ۴۴. ۲۳۸- سوره فاطر، آیه ۲۸. ۲۳۹- منیهٔ المرید، ص ۶۱. الکافی ۱/۴۴. ۲۴۰- منیهٔ المرید، ص ۶۱. الکافی ۱/۵۵ ۲۴۱- ((ان العالم اذا لم یعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب کما یزل المطر عن الصفا)) (منیهٔ المرید، ص ۶۱. الکافی ۱/۵۶). ۲۴۲- ((قصم ظهری : عالم متهتک و جاهل متنسک . فالجاهل یغش (یغر) الناس بتنسکه ، و العالم ینفرهم بتهتکه)) (منیهٔ المرید، ص ۶۱. غوالی اللئالی و النوادر فی جمع الاحادیث : فیض کاشانی ، ص ۱۸. و نیز صدوق در (الخصال) با بسط فزونتری ، آنرا یاد کرده است). ۲۴۳- منیهٔ المرید، ص ۶۱. بحارالانوار ۲/۲۲ طبع جدید، بنقل از عوالی اللئالی . متاجر: شیخ انصاری ، ط ۱۳۷۵ هق ، ص ۱۵۴. ۲۴۴- ((ان للعالم ثلث علامات : العلم ، و الحلم ، و الصمت . و للمتکلف ثلاث علامات : ینازع من فوقه بالمعصیهٔ ، و یظلم من دونه بالغلبهٔ ، و یظاهر الظلمهٔ)) (منیهٔ المرید ص ۶۲. الکافی ۱/۴۵). ۲۴۵- حدیث مرفوع ، عبارت از حدیثی است که از وسط سلسله یا آخر آن ، یک تن ، یا بیشتر افتاده باشد؛ ولکن تصریح به رفع نموده باشند، مثلا: (((عن الکلینی عن علی بن ابراهیم عن ابیه رفعه عن الصادق (علیه السلام) قال ...))) (رک : علم الحدیث : مدیرشانه چی ص ۱۵۳). ۲۴۶- منیهٔ المرید، ص ۶۲. الکافی ۱/۴۵. ۲۴۷- ((طلبنا العلم لغیرالله ، فابی ان یکون الا الله .)) (تذکرهٔ السامع ، ص ۴۷). ۲۴۸- در طی حدیثی دیگر آمده است که از انس روایت شده : ((طلب العلم فریضهٔ علی کل مسلم ، و واضع العلم عند غیراهله کمقلد الخنازیر، الجوهر و اللؤ لؤ و الذهب)) (رک : سنن ابن ماجه ،

مقدمه ، ص ۱۷، حدیث ۲۲۴، به نقل از المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی ۲/۸۶. کنزالعمال ۱۰/۱۳۱). ۲۴۹- ((لاتحدثوا الجهال بالحکمهٔ فتظلموها، و لاتمنعوها اهلها فتظلموهم)) (منیهٔ المرید. الکافی ۱/۵۱). ۲۵۰- ((ان الله لم یاءخذ علی الجهال عهدا بطلب العلماء حتی اخذ علی العلماء عهدا ببذل العلم للجهال ؛ لان العلم کان قبل الجهل)) (منیهٔ المرید، ص ۶۳. الکافی ۱/۵۱. و نیز کنزالعمال ۱۰/۳۰۱، با اختلاف اندکی در تعبیر و کلمات). ۲۵۱- تفسیر سوره واقعه ، از نگارنده ص ۵۵. ۲۵۲- چهره و گونه خویش را برای مردم ، دژم مکن (سوره لقمان ، آیه ۱۸) بنگرید به : الکافی ۱/۵۱. ۲۵۳- ((زکوهٔ العلم ان تعلمه عبادالله)) (منیهٔ المرید، ص ۶۳. الکافی ۱/۵۱). ۲۵۴- ((اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه . فمن لم یفعل فعلیه لعنهٔ الله)) (منیهٔ المرید، ص ۶۵. الکافی ۱/۷۰. بحارالانوار ۲/۷۲، به نقل از محاسن برقی). ۲۵۵- ابوسعید حسن بن یسار بصری (م . ۱۱ هق) از (زهاد ثمانیه) می باشد. ۲۵۶- الکافی ۱/۶۴، ۶۵. بحارالانوار ۲/۹۰، ۹۱، به نقل از بصائرالدرجات . ۲۵۷- اخبارالعلماء باخبارالحکماء، ص ۲۷۰. ۲۵۸- ((لایومن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه)) (منیهٔ المرید، ص ۶۷. کنزالعمال ۱/۴۱). ۲۵۹- تذکرهٔ السامع ، ص ۴۹. ۲۶۰- حدیثی مفصل تر و قریب به همین مضمون در کتاب (الکافی ۳/۳۴۸) آمده است . ۲۶۱- حدیث مذکور را بخاری در (الجامع الصحیح ۱/۱۳۵) آورده که معاویهٔ بن حکم سلمی در اثناء نماز به (تسمیت عاطس) زبان گشود. مسلم نیز در (الجامع الصحیح ۱/۲۰۳) این حدیث را یاد کرده است . تسمیت عاطس ، یعنی عطسه کسی را مثلا با جمله (یرحمکم الله) پاسخ گویند. ۲۶۲- سوره شعراء، آیه ۲۱۵. ۲۶۳- ((ان الله اوحی الی : ان تواضعوا (و ما تواضع احد لله الا رفعه الله))) (منیهٔ المرید، ص ۶۹. کنزالعمال ۳/۱۱۰ و ۱۱۱. تذکرهٔ السامع ص ۶۴). ۲۶۴- ((ما نقصت صدقهٔ من مال ، و ما زاد الله عبدا بعفو الا عزا، و ما تواضع احد لله الا رفعه الله .)) (منیهٔ المرید، ص ۶۹. حدیثی قریب به همین مضمون در (الکافی ۳/۱۸۵) آمده است). ۲۶۵- ((علموا و لاـ تعنفوا؛ فان المعلم خیر من المعنف .)) (منیهٔ المرید، ص ۶۹. کنزالعمال ۱۰/۲۴۹. در طی حدیث دیگر در همین کتاب اخیر و همان صفحه چنین آمده است : (((علموا و یسروا و لاتعسروا، و بشروا و لاـتنفروا)))). ۲۶۶- ((لینوا لمن تعلمون (تعلمونه) و لمن تتعلمون منه)) (منیهٔ المرید ص ۶۹. سنن ابی داود ۲/۱۹۰. به نقل از تذکرهٔ السامع ، ص ۶۵). ۲۶۷- کنیه به منزله نام فامیلی در میان عربها، معمول و متعارف بوده ، و قاعدهٔ با (اب) یا (ام) از قبیل ابوعبدالله ، ام کلثوم ، و یا (ابن) و (بنت) آغاز می شد. و یادکردن افراد با چنین گونه نامها، به عنوان احترام به آنان تلقی می گردید. ۲۶۸- صحیح ترمذی ، حدیث ۲۶۵۰. کنزالعمال ۱۰/۲۴۶. متن حدیث چنین است : (((ان الناس لکم تبع ، و ان رجالا یاءتونکم من اقطار الارض یتفقهون فی الدین ، فاذا اتوکم فاستوصوا بهم خیرا))) . ۲۶۹- حدیث مسلسل ، حدیثی است که کلیه افراد سلسله تا به معصوم - هنگام روایت - دارای خصوصیت قولی یا فعلی باشند مثلا: ((اخبرنی فلان والله .)) که کلمه (والله) (یا هر کلمه و عبارت دیگر) در نقل از یکان یکان افراد سلسله سند آمده باشد. و از همین نوع است تسلسل در اسامی که تمام افراد سلسله به یک نام باشند (علم الحدیث : مدیر شانه چی ص ۱۵۷). منظور شهید ثانی (رحمه الله تعالی) از حدیث مورد نظر، این است که راوی مثلا می گفت : (((اخبرنی فلان ، و سئلنی عن اسمی و کنیتی و بلدی و اءین اءنزلت))) - یا - (((و سئلته - عن اسمه و...))) و همین عبارت و خصوصیات از راویان دیگر در نقل و روایت از دیگران ، در تمام سلسله سند تکرار می شده است . ۲۷۰- تذکرهٔ السامع ، ص ۵۲.

۲۷۱ تا ۳۲۰

۲۷۱- در مبحث آداب نگارش ؛ راجع به (تخریج)، مطالب و توضیحات مفصلی در پیش داریم . ۲۷۲- به عنوان مثال : در نماز جماعت ، اگر ماءموم به تصور اینکه امام قیام نموده ، سر از رکوع بلند کند؛ ولی باز هم ببیند امام در رکوع است باید دوباره به رکوع رود و از امام متابعت نماید. در این مورد با وجود اینکه بر رکن اضافه شده است ، نماز او باطل نیست . ۲۷۳- مثلا اگر کسی دیواری ساخته و کسی دیگر آن دیوار را روی شخصی خراب کند و آن شخص بمیرد، سازنده دیوار را قصاص نمی کنند؛ بلکه

کسی را که مباشر خراب کردن دیوار است ، قصاص می نمایند. مگر در مواردی که سبب ، اقوی از مباشر باشد. به عنوان نمونه اگر کسی ، شخص دیگری را روی فرد دیگر، هول دهد؛ و این عمل موجب مرگ و یا جرح فرد ثالث گردد شخص دوم را - که مباشر و عامل بلاواسطه قتل و جرح بوده است - مجرم نمی شناسند؛ بلکه باید شخص اول را که سبب بوده است مجرم و قابل کیفر دانست . ۲۷۴- اگر کسی اقرار کند که اتومبیلی را برای استفاده شخصی از کسی تحویل گرفته و سپس مالک اتومبیل ، آنرا مطالبه کند و آن شخص بگوید من اتومبیل را به او برگرداندم ، قول او اعتبار و ارزشی ندارد. مگر آنکه بینه و شهادت شاهدانی را در این ادعاء خود اقامه نماید. ۲۷۵- از قبیل قیاس (منصوص العله) که در علم اصول فقه ، مفهوم آن گزارش شده است . ۲۷۶- اسلام و تعلیم و تربیت ۱/۲۲۸. و ۲/۲۱۹ - ۲۳۱. ۲۷۷- متن کامل حدیث بدینصورت است : ((لاتکرهوا الی انفسکم عبادة ، فان المنبت لا ارضا قطع و لا ظهرا ابقی)) (رک : مجمع البحرین ، ط ۱۳۱۴ ه ق .، ص ۱۳۷. النهایة ۱/۹۲). در کتاب (الکافی ۳/۱۳۸) آمده است که رسول اکرم به امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) فرمود: (((یا علی ان هذا الدین متین ، فاوغل فیه برفق ، و لاتبغض الی نفسک عبادة ؛ فان المنبت - یعنی المفرط - لا ظهرا ابقی و لا ارضا قطع . فاعمل عمل من یرجو ان یموت هرما، و احذر حذر من یتخوف ان یموت غدا))) : ای علی ! این دین ، آئین استواری است ، با نرمی و مدارا در آن وارد شو، و عبادت پروردگارت را مبغوض و ناخوش آیند خویش مگردان ، زیرا خسته کننده مرکوب - که گرفتار افراط در راندن و بارکشیدن آن است - نه مرکوبی باقی گذاشته و نه مسافتی را می پیماید. پس مانند کسی که امید دارد در روزگار پیری بمیرد، عمل کن . و مانند کسی که می ترسد فردای امروز بمیرد، بیمناک و بر حذر باش . چند حدیث دیگر و قریب به همین مضمون در کنزالعمال ۳/۴۰، آمده است . ضمنا کلمه (منبت)، عبارت از کسی است که به علت افراط در مورد مرکوبش ، از سفر و قافله جدا می گردد، و برای ادامه سیر خود درمی ماند. یکی از دوستان می گفت : استاد ما در بیان مفهوم (منبت) توضیح می داد که او عبارت از کسی است که تنگ مرکوب را بیش از اندازه ضرورت محکم می کند، و مرکوب خود را از این طریق ، فرسوده و خسته کرده و آنرا درمانده می سازد. ۲۷۸- نهج البلاغه (حکم)، شرح عبده ، ص ۱۸۵ و ۲۴۸. فیض الاسلام ، ص ۱۱۵۸. ۲۷۹- به عنوان نمونه ، در این مورد، بنگرید به : (کتاب الزی و التجمل و المروءة) صحیح الکافی ۳/۲۰۵ - ۲۲۷. و نیز کتاب کنزالعمال (کتاب الزینة و التجمل) ۶/۶۳۹ الی ۶۹۸. ۲۸۰- در تذکرة السامع (ص ۳۱) آمده است که مالک بن انس ، چنین می کرد. ۲۸۱- در هامش تذکرة السامع ، ص ۳۰ آمده که در سنن ابی داود (۲/۲۰۸) دعای مذکور تا همین قسمت درج شده ، ولی تمام قسمت آن در بحارالانوار ۲/۶۳، به نقل از منیة المرید آمده است . ۲۸۲- این دو بخش از دعاء در تذکرة السامع ، ص ۳۰، ۳۱. و بحارالانوار ۲/۶۳، به نقل از منیة المرید، یاد شده است . ۲۸۳- امام صادق (علیه السلام) فرموده است : (((الصلوة خیر موضوع فمن شاء استکثر، و من شاء استقل))) : نماز بهترین قانونی است که وضع شده است ، هر که بخواهد بیش ، و هر که نخواهد کم انجام دهد. برخی (خیر موضوع) نیز خوانده اند؛ ولی بهتر است که به صورت اضافه یعنی (خیر موضوع) خوانده شود. (رک : المستدرک ۱/۱۷۷، المحجة البیضاء، ۲/۶۳. و نیز کتاب بحارالانوار. و کتاب (الامامة ، والتبصرة) از علی بن بابویه . و کتاب (الغایات) از جعفر بن احمد قمی). ابی ذر غفاری گوید: بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) - در حالیکه تنها نشسته بود - وارد شدم . به من فرمود: ای اباذر، مسجد را تحیتی است . عرض کردم : تحیت مسجد چیست ؟ فرمود: دو رکعت نمازی که شایسته است آنرا به جای آوری . گفتم ای رسول خدا، مرا به نماز فرمان میدهی ، نماز چیست ؟ فرمود: ((الصلوة خیر موضوع ، من شاء اقل و من شاء اکثر))) (رک : بحارالانوار ۱۸/۳۱، ۳۲، ط کمپانی). ۲۸۴- در طی روایت دیگری آمده است که آنحضرت فرمود: ((ان لکل شی ء شرفا و ان اشرف المجالس ما استقبل به)) (رک : سفینة البحار ۱/۱۶۶). ۲۸۵- دعا تا اینجا در سنن ابی داود ۲/۲۰۸ آمده است ؛ ولی مجموع آن در منیة المرید، ص ۸۲، و بحارالانوار ۲/۶۳، درج شده است . و نیز بنگرید به صحیح ترمذی ؛ دعوات ؛ ۱۲۸. ۲۸۶- در طی دعای ابوحمزه ثمالی آمده است : (((... و اعوذ بک من نفس لاتقنع ، و بطن لایشبع ، و قلب لایخشع و دعاء لایسمع ، و عمل لاینفع))) . ۲۸۷- در پاره ای از نسخه

ها آمده است : (و قونا). ۲۸۸- منیهٔ المرید ۸۲. بحارالانوار ۲/۶۳. دعای نیمه شعبان (رک : مفاتیح الجنان ، ۳۴۱). ۲۸۹- ((ان الله یحب الصوت الخفیض و یبغض الصوت الرفیع)) (منیهٔ المرید، ص ۸۳. تذکرهٔ السامع ، ص ۳۹. تذکرهٔ الحفاظ: ذهبی ۳/۳۱۶). ۲۹۰- تذکرهٔ السامع ، ص ۳۹. ۲۹۱- ((اذا سئلتم عما لاتعلمون فاهربوا، قالوا: و کیف الهرب ؟ قال : تقولون : (الله اعلم))) (منیهٔ المرید، ص ۸۵). ۲۹۲- ((ما علمتم فقولوا. و ما لم تعلموا فقولوا: (الله اعلم). ان الرجل لیسرع (لینتزع) بالآیهٔ من القرآن ، یخر فیها ابعد ما بین السماء و الارض)) (منیهٔ المرید، ص ۸۶. الکافی ۱/۵۲. بحارالانوار ۲/۱۱۹، به نقل از محاسن برقی). ۲۹۳- الکافی ۱/۵۳. بحارالانوار ۲/۱۱۳، به نقل از امالی صدوق . ۲۹۴- سوره اعراف ، آیه ۱۶۸. ۲۹۵- سوره یونس ، آیه ۳۹. (منیهٔ المرید، ص ۸۶. بحارالانوار ۲/۱۱۳، به نقل از امالی صدوق . در منیهٔ المرید، آمده است : (خص عباده)، ولی در (بحار) و (الکافی): (عیر عباده) آمده است). ۲۹۶- متن این دو روایت اخیر را بنگرید در (الکافی ۱/۵۳). ۲۹۷- ((اذا ترک العالم (لاادری) اصیبت مقاتله)) (منیهٔ المرید، ص ۸۶. تذکرهٔ السامع ص ۴۲). در کتاب اخیر، به جای (اذا ترک)، (اذا اخطاء) آمده است . ولی باید یادآور شد که این سخن از ابن عباس نیست ، بلکه گفتار امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) می باشد (رک : نهج البلاغهٔ ، حکم ، ش ۸۵. فیض الاسلام ۴/۱۱۱۴ بحارالانوار ۲/۱۲۲). در پاره ای از نسخه ها آمده است : ((اذا ترک العالم (لاادری) اصیبت کلمته))) یعنی در صورت ترک (لاادری) سخن آدمی در پاسخ به پرسشها، سرانجام به جهل و نادانی انحراف می یابد. مقاتل نیز جمع مقتل می باشد (و مقتل به معنی کشتن گاه)، و در انسان ، عبارت از آن جائی است که چون بر آن جای زنند، کشته شود (رک : فرهنگ نفیسی ۵/۳۴۵۰). ۲۹۸- این حدیث با مضامین مختلف ، ضبط شده است : در النهایهٔ ۱/۱۱۷، حدیث مذکور به سلمان فارسی منسوب است ، و بدینصورت می باشد: ((من اصلح جوانیه اصلح الله برانیه)) و نیز در ج ۱ ص ۳۱۹ همین کتاب آمده است : ((و فی حدیث سلمان رضی الله عنه : (ان لکل امری جوانیا و برانیا، فمن یصلح جوانیه یصلح الله برانیه ، و من یفسد جوانیه یفسد الله برانیه))) . (جوان) و (بران) از (جو) و (بر) و به ترتیب ، به معنی درون خانه و بیابان است که الف و نون به منظور تاءکید بدآنها اضافه شده است . درباره معنی برانی و جوانی ، بنگرید به مجمع ۲۹۹ .O۳/۲۲۰...ĘŞ□Ль- شرح این حدیث و اختلاف علماء در تفسیر آن ، قبلا در ص ۲۲۸ تا ۲۳۰ همین کتاب ، گذشت . ۳۰۰- تذکرهٔ السامع ، ص ۷۵. ۳۰۱- ((ان فی الجسد مصغهٔ اذا صلحت صلح الجسد کله ، و اذا فسدت فسد الجسد کله ، الا و هی القلب)) (منیهٔ المرید، ص ۹۰. صحیح بخاری ، کتاب الایمان ۱/۱۳. در کتاب النهایهٔ فی غریب الحدیث آمده است : (((ان فی ابن آدم مضغهٔ اذا صلحت ، صلح الجسد کله))) ماده (مضغ) ۴/۳۳۹. ۳۰۲- منیهٔ المرید؛ ص ۹۰. تذکرهٔ السامع ، ص ۶۷. ۳۰۳- وی از عرفاء بنام اسلامی است که به سال ۱۲۹ هق زاده شد، و به هنگام بازگشت از مکه در ۱۹۷ ه ق . از دنیا رفت . ۳۰۴- سوره مریم ، آیه ۱۲. ۳۰۵- سوره بقره ، آیه ۲۸۱. ۳۰۶- سوره قصص ، آیه ۱۳. ۳۰۷- سوره شعراء، آیه ۲۱. ۳۰۸- در تذکرهٔ السامع (ص ۷۱ و ۷۲) این سخنان به شافعی ، منسوب است . ۳۰۹- در تذکرهٔ السامع (ص ۷۱) آمده است که خطیب بغدادی این سخن را از دانشمندی نقل کرده است . ۳۱۰- ذهبی در تذکرهٔ الحفاظ (۱/۱۸۲)، در ضمن شرح احوال شعبهٔ بن حجاج آورده است که او لباس تیره و خاکی رنگ می پوشید (رک : تذکرهٔ السامع ، ص ۷۱). ۳۱۱- این سخن در تذکرهٔ السامع ، ص ۷۱، به شافعی ، منسوب است ، که گفت : (((لو کلفت شراء بصلهٔ لما فهمت مسئلهٔ). یا - لو کلفت الی شراء بصلهٔ ...))) ۳۱۲- در صحیح مسلم ، این سخن از یحیی بن ابی کثیر نقل شده است که می گفت : (((لایستطاع العلم براحهٔ الجسد)) (رک : تذکرهٔ السامع ، ص ۲۷). ۳۱۳- حدیثی است که متن کامل آن ، چنین می باشد: ((حفت الجنهٔ بالمکاره ، و حفت النار بالشهوات))) . بجای (حفت)، (حجبت) نیز روایت شده است (رک : مجمع البحرین ۲/۳۴ و ۵/۳۸. تذکرهٔ السامع ، ص ۲۷). ۳۱۴- صبر به معنی چادروا، و تبرزد، و زکاب و عصاره درختی تلخ (که به کسر باء می باشد) و به سکون باء، تلفظ نکنند، مگر در ضرورت شعر (فرهنگ نفیسی ۳/۲۱۲۸). ۳۱۵- واژه ای که انسان در امید بستن به چیزی به کار می برد، و به معنی (امید و آرزو) و از افعال مقاربه می باشد. ۳۱۶- واژه ای که مانند (عسی) در امید و آرزو به کار می رود، و از حروف (مشبهٔ بالفعل) است ، که در اصل ، (لعل)

بود و بـا اضافه شـدن یاء متکلم به صورت (لعلی) درمی آیـد، و با حـذف لام ، می شود: (علی). ۳۱۷- واژه ای اسـت که عرب در مـورد موکول سـاختن کـاری به آینـده ، اسـتعمال می کنـد، و از حروف اسـتقبال می باشـد. ۳۱۸- الکـافی ۱/۴۶. کتـاب العلم : ابن عبدالبر، ص ۶۵. بحارالانوار ۲/۴۳ و ۴۴ و ۴۵، به نقـل از محـاسن برقی و عـدهٔ الـداعی . کنزالعمال ۱۰/۳۰۲. سـفینهٔ البحار ۲/۲۲۱. تذکرهٔ السامع ، ص ۱۰۰. ۳۱۹- منیهٔ المرید، ص ۹۵، ۹۶. هامش رسالهٔ الحقوق ، انتشارات دارالتوحید، ط ۱۴۰۴ هق ، ص ۱۶. ۳۲۰- سوره کهف ، آیه ۶۶.

۳۲۱ تا ۳۸۰

۳۲۱- سـوره کهف ، آیه ۶۹. ۳۲۲- شـعبهٔ بن حجاج می گفت : (((کنت اذا سـمعت من الرجل الحـدیث کنت له عبدا ما یحیی))) یعنی آنگاه که از کسـی ، حدیثی را می شنیدم ، خویشتن را - تا وقتی او در قید حیات بود - بنده او می دانستم (تذکرهٔ السامع ، ص ۹۰) و این گفتار نیز معروف است که فرمود: (((من علمنی حرفا فقد صیرنی عبدا))) : آنکه مرا تعلیم داد، مرا بنده خویش گردانید. ۳۲۳- سـوره کهف ، آیه ۷۵. ۳۲۴- اشـاره ای است به این سـخن الهی در قرآن کریم : (((... و بشـر الصـابرین ، الـذین اذا اصابتهم مصیبهٔ قالوا انا لله و انا الیه راجعون ، اولئک علیهم صـلوات من ربهم و رحمهٔ و اولئک هم المهتدون)) . (سوره بقره ، آیه های ۱۵۵ - ۱۵۷). ۳۲۵- تـذکرهٔ السـامع ، ص ۸۵. ۳۲۶- ایـن سـخن در تـذکرهٔ السـامع ، ص ۸۷، بـه شـافعی منسـوب است . ۳۲۷- یکی از دانشـمندان می گوید: (((من اعظم البلیهٔ تشـیخ الصحیفهٔ))) از بزرگترین بلیه و مصیبت ها این است که شخص ، کتاب را به عنوان اسـتاد خود بر گیرد (تذکرهٔ السامع ، ص ۸۷) صـحفیون ، جمع صـحفی است و او عبارت از کسـی است که در قرائت صحیفه خطاء می کند (فرهنگ نفیسی ۳/۲۱۳۱) در بحارالانوار ۲/۱۰۵، آمـده که رسول خـدا (صـلی الله علیه و آله) فرموده است : (((و ایاکم و اهل الدفاتر و لایغرنکم الصـحفیون))) ۳۲۸- در سـخنان امیرالمؤ منین علی (علیه السـلام) آمده است : (((الحکمهٔ ضالهٔ المؤ من ، فخـذ الحکمـهٔ و لـو من اهـل النفـاق)) : حکمت ، گمشـده مومن است . پس بایـد حکمت را - ولو از اهـل نفـاق هم میسـر باشـد - فراگیری (رک : شـرح نهج البلاغه : محمد عبده ۲/۹۶، ط بیروت ۱۸۸۵ م) ولی متن عربی ترجمه فوق ، در تـذکرهٔ السامع ، ص ۸۶ آمـده است . ۳۲۹- ابراهیم بن هلاـل صـابی می گویـد: من در حضور فخرالملـک وزیر بسـر می بردم که حاجب خبر آورد شـریف مرتضـی می خواهـد به مجلس درآیـد. فخرالملـک به منظور احترام از جای برخاست و شـریف مرتضـی را در صـدر مجلس - یعنی همانجـائی که خود می نشـست - جای داد. سـپس به گفتگو پرداختنـد و سـرانجام شـریف مرتضـی عازم رفتن شـد، و وزیر از جای برخاست و با هم خداحافظی کردند. لحظه هائی بیش نگذشت که حاجب ، پیام آورد: شـریف رضـی ، یعنی برادر بزرگوار شـریف مرتضـی می خواهـد وارد مجلس گردد. وزیر، نامه ای که تازه به نگارش آن آغاز کرده بود به یک سو افکنـد، و سراسـیمه از جای برخاست ، و تا دهلیز منزل به اسـتقبال شـریف رضـی رفت ، و در نهایت احترام و تواءم با تواضع و فروتنی ، وی را در صـدر مجلس نشانـد. و پس از چنـد لحظه ای درنـگ ، عازم رفتن شـد. وزیر از جای برخاست و تا در خانه او را مشایعت کرد. و بالاخره احترام و تجلیل فراوانی از او به عمل آورد و سـپس سرگرم رتق و فتق امور گردید. پس از آنکه از کارها فارغ شد از وزیر اجازه خواستم سؤ الی را بـا او در میـان گـذارم . او قبل از طرح سؤ ال من ، گفت : تصور می کنم می خواهی بپرسـی که به چه دلیل ، احترام و تجلیل فزونتری درباره سـید رضـی مبذول داشـتم ، با اینکه سـید مرتضی از سید رضی ، بزرگسالتر و دانشمندتر است ؟ من گفتم : سؤ ال و پرسـش من نیز دربـاره همین مطلب بوده است . در این وقت وزیر، نوکر خود را خواست و به او گفت : آن نـامه هائی که چنـد روز پیش آنها را به تو سپردم بیاور. خادم نامه ها را آورد، دید نامه هائی از شـریف مرتضـی و شـریف رضـی است . نامه شریف مرتضی بسـیار مفصل و طولانی بود که در طی آن از وزیر خواست که او را از پرداخت سـهم درباره حفر نهر معاف دارد. لکن نامه شـریف رضی متضمن اعتذار از قبول هدیه وزیر بوده است . لذا گفت حالا دیدی که مضمون نامه این دو چگونه از هم متفاوت بوده است .

وزیر به ابراهیم بن هلال صابی گفت : به من گزارش کردند که برای شریف رضی فرزندی به دنیا آمد، من هزار دینار در طبقی نهادم و نزد شریف رضی فرستادم ؛ لکن شریف رضی آنرا نپذیرفت و گفت : وزیر می داند که من از کسی چیزی نمی پذیرم . وزیر گفت : من بار دیگر این هدیه را فرستادم و گفتم آنرا به قابله تقدیم می کنم . شریف رضی این هدیه را همراه نامه ای برگرداند که مضمون آن نامه چنین بود: وزیر می داند میان ما قابله بیگانه وجود ندارد، و نوعا قابله های ما از قوم و قبیله و خویشاوندان خودمان هستند، و آنها از رهگذر کار خود، نه مزدی می گیرند و نه صله و هدیه ای را قبول می کنند. بار سوم هدیه مذکور را فرستادم و یادآور شدم که آنرا میان یاران و دانشجویان خود تقسیم کند. وقتی هدیه را حضور او آوردند ملازمان و طلاب در پیرامون او حضور داشتند. شریف رضی فرمود: اینان خود حاضرند، هر که می خواهد از آن بردارد. ۳۳۰- قدماء، قائل به اخلاط و عناصر چهارگانه در بدن بوده اند که عبارتند از: بلغم ، خون ، صفراء، سوداء. ۳۳۱- تذکرة السامع ، ص ۸۸. ۳۳۲- این سخن در تذکرة السامع ، ص ۸۸ به شافعی منسوب است که در برابر مالک ، چنین احساس می نمود. ۳۳۳- در تذکرة السامع ، ص ۸۸ این گفتار، منسوب به ربیع می باشد. ۳۳۴- شریک بن عبدالله قاضی (م ۱۷۷ هق)، فقیه و محدث ، و یکی از دانشمندان برجسته اسلامی است (رک : تذکرة الحفاظ ۱/۲۱۴). ۳۳۵- ((تعلموا العلم ، و تعلموالعلم السکینة و الوقار، و تواضعوا لمن تعلمون منه)) (منیة المرید، ص ۱۰۳. کنزالعمال ۱۰/۱۴۱). ۳۳۶- ((من علم احدا مسئلة ملک رقه . قیل ایبیعه و یشتریه ؟ قال : (لا)؛ بل یاءمره و ینهاه)) (منیة المرید، ص ۱۰۳). در طی وصیت شیخ محمد بن جمهور احسائی در رابطه با اجازه به شیخ ربیعة بن جمعه ، راجع به حق معلم و استاد، پاره ای از حقوق معلم یاد شده ، و از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت کرده است که فرمود: (((من علم شخصا مسئلة ، ملک رقه (رقبتة). فقیل : ایبیعه ؟ قال : لا؛ لکن یاءمره و ینهاه)) (رک : بحارالانوار، بخش اجازات ، ط سنگی ، ص ۵۰، ۵۱). ۳۳۷- در تذکرة السامع ، به جای (لکی) آمده است : (فهم). و صحیحتر نیز همین است . ۳۳۸- گویند این سخن ، امام ابوحامد، محمد غزالی است (رک : تذکرة السامع ، ص ۸۸). ۳۳۹- تذکرة السامع ، ص ۹۱. ۳۴۰- ((ذللت طالبا فعززت مطلوبا)) (منیة المرید، ص ۱۰۵. تذکرة السامع ، ص ۹۱. سفینة البحار ۲/۲۲۲). ۳۴۱- گویند این سخن ، معافی بن عمران است که به عقیده ثوری ، همان (یا قوتة العلماء) (م ۱۵۸ هق) می باشد (رک : تذکرة السامع و هامش آن ، ص ۹۱). ۳۴۲- راوی این سخن ، محمد بن ادریس شافعی است (رک : تذکرة السامع ، ص ۹۱، ۹۲). ۳۴۳- ابن عباس برای کسب علم ، بر در خانه زید بن ثابت می نشست و در انتظار بسر می برد، تا زید بیدار گردد، مردم به او می گفتند: آیا نمی خواهی که ما زید بن ثابت را بیدار کنیم ؟ می گفت : نه . گاهی آنقدر انتظار ابن عباس طولانی می گشت که سوزش حرارت آفتاب ، او را سخت می آزرد (رک : تذکرة السامع ، ص ۹۶). ۳۴۴- دارابزین عبارت از صندلی و یا نیم تختی بود که روی آن ، متکائی قرار داشت . ۳۴۵- معادل اصطلاح عامیانه عربی : (ایش بک) یعنی چه تان هست ؟! و به اصطلاح عامیانه فارسی : چته ؟!! ۳۴۶- این واژه یعنی کلمه (الابعد) در مقام مزمت و نکوهش و کنایه از آن به کار می رود. در حدیث آمده است : شخصی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید و عرض کرد: (((ان الابعد قدزنی))) : آن مرد بیگانه محققا زنا کرده است . منظور وی ، کنایه از خویشتن بوده و خود، گرفتار زنا شده بود. ۳۴۷- متن کتاب که عینا در تذکرة السامع ، ص ۱۰۶ نیز آمده است دارای نوعی از ابهام می باشد. لذا معنی دیگری که می توان بیان کرد این است : شاگرد نباید به شرح مساءله ای یا در پاسخ به سؤ ال استاد، و یا پاسخ به سؤ ال دیگران ، بر استاد سبقت جوید. ولی به نظر اینجانب معنی اول به قرینه عبارت بعدی ، صحیح تر می باشد. ۳۴۸- گوینده - چنانکه در تذکرة السامع ، ص ۱۰۵، آمده است - همان عطاء بن ابی رباح ، مفتی اهل مکه و محدث و مفسر معروف می باشد که به سال ۱۵۵ ه ق ، از دنیا رفت (شرح حال او را بنگرید در: تذکرة الحفاظ ۱/۹۲. سه مقاله در تاریخ تفسیر و نحو: از نگارنده ، ص ۴۹، ۵۰). ۳۴۹- تذکرة السامع ، ص ۱۰۵. ۳۵۰- این سخن در تذکرة السامع ، ص ۱۰۵، به (زهری) منسوب است . ۳۵۱- ((الاقتصاد فی النفقة نصف المعیشة ، و التودد الی الناس نصف العقل ، و حسن السؤ ال نصف العلم)) (منیة المرید ص ۱۱۴. در بحارالانوار، ۱/۲۲۴، به نقل از کنزالفوائد:

کراجکی ، حدیث مذکور بدین صورت ضبط شده است : (((التودد الی الناس نصف العقل و حسن السؤ ال نصف العلم ، و التقدیر فی المعیشة نصف العیش))) و نیز در (الکافی ۴/۴۵۷) طی دو حدیث آمده است : ((التودد الی الناس نصف العقل))) . ۳۵۲- منیة المرید، ص ۱۱۴. الکافی ۱/۴۹. ۳۵۳- رک : تذکرة السامع ، ص ۱۵۷. ۳۵۴- در روزگار پیشین ، و حتی تا همین اواخر، برای خشکاندن مرکب ، و نوشته ها از خاک و خاکستر استفاده می کردند. ۳۵۵- چنانکه هم اکنون نیز معمول است نوک قلم نی را از هم می شکافند تا در آن ، نرمی و انعطافی برای نوشتن به وجود آید و بهتر بنویسد. ۳۵۶- رک : تذکرة السامع ، ص ۱۱۰. ۳۵۷- این سخن از خطیب بغدادی است (رک : تذکرة السامع ، ص ۷۳). ۳۵۸- در تفصیل وسائل الشیعه ، حدیث ۹۷۰۷ و مسند احمد بن حنبل ۱/۱۵۴، ۱۵۵، و سنن ابن ماجه (تجارات ، ۴۱)، حدیث مذکور بدین صورت آمده است : ((اللهم بارک لامتی فی بکورها)) (رک : المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی ۱/۲۱۰. مفتاح الوسائل : ۱/۱۸۴). ۳۵۹- ((اغدوا فی طلب العلم ، فانی ساءلت ربی ان یبارک لامتی فی بکورها)) (منیة المرید، ص ۱۲۰. کنزالعمال ۱۰/۲۵۱. در این کتاب اخیر به دنبال حدیث ، این جمله نیز اضافه شده است : (((و یجعل ذلک یوم الخمیس)))). ۳۶۰- ((اطلبوا العلم یوم الاثنین فانه میسر لطالبه)) (منیة المرید، ص ۱۲۰. کنزالعمال ۱۰/۲۵۰). ۳۶۱- اسانید، جمع اسناد است ، و آن عبارت از نسبت دادن حدیث به کسی می باشد. ۳۶۲- ((قیدوا العلم ، قیل : و ما تقییده ؟ قال کتابته)) (منیة المرید، ص ۱۲۱). در مقدمه مسند دارمی ، آمده است : (((قیدوا العلم بالکتاب ، هذا العلم ..))) . ۳۶۳- منیة المرید، ص ۱۲۱. کنزالعمال ۱۰/۲۴۵. ۳۶۴- الکافی ۱/۴۶. کتاب مختصرالعلم : ابن عبدالبر، ص ۶۵. ۳۶۵- دروس مفرقة ، ظاهرا دروسی است غیررسمی و غیربرنامه ای که مطالب متنوع و متفرقی ضمن آن بیان می شود؟ ۳۶۶- درس تقاسیم ظاهرا درس های رسمی و برنامه ای و تخصصی است که پیش بینی شده ، و در حول مطلب خاصی تدریس می شود. ۳۶۷- از جابر بن سمره روایت شده است که می گفت : هرگاه ما وارد بر نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) می شدیم ، هر یک از ما به هر جا که می رسید جلوس می کرد (رک : الادب المفرد: بخاری ، ص ۱۶۴. نقل از تذکرة السامع ، ص ۱۴۶). ۳۶۸- ((لایقیمن احدکم الرجل من مجلسه ، ثم یجلس فیه ، ولکن تفسحوا و توسعوا)) (رک : مسند احمد بن حنبل ۲/۱۷، ۲۲، ۱۰۲ و ۳/۳۴۲. الادب المفرد، ص ۱۱۴). ۳۶۹- ((لعن من جلس وسط الحلقة)) (سنن ابی داود (الادب)، ۱۴). ۳۷۰- ((لایجلس بین رجلین الا باذنهما)) (رک : سنن ابی داود ۲/۱۸۶). ۳۷۱- تذکرة السامع ، ص ۱۵۶. ۳۷۲- در تذکرة السامع ، ص ۱۵۶، آمده است که این شاعر، خطیب بغدادی است . ۳۷۳- تذکرة السامع ، ص ۱۵۸، ۱۵۹. ۳۷۴- در تذکرة السامع ، ص ۱۵۹، آمده است که از ابن عباس و ابن عمر، دو حدیث در این باره روایت شده است . در هامش همین صفحه ذکر شده است که خطیب بغدادی گفته است : عقیقی به ما می گفت : در مجلس درس دارقطنی حضور بهم رساندم . و ابوالحسن بیضاوی ، شخص غریب و ناآشنائی را وارد مجلس کرد. این مرد غریب از دارقطنی درخواست نمود احادیثی را بر او املاء کند. دارقطنی از حفظ - در یک مجلس - بیش از بیست حدیث را بر وی املاء نمود که متون تمام آنها این جمله بود: (((نعم الشی ء: الهدیة امام الحاجة))) این مرد غریب از مجلس بازگشت . سپس فردای آن روز به همان مجلس آمد و دارقطنی به او هدیه ای تقدیم کرد و او را نزد خود خواند، و از حفظ، هفده حدیث برای او املا نمود که در متن همه آنها چنین آمده بود: (اذا جاءکم کریم قوم فاکرموه))) (رک : تذکرة الحفاظ ۳/۱۸۹). ۳۷۵- این روایت و نقل را خطیب بغدادی از جماعتی از پیشینیان یاد کرده و گفته است : (((لایقراء حتی یاءذن له الشیخ))) (رک : تذکرة السامع ، ص ۱۶۱). ۳۷۶- ((قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): کل امرذی بال لایبداء فیه بالحمد، (اقطع))) : هر امر مهمی اگر با ستایش الهی آغاز نشود، به پایان و کمال خود نمی رسد، و به نتیجه ای بارور نمی گردد (طبقات الشافعیه : سبکی ۱/۹. ابی داود، و ابن ماجه نیز در کتاب سنن خود از این حدیث یاد کرده اند). ۳۷۷- سوره نساء، آیه ۱۷۵. ۳۷۸- سوره یونس ، آیه ۵۳. ۳۷۹- سوره یوسف ، آیه ۴۶. ۳۸۰- سوره نحل ، آیه ۱۱۷.

۳۸۱- سوره یونس ، آیه ۵۹. ۳۸۲- سوره الحاقة ، آیه ۴۶. ۳۸۳- ((ان الله لایقبض العلم انتزاعا ینتزعه من الناس ؛ ولکن یقبض العلماء حتی اذا لم یبق علماء، اتخذ الناس رؤ ساء جهالا، فسئلوا فافتوا بغیر علم فضلوا و اضلوا)) (منیة المرید، ص ۱۲۸. شرح شهاب الاخبار، ص ۳۶۸. بحارالانوار ۲/۱۱۰ و ۱۲۱ و ۱۲۴، به نقل از مجالس مفید. مسند احمد بن حنبل ۲/۲۰۳. کنزالعمال ۱۰/۱۸۷ و ۲۰۷. روایتی قریب به همین مضمون ، در الکافی ۱/۴۷، آمده است). ۳۸۴- ((من افتی بفتیا بغیر ثبت (من غیر تثبت ، بغیر علم) فانما اثمه علی من افتاه)) (منیة المرید)، ص ۱۲۸. سنن ابن ماجه ، (مقدمه - باب اجتناب الراءی و القیاس ، ۸، ش ۵۳. مسند دارمی ، مقدمه ، ۲۰. مسند احمد بن حنبل ۲/۳۲۱ و ۳۶۵. کنزالعمال ۱۰/۱۹۳). ۳۸۵- ((اجرؤ کم علی الفتوی ، اجرؤ کم علی النار)) (منیة المرید، ص ۱۲۸. مسند دارمی ، مقدمه ، ۲۰. کنزالعمال ۱۰/۱۸۴. در بحارالانوار ۲/۱۲۰، به نقل از مصباح الشریعة ، آمده است : (((قال النبی (صلی الله علیه و آله): اجرؤ کم علی الفتیا، اجرؤ کم علی الله ...))) . ۳۸۶- ((اشد الناس عذابا یوم القیمة : رجل قتل نبیا، او قتله نبی ، او رجل یضل الناس بغیر علم ، او مصور یصور التماثیل)) (منیة المرید، ص ۱۲۸. احادیثی قریب به همین مضمون در مسند احمد بن حنبل ۱/۴۰۷. صحیح بخاری (لباس) ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۵. صحیح مسلم (لباس) ۹۶، ۹۷. و سنن نسائی آمده است). ۳۸۷- منیة المرید، ص ۱۲۸، ۱۲۹، الکافی . ۱/۷۰ - ۷۲. ۳۸۸- الکافی ۱/۶۴. ۳۸۹- ((من افتی بغیر علم و لاهدی لعنته ، ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب ، و لحقه وزر من عمل بفتیاه)) . ۳۹۰- ((انهاک عن خصلتین فیها هلک الرجال : ان تدین الله بالباطل ، و تفتی الناس بما لاتعلم)) (دو روایت اخیر از: منیة المرید، ص ۱۲۹. الکافی ۱/۵۲). ۳۹۱- عبدالله بن شبرمه معروف به (ابن شبرمه) (۹۲ - ۱۴۴ هق) از فقهاء و قضات منصور دوانیقی در کوفه ، و شاگرد شعبی بوده ، و به قیاس عمل می کرد. ۳۹۲- ((من عمل بالمقاییس فقد هلک و اهلک ، و من افتی الناس - و هو لایعلم الناسخ من المنسوخ و المحکم من المتشابه - فقد هلک و اهلک)) (منیة المرید ص ۱۳۰. الکافی ۱/۵۴. بحارالانوار ۲/۱۱۸). ۳۹۳- ابوسعید یحیی بن سعید انصاری (م ۱۴۳ هق) از فقهای مدینه بوده است . ۳۹۴- سوره مزمل ، آیه ۵. ۳۹۵- لف و نشر بر دو قسم است : مرتب و مشوش . و اشعار زیر را از دیرباز و از آغاز دوران طلبگی به یاد دارم که می گفتند: لف و نشر مرتب آنرا دان که دو لفظ آوریم دو معنی لفظ اول به معنی اول لفظ دوم به معنی ثانی لف و نشر مشوش آنرا دان که دو لفظ آوریم دو معنی لفظ دوم به معنی اول لفظ اول به معنی ثانی ۳۹۶- این حدیث در کتابهای زیر - غالبا - در باب طهارت یاد شده است : تفصیل وسائل الشیعة ، باب ۲- ابواب الماء المطلق - حدیث ۴، ج ۱ ص ۱۰۲. جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام ۱/۹۳. و نیز تذکرة الفقهاء، المعتبر و امثال آنها. برای توضیح بیشتر باید یادآور گردید که سعید بن مسیب می گفت : وضوء ساختن با آب دریا جائز نیست . عبدالله بن عمر معتقد بود: وضوء ساختن با آب دریا بهتر و برخوردار از مزیت استحباب می باشد. لذا مردم به معصومین (علیهم السلام) مراجعه می کردند که آیا می توان با آب دریا وضوء ساخت ؟ امام (علیه السلام) در پاسخ چنین سؤ الی فرمود: (((هو الطهور ماؤ ه ، الحل میتته))) یعنی آب دریا، پاک و پاک کننده است و می توان با آن وضوء ساخت و ماهی دریا - که بیرون دریا می افتد - حلال است و احتیاج و ذبح ندارد. منظور شهید ثانی از استشهاد به این حدیث آنست که شخص سائل - با اینکه راجع به جواز وضوء ساختن با آب دریا از معصوم (علیه السلام) سؤ ال کرد - حضرت علاوه بر آنکه به چنین سؤ الی پاسخ داد و فرمود: وضوء ساختن با آن اشکالی ندارد، بیان مسئله دیگری را بدان اضافه کرد و فرمود که ماهی صید شده از آب دریا که کنار دریا می میرد حلال است و ذبح آن لازم نیست . بنابراین ، مفتی و مجتهد را بایسته است ، مطالبی را - که احیانا مورد سؤ ال سائل نیست ، لکن با مسئله ای که در میان می گذارد دارای ارتباط و پیوندی می باشد - بر جواب مسئله اضافه کند. ضمنا از برادر عزیز، جناب آقای رضا مختاری یکی از طلاب عزیز حوزه علمیه قم - که در اشاره به این نکته مرا یاری دادند - تشکر خود را اظهار می دارم و توفیق و پیشرفت او را در امر دین و دنیا آرزو می نمایم . ۳۹۷- سوره طه ، آیه ۲۵ - ۲۷ ۳۹۸- سوره انبیاء، آیه ۷۹. ۳۹۹- و آن حدیث این است : (((کل امر ذی بال لایبدء بالحمد، اقطع))) (رک : سنن ابن

ماجه ، نکاح ، ۱۹. سنن ابی داود، ادب ، ۱۸). ۴۰۰- مبرد گوید: توزی می گفت : از فراء سؤ ال کردم ، چرا (مداد) را (حبر) می نامند؟ پاسخ داد: معلم را (حبر) می گویند و منظور آنها عبارت از (مداد حبر) یعنی مداد عالم و دانشمند می باشد. بعدها کلمه (مداد) را حذف کردند و (حبر) را جایگزین آن ساختند. مبرد می گوید: من این مطلب را برای اصمعی بازگو کردم ؛ لکن او گفت : این سخن ، درست نیست ؛ بلکه به خاطر تاءثیر آن ، حبر گویند. وقتی می گویند: (((علی اسنانه حبر))) به معنی آنست که چرک و زردی دندانهای او آنقدر زیاد است که متمایل به سیاهی می باشد ... اما مبرد می گفت : تصور می کنم از آن جهت ، مرکب را (حبر) می نامند که چون کتاب و نبشتار به وسیله آن ، آراسته و زیبا می گردد. و عرب این واژه را با چنین مفهومی از این سخن اقتباس کرده است که گویند: (((حبرت الشی ء تحبیرا))) یعنی آن چیز را آراسته و زیبا ساختم (رک : صبح الاعشی ۲/۶۱). کیفیت ساختن مداد: مداد یکی از نوشت افزارهای پیشینیان به شمار می رفت . ابوعلی بن مقله وزیر می گفت : بهترین مداد را از دوده نفت و روغن چراغ تهیه می کنند، به این صورت که سه رطل از این دوده را گرفته و با الک تصفیه می کردند، و سپس آنرا در میان پاتیل و دیگ سرگشاده ای قرار می دادند و سه برابر آن ، بر آن آب اضافه می کردند و یک رطل عسل ، و پانزده درهم نمک ، و پانزده درهم صمغ کوبیده ، و ده درهم مازو می افزودند، و روی آتش نرم و کم حرارت می جوشاندند تا سفت شده و به صورت گل درمی آمد. صاحب (الحلیه) آورده است که علاوه بر این عناصر، کافور را - برای خوشبو شدن - و صبر و تیرزد را به منظور آنکه مگس روی آن ننشیند بدان می افزودند. کیفیت ساختن حبر: حبر و مرکب را به دو گونه می ساختند: ۱- مرکبی که با کاغذ یعنی برای نوشتن روی برگ ، مناسب بود که (حبرالدخان) نامیده می شد، و آنرا از مازوی شامی تهیه می کردند و یک رطل آنرا به صورت بلغور و زبر می کوبیدند، و آنرا با اندکی از آس یعنی مورد یا ریحان خوشبوی در میان شش رطل آب به مدت یک هفته خیس می دادند. سپس آنرا روی آتش می جوشاندند تا به نصف و یا دو ثلث تقلیل می یافت و بعد از آن در میان لنگ و پارچه ای آنرا تصفیه می نمودند، و سه روز آنرا رها می کردند، و آنرا دوباره تصفیه می نمودند و بعد از آن به اندازه هر رطلی از آب ، چند وقیه از صمغ عربی و زاج قبرسی را بر آن اضافه می کردند. سپس از همان دوده ای که قبلا از آن یاد کردیم آن اندازه بدان می افزودند که برای تیره و سیاه کردن آن کافی بود و صبر و عسل را نیز به آن اضافه می کردند که مگس بر آن ننشیند و مدتی حالت خود را حفظ کند. و برای هر رطلی از این مرکب ، سه وقیه از دوده قرار می دادند البته پس از آنکه آن دوده را با قلوه کف دست - همراه با نیشکر و زعفران و زنگار - می کوبیدند تا خوب نرم می شد و نمی بایست آنرا در هاون کوبید. ۲- نوع دیگر مناسب نوشتن روی پوستهای نازک و رقیق بوده که آنرا (الحبرالراءس) می نامیدند که در آن ، دوده وجود نداشت ، به همین جهت درخشان و براق و برای چشم ، مضر بوده است (رک : صبح الاعشی ۲/۴۶۵، ۴۶۶، به نقل از هامش تذکرة السامع ، ص ۱۷۸، ۱۷۹). بر اساس این توضیح ، مداد عبارت از نوعی مرکب بوده است که دارای ثبات و پایداری زیادی نبوده و نیز قابل حک و محو نبود. لکن حبر و مرکب مخصوص که از آن بازگو شد، عبارت از نوعی مرکب بوده که با رطوبت دهان و امثال آن قابل حک و محو بوده ، ولی به زودی محو نمی شد؛ بلکه برای مدت زمانی دور و دراز محفوظ می ماند.

۴۰۱ تا ۴۸۰

۴۰۱- سوره عنکبوت ، آیه ۶۸. ۴۰۲- ((انما هلک من کان قبلکم بهذا، ذروا المراء فان المؤ من لایماری ، ذروا المراء فان الممارى قد تمت خسارته ، ذروا المراء فان الممارى لااشفع له یوم القیمة ، ذروا المراء فانا زعیم بثلاثة ابیات فی الجنة : فی ریاضها (ربضها) و واسطها و اعلاها لمن ترک المراء و هو صادق ، ذروا المراء فان اول مانهانی عنه ربی بعد عبادة الاوثان : المراء.)) (منیة المرید، ص ۱۴۸. چند حدیث ، قریب به این مضمون و مفصل تر از آن در (کنزالعمال ۳/۶۴ و ۶۴۷ و ۸۸۲ آمده است). ۴۰۳- ((ثلاث من لقی الله عز و جل بهن ، دخل الجنة من ای باب شاء: من حسن خلقه ، و خشی الله فی المغیب و المحضر، و ترک المراء و ان کان محقا))

. ۴۰۴- ((ایاکم و المراء و الخصومهٔ ، فانهما یمرضان القلوب علی الاخوان و ینبت علیهما النفاق)) . ۴۰۵- ((ایاک و ملاحاهٔ الرجال)) (سه روایت اخیر، از: منیهٔ المرید، ص ۱۴۹. الکافی ۳/۴۰۹، ۴۱۰). ۴۰۶- سوره فاطر، آیه ۱۰. ۴۰۷- سوره کهف ، آیه ۱۱۰. ۴۰۸- ((ان اخوف ما اخاف علیکم : الشرک الاصغر. قالوا و ما الشرک الاصغر یا رسول الله ؟ قال : الریاء. یقول الله تعالی یوم القیمهٔ - اذا جازی العباد باعمالهم -: اذهبوا الی الذین تراؤ ن فی الدنیا، فانظروا هل تجدون عندهم الجزاء)) (منیهٔ المرید، ص ۱۴۹. کنزالعمال ۳/۴۷۱، البته با تفاوت بسیار اندک). ۴۰۹- ((استعیذوا بالله من جب الخزی . قیل و ما هو یا رسول الله ؟ قال : وادی فی جهنم اعد للمرائی)) (منیهٔ المرید، ص ۴۹، ۵۰. دو حدیث ، قریب همین مضمون در کنزالعمال ۳/۴۷۲ و ۴۷۹، و ۱۰/۲۷۴ آمده است . و به جای (جب الخزی)، یاد شده است : (جب الحزن) و یا (وادی الحزن)). ۴۱۰- ((ان المرائی ینادی یوم القیمهٔ یا فاجر، یا غادر، یا مرائی ، ضل عملک و بطل اجرک اذهب فخذ اجرک ممن کنت تعمل له)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۰). ۴۱۱- منیهٔ المرید، ص ۱۵۰. الکافی ۳/۴۰۱. ۴۱۲- ((ان الملک لیصعد بعمل العبد مبتهجا به ، فاذا صعد بحسناته یقول الله عز و جل : اجعلوها فی سجین ، انه لیس ایای اراد به)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۰. الکافی ۳/۴۰۲). ۴۱۳- ((ثلاث علامات للمرائی : ینشط اذا راءی الناس ، و یکسل اذا کان وحده ، و یحب ان یحمد فی جمیع اموره)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۰، الکافی ۳/۴۰۲). ۴۱۴- سوره فتح ، آیه ۲۶. ۴۱۵- منیهٔ الرید، ص ۱۵۰، حدیثی قریب به همین مضمون در (الکافی) ۳/۴۱۲، آمده است . ۴۱۶- ((من کف غضبه ستر الله عورته)) . (منیهٔ المرید، ص ۱۵۰. الکافی ۳/۴۱۳. کنزالعمال ۳/۲۳۱). ۴۱۷- منیهٔ المرید، ص ۱۵۱. سنن ابن ماجه ، (زهد) ۱. (ادب) ۷. ۴۱۸- ((الغضب یفسد الایمان کما یفسد الصبر العسل)) . (منیهٔ المرید، ص ۱۵۰. کنزالعمال ۳/۱۳۸ و ۵۲۲). ۴۱۹- ((ما غضب احد الا اشفر علی جهنم)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۱). اشفر؟ ۴۲۰- منیهٔ المرید، ص ۱۵۱. الکافی ۳/۴۱۲. ۴۲۱- ((الغضب یفسد الایمان کما یفسد الخل العسل)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۱. الکافی ۳/۴۱۲). ۴۲۲- ((ان الرجل لیغضب فما یرضی ابدا حتی یدخل النار)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۱. الکافی ۳/۴۱۲). ۴۲۳- ((یا موسی ، امسک غضبک عمن ملکتک علیه ، اکف عنک غضبی)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۱. الکافی ۳/۴۱۳). ۴۲۴- ((ان هذا الغضب جمرهٔ من الشیطان توقد فی قلب ابن آدم ، و ان احدکم اذا غضب احمرت عیناه و انتفخت اوداجه و دخل الشیطان فیه)) (منیهٔ المرید ص ۱۵۱. الکافی ۳/۴۱۵. حدیثی قریب به همین مضمون در (کنزالعمال) ۳/۵۲۳، آمده است). ۴۲۵- سوره اعراف ، آیه ۱۹۹. ۴۲۶- سوره بقره ، آیه ۲۳۷. ۴۲۷- ((ثلاث - و الذی نفسی بیده ان کنت لحالفا علیهن - ما نقصت صدقهٔ من مال فتصدقوا، و لاعفا رجل عن مظلمهٔ یبتغی بها وجه الله تعالی الا ازداده الله تعالی بها عزا یوم القیمهٔ ، و لافتح رجل باب مسئلهٔ الا فتح الله علیه باب فقر)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۲، ۱۵۳. روایتی قریب به همین مضمون در موطاء مالک (صدقه) ۱۲. صحیح ترمذی (بر) ۸۲. مسند احمد ۱/۱۹۳ و ۳/۲۳۵، ۴۳۸ آمده است . بخشهائی از این حدیث به طور متفرق در شرح شهاب الاخبار، ص ۳۳۲ و ۳۳۸، یاد شده است). ۴۲۸- ظ((التواضع لایزید العبد الا رفعهٔ فتواضعوا یرفعکم الله ، و العفو لایزید العبد الا عزا فاعفوا یعزکم الله ، و الصدقهٔ لاتزید المال الا کثرهٔ فتصدقوا یرحمکم الله)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۳. الکافی ۳/۱۸۵). ۴۲۹- ((یا رب ای عبادک اعز الیک ؟ قال : الذی اذا قدر عفا)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۳. کنزالعمال ۳/۳۷۳). ۴۳۰- ((الاـ اخبرکم بخیر (علی خیر) خلائق الدنیا و الآخرهٔ : العفو عمن ظلمک ، و تصل من قطعک و الاحسان الی من اساء الیک ، و اعطاء من حرمک)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۳. الکافی ۳/۱۶۶). ۴۳۱- سوره فلق ، آیه ۶۳. ۴۳۲- ((الحسد یاءکل الحسنات کما تاءکل النار الحطب))) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۴. کنزالعمال ۳/۴۶۱. دو روایت دیگر، نظیر این حدیث در (الکافی) ۳/۴۱۶ بدین صورت آمده است : ((ان الحسد لیاءکل الایمان کما تاءکل النار الحطب))) . ۴۳۳- ((دب الیکم داء الامم قبلکم : الحسد و البغضاء. و هی حالقهٔ ، لااقول حالقهٔ الشعر، و لکن حالقه الدین . و الذی نفسی بیده لاتدخلون الجنهٔ حتی تؤ منوا، و لاتؤ منوا حتی تحابوا)) . (منیهٔ المرید، ص ۱۵۴. کنزالعمال ۳/۴۶۷. صحیح ترمذی ، (قیامهٔ) ۵۶. مسند احمد ۱/۱۶۵، ۱۶۷. در صحیح ترمذی آمده است : ((لااقول : تحلق الشعر؛ ولکن تحلق الدین)) . برخی از نویسندگان ، حالقه را به بدگوئی و شعر را به شعر (بکسر شین) تلقی کرده و روایت را با چنین برداشتی تفسیر

کرده اند). ۴۳۴- ((ستهٔ یدخلون النار قبل الحساب بستهٔ . قیل یا رسول الله من هم ؟ قال : الامراء بالجور، و العرب بالعصبیهٔ ، و الدهاقین بالکبر، و التجار بالخیانهٔ ، و اهل الرستاق بالجهالهٔ ، و العلماء بالحسد)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۴. بحارالانوار ۲/۱۰۸، به نقل از خصال صدوق . در این کتاب اخیر، به جای (ستهٔ یدخلون النار قبل الحساب) آمده است : (یعذب ستهٔ بست) و نیز تقدیم و تاءخیری در عبارت دیده می شود. ۴۳۵- ((ان الرجل لیاءتی بای بادرهٔ ، فیکفر، و ان الحسد لیاءکل الایمان کما تاءکل النار الحطب)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۴. الکافی ۳/۴۱۶). ۴۳۶- ((آفهٔ الدین : الحسد والعجب و الفخر)) . ۴۳۷- ((یا ابن عمران ، لاتحسدن الناس علی ما آتیتهم من فضلی ، و لاتمدن عینیک الی ذلک و لاتتبعه نفسک ، فان الحاسد ساخط لنعمی ، صاد لقسمی الذی قسمت بین عبادی . و من یک کذلک فلست منه و لیس منی)) . ۴۳۸- ((ان المؤ من یغبط و لایحسد، و المنافق یحسد و لایبغط)) (سه روایت اخیر از: منیهٔ المرید، ص ۱۵۴. الکافی ۳/۴۱۸). ۴۳۹- ((ایما مسلمین تهاجرا فمکثا ثلاثا لایصلحان الا کانا خارجین من الاسلام ، و لم یکن بینهما ولایهٔ . و ایهما سبق الی کلام اخیه کان السابق الی الجنهٔ یوم الحساب)) (منیهٔ المرید. الکافی ص ۴/۴۵). ۴۴۰- وی از متصدیان و گماشتگان هزینه های مالی امام صادق (علیه السلام) بوده است . ۴۴۱- منیهٔ المرید، ص ۱۵۵. الکافی ۴/۴۳، ۴۴. ۴۴۲- ((ان الشیطان یغری بین المؤ منین ما لم یرجع احدهم عن دینه ، فاذا فعلوا ذلک استقلی علی قفاه و تمدد، ثم قال : فزت . فرحم الله امرء الف بین ولیین ، یا معشر المؤ منین تاءلفوا و تعاطفوا)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۵. الکافی ۴/۴۵). ۴۴۳- ((لایزال ابلیس فرحا ما اهتجر المسلمان ، فاذا التقیا اصطکت رکبتاه و تخلعت اوصاله و نادی یا ویله ما لقی من الثبور)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۵. الکافی ۴/۴۵، ۴۶). ۴۴۴- سوره حجرات ، آیه ۱۲. ۴۴۵- ((کل المسلم علی المسلم حرام : دمه و عرضه و ماله)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۶. شرح شهاب الاخبار، ص ۹۴). ۴۴۶- ((ایاکم و الغیبهٔ اشد من الزنا، ان الرجل قد یزنی فیتوب ، فیتوب الله علیه . و ان صاحب الغیبهٔ لایغفر حتی یغفر صاحبها)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۶. کنزالعمال ۳/۵۸۶ و ۵۸۹). ۴۴۷- ((یا معشر من آمن بلسانه و لم یؤ من (و لم یسلم) بقلبه ، لاتغتابوا المسلمین و لاتتبعوا عوراتهم ، فان من تتبع عورهٔ اخیه تتبع الله عورته ، و من تتبع الله عورته یفضحه الله فی جوف بیته)) .(این حدیث و چند حدیث ، قریب به همین مضمون در (الکافی) ۴/۵۷ و ۵۸، و (کنزالعمال) ۳/۵۸۵. آمده است). ۴۴۸- سوره نور، آیه ۸۱. (رک : الکافی ۴/۶۰). ۴۴۹- ((من روی علی المؤ من روایهٔ یرید شینه و هدم مروءته لیسقط من اعین الناس ، اخرجه الله من ولایته الی ولایهٔ الشیطان ، فلایقبله)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۶. الکافی ۴/۲۶). ۴۵۰- منیهٔ المرید، ص ۱۵۶. الکافی ۴/۶۳ و ۶۴. ۴۵۱- ((اقرب ما یکون العبد الی الکفر: ان یؤ اخی الرجل علی الدین ، فیحصی علیه عثراته و زلاته لیعنفه بها یوما ما)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۶. الکافی ۴/۵۷، ۵۸. در این دو صفحه (الکافی) چند روایت ، قریب به همین مضمون آمده است). ۴۵۲- ((سباب المؤ من فسوق ، و قتاله کفر، و اکل لحمه معصیهٔ ، و حرمهٔ ماله کحرمهٔ دمه)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۶، ۱۵۷. الکافی ۴/۶۴). ۴۵۳- ((اذا قال المؤ من لاخیه : (اف) خرج من ولایته . و اذا قال : انت عدوی ، کفر احدهما، و لایقبل الله من مؤ من عملا و هو مضمر علی اخیه المؤ من سوء)) . ۴۵۴- ((ما من انسان یطعن فی عین مؤ من الا مات بشر میتهٔ ، و کان قمنا الا یرجع الی خیر)) (این دو روایت از منیهٔ المرید، ص ۱۵۷. الکافی ۴/۶۵). ۴۵۵- ((لایدخل الجنهٔ من فی قلبه مثقال ذرهٔ من الکبر)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۷. الکافی ۳/۳۲۳. و نیز احادیثی قریب به همین مضمون در (کنزالعمال ۳/۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۳۴، آمده است). ۴۵۶- ((العظمهٔ ازاری ، و الکبریاء ردائی . فمن نازعنی فیهما قصمته)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۷. چندین حدیث ، قریب به همین مضمون و با تفاوتهای اندکی در (کنزالعمال) ۳/۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۳۴ و ۵۳۵، آمده است). ۴۵۷- ((ان اعظم الکبر غمص الخلق و سفه الحق . قال : قلت : و ما غمص الخلق و سفه الحق ؟ قال تجهل الحق و تطعن علی اهله . فمن فعل ذلک فقد نازع الله (عز و جل) رداءه))) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۸. الکافی ۳/۴۲۴). ۴۵۸- ((الکبر قد یکون فی شرار الناس من کل جنس ، و الکبر رداء الله . فمن نازع الله . عز و جل ردائه ، لم یزده الله عز و جل الا سفالا)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۷، ۱۵۸. الکافی ۳/۴۲۲). ۴۵۹- الکافی ۳/۴۲۲. ۴۶۰- ((لایدخل الجنهٔ من فی قلبه مثقال ذرهٔ من کبر)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۸. الکافی ۳/۴۲۳. بحارالانوار ۱۵۲. کنزالعمال ، ۳/۵۳۴، ۵۳۵، با تفاوتهای بسیار

ناچیز). ۴۶۱- منیـهٔ المرید، ص ۱۵۸. الکافی ۳/۴۲۵. ۴۶۲- ((ثلثـهٔ لایکلمهم الله و لاینظر الیهم یوم القیمـهٔ و لایزکیهم و لهم عـذاب الیم : شـیخ زان و ملک جبار، و مقل مختال)) (منیـهٔ المرید، ص ۱۵۸. الکافی ۳/۴۲۵). ۴۶۳- سوره حجرات ، ضـمن آیه ۱۲. ۴۶۴- منیـهٔ المرید، ص ۱۵۸. روایـاتی قریب به همین مضـمون در (الکـافی) ۴/۵۷، ۵۸. و (کنزالعمـال) ۳/۵۸۵، آمـده است . ۴۶۵- منیهٔ المرید، ص ۱۵۸. الکافی ۴/۵۸. ۴۶۶- منیهٔ المرید، ص ۱۵۸. الکافی ۴/۵۸. ۴۶۷- ((من اذاع فاحشهٔ کان کمبتدیها، و من عیر مؤ منا لم یمت حتی یرکبه)) . ۴۶۸- ((من لقی اخاه بما یؤ نبه به ، انبه الله فی الدنیا و الاءخرهٔ)) (دو روایت اخیر از منیهٔ المرید، ص ۱۵۸، ۱۵۹. الکافی ۴/۵۹). ۴۶۹- ((ضع امر اخیـک علی احسـنه حتی یاءتیـک مایغلبک ، و لاتظنن بکلمـهٔ خرجت من اخیک سوء و انت تجدلها فی الخیر محملا)) (منیهٔ المرید، ص ۱۵۹. الکافی ۴/۶۶). ۴۷۰- ((ایسر حق منها: ان تحب له ما تحب لنفسک ، و تکره له ما تکره لنفسـک . و الحق الثـانی : ان تجتنب سـخطه و تتبع مرضـاته و تطیع امره . و الحق الثالث ، ان تعینه بنفسک و مالک و لسانک و یدک و رجلک . و الحق الرابع : ان تکون عینه و دلیله و مرآته . و الحق الخامس : ان لاتشبع و یجوع ، و لاتروی و یظلماء، و لاتلبس و یعری . و الحق السـادس : ان یکون لـک خـادم و لیس لاخیک خادم ، فواجب ان تبعث خادمک فیغسل ثیابه و یضع طعامه و یمهد فراشه . و الحـق السـابع : ان تـبر قسـمه و تجیب دعـوته و تعود مریضه و تشـهد جنـازته و اذا علمت ان له حاجـهٔ تبـادره الی قضائهـا و لاـتلجئه ان یساءلکهـا؛ ولکن تبـادره مبادرهٔ . فاذا فعلت ذلک وصـلت ولادیتک بولایته و ولایته بولایتک)) (منیـهٔ المریـد، ص ۱۵۹، ۱۶۰. الکافی ۳/۲۴۶، ۲۴۸). ۴۷۱- راجع به حقوق برادران دینی نسبت به یکدیگر، بنگرید به : بحارالانوار ۲۱/۶۱ - ۸۴ سفینهٔ البحار ۱/۲۹۰. الکافی ۳/۲۴۵ - ۲۵۳. ۴۷۲- ((اذا تعلم النـاس العلم و ترکواالعمـل ، و تحـابوا بالاـلسن و تبـاغضوا بـالقلوب ، و تقاطعوا فی الارحـام ، لعنهم الله عنـد ذلـک فاصـمهم و اعمی ابصارهم))) (منیـهٔ المریـد، ص ۱۶۰). ۴۷۳- منیـهٔ المرید، ص ۱۶۱. شرح شهاب الاخبار، ص ۳۶۸. و نیز بنگریـد به کنزالعمال ۱۰/۱۸۳، ۱۸۴ و ۲۱۴. ۴۷۴- سـوره بقره ، آیه ۲۱۶. ۴۷۵- ((قیـدوا العلم ، قیـل : و ما تقییـده ؟ قال : کتابته)) (منیهٔ المرید، ص ۱۶۳. بحارالانوار ۲/۱۴۷، به نقل از غوالی اللئالی . در مقـدمه سـنن دارمی ، ص ۴۳، آمده است : (((قیـدوا العلم بالکتاب هذا العلم))) . و نیز بنگرید به (کنزالعمال ۱۰/۲۴۹). ۴۷۶- مضمون و خلاصه این حدیث را بنگرید در کنزالعمال ۱۰/۲۴۵ و ۲۴۹. ۴۷۷- کنزالعمال ۱۰/۲۵۷. ۴۷۸- ((اکتبوا فـانکم لاـتحفظون حـتی تکتبوا)) . ۴۷۹- ((القلب یتکل علی الکتابهٔ)) (دو حدیث اخیر از منیهٔ المرید، ص ۱۶۳. الکافی ۱/۶۶). ۴۸۰- ((احتفظوا بکتبکم ؛ فانکم سوف تحتاجون الیها)) .

۴۸۱ تا ۵۴۰

۴۸۱- ((اکتب و بث علمک فی اخوانک ، فان مت فاورث کتبک بنیک ، فانه یاءتی علی الناس زمان هرج لایاءنسون فیه الا بکتبهم)) (دو روایت اخیر از منیـهٔ المریـد. ص ۱۶۳. الکافی ۱/۶۷. بحارالانوار ۲/۱۵۰). ۴۸۲- ((ان المؤ من اذا مات و ترک ورقـهٔ واحـدهٔ علیهـا علم ، کـانت الورقـهٔ سترا فیمـا بینه و بین النـار، و اعطـاه الله تعالی بکل حرف مدینـهٔ اوسع من الـدنیا و ما فیها، و من جلس عند العالم ساعـهٔ ناداه الملک : جلست الی عبدی ، و عزتی و جلالی لاسـکننک الجنهٔ معه و لاابالی)) (منیهٔ المرید، ص ۱۶۳. بحارالانوار ۲/۱۴۴. به نقـل از امـالی صـدوق). ۴۸۳- گوینـد: وقتی کتـاب (الحلیه) ابونعیم اصـفهانی نگاشـته شـد، همزمـان با حیات او آنرا به نیشابور بردنـد، و در آنجا آنرا به چهارصـد دینار خریـداری کردند (تذکرهٔ الحفاظ ۳/۲۷۶). ۴۸۴- ابن سـینا گفت : من بارها کتاب (مابعـدالطبیعه) ارسـطو را مطـالعه کردم ، ولی راهی فراسوی من برای فهم آن گشوده نشـد. ابن سـینا اتفاقـا یکی از روزهـا به بـازار وراقان رفت ، شخصـی که به (محمد دلال) معروف بود کتابی را برای فروش به ابن سـینا عرضه کرد و ابن سینا را صدا زد تا او این کتاب را از وی خریداری کند. ابن سـینا - با حالتی خشـمگین و تواءم با بی اعتنائی - درخواست (محمد دلال) را رد کرد، و معتقد بـود که در علم مابعـدالطبیعه و کتابهـای مربـوط به آن ، سـودی را نمی تـوان جست . دلاـل به ابن سـینا گفت : این کتـاب را از من خریـداری کن که بهـای آن ارزان ، یعنی سه درهم است ، و صـاحبش به پـول احتیـاج دارد. ابن سـینا این کتـاب را خریـد و پس از

بازرسی آن ، ملاحظه کرد که کتاب مزبور، از ابی نصر فارابی فیلسوف است که به (معلم ثانی) نامبردار می باشد، و درباره (اغراض مابعدالطبیعه) ارسطو است . (یعنی این کتاب ، همان گمشده او است که مشکلات مابعدالطبیعه را گزارش کرده است). (تاریخ الحکماء قفطی). ۴۸۵- شافعی می گفت : (((اذا راءیت الکتاب فیه الحاق و اصلاح ، فاشهد له بالصحة))) (تذکرة السامع ، ص ۱۷۳). ۴۸۶- درباره این سه اصطلاح ، شرح و گزارشی را در همین مبحث ، در پیش داریم . ۴۸۷- این عبارات رمزی ، فشرده عبارت مفصل : (صلوات الله و سلامه - یا - صلی الله علیه و آله) می باشد. ۴۸۸- یکی از این نصوص ، عبارت از حدیثی است که در چند سطر بعدی متن و هامش ، از آن یاد می شود. ۴۸۹- مؤ ید این سخن ، حدیثی است که از ابی هریره نقل شده است ، ابی هریره می گفت : (((ان رسول الله (صلی الله علیه و آله) قال : من صلی علی واحدة صلی الله علیه عشرا))) و در پاره ای از روایات دیگر آمده است : (صلی الله علیه عشر صلوات) (رک : الادب المفرد، ص ۹۴، به نقل از تذکرة السامع ، ص ۱۷۷. مسند احمد۳/۱۰۲ و ۲۶۱. مسند دارمی ، (رقاق) ۵۸). ۴۹۰- ((من صلی علی فی کتاب لم تزل الملائکة تستغفرله ، مادام اسمی فی ذلک الکتاب)) (منیة المرید، ص ۱۶۸. بحارالانوار، ط سنگی ، ۲۳/۸۲. سفینة البحار ۲/۵۰). ۴۹۱- سوره احزاب آیه ۵۶. ۴۹۲- تذکرة السامع ، ص ۱۷۷. ۴۹۳- این سخن ، از عبدالحمید (بن یحیی ، کاتب مروان) است که به سلم بن قتیبه گفته بود: ((ان کنت تحب ان تجود خطک ، فاطل جلفتک و اسمنها، و حرف قطتک و ایمنها)) . سلم بن قتیبه می گوید: من به این دستور عمل کردم و خوش خط شدم . (رک : فرهنگ نفیسی ۲/۱۱۱۳). در صبح الاعشی ۲/۴۴۹، آمده است که عبدالحمید به رغبان ، چنین سخنی را گفته بود. لکن در کنزالعمال ۱۰/۳۱۳ می بینیم که علی (علیه السلام) به کاتب و منشی خود فرمود: (((اطل جلفة قلمک و اسمنها، و ایمن قطتک ، و اسمعنی طنین النون ، و حور الحاء، و اسمن الصاد، و عرج العین ، و اشفق الکاف ، و عظم الفاء، و رتل اللام ، و اسلس الیاء و التاء و الثاء، و اقم الزای وعل ذنبها، و اجعل قلمک خلف اذنک یکون اذکر لک))) . در این کتاب اخیر: ۱۰/۳۱۱ - ۳۱۴، سخنانی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) در رابطه با رسم الخط و کیفیت نگارش صحیح و زیبائی خط، جلب نظر می کند. ۴۹۴- ((الق الدواة ، و حرف القلم ، و انصب الباء، و فرق السین ، و لاتعور المیم ، و حسن الله ، و مد الرحمن ، وجود الرحیم ، وضع قلمک علی اذنک الیسری ؛ فانه اذکرلک)) (منیة المرید، ص ۱۶۹. کنزالعمال ۱۰/۳۱۴). ۴۹۵- ((اذا کتبت بسم الله الرحمن الرحیم فتبین (فبین) السین فیه)) (منیة المرید، ص ۱۶۹. کنزالعمال ۱۰/۲۴۴). ۴۹۶- ((لاتمد الباء الی المیم حتی ترفع السین)) . ۴۹۷- ((اذا کتب احدکم بسم الله الرحمن الرحیم فلیمد الرحمن)) . (منیة المرید، ص ۱۶۹. کنزالعمال ۱۰/۲۴۴). ۴۹۸- ((من کتب بسم الله الرحمن الرحیم فجوده تعظیما لله ، غفرالله له)) . (منیة المرید، ص ۱۷۰). ۴۹۹- ((تنوق رجل فی بسم الله الرحمن الرحیم ، فغفر له)) . در کنزالعمال ۱۰/۳۱۱ آمده است : ((... ان علی بن ابیطالب (علیه السلام) نظر الی رجل یکتب بسم الله الرحمن الرحیم . فقال : جودها؛ فان رجلا جودها، فغفرله)) . و نیز بنگرید به کنز ۲/۲۹۶. ۵۰۰- ((اذا کتب احدکم کتابا فلیتربه فانه انجح)) . (روایات مذکور از، منیة المرید، ص ۱۶۹، ۱۷۰. کنزالعمال ۱۰/۲۴۵. در کتاب اخیر، حدیث مذکور بدینصورت ضبط شده است : ((... فلیتربه ؛ فان التراب مبارک و هو انجح للحاجة))). ۵۰۱- ((اعربوا حدیثنا فانا قوم فصحاء)) (منیة المرید، ص ۱۷۱. الکافی ۱/۶۷). ۵۰۲- حدیث مذکور، از جمله احادیثی است که میان فریقین ، یعنی محدثین شیعی و سنی ، دارای شهرت و معروفیت است (بنگرید به کتاب (من لایحضره الفقیه) ۳/۲۰۹. التهذیب ۲/۲۹۷. التاج ۳/۹۵). در تاج العروس (۱۰/۱۳۷)آمده است : (ذکاء، و ذکاة) دو اسم هستند. و عرب می گوید (ذکاة الجنین ، ذکاة امه) یعنی اگر مادر جنین (در مورد حیوانات حلال گوشت)، ذبح گردد باید جنین را ذبح شده تلقی کرد و به ذبح مجدد نیازی ندارد. در (المصباح) آمده است که عبارت فوق بدینگونه قابل تفسیر است : ذکاة الجنین ، هی ذکاة امه)، و در این صورت باید گفت که (ذکاة اول) مبتداء است ، و مبتداء ثانی که عبارت از (هی) می باشد به منظور اختصار، حذف شده است . مطرزی می گوید: به نصب خواندن (ذکاة امه) درست نیست . مرحوم طریحی به نقل از کتاب (النهایة فی غریب الحدیث) آورده است : که (ذکاة دوم) هم به رفع و هم به

نصب ، روایت شده است . اگر (ذکاهٔ دوم ذکاء امه) به رفع قرائت شود باید آنرا خبر برای مبتداءی تلقی کرد که این مبتداء، عبارت از(ذکاهٔ الجنین) می باشد. بر حسب چنین قرائتی ، جنین و بره موجود در شکم گوسفند -پس از ذبح مادرش - احتیاج به ذبح مجدد ندارد. ولی اگر (ذکاهٔ دوم = ذکاهٔ امه) بهنصب خوانده شود. در این صورت تفسیر حدیث مذکور، چنین خواهد بود: (ذکاهٔ الجنین کذکاهٔامه) ذکاهٔ دوم به خاطر حذف جار و (نزع خافض)، منصوب گشته ، و مضاف الیه ،یعنی ذکاهٔ دوم ، قائم مقام (حرف جر) شده است . اگر ذکاهٔ دوم بدینصورت ، یعنی بهنصب ، قرائت شود، جنین و بره موجود در شکم گوسفند - اگر پس از ذبح مادرش ، زندهبه دنیا آید - باید آنرا ذبح مجدد نمود. بعضی از دانشمندان این حدیث را به نصب هر دو(ذکاهٔ) قرائت کرده اند. حدیث مذکور در چنین صورتی بدینگونه تفسیر می شود که(ذکاهٔ الجنین ذکاهٔ امه) یعنی جنین و بره موجود در شکم حیوان را باید مانند مادرش ذبحکنید. که ذکاهٔ اول به عنوان مفعول مطلق فعل محذوف یعنی (ذکوا) و ذکاهٔ دوم ، منصوببه نزع خافض ، یعنی کاف تشبیه می باشد (رک : مجمع البحرین ، ط المکتبهٔالمرتضویه ۱/۱۵۹. النهایهٔ فی غریب الحدیث و الاـثر، تحقیق طاهر احمد الزاوی و محمودمحمد الطباخی ۲/۱۶۵). ۵۰۳- ظاهرا عبارت از (کافی) است که در نگارش ، در پایان کلمه قرار می گیرد؟. ۵۰۴- سوره محمد، آیه ۱۹. ۵۰۵- سوره روم ، آیه ۷. ۵۰۶- سوره اعراف ، آیه ۱۸۴. ۵۰۷- ((ما قلت و ما قال القائلون قبلی مثل لا اله الا الله)) (منیهٔ المرید، ص ۱۷۸). ۵۰۸- ((من مات ، لایشرک بالله شیئا دخل الجنهٔ)) (منیهٔ المرید. ص ۱۷۸. در بحارالانوار ۳/۴، به نقل از توحید صدوق ، این حدیث بدین صورت آمده است : ((من مات و لایشرک بالله شیئا احسن او اساء - دخل الجنهٔ)) . ۵۰۹- سوره الرحمن ، آیه ۶۰. ۵۱۰- ((ماجزاء من انعمت علیه بالتوحید الا الجنهٔ)) (منیهٔ المرید، ص ۱۷۸. بحارالانوار ۳/۲، ۳ و ۵، به نقل از توحید و امالی صدوق). ۵۱۱- ((تعرفه بلاـ مثل و لا شبه و لا ند، و انه واحد، احد، ظاهر، باطن ، اول آخر، لاکفوله و لانظیر؛ فذلک حق معرفته)) (منیهٔ المرید، ص ۱۷۹. بحارالانوار، ۳/۲۶۹، به نقل از توحید صدوق). ۵۱۲- سوره بقره ، آیه ۹/۲۷. ۵۱۳- مجمع البیان ۲/۳۸۲. ۵۱۴- ((اعربوا القرآن و التمسوا غرائبه)) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۰. مجمع البیان (مقدمه)، ص ۱۳، کنزالعمال ۱/۶۰۷). ۵۱۵- منیهٔ المرید. ص ۱۸۰. ۵۱۶- ((من قال فی القرآن بغیر علم فلیتبوء مقعده من النار)) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۰). صحیح ترمذی (تفسیر). مسند بن حنبل ۱/۲۳۳، ۲۶۹، ۳۲۳، ۳۲۷). ۵۱۷- ((من تکلم فی القرآن براءیه فاصاب (الحق)، فقد اخطاء)) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۰. مجمع البیان (مقدمه) ص ۱۳، به نقل از عامه (اهل سنت)). ۵۱۸- ((من قال فی القرآن بغیر ما یعلم ، جاء یوم القیمهٔ ملجما بلجام من النار)) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۰. سنن ابن ماجه (مقدمه) ۲۴. مسند احمد بن حنبل ۲/۲۹۶). ۵۱۹- ((اکثر ما اخاف علی امتی من بعدی : رجل یتاول القرآن ، یضعه فی غیر موضعه (علی غیر مواضعه))) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۰. کنزالعمال ۱۰/۱۸۷ و ۲۰۰. در کتاب اخیر، این جمله اضافه شده است : ((و رجل یری انه احق بهذا الامر من غیره))). ۵۲۰- منیهٔ المرید، ص ۱۸۰. الکافی ۴/۴۴۲ و ۴۴۵. ۵۲۱- شرح این حدیث و ارائه منابع آن در ص ۸۴ همین کتاب مورد مطالعه شما گذشت . ۵۲۲- ((خبر تدریه ، خیر من الف ترویه)) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۱). ۵۲۳- ((علیکم بالدرایات ، لاـ الروایات)) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۱). ۵۲۴- ((ان رواهٔ الکتاب کثیر، و ان رعاته قلیل . و کم من مستنصح للحدیث ، مستغش للکتاب ؛ فالعلماء یحزنهم ترک الرعایهٔ ، و الجهال یحزنهم ترک الروایهٔ)) . (منیهٔ المرید، ص ۱۸۱. الکافی ۱/۶۲). در متن چاپی منیهٔ المرید، حدیث مذکور بدینگونه آمده است : (((رواهٔ الکتاب کثیر، و رعاته قلیل . فکم من مستنسخ للحدیث ، مستغش للکتاب . و العلماء، یجزیهم الدرایهٔ ، و الجهال الروایهٔ))) . در نتیجه ، تفسیر حدیث مذکور، چنین خواهد بود. راویان کتاب و قرآن کریم ، فراوانند، و رعایت کنندگان آن ، اندک اند. چه بسا نویسندگان حدیث وجود دارند که نسبت به قرآن خیانت می کنند. فهم و عمل به روایات ، بار تکلیف را از شانه علماء برمیدارد، در حالیکه روایت و نقل حدیث - منهای دانستن و عمل کردن - می تواند برای اسقاط تکلیف جاهلان ، کافی باشد. ۵۲۵- ((لیبلغ الشاهد، الغایب ؛ فان الشاهد عسی ان یبلغ من هو اوعی له منه)) . (منیهٔ المرید، ص ۱۸۱. صحیح بخاری (علم) ۳۷. چندین روایت - قریب به همین مضمون - در کنزالعمال ۱۰/۲۲۱ و ۲۲۴ و ۲۲۹ آمده است). ۵۲۶- ((

نضرالله امرء سمع منا حديثا فحفظه حتى يبلغه غيره . فرب حامل فقه الى من هوا فقه منه ، و رب حامل فقه ليس بفقيه)) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۱. کنزالعمال ۱۰/۲۲۱، در کتاب اخیر ص ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۸ و ۲۲۹ چند حدیث دیگر نیز قریب به همین مضمون آمده است). ۵۲۷- ((من ادی الی امتی حدیثا یقام به سنهٔ او یثلم به بدعهٔ فله الجنهٔ)) : (منیهٔ المرید، ص ۱۸۲. کنزالعمال ۱۰/۱۵۸). ۵۲۸- ((رحم الله خلفائی . قلنا: و من خلفاؤ ک ؟ قال : الذین یاءتون من بعدی ، فیروون احادیثی و یعلمونها الناس)) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۱. کنزالعمال ۱۰/۲۲۱ و ۲۶۰). ۵۲۹- ((من حفظ علی امتی اربعین حدیثا من امر دینها، بعثه الله یوم القیمهٔ فقیها و کنت له (یوم القیمهٔ) شافعا و شهیدا)) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۱، ۱۸۲. کنزالعمال ۱۰/۲۲۴. چندین حدیث دیگر و قریب به همین مضمون در همین کتاب ، ص ۲۲۴ و ۲۲۵، آمده است . در (الکافی) ۱/۶۲ آمده است : ((من حفظ من احادیثنا اربعین حدیثا بعثه الله یوم القیمهٔ عالما فقیها))). ۵۳۰- ((من تعلم حدیثین اثنین ینفع بهما نفسه او یعلمها غیره فینتفع بهما کان خیرا من عبادهٔ ستین سنهٔ)) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۲. کنزالعمال ۱۰/۱۶۳، ۱۶۴). ۵۳۱- ((من رد حدیثا بلغه عنی ، فانا مخاصمه یوم القیمهٔ ، فاذا بلغکم عنی حدیث - لم تعرفوه - فقولوا: الله اعلم)) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۲. کنزالعمال ۱۰/۲۳۶). ۵۳۲- ((من کذب علی متعمدا او رد شیئا امرت به ، فلیتبواء بیتا فی جهنم)) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۲. کنزالعمال ۱۰/۲۳۴). ۵۳۳- ((من بلغه عنی حدیث فکذب به ، فقد کذب ثلثهٔ : الله ، و رسوله ، و الذی حدث به)) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۲). ۵۳۴- ((تذاکروا و تلاقوا و تحدثوا؛ فان الحدیث جلاء القلوب ، ان القلوب لترین کما یرین السیف . جلاؤ ها الحدیث)) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۲. الکافی ۱/۵۰. بحارالانوار ۱/۲۰۲ و ۲۰۳، به نقل از غوالی اللئالی). ۵۳۵- ((اعرفوا منازل الناس علی قدر روایتهم عنا)) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۲. الکافی ۱/۶۴). ۵۳۶- منیهٔ المرید، ص ۱۸۲. الکافی ۱/۳۹. ۵۳۷- منیهٔ المرید، ص ۱۸۲. الکافی ۱/۴۰. ۵۳۸- سوره زمر، آیه ۱۸: کسانی که به سخن گوش فرامی دهند و از بهترین آن پیروی می کنند. ۵۳۹- منیهٔ المرید، ص ۱۸۲، الکافی ۱/۶۵. ۵۴۰- ((اذا حدثتم بحدیث فاسندوه الی الذی حدثکم ؛ فان کان حقا فلکم ، و ان کان کذبا فعلیه)) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۳. الکافی ۱/۶۶).

۵۴۱ تا ۵۷۲

۵۴۱- منیهٔ المرید، ص ۱۸۳. الکافی ۱/۶۸. ۵۴۲- منیهٔ المرید، ص ۱۸۲. کنزالعمال ۱۰/۱۴۰. ۵۴۳- ((فقیه واحد، اشد علی الشیطان من الف عابد)) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۳. کنزالعمال ۱۰/۱۵۵). ۵۴۴- ((خصلتان لاتجتمعان فی منافق : حسن سمت ، و فقه فی الدین)) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۳. شرح شهاب الاخبار، ص ۱۳۵. کنزالعمال ۱۰/۱۵۵. صحیح ترمذی (علم) ۱۹). ۵۴۵- ((افضل العبادهٔ : الفقه . و افضل الدین : الورع)) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۳. کنزالعمال ۱۰/۱۵۰). ۵۴۶- منیهٔ المرید، ص ۱۸۳. ۵۴۷- ((اذا اراد الله بعبد خیرا فقهه فی الدین)) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۳. الکافی ۱/۳۹). ۵۴۸- ((لاخیر فیمن لایتفقه من اصحابنا. یا بشیر، ان الرجل منهم اذا لم یستغن بفقهه احتیاج الیهم ، فاذا احتاج الیهم ادخلوه فی باب ضلالتهم و هو لایعلم)) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۳، ۱۸۴. الکافی ۱/۴۰). ۵۴۹- منیهٔ المرید، ص ۱۸۴. الکافی ۱/۳۶. بحارالانوار ۱/۲۱۴، به نقل از محاسن برقی . ۵۵۰- ((لوددت ان اصحابی ضربت رؤ وسهم بالسیاط حتی یتفقهوا (فی الحلال و الحرام))) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۴. الکافی ۱/۳۶. بحارالانوار ۱/۲۱۳، به نقل از محاسن برقی). ۵۵۱- منیهٔ المرید، ص ۱۸۴. الکافی ۱/۳۶. ۵۵۲- سوره زمر، آیه ۱۲۲. الکافی ۱/۳۶. ۵۵۳- منیهٔ المرید، ص ۱۸۴. الکافی ۱/۳۹. ۵۵۴- ((ما من احد یموت من المسلمین احب الی ابلیس من موت فقیه)) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۴. الکافی ۱/۴۶). ۵۵۵- منیهٔ المرید، ص ۱۸۴. الکافی ۱/۴۶. ۵۵۶- ((اذا مات المؤ من بکت علیه الملائکهٔ و بقاع الارض التی کان یعبد الله علیها و ابواب السماء التی کان یصعد فیها باعماله ، و ثلم فی الاسلام ثلمهٔ لایسدها شی ء؛ لان المؤ منین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سورالمدینهٔ)) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۴. الکافی ۱/۴۷). ۵۵۷- منیهٔ المرید، ص ۱۴۸. الکافی ۱/۵۰. ۵۵۸- این ده علم عبارتند از: ۱- صرف ۲- نحو ۳- اشتقاق ۴- معانی ۵ - بیان ۶- بدیع ۷- لغت ۸ - اصول فقه ۹- رجال ۱۰- منطق . ۵۵۹- این دوازده علم عبارت از علوم فوق

الذکر به اضافه تفسیر و حدیث می باشند. ۵۶۰- منیهٔ المرید، ص ۱۸۶. الکافی ۱/۳۵. کنزالعمال ۱۰/۱۳۰/۱۳۱. ۵۶۱- کارهائی که به امید دریافت مزد و ثواب از جانب خداوند متعال انجام می گیرد به (حسبه) نامبردار است و چنین اموری را که باید با این هدف انجام گیرد (امور حسبی) می نامند. ۵۶۲- سوره تحریم ، آیه ۶. ۵۶۳- امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرموده است : (((علموا انفسکم و اهلیکم الخیر و ادبوهم))) (رک : المیزان ۱۹/۳۴۱، به نقل از (الدر المنثور)). ۵۶۴- از آن جمله ، مقاتل بن سلیمان ازدی در تفسیر همین آیه گفته است : (((و هو ان یؤ دب الرجل المسلم نفسه و اهله و یعلمهم الخیر))) (رک : مجمع البیان ۱/۳۱۸). ۵۶۵- ((کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته)) (منیهٔ المرید، ص ۱۸۷. صحیح بخاری (جمعه) ۱۱. صحیح ترمذی (جهاد) ۲۷. مسند احمد بن حنبل ۲/۵، ۵۴ مجموعه ورام ، ص ۶). ۵۶۶- مولدین ، شعرائی هستند که عرب محض نبوده اند، بلکه غیرعرب به شمار می رفتند. ۵۶۷- عربهای عاربه ، شعرائی هستند که عرب محض بوده اند. ۵۶۸- اصل در اصطلاح علماء حدیث ، مجموعه ای از روایات است که راوی - بلاواسطه - از لسان امام شنیده و ضبط نموده باشد؛ ولی چنانچه به واسطه کتاب دیگر (که از امام ، اخذ شده) مجموعه ای گرد آورد، به این مجموعه ، (فرع) و به مرجع اولی (اصل) گویند. یا مراد به (اصل)، مجرد کلام امام (علیه السلام) است در مقابل (کتاب) و (مصنف) که در آنها علاوه بر کلام ائمه (علیهم السلام) از خود مؤ لف نیز بیاناتی هست (رک : علم الحدیث ، کاظم مدیرشانه چی ، ط دوم ، ص ۷۲). ۵۶۹- سوره عنکبوت ، آیه ۶۹. ۵۷۰- سوره ذاریات ، آیه ۵۶. ۵۷۱- این بخش تا پایان آن ، ترجمه باب پنجم کتابی است تحت عنوان (تذکرهٔ السامع و المتکلم فی ادب العالم و المتعلم) از بدرالدین ابن ابی اسحق ابراهیم بن سعدالله ابن جماعهٔ کنانی (م ۷۳۳ ه ق .) که به منظور تکمیل ترجمه (منیهٔ المرید) بدان اضافه شده است . ۵۷۲- ((من ترک المراء - و هو محق - بنی الله له بیتا فی اعلی الجنهٔ)) (تذکرهٔ السامع ، ص ۲۳۶. روایاتی نظیر آنرا بنگرید در کنزالعمال ۳/۶۴۲ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۸۸۳).

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن

همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز : الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و... ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».